प्रकाशिका -22

Prakashika -22

Hadiqa-e Hindi

(Chaman IV)

By :
Bhagwan Dass Hindi

Editor :
Sharif Husain Qasemi

राष्ट्रीय पाण्डुलिपि मिशन
॥ विज्ञानमुपास्व ॥
National Mission for Manuscripts

حدیقۂ ہندی

(چمن چہارم)

تصنیف

بھگوان داس ہندی لکھنوی

مقدّمہ، تصحیح و تعلیقات

شریف حسین قاسمی

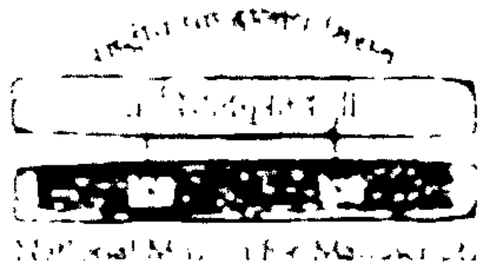

نیشنل مشن فار مینسکرپٹس، دہلی نو

اصیلا آفیسٹ پرنٹرس، دہلی نو

تقدیم

به دوست‌داران زبان و ادب فارسی

دل محو جناب کبریا باید کرد　　خوش باید بود و عیش‌ها باید کرد

بیدل کاری دگر ندارد اینجا　　جز آن که دعاهای شما باید کرد

نیشنل مشن فار مینسکرپتس
- ۱۱ مان سنگه رود، دهلی نو ۱۱۰۰۰۱
ای میل: director.namami@nic.in
ویب سایت: www.namami.org

هم کار:
اصیلا آفسیت پرنترس، دهلی نو
1307-08، کلاں محل، دریا گنج، دهلی نو
تلیفون: +91 11 23289539
ای میل: javedasila@gmail.com

اسم کتاب: حدیقۂ ہندی (چمن چہارم)
نویسندہ: بھگوان داس ہندی لکھنوی
مقدّمہ، تصحیح، و تعلیقات: پروفیسر شریف حسین قاسمی
بھاء: -/500₹

ISBN : Series : 978-93-80829-02-9
Book : 978-93-80829-34-0

چاپ اوّل: ۲۰۱۵ء
© نیشنل مشن فار مینسکرپتس، دهلی نو

فهرست مطالب

سخن ناشر ۲۵

مقدّمه ۲۷

چمن چهارم

در بیان احوال شعرای صاحب حال و سایر موزونان بلندخیال که در فصاحت و بلاغت بر روی سخن گشوده‌اند. ۵۱

روضة الالف

۱. ابوالفرج بن مسعود رونی ۵۴

۲. مولانا افضل پانی‌پتی ۵۴

۳. احمدی ۵۶

۴. انصاف ۵۶

۵. اکبر دولت‌آبادی ۵۷

۶. ملّا غنی امینی ۵۷

۷. مولانا اظهری ۵۷

۸. مولانا انور لاهوری ۵۸

۹. ابراهیم الم ۵۹

۱۰. میر محمّد سعید اعجاز ۵۹

۱۱. شیخ کمال افسری ۶۰

۱۲. استغنا ۶۰

۱۳. محمّد سلیم افغان ۶۱

۴۰. حمید بیگ اظهر ۷۳
۴۱. خواجه محمّد اشرف ۷۴
۴۲. عطاءالله خان اعلی ۷۴
۴۳. میر نورالدّین الفتی ۷۴
۴۴. شیخ محمّد اکمل ۷۵
۴۵. اچل داس دهلوی ۷۵
۴۶. کشن چند اخلاص ۷۵
۴۷. امانت رام امانت ۷۶

روضة الباء الموحده

۴۸. بهاءالدّین اوشی ۷۶
۴۹. بیکس ۷۶
۵۰. ملّا جامی بی‌خود ۷۷
۵۱. شیخ محمّد بقایی بقا ۷۸
۵۲. عبدالباسط امیتهوی ۷۸
۵۳. خواجه عبدالعزیز بسمل ۷۸
۵۴. بینش ۷۹
۵۵. میرزا محمّد تقی پردل ۷۹
۵۶. میرزا عبدالقادر بیدل ۷۹
۵۷. شیخ بقاءالله بقا ۸۰
۵۸. میندی لال بیمار ۸۱
۵۹. میر عظمت الله بیخبر بلگرامی ۸۲
۶۰. حاجی بینا ۸۳
۶۱. شیخ شرف‌الدّین پیام اکبرآبادی ۸۳
۶۲. محمّد افضل بیتاب ۸۴
۶۳. عبدالواحد بسمل ۸۴
۶۴. پینکی ۸۴

١٤.	محمّد مقیم آزاد	۶۱
١٥.	امام وردی بیگ انتخابی	۶۱
١٦.	میرزا محمّد احسن ایجاد	۶۲
١٧.	سیّد غلام علی احسنی	۶۳
١٨.	میر محمّد حنیف الفت	۶۳
١٩.	شاه فقیرالله آفرین	۶۴
٢٠.	شیخ محمّد ناصر افضلی	۶۴
٢١.	شاه ولی الله اشتیاق	۶۵
٢٢.	میرزا محمّد احسن	۶۵
٢٣.	ملا محمّد اکرم پشاوری	۶۵
٢۴.	سراج‌الدّین علی خان آرزو	۶۵
٢۵.	شیخ حفیظ الله آثم	۶۷
٢۶.	خواجه احمد احمدی	۶۸
٢٧.	محمّد یحیی انصاف	۶۸
٢٨.	احقر	۶۸
٢٩.	میرزا ارجمند آزاد	۶۹
٣٠.	محمّد صادق القا	۶۹
٣١.	ایجاد عبدالعزیز	٧٠
٣٢.	غلام مصطفی انسان	٧٠
٣٣.	محمّد فاضل آزاد	٧٠
٣۴.	موهن لعل انیس	٧٠
٣۵.	لاله بیج‌ناته انیس	٧١
٣۶.	میر غلام علی آزاد بلگرامی	٧١
٣٧.	شاه فصیح افصح	٧٢
٣٨.	اجمل اله‌آبادی	٧٣
٣٩.	میر محمّد علی اوهام	٧٣

۸۷ سیّد نور جمال ۹۷
۸۸ مولانا جهانی ۹۷
۸۹ محمّد امین جوهری ۹۷
۹۰. میرزا داراب جویا ۹۷
۹۱. ملّا جویا ۹۸
۹۲. میرزا ابو محمّد ایوب جودت ۹۸
۹۳. ابوالفتح خان جنون ۹۸
۹۴. خواجه محمّد مقصود جامع ۹۹

روضة الحاء

۹۵. حیدر دهلوی ۹۹
۹۶. حیاتی ۹۹
۹۷. حمیدی کشمیری ۱۰۰
۹۸. حکیم حاذق میر حسینی اکبرآبادی ۱۰۰
۹۹. سیف الله علوی حیرتی ۱۰۰
۱۰۰. عبدالله حیرتی ۱۰۰
۱۰۱. حکیم حاذق ۱۰۰
۱۰۲. مولوی محمّد عیوض حکمت ۱۰۱
۱۰۳. شیخ عبدالحق محدّث حقّی ۱۰۲
۱۰۴. میرزا مهدی حجّت ۱۰۳
۱۰۵. شیخ محمود حیران ۱۰۳
۱۰۶. شیخ حسام‌الدّین حسامی ۱۰۳
۱۰۷. حیاتی ۱۰۴
۱۰۸. محمّد اشرف حسرت ۱۰۴
۱۰۹. میرزا باقر حقیر ۱۰۵
۱۱۰. میر غلام حسن، حسن ۱۰۵
۱۱۱. شیورام حیا ۱۰۵

۶۵. بهوپت‌رای بیغم ۸۵
۶۶. اودی بهان (بهار) ۸۵
۶۷. رای چندربهان برهمن ۸۵
۶۸. شیخ احسن الله بیتاب ۸۷

روضة التاء

۶۹. ملک تاج‌الدّین (ریزه) ۸۸
۷۰. میر محمّد تقی، تقی ۸۸
۷۱. میر حیدر تجرید ۸۹
۷۲. ملا رحمت ابرو تمکین ۸۹
۷۳. آقا عبدالعلی تحسین ۹۰
۷۴. میرزا ابوتراب، تراب ۹۰
۷۵. تمنّا، میرزا محمّد علی ۹۰
۷۶. محمّد توفیق، توفیق ۹۱
۷۷. سلام الله خان تسلیم ۹۱

روضة الثاء

۷۸. میر مفاخر حسین ثاقب ۹۲
۷۹. میر محمّد افضل ثابت ۹۲
۸۰. میر عظیم ثبات ۹۳
۸۱. شیخ آیت الله ثنا ۹۴

روضة الجیم

۸۲. مولانا جلالی هندی ۹۵
۸۳. جمیل ۹۵
۸۴. میرزا مهدی جلیس ۹۵
۸۵. شیخ حسین چشتی ۹۶
۸۶. غلام علی جشنی ۹۷

روضة الذال المعجمه

۱۳۵. میرزا بهجّو ذرّه ۱۱۹
۱۳۶. مولانا ذهنی کشمیری ۱۲۰
۱۳۷. میر اولاد علی ذکا ۱۲۱

روضة الراء مهمله

۱۳۸. میر محمّد زمان راسخ ۱۲۱
۱۳۹. میر محمّد علی رایج ۱۲۲
۱۴۰. احسن الله خان رازی ۱۲۳
۱۴۱. محمّد رضا کشمیری ۱۲۳
۱۴۲. شیخ محمّد رضا سندی ۱۲۳
۱۴۳. مولانا امام‌الدّین ریاضی ۱۲۳
۱۴۴. مولانا وحید روانی اکبرآبادی ۱۲۴
۱۴۵. میرزا ایزد بخش رسا ۱۲۴
۱۴۶. محمّد ارشد رسائی ۱۲۵
۱۴۷. زین‌الدّین علی رسا ۱۲۵
۱۴۸. رافع کشمیری ۱۲۶
۱۴۹. رای کهیم نرائن رند ۱۲۶
۱۵۰. کریم داد خان رونق ۱۲۷
۱۵۱. محمّد جعفر خان راغب ۱۲۷
۱۵۲. ملا عالم گل بهاری کابلی ربیعی ۱۲۸

روضة الزاء المعجمه

۱۵۳. میرزا اولاد علی زایر ۱۲۹
۱۵۴. لاله شتاب رای (زار) ۱۳۱

روضة السین

۱۵۵. حمیدالدّین مسعود، سعد ۱۳۱

۱۱۲. حافظ حلیم، حلیم ۱۰۶
۱۱۳. میر حیدر علی حیران ۱۰۶
۱۱۴. جعفر علی حسرت ۱۰۷
۱۱۵. خواجه محمّد حسن، حسن ۱۰۸

روضة الخاء

۱۱۶. خاکی سرهندی ۱۰۹
۱۱۷. خواجه‌زادهٔ کابلی ۱۰۹
۱۱۸. مولانا خواجه جان خافی [خوافی] ۱۰۹
۱۱۹. میرزا خلیل ۱۰۹
۱۲۰. میرزا فضل الله خوشتر ۱۱۰
۱۲۱. میر خُرد ۱۱۰
۱۲۲. نظر بیگ خادم ۱۱۱
۱۲۳. بندرا بَن داس خوشگو ۱۱۱
۱۲۴. کرامت الله خان خلیق ۱۱۲
۱۲۵. میر خورشید علی خورشید ۱۱۳
۱۲۶. خواجه یحیی خان خرد ۱۱۴

روضة الدال

۱۲۷. رای دولت رام دولت ۱۱۵
۱۲۸. رای سروپ سنگه دیوانه ۱۱۶
۱۲۹. دیری ۱۱۷
۱۳۰. دیری ذوالقدر ۱۱۷
۱۳۱. دوست محمّد کشمیری ۱۱۷
۱۳۲. ملّا دانای کشمیری ۱۱۸
۱۳۳. خواجه میر درد ۱۱۸
۱۳۴. فقیه دردمند ۱۱۹

۱۸۱. محمّد شیبی ۱۴۷
۱۸۲. ملّا شادابی جونپوری ۱۴۷
۱۸۳. ملّا حیدر شکوفی جربادقانی ۱۴۸
۱۸۴. مولانا شیری ۱۴۸
۱۸۵. شهرتی خیرآبادی ۱۵۰
۱۸۶. شبابی سیالکوتی ۱۵۰
۱۸۷. ملّا شیدا ۱۵۰
۱۸۸. میر غازی شهید ۱۵۶
۱۸۹. خلیفه شهباز (شهاب) ۱۵۶
۱۹۰. صالح شکسته ۱۵۷
۱۹۱. رای بال گوبند (شاد) ۱۵۷
۱۹۲. میر غالب علی شایق ۱۵۹
۱۹۳. معنی‌یاب خان شاعر ۱۶۰
۱۹۴. میر محمّد شاعر ۱۶۰
۱۹۵. منسکھ رای شوق ۱۶۱
۱۹۶. بال‌مکند شهود ۱۶۱
۱۹۷. دیبی پرشاد شامل ۱۶۱

روضة الصاد

۱۹۸. قاضی صیرفی ۱۶۲
۱۹۹. صالح دیوانه ۱۶۳
۲۰۰. محمّد عیسی صغری ۱۶۳
۲۰۱. ملّا صبحی کشمیری ۱۶۴
۲۰۲. میر عبدالباقی صهبائی ۱۶۴
۲۰۳. نظام‌الدّین احمد صانع ۱۶۵
۲۰۴. میرزا صادق ۱۶۵
۲۰۵. شیخ یعقوب صرفی ۱۶۶

۱۵۶. مولانا ساغری ۱۳۱
۱۵۷. میرزا عنایت بیگ ساکن ۱۳۲
۱۵۸. ابو محمّد سیرابی ۱۳۳
۱۵۹. سوادی گجراتی ۱۳۳
۱۶۰. عالم بیگ کابلی سروزی ۱۳۴
۱۶۱. میرزا بیگ سپهری ۱۳۴
۱۶۲. سعید خان سعیدا ۱۳۵
۱۶۳. عبدالخالق سمندر ۱۳۶
۱۶۴. میر جلال‌الدّین سیادت لاهوری ۱۳۶
۱۶۵. حاجی محمّد اسلم سالم کشمیری ۱۳۷
۱۶۶. میرزا افضل سرخوش ۱۳۹
۱۶۷. خواجه عبدالله سامی ۱۴۰
۱۶۸. ملا ساطع کشمیری ۱۴۰
۱۶۹. سرآمد ۱۴۱
۱۷۰. عبدالله سحری ۱۴۱
۱۷۱. سیّد سعدالله ۱۴۲
۱۷۲. محمّد حسین خان سامع ۱۴۲
۱۷۳. میرزا رفیع سودا ۱۴۲
۱۷۴. سکهه راج سبقت ۱۴۳
۱۷۵. سیّد غلام حسن سالک ۱۴۳
۱۷۶. قاپلان بیگ سپاهی ۱۴۴
۱۷۷. میر عبدالصّمد سخن ۱۴۴

روضة الشین

۱۷۸. شمس‌الدّین دبیر ۱۴۴
۱۷۹. شهاب مهمره بداونی، شهاب ۱۴۵
۱۸۰. شاهدی بلگرامی ۱۴۷

۲۲۶. شیخ عبدالعزیز جونپوری	۱۷۹
۲۲۷. شیخ عبدالکریم عطایی جونپوری	۱۷۹
۲۲۸. عارف لاهوری	۱۸۰
۲۲۹. میرزا عنایت	۱۸۰
۲۳۰. میر محمّدی عزت نعمت اللهی المتخلّص به‌عزّت	۱۸۰
۲۳۱. محمّد مکرّم عیاش	۱۸۱
۲۳۲. شیخ عبدالعزیز عزّت	۱۸۲
۲۳۳. منشی بهکاری لال کایست عزیز	۱۸۳
۲۳۴. شاه ناصر علی، علی	۱۸۳
۲۳۵. میان علی عظیم	۱۸۴
۲۳۶. شتاب رای عزیز	۱۸۵
۲۳۷. میر نجیب‌الدّین عالی	۱۸۶
۲۳۸. جعفر علی خان عدیم	۱۸۷
۲۳۹. هنرور خان عاقل	۱۸۷
۲۴۰. شیخ عبدالرّحمان	۱۸۷
۲۴۱. سلطان ابوسعید عرفان	۱۸۸
۲۴۲. طالب علی عاشق	۱۸۸
۲۴۳. شیخ عطاءالله	۱۸۸
۲۴۴. محمّد هاشم عاجز	۱۸۸
۲۴۵. میر حسین علوی	۱۸۹
۲۴۶. میرزا محمّد تقی عاصی	۱۸۹
۲۴۷. میر محمدی عزّت	۱۸۹
۲۴۸. علیم الله خان علیم	۱۹۰
۲۴۹. جی‌کشن عشرت	۱۹۰
۲۵۰. خوشحال چند برهمن عرفان	۱۹۰

۲۰۶. میر مظهر علی صافی ۱۶۷

روضة الضاد المعجمه

۲۰۷. ضیاءالدّین محمود ۱۶۸
۲۰۸. محمّد ضمیر لاهوری ۱۶۸
۲۰۹. شیخ نظام ضمیری بلگرامی ۱۶۸
۲۱۰. سیّد ضیاءالله بلگرامی ۱۶۹
۲۱۱. میر ضیاء دهلوی ۱۶۹

روضة الطاء

۲۱۲. سیّد طفیل محمّد ۱۷۰
۲۱۳. محمّد طاهر الهآبادی ۱۷۰
۲۱۴. طفیلی ۱۷۱
۲۱۵. محمّد ابراهیم طلوع کشمیری ۱۷۱
۲۱۶. میرزا نظام‌الدّین احمد طالع ۱۷۲
۲۱۷. میر عبدالعلی طالع ۱۷۲
۲۱۸. شیخ سیف‌الدّین محمّد طبیعت ۱۷۲

روضة الظاء المعجمه

۲۱۹. قاضی ظهیر دهلوی ۱۷۳

روضة العین

۲۲۰. عمید دیلمی، عمید ۱۷۴
۲۲۱. عبدالقادر بدایونی ۱۷۵
۲۲۲. نعمت خان عالی ۱۷۶
۲۲۳. میر عبدالجلیل بلگرامی (واسطی) ۱۷۷
۲۲۴. مولانا عاشقی هندی ۱۷۸
۲۲۵. عارف بلوچ سندی ۱۷۹

۲۷۵. میر شرف‌الدّین حسین فایض ۲۰۲
۲۷۶. میرزا عبدالله فنا ۲۰۲
۲۷۷. میرزا محمّد فاروق ۲۰۳
۲۷۸. آقا ابراهیم فیضان ۲۰۳
۲۷۹. میر احمد فایق ۲۰۴
۲۸۰. میر شمس‌الدّین فقیر عباسی دهلوی ۲۰۴
۲۸۱. میر نوازش علی فقیر ۲۰۵
۲۸۲. میر غلام علی اکبر فروغ ۲۰۵
۲۸۳. حبیب الله فتوّت ۲۰۶
۲۸۴. سیّد اسد الله فرد ۲۰۶
۲۸۵. شیخ محمّد فاخر ۲۰۶
۲۸۶. شیخ محمّد فایز ۲۰۷
۲۸۷. فرصت ۲۰۷
۲۸۸. میرزا نادر زمان فصیح ۲۰۷
۲۸۹. میرزا مرتضی قلی فراق ۲۰۸
۲۹۰. اشرف علی خان فغان ۲۰۸

روضة القاف

۲۹۱. سیّد قمرالدّین اورنگ‌آبادی ۲۰۸
۲۹۲. قدری پانی‌پتی ۲۰۹
۲۹۳. میرزا یوسف قدیم ۲۰۹
۲۹۴. میرزا عبدالغنی بیگ قبول ۲۰۹
۲۹۵. شاه قابل، قابل ۲۱۰
۲۹۶. سیّد عبدالله قابل ۲۱۱
۲۹۷. میر اسماعیل قربان ۲۱۱
۲۹۸. مشتاق رای قدرت ۲۱۱
۲۹۹. شیخ محمّد قایم، قایم ۲۱۱

روضة الغین المعجمه

۲۵۱. غیوری کابلی ۱۹۱
۲۵۲. غنایی ۱۹۱
۲۵۳. طاهر غنی کشمیری ۱۹۲
۲۵۴. محمّد عاقل غیرت ۱۹۲
۲۵۵. محمّد اکرم غنیمت ۱۹۳
۲۵۶. خواجه عبداللّطیف خان غیرت ۱۹۴
۲۵۷. معین‌الدّین غازی ۱۹۴
۲۵۸. سیّد غلام مصطفی ۱۹۴
۲۵۹. سیّد غلام نبی بلگرامی، غلام ۱۹۵
۲۶۰. شیخ اسدالله غالب ۱۹۵
۲۶۱. میر جلال‌الدّین غالب ۱۹۶
۲۶۲. میر غلام حسین دهلوی ۱۹۶
۲۶۳. میرزا جان علی غمین ۱۹۷
۲۶۴. شیخ یحیی علی غیور ۱۹۷

روضة الفا

۲۶۵. شیخ فیض محمّد فایض ۱۹۸
۲۶۶. فنایی کشمیری ۱۹۹
۲۶۷. محمّد صالح فارغی ۱۹۹
۲۶۸. فکری ۱۹۹
۲۶۹. فخری بنارسی ۱۹۹
۲۷۰. شیخ اله‌داد فیضی ۲۰۰
۲۷۱. فردی تهانیسری ۲۰۰
۲۷۲. مولانا فطرتی کشمیری ۲۰۱
۲۷۳. فیروزه کابلی ۲۰۱
۲۷۴. فروغی کشمیری ۲۰۲

۳۲۲.	شیخ موزون	۲۲۷
۳۲۳.	میان محمّد کالاپهار	۲۲۷
۳۲۴.	محمّد یوسف کابلی	۲۲۷
۳۲۵.	ملّا مؤمن	۲۲۸
۳۲۶.	ملک محمود	۲۲۸
۳۲۷.	مولانا محمّد امین مستغنی کشمیری	۲۲۸
۳۲۸.	مولانا مظهری کشمیری	۲۲۹
۳۲۹.	کاظم بیگ خان ممکن	۲۲۹
۳۳۰.	ملهار سنگه مسکین	۲۳۰
۳۳۱.	رام بخش مطیع	۲۳۲
۳۳۲.	بهوری سنگه مشرب	۲۳۴
۳۳۳.	میرک سندی	۲۳۵
۳۳۴.	امیر مسعود کابلی	۲۳۵
۳۳۵.	ملهم	۲۳۵
۳۳۶.	خلیفه امان الله مفلس	۲۳۶
۳۳۷.	شیخ غلام احمد منشی	۲۳۶
۳۳۸.	شیخ دوندی ملول	۲۳۸
۳۳۹.	لاله متهن لعل کایست مایل	۲۳۹
۳۴۰.	ماهر	۲۴۰
۳۴۱.	مولانا مونس	۲۴۰
۳۴۲.	درویش مسکینی	۲۴۰
۳۴۳.	مولانا ابوالبرکات منیر	۲۴۱
۳۴۴.	میی کلال	۲۴۲
۳۴۵.	معنی کشمیری	۲۴۳
۳۴۶.	ملّا اسعدالله مسیحا	۲۴۳
۳۴۷.	مولانا محمّد مصطفی	۲۴۴

۳۰۰. میر نثار علی قرین ۲۱۲
۳۰۱. کشن چند قریب ۲۱۴

روضة الکاف

۳۰۲. شیخ گدایی ۲۱۵
۳۰۳. میرزا کامران گویا ۲۱۶
۳۰۴. عبدالرحیم کم‌گو ۲۱۷
۳۰۵. عبدالرحمن گرامی ۲۱۷
۳۰۶. شیخ عظمت الله کامل ۲۱۷
۳۰۷. غلام حیدر خان گداز ۲۱۸
۳۰۸. میرزا گرامی، گرامی ۲۱۸

روضة اللام

۳۰۹. لطفی منجّم ۲۱۹
۳۱۰. لطیفی ۲۲۰
۳۱۱. مهدی علی لذّتی ۲۲۰
۳۱۲. لکنت روانی ۲۲۰
۳۱۳. لایق ۲۲۱

روضة المیم

۳۱۴. مشید ۲۲۲
۳۱۵. مولانا مطهّر ۲۲۲
۳۱۶. قمرالدّین منت ۲۲۴
۳۱۷. محمّد افضل اله‌آبادی عبّاسی ۲۲۴
۳۱۸. ملک محمود نیاز ۲۲۴
۳۱۹. لاله سیتل داس مختار ۲۲۵
۳۲۰. شیخ محمّد دهلوی ۲۲۶
۳۲۱. حکیم مصری طبیب ۲۲۶

روضة النون
۳۷۴. شاه عبداللطیف نثاری ۲۵۴
۳۷۵. شیخ یوسف پتنی ۲۵۵
۳۷۶. ملّا نورالدّین محمّد ترخانی نوری ۲۵۵
۳۷۷. نامی ۲۵۶
۳۷۸. قاضی لطف علی خان ناطق ۲۵۷
۳۷۹. نویدی ۲۵۸
۳۸۰. نور محمّد ۲۵۸
۳۸۱. میر نظام طباطبایی ۲۵۸
۳۸۲. مولانا ناطق ۲۵۸
۳۸۳. نادری ۲۵۸
۳۸۴. نافع کشمیری ۲۵۹
۳۸۵. شیخ نورالحق دهلوی ۲۵۹
۳۸۶. نعمت الله بخاری لاهوری ۲۵۹
۳۸۷. نسیم ۲۵۹
۳۸۸. محمّد حسین جان ناجی ۲۶۰
۳۸۹. میر نجابت ۲۶۰
۳۹۰. شیخ محمدی شاه نصرت ۲۶۰
۳۹۱. شیخ وجه الله نیاز ۲۶۱
۳۹۲. ندیم کشمیری ۲۶۱
۳۹۳. یوسف بیگ نکهت ۲۶۱
۳۹۴. دلاور خان نصرت ۲۶۲
۳۹۵. محمّد رضای نیاز ۲۶۲
۳۹۶. میر محمّد سمیع نیازی ۲۶۲
۳۹۷. نصرت الله خان نیاز ۲۶۳
۳۹۸. سیّد غلام نبی نسیم ۲۶۴

۳۴۸. قاسم خان مخلص	۲۴۴
۳۴۹. محمّد باقر مشتاق	۲۴۵
۳۵۰. میرزا قطب‌الدّین مایل	۲۴۵
۳۵۱. صوفی مشتاق	۲۴۶
۳۵۲. محمّد رضا مشتاق	۲۴۶
۳۵۳. میر هاشم مضمون	۲۴۶
۳۵۴. تاج بیگ مخلص	۲۴۷
۳۵۵. میر محمّد علی مطلع	۲۴۷
۳۵۶. میرزا شاه حسین مناسب	۲۴۷
۳۵۷. محمّد مقیم خان مسیح	۲۴۷
۳۵۸. میر مدهوش	۲۴۸
۳۵۹. محمّد عالم معرفت	۲۴۸
۳۶۰. میرزا محمّد محترم	۲۴۸
۳۶۱. میمنت خان کشمیری	۲۴۸
۳۶۲. آخوند محمّد نظام کابلی	۲۴۹
۳۶۳. شیخ اعظم مستغنی	۲۴۹
۳۶۴. شاه میم	۲۴۹
۳۶۵. ابوالحسن خان میرزا	۲۴۹
۳۶۶. محمّد نظام خان معجز	۲۵۰
۳۶۷. میرزا غلام علی مظهر	۲۵۱
۳۶۸. میرزا جان جانان مظهر	۲۵۱
۳۶۹. سیّد ابوالفیض معنی	۲۵۲
۳۷۰. میر محمّد	۲۵۳
۳۷۱. میرزا محمّد علی کرمانی	۲۵۳
۳۷۲. رای آنند رام مخلص	۲۵۳
۳۷۳. میر عبدالقادر مهربان	۲۵۴

روضة الها
۴۲۴. همدم کوکه ۲۷۲
۴۲۵. محمّد عاشق گورکهپوری همّت ۲۷۲
۴۲۶. محمّد هاشم ۲۷۳
۴۲۷. هاشم کشمیری ۲۷۴
۴۲۸. متهرا داس هندو ۲۷۴
۴۲۹. میرزا ابو علی هاتف ۲۷۴

روضة الیاء
۴۳۰. مولانا یحیی ۲۷۵
۴۳۱. میر محمّد امین یقین ۲۷۵
۴۳۲. احمد یار خان یکتا ۲۷۵
۴۳۳. محمّد یکتا ۲۷۸

باب دوّم در ذکر پردگیان معنی‌یاب و احوال خود و خاتمهٔ کتاب ۲۷۹
۴۳۴. بیجه مهستی ۲۸۰
۴۳۵. ببری ۲۸۰
۴۳۶. زیب‌النّساء بیگم ۲۸۰
۴۳۷. بی‌بی فاطمه بیگم سام ۲۸۱
۴۳۸. سلیمه سلطان بیگم (مخفی) ۲۸۱
۴۳۹. کامله بیگم ۲۸۲
۴۴۰. گل‌رخ بیگم ۲۸۲
۴۴۱. گلبدن بیگم ۲۸۲
۴۴۲. مهری جلایری ۲۸۳
۴۴۳. نور جهان بیگم ۲۸۳
۴۴۴. نهانی ۲۸۵
قصیدهٔ شعله‌بار در منقبت صاحب ذوالفقار علی[ع] ۲۸۹

۳۹۹. شیخ میرزا نسیم ۲۶۴
۴۰۰. مولانا محمّد نقی ۲۶۴
۴۰۱. نوازش علی خان بلگرامی ۲۶۴
۴۰۲. میر فیض علی نصیری ۲۶۴
۴۰۳. میر نورالدّین نوید ۲۶۵
۴۰۴. ابراهیم نور ۲۶۵
۴۰۵. میرزا محمّد قلی ندیم ۲۶۵
۴۰۶. حکم چند ندرت ۲۶۵

روضة الواو

۴۰۷. ملا واصلیٔ کابلی ۲۶۵
۴۰۸. محمّد واصل خان واصل ۲۶۶
۴۰۹. محمّد نقی واقف ۲۶۷
۴۱۰. عبدالواحد وحشت ۲۶۷
۴۱۱. محمّد شفیع وارد ۲۶۷
٤۱۲. میر معصوم عالی نسب خان (وجدان) ۲۶۸
۴۱۳. سیالکوتی‌مل وارسته ۲۶۸
۴۱۴. میرزا محمّد زمان وداد ۲۶۸
۴۱۵. مولوی وجیه‌الدّین وجیه ۲۶۹
۴۱۶. ولی ۲۶۹
۴۱۷. سیّد عبدالواحد، واحد ۲۶۹
۴۱۸. نورالعین واقف ۲۷۰
۴۱۹. میرزا عبدالله واقف ۲۷۱
۴۲۰. میرزا امام واصل ۲۷۱
۴۲۱. محمّدی وارد ۲۷۱
۴۲۲. میر نور علی واصلی ۲۷۱
۴۲۳. میر محمّد علی وهم ۲۷۲

سخن ناشر

اگر بخواهیم برجسته‌ترین خدمت هند و هندیان به‌زبان فارسی در دوره‌ی تیموریان را برشماریم، بی‌گمان فرهنگ‌نویسی و تذکره‌نگاری از بخش‌های مهم و قابل اعتنای این خدمت به‌حساب می‌آیند، خدمتی که تا هنوز و همیشه در یادها و خاطره‌ها خواهد ماند. اگرچه در این دو باب حضور ارجمند ادیبان و شاعران و سخنوران سرزمین ایران نیز همواره مایه‌ی مباهات و برکت بوده و هست، امّا نباید از یاد برد که مردمان سرزمین هند نیز در روزگار طلایی فرهنگ و زبان فارسی گام‌هایی بس جدی و ارزنده برداشتند که خود نشانگر نفوذ زبان و شعر فارسی در عمق جان این مردم نجیب و آگاه بوده است. اگرچه به حکم ادب و وجدان بایسته است که در کنار فرهنگ‌نویسی و تذکره‌نگاری، انشاءنویسی و شعر و شاعری این جماعت را نیز در ترازوی نقد گذاشت و بدان بهایی سزاوار داد.

در میان فرهنگ‌نویسان و تذکره‌نویسان و صاحبان سفینه و حدیقه و بیاض و منشات و دفتر و دیوان چه بسیارند شاعرانی که نام‌هایی از جنس هندوان و تعلّقی به خاندان نجیب هندوها دارند. بسیاری شان اگرچه شهادتین را بر لب جاری نکرده‌اند امّا کلام و شعرشان از جنس شهادت و زلالی و مسلمانی ست. چه بسیارند هندوان بزرگواری که در نعت رسول گرامی اسلام و خاندان پاک و با برکت‌شان شعرهای زیبا و استوار سروده‌اند و در میان این جماعت نام بهگوان داس هندی (شاعر و تذکره‌نویس نیمه دوم قرن دوازدهم هجری و نیمه نخست قرن سیزدهم) نامی درخشان و با اعتبار بوده و هست. دو تذکره‌ی ارزشمند «حدیقه‌ی هندی» که در سال ۱۲۰۰ هـ ق نوشته شده است و تذکره‌ی «سفینه‌ی هندی»

تعلیقات ۲۹۹
منابع ۴۱۴

اعلام
اشخاص ۴۲۱
اماکن ۴۶۶
کتاب‌ها ۴۷۵
جمله‌های عربی ۴۸۶

مقدّمه

حدیقهٔ هندی تألیف بهگوان داس هندی که چمن چهارم آن با باب دوم در ذکر پردگیان معنی‌یاب و خاتمهٔ کتاب و احوال خود، در اختیار صاحبان ذوق قرار داده می‌شود، تذکرهٔ منفرد شعرای فارسی است زیرا که این تذکره مشتمل است فقط بر تراجم شعرای فارسی که از بدو آغاز رواج فارسی در شبه قارّهٔ هند به‌دنیا آمدند و یا در این سرزمین نشو و نما یافتند. تألیف این تذکره در ۱۲۰۰ هـ/۶-۱۷۸۵ م به‌پایان رسید.

بی‌مناسب نیست اگر احوال و آثار نگارندهٔ این تذکره در اینجا به‌تفصیل بررسی و ارزیابی گردد و این حق مؤلّف است که باید ادا شود.

بهگوان داس هندی احوال خود را در دو اثر خود *حدیقهٔ هندی* و *سفینهٔ هندی* به‌تفصیل نگاشته است. افزون بر این موهن لعل انیس در *انیس‌الاحبّا* و محمّد مظفّر حسین صبا گوپاموی در *روز روشن* هم این نویسندهٔ ما را اجمالاً معرّفی کرده‌اند. اطّلاعاتی که در *انیس‌الاحبّا* دربارهٔ هندی آمده، دارای اعتبار است زیرا که نگارندهٔ آن معاصرش و شاگرد فاخر مکین[1] بود که هندی هم از وی کسب فیض

---

۱. میرزا محمّد فاخر مکین فرزند محمّد اشرف شاعر معروف فارسی در دهلی در ۱۱۴۲ هـ به‌دنیا آمد. اجدادش از مردم نطنز بودند. یکی از آنها به‌نام عبدالرّحیم همراه با نوّاب علی مردان خان که بعداً امیرالامرای شاهجهان بادشاه تیموری (۱۶۲۸/۱۰۳۷-۱۶۵۷/۱۰۶۸) شد، به‌هند آمد و در دهلی سکنا گزید. محمّد اشرف پدر فاخر مکین در کشمیر متولّد شده بود. بنابراین در بعضی تذکره‌ها او را کشمیری نوشته‌اند. فاخر مکین از جمله شاگردان میرزا عظیمای اکسیر اصفهانی و ملّا نظیری بود. مکین بعد از خرابی دهلی در ۱۱۷۳ هـ به‌لکهنو منتقل شد. او برای ملاقات با حزین به‌بنارس رفت، مکین شاعری نامدار است و دیوان شعر ☜

که محصول سال ۱۲۱۹ هـ ق است، در کنار شعرها و دفترها و نوشته‌های با ارزش دیگر، محصول اندیشه و فکر شعرشناس و ذوق ناقدانه‌ی این ادیب تواناست.

خدای زا شاکریم که این اثر ارجمند به همت یکی دیگر از فرزندان برومند سرزمین هند و یکی از خادمان و شیفتگان اصیل زبان شیوای فارسی با تصحیحی دقیق و حوصله‌ای عمیق به زیور طبع آراسته شده است. بی‌گمان این اثر در معرفی چهره‌های ارزشمند ادبی و اندیشمندان شاعر سرزمین هند شهادت نامه‌ای بزرگ و سترگ است که نشان می‌دهد این سرزمین پر رمز و راز و حاصل‌خیز چه دسته گل‌های بویناک و معطّری را به باغ همیشه بهارین شعر فارسی هدیه کرده است. خوشا به همّت شریف پروفسور شریف حسین قاسمی و خوشاتر دفترهای فراوانی از این دست و دسته گل‌های معطّری که از پی می‌آیند. اجر همه‌شان ماجور و سعی تمامی شان مشکور.

علی رضا قزوه

مدیر مرکز تحقیقات فارسی دهلی‌نو

بهار ۱۳۹۱ شمسی

گزید. لال‌من در سوندا باغی و ساختمانی قشنگ ساخت و با عیش و عشرت بسر برد. او پسری خوش‌رو به‌نام چندرسین داشت که بنابر درگذشت پدرش چنان متأثر شد که دنیا را نادیده گرفت و از آن بستوه آمد و رو به‌کوه و صحرا نهاد. او بیشتر در جنگل بسر می‌برد. صبح به‌کوه‌ها می‌رفت و عصر برمی‌گشت تا این که روزی در همین کوه‌ها مفقودالاثر شد و خبری ازو نیامد. کرپال داس پسر چندرسین شخصی صاحب علم و فهم بوده که بعد از درگذشت پدرش به‌دهلی آمد و به‌دربار شاهجهان پادشاه تیموری (۱۶۲۸/۱۰۳۷-۱۶۵۷/۱۰۶۸) رسید. شاهجهان [حتماً نظر به‌خدمات شایستهٔ اهل خانواده‌اش در دستگاه دولتی] منصبی شایسته و خلعت به‌او اعطا کرد. بدلی داس پسر کرپال داس بعد از رحلت پدر خود برای جانشینی او با دربار وقت تماس نگرفت و آیندهٔ خود را به‌خدا سپرد. او منتظر بود که از پردهٔ غیب چه به‌ظهور می‌رسد. در همین اثنا پادشاه آن دوره او را به‌دربار فراخواند و خلعت و خطاب رای و هم جاگیری به‌او داد [شاید بدلی داس اوّلین نفر از خانوادهٔ هندی است که به‌خطاب رای مفتخر گردید]. بدلی داس چهار پسر داشت. یکی از آنها سهرومل "صاحب علم و فضل و حلم و حیا" بود. و سه پسر دیگرش کیسری سنگه، دیوان سنگه و سها سنگه بودند که هر یکی از اینها با فن انشا آشنایی داشت. دیوان سنگه "جوانی خوش رو و رعنا" بود. سها سنگه در جنگی با افغانان کشته شد. سها سنگه پسری لاله اودهی لال به‌یادگار گذاشت. بلاقی داس پسر عموی کلان پدر بهگوان داس شخصی "زیرک و دانا" و در دورهٔ نظامت برهان‌الملک سعادت خان نیشابوری[1] (۱۷۲۳/۱۱۳۶-۱۷۳۸/۱۱۵۱) به‌منصب مشرفی عرض سپاه (مشرفی تصحیحهٔ شمالی سپاه، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۴۱) خدمت انجام می‌داد و از دورهٔ نظامت برهان‌الملک سعادت خان نیشابوری تا دورهٔ فرمانروایی نوّاب آصف‌الدّوله بهادر

---

۱. اسمش محمّد امین است که مؤسّس سلطنت اوده بود. بعد از وی برادرزاده و دامادش صفدر جنگ صوبه‌دار این استان شد.

کرده و امکان دارد که این هر دو یکدیگر را دیده و با هم آشنا و محشور بودند. نمی‌توانم از اظهار این گمان خودداری کنم که تعداد زیادی تذکره‌های شعرای فارسی در زندگی هندی و هم بعد از آن به‌نگارش آمدند[1]، ولی ذکر هندی در آنها نیامده است. بنابراین می‌توان حدس زد که هندی شاعری و یا نونیسنده‌ای شناخته شده نبوده است.

بر اساس این مآخذ می‌توان گزارش زندگی هندی را چنین ترتیب داد:

بهگوان داس متخلّص به‌هندی شاعر و ادیب فارسی قرن دوازدهم/هیجدهم میلادی است. او پسر دلپت داس ولد هربنس رای بوده و در منزل نیای مادری‌اش لاله رام غلام قانون‌گو در صیدپور در ۱۷۴۹/۱۱۶۲ متولّد شد. بیشتر افراد خانواده‌اش در دستگاه‌های دولتی انجام خدمت می‌دادند. این خانواده از قوم هندوی کایست سریواستو[2] بوده که اصلاً از کالپی[3] واقع در اتراپرادش بود و باش داشته. یکی از اجدادش لال‌من از کالپی به‌سوندا (اتراپرادش) منتقل شد و سکنا

☜ به‌جای گذاشته که شامل شعرها در قالب‌های گوناگون است. وی به‌تقاضای شاه عالم پادشاه تیموری (۱۱۷۳-۱۲۲۱) نزد او به‌اله‌آباد رفت و با دستگاهش پیوست و سروده‌های این پادشاه را اصلاح می‌کرد و پادشاه به‌پیشنهادش تخلّص آفتاب را برای خود برگزید. مکین بعد از مدّتی به‌لکهنو برگشت و تا پایان زندگی در همان جا به‌سربرد و در ۱۲۲۱ ﻫ درگذشت. بنابر شهرت فاخر مکین در شعر فارسی، احوالش در بیشتر تذکره‌هایی که در دورهٔ حیاتش و بعداً نوشته شده‌اند، به‌نگارش آمده. بهگوان داس هندی که شاگرد فاخر مکین بود، فصلی در *حدیقهٔ هندی* را برای گزارش احوال و آثار این استاد خود مختص ساخته است و او را در *حدیقهٔ هندی* و *سفینهٔ هندی* به‌خطاب ارشادمآب یاد کرده است.

۱. رک: *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، از ص ۵۱۰ به‌بعد.

۲. هندی خود را از قوم کایست سریواستوای دوسرا خوانده است. دوسرا به‌گمان غالب مفهومش این است که هر دو پدر و مادرش سری‌واستو بودند.

۳. *انیس‌الاحبّا*، ص ۱۹٤: وطن بزرگان ایشان کدهٔ (مکدهٔ) کالنجر مصاف صوبه مالوه است. در *روز روشن*، ص ۹٦ آمده که اصلش از کالنجر است و او در لکهنو به‌دنیا آمده که درست نیست.

سپس او را به‌سن نه سالگی به‌خدمت مولوی یوسف سهارنپوری که استادی فاضل و کامل و «افضل‌الفضلا» بود، سپردند. وی تا چهار سال از محضر این استاد خود استفادهٔ علمی برد و در فن فارسی مهارت بهم رسانید. مولوی یوسف او را صحایف اخلاق و صرف و نحو درس داد و داعی اجل را لبّیک گفت. هندی بعد از تکمیل تحصیلات رسمی، به‌مطالعه و انتخاب دیوان‌های شاعران بزرگ چون عبدالقادر بیدل (م ۱۷۲۱/۱۱۳۳) و محمّد علی حزین لاهیجی (۱۷۷۹/۱۱۹۳) و کتاب‌های تاریخ[1] و تذکره‌های شعرای فارسی پرداخت [دو سه سال در شعر از رای صاحب سرب سنگه دیوانه تربیت دید، *انیس‌الاحبّا*، ص ۱۹۴ و به‌گفتن شعر زبان گشود، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۴۲] و بسمل تخلّص اختیار کرد. او بالآخره برای کسب فیض به‌خدمت فاخر مکین (م ۱۸۰۶/۱۲۴۱) که هندی او را در آثار خود *حدیقهٔ هندی* و *سفینهٔ هندی* جناب ارشادمآب خوانده، رسید که بقول هندی:

باعث فخر آسمان و زمین　　عارف کامل اکمل شعرا
وصف او در دهان نمی‌گنجد　　می‌نگنجد به‌کوزه ای دریا

بود. بهگوان داس به‌پیشنهاد این استادش تخلّص بسمل را به‌هندی تغییر داد و از برکت این تخلّص طبعش گویا شد:

تاکه هندی تخلّصم فرمود　　طبع من گشت در سخن گویا

بهگوان داس باز دربارهٔ تخلّص و شعر خود به‌افتخار می‌گوید و بر خود می‌بالد:

در میان سخنوران انام　　نظم من محضر خردمندی است
هندوام، هندزاد و بوم من است　　زین دو باعث تخلّصم هندی است

مهارت کلّی داشت. فاخر مکین او را رونق بزم می‌گفت و در مشاعره به‌طرف دست راست خود می‌نشاند. ابتدای شعرخوانی ازو می‌شد، رک: *سفینهٔ هندی*، ص ۸۷

۱. بقول هندی: خوانده‌ام صد کتاب این فن را.

(۱۷۷۵/۱۱۸۹-۱۷۹۷/۱۲۱۲) با دستگاه دولتی وابسته بود. او همیشه در یاد الهی اشتغال داشت. شاعر هم بود و در زبان برج (یکی از گویش‌های هندوی) حمد باری تعالی می‌سرود. او پسری سدانند از کنیز حلال داشت. مکهن سنگه پسر سدانند در عنفوان شباب فوت کرد. هربنس داس پدر بزرگ بهگوان داس که در جود و سخا معروف بود، با پسرش دلپت‌داس به‌خواهش عم کلان خود بلاقی‌داس در دورهٔ نظامت نوّاب برهان‌الملک سعادت خان بهادر به‌لکهنو آمد و برادر دیگرش لاله موتی لعل را هم به‌لکهنو کشید.

پدر بزرگ بهگوان داس چهار پسر داشت. هر یکی از اینها "در هوش و خرد یکتای روزگار" بودند. لاله لیکه راج و سبتاهت عموهای صاحب تقوی بهگوان داس بودند. موهن لال برادر بزرگ پدر بهگوان داس هم شخصی صاحب زهد بود. دلپت داس پدر بهگوان داس از مال و متاع دنیوی بیزار بود. در حالی که وی با دربار آصف‌الدّوله (م ۱۷۹۷/۱۲۱۲) وابستگی داشت ولی به‌جز یاد الهی با چیزی دیگر علاقه نداشت. چون هنگام تولد بهگوان داس نزدیک رسید، مادرش طبق سنن هند به‌منزل پدرش در صیدپور، موضع سیلک فرستاده شد که در آنجا لاله رام غلام جد مادری بهگوان داس به‌عنوان فانون‌گو بسر می‌برد. بهگوان داس در اینجا در ۱۷۵۰/۱۱۶۴ (= صبی جوان بخت) به‌دنیا آمد و بقول هندی:

پـدر مـادرم ازیـن شـادی مـی‌نگنجیـد در میـان قبـا

لاله رام غلام به‌پیشنهاد ستاره‌شناسان، اسم این نومولود را بهگوان داس گذاشت. بهگوان داس بعد از دو سال در صیدپور، نزد پدر خود در لکهنو آمد. بعد از مدّتی مادرش درگذشت و پدرش او را با توجّه و نهایت شفقت بزرگ کرد. هندی نخست نزد مکتب‌دار خانوادگی خود حق‌داد خان افغان[1] درس خواند و

---

۱. موطنش قصبهٔ سوندا من مضافات کالنجر بود. او از جمله افغانان صحیح‌النسب آنجا بود. حق داد خان پسری داشت کریم داد خان متخلّص به‌رونق که در وطن خود متولّد و در لکهنو بزرگ شد. اکثر متعلّمان شهر و بیرونجات استفاده ازو می‌گرفتند. در اصطلاح و لغت

ذات و پنجاه سوار سرافراز ساخت. این دو بیت از این قصیده در *سفینهٔ هندی* هم نقل شده‌اند.

یک صبحدم جمال تو بیند گر آفتاب از جیب صبح سر نکشد دیگر آفتاب
تا خطبهٔ ثنای جمالت بیان کند هر صبح می‌رود به‌سر منبر آفتاب

هندی برای مدّتی در فیض‌آباد بسربرد. میر غلام حسین دهلوی یک دو بار برای ملاقات به‌منزل هندی رفت[1] اطّلاعی دربارهٔ جای و تاریخ درگذشت هندی از مأخذی به‌دست نیامده است.

هندی با تعداد زیادی شعرا و ادبای عصر خود مناسبات دوستانه داشته است که از آن جمله شاگردان استادش فاخر مکین بودند و با بندرا بن داس خوشگو صاحب *سفینهٔ خوشگو* از بیست و پنج سال آشنایی داشت.

هندی تا حدی که مقدورش بوده به‌دوستان خود کمک می‌کرد. وی نظام‌الدّین احمد صانع را از لکهنو (به‌فیض‌آباد) طلبید و در سلک ملازمان وزیرالممالک آصف‌الدوله بهادر منتظم گردانید.

هندی چند نفر شاعر را تربیت کرد. او تراجم دیبی پرشاد شامل، لاله بیج ناته انیس و رای دولت رام دولت را در *حدیقهٔ هندی* آورده است که شاگرد او بودند. بهگوان داس هندی، چنانکه او خودش در *حدیقهٔ هندی* و *سفینهٔ هندی* اشاره کرده است، آثار متعددی در نثر و شعر به‌جای گذاشته است که عبارتند از:

۱. مثنوی *سلسلة‌المحبت* بر وزن *سلسلة‌الذهب* ملا جامی هروی[2]، متضمن احوال چت گپت که اهل فارس آن را عطارد فلک می‌نامند[3].
۲. مثنوی *مظهرالانوار* بر وزن *مخزن‌الاسرار* نظامی گنجوی.

---

۱. *حدیقهٔ هندی*: ترجمهٔ میر غلام حسین دهلوی.
۲. در نسخه‌ای خطّی *انیس‌الاحبّا*: بر وزن *قران‌السعدین* خسرو دهلوی، رک: *انیس‌الاحبّا*، ص ۱۹٤.
۳. *انیس‌الاحبّا*، ص ۱۹٤.

بهگوان داس دو پسر داشت. یکی از آنها مادهورام در هشت سالگی درگذشت. هندی در «طرب‌نامهٔ نسب[1]» غزلی در مرثیه‌اش شامل نموده است. بعد از رحلت مادهورام، پروردگار او را پسری دیگر اعطا کرد و او موسوم به‌کشن پرشاد شد.

هندی به‌روایت خانوادگی خود در دستگاه دولتی فرمانروایان اودھ به‌خدمت پرداخت. با سید مرتضی خان مختارالدّوله بهادر (۱۷۷۵/۱۱۸۹) که در اوایل فرمانروایی نوّاب آصف‌الدّوله (۱۱۸۸-۱۲۱۲) نایب او بود، ارتباط پیدا کرد و امیر بحر سایر صوبهٔ اله‌آباد منصوب شد. [وی دوران اقامت در اله‌آباد، با منشی بهکاری لال کایست متخلّص به‌عزیز ملاقات کرد[2].] او سپس در سلک ملازمان با امتیاز در سرکار نوّاب آصف‌الدّوله بهادر دیوان راجا ندهی سنگه بهادر صاحب نوبت و جاگیردار سیلک و خیرآباد آمد و به‌چنان پایه‌ای رسید که صاحب دستخط شد و پانصد سوار به‌دستخط او ملازم شدند. چون راجا ندهی سنگه درگذشت، هندی با دستگاه راجا پتر چند بهادر مالک سپاه و کارخانجات و خانسامان آصف‌الدّوله مرتبط گردید. بعد از وفات راجای مذکور خدمت معتمدالدّوله مشیرالملک مهاراج ادهیراج مهاراجا تکیت‌رای نراندر بهادر صلابت جنگ (۱۸۰۰/۱۲۱۵) دیوان سرفرازالدّوله میرزا حسن رضا خان نایب آصف‌الدّوله رسید و مصاحب (ندیم) او شد. سپس رای جی سنگه رای نظر شفقت بر حالش نمود. افزون بر این، امرا و اعزهٔ دیگر اودھ هم با او رفتار همدردانه می‌کردند و ازو سرپرستی می‌نمودند[3].

چون قصیده‌ای از هندی معروف به«آفتاب» از نظر حضرت آسمان جاه خلّدالله ملکه گذشت، او هندی را در دربار فراخواند و با خطاب رای و منصب پانصد

---

۱. شامل آخر *حدیقهٔ هندی*.

۲. *حدیقهٔ هندی*: ترجمهٔ عزیز.

۳. مصحفی در *عقد ثریا* (ایران، ص ۱۱۹) ضمن ترجمهٔ مضطر اسم یک نفر راجه بهگوان داس صوبه‌دار کتهیر برده است. اغلباً این بهگوان داس متخلّص به‌هندی نیست زیرا که اسم‌های بعضی افراد خانوادهٔ راجه بهگوان داس که در *عقد ثریا* آمده، مختلف از آنها است که خود هندی برده است.

اطلاعی دربارهٔ وجود *ذوقیه* و *شوقیه*، دو دیوان شعر بهگوان داس هندی به‌دست نیست ولی نثار علی قرین که اغلباً دوستش بوده و در شعر شاگرد فاخر مکین استاد هندی بود و بنابراین معاصرش است، انتخابی از این دو دیوانش فراهم کرده بود که نسخهٔ خطّی آن در کتابخانهٔ گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، به‌شمارهٔ ۱۳۲۰۴ مضبوط است[۱].

نثار علی قرین صاحب سخن‌رنگین و از سکنای لکهنو بود. شعر را صاف و سلیس می‌گفت و اکثر در کلام معانی‌تازه می‌جست و از سخن او بوی درد می‌آمد که مشام دردمندان عشق را تازه می‌نماید. در سلک ملازمان سرکار نوّاب آصف‌الدّوله بهادر منسلک بود و از صغرسن به‌فاخر مکین در فن شعر تحصیل ضروریات و استفادهٔ بعضی دقایق نمود. ترجیع‌بند و اشعار آبدار به‌قدر دیوان گفته بود[۲]. وی نسبت به‌دیگر شاگردان مرزا فاخر مکین خوب می‌گوید[۳].

خود بهگوان داس هندی همین اطّلاعات را دربارهٔ قرین که با او «ربط ملاقات» داشته در *حدیقهٔ هندی* داده است[۴]. این نتیجهٔ همین «ربط ملاقات» با بهگوان داس هندی است که نثار علی قرین از *ذوقیه* و *شوقیه* انتخابی در ۱۲۱۳ ه‍/۹۹-۱۷۹۸ فراهم آورد. قرین به‌این انتخاب اسمی نداده ولی مقدمه‌ای زیر

---

۱. محقّق شهیر و دوست فاضل بنده جناب آقای دکتر عارف نوشاهی از پاکستان. مقاله‌ای به‌عنوان «تذکرهٔ *حدیقهٔ هندی*: *برصغیر میں فارسی کے رواج و رونق کے بارے میں ایک اہم مأخذ*» (شامل *نقد عمر*، انتخاب مقالات تحقیقی دکتر نوشاهی، چاپ لاهور، ۲۰۰۵ م، ص ۲۸۰-۳۲۲) این تذکره را مفصّل معرّفی نموده‌اند. بنده به‌ویژه در فراهمی گزارشی دربارهٔ *ذوقیه* و *شوقیه* از همین مقاله استفاده کرده‌ام که تنها مأخذی برای آن در اختیارم بود.

۲. *انیس‌الاحبّا*، ص ۱۱۳.

۳. *عقد ثریا*، ص ۹۹، در *روز روشن*، ص ۶۵۸ سید نیاز علی لکهنوی همین میر نثار علی لکهنوی است.

۴. *حدیقهٔ هندی*: ترجمهٔ قرین.

۳. مثنوی *بهاگوت* مسمّی به *مهر ضیا* بر وزن *یوسف زلیخای* ملا جامی. در این مثنوی ترجمهٔ وسم اسکندهسری بهاگوت به‌قدر چهار هزار بیت است[۱].
۴. *سوانح‌النبوة* به‌نثر در احوال پیامبر اسلام و دوازده امام به‌طریق اختصار به‌خواهش سید خیرات علی.
۵. *لعبت چین*[۲].
۶. *سفینهٔ هندی*[۳] مشتمل بر ذکر سیصد و سی و پنج شاعر ماضی و حال به‌ترتیب الفبایی از روی حرف اوّل اسم یا تخلّص شعرا که از جلوس محمّد شاه (۱۷۱۹/۱۱۳۱-۱۷۴۸/۱۱۶۱) تا ۱۲۱۹ که تاریخ رسمی تکمیل این تذکره است، در هند بسرمی‌بردند. هندی در پایان تذکره قطعهٔ زیر تاریخ تکمیل آن آورده است:

این باغچه یافت حسن اتمام یارب نرسد گهی زوالش
گلهای خرد درو شکفته شد «باغچهٔ بهار» سالش
۱۲۱۹

مؤلّف بعضی مطالب را در این تذکره بعد از ۱۲۱۹ افزوده است که نشان می‌دهد این اثرش در نهم شهر جمادی‌الاول ۱۲۲۰ ه صورت نهایی داده شد. معنی‌اش این است که *حدیقهٔ هندی* را در حدود نه سال قبل از تکمیل *سفینهٔ هندی* به‌پایان رسانده بود و احوال تعدادی از شعرا در هر دو تذکره مشترک است و گزارش زندگی بیدل دهلوی در این هر دو تذکره از هر لحاظ یکسان است.
۷. دو دیوان *ذوقیه* و *شوقیه*.

---

۱. همان مأخذ، ص ۱۹٤، بهگوان داس هندی از این سه مثنوی و دو دیوان شعر خود *ذوقیه* و *شوقیه* در مقدمهٔ *حدیقهٔ هندی* نام برده است.
۲. ذکرش فقط در *روز روشن*، ص ۱۰۹ آمده.
۳. برای گزارش مفصّل دربارهٔ این تذکره رک: مقدّمهٔ عطاءالرّحمن کاکوی بر چاپ این تذکره و *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، ص ۵۰۰-۵۰۱.

میگو لعل والاتبار، قصیدهٔ عدو سوز و دشمن گداز در منقبت شاه سرفراز شیر خدا، قصیدهٔ محضر اولیا در منقبت امام مهدی، قصیدهٔ تیغ شعله‌بار در منقبت حیدر کرّار، قصیدهٔ مظهرالانوار در منقبت امام حسن و حسین، قصیده عرض احوال در مدح وزیرالممالک فرخنده خصال ادام‌الله افضاله و عم نواله، قصیدهٔ جان سخن در مدح خدایگان جناب مکین، قصیدهٔ مشکل آسان در منقبت شاه مردان، قصیدهٔ آینهٔ جمال در مدح وزیرالممالک آصف‌الدّوله یحیی خان بهادر.

ترقیمهٔ این قسمت بدین قرار است:

"تمام شد کتاب قصاید من تصنیف رای صاحب رای بهگوان داس صاحب به‌تاریخ هشتم شهر ربیع‌الاول سنه ۱۲۱۱ هجری بید انیس؟ موهن لال کاتب نوکر سرکار رای صاحب ممدوح. مالک این کتاب رام سدهوری".

ترجیع‌بند هندی (۴۵-۷۱):

ترقیمه: "تمام شد ترجیع‌بند من تصنیف رای صاحب رای بهگوان داس صاحب به‌تاریخ یازدهم ربیع‌الاول سنه ۱۲۱۱ هجری بید اضعف‌العباد موهن لال کاتب که در سرکار رای صاحب ممدوح نوکر بود. مالک این کتاب رام دیال ساکن سدهور".

انتخاب غزلیات: (ص ۷۳ -۱۹۲) از *ذوقیه* و *شوقیه*

مسدّس و مخمّس، رباعیات، قطعات تاریخ (ص ۱۹۳-۲۰۰) این قطعهٔ «تاریخ تولّد فرزند» شامل قطعات است:

گفت سالِ شکفتنش هندی «میوهٔ نخل گلشن امید»

۱۱۹۶

بهگوان داس هندی در *حدیقهٔ هندی* و *سفینهٔ هندی* نمونهٔ کلام خود را نسبتاً مفصل نقل کرده است که شامل قصاید، قطعات، غزلیات، ابیات پراگنده (فردها) و رباعیات است. انیس هم در تذکرهٔ *انیس‌الاحبّا* انتخاب مفصل شعر بهگوان داس هندی را آورده است که ظاهراً از *ذوقیه* و *شوقیه* نقل شده است.

بر آن نوشته است که در آن مزایای شعر هندی را برمی‌شمرد و سال تکمیل این انتخاب ۲۰۰ صفحه‌ای هم داده است:

هرچند جمعی کثیر از فارسان میدان سخنوری و جمعی غفیر از یکّه‌تازان عرصهٔ معنی‌پروری بوده‌اند که به‌زور تیغ زبان اقلیم فصاحت و بلاغت را مسخر نموده‌اند اما بعضی از آنها که کلام شان چون نالهٔ حزین دل می‌خراشد و شور شیرینی سخن‌های ایشان نمک بر دلِ مجروح می‌پاشد، امتیاز دارند. درین زمان به‌شهر لکهنو نکته‌پردازی که به‌آن انداز مایل است، رای بهگوان داس بسمل است که سوای مثنویات، دو دیوان یکی شوقیه و دیگر مسمّی بذوقیه به‌انواع و اقسام کلام ترتیب داد و تخلّص خود در مقطع گاهی «بسمل» و گاهی «هندی» می‌آرد. با وجود غزلش دیده به‌چشم غزالان ختن دوختن عین خطاست و با امکان مشاهدهٔ مطلعش نظر به‌مطلع آفتاب نمودن از خفاش چشمی‌ها، هر مصرع موزونش چون سهی قامتان چین دل می‌رباید و هر بیتش مانند بیت ابروان چگل برجسته می‌نماید. صفحهٔ دیوانش بوستانی است که گونه گونه گلی در آن شگفته و سطورش سلکی است که چه گوهرهای معنی که دران نسفته. مضمون او را به‌نوعی ادا کرده که دل‌های ادافهمان شیفتهٔ اوست و معنی نیاز را به‌اندازی بیان نموده که جان‌های نیازمندان فریفتهٔ او. بوی کباب جگر از کلامش می‌آید و راح روح‌پرور سخنش مست عرفان می‌نماید. تتبع طرز قدما و متأخرین از همگنان به‌مرتبه‌ای رسانیده که اکثر مورد تحسین جناب استاذی حضرت مرزا محمّد فاخر مکین مدظله گردیده. راقم این حروف نثار علی المتخلّص به‌قرین درین آوان که یک هزار و دو صد و سیزده هجری (۱۲۱۳) باشد، انموذجی از هر دو دیوانش ـ که مشتی نمونه از خروار است ـ سواد این بیاض گردانید. (ص ۲-۳)

این انتخاب دارای مطالب زیر است.

دیباچهٔ قرین (ص ۱-۳)

قصاید (۳-۴۳) قصیده در شرح حال خود، قصیدهٔ طرب‌نامهٔ نسب، قصیدهٔ آفتاب، قصیدهٔ عرض و نیاز در نعت سرور انام، قصیدهٔ همیشه بهار در وصف

تاریخی تواند نمود. ناگاه روزی به‌خاطر گذشت که بسیار کس تذکره‌ها ساخته و به‌تألیف‌ها پرداخته، امّا حالات شعرای هند از ابتدای رواج شعر و شاعری تا حال علیحده ننوشته‌اند و احیاناً اگر در کتب ماضی و حال یافته می‌شود، مخلوط با زبان‌دانان ولایت دیگر است. بهتر آن است که نسخه‌ای تازه متضمن احوال شعرایی که در هند تولّد یا نشو و نما یافته باشند، ساخته آید و به‌عبارت سلیس ماقلّ و دلّ پرداخته شود تا طالبان این فن را به‌کار آید و خوانندگان را سرور افزاید. چون این خیال به‌دل جا گرفت، کمر سعی به‌میان جان بستم و با دل کشاده به‌کنج عافیت نشستم".

مؤلّف در ضمن اسم گذاری این تذکره چنین اظهار نظر کرده است:

"از آنجا که این صحیفه مشتمل است بر مخصوص احوال شعرای هند و نیز تخلّص راقم هندی است، به‌رعایت هر دو معنی مسمّی به *حدیقهٔ هندی* گشته".

همچنین دربارهٔ تقسیم کار خود و مطالب هر قسمت در تذکره را توضیح می‌دهد که:

"ازین جهت که حدیقه را دو باب تا از یکی درایند و از دیگری برایند، و فصول و چمن‌ها لازم این حدیقه به‌دو باب و چهار فصل و چهار چمن تزیین یافت و به‌جای ردیف روضه زیب اوراق گردید".

حدیقهٔ هندی به‌دو باب، دو رکن، چهار فصل و چهار چمن بدینقرار منقسم است:

باب اوّل: مشتمل‌بر مقدّمه و دو رکن.

مقدّمه در وصف نوّاب مستطاب معلی القاب سلیمان شوکت آصف منزلت وزیر اعظم میر معظّم نوّاب آصف‌الدّوله بهادر ادام‌الله افضاله و عمّ نواله، چون راقم نمک پروردهٔ این خاندان عالی شان است، صدر این صحیفه را به‌نام نامی و ذکر سامی ترشّح ساختن مناسب دانست.

بهگوان داس هندی در مقدّمه این اثر منابع خود را مفصّل معرّفی کرده است که خلاصهٔ آن بدین قرار است:

"احقر را از بدو شعور به‌انتخاب دواوینِ قدما و سیر کتب تواریخ و تذکره‌های شعرا شوق تمام و رغبت تام بوده است چنانچه تا سال یک هزار و دویست هجری (۱۲۰۰ ه) آثاری مثل *روضة‌الصفا* و *حبیب‌السیر* و ترجمهٔ عاصم کوفی و *روضة‌الاحباب* و *معارج‌النبوة* و *ظفرنامه* و *اکبرنامه* و *طبقات اکبری* و *خلاصة‌التواریخ* و *تاریخ فرشته* و *واقعات بابری* و *اقبال‌نامهٔ جهانگیری* و *شاهجهان‌نامه* و *عالمگیرنامه* و *نزهة‌القلوب* و *دیباچهٔ دانش* و *تاریخ‌جهانکشا* و *تاریخ فیروز شاهی* و *تاریخ بداونی* و *نفحات‌الانس* و *اخبارالاخیار* و *نگارستان* و *مرأة‌العالم* و *تذکرة‌الاولیا* و *لب لباب* و *تذکرهٔ شیر خان لودی* و *تذکرهٔ کلمات‌الشعرا* و *ریاض‌الشعرا* و *تذکرهٔ ید بیضا* و *تذکرهٔ خزانهٔ عامره* و *تذکرهٔ باغ معانی* و *تذکرهٔ معاصرین* و ملفوظات شیخ محمّد علی حزین علیه‌الرحمه و غیرها به‌مطالعه درآورده و بسیاری از دواوین متقدّمین و متأخّرین انتخاب کرده".

علاوه بر این هندی در لابلای تراجم شعرا اسم بعضی مأخذ دیگر خود را هم ذکر کرده است. مثلاً سفینهٔ آقا محمّد حسین پیکا (؟) داروغهٔ قلعه اسیر (ترجمهٔ ابراهیم الم) تذکرهٔ *انیس‌الاحبّا* (ترجمه خوشحال چند برهمن عرفان)، علاوه بر این هندی بیت نمونه‌ای که از حباتی نقل کرده است، از اکرم علی خان شنیده بود.

هندی سپس می‌افزاید:

"درین مدّت اکثر دل جالب و مشوق غالب می‌شد که حالات پادشاهان عالم‌پناه و شهزادگان عالی‌جاه و وزرای عالی‌مقدار و امرای ذوی‌الاقتدار و مشایخ کبار و فقرای بزرگوار و علمای عالی رای و فضلای سخن‌سرای و سایر موزونان رنگین سخن از مرد و زن [۳ ب] که سری به‌فن شعر و شاعری داشته‌اند، با برخی اشعار ایشان به‌قید قلم درآرم و در ضمن این مجملی در فن شعر نگارم که هم این صحیفه تذکره خواهد بود و هم

"سپاس حضرت آفریدگاری است تعالی شانه که مشتی خاک را برگزیده به‌طغرای لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم[1] آراسته بر ممکنات ممتاز گردانید و ابتدای کلام ثنای پروردگاری است که آدم ضعیف البنیه را به‌فحوای إنّی جاعل فی الارض خلیفه[2] خلعت شرف بر همهٔ مخلوقات بخشید".

حدیقهٔ هندی چنانکه از محتویات آن به‌دست می‌آید، دارای اطّلاعات دربارهٔ تاریخ سیاسی، اجتماعی، جغرافیا و شعر و ادب فارسی در شبه قارّه است. تعداد کل شعرا و زنان شعرا که تراجم آنها در *حدیقهٔ هندی* آمده، ۵۳۳ است[3] و تعداد تراجم شعرا در چمن چهارم و باب دوم در ذکر پردگیان معنی‌یاب و احوال خود ۴۴۴ است که آنها را چنانکه در *سفینهٔ هندی* به‌چشم می‌خورد، به‌ترتیب الفبایی از روی حروف اول اسم یا تخلّص آنان ذکر نموده است. چمن چهارم با ذکر ابوالفرج مسعود رونی شروع و با ترجمهٔ محمّد یکتا به‌پایان می‌رسد. همچنین در باب دوّم اول ترجمهٔ بیجه مهستی آمده و ذکر نهانی در آخر این باب داده شده است و سپس منظومه‌ای‌ست که هندی احوال خود را در آن به‌نظم کشیده و دنبال آن نمونه‌های شعر مؤلّف نقل شده است.

نسخهٔ خطّی ناقص منحصر به‌فرد *حدیقهٔ هندی* در کتابخانهٔ عمومی حضرت آیت الله العظمی سید شهاب‌الدّین مرعشی نجفی، واقع در قم، ایران به‌شمارهٔ ۷۹۰ نگهداری می‌شود که به‌خطّ نستعلیق معمولی استنساخ شده است. بعضی عنوان‌ها و اسم شعرا به‌مرکب قرمز کتابت شده. تعداد کل اوراق این نسخهٔ خطّی ۲۶۳ می‌بوده است. حالا از ۱۵۳ تا ۱۷۶ در حدود ۲۵ ورق وجود ندار. این اوراق مفقود

---

۱. سوره التین، آیهٔ ٤، که ما انسان را در مقام احسن تقویم بیافریدیم.
۲. سورهٔ البقره، آیهٔ ۳۰، من در زمین خلیفه گمارم.
۳. آقای دکتر نوشاهی نیز همین تعداد را شمرده‌اند. رک: تذکرهٔ *حدیقهٔ هندی*: *برصغیر میں فارسی کے رواج و رونق کے بارے میں ایک اہم مأخذ*

رکن اوّل: در ذکر جناب ارشاد مآب فخر زمان و زمین میرزا محمّد فاخر مکین مدخل‌الله معین، چون ذکر تلامذهٔ آن‌حضرت اکثر در این مجموعه خواهد آمد، مکرّر نام واجب‌الاحترام در هر مقام آوردن دور از ادب می‌داند، به‌جناب ارشاد مآب اکتفا خواهد نمود.

رکن دوّم: در وصف هندوستان جنّت‌نشان و صوبه‌جات این بلاد مینو سواد.

باب دوّم: در ذکر پردگیان معنی‌یاب و خاتمهٔ کتاب و احوال خود.

فصل اوّل: وصف‌سراپای معشوق.

فصل دوّم: بیان فارسی و فضیلت آن.

فصل سوّم: در بیان کلام موزون.

فصل چهارم: آغاز شعر و شاعری.

چمن اوّل: وصف بادشاهان عالم‌پناه و شاهزادگان عالی‌جاه که کوس شاعری نواخته‌اند.

چمن دوّم: در وصف وزرای عالی‌مقدار و امرای ذوی‌الاقتدار که به‌شغل سخنوری پرداخته‌اند.

چمن سوّم: در ثنای مشایخ کبار و فقرای عبادت شعار که اکثر سخن‌سرا بوده‌اند. (در این چمن در نسخهٔ خطّی *حدیقهٔ هندی* سیزده ورق اول وجود ندارد و فقط ترجمهٔ آخرین شاعر عارف شیخ خوب‌الله الهٰ‌آبادی موجود است.)

چمن چهارم: در وصف شعرای صاحب حال و سایر موزونان بلندخیال که در فصاحت و بلاغت بر روی سخن کشوده‌اند.

باید عرض شود که در آغاز هر چمن مقدّمه‌ای به‌مناسبت مطالب آن نوشته شده است.

چون فقط «چمن چهارم» و باب دوّم «در ذکر پردگیان معنی‌یاب و خاتمهٔ کتاب و احوال خود» در این مجلّد به‌چاپ می‌رسد. باید عرض شود که *حدیقهٔ هندی* با نگارشی به‌عنوان «آغاز سخن» چنین شروع می‌شود:

"بعد تحریر این حدیقه نوزدهم رمضان سنه یک هزار و دو صد و سه هجری المقدّس (۱۲۰۳) روز چهارشنبه بر لب گنگ کشتی حیاتش غرق بحر فنا گشت".

و دربارهٔ مثنوی *شمس‌الضحی* از شمس‌الدّین فقیر نوشته است که:

"وقت رفتن به‌بیت‌الله گفته بود. بنده در تلاش آن است، لیکن تا حال پیدا نیست".

سپس بر حاشیه اطّلاع داد:

"بعد تحریر آن مثنوی نیز از نظر گذشت. بسیار به‌خوبی گفته".

اسم کاتب در جایی و موردی در نسخهٔ خطّی نیامده و هم نظر به‌حک و اضافهٔ بعضی عبارات به‌همان خط متن و وجود به‌ندرت اشتباهِ املایی در متن، می‌توان حدس زد که این نسخه پیش‌نویس *حدیقهٔ هندی* است که نگارنده آن را به‌خط خود استنساخ کرده بود و سال تکمیل تألیف و استنساخ آن ۱۲۱۱ ه است. هندی در سال ۱۱۶۴ ه به‌دنیا آمده بود، معنی‌اش این است که او *حدیقهٔ هندی* را به‌سن چهل و شش یا هفت سالگی به‌پایان رساند.

چون سررشتهٔ سخن تا اینجا کشیده شد، باید عرض شود که بعضی اشتباهات در عبارات به‌ویژه ماده‌های تاریخ و ابیات نمونه‌ای شعرای مختلف، به‌هر صورت نشان می‌دهد که مؤلّف یا کاتب آن نیست و یا این نسخه اوّلین شکل کارش است که مؤلّف گویا آن را عجالتاً به‌صورتی درآورد و می‌خواست کمبودهایی را که رخ داده، در صورت نهایی رفع سازد.

حالا نموداری از طرز کار بهگوان داس هندی در *حدیقهٔ هندی* را در چند مورد ذکر می‌نماییم.

زبان هندی در *حدیقهٔ هندی* همانند زبانش در *سفینهٔ هندی* است. بنابراین آنچه استاد گلچین معانی دربارهٔ زبان *سفینهٔ هندی* گفته که "تماماً سلیس، فصیح، نغز و دل‌انگیز است... و زبان گفتارش به‌فصحای عراق بیشتر می‌ماند تا به‌یک هندی" به‌زبانش در *حدیقهٔ هندی* هم صادق می‌آید. قسمتی که هندی در این

از باب سوّم «در ثنای مشایخ کبار و فقرای عبادت شعار که اکثر سخن‌سرا بوده‌اند» می‌باشند.

دربارهٔ سال آغاز تألیف *حدیقهٔ هندی* معلوم نیست ولی این تذکره، چنانکه در مقدّمهٔ آن ضبط شده، رسماً در ۱۲۰۰/۶-۱۷۸۵ به‌تکمیل رسید. چنانکه از این مادهٔ تاریخ از سناته سنگه بیدار در آخرین بیت قطعهٔ نه بیتی که در پایان نسخهٔ خطّی نقل شده، به‌دست می‌آید:

هـاتف غیـب گفـت در گوشـم چمنستان لالـهٔ هنـدی اسـت[1]

۱۲۰۰ هـ (۶۶-۱۷۸۵)

علاوه بر این در آخر چمن چهارم عبارت زیر آمده است:

"تمام شد چمن چهارم به‌تاریخ چهارم شوال‌المعظّم یک هزار و دو صد و یک هجری (۱۲۰۱ هـ)".

این یادداشتی است که مؤلّف که اغلباً هم کاتب این نسخه است، در این سال (۱۲۰۱) نوشت و گرنه کل تذکره چنان که از قطعهٔ تاریخ که بالا نقل گردید و بعد از این یادداشت در آخرین صفحهٔ این نسخهٔ خطّی آمده، در ۱۲۰۰ هـ به‌پایان رسیده بود.

چنانکه از این عبارت در ترجمهٔ عنایت بیگ متخلّص به‌ساکن:

"بعد تحریر این حدیقه شاه ساکن به‌تاریخ بیست و پنجم سنه یک هزار و دو صد و یازده به‌مرض استسقا رحلت نمود".

به‌دست می‌آید که مؤلّف بالآخره تا ۲۵ محرّم ۱۲۱۱ هـ در آن حک و اضافه کرد و سپس پرورنده‌اش را بست.

علاوه بر این مؤلّف عبارات زیر را هم بعد از سال ۱۲۰۰ افزوده است:

---

۱. در این قطعه واژه‌های ردیف: بندی‌ست، هندی‌ست نوشته شده، از مادهٔ تاریخ "چمنستان لالهٔ هندی‌ست" ۱۱۹۹ به‌دست می‌آید، ولی اگر «هندی‌ست» را «هندی است» بنویسم، ۱۲۰۰ هـ به‌دست می‌آید که در حقیقت سال تکمیل «*حدیقهٔ هندی*» است.

دربارهٔ انتساب غلط ابیات به‌شعرا هم اشاره کرده است. هندی این بیت میرزا عبدالله فنا را در *حدیقهٔ هندی* نقل می‌کند:

در تمنّای جفای خویش کشتن صید را اختراع مهربانی‌های صیّاد من است

و اطّلاع می‌دهد که بنده این بیت را در دیوان فطرت دیده‌ام. شاید سهو کاتب باشد.

مطالب بعضی مآخذ خود را به باد انتقاد گرفته است و هم بر تذکره‌نویسان خرده گرفته است. در این ضمن در بعضی موارد حق با اوست. خان آرزو دربارهٔ شیخ عبدالعزیز عزت نوشته است که او استاد عالمگیر بادشاه بود. هندی آن را «محض غلط» تلقّی می‌کند. نصرآبادی دربارهٔ ناصر علی نوشته که چیلهٔ بادشاه است ولی بقول هندی این درست نیست.

مؤلّفین *مرأة‌الخیال* و *ید بیضا* زادگاه شیدا را فتح‌پور سیکری من مضافات اکبرآباد قلمداد کرده‌اند. هندی بدون ذکر مأخذ خود با این نظر صاحبان تذکره‌های فوق اختلاف می‌کند و نوشته است که «این صحت ندارد». بقول هندی خان آرزو دربارهٔ ابوالبرکات منیر لاهوری نوشته است که در زمان عالمگیر بادشاده بود، در جایی دیگر دیده نشد، در ضمن محمّد سیبی اشاره کرده است که تقی اوحدی اسمش در ردیف میم نوشته. خان آرزو خرده گرفته، لیکن خود هم در آن ردیف نوشته. از این هر دو صاحب تعجب است.

مؤلّف دنبال نقل از ابیات شعرا، انتقادات و اعتراضات بعضی از هم‌طرحان آنها را هم مذکور داشته است. افزون بر این هندی در لابلای تراجم شعرا، نظرها و عقاید آنها دربارهٔ شعر را هم نقل می‌کند که از لحاظ نظریه‌های نقد شعر ارزشمند است. در ضمن ترجمهٔ نصرالله خان نیاز این مثل را آورده است: شعر شاعر زنده به‌معنی نمی‌باشد.

علی قلی واله داغستانی در *ریاض‌الشعرا* در ضمن ترجمهٔ کامله بیگم دربارهٔ انتساب نادرست رباعی سلیمه بیگم به‌کامله بیگم می‌نویسد که:

تذکره در آن احوال شعرای معاصر خود آورده، اصالتی دارد ولی عملاً در موردِ شعرای قبل از نگارنده، خلاصهٔ بسیار ناچیز از تذکره‌ها آمده است. هندی حتّی از اطلاعاتی اساسی دربارهٔ بعضی شعرا هم صرف نظر کرده که مأخذش حامل آنها بودند. او در ذکر تاریخ تولّد و درگذشت شعرا هم توجّه خاصّی نداشته است. در بعضی موارد، تراجم برخی شعرا را از یکی دو کلمه بیشتر نیاورده است. بنابراین باید عرض شود که چنان به‌نظر می‌آید که مؤلّف تراجم برخی شعرا در مأخذ خود را، به‌عللی که بر بنده مجهول است، انتحال و مسخ کرده است. اگر وضع این چنین نمی‌بود، تعلیقات مفصّلی که بنده در چاپ این تذکره افزوده، لازم نبود.

با این همه سهل‌انگاری و بی‌دقتی در تراجم شعرا به‌ویژه سلف، بهگوان داس از شعرای خوب و خوش قریحت و شعر شناس بوده، به‌طور کلّی اشعار خوب را از غزلیات، قطعات، مثنویات، قصاید، رباعیات و غیره انتخاب کرده است.

در این مورد باید عرض شود که مستبعد نیست مؤلّف نمونهٔ کلام بعضی شعرا را از دواوین و آثار دیگر منظوم آنها انتخاب کرده است زیرا که تعداد زیادی ابیات نمونه‌ای در مأخذ او نقل نشده‌اند و به‌ویژه در مورد ابیات شعرای معاصر مؤلّف این خصوصیت *حدیقهٔ هندی* آشکاراست. روی همرفته این تذکره دربارهٔ شعرای معاصر مؤلّف به‌ویژه آنهایی که او آنها را دیده، با آنها ملاقات کرده و محشور بوده، اطّلاعات مفیدی و تازه‌ای را بهم‌رسانده است.

چون خودش شاعر بود، عقیدهٔ خود دربارهٔ سرودن شعر را چنین ابراز داشته است:

"شعر گفتن کار آسان نیست. در موزون کردن یک مصرع چقدر خون جگر باید خورد، تا تألیف صحایف چه رسد. کسانی که صدها بیت گفته‌اند، آفرین بر طبع ایشان[1]".

---

۱. *حدیقهٔ هندی*: ترجمهٔ یکتا.

عقیدهٔ هندی دربارهٔ عبدالقادر بدایونی صاحب *منتخب‌التواریخ* که نسبت به‌او بی‌ارادتی نشان داده، این بود که:

"شیوهٔ او هجای معاصرین است"[۱].

بنابراین در ضمن تراجم بعضی شعرا که احوال آنها در *منتخب‌التواریخ* آمده و بدایونی جمله‌هایی در انتقاد از آنها آورده، هندی آنها را نمی‌پسندد و از آنها مخالفت می‌کند. در بعضی موارد دیده شد که نظرهای بدایونی که هندی آنها را نقل کرده است، در *منتخب‌التواریخ* چاپی نیامده است[۲].

هندی علم و فضل شیخ یعقوب چرخی را ستایش می‌کند و در تردید این جملهٔ بدایونی دربارهٔ این شیخ معروف که "امّا آنچه باید اندکی درو نیست" این بیت می‌نویسد:

نیش عقرب نه از پی کین است مقتضای طبیعتش این است

در ضمن احوال بدایونی این بیتش را نقل می‌کند:

سرچشمهٔ خصر است دهانی که تو داری ماهی است در آن چشمه زبانی که تو داری

بدایونی در احوال خان زمان سلطان که یکی از امرای اکبر پادشاه و شاعر بود، دربارهٔ این بیتش که:

باریک چو مویی است میانی که تو داری گویا سر مویی است دهانی که تو داری

نظر می‌دهد که:

"این چنین شعر و شاعری که در زمان جاهلیت شایع بود، در این ایام از جمله معایب می‌نماید".

هندی می‌خواهد بگوید که بدایونی آنچه دربارهٔ این بیت خان زمان گفته، می‌توان همان نظر را دربارهٔ بیت مرقوم‌الصدر او ابراز داشت.

---

۱. ترجمهٔ گدایی.

۲. در تعلیقات اشاره به‌این چنین موارد شده است.

"اجداد هند زبان فارسی نمی‌دانند بلکه در آن ایام رواج فارسی در هند نبوده".

هندی به‌این نظر نادرست واله چنین پاسخ درستی می‌دهد:

"عجب که بی‌بی فاطمه سام پیش از او گذشته. خان مذکور از تاریخ مگر بی‌خبر است. رواج فارسی در هند از زمان سلطان قطب‌الدّین ایبک است. در فرقهٔ هندوان از سلطان سکندر لودی است".

هندی ایرادات خان آرزو دربارهٔ شعر حزین را نپسندیده و آن را گستاخی حساب کرده است. بنابراین عکس‌العملی را که نشان می‌دهد، غیر منطقی است:

"اگر (خان آرزو) در خدمت قدوةالمتأخرین شیخ محمّد علی حزین علیه‌الرحمه گستاخی نمی‌کرد، اشعارش مقبول دل‌ها می‌شد".

ابوالبرکات منیر شعر چند شاعر معروف فارسی مثل عرفی شیرازی، طالب آملی، ظهوری و زلالی را در *کارنامه*[1] به‌باد انتقاد گرفت. به‌هندی خوش نیامد، درباره‌اش گفت:

"عجب که با چنین کاملان سخن در پی اعتراضات شده".

این عقیدهٔ هندی درست نیست که جواب دادن به‌شاعر بزرگی سوی ادب است، در حالی که در میان شعرای فارسی از قدیم رایج می‌بوده است که شعرا جواب شعرهای شعرای قدیم‌تر را می‌داده‌اند و آن را نظیره‌سازی می‌گفته‌اند. لطیفی در تتبّع *حدیقهٔ سنایی* مثنوی‌ای گفت، هندی آن را «فوق مرتبهٔ او» می‌خواند و سپس نظر می‌دهد که:

"چون سوی ادب با بزرگی کرده بود، نتیجه نیک ندید. به‌مرض‌الموت گرفتار دید".

یعنی اگر لطیفی جواب حدیقه نمی‌گفت اصلاً نمی‌مرد.

---

۱. *کارنامه*: ابوالبرکات منیر لاهوری، تصحیح دکتر سید محمّد اکرم اکرام، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۹۷ هـ ش.

هندی با چند نفر شاعر معاصر خود محشور بوده، با آنها مناسبات دوستانه و مکاتبه داشته است. یکی از آنها نورالعین واقف بود. هندی را از نامهٔ نورالعین واقف معلوم شد که وی از سنده "عزم این دیار دارد".

هندی بعضی مطالب را بدون تحقیق نوشته است. در ضمن ترجمهٔ خان آرزو می‌نویسد:

"شنیدم که *سروآزاد* تألیف می‌نماید".

کسی این اطّلاع بی‌اساسی را به‌هندی داد و او بدون تحقیق آن را نقل کرد. می‌دانیم که *سروآزاد* در سال ۱۱۶۶ ه به‌تکمیل رسیده بود که در آن هنگام هندی به‌مشکل دو ساله بوده باشد.

باب دوّم که شامل این مجلّد و مشتمل بر تراجم و نمونهٔ شعر یازده نفر شاعر زن است، بدون تحقیق نوشته شده و بیشتر افسانه مانند است.

این نسخهٔ خطّی *حدیقهٔ هندی* منحصر به‌فرد و هم شاید به‌خطّ خود مؤلّف باشد. چون نسخهٔ دیگری از آن نقل نشده بود، در اختیار صاحبان ذوق قرار نگرفت و لذا *حدیقهٔ هندی* مأخذی برای تذکره‌های زیاد بعْدی نبوده است.

در نظر داشتم که *حدیقهٔ هندی* را به‌شکل کامل تصحیح و چاپ کنم. چون میکروفیلم آن از کتابخانهٔ مرعشی به‌دستم رسید و از آن عکس گرفتم و به‌نقل آن پرداختم، متوجه شدم که عکس این میکروفیلم خیلی ناقص است و با وجود تلاش‌های زیادی نتوانستم آن را به‌درستی بخوانم. برای استفاده از اصل نسخه دو مرتبه به‌قم رفتم ولی ممکن نشد که حتّی این نسخه را زیارت کنم. همچنین باری دوران اقامت کوتاهی در تهران، کمبود وقت مانع آن شد که از متن این تذکره که جناب آقای دکتر جلال حسین (ساکن پاراچنا، پاکستان) برای اخذ دکتری از دانشگاه تهران، ایران در ۱۹۹۴ م تصحیح و تحشّیه نموده‌اند، چنان که باید، استفاده کنم. بنابراین تصمیم گرفتم که فقط چمن چهارم و باب دوم *حدیقهٔ هندی* را تصحیح نمایم زیرا که بدون مطالعهٔ اصل نسخهٔ اثری مشکل می‌توان آن را به‌درستی خواند و نقل کرد.

بدایونی، به‌قول هندی، «از نیک خویی» مادهٔ تاریخ وفات مولانا گدایی را «خوک کلان مرد» یافته که بدیهی است به‌هندی بدش آمد.

بهگوان داس هندی دربارهٔ کلام بعضی شعرا نظر انتقادی ارائه نموده است. دربارهٔ آنند رام مخلص نظر می‌دهد که:

"در جمع شاگردان میرزا بیدل این کس خوش‌فکر معلوم می‌شود بلکه طرز کلامش ماورای کلام استاد است".

"در اینجا طرز کلامش ماورای کلام اوستاد است". به‌نظرم محل نظر است.

دربارهٔ شعر حسرت نظر دارد که:

"اگر در فارسی هم سعی کامل می‌کرد، یکی از شعرای فاضل می‌شد".

همچنین حکیم حاذق شعر خود را بر شعر عرفی ترجیح می‌داد ولی هندی این نظرش را نمی‌پذیرد و معتقد است که:

"عرفی شاعر مسلّم‌الثبوت است. حکیم حاذق از راهِ غرور دولت گفته".

در موردِ همیشه *بهار* (سال تکمیل: ۱۱۳۶ ه) تألیف کشن چند اخلاص چنین فکر می‌کند که:

"گویا تذکرهٔ سرخوش (*کلمات‌الشعرا* سال تکمل ۱۰۹۳ ه) را توارد است".

بعضی اطّلاعاتی که هندی دربارهٔ احوال و آثار چند نفر شاعر داده، در مآخذ دیگر که در اختیارم است، دیده نشد. مثلاً "منسکه رای تذکرهٔ شعرایی نوشته".

این اطّلاع دربارهٔ حزین لاهیجی هم تازگی دارد که حزین به‌رای گوبند پرشاد که نسبت به‌او عقیدت داشت و حزین هم او را به‌نظر شفقت می‌دید، دیوان خود، قبضهٔ شمشیر و یک میانه سواری به‌او اعطا کرد و این تبرکات تا زمان حیات هندی با خانوادهٔ گوبند پرشاد بودند. پس می‌توان استنباط کرد که حزین در هند با رفاه زندگی کرد و وضع مالی‌اش تا حدّی مساعد بود که توانست هدیه‌ها و جوایزی قیمتی به‌عقیدتمندان خود بدهد.

بسم الله الرحمن الرحیم

چمن چهارم

در بیان احوال شعرای صاحب حال و سایر موزونان بلندخیال که در فصاحت و بلاغت بر روی سخن گشوده‌اند.

بر سخن‌سنجان صاحب‌رای و دقیقه‌یابان سخن‌سرای واضح و لایح است که چنانکه ذات فایض‌البرکات اولیای عالی مقدار و وجود فیض نمود اصفیای نیکو کردار، بهترین [۱۵۳ الف] ممکنات و اشرف مخلوقات است، همچنان گروه سخن‌سرایان صاحب حال و طبقهٔ نکته‌سنجان اهل فضل و کمال گزین‌ترین انام و نیکوترین کرام‌اند، سلاطین والاشکوه و وزرای خرد پژوه همیشه وجود ایشان را گرامی داشته، صحبت اینها را غنیمت شناخته‌اند و دایم به‌تربیت این جماعت کوشیده از دولت دنیا بهره‌مند و به‌کام جان دل خرسند ساخته چنانچه قدوةالشعرا مولانا رودکی[۱] از دولت امیر سعید ابوالحسن نصر[۲] از صحبت دنیا نصیبی وافر داشت که دوصد غلام حبشی و ترکی و هندی خدمتگار و چار صد شتر بار بردارش مهیّا بود. باقی اسباب تجمّلش از این قیاس باید نمود و مولانا حسام[۳] را سلطان محمّد شاه فخرالدّین جونا[۴] به‌گوهر دور گرفته بود و چار صد شاعر همراه رکاب سلطان محمود غزنوی ملازم بودند و سلطان هر یکی را خدمتی لایق می‌کرد.

اگرچه ابتدای شعر فارسی از زمان بهرام گور[۵] است و بعد از آن در عهد سلطنت ساسانیان بعضی فارسیان اشعار از قسم غزل و بیت گفتند، لیکن به‌جهت

متن در این مجلّد را با تعداد زیاد مآخذی که ممکن شد به‌دست آورم، مقابله شده و اختلاف نسخ در پاورقی داده شده است. چنانکه قبلاً عرض کرده‌ام، هندی تراجم شعرا را تا حدی به‌اختصار آورده است که حتّی از اطلاعات لازمی دربارهٔ آنها هم صرف نظر کرده است. بنده تا حدی که ممکن بود برای رفع این کمبود، اطلاعات اساسی دربارهٔ شعرا را از منابع دیگر که برخی از آنها خود مآخذ مؤلّف بوده‌اند، در تعلیقات گرد آورده‌ام. اطّلاعاتی که دربارهٔ موردی در متن در تعلیقات داده شده روی آن شماره‌ای با خطی زیر آن داده شده است (۱، ۲).

موظفم از مقامات محترم و علم و ادب دوست کتابخانهٔ آیت الله مرعشی از صمیم قلب تشکر کنم که میکروفیلم *حدیقهٔ هندی* را با کمال میل برای بنده ارسال نمودند و آن چه اینک در اختیار صاحبان ذوق قرار گرفته است، ماحصل لطف آنهاست. جناب آقای دکتر علی‌رضا قزوه، مدیر اسبق مرکز تحقیقات فارسی، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو که با کمال میل آماده شدند، پیشگفتاری بر این تلاش‌های بنده نوشتند، از صمیم قلب سپاسگذار ایشان هستم. بنده باید در آخر از مقامات (National Mission for Manuscripts) مأموریت ملّی برای نسخ خطّی، دهلی‌نو، به‌ویژه مدیر محترم آن و خانم دکتر سنگه میترا باسو تشکّر نمایم که اجازه دادند *حدیقهٔ هندی* به‌سرپرستی و هزینهٔ آن سازمان به‌چاپ رسیده و در اختیار دوستداران زبان و ادب فارسی قرار گیرد. دوست عزیزم آقای علی‌رضا خان مسئولیت کامپیوتر را به‌عهده گرفتند و این کار را با توجّه و مهارت شایسته‌ای انجام دادند. امتنان خود را نیز نسبت به‌ایشان ابراز می‌دارم.

شریف حسین قاسمی

D ۲۳ - نظام‌الدّین ایست

دهلی‌نو، ۱۱۰۰۱۳

هند

همراه: ۹۸۷۱۷۰۲۶۴۸

shqasemi@hotmail.com

و شاهی کالپوی و غیره بودند. در عصر جهانگیر و شاهجهان و عالمگیر اگرچه شیدا و منیر و غنی هم بودند، لیکن به عالی کسی نرسید. بعد از آن:

چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی

چون در ایران زمین احوال شعر و شاعری چنین شد، در هندوستان همچنان مردم فرومایه طور و طرز سخن متأخّرین پسندیدند، رونق بازار سخن رو به‌کسادی نهاد و کاخ شعر و شاعری از پا درافتاد. بالجمله راقم درین حدیقه احوال شعرای هر عصر می‌طرازد و حتّی‌الامکان به‌انتخاب اشعار هر یکی می‌پردازد. سخن‌شان گواه قدرت طبع کافی است و [۱۵٤ الف] مستمعان را ذخیرهٔ سرور ذاتی.

تعرّض رؤسای اسلام به‌علّت زبان مجوس سرشتهٔ آن از میان گم شد. بنابراین جسته جسته کسی مضمونی بسته شعری می‌گفت و می‌نهفت تا کوکب دولت ملوک سامانیه[۶] اوج گرا گردید. شعرای بلند طبع و این فرقهٔ والا دانش به‌ظهور آمدند و طبایع را به‌این فن شگرف نهایت شوق بهم رسید. چون سلاطین سامانیه هم به‌این فن راغب بودند به‌مقتضای **الناس علی دین ملوکهم** شعرای زبردست مثل استاد ابوشکور بلخی[۷] و شهید بلخی[۸] و رودکی و دقیقی[۹] و غیرهم به‌عرصهٔ ظهور رسیدند. از آن هنگام رغبت مردم به‌این فن شریف بسیار در تزاید بود تا در دولت سلطان محمود غزنوی[۱۰] که خود هم شعر می‌گفت، چار صد شاعر اوستاد بهم‌رسیدند [۱۵۳ ب] و چون زمان سلطان حسین میرزا بایقرا[۱۱] که به‌این فن شوق مفرط داشت، در رسید، بسیاری مردم جهت میلان خاطر بادشاه به‌غیر ازین که استعداد در شاعری داشته باشند، محض به‌موزونیت طبع به‌طمع صله حوصلهٔ شاعری بهم‌رسانیدند. از آن بعد مردم فرومایهٔ بی‌بضاعت بر خلاف افاضل الفاظی چند به‌هم بسته اقسام شعر گفته شریک اهل این فن شدند و به‌این بیت متمثل گشته:

به‌یک بیت شاعر مسلّم بود اگر مصرعش مصرعی هم بود

در سلک شعرا گنجیدند. امّا چون در لاهور ملوک غزنویه فایض شدند، ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان لاهوری کوس شاعری زدند. سوای این هر دو نامدار دیگر شعرا نیز بودند مثل نکتی لاهوری، امّا آثار اینها کم باقی ماند و چون دهلی پایتخت سلاطین غوریه شد، حضرت امیر خسرو و امیر حسن علیهم الرحمه تاج ملک‌الشعرایی برسر نهادند و دیگر صاحب سخنان نیز بودند مثل شهاب‌الدّین مهمره بدایونی و عمیدالدین لویکی سنامی و تاج‌الدّین ریزه دهلوی و وصلی سمنانی و قاضی مطهر از اعزهٔ کره. چون سلاطین تیموریه اورنگ‌آرای جهانبانی دهلی گشتند، شیخ جمالی که شاعر عصر سلطان سکندر لودی بود و او معاصر جامی است، سکّهٔ سخن را به‌نام خود رواج داد و هرگاه زمانهٔ اکبر بادشاه رسید، فیضی فیاضی سرخیل سخنوران زمان شد. ملّا شیری کوکووالی

به‌معبد مقرّری رفتن موقوف ساخت. مولانا در کویش چندان اشک حسرت ریخت که اقربای دلآرام چارهٔ کار در آن منحصر دیدند که یک دو پیر قبیلهٔ خود همراه کرده او را به‌خانهٔ پدرش که در متهرا بود، مخفی رساندند. مولانا به‌طپیدن دل دریافت که یارش در خانه نیست. گریان و بریان از هرکس در هر جا به‌جستجوی او شد. آخر بر او پیدا شد که پنهانش به متهرا برده‌اند. به‌هزار محنت و خواری در آن شهر وارد شد. ناگاه نگاه آن دل آگاه بر آن صبرگاه افتاد که با چند زنان مخفی می‌رفت. مولانا بی‌اختیار سر در قدمش نهاد. او به‌طنز گفت که با ریش سفید این روسیاهی چیست؟ و پیرانه سر با همچو من زنی جوان طفل مزاجی چراست؟ مولانا گفت: گرچه من پیر شدم، عشق جوان است، هنوز هماندم با دل خراشیده ریش تراشیده و زنّار در گلو پیچیده به‌لباس برهمنان برآمده در بتخانهٔ مشهور آنجا درآمد و خود را برهمن هندوستانی وانموده مرید برهمن رئیس‌الرؤسای آن کیش گردید و اوقات شبانه روزی به‌تحصیل علوم اهل هندو و خدمت درین بتخانه مصروف داشت. در اندک زمانی رجحان بر اقران نموده معتقد فیهٔ آن جماعت شد. جمله او را جانشین پیر خود یعنی گرو شمار کردند. از قضا در همان آوان برهمن فوت کرد. مولانا را وصی خود ساخته بر جای خود متمکّن گردانید. کار مولانا به بالا کشید. اهالی آن دیار و حوالی بتخانه را با مولانا اعتقاد عظیم دست داد. در آن نزدیکی روز پرستش هنود که در هر سال یک روز مقرّر بود، آمد. زنان آن شهر انواع اطعمه مهیّا ساخته در آن بتخانه رسیدند و هر یکی از آن ماه‌رویان به‌دستور [۱۵۴ ب] ادیان خود بر پای مولانا سر می‌نهادند و چشم بر کف پایش می‌مالیدند و بوسه می‌دادند تا نوبت معشوقه رسید. مولانا دستش گرفته به‌شوق تمام بر چشم مالید و گفت: مرا می‌شناسی؟ آن بلا بالا سر کرده بلاگردان خود را بشناخت و ساعتی به‌حیرت فرورفته بی‌اختیار گریه سر کرد و گفت که برای حال چون منی خیره‌کیش این همه رنج و تصدیع چرا کشیدی. اکنون هرچه رضای تو باشد، به‌جان فرمان بردارم. مولانا لباس فقر از بدن دور کرده و آن جامه زیب را با خود گرفته راه وطن خود پیش گرفت و در آنجا رسیده عمری به‌عیش

روضة الالف

ابوالفرج بن مسعود رونی[۱۲]

در فرهنگ جهانگیری نوشته که رون قصبه‌ای است از هند که مولد و منشاء ابوالفرج است و صاحب هفت اقلیم[۱] تحت بلدهٔ لاهورش ذکر کرده، رون از مضافات لاهور است و وی عمدهٔ شعرای هندوستان است. مسعود سعد سلمان به‌شاگردی وی اقرار می‌نماید و در تعریف رونی می‌گوید:

ای خواجه بوالفرج نکنی یاد من تا شاد گردد این دل ناشاد من
نازم بدانکه هستم شاگرد تو شادم بدانکه هستی استاد من

و انوری به‌غایت معتقد او بود و همواره دیوانش در نظر داشتی و شیخ فیضی فیاضی هم او را می‌ستود. استاد ابوالفرج در دولت سلطان ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غازی منزلتی عظیم داشته. دیوانش متداول است:

بادی که در آیی به‌تنم همچو نفس ناری که بسوزی دل عالم به‌هوس
آبی که به‌تو زنده توان بودن و بس خاکی که به‌تست بازگشت همه کس

مولانا افضل پانی‌پتی[۱۳]

سرآمد ارباب فضل و کمال و سرحلقهٔ فقرای اهلِ حال بود. ناگاه شحنهٔ عشق هندو زنی بر شهرستان دلش تاختن آورده متاع صبر و شکیبایی او پاک به‌یغما برد و مولانا از شهر نیک‌نامی به‌کوچهٔ بدنامی رو نهاد. معشوقه‌اش از ننگ و عار اشتهار پا به‌دامن وقار پیچیده در کاشانهٔ خود قرار گرفت و از خانه برآمدن و

---

۱. ص، ۴۴۳.

اکبر دولت‌آبادی

شاعر متین بوده. مثنوی‌ای در سلک نظم کشیده:

ندامت گنهم دوست را رحیم کند شکست توبه‌ام آواز را کریم کند[۱۶]

ملّا غنی امینی[۱۷]

جوانی شوخ طبع بوده است و در عهد اکبر بادشاه مدّتی در گجرات با خواجه نظام‌الدّین احمد[۱۸] بود. اوّل خوفی تخلّص می‌کرد. خواجهٔ مذکور آن را موقوف ساخته امینی تخلّص بخشید. بعد از آن در سلک ملازمان اکبر بادشاه و جهانگیر بادشاه بسر می‌برد. بعضی او را با امینی هروی[۱۹] اشتباه کرده‌اند و الله اعلم. من اشعاره:

منم که غیر غم اندر ختن نمی‌دانم تمام آتشم و سوختن نمی‌دانم
به‌نور خاطر اگر روشناس خورشیدم چراغ بخت خود افروختن نمی‌دانم

مولانا اظهری[۲۰]

اسمش به‌قول سراج‌الدّین علی خان آرزو حیدر علی است. والدش از ایران به‌هندوستان آمده، مولد و منشاء خودش دهلی است. با تقی اوحدی[۲۱] معاصر است. تقی مذکور می‌نویسد که اظهری با ملّا مظهری کشمیری[۲۲] خویشی دارد. در میان ایشان همه وقت مطائبات و منازعات واقع بوده. مظهری درگذشت اظهری است. اشعارش در کشمیر و اولکای هند سایر و دایر است. در شعر اگرچه متتبع ملا مظهری است، لیکن به‌او [۱۵۵ الف] گفتی که تو مهمل منی، زیراکه مظهری مستعمل اظهری‌ست. در جواب گفتی تو مستعمل منی. شیدای هندی که از جمله خوش‌طبعان روزگار بود و احوالش به‌جای خود می‌آید، ان‌شاءالله تعالی، چون این شعر را که:

خواه با اظهری و خواه به‌بیگانه نشین من همین شرم ترا بر تو نگهبان کردم

شنید بر غایتِ آنکه اظهری ضعف باصره داشت، مثلی هندی زد:

تمام بسر بردند تا در سنهٔ هزار و سی و پنج (۱۰۳۵ ه) به‌خاک لحد جا گرفت. اوراست:

حالم خراب حسن قیامت نشان کیست　　دور کدام فتنه گرست و زمان کیست

رباعی

با زلف تو توده‌های عنبر چکنم　　با خاک[1] تو مشک‌های اذفر چکنم
تو کافر و زلف کافر و دل کافر　　من تازه[2] مسلمان به سه کافر چکنم

احمدی[14]

نامش سیّد لطف الله است، به‌شاه لدها بلگرامی اشتهار یافته، ذات مظهر کمالات او آیینهٔ جمال حقیقت احمدی بوده. به‌صحبت اکثری از کاملان دین و سالکان طریق یقین مستفید گردیده، ذوق و شوق به‌کمال داشت. چندی در اوایل در سرکار نوّاب نجابت خان ملازم بوده، آخر در عمر بیست و دو سالگی ترک تعلّق کرد. این رباعی ازوست:

چشمی چو شرر بخود گشادم رفتم　　در بحر چو قطره‌ای فتادم رفتم
یعنی به‌سراپردهٔ توحید وجود　　چون پا از خود برون نهادم رفتم

انصاف[15]

محمّد ابراهیم نام دارد. از هندوستان است. به‌لطف طبع و نازکی اندیشه متّصف بوده و در طالب‌علمی شهره داشت. اصلاح سخن از میر معزّ موسوی خان می‌گرفت. در عین جوانی به‌جهان فانی رحلت نمود. اوراست

نگاه شرم از پرکاریش انداز می‌گردد　　حیا از سوختن آینه‌دار ناز می‌گردد
ز تنگی آن دهن ساز سخن را از صدا عریان　　رسد تا بر لب لعلش تبسّم راز می‌گردد

---

۱. *ریاض‌الشعرا*، ص ٦٧: خال.
۲. *طور معانی*، ص ۸۷؛ *ریاض‌الشعرا*، ٦٧: نیم.

در کیش شهیدان نبود حشر و حساب هر قطره که دُر شد، نشود دیگر آب

ابراهیم الم

تخلّص از شعرای اوایل عهد عالمگیر بادشاه است. در سال هزار و هفتاد و هفت (۱۷۰۷) در سفینهٔ آقا محمّد حسین پیکا داروغهٔ قلعهٔ آسیر تحریر نموده، از آنجاست:

بر سر کوی تو امروز که بازار من است
هر کجا دست غمی مست خریدار من است

*

چو مجنون در بیابان کی ز تنهایی غمی دارم
[۱۵۵ ب] به‌صحرا گر بنالم کوه می‌گردد هم آوازم

*

به‌سیر کوی جانان ای الم پاس رفاقت کن
تو عاشق پیشه رند لاابالی، من نظر بازم
یارب نکشد تشنگی روز قیامت
آنکس که دهد تیغ بتان را دم آبی

میر محمّد سعید اعجاز

تخلّص اکبرآبادی از عشیرهٔ شیخ احمد صوفی است که از معارف آن شهر بود. خودش سیّد عالی فطرت، بلند همّت، مجموعهٔ کمالات صوری و معنوی بود. اصلش از سبزوار است. یکی از آبای بزرگوارش از آنجا به هند وارد گشته در اکبرآباد استقامت گزیده تولّدش همان‌جا رونموده اوقات را به‌عبادت رب‌العباد و تحصیل کمالات بسربرده. جمیع امرای آن زمان خصوصاً مکرم خان[۲۴] ناظم صوبهٔ ملتان کمال تکریم و احترام او می‌کرد. در فن شعر شاگرد عبدالعزیز عزّت است و با شیخ ناصر علی سرهندی[۲۵] و میرزا بیدل همطرح بوده. اوراست:

گاهی غم تو خاطر من شاد می‌کند یادش به‌خیر هر که مرا یاد می‌کند
ما را غم وصال و ترا آرزوی هجر هرکس به‌مطلبی دل خود شاد می‌کند

مثل: *اندھے کی جورو کا خدا رکھوالا* یعنی زن مرد نابینا را خدا نگهبان است.

من اشعاره:

مرا به‌سینه ز عشقت هزار[1] پاره دلی‌ست که چون لباس گدایان هزار پیوندست

از دشمنان برند شکایت به‌پیش دوست چون دوست دشمن است شکایت کجا برم؟

رباعی

ای دل چو بود عارضی این عمر عزیز زنهار که صرفش نکنی غیر تمیز

یا بهر نگاری که پسندیده بود یا صحبت یاری که بود اهل تمیز

مولانا انور لاهوری[۲۳]

نامش نور محمّد، هندی‌الاصل است. شاعر خوش استعداد، در انشا و نظم طبع وقّاد داشت. با تقی اوحدی معاصر و در عهد جهانگیر بادشاه و شاهجهان بادشاه در قید حیات بوده. من اشعاره:

درین حدیقه بهار و خزان هم آغوش است زمانه جام به‌دست و جنازه بر دوش[2] است

*

شب حدیث روی[3] او در مجلس احباب بود دیدهٔ خورشید ازین افسانه گرم خواب بود

*

آنجا که نقش دوست ز رخ پرده افگند از آفریدگار چه فرق آفریده را

*

برهمن از فیض بت، پیغمبر از اعجاز گفت آنچه عاشق راست در اندیشه نتوان باز گفت

*

بود هر ذرّه را در دست میزان حساب اینجا که بازار قیامت گرم دارد آفتاب اینجا

رباعی

انور من و کنج طرب و بستر خواب گر شور قیامت کند آفاق خراب

---

۱. *نشتر عشق*، ص ۱۰۹: پاره پاره.

۲. در *سفینهٔ خوشگو*، دفتر دوم، ص ۷۸: مصرع اوّل این بیت مصرع دوم است.

۳. *صبح گلشن*، ص ٤٦؛ *ممیشه بهار*، ص ۲۹: زلف.

آنـم کـه در آتشـم چـو آب اندازنـد [۱۵۶ب] از کوثر لطف او گلاب اندازند
آب و گل مـن بـه‌مهـر او پـاک کنیـد مانـنـد نمـک کـه در شـراب اندازنـد

*

درآمد از دلم خندان و می‌پرسید احوالم ز بیتابی ندانستم چگویم گریه سر کردم

*

چـو زلـف تـو حـال دلـم گـوش کـرد پریشـانی خـود فرامـوش کـرد

محمّد سلیم افغان[۲۷]

تخلّص، قومش لودی است و سلسلهٔ لودیان از یک طرف به‌سادات می‌رسد و او نبیرهٔ خان‌جهان لودی[۲۸] است که از امرای عهد شاهجهان بادشاه و بسیار دلاور بود. خودش در سلک منصب‌داران عالمگیر بادشاه با تربیت خان[۲۹] که به‌سفارت ایران پیش شاه عبّاس ماضی رفته بود، رفاقت کرد و با میرزا صائبای مرحوم[۳۰] و بعضی شعرای آن مرز و بوم ملاقات کرده، دیوانش قریب دو هزار بیت در آتش سوخت. از آن اشعارش شهرت نیافته. این بیت از آن است:

گر خدا ناخواسته آهن شـوی آیینـه بـاش هرچه خواهی باش امّا با صفای سینه بـاش

محمّد مقیم آزاد[۳۱]

تخلّص، کشمیری است از آنجا به‌دهلی آمده و باز در اکبرآباد سکنا گرفته. اوقات معیشت در رفاقت نوّاب امیر خان[۳۲] بسر می‌برد. آخر عمر حدقهٔ چشمش از نور بینایی عاطل گشت. عزیز رنگین صحبت، خوش اختلاط بود. از محمّد اسلم سالم تخلّص اصلاح شعر می‌گرفت. مثنوی هم گفته من اشعاره:

ظلم بر ساغر و بیداد به‌مینا نکنم نکنم موسم گل توبهٔ بیجا نکنم

امام وردی بیگ انتخابی[۳۳]

تخلّص، اصلش از خراسان بوده، نشو و نما در هندوستان نموده. اواسط عهد عالمگیر بادشاه فوت کرده، اوراست:

خاموشیم ز درد تو اظهار می‌کند حرفی که در دل همه کس کار می‌کند

*

کشیده‌ام ز جنون ساغری که هوش نماند دگر معامله با پیر می‌فروش نماند

*

پرسیدن دوست دوستان را رسمی است که در دیار ما نیست

*

چون کنم آرزوی بال هما زین طالع که به‌سر سایه بال مگسی نیست مرا

خان آرزو از این شعر او بسیار خرسند بود:

ای نوای دل شکستهٔ من انجمن ساز چشم بستهٔ من

شیخ کمال افسری (حاشیه ۱۵۵ ب)

تخلّص شیخ کمال دهلوی است. او از خلفای میر سیّد محمّد کالپوی قدّس سرّه بوده و از فقر و درویشی نصیبی کامل داشته و در فضیلت و شاعری رایت تفوق می‌افراخت. صاحب مثنوی و دیوان است. ازوست:

ما به‌پیغامی ز وصل آن سهی بالا خوشیم
سرو موزون گر نباشد مصرع موزون خوش است

استغنا[۲۶]

از اهالی هند. به‌فنون هنر بهره‌مند بود. در شاعری طبع هموار داشت. من اشعاره:

می‌توان آورد استغنا[۱] سفارشنامه‌ای چرخ کج‌رو را اگر دانیم از یاران کیست

*

ما دماغ گریه بی‌اختیاری داشتیم در میان دامن خود نوبهاری داشتیم
در سراغ او پریشانم نمی‌دانم چه شد در سواد کاکلی[۲] دل نام یاری داشتیم

*

۱. *سفینهٔ خوشگو*، دفتر دوم، ص ۲۰: ز استغنا.
۲. همان، ص ۲۹: کاکلش.

گرفتاری و زیبایی به‌یک انداز می‌نازد[1]
تو گر از زلف می‌گویی من از زنجیر می‌گویم

*

باز[2] شوخی به‌کمین دل و دین است مرا
داغ آنم که نه آن است و نه این است مرا

*

شوخ چشمی‌ها تماشا کن که بازیگوش ما[3]
بعد مردن بر مزار ما گل بادام ریخت

سیّد غلام علی احسنی[۳۸]

تخلّص، از سادات صحیح‌النّسب گوالیار من توابع اکبرآباد، شاعر خوش‌گفتار، نیک‌کردار بود. خان آرزو بعد مفارقت از میر عبدالصّمد سخن تخلّص به‌خدمتش سخن درست کرده. از اوست:

شانه را آهسته زن مشّاطه بر[4] گیسوی او رشتهٔ جان من است ای بیخبر هر موی او

میر محمّد حنیف الفت[۳۹]

تخلّص الهآبادی برادر بزرگ میر محمّد افضل ثابت است. سیّد اهل و قابل بود. میر افضل ثابت تاریخ فوتش چنین گفته:

حیف الفت در جهان باقی نماند (=۱۱۳۰ ه)

این رباعی برای شفاعت خوب گفته. خدا مستجاب کند:

---

۱. *باغ معانی*، ص ۱۱: می‌ماند.
۲. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۳: یار.
۳. *باغ معانی*، ص ۱۱: که بازیکوش.
۴. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۲؛ *صبح گلشن*، ص ۱۷: در

شکایت نامهٔ ما را پر پروانه می‌باید
که نوک کلک ما چون شمع آتش بر زبان دارد

*

گهی در آبِ دیده گاه در آیینه رو کردم
به‌هر جا سینه صافی بود با خود رو به‌رو کردم
گهی چون شیشه می‌گریم گهی چون جام می‌خندم
[۱۵۶ب] نمی‌دانم چه می‌بود این که از خم در سبو کردم

*

چون جرس لب نمی‌توانم بست من دل خویش بر زبان دارم

میرزا محمّد احسن ایجاد[۳۴]

تخلّص، از سادات صحیح‌النّسب است، از سامانه من مضافات سرهند، سیّد صاحب کمال هنرمند بود. سلسلهٔ نسبش به‌سیّد نورالدّین مبارک غزنوی[۳۵] که ذکرش در *اخبارالاخیار*[۳۶] مسطور است، می‌رسد. یکی از اجدادش در دهلی به‌موضع اندری و از آنجا به‌قصبهٔ سامانه رفته ساکن شدند. ولادتش در آنجا رو نموده بعد تحصیل علوم متداوله به‌دهلی آمده و چند گاه با میرزا بیدل بوده. من بعد رفیق خیراندیش خان[۳۷] عالمگیری حاکم اودھ گشت. در زمان شاه عالم بهادر شاه به‌خدمت نظام‌الملک آصف‌جاه پیوسته ملحوظ نظر عنایت نوّاب عالی‌قدر گشته به‌وکالتش در سرکار شاهزاده عظیم‌الشان بن شاه عالم بهادر شاه ماند. از حاضر باشی بسیار به‌توجّه شاهزاده به‌منصب شش صدی سرفراز شد. و در زمان محمّد فرخ سیر بادشاه مورد الطاف سلطانی گشته مخاطب به‌معنی‌یاب خان و مأمور به‌نظم حالات آن بادشاه گردید. بعد هر هفته آنچه نظم می‌کرد از نظر پادشاه می‌گذرانید و هزار روپیه انعام می‌یافت. در سنه هزار و یکصد و سی و سه (۱۱۳۳ ھ) در اکبرآباد وفات یافته. ازوست:

یک صد و چهل و هفت (۱۱۴۷) در وطن خود رقم هستی بر صفحهٔ امکان می‌نگاشت. من اشعاره:

زاهد از خلوت نشینی فکر صید عام کـرد چون نگین در حلقه خود را از برای نام کرد

*

لب گزیدهٔ اغیار را چه بوسه دهـم عقیق کندهٔ نـام دگرچـه کـار آیـد

شاه ولی الله اشتیاق[۴۵]

تخلّص از اقربای شیخ احمد سرهندی[۴۶] مشهور و عزیز ستوده خصال و صاحب شعور بود. در گویایی سخن شاگرد میرزا عبدالغنی بیگ قبول است. من اشعاره:

دلم مضمون حسن عارضی یافت چو خط آغاز شد بـر عـارض یـار

میرزا محمّد احسن[۴۷]

از موزونان همان عصر است [۱۵۷ ب] من اشعاره:

مـی‌دهـد برباد عمـر خـود بـه‌انـدک فرصـتی

غنچه‌سان هرکس به‌قید رنگ و بو پیوسته[۲] است

ملا محمّد اکرم پشاوری[۴۸]

فاضل معزّز و محدّث کامل بود. با نادر شاه[۴۹] و طهماسپ شاه[۵۰] مغفور معاصر است. گاهی شعر می‌گفت:

عشق من و جمال[۳] تو شد آشنا بهم پیداست نسبت گل و باد صـبا بهـم

سراج‌الدّین علی خان آرزو[۵۱]

تخلّص[۴]. اصل او از گوالیار و سلسلهٔ نسب از جانب پدر به‌شیخ کمال‌الدّین

---

۱. *نتائج‌الافکار*، ص ۷۴۶؛ *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۹۶؛ *مآثرالکرام*، دفتر دوم، ص ۲۲۱: زنم.
۲. *باغ معانی*، ص ۱۳: پیچیده است.
۳. همان، ص ۱۳: خیال تو
۴. بقول خود آرزو متولّد در ۱۰۹۹ (= نزل غیب)، اسم پدرش شیخ حسام‌الدّین است.

شاها! روزی که شور محشر باشد[1] گو نامهٔ من[2] ز شب سیه‌تر باشد
مفرست به‌دوزخم که نتوانم دید جایی که درو دشمن[3] حیدر باشد

شاه فقیرالله آفرین[40]

تخلّص لاهوری. عزیز درویش خوش اعتقاد آزاد منش بود، با اغنیا کم ملتفت می‌شد و از بی‌تعینی در قهوه‌خانه و کوکنارخانهٔ آن شهر بی‌تکلّف می‌نشست. آخره داعیان بلکه ناظمان آن مکان خصوصاً عالی‌جاه سیف‌الدّوله عبدالصّمد خان دلیر جنگ[41] و پسرش زکریا خان[42] مرحوم بسیار توقیر و احترامتش می‌کردند. اواخر عهد فردوس آرامگاه محمّد شاه در شهر خود فوت کرد. کلامش بسیار پاکیزه است. من اشعاره:

آفرین دستی که وا می‌کرد چون بند قبا حلقه امشب بر در چاک گریبان می‌زند

*

آفرین تا دل ما گرد تعلّق افشاند مشت خاکی بسر مردم دنیا کردیم

*

موجود و عدم ز یک قماش‌اند آن پنبه که جامه شد کفن شد

*

ابر پیش خوان احسانش صلائی[4] بیش نیست بحر را کشتی بکف دیدم گدایی بیش نیست

شیخ محمّد ناصر افضلی[43]

تخلّص اله‌آبادی. ولد کوچک شیخ محمّد یحیی المعروف به شیخ خوب‌الله[44]، جوان قابل و مستعد در نظم و نثر بود. در تصوف هم ربط داشت. در سنه هزار و

---

۱. *صبح گلشن*، ص ۲۱: فریاد رسا دمی که محشر باشد.
۲. همان، ص ۲۱؛ *باغ معانی*، ص ۲۱؛ *سفینهٔ خوشگو*، ص ۹۳: هرچند که نامه‌ام.
۳. *صبح گلشن*، ص ۲۱؛ *سفینهٔ خوشگو*، ص ۹۳: عدو.
٤. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۱: صدایی.

میر نقش علی تاریخ فوتش گفته. اگر خان مذکور در خدمت قدوةالمتاخّرین شیخ محمّد علی حزین[۵۹] علیه الرحمه گستاخی نمی‌کرد، اشعارش مقبول دل‌ها می‌شد:

با دُرد کشان هر که در افتاد بر افتاد

با وجود آن قدر جامعیت شعری ازو بر السنه جاری نیست. به‌هر حال شاعری بود زبردست. *سراج‌اللغت* او بر کمالش دلیلی است روشن. ازوست:

گرفتــه در بغــل آن مــاه مــاه دیگــر را ز من مپرس حکایت که چند در چند است[۱]

[۱۵۸ ب] مثنوی هم گفته. خدایش بیامرزاد.

شیخ حفیظ الله آثم[۶۰]

خاله‌زادهٔ خان آرزو، صاحب سخن است. اوایل در رفاقت شاهزاده محمّد اعظم شاه منتظم بود. بعد کشته شدنش در سلطنت محمّد فرخ سیر به‌تعارف قدیم در میان رفاقت خان دوزان خان بهادر[۶۱] بوده و از التفات نوّاب مسطور در فرقهٔ والا شاهیان در سرکار شاهی داخل شد تا در سال بیست و سیوم جلوس محمّد شاه سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه (۱۱۵۳) در اکبرآباد فوت کرد:

صبح در پردهٔ شب طرفــه تماشـا دارد دیده‌ام در شب زلف تو[۲] بنــاگوش تــرا

*

کــس ز دشــنام لــب لعــل تــو آزرده نشــد در جهان هیچ کس از آتش یاقوت نسوخت

*

عجب نبود به‌حال من فلک هم مهربـان گـردد

نگاهی جانب من داشت آن چشم کبـود امشـب

---

۱. *باغ معانی*، ص ۱۳:

گـرفت آن مـه هنـدی مـه دگـر در بر دگر مپرس حکایت که چند در چند است

۲. همان، ص ۱۶: در سر زلف تو؛ *نتائج‌الافکار*، ص ۵۹: از سر زلف تو

خواهرزادهٔ شیخ بزرگوار نصیرالدّین چراغ دهلوی[۵۲] قدّس سرّه می‌رسد و از طرف مادر به‌شیخ محمّد غوث گوالیاری[۵۳] علیه‌الرحمه می‌پیوندد. اوایل حال تا سن چارده سال به‌تحصیل علوم پرداخته من بعد رغبت به‌کلام موزون پیدا کرده به‌شاعری مصروف شد. اول اشعار خود را به‌خدمت میر عبدالصّمد سخن تخلّص می‌گذرانید. بعد از آن از سیّد غلام (علی) احسنی تخلّص اصلاح گرفته. چون به‌سن رشد رسید با لشکر عالمگیر بادشاه به دکن رفت. بعد فوت پادشاه همراه لشکر شاه‌زاده اعظم شاه که بنابر مقابله شاه عالم بهادر شاه برادر بزرگ خود عازم شد، به‌دهلی رسید. فرصت غنیمت شمرده در خدمت مولانا عمادالدّین مشهور به‌درویش محمّد باز به‌تحصیل علوم مشغول شد. در اندک مدّت تحصیلش کمال یافت و در اکثر علوم منقول و معقول با خبر شد. چون ذهن‌رسا و خیلی ادراک و ذکا داشت، در سخنوری تألیف مفیده و متعدده [۱۵۸ الف] دارد. از آن جمله است:

اصطلاحات و لغت[۵۴] و تذکرهٔ ضخیم مسمّا (به) *مجمع‌النّفائس*[۵۵] که در سنه هزار و یکصد و شصت و دو هجری (۱۱۶۲) تألیف نموده.

خان مذکور گاهی به‌گوالیار و گاهی به‌اکبرآباد بسر می‌برد تا هنگامی که محمّد شاه، سیّد عبدالله خان وزیر[۵۶] را اسیر کرده بکشت. خان مذکور به‌دهلی آمده در سلک رفقای موتمن‌الدّوله محمّد اسحاق خان[۵۷] که هم شاعر و ماهر شعر بود، انتظام یافت. بعد فوت نوّاب مذکور به‌توجهٔ خلفش نجم‌الدّوله فی‌الجمله رفاه بهم‌رسانید. چون عالی‌جاه مسطور هم در جنگ[۵۸] صفدر جنگ بهادر مرحوم با احمد خان پسر بنگش کشته شد، در رفاقت برادر خورد ایشان سالار جنگ بهادر می‌ماند. چون دهلی مصدر آفات شد و از سلطنت جز نامی نماند، نوّاب عالی‌قدر عازم اودهه شده از تفضلات وزیرالممالک شجاع‌الدّوله بهادر جاگیرات لایق یافت. خان مسطور وارد این ملک گشته در لکهنو به‌درد ضربی که سابقاً در سفر بنارس به‌چشمش رسیده بود، فوت شد. سه دیوان به‌یادگار گذاشت

آرزو رفت از جهان افسوس (= ۱۱۶۹ ه)

میرزا ارجمند آزاد[۶۴]

پسر خورد عبدالغنی بیگ قبول. اوّل آزاد تخلّص می‌کرد، آخر جنون قرار داده. شاگرد والد خودست. در ایام شباب از کشمیر به‌دهلی آمده در رفاقت علی اصغر خان برادر رحیم‌النساء بیگم که به‌کوکه جی شهرت داشت، بسر می‌برد و با خان آرزو همطرح بود. من اشعاره:

بر مشتریان جلوه دهد دست نگارین آزاد بت دست فروشی که تو داری

مثنوی در تعریف دستارخوان و اطعمهٔ آن به‌خوبی گفته. از آن است:

وه چه نان قوّت دل و قوّت جان ورق نقره ز سیماش عیان
حبّذا نان مرصّع پوشش که گذشت آب گهر از دوشش
میده‌اش بیختهٔ نور قمر[۱] روغن اندوختهٔ شیر سحر
قند از شیرهٔ جان‌ها دارد آب از شهد روان‌ها دارد
سیم و زر بس که به‌ما یار شده است شیره‌اش شربتِ دینار شده است
می‌دهد[۲] روح به‌جان‌ها شیره خواند آب خضرش همشیره
وصف او می‌برد از دست عنان هست این نان بزر اندوده چنان[۳]
[۱۵۹ب] که نظر کرده برو تا خورشید نان شب مانده خود را دزدید
ورق نقره به‌رویش تا دید صبح از شرم نگردید سفید

محمّد صادق القا[۶۵]

تخلّص. از اهالی دهلی، شاگرد میرزا عبدالقادر بیدل. در فن تاریخ و معمّا مهارت داشت. اوقاتش اکثر به‌مکتب داری می‌گذشت. اشعارش همگی هفتاد بیت خواهد بود. ازوست:

---

۱. اصل: میدهٔ پختهٔ نور قمر (که درست نیست)؛ *باغ معانی*، ص ۱۷: میده‌اش بیختهٔ نور قمر.
۲. اصل: می‌دهم، *باغ معانی*، ص ۱۷: می‌دهد.
۳. *باغ معانی*، ص ۱۷: هست این نان زراندود چنان.

خواجه احمد احمدی[۶۲]

تخلّص از اهالی لکهنو و درویش عالی مذهب بود و دل از اغیار برداشته و به‌گوشهٔ انزوا ساخته. در صنایع اشعار می‌کوشید. ازوست:

باز قطع نظر از سیر و تماشا کردیم[۱] دیده را کنده ز سر آبلهٔ پا کردیم

محمّد یحیی انصاف[۶۳]

تخلّص از جونپور است[۲]. در سنه یکهزار و یکصد و نود از دارِ عالم فانی ره‌گرای جهان جاودانی گردید. **برالله مضجعه**[۳] (= ۱۱۹۰ ه) تاریخ فوت اوست. وزنی اختراع کرده عشق مغبچه نام نهاده بود. از افکار اوست:

از مذهبم مپرس نه مومن نه کافرم [۱۵۹ الف] من رسم این دیار ندانم مسافرم

*

گشتیم خاک و کف پایی رسیده‌ایم ای خاکساری از تو به‌جایی رسیده‌ایم

احقر

تخلص تولدش در جونپور است. جمیع خطوط خوب می‌نوشت و در خطّ نسخ یکتای زمانه بود. کمالات آن معنی‌پرور از احاطهٔ تحریر بیرون و فضایل آن عالی‌قدر از انداهٔ قیاس افزون. دیوانی و مثنوی دارد. کلامش بسیار خوب و پاکیزه است. ازوست:

خال بر صفحهٔ روی تو نگهبان شده است طرفه هندو بچه حافظ قرآن شده است[۴]

*

خواهی بسوز خواه بکش از برای غیر لیکن نباشد این که کنم التجای غیر

---

۱. *باغ معانی*، ص ۲۲: قطع مد نظر از سیر و تماشا کردیم.
۲. بعد از این "شاعری چون او از آن دیار کم برخاسته" آمده ولی روی آن خط کشیده شد.
۳. ترجمه: خدا قبرش را منوّر سازد.
۴. بابورای احقر، *انیس‌الاحبا*، ص ۲۴۸:
خال بر عارض زیبا چه بجا افتاد است و آن سر زلف چه گویم چه رسا افتادست

اوّل خسته تخلّص می‌کرد. هرگاه که بر شتاب‌رای هندو پسری عاشق گشت، بیتاب تخلّص اختیار کرد. بعد از آن انیس تخلّص نمود. اصلاح شعر از جناب ارشادمآب گرفته تذکرهٔ *انیس‌الاحبا* مشتمل بر حالات آنجناب و تلامذهٔ آنحضرت به‌خوبی نوشته. دیوان مختصری دارد. اکثر در شعر مضامین تازه می‌جوید و با وجود لکنت زبان کلام مربوط می‌گوید. من اشعاره:

به‌شوکتی که تویی هیچ بادشاهی نیست — که شاه را به‌گدای در تو راهی نیست
دلا! منال که صحرای عشق صحرایی‌ست — که غیر سبزهٔ حسرت درو گیاهی نیست
[۱۶۰ الف] خدای را ز در خود مران که در دوجهان — انیس را به‌جز آن آستان پناهی نیست

لاله بیج‌ناته انیس[۷۰]

تخلّص برادر عم‌زادهٔ لاله شتاب‌رای زار تخلّص است. تولّد خودش در لکهنو رو نموده. در بدایت سن از بنده به‌درس کتب فارسی و یک دو رسالهٔ دیگر علوم مشغول بوده، موزونی طبع پیدا کرده هرچه می‌گفت از نظر بنده می‌گذراند. بنده هم در تربیت او تا مقدورم قصور نمی‌کند. جوان پسندیده اطوار و شیرین گفتار است. ازوست:

دل بند به‌دام زلف او شد — دیوانه اسیر شد نکو شد

*

در قفس بسیار دل شادیم ما — از دعاگویان صیّادیم ما

میر غلام علی آزاد بلگرامی[۷۱]

ولد سیّد محمّد نوح و نوادهٔ فاضل نامی میر عبدالجلیل بلگرامی[۷۲]، از سادات زیدی حسینی واسطی، اولاد سیّد ابوالفرح واسطی است. سلسلهٔ نسبش به‌عیسی بن زید شهید که ملقّب به‌موتم‌الاشبال[۷۳] بود. می‌رسد. ولادت خودش بیست و پنجم صفر سنه هزار و یکصد و هفتده هجری (۱۱۱۷ ه) در بلگرام رونمود. بعد ارتفاع به‌سن رشد، به‌تحصیل علوم پرداخته به‌مرتبهٔ فضیلت رسیده. بعد خال خود، به‌علاقهٔ بخشیگری سیوستان به‌آن طرف شتافت و چند سال در آنجا بود، مراجعت

آمد بهار و ناله‌ام آتش زبانـه شـد هر شاخ گل جنون مرا تازیانه شد

ایجاد عبدالعزیز[۶۶]

نام داشت از اهالی هند. شاگرد میرزا بیدل است:

به‌صحرای جنون دیوانه سامان چمـن[۱] دارد چو نرگس چشم حیرانی چو گل چاک گریبانی

غلام مصطفی انسان[۶۷]

تخلّص. قومش کنبو است. کنبو دو قوم‌اند، هندو و مسلمان. اصلش از مرادآباد:

نه بر راه تو تنها دارد از نرگس چمـن چشـمی
بود بادام چشمی، لاله‌چشمی، یاسمن چشـمی

محمّد فاضل آزاد[۶۸]

تخلّص گجراتی. از سادات احمدآباد گجرات و سیّد نیک ذات بود. با شاه ناصر علی سرهندی و میرزا بیدل ملاقات کرده در سنه هزار و یکصد و چهل و هشت (۱۱۴۸ ه) در بهرونچ من مضافات احمدآباد گجرات فوت کرد. اوراست:

شـکوه زان غنچـهٔ دهـن مکنیـد نیست جای سخن[۲] سخن مکنید

*

وصف مـوی میـان او آزاد چه نویسد قلم که مو دارد

موهن لعل انیس[۶۹]

تخلّص، ولد کنورسین از فرزندان تولا رام قانون‌گوی پرگنهٔ گوپامئو من مضافات خیرآباد است. جد کلانش اودَیراج از وطن به‌لکهنو آمده اقامت اختیار نموده به‌علاقهٔ روزگار در سرکار اعزهٔ این دیار بسر می‌برد. خودش در لکهنو تولّد و نشو و نما یافته تحصیل کتب فارسی از رونق تخلّص نموده زبان بگفتن شعر کشود.

---

۱. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۶؛ *همیشه بهار*، ص ۲۸: جنون.
۲. *باغ معانی*، ص ۱۸: حال سخن

و چند گاه به‌سیر آنِ ملک پرداخته، باز به دهلی مراجعت کرده، از آنجا به لکهنو آمده تکیه ساخت. بسیار مرد بزرگ بود و به‌تجرد می‌گذرانید. راقم با او ملاقات کرده در محبّت ایمهٔ اطهار راسخ‌دم بوده است و ثابت قدم. شعر خوب می‌گفت و کم کم می‌گفت. ازوست:

لاله سان ساغر داغ از غم یاری نـزدیم مـــی خونابـــهٔ دل آبلـــه داری نـــزدیم

*

بعد مـرگم دل بسـی خواهـد گریسـت بی‌کسی بر بی‌کسـی خواهـد گریسـت

این بیت از شخصی دیگر هم می‌گویند. والله اعلم.

اجمل اله‌آبادی[۷۵]

از فرزندان افضل اله‌آبادی[۷۶] است. بنده او را در اله‌آباد هنگامی که خدمت میر بحری آن صوبه داشتم، یک دو بار دیده‌ام. درویش شگفته‌روی پاکیزه وضع است. این بیت از زبان خودش شنیدم که می‌خواند. بسیار خوش شدم و یادگرفتم. کلامش شستگی دارد. به‌قدر دیوان گفته و اجزای خود مرا نموده بود. تخمیناً دو هزار بیت خواهد بود. و آن بیت این است:

برگشتن چشم یـار دیـدیم نیرنگـــی روزگـــار دیـــدیم[۱]

میر محمّد علی اوهام[۷۷]

تخلّص از موزونان عهد محمّد شاه بادشاه است:

هر کس که بر آن جلوه نظر داشته باشد یارب به‌چه جرأت مژه تر[۲] داشـته باشـد

ما را به‌ادب‌گاه حضورت چه پیـام اسـت قاصد مگر از خویش خبـر داشـته باشـد

حمید بیگ اظهر[۷۸]

تخلّص از اهالی هند و شاگرد میرزا مظهر جان جانان است:

---

۱. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۸؛ *فارسی‌گو شعرای اردو*، ص ۱۱۳: دیدم (در هر دو مصرع)

۲. *باغ معانی*، ص ۲۴: بر

کرد. بعد چندگاه از آنجا عازم سفر حجاز گشت و به‌شرف زیارت بیت‌الحرام مشرّف گشته به دکن آمده، در اورنگ‌آباد فروکش کرد. الی یومنا هذا در آنجا به‌جمعیت خاطر بسر می‌برد. امرای آنجا خیلی احترام و توقیرش می‌نمایند. هرکس که از اهل فضل و کمال وارد وقتش می‌شود با سلوک و مدارا پیش می‌آید. در فن سخن طبعش رساست و در تاریخ‌گویی قدرت کامل دارد. در *سیوستان تذکرةالشعرا* مسمّی به *یدبیضا* تألیف نموده. تاریخ اتمامش "طبع سلیم *یدبیضا* نمود". (۱۱٤۸ ه) فرمود. امّا در آثار و احوال‌نویسی خیلی اختصار کرده. زبانی نورالعین واقف تخلّص شنیده‌ام که تذکرهٔ دیگر مسمّی به *سروآزاد* به‌رعایت تخلّص خود تألیف می‌نماید. اقسام شعر گفته. ازوست:

فراهم گشت سامان بلا طرح قیامت شد قیامت بر زمین یک سرو قد بالید و قامت شد

*

در بیابان جنون گرم فغانم کردند جرس قافله ریگ روانم کردند

*

چو خورشید قیامت از گریبان سربرون آرد کف محتاج گردد سایبان[1] بر سر گریبان[2] را

رباعی

آن شاه که با رسول یکتا گردید بر دوش شریف جلوه پیرا گردید
در گلشن دین ز بس‌که جوشید بهار نخل قد احمدی دوبالا گردید

شاه فصیح افصح[٧٤]

تخلّص اصلش از بخاراست. خودش در هند تولّد یافته. اوایل چند سال [۱٦۰ ب] در زمرهٔ سپاهیان ملازم بعضی امرای دهلی بود. بعد از آن ترک لباس کرده ژنده‌پوشی اختیار نمود. مرید شاه احسن‌الله گردید. هم در آن لباس به دکن شتافته

---

۱. اصل: سایه؛ *مردم دیده*، ص ۳٦؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۵؛ *باغ معانی*، ص ۲۰: سایبان.
۲. *مردم دیده*، ص ۳٦؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۵؛ *باغ معانی*، ص ۲۰: کریمان را.

شیخ محمّد اکمل[۸۳]

از سکنای یکی از مضافات صوبهٔ اودهٔ است:

باشد حدیث قامت او بر زبان ما جز حرف راست نیست سراپا[۱] بیان ما

*

تیشه‌اش با سنگ نتوانست این بیداد کرد کاوشِ مژگان شیرین آنچه با فرهاد کرد

اچل داس دهلوی[۸۴]

کهتری است. از عنفوان جوانی به‌اندوختهٔ آبای خود معیشت بسر ساخته، به‌تلاش معاش نمی‌پرداخت و اوقات خود به‌خدمت فقرای منیف و علمای حنیف صرف می‌کرد:

ندیدم هیچ جا از جلوه آن[۲] بی‌نشان خالی

ز حسنش شش جهت لبریز و جایش همچنان خالی

کشن چند اخلاص[۸۵]

ولد اچل‌داس مسطور. مولد و منشایش دهلی است. به‌جهت اختلاط با مسلمین و رسیدن در خدمت فقرای دین وسعت مشرب پیدا کرده. تعصّب مذهب نداشت. تذکرهٔ شعرای مختصری تألیف کرده و از عهد اکبر بادشاه تا عصر خود احوال شعرا درو درج کرده. گویا تذکرهٔ سرخوش را توارد است. در شاعری شاگرد میرزا عبدالغنی بیگ قبول است. اوایل عهد سلطنت احمد شاه بادشاه وفات یافت. اوراست:

هرگز مکدر از سخن کس نمی‌شوم آیینه‌وار در دل صافم غبار نیست

اخلاص بس‌که بلبل رنگین ترانه‌ام چون من به‌باغ[۳] دهر یکی از هزار نیست

---

۱. *باغ معانی*، ص ۲٤: در سراسر.

۲. همان، ص ۲۹: این.

۳. اصل: متاع؛ *باغ معانی*، ۲۹؛ *سفینهٔ هندی*، ۲۱: به‌باغ.

اگر آن شمع رو امشب درین کاشانه می‌آید ز ما هم خواهد آمد آنچه از پروانه می‌آید

خواجه محمّد اشرف[۷۹]

تخلّص. ازوست:

جلوهٔ نازکی آن قد و قامت دیدم آه من پیشتر از مرگ قیامت دیدم

عطاءالله خان اعلی[۸۰]

تخلّص ولد میر ولایت الله خان مرحوم، نام اصلش میر بادشاه است. خطّ شکسته و نسخ خوب می‌نوشت. مدت‌ها به‌جمعیت بسر برده و آخرها فقر اختیار کرده به‌طرف بنگاله و سیر آن ملک رفته در آنجا بسر می‌برد. اشعار هندی و فارسی دارد:

لاله بر[۱] تربت ما می‌روید بس‌که بردیم به‌دل داغ کسی

میر نورالدّین الفتی[۸۱]

تخلّص ولد علیم الله است که نبیرهٔ میر روشن‌ضمیر[۸۲] علیه الرحمه بود. تولّدش در عهد محمّد شاه در دهلی به سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج (۱۱۵۵) رونمود. تاریخ ولادتش «غلام آل احمد» (۱۱۵۵ ه) است. خیلی با استعداد و خوش فکر بوده. اوراست:

غم از هرجا که باشد بر دل زارم نظر دارد بلی از دور هرکس می‌شناسد منزل خود را

*

به‌جان ریش داغ بی‌وفایی‌های او دارم همین من یادگار از آشنایی‌های او دارم

*

هر دم غمی است هم نفس جان زار من این است یادگار فراموش‌کار من

---

۱. *باغ معانی*، ص ۲۸: از.

هرچند تلاش وصل دریا کردی[۱] لیکن چون موج سر به‌ساحل ماندی

ملّا جامی بی‌خود[۹۰]

اصلش از لاهور است و در عصر جهانگیر بادشاه به‌خدمت جعفر خان[۹۱] بسر می‌برد. چون اجازت نشستن در مجلس آن عالی‌جاه نداشت، این قطعه گذرانید و مرتبهٔ مصاحبت بهم‌رسانید:

قطعه

بهین[۲] طاعت حق نماز است و در وی گهی بنده استد گه از پا نشیند
بود طاعتت فرض همچون نمازم بفرما گهی بنده را تا نشیند[۳]

بعد از آن در رفاقت نامدار خان عالمگیری[۹۲] می‌بود. شاعر مشهور عصر خود بوده و در اکثر فنون خصوصاً تاریخ‌گویی سرآمد زمان بود. در سنه یک هزار و هشتاد و چهار (۱۰۸٤ ه) در سلطنت عالمگیر بادشاه از جهان گذران درگذشت. چون سجع نگینش این بود:

جامی از جام حمد بی‌خود شد

میرزا افضل سرخوش (از) همین مصرع تاریخ رحلتش یافته بدینسان به‌نظم درآورد:

رفت جامی بی‌خود از عالم در ریاض جنان مخلّد شد
سجع او بعد فوت شد تاریخ جامی از جام حمد بی‌خود شد
(= ۱۰۸٤ ه)

مثنوی‌ای مسمّی به «*حسن و دل*» بسیار به‌تلاش گفته. این رباعی او لطف تام دارد:

---

۱. *باغ معانی*، ص ۳٤، گویی.
۲. *مجمع‌النفایس*، ص ۳۲: همین.
۳. همان، ص ۳۲: به‌فرمای این بنده را تا نشیند.

امانت رام، امانت[۸۶]

تخلّص منشی نوّاب امجد خان[۸۷] مرحوم بود. بعد فوتش رحیم‌النسا بیگم مشهور به‌کوکه صاحب که خواهر نوّاب مسطور بود، نظر بر قدامتش فرموده ماهیانه می‌داد. در شاعری شاگرد میرزا بیدل است. دیوانی کلان ترتیب داد و کتب مبسوط هندی نظم کرده. خان آرزو نوشته که دعوی تلمّذ فقیر هم دارد. اوراست:

نمی‌گردد بلند از باد هم خاک مزار ما[۱] که بنشیند مبادا بر دل هرکس غبار[۲] ما

راست بازان را غمی از انقلاب دهر نیست [۱۶۱ ب]

در نگین حرف الف از راستی واژون نشد

روضة الباء الموحده

بهاءالدّین اوشی[۸۸]

از فضلای نیک عهد سلطان قطب‌الدّین ایبک بادشاه هند بود. در مدح سلطان که به‌غایت کریم بود، گفته:

رباعی

ای بخشش لکه تو در جهان آورده[۳] کان را کف تو کار به‌جان آورده

از رشک کف تو خون گرفته دل کان و ز لعل بهانه در میان آورده

بیکس[۸۹]

قاضی‌زادهٔ متهرا و شاگرد میرزا عبدالقادر بیدل بود. ازوست:

رباعی

بیکس ز فراق داغ بر دل ماندی بی‌وصل نگار پای در گل ماندی

---

۱. *صبح گلشن*، ص ۳۷: نمی‌گردد بلند از خاک هم باد مزار ما، که ظاهراً درست نیست.
۲. *باغ معانی*، ص ۲۸: در دل خوبان.
۳. اصل: ای بخشش دو لکهٔ تو...، *روز روشن*، ص ۱۰۵: ای بخشش لک تو در جهان آورده.

حاضر بوده و عروض و قوافی سند نموده. قریب یک‌هزار بیت پاکیزه گفته. با راقم بسیار مربوط است. اوراست:

ز سخت‌گیری صیاد خود هلاک شدم ز دام در قفس و از قفس به‌خاک شدم
بخسته حالی‌ام[۱] آن شوخ رو به‌روی رقیب[۲] چنان بخنده درآمد که گریه‌ناک شدم

*

دست تو از آن زلف شد ای شانه به‌زنجیر زان‌گونه که پای من دیوانه به‌زنجیر
ای شمع مکن گریه مبادا که بیفتد از سلسلهٔ اشک تو پروانه به‌زنجیر
وقت است که در کنج خود آسوده نشینم بر روی جهان بسته در خانه به‌زنجیر
چندان غم دل پیش توگویم که شب وصل با ناز تسلسل[۳] شود افسانه به‌زنجیر
در دست تو زاهد پی تسخیر جهانی مانند بود سبحهٔ صد دانه به‌زنجیر
شب همچو بقا شورش دیوانگی من بیدار کند مردم هرخانه به‌زنجیر

*

آن مه چو گماردش به‌قانون گویی باید که حد حدش[۴] به‌قانون‌گویی
آن زلف و دهن چو جیم و میم ار خوانی هم‌شکل جبین او به‌قانون گویی[۵]

میندی لال بیمار[۱۰۱]

تخلّص از قوم رستوگیان لکهنو بود. در صغر سن به‌غایت خوش‌رو و دردمند سوخته برشته بود. بیشتر اوقاتش به‌صحبت گوشه‌نشینان اهل دل و محبّت محبوبان رشک چگل می‌گذشت و پیوسته درس بعضی رساله‌های تصوّف و سیر *مثنوی مولوی معنوی* می‌کرد و ابیات مثنوی را با سوز و درد می‌خواند. راقم یک دو مرتبه او را دیده‌ام که ابیات می‌خواند و اشک از در چشمش روان می‌شد. آخر

---

۱. *انیس‌الاحبا*، ۱۱۲: به‌خسته جانی‌ام.
۲. همان، ۱۱۲: رو به‌روی رقیب.
۳. همان، ۱۱۲: مسلسل.
٤. همان، ۱۱۳: در خدمتش.
۵. قوافی این رباعی بهم‌خورده.

شاهزاده محمّد اعظم شاه بن عالمگیر بادشاه بود و به‌منصبی مناسب سرفرازی داشته، روزی در محفل شاهزاده ذکر شعرای عصر به‌میان آمد. شاهزاده، میرزا را اشاره به‌گفتن قصیدهٔ مدح نمود تا شاعریش معلوم گردد. میرزا سر انکار زد و از منصب استعفا نمود و از آن روز عزلت اختیار کرد. سوای نوّاب شکرالله خان مدح دیگری نکرده و تا آخر حیات در سایهٔ رأفت نوّاب مرحوم و اولادش می‌زیست. تا در سنه یک هزار و یک صد و سی و سه (۱۱۳۳) رخت هستی از دارفنا به‌عالم بقا بربست و در دهلی در صحن‌خانهٔ خویش مدفون گردید، راقم کلّیاتش را به‌چشم خود دیده، هشتاد هزار بیت خواهد بود. میرزا از شعرای هندوستان است و این رباعی او دلیل آزادی اوست:

گیرم که سریرت از بلور و یشم است — سنگی داند هر آن که او را چشم است
این مسند قاقم و سمور و سنجاب — در دیدهٔ بوریانشینان پشم است

*

هرچه بینی همه در خانهٔ خود می‌یابی — همچو آیینه اگر حلقه زنی بر در خویش
کو فضایی که نفس را ز دل آزاد کنم — خانه تنگ است برون آیم و فریاد کنم

شیخ بقاءالله بقا[۱۰۰]

تخلّص خلف حافظ لطف الله قریشی اکبرآبادی‌ست که در نستعلیق‌نویسی معروف به‌استادی بود. از بدایت شعور مشغول به‌تحصیل صرف و نحو و کتب متداولهٔ فارسی گشته، به‌گفتن شعر زبان کشوده. یک چند سیر و سفر اله‌آباد کرده به شاهجهان‌آباد رسیده با هندی‌گویان آنجا مباحثات و معارضات نمود و بر همه غالب آمد و از آنجا وارد لکهنو گشته. به‌جودت طبع مستقیم و زور علم فارسی از قباحات و خطایا که به‌سبب آمیختگی لسانین در متکلمان هندی دایر و سایر است، احتراز نموده. زبان هندی [۱۶۲ب] یعنی ریخته را رونق تازه داده و قصاید غرّا درین زبان بسیار طرح کرده که ارزش شنیدن دارد. مدّت‌ها به‌جناب ارشادمآب

(۱۱٤۲ ه) در دهلی فوت کرد. میر غلام علی آزاد مؤلف *یدبیضا* قصیده‌ای در تاریخ فوتش گفته که هر مصرعش تاریخ است. مطلع این است:

ای بدور گردش[1] چشم تو خوش ایام ما نرگس شهلاست از یاد تو صبح و شام ما

اوراست:

ترک محبّت من ناشاد کرد و رفت گفتم که من غلام تو، آزاد کرد و رفت
هرکس که دید مصرع برجستهٔ قدش چشمی گشود و بر سر او صاد کرد و رفت

حاجی بینا[۱۰۳]

از موزونان عصر فردوس آرامگاه بادشاه است. اوقاتش به‌امر تجارت در احمدآباد گجرات بسر می‌رفت. اوراست:

در آفتاب[2] قلقل مینا نهفتن[3] است این راز سر به‌مهر به‌مهتاب گفتن است[4]

شیخ شرف‌الدّین پیام اکبرآبادی[۱۰٤]

خان آرزو نوشته که مشق سخن ازش درست کرده. او درین معنی ابای کلّی داشت، چنانچه گفته:

از خواب عدم پیام چون[5] چشم گشود [۱۶۳ ب] کسب سخن از اکابر خویش نمود

تعلیم‌گرش به‌شعر بی‌شرکت غیر عموی خودش محمّد حامد بود. به‌هرحال شعر خوب می‌گفت:

یار از خانه برنمی‌آید زندگی در نظر نمی‌آید
از رفیق[6] شفیق یعنی دل مدتی شد خبر نمی‌آید

---

۱. *سفینهٔ هندی*، ۳۱: نرگس.
۲. *باغ معانی*، ص ۳۳: از آفتاب.
۳. همان، ص ۳۳: نهفتنی.
٤. همان، ص ۳۳: گفتنی است.
۵. همان، ص ۳۵: تا.
٦. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۸: غریب

در سنه یکهزار و هشتاد و دو (۱۰۸۲) ترک تعلّق کرده به‌طرف اجمیر رفت. شنیده می‌شود که آنجا چندی استقامت نموده بعده در لباس قلندری عازم زیارت حرمین شریفین گردیده، والله اعلم. به‌هرحال عجب کسی بود و طرفه سوخته نفسی اشعارش بسیار است و درین فن چندی از رای سروپ سنگه دیوانه تخلّص اصلاح گرفته. این چند بیت ازوست: [۱۶۳ الف]

کاش یک لحظه دگر زیستمی یاقسمت[1] بعد مرگ آمد و پرسید که بیمار کجاست

*

نمی‌بینیم ما از کوری خود حسن شوخت را تو حسن خویش را در صورت ما کرده‌ای پیدا

رباعی

ای عشق بیا که دین و ایمان منی وی درد بیا[2] که راحتِ جان منی
گه داغ نهی دل مرا گه مرهم هم درد منی و هم تو درمان منی

مثنوی در تصوّف گفته بود. معلوم نشد که وقت رفتن همراه برد یا به‌کسی سپرد. این ابیات در مناجات از آن است:

از آن می که منصور شد مست ازو از آن می که شد شبلی از دست ازو
از آن می که عطار آمد به‌جوش وز آن می که شد مولوی در خروش
از آن می که جامی کشیده‌ست جام از آن می که نامد به مذهب حرام
به‌من ده که تا حشر مستی کنم روم از خود و می‌پرستی کنم

میر عظمت الله بیخبر بلگرامی[۱۰۲]

خلف‌الصّدق شاه لدها مسمّی به‌سیّد لطف الله است. خط شکسته بسیار درست می‌نوشت و در علم تصوّف بسیار مربوط بوده چنانچه رسایلی چند دران نوشته اکثر اشعارش به‌همان طرز واقع شده. در سنه هزار و یکصد و چهل و

---

۱. *انیس‌الاحبا*، ۲۴۳: کاش یک لحظه دگر ز نسیمی باقی‌ست.
۲. همان، ۲۴۳: مرو.

مثنوی‌ست:

پینکی را کسی کـه افیـون داد　　زلف لیلی به‌دست مجنـون داد
لااوبالی و مست و بیباک است　　پینکی نیست عین تریاک است

بهوپت‌رای بیغم[۱۰۸]

قوم کهتری از قانون‌گویان چون قصبه نیهان من مضافات لاهور بود. اوایل حال به‌خدمت منشی‌گری حکّام آن اطراف بسر می‌برد. بعده مایل به‌فقر گشته مرید ناراین داس نام بیراگی شد و از آنجا به‌دهلی آمده در آنجا فریفتهٔ ناراین نام هندو پسری گشته کمال تعشّق به‌هم رسانیده، چند رساله در علم [۱٦٤ الف] توحید مذهب گفته. محمّد سرخوش[۱] نوشته که با من یارست و مثنوی *بحرالمعارف* ازوست و شعر عارفانه می‌گوید. به‌سبب رسیدن در خدمت فقرای مذهب خویش در کیش خود تعصّب نداشت. اوراست:

دریـا در مـوج و مـوج انـدر دریاسـت　　در ذات و صفات حق تفاوت ز کجاست
ای محو حقیقت نظـر افگـن بـه‌مجـاز　　نیرنگ[۲] به‌صد رنگ جهان جلوه نماست

اودی بهان[۱۰۹] **(بهار)**

از هنود زمان محمّد شاه بادشاه است:

با وجود آنکه بر کف غیر نقد جان نبود　　بر سـر بـازار رسـوایی دکـانی داشـتم

رای چندربهان برهمن[۱۱۰]

اصلش بعضی از لاهور و بعضی از اکبرآباد نوشته‌اند. به‌هر صورت خوشگو و شیرین کلام بود. در ابتدا به‌خدمت میر عبدالکریم[۱۱۱] میر عمارت لاهور بسر می‌برد. بعد از آن در ملازمت نوّاب افضل خان میرسامان[۱۱۲] بود. به‌توجّهٔ نوّاب به‌شرف ملازمت شاهجهان رسیده در سلک منشیان بادشاهی انتظام یافت. مؤلّف

---

۱. *کلمات‌الشعرا*، ص ۳۷.
۲. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۳۱: هر رنگ.

ندهم دل به‌صندلی رنگی از من این درد سر نمی‌آید

*

مرا[1] زاهد چه گویی[2] با تو چون پیمانه می‌سازد مزاج است این، ترا مسجد، مرا بتخانه می‌سازد

محمّد افضل بیتاب[۱۰۵]

از سادات علوی احمدآباد گجرات است. اکتساب علوم معلوم و مفهوم در خدمت شاه عبدالولی ولد فاضل نحریر عارف بالله سیّد سعدالله علیه الرحمه نموده، عزیز خوش اخلاق، نیک صفات بود. اوراست:

دل وحشت شعار من نمی‌گردد دوچار من کجا رفته‌ست آن دیوانه اکثر یاد می‌آید

رباعی

تا دل ز وصالش طرب‌اندوز نشد در کلبهٔ تارم خبر از روز نشد
در شام غم بی‌کسی من چون شمع جز سوختنم رفیق دل سوز نشد

عبدالواحد بسمل[۱۰۶]

مهرکن شاهجهان‌آبادی است. خطوط به‌خوبی می‌نوشت. اوقاتش به‌شغل مهر کنی می‌گذشت. چند سال است که همانجا وفات یافت.

رباعی

سرما که به‌این ضعیف پر ناساز است من می برمش به‌ناز و او در ناز است
عریانم و پوششی ندارم بر خویش چشمی که بپوشم آن ز حیرت باز است

پینکی[۱۰۷]

از اهالی دهلی است و در فنون سراسر بهره داشت. چون با تریاک مرتبهٔ فنا فی‌الشیخ به‌هم رسانیده بود، پینکی تخلّص اختیار کرده. مثنوی در بیان تریاک گفته. تا اواسط عهد محمّد شاه بادشاه در قید حیات بود. این دو بیت از آن

---

۱. اصل: زاهد چه گویی.
۲. *باغ معانی*، ص ۳۷: مرا زاهد چه گویی.

سربلندی بخشیدند. اغلب که این روایت صحیح باشد. به‌هر حال منشی آخر ایام حیات ترک نوکری کرده به‌شهر بنارس رفته به‌راه و رسم خود پرستش معبود حقیقی می‌نمود تا در سنه هزار و هفتاد و سه (۱۰۷۳) هیولای جسمانیش در آتشکدهٔ فنا خاکستر گشت. اوراست:

از مرهم راحت نشنیده است صدایی[1] عمری‌ست که داغ دل ما پنبه بگوش است

*

عاشق ز کار خویش ندارد دمی فراغ دستی کز آستین به‌در آرد[2] به‌سر زند

*

متاع حسن ترا طرفه روز بازار است که کس نیافته و عالمی خریدار است

رباعی

ما پست و بلند روزگاران دیدیم ما فضل خزان و نوبهاران دیدیم
در راه طلب دو اسپه می‌باید تاخت ما تاختن شاه سواران دیدیم

شیخ احسن الله بیتاب[۱۱۳]

تخلّص از نجبای سیوهاره مصاف مرادآباد سنبهل، به‌سن پنجاه سالگی رسیده و صدمات عشق و عاشقی بسیار کشیده. درین آوان که رونق‌افزای شهر لکهنو هستند، در جایی مفتون‌اند. اشعار آبدار که بسیار گفته‌اند، از یازده دوازده هزار زیاده‌اند. به‌فرمایش کمالات آئین محمّد برهان علی خان رهین سلّمه الله تعالی با معانی [۱۶۵ الف] بدیهه چند شعر گفته‌اند:

دل بیتاب ز[3] هجر تو به‌خون می‌غلطد بسمل شوق تو دریاب که چون می‌غلطد

*

دمبدم سر به‌سنگ اگر نزنم چکنم دور از درت چکنم

---

۱. *شمع انجمن* (ایران)، ص ۱۳۱: ندایی.
۲. *باغ معانی*، ص ۳۱: به‌دریا آمد.
۳. اصل: در هجر؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۳۲: ز هجر.

مرأة‌الخیال و هم میرزا سرخوش مسطور کرده‌اند که چندربهان منشی برهمن‌زاده‌ای از سکنهٔ اکبرآبادست. در سرکار محمّد داراشکوه منشی‌گری داشت و به‌دست او بر چرب‌زبانی به‌دولت هم‌زبانی رسیده نظم و نثرش مطبوع طبع شاهزاده افتاد. روزی در غسلخانه که مجمع مستعدان هفت اقلیم بود، به‌عرض بادشاه رسانید که درین ولا طرفه شعری از چندربهان منشی سرزد، اگر حکم شود به‌حضور رسیده بخواند. به‌احضارش حکم والا صادر شد. چون به حضور باریافت، حضرت بادشاه فرمودند: بابا شعری که از تو شنیده است، بخوان. بخواند:

مرا دلی‌ست به‌کفر آشنا که چندین بار به‌کعبه بردم و بازش برهمن آوردم

بادشاه به‌پاس شرع فرمود که کسی جواب این بدهد. افضل خان بدیهه گفت:

خر عیسی اگر به‌مکه رود چون بیاید هنوز خر باشد

بادشاه متبسّم شد و به‌افضل خان خلعت داد و به‌شاهزاده فرمود که چنین کسان را به‌حضور نیارند و برهمن را بدر کرد. خان آرزو این بیت را به‌نام برهمن تخلّص دیگری که قبل ازو بوده، نقل کرده و نوشته که شیخ ابوالفضل داخل کتابهٔ بتخانه‌ای که اکبر بادشاه ساخته بود کرده، درین صورت این نقل که بالا گذشت، صحیح نباشد، زیرا که ابوالفضل [۱٦٤ ب] قبل ازو گذشته و عالمگیر بادشاه در رقعات خود نوشته که "چندربهان منشی در عهد اعلی‌حضرت به‌ابلاغ بعضی احکام پیش رانا رفته بود. اتفاقاً روز ملاقاتش کبت‌سران که عبارت از شعرای زبان هندی باشد، کبت اعنی ابیات هندی در مدح و تعریف او می‌خواندند. این مقدّمه بر مزاج چندربهان گرانی کرده و به‌دل گفت بایستی که اوّل وصف بادشاه بر زبان می‌آوردند. راجه گفت: کبت‌سران کبت خوب می‌خوانند. منشی گفت: مرا حیرت افزوده که اینها شما را مثل دریای اعظم قرار داده‌اند و خدیو کیهان صفت است، عابد که دریا در کف دست گرفته فروبرده بود، مبادا همان حالت به‌شما هم به‌ظهور آید. رانا سر به‌گریبان فروبرد و بر قابلیت و حلال‌نمکی منشی آفرین‌ها کرد. چون منشی در پیشگاه خلافت و جهانبانی رسید، حضرت برین حاضر جوابی او به‌مواجهه احسنت و آفرین فرمودند و به‌اضافه دو صدی و خطاب رای بین‌الاقران

رباعی

گردیـد تقـی والـه چشـم مسـتش سررشتهٔ زهد و دین برفت از دستش
پیمانهٔ می‌خـورده بـه‌پیمانـه صـلاح مسـتانه سـر پـای زد و بشکسـتش

میر حیدر تجرید[۱۱۵]

تخلّص از سادات صحیح‌النسب هندوستان و عزیز و شجاع و دلاور بود. مدّت‌ها در بندرسورت بسر برده به‌دهلی آمد. اوایل سلطنت محمّد شاه بادشاه به‌عظیم‌آباد رفت. از آنجا به‌مرشدآباد شتافته به‌ملازمت سرفراز خان ناظم آنجا سرافراز گردید. بعد کشته شدنش به‌صوب دکن عازم گشت و در آن ملک به‌سفر عقبی پرداخت. با فن شعر شوق تمام داشت. من اشعاره:

از گداز عشق با من نیم جانی[۱] بیش نیسـت همچو شمع از پیکر من استخوانی بیش نیست

*

بیـدار بخـت فتنـه ز افسـانهٔ مـن‌سـت در خـواب پـای سـیل بـه‌ویرانـهٔ مـن‌سـت
[۱۶۵ ب]خوش عزّتی نصیب من‌ست از جفای یار بـر خانـهٔ خـدنگ پـری خانـهٔ مـن‌سـت

ملا رحمت ابرو تمکین[۱۱۶]

تخلّص نبیرهٔ ملّا محمّد امین[۱۱۷] شاگرد میرزا عبدالغنی بیگ قبول بود. در علم طبعی و الهی و رمل مهارت داشت. مدّت‌ها در کشمیر بسربرده و در تلاش الفاظ(ی) که اختیار موزونان آن عصر بود، بسیار می‌کوشید. اوراست:

گشـت[۲] بـی مهـر مـاه پـارهٔ مـن شـاید ایـن بـود در سـتارهٔ مـن

*

تپ شوقت[۳] مرا در اسـتخوان‌سـت چو شمع از جنبش نبضم عیان‌ست

---

۱. اصل: بیجانی؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۴۱؛ *صبح گلشن*، ص ۸۰ نیم جانی.
۲. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۶۰: هست.
۳. *همیشه بهار*، ص ۴۷؛ *صبح گلشن*، ص ۹۱: شوقی

مست عهد الستم و همه عمر هیچ نشناختم همین که منم
شب تب عشق از دل بیتاب آتش طرفه زد به‌جان و تنم

*

از جفای تو بر زمین ز فلک روز و شب آه و ناله می‌بارد
دل بیتاب با همه تب و تاب چقدر تاب درد می‌آرد

روضة التاء

ملک تاج‌الدّین (ریزه[1])

در عهد سلطان شمس‌الدّین التمش دبیر مملکتش بود. چون در سنه شش صد و سی (۶۳۰) سلطان مذکور قلعهٔ گوالیار فتح نمود، ملک مشارالیه این رباعی گفت و همانجا بر سنگی نقش کردند:

بر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت از عون خدا و نصرت دین بگرفت
آن قلعه گوالیار و آن حصن حصین در ستّ مائة سنه ثلثین بگرفت

میر محمّد تقی، تقی[۱۱۴]

تخلّص، هندوستان‌زاد، از سخن‌گویان کهنه مشق آنجا بود. از بدایت شعور مایل به‌کلام موزون گشته و به‌صحبت شعرای آن دیار رسیده در خدمت فیض درجت جناب ارشادمآب اعتقاد تمام داشت. اکثر مضامین خوب می‌بست. آخر در جوانی به‌رحمت الهی پیوست. من اشعاره:

اگرچه خوار به‌کوی بتان شدست تقی ولی عزیز جهان گشت خواریش بنگر

*

تقی که داشت ز تقوی هزار دعوی و لاف به‌خاک میکده امروز بیخود افتاده‌ست

---

۱. *عرفات‌العاشقین*، ص ۸۴۶: زیزه (پاورقی: تاج‌الدّین فارسی از مردم زیز است).

که یک نامحرمش دل بود، شب جایی که من بودم

چون جعفر عاشق تخلّص قصیده‌ای در هجوش گفت، میرزا شنید و این رباعی گفت:

گویند که هجو کرده ما را جعفر شیرین و لطیف همچو شهد و شکر
صد شکر که آنچه عیب ما بود غبار [۱۶۶ ب] امروز برای دیگری گشت هنر

محمّد توفیق، توفیق[۱۲۲]

تخلّص کشمیری. نام اصلش به‌زبان شهر خود لاله‌جوست. او قانون‌گوی زعفران‌زار بود. خودش توفیق کسب کمال یافته، بگفتن شعر آشنا شد. اوراست:

تیرت از سینهٔ من دل[1] زده آید بیرون همچو آن کس که ز ماتمکده آید بیرون

در عهد محمّد شاه بادشاه از وطن درآمده و چند سال است که فوت کرد.

سلام الله خان تسلیم[۱۲۳]

تخلّص ولد شاه کلیم‌الله، والدش درویش خوش اخلاق بود. خودش در فن شعر شاگرد میرزا گرامی پسر عبدالغنی بیگ قبول است. بعد خرابی دهلی به‌صوبهٔ اوده آمده در سرکار نوّاب شیر جنگ نثار محمّد خان[۱۲۴] مرحوم به‌مصاحبت مختص گشته به‌خوش اختلاطی و خوش‌گویی بسر می‌برد. چون نوّاب مسطور وفات یافت، به‌وساطت نوّاب میرزا علی خان بهادر در سلک مصاحبان و مخصوصان نوّاب وزیرالممالک آصف‌الدّوله بهادر گنجیده جاگیر شش هزار روپیه یافت. چون از یک دو سال ضبط شد، حالا از نقد دست برداشته از وزیرالممالک می‌یابد (و) صرف معیشت می‌نماید. به‌هرحال عزیز پاکیزه خصال، خوش مشرب است. با راقم آشناست. اوراست:

به‌جز حب علی ایمان نباشد کسی را این نباشد آن نباشد

---

۱. *نتائج‌الافکار*، ص ۱۳۲: غم‌زده.

آقا عبدالعلی تحسین[۱۱۸]

تخلّص نوادهٔ[۱] میرزا داراب بیگ جویاست. موطن آبایش بلدهٔ ری بود. خودش به‌حسن خلق مشهور عصر بوده. هرگاه که سیّد عالی‌جاه نوّاب برهان‌الملک سعادت خان بهادر[۱۱۹] مرحوم ناظم اوده شد، در سلک ملازمانش انخراط یافت. اوراست:

تا شد[۲] مکان ز گرم روی لامکان مرا در زیر پا چو آبله است آسمان مرا

میرزا ابوتراب، تراب[۱۲۰]

تخلّص ولد حاجی محمّد علی خان ابن میرزا حبیب‌الله که از مشاهیر نجبای دارالسّلطنت اصفهان بوده. حاجی محمّد علی خان در عهد عالمگیر بادشاه به‌هند آمده در سلک رفقای نوّاب مخلص خان میر بخشی انتظام یافت. نوّاب قدرشناس سخنوران نوازشها بسیار می‌فرمود. آخر عهد بهادر شاه دیوان صوبهٔ عظیم‌آباد شد. خودش بعد والد ملازم مبارزالملک سربلند خان تونی[۱۲۱] که در آن اوقات آن مرحوم به‌نظامت گجرات ممتاز بود، گشته به‌رفاقت خان به‌دهلی آمده و نوبت دوّم باز همانجا رفت و در معرکهٔ جنگ نوّاب با راجه ابهی سنگه که دران زمان ناظم گجرات بود، کشته شد. اوایل غبار بعده تراب تخلّص اختیار نموده. شعر خوب می‌گفت. اوراست:

طفل بدخوی سرشک ما نمی‌گیرد قرار خواب آسایش مگر در دامن محشر کند

[حاشیه ۱۶۵ ب] **تمنّا، میرزا محمّد علی** نام دارد. از شاهجهان‌آباد است. اوراست:

نمی‌دانم چه محفل بود، شب جایی که من بودم
که یک نامحرمش دل بود، شب جایی که من بودم

---

۱. *مجمع‌النفایس*، ص ۸۱: دخترزادهٔ.
۲. *صبح گلشن*، ص ۸۲: باشد.

پای مجنون بود در خار بیابان طلب کرد بهر گیسوی زنجیر پیدا شانه را

*

گردباد از سر خاکم مددی می‌خواهد تا رساند به‌فلک بادیه پیمایی را

*

خواب دیدیم که آیینه معارض به‌تو شد می‌کند صورت این واقعه حیران ما را

*

ثابت نشان نداد مرا یار از آن کمر آخر به‌هیچ خاطر این ناتوان شکست

*

چشم بیمار ترا حاجت تعویذی نیست هیکل ناخن شیر است صف مژگانت

*

شفقی جامه[1] آفتابم سوخت آسمانی‌ست این بلا چکنم

*

نرفته‌ام به‌در هیچ کس ز خانهٔ خویش[2] شدم به‌رنگ نگین سنگ آستانهٔ خویش

میر عظیم ثبات[۱۲۸]

تخلّص خلف میر افضل ثابت، تولدش در سنه یکهزار و یکصد و بیست و دو (۱۱۲۲ ه) در اله‌آباد رونمود. جوان آراسته پاکیزه‌مشرب سخن‌فهم بوده. قوّت حافظه به‌درجهٔ کمال داشت و در تألیف *ریاض‌الشعرا*[۱۲۹] با علی قلی خان واله تخلّص معاون مانده و تمام عمر صرف شعر و شاعری کرده، قریب چهار هزار بیت گفته. خان آرزو می‌نویسد که ابیات خود برای اصلاح نزد فقیر آورده بود، به‌قدر فهم خود در حک و اصلاح آن مضایقه نکرده‌ام و خان واله نوشته که اشعار خود به‌نزد بنده می‌گذراند. به‌هر حال میر مسطور به‌درویشی و کمال توکل بسر می‌برد تا درگذشت. اوراست:

---

۱. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۲۵: چهره؛ *سفینهٔ هندی*، ص ٤٥: جام.
۲. همان، ص ۲۲۵: به‌خانه‌ای ننشستم به‌غیر خانهٔ خویش.

روضة الثاء

میر مفاخر حسین ثاقب[۱۲۵]

تخلّص از سادات صحیح‌النّسب هندوستان، عم میر محمّد زمان راسخ تخلّص است. اصلش اصفهان و نسبش با میر سیّد کلال قدّس سرّه می‌رسد. یکی از اجدادش به‌هند آمده در سرهند ساکن گشت. تولّد خودش در آنجا رونمود. والدش میر عماد در عهد شاهجهان بادشاه به‌منصب پانصدی ممتاز بود و او ترک منصب کرده، به‌عنوان درویشی بسر می‌برد و اکثر اوقات در وطن می‌بود تا همانجا درگذشت. اوراست:

ز بس‌که طاعت آلوده با گناه کنیم به‌سجده همچو نگین نامه را سیاه کنیم[۱]

*

چارهٔ ما عشق از سوز دل دیوانه ساخت خون ما را بند از خاکستر پروانه ساخت

*

چشم بی‌رحم و نگه بر سر یغما داری می‌توان یافت که کاری به‌دل ما داری

میر محمّد افضل ثابت[۱۲۶]

سیّد بزرگ منش و آزاد وضع، خوش‌اخلاق، فاضل، تقوی‌شعار بود. جد کلانش اسلام خان[۱۲۷] خوستی سفیدونی[۲] از امرای شاهجهان پادشاه بود [۱۶۶ ب] خودش از موطن خود اله‌آباد به‌دهلی شتافته اوقات حیات در کمال توکل به‌درویشی بسر می‌برد. در فن شعر مهارت خوب داشت و اقسام شعر گفته دیوانی ترتیب داده تخمیناً پنج هزار بیت خواهد بود. در سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و یک (۱۱۵۱ ه) وفات یافت. اوراست:

چو ریگ شیشهٔ ساعت نمود سرگردان طلسم این دو قدم راه کاروان مرا

*

---

۱. *ریاض‌الشعرا*، ص ۱۵۹: کنم (در هر دو مصرع).
۲. سفیدون پرگنه‌ای از سرهند.

رباعی

این[1] حسن به‌ناز شور و غوغا شدنی‌ست زین زلف دراز فتنه برپا شدنی‌ست
وز[2] قامت تو قیامتی در عالم امروز اگر نگشت فردا شدنی‌ست

روضة الجیم

مولانا جلالی هندی[۱۳۱]

در عهد همایون بادشاه صاحب دیوان بود. تقی اوحدی نوشته که نادیدن دیوانش بهتر از دیدن بود. اوراست:

وعدهٔ وصل تو ای ماه به‌عید افتادست وه که این وعده چه بسیار بعید افتادست

جمیل[۱۳۲]

ولد شیخ واصل است که خلیفهٔ شیخ محمّد غوث گوالیاری[۱۳۳] علیه الرحمه بود. موطن اجدادش کالپی است. برادر بزرگترش شیخ فضل در عربی قدرت کامل داشت و قصاید بسیار در عربی به‌فصاحت گفته، امّا او طالب‌علمی می‌کرد و شعر مضحکانه اکثر می‌گفت و هر دو برادر در آگره و دهلی در اردوی اکبر بادشاه می‌بودند. گاهی شعر خوب هم می‌گفت. اوراست:

سر زلفش مرا سوی جنون تا رهنمون گشته دل دیوانه‌ام شایسته[3] قید جنون گشته

از اشعار مضحکانهٔ اوست:

موش دل را که به‌صد خون جگر پروردم ناگه آن گربهٔ عشق آمد و بر دل زد و برد

میرزا مهدی جلیس[۱۳۴]

تخلّص، هندوستان زاست. گاهی مهدی هم تخلّص می‌کرد. در ابتدای شوق کلام موزون بسیار داشته و اصلاح شعر از جناب ارشادمآب گرفته، از وقتی که شوق

---

۱. *سفینهٔ هندی*، ص ۴۶: زین.
۲. همان: از.
۳. *صبح گلشن*، ص ۱۰۷: پا بستهٔ.

چون شمع تا فتاد به‌بزمت گذر مرا با[1] اشک و آه زندگی آمد بسر مرا
دل را نوید[2] آمدن او نمی‌دهم ترسم به‌حال خود نگذارد دگر مرا

*

گر جنون باز کند قابل زنجیر مرا بسپارید به‌آن زلف گره‌گیر مرا

*

گفتمش قتل من خسته چسان خواهی کرد گفت گاهی به‌تغافل[3] به‌نگاهی گاهی

شیخ آیت الله ثنا[۱۳۰]

تخلّص مولد و منشایش شاهجهان‌آباد است. در فن شعر خود را از شاگردان محمّد حزین [۱٦۷ الف] علیه الرحمه می‌نویسد. می‌گوید: تخلّص هم از آنجناب یافته‌ام. قبل ازین در لاهور و دهلی به‌عزت بسر می‌برد حالا در لکهنو است و چندی در سرکار وزیرالممالک شجاع‌الدّوله بهادر منتظم گشته بود. بعد فوت نوّاب مرحوم به‌حسب بی‌پروایی و یبوست دماغ که از افیون بهم رسیده، به‌خانه نشسته ترک شعر گفتن گفته قدری وجه در ماهه از سرکار وزیرالممالک آصف‌الدّوله بهادر دام اقباله می‌یابد. عزیز خوش اخلاق و خیلی پسندیده اطوار است. امّا اشعار بسیار دارد. اوراست:

تو کی در زندگی پرسیدی از شب‌های تار من که بعد از مرگ شمعی برفروزی بر مزار من

*

شب از آن وعده چه پرسی به‌چه شغلم بگذشت
سوی در دیدن و سر باز به‌دیوار زدن

گاه پیکان به‌دل از ضبط نفس بشکستن
گه به‌تنگ آمدن و ناله به‌ناچار زدن

---

۱. *نتائج‌الافکار*، ص ۱۳۷؛ *باغ معانی*، ص ٤۰: در.
۲. *باغ معانی*، ص ٤۰: امید.
۳. همان: به‌تعاون.

غلام علی جشنی[۱۳۷]

تخلّص لاهوری از شعرای عهد جهانگیر بادشاه است. اوراست:

به‌خون اهل محبّت کرشمه‌ای سرکن گلوی تشنه لبان تر به‌آب خنجر کن
مرا خمار شکستن بباده ممکن نیست[۱] ز خون دل قدری ساقیا به‌ساغر کن

*

تو در سخن شدی و لذّت از سخن کم شد تو لب گشودی و سیرابی از چمن کم شد

سیّد نور جمال[۱۳۸]

جوانی صاحب طبع مستقیم در آگره مقیم بود. ازوست:

خلقی ز هر طرف به‌حرم روی کرده‌اند ما هم به‌طوف کوی تو احرام بسته‌ایم

مولانا جهانی[۱۳۹]

از ساکنان هندوستان و از هنرمندان آن مکان بود. ازوست:

گل باغ و رخ آن غنچه دهن هر دو یکی‌ست قد رعنای وی و سرو چمن هر دو یکی‌ست
مه رخسار تو خورشید جهان افروز است خط مشکین تو و مشک ختن هر دو یکی‌ست

محمّد امین جوهری[۱۴۰]

از شعرای صاحب طبع‌ست. ازوست:

تا آب تیغ یار میسّر نمی‌شود از گریه‌های خشک گلو تر نمی‌شود

میرزا داراب جویا[۱۴۱]

تخلّص تبریزی الاصل، کشمیرالمولدست و همانجا توطن داشت. در زمانی که ابراهیم خان[۱۴۲] ولد علی مردان خان[۱۴۳] ناظم آن صوبه بود، او را بسیار عزّت و توقیر می‌نمود. میرزا صائبا و ابوطالب کلیم[۱۴۴] چون به‌کشمیر وارد [۱۶۸ ب] شدند، میرزا به‌صحبت ایشان رسیده. بعد ملّا طاهر غنی مثل او از کشمیر

---

۱. *ممیشه بهار*، ص ۶۰: مرا به‌باده شکست خمار ممکن نیست.

تحصیل علم طبابت در سر ایشان افتاد، پا به‌راه طلب آن مستحکم گذارده [۱۶۷ ب] در معدودالایام استعداد تام حاصل نموده به‌عمل مشغول شده. اگر دست از شعر و شاعری باز نمی‌داشته یکی از کاملان عصر می‌گشت و این چند بیت از زادهٔ طبع عالی ایشان است:

وقت است جلیس این که ره بادیه‌گیری[۱] کز بهر تو هر نقش قدم چشم به‌راه است

*

گفتی که چه مدّعاست مهدی جز وصل تو مدّعا نباشد

*

کی[۲] ز کویت من بیتاب و توان برخیزم بنشینم به‌رهت تا ز جهان برخیزم
هرکسی روز قیامت به‌غمی برخیزد من به‌سودای سر زلف بتان برخیزم

رباعی

عاقل هوس آن رخ گلگون نکند تا در غم عشق او جگر خون نکند
دادی دل را به‌آن ستمگار جلیس[۳] کاری کردی که هیچ مجنون نکند

شیخ حسین چشتی[۱۳۵]

تخلّص، به‌سبب ارادت به‌خدمت شیخ سلیم چشتی[۱۳۶] علیه الرحمه این تخلّص اختیار کرده و در خانقاه شیخ مرحوم که در فتح‌پورسیکری است، داخل خرقهٔ صوفیه بود. تألیفات دارد از آنجمله نسخهٔ *دل و جان* نظم کرده. دیوان غزلیات هم ترتیب داده. صاحب *تاریخ بدایونی* نوشته که اشعار هندوستانیه دارد. ازوست:

چنین که با پر طاووس قیس را میلی‌ست مگر برو اثر پای[۴] ناقهٔ لیلی‌ست

---

۱. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۵۱: وقت است نهی سر به‌رهِ بادیه مهدی.
۲. اصل: کجا، *انیس‌الاحبّا*، ص ۱۵۲: کی.
۳. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۵۳: جفا جو مهدی.
٤. *منتخب‌التواریخ*، ص ۱۴۹: مگر که از اثر.

پتنا یافته همانجا فوت کرده مدفون گردید. اشعارش مدوّن است. ازوست:

پیـر کـار تیشـهٔ فرهـاد از سـوزن کنـد ما به‌مژگان سفیدی جوی شیر آورده‌ایم

خواجه محمّد مقصود جامع[۱۴۹]

تخلّص کشمیری. پاره‌ای از علم متداوله مطالعه نموده در فن شعر شاگرد میرزا غنی بیگ قبول شد. اوراست:

سخن‌سازی نه آسان‌ست عمری باید و جهدی چو مویم شد سفید اشعار رنگینم بیاضی شد

روضة الحاء

حیدر دهلوی

اوراست:

نه همین لعل تو گلرنگ کند آینـه را گر ملاحت نمک سنگ کنـد آینـه را

*

بس‌که مستی می‌کند بر گوشهٔ دستار گل محتسب گفته‌ست نفروشند در بـازار گـل

حیاتی[۱۵۰]

شاعری بود. معاصر اکبر بادشاه است [۱۶۸ ب] در گجرات با میرزا نظام‌الدّین احمد مؤلّف *تاریخ نظامی*[۱] می‌بود. اوراست:

پیغام دوست داغ جگر تـازه مـی‌کنـد با درد و داغ، رنج سفر تـازه مـی‌کنـد

رباعی

عاشق رخ خویش بر درت سـود و برفـت وان مهر که داشت با تـو بنمـود و برفـت
یک شب بـه‌هـزار حیلـه در بـزم وصـال پروانـه بـه‌شـمع دیـده بگشـود و برفـت

---

۱. اسم کتاب نظام‌الدّین احمد «طبقات اکبری» است که در دو جلد چاپ شده است که ممکن است در زمان نگارندهٔ حدیقهٔ هندی به‌نام تاریخ نظامی معروف بوده باشد.

برنخاسته. در سنه یکهزار و یکصد و هژده (۱۱۱۸ ه) وفات یافته. خان آرزو نوشته که میرزا در بعضی مقاطع خود را به‌شاگردی میرزا موسوی خان فطرت[۱۴۵] منسوب داشته. اوراست:

محراب بندگی‌ست شهیدان عشق را این تیغ کج که در کمر قاتل من است

ملّا جویا[۱۴۶]

از رفقای شاه ناصر علی سرهندی بود. آخر حال در شهر اورنگ‌آباد، دکن توطّن اختیار نمود تا در سنه هزار و چهل و هفت (۱۰۴۷ ه) به‌منزلی که همه را در پیش است، بار اقامت کشاد. این شعر به‌نامش شنیده شد:

بالیده خامه در کف طوبی و شاخ سرو[۱] تا مصرعی ز قامت او در خیال داشت

میرزا ابو محمّد ایوب جودت[۱۴۷]

ولد سلیم بدخشانی. درین فن شاگرد والد خودست. در عنفوان شباب به‌اردوی عالمگیر بادشاه رفته در سلک ملازمان بادشاهی انتظام یافت و در سنه یکهزار و یکصد و چارده (۱۱۱۴ ه) خدمت امانت خزانهٔ سرکار الور تجارا یافته و آنجا را خوش نمود و مقام ساخت و در سنه هزار و یکصد و بیست و پنج (۱۱۲۵ ه) وفات یافت. ازوست:

دل بی‌کینه‌ای دارم که جز الفت نمی‌داند بود یک سورهٔ اخلاص قرآنی که من دارم

ابوالفتح خان جنون[۱۴۸]

تخلّص کشمیری. شاگرد ملّا طاهر غنی بود. در خدمت شیخ محمّد افضل اله‌آبادی ارادت داشت. در زمان عالمگیر بادشاه به‌خدمت دیوانی چکلهٔ گورکهپور و منصب مناسب سرفراز شد و همانجا توطن اختیار کرد. در عهد سلطنت شاه عالم بهادر شاه از آن کار معزول گشته، دیوانی لکهنو یافت و آخر عمر دیوانی صوبهٔ عظیم‌آباد

---

۱. *باغ معانی*، ص ۴۳: جو یا چو شاخ سرو.

ماوراءالنّهر مامور گردید و آن امر را به‌احسن وجه انصرام داد. آخر حال ترک ملازمت بادشاه گفته در اکبرآباد به‌گوشهٔ انزوا ساکن شد. بادشاه قدردان بیست هزار روپیه برای اخراجات او سالیانه مقرّر فرمود و از مستعدان زمان و در فن سخنوری یگانهٔ دوران بود. در متأخرین مثل مولانا عرفی شیرازی را با خود وجود نمی‌گذاشت [۱۶۹ الف] چنانکه گفته:

عرفی ما در غزل استاد بود　　خانهٔ ویران[1]، ده آباد بود
مثنوی‌اش طرز فصاحت نداشت　　کان نمک بود و ملاحت نداشت

به‌اعتقاد بنده عرفی شیرازی شاعر مسلم‌الثبوت است. او از راه غرور دولت گفته. به‌هرحال کلّیاتش تخمیناً پانزده هزار بیت خواهد بود. هفت مثنوی دارد و دیوان غزل نیز ترتیب داده. اوراست:

نه همین ز من نگاهت دل ناتوان گرفته　　تو دل از کسی گرفتی که دل از جهان گرفته

*

در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل[2]　　میل دیدن هر که دارد[3] در سخن بیند مرا

*

دلم به‌هیچ تسلّی نمی‌شود حاذق　　بهار دیدم و گل دیدم و خزان دیدم

*

ما قدر جوانی چه شناسیم کز اوّل　　تصویرکشان صورت پا سیر کشیدند

مولوی محمّد عیوض حکمت[۱۵۵]

تخلّص علامهٔ عصر و عالم دهر بود. از جونپور است. در عمر سی سالگی حالت جنون بر او طاری شد، روزی در آن حالت در بازار می‌تاخت، طفلان سنگ

---

۱. مرأةالعالم، ص ٦٢٦: شهر خراب و.
۲. اصل: رنگ؛ *ممیشه بهار*، ص ٦٠؛ *نتائج‌الافکار*، ص ۱۹۲؛ *سفینهٔ خوشگو*، دفتر دوم، ص ۱۸٦: برگ گل.
۳. *نتائج‌الافکار*، ص ۱۹۲: هرکه دارد میل دیدن.

حمیدی کشمیری[۱۵۱]

در علوم رسمی با خبر و در فن شاعری ماهر بود. در سنه هزار و سیزده (۱۰۱۳ ه) در دیار خود درگذشت. در غلامی خاندان نبوّت و ولایت غلو داشت و در مدح سرچشمهٔ ولایت همیشه تر زبان بود. ازوست:

شنیده‌ام که ز من یاد کرده یار امروز　　مگر به‌بوالهوسانش فتاده کـار امـروز

حکیم حاذق میر حسینی اکبرآبادی[۱۵۲]

از شعرای زمان شاهجهان بادشاه است. با شیدا بسیار مختلط بود. اوراست:

موی سر کردم سفید و هیچ کارم سر نشـد　　دست و پایی می‌زنم اکنون که آب از سرگذشت

سیف الله علوی حیرتی

تخلّص. در زمان جهانگیر بادشاه در هند بود. ازوست:

دل از نسیم سر زلف یـار بگشـاید　　چنان که غنچه ز باد بهار بگشـاید

عبدالله حیرتی

تخلّص. از اهالی هند بود. اوراست:

آن شوخی موزون که به‌خوبی‌ست علم　　نخـل قـد اوسـت سـرو بسـتان ارم
هم غایت حسـن و حسـن قامـت دارد　　در حسن قیامت است و در قامـت هـم

حکیم حاذق

خلف‌الصّدق حکیم همام[۱۵۳] ابن مولانا عبدالرّزاق کاشی است. تولّد خودش در فتح‌پورسیکری که مابین اکبرآباد و دهلی است، اتّفاق افتاده. بعد رسیدن به‌سن شعور به‌تحصیل فن طبابت و علوم دیگر پرداخته. در اندک مدّت از آن فراغ یافته به‌خدمت سلطان پرویز[۱۵۴] شاهزاده بن جهانگیر بادشاه نهایت قرب پیدا کرد. پس از آن به‌شرف ملازمت شاهجهان بادشاه رسیده به‌منصب سه هزاری و خدمت عرض مکرر سرفراز شد و از جناب بادشاه به سفارت امام قلی خان بادشاه

حقّی کجا و صحبت کس کز خیال دوست دارد به‌خود چو مردم دیوانه عالمی

*

رنگ حناست بر کف پای مبارکت یا خون عاشق است[1] که پامال کرده‌ای

میرزا مهدی حجّت[۱۵۹]

تخلّص کشمیری. برادرزادهٔ میرزا داراب جویاست. در شاهجهان‌آباد درگذشت. [۱۶۹ ب]

نیاید راست بر بالای یک کس خلعت دولت ز هندو تا مسلمان اهل عالم را وجب کردم

*

بی‌محرّک نتوان بر سر حرفم آورد پای تا فرق زبان است اگر چون قلمم

شیخ محمود حیران[۱۶۰]

تخلّص سرهندی و مصاحب شاه ناصر علی است. خط نسخ و ثلث به‌خوبی می‌نوشت. در هر دو خط استاد زیب‌النساء بیگم[۱۶۱] صبیهٔ عالمگیر بادشاه بود. میرزا سرخوش نوشته[2] که او می‌خواست که به‌طریق شاه ناصر علی تقلید سخن نماید امّا وضع خود هم گم کرده. اوراست:

آهو شنیده‌ایم و ندیدیم جز رمی[3] نقش جهان به‌گردش چشم که بسته‌اند[4]

شیخ حسام‌الدّین حسامی[۱۶۲]

تخلّص گوالیاری ولد سراج‌الدّین علی خان آرزوست. در سلک منصبداران عالمگیر بادشاه منتظم بود. مثنوی قصّهٔ کامروپ و کام‌لتا که از افسانهای معروف هند است، به‌خوبی گفته، لیکن فرصت اختتام نیافته. به‌سلامت نفس و استقامت

---

۱. اصل: عاشقان‌ست؛ *نشتر عشق*، ص ۴۲۵؛ *صبح گلشن*، ص ۱۴۲: عاشق است.
۲. *کلمات‌الشعرا*، ص ۵۳.
۳. *باغ معانی*، ص ۴۵: رهی.
۴. اصل: چشمی، *کلمات‌الشعرا*، ص ۵۳: چشم.

می‌زدند، شخصی به‌او دوچار شد و به‌جهت آشنایی قدیم استفسار حال نمود. این بیت بدیهه بر زبان آورد:

سرم از سنگ طفلان لاله‌زار است جنون گل کرد ایام بهار است

روزی بر بوریا نشسته بود. دوستی مکلّف نشستن بر قالی شد. بدیهه گفت:

بوریا جای من و جای توانگر قالی شیر قالی دگر و شیر نیستان دگر است

در سنه یک هزار و یکصد و نود و سه (۱۱۹۳ ه) جهان مستعار را بدرود کرده، در مدرسهٔ خلدبرین جا گرفت. ازوست:

حیف که برگشت ز من چشم یار کشت مرا گردش لیل و نهار

*

در هوش نیستند سواران پالکی به‌دست دولتند که بر دوش می‌روند

شیخ عبدالحق محدّث حقّی[۱۵۶]

تخلّص دهلوی ولد شیخ سیف‌الدّین سیفی[۱۵۷] تخلّص است. قرآن حفظ داشت و تحصیل علوم از خدمت والد خود و دیگر افاضل عهد کرده در سنه نه صد و نود و شش (۹۹۶ ه) به‌زیارت روضهٔ منوّره خاتم‌النّبیین صلی الله علیه وسلّم مشرف شد و از مشرب فقر و تصوّف بهرهٔ کلّی داشت. از افاضل علمای محقّقین و مشاهیر محدّثین قرار دادهٔ هندوستان بود. تألیفاتش در فارسی و عربی هشت هزار بیت است. از آنجمله است: تاریخ *احوال مدینهٔ منوّره* و *اخبارالاخیار* در حالات و مقامات اولیایی که در هندوستان آسوده‌اند و در تألیف آن نسخه، به‌اعتقاد خود، تحقیقات بسیار نموده. یکصد و ده ساله در سنه هزار و پنجاه و یک (۱۰۵۱ ه) از عالم فانی به‌عالم باقی روآورد و مرقدش بالای حوض شمسی[۱۵۸] در دهلی است. مظهرالحق تاریخ وفاتش «بهشت مرقد» یافته. در نظم طبع رسا داشت. این ابیات از آن بزرگ منش است:

حقّی بیان شوق به‌پایان نمی‌رسد کوتاه ساز قصّهٔ دور و دراز را

*

میرزا باقر حقیر[۱۶۷]

تخلّص از نجبای صفاهان است، در عهد احمد شاه بادشاه به‌هندوستان آمده در سلک ملازمان وزیرالممالک صفدر جنگ بهادر مرحوم انتظام یافت. چون با فن شعر رغبتش [۱۷۰ الف] به‌هم رسید و دواوین اساتذه جمع کرده، به‌مطالعه مشغول شد و به‌موزونیت طبع شعر گفتن آغاز کرد، از شمس‌الدّین عباسی رحمة‌الله دهلوی اصلاح گرفته تحسین نیز از استاد یافته. چون در هندوستان تربیت یافته نامش درین صحیفه داخل کرده شد. اوراست:

من اسیر دام آن زلف دوتا خواهم شدن از پریشانی به‌صد غم مبتلا خواهم شدن

*

پری رویی که دل‌ها در خم زلفش پریشان شد نظر انداخت در آیینه و بر خویش حیران شد

میر غلام حسن، حسن[۱۶۸]

تخلّص دهلوی است. والدش میر غلام حسین نام دارد. سابق در فیض‌آباد می‌بود. حالا به لکهنو مقیم است. اشعار ریخته خوب می‌گوید. مثنوی‌ای[۱] بر وزن *یوسف زلیخا* به‌زبان ریخته[۱۶۹] به‌خوبی گفته و تازگی تمام دارد. با راقم ربط ملاقات داشت. چند سال است که در لکهنو فوت شده. احیاناً شعر فارسی هم می‌گوید. این رباعی ازوست:

جانا ز تو امید نگاهی داریم امید نگاهی ز تو گاهی داریم
ما کشتهٔ چشم سرمه سائیم حسن نی ناله و نی فغان نه آهی داریم

*

ای شمع مپرس سرگذشتم خاموش که من ز سرگذشتم

شیورام حیا[۱۷۰]

تخلّص. پسر رای بهوگ مل[۱۷۱] اسد خانی، شاگرد میرزا بیدل است. دیوانی ترتیب داده. ازوست:

---

۱. از اینجا تا "در لکهنو فوت شده" روی حاشیه نوشته شده است.

طبع اتصاف داشت. اوراست:

در بیابان ژاله کار سنگ طفلان می‌کند در ازل شد قسمت دیوانه از هر باب سنگ

*

به‌آهنگ عجب برده‌ست[1] مطرب‌زاده‌ای هوشم
که از حیرت[2] سراپا همچو نی گه چشم و گه گوشم

*

نالهٔ خاک‌نشینان ز فلک می‌گذرد حیف صد حیف که یک گوش بر آواز نماند

حیاتی[۱٦۳]

از متهرا من مضافات اکبرآباد است و بسیار خوش فکر بود. این بیت او از زبان اکرم علی خان[۱٦٤] شنیده شد.

به‌خدا راست بگو ای قاصد ذکر ما نیز شبی می‌گذرد

محمّد اشرف حسرت[۱٦٥]

از سندیله[۱٦٦] است. از آنجا به مرادآباد رفته اقامت ورزید. در سپاهی‌گری و دلاوری یکتا بوده. از شاگردان میرزا بیدل است. ازوست:

خون شود دستی[3] که از درد ضعیفان خون نشد
بشکند رنگی که نتواند به‌روی ما شکست

*

چو نقش پا چه امکان است پامال تو برخیزد
به‌ذوق امتحان ای بی‌وفا از خاک برگیرش

---

۱. *باغ معانی*، ص ٤۹؛ *صبح گلشن*، ص ۱۲۰؛ *نشتر عشق*، ص ٤٤٥: به‌آیینی عجب برداشت مطرب.
۲. همان، ص ٤۸: ضرب.
۳. همان، ص ۵۰۰: خون شود آن دل.

نیست آرام دمی بر در او تـا نـروم لاعلاجم چکـنم آه روم یـا نـروم

*

چو فردا از زمین با دیـدهٔ نمنـاک برخیـزم بشویم خویشتن را از سرشک و پاک برخیـزم

*

نسـبتی گـل را نباشـد بـا رخ نیکـوی دوسـت
از گلستان[۱] جهان[۲] خوش‌تر شمارم کوی دوسـت
مـن کجـا و محرمـان بـزم خـاص او کجـا
می‌شمارم[۳] خویش را کم از سگان کـوی دوسـت

*

ناتوان و لاغـر و زار و نـزار و خـم شـدم چون مه نو در خیال گوشهٔ ابروی دوست

رباعی

در هجر تو سخت بیقرارم، رحمـی تاب غـم تـو دگـر نـدارم، رحمـی
تا چند جفـا و جـور و بیـداد کنـی رحمی، رحمی، به‌حال زارم رحمـی

جعفر علی حسرت[۱۷۵]

تخلّص والدش متصل نخاس در لکهنو دکان ادویه‌فروشی می‌چید. خودش از بدایت سن مایل به‌گفتن شعر هندی شده. در فن ریخته شاگرد رای سروپ سنگه دیوانه گردید. چون طاقت گویایی به‌هم‌رسانید، صحبتش با رای مسطور برابر نشد. به‌تحصیل صرف و نحو و کتب ضروریه طبابت پرداخته، به‌طور خود اقسام شعر هندی گفته دیوانی ضخیم ترتیب داد و چندی از موزونان شاگرد او شدند. به‌جناب ارشادمآب شرف‌اندوز گشته عروض و قافیه از آنجناب سند کرده مردانه

---

۱. *سفینهٔ هندی*، ص ٦٤: چون گلستان.
۲. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۳۵: جنان.
۳. همان: من شمارم.

چو زنبور عسل بر خوان خویشم[۱] مرا در خانهٔ خود نیز جا نیست[۲]

حافظ حلیم، حلیم[۱۷۲]

تخلّص ولد شاه کلیم‌الله برادر بزرگ‌تر شاه سلام الله خان مذکور بود. اصلش از هند است. او نیز به‌خدمت شاه گرامی ولد میرزا عبدالغنی بیگ به‌لباس فقر درآمده اختلاط‌ها داشت. بعد خرابی دهلی به لکهنو وارد شد و در درگاه شاه مینا علیه‌الرحمه در حجره‌ای مقیم شده. اشعار اساتذه بسیار یاد داشت. گاهی خود هم شعر می‌گفت. به‌صحبت ساده‌رویان همیشه مشغوف بود و به‌روز جمعه در مسجدی متصل روضهٔ شیخ مینای[۱۷۳] مرحوم بر منبر نشسته، وعظ می‌گفت. این بیت خواجه حافظ شیراز علیه الرحمه در حق او راست می‌آید:

واعظان کین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند
چون به‌خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند[۳]

احوالش از تخلّص پیداست. من اشعاره:

ز وعده‌ها که به‌خود کرده‌ام یکی اینست که در فراق تو بسیار گریه خواهم کرد

میر حیدر علی حیران[۱۷۴]

تخلّص از سادات صحیح‌النسب هندوستان است. به‌فکر شعر هندی اعنی ریخته قدرت طبع به‌هم رسانیده. [۱۷۰ ب] درین فن شاگرد رای سروپ سنگه دیوانه گشته. دیوانی ترتیب نداده. بعد از آن به‌گفتن شعر فارسی مایل گردیده. اصلاح از جناب ارشادمآب می‌گیرند. امّا کم کم می‌گوید. به‌سر رشتهٔ کار در سرکار وزیرالممالک آصف‌الدّوله بهادر دام ظله سرفراز است و در ریخته‌گویی یک دو شاگرد خوشگو دارد و با راقم بسیار مربوط است. این ابیات از نتائج افکار اوست:

---

۱. *همیشه بهار*، ص ۶۳: در زبان خویشم؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۶۴: دربان خویشم.
۲. اصل: جایی هست؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۶۴؛ *باغ معانی*، ص ۵۵: جا نیست.
۳. دیوان حافظ، به اهتمام دکتر نذیر احمد، آستان قدس رضوی، تهران ۱۹۷۱ م، ص ۱۲۶.

عالم همه شاخ‌های آن نخل ولی[۱] در عالم ممکنات انسان چو ثمر[۲]

*

پیغام ز شوخ بی‌مروّت نرسید پیغامبری ز راه شفقت نرسید
دل می‌طپد و چشم به‌راه است حسن دیرست که نامهٔ محبّت نرسید

روضة الخاء

خاکی سرهندی[۱۷۹]

خوش‌نویس شیرین رقم و کاتب سریع‌القلم بود. اوراست:

چنان با طالعم دارد زبونی نسبت خویشی که مقراض اجل نتواند این پیوند بریدن

خواجه‌زادهٔ کابلی[۱۸۰]

بسیار صاحب حال و خوش مقال بود. با همایون بادشاه معاصر است:

ماییم و شکست دل و ویرانی خاطر یک خاطر و صد گونه پریشانی خاطر

*

بر رخ نشسته گرد غریبی بسی مرا نبود عجب اگر نشناسد کسی مرا

مولانا خواجه جان خافی[۱۸۱]

در عهد شاهجهان بادشاه به‌دیوانی گجرات ممتاز بود. ازوست:

در کارم و بی‌کارم چون مد به‌حساب اندر خاموشم و گویایم چون خط به‌کتاب اندر

میرزا خلیل[۱۸۲]

خراسانی‌الاصل و المولدست، ولی نشو و نما به‌هندوستان یافته. جوان قابل و خوش‌تقریر[۳] و منشی بی‌نظیر بوده. در ملازمان زیب‌النسا بیگم مهین صبیهٔ عالمگیر

---

۱. *فارسی‌گو شعرای اردو*، ص ۱٤۰؛ *سفینهٔ هندی*، ص ٦۳: بود.
۲. همان، شجر.
۳. *باغ معانی*، ٥٦: تحریر.

به‌راه گفتن شعر فارسی و هندی قدم نهاد و با جمیع هندی‌گویان این دیار مباحثات و معارضات کرده عهده براگردید. اگر در فارسی هم سعی کامل می‌کرد، یکی از شعرای فاضل می‌شد. حالا آنچه گاهی بعد ماهی می‌گوید، از جناب موصوف اصلاح می‌گیرد. جوانی است پسندیده اطوار، نیکو کردار. با راقم آشناست. اوراست:

برقع ز عارض برفگن ای مه چرا پنهان شدی
در پرده دل‌ها بردی و غارت‌گر ایمان شدی

ظالم نمی‌گفتم ترا بر من مکش تیغ جفا
چون کشته دیدی بنده را ترسیدی و گریان شدی

در خدمت پیر مغان خدمت بجا آورده‌ای
حسرت گدایی بوده‌ای سرحلقهٔ رندان شدی

*

حسرت نکنی شکوه که آن بت دل و دین برد دل از که و دین از که و ایمان ز که داری

رباعی

که در غم دل فشاندم اشک رنگین گه ناله کشیدم آه از جان حزین
عمرم همه در هجر تو ای ماه جبین یک چند چنان گذشت و یک چند چنین

خواجه محمّد حسن، حسن[۱۷۶]

تخلّص، از اولاد خواجه کمهاری که نسبت ایشان به‌خواجه مودود چشتی التقوی الحسنی الحسینی می‌رسد، هستند. هندوستان زایند. در ریخته شاگرد جعفر علی حسرت مسطورند و ریخته پاکیزه می‌گویند. از مدّتی به‌رفاقت نوّاب محبّت خان محبّت[۱۷۷] تخلّص ولد حافظ رحمت خان[۱۷۸] بهادر مرحوم بسر می‌برند. نوّاب موصوف ایشان را بسیار عزت می‌نمایند. گاهی شعر فارسی هم می‌گویند. این دو رباعی از ایشان است:

واجب تخم آمدست و ممکن چو شجر در واجب و ممکن نبود فرق دگر

شد داغ سینه مانع از سیر لاله‌زارم آخر گل گریبان گردید خار دامن

نظر بیگ خادم[۱۸۵]

تخلّص جوان قابل خوش صحبت شگفته‌رو از موزونان عصر محمّد شاه بادشاه و از شاگردان میر افضل ثابت مرحوم بود. اواخر عهد سلطنت رحلت کرد. گویند که بشنیدن یک مرتبه غزل‌های طولانی ازبر می‌کرد. اوراست:

گر کند از قفس آزاد مرا می‌کشد دوری صیاد مرا
صورتش دید و ز شرم آب نشد حیرت از آینه رو داد مرا

*

به‌غیر من که به‌روی تو زلف را دیدم کسی ندیده به‌خط شکسته قرآن را [۱۷۳ الف]

*

نو خط من عکس عارض در شراب انداخته آه ازین کافر که مصحف را در آب انداخته

*

خادم به‌دست خوبان از بهر قتل عاشق هر ناخن حنائی شمشیر خون چکان‌ست

رباعی

عمری‌ست که بی‌دماغم از تنگ دلی هرگز نبود فراغم از تنگ‌دلی
از پهلوی دل دریـن گلستان خراب چون غنچه لاله داغم از تنگ دلی

بندرا بَن داس خوشگو[۱۸۶]

از طایفهٔ بیس[۱] است که فرقه‌ای‌ست از قوم راجپوت بیسواره من مضافات اودهه و سلسلهٔ انساب ایشان به‌سال‌باهن که سنه او مثل سته راجه بکرماجیت در کواغذ هندی جاری‌ست، می‌رسد. به‌تتبع کلام شعرای ماضیه و صحبت اهل سخن ربطی به‌کلام موزون به‌هم رسانیده در تلاش مضامین بسیار می‌کوشید و تذکرةالشعرایی[۲]

---

۱. به‌فتح باء موحده و سکون یای تحتانی و سین مهمله.
۲. یعنی سفینهٔ خوشگو.

بادشاه منتظم و زیب *منشآت*[1] که تألیف بیگم است، ترتیب دادهٔ اوست. مؤلّف *مرأةالخیال* نوشته که میرزا خلیل وقت تسوید این اوراق در شهر عظیم‌آباد، پتنا به‌خدمت عمدهٔ سرکار بادشاهی مثل سوانح‌نگاری قیام دارد و پایهٔ نظم و نثر خوب او را حاصل است. اوراست:

قند نطق تو به‌شور آور طوطی است خلیل چشم بد از شکرت دور که بس شیرین است

*

حاجت به‌گفتگوی ندارد بیان ما سوزد چو شمع بر سر حرفی زبان ما
سامان نوبهار به‌این تازگی کجاست رنگ شکسته ریخته دارد خزان ما

میرزا فضل الله خوشتر[۱۸۳]

تخلّص ولد میرزا افضل سرخوش صاحب *کلمات‌الشعرا*، خط نستعلیق شیرین می‌نوشت. ازوست:

بس‌که سرگرم فنا گردیده‌ام مانند شمع قطع راه زندگانی را به‌یک پا می‌کنم

در هنگامی که از محبوب خود قاسم قنادی سوی مزاجی به‌هم رسانید، تعلّق خاطر به‌یوسف نام جوانی پیدا کرده این رباعی گفت:

از بس‌که ز عشق اعتبارست مرا هردم به‌شکر لبی مدار است مرا
از قاسم قناد گذشتم خوشتر با یوسف مصری سروکارست مرا

لطف لفظ مصری نزد اهل فارس پیدا نیست که مصری هندی لغت است و فارسیان آن را نبات گویند. به‌هر حال کلامش شیرین است.

میر خرد[۱۸۴]

از موزونان عصر محمّد شاه بادشاه است. احوالش از اشعارش ظاهرست:

دیوانهٔ عشق ترا هر رنج راحت می‌شود سنگی که آید برسرش سنگ جراحت می‌شود

لفظ سنگ جراحت را به‌اعتبار دو معنی فارسی دانسته و آن هندی است.

---

۱. صبح *گلشن*، ص ۱۵٤؛ *کلمات‌الشعرا*، ص ۵۵: زیب‌المنشآت.

ای فخـر سـخنوران و مقبـول خـدا وی افصح دهـر و پیشـوای فصـحا
مهر تـو مـنم ذره فـروغم از تسـت فرمای تخلّصی به‌این بـی‌سـر و پـا

آنجناب در جواب این رباعی رقم فرمودند:

ای در ره[1] شاعری به‌من گشته رفیـق جان[2] کـرده فـدای پیشـوایان طریـق
خلقی کنـدت کرامـت الله کـه خلـق خواننـــد تـــرا کرامـــت الله خلیـــق

از آن وقت همیشه غزل‌های او برای اصلاح به‌خدمت آنجناب می‌رسند. این چند بیت از آن است:

تا کی به‌غمـش[3] سـرد بـرآریم قفـس را کـو نالـهٔ گرمـی کـه بسـوزیم قفـس را
گشتم چو روان گریه‌کنان در پی محمـل نالیـــدنم آورد بـــه‌فریـــاد جـــرس را
تنها نه خلیق از غم تو بیدل و دین است تاراج نمـودی دل و دیـن همـه کـس را

*

یک نیزه بلند از سر مـا اشـک روان شـد ای چشم نگر کز تو چـه آمـد بـه‌سـر مـا

*

آنـان کـه طـوف کعبـهٔ دل آرزو کننـد از آب دیـده بهـر طهـارت وضـو کننـد

رباعی

صد فتنه از آن چشـم سـیه مـی‌بـارد مژگـــان دراز او دلـــم مـــی‌خـــارد
آن زلـف مـرا همیشـه بـی‌دیـن دارد[4] کافر همـه را بـه‌کـیش خـود پنـدارد

میر خورشید علی خورشید[۱۸۹]

تخلّص بلگرامی، از چندی با عموی خود نورالحسن خان بهادر در عظیم‌آباد سررشتهٔ روزگار دارد. سابق اشعار ریخته می‌گفت. حالا از جناب ارشادمآب به‌وسیلهٔ عرایض نامجات اصلاح شعر فارسی می‌گیرد. عزیز سنجیده و فهمیده و

---

۱. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۱۹: فن.
۲. همان: همان.
۳. همان. ص ۱۲۰؛ *سفینهٔ هندی*، ص ٦۹: نفس.
٤. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۲۲؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۷۰: داند.

از زمان متقدّمین تا شعرای زمان خود به‌نام امیر خان[۱۸۷] مرحوم نوشته. خان آرزو تحریر نموده که با فقیر از مدّت بیست و پنج سال آشناست و این عاجز هم به‌تربیتش قصور نمی‌کند. سجع نگینش این مصرع بود:

آرزومند فضل او خوشگو

اوایل به‌خدمت میرزا افضل سرخوش و میرزا بیدل و شیخ سعدالله گلشن استفاده می‌نمود و به‌پیشهٔ نوکری می‌گذرانید. آخر ترک لباس کرده فقیر شد. امیر خان که ناظم صوبهٔ اله‌آباد بود، دو روپیه یومیه به‌او می‌رسانید. او به‌آن اوقات بسر می‌برد. بعد مردن آن عالی‌جاه به‌مشرق زمین رفته گاهی در عظیم‌آباد و گاهی در بنارس می‌بود تا رحلت نمود. نورالعین واقف در ابتدا مشق کلام ازو کرده[۱]. اوراست:

آواز تیشـــه امشـــب از بیســـتون نیامـــد شاید به‌خواب شیرین فرهاد رفته باشد[۲]

*

از بـیم بـدان تـا بـرخ خـوب تـو بیـنم آیینه به‌کف پشت به‌سـوی تـو نشـینم

*

شیشه‌ای چند از گلاب اشـک دارم در بغـل می‌روم تا شست و شوی تربت مجنون کنم

*

بـــرای یـــار تعظـیم رقیبـــان هـــم ضـــرور افتـــد
به‌شوق بت نخستین سجده در پیش برهمن کـن

کرامت الله خان خلیق[۱۸۸]

تخلّص نبیرهٔ هدایت الله خان [۱۷۲ ب] برادرزادهٔ محمّد جعفر خان راغب است. سابق به‌طور خود فدا تخلّص می‌کرد چون غایبانه رسوخ به‌جناب ارشادمآب به‌هم رسانیده، به‌وسیلهٔ عم بزرگوار خود عریضه‌ای مع مسوّدات و رباعی مشتمل‌بر درخواست تخلّص ارسال داشت. رباعی این است:

---

۱. در اینجا روی این عبارت "این بیت او مرا بسیار خوش می‌آید" خط کشیده شده است.
۲. این بیت از غزل معروف حزین لاهیجی است که اشتباهاً به‌خوشگو منسوب شده است.

روضة الدال

رای دولت رام دولت[۱۹۲]

تخلّص بن رای گوردیال بن راجه پتر چند[۱] بهادراند. رای ذوقی مل برادر کوچک راجهٔ موصوف میان کلو داروغهٔ خزانهٔ وزیرالممالک شجاع‌الدّوله بهادر را به‌طرف خود کشیده در مزاج نوّاب عالی‌جاه آن قدر دخل پیدا نمود که سوای کاروبار مالی اعنی نیابت صوبه که به‌راجه بینی بهادر مقرّر بود، جمیع کارخانجات و سررشتهٔ تمام سپاه و خزانه و عمارت و پیشکاری و فوطه‌داری صوبه و دیگر خدمات در قبضهٔ اقتدار خود آوردند بلکه آن عالی‌جاه عنان اختیار خود به‌دست ایشان سپردند. بعد فوت ایشان راجه پتر چند بهادر در جمیع آن کارها سربلندی یافته مورد مراحم و تفضلات می‌بودند. چون نوّاب مرحوم فوت کرد، آصف‌الدّوله یحیی خان بهادر خلعت هفت پارچه و مالای مروارید و پالکی جهالردار و خطاب راجگی ضمیمهٔ اقتدارش فرمودند. چنانچه تا حال بر کاروبار قدیم دخیل‌اند و رای گوردیال در سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری (۱۱۹۷) در عین جوانی جهان را به‌درود کردند و ازین داغ جگر پدر والا گهر سوختند. خود ایشان رای دولت رام بعد فوت پدر عالی‌قدر در عمر شانزده سالگی به‌ملازمت نوّاب عالی‌جاه شرف‌اندوز گشته به‌کار پدر مستقل شدند. مولد ایشان لکهنو است و تحصیل کتب فارسی تا طغرا و ظهوری کرده به‌موزونیت طبع و برکت سیر انتخاب اساتذه گویایی به‌هم رسانیده گاهی یک دو بیت موزون می‌نمایند. اگر درین فن متوجه می‌شوند [۱۷۳ ب] از جدّت طبع ایشان واضح می‌شود که در اندک زمان صاحب استعداد فراوان می‌شوند. درین فن شاگرد راقم‌اند. از ایشان است:

لاغر شده‌ام ز رنج عشقت گویا تن من پر گیاهی است
دامن شودش ز اشک دریا عاشق اگر آستین فشارد

---

۱. اصل: نیر چند؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۷٤: پیر چند. باید پتر چند باشد.

به‌صحبت اهل سخن رسیده. ازوست:

گر[1] نباشد به‌حریم حرمش بار مرا بس در آن کوی بود سایهٔ دیوار مرا

*

ز پهلوی دل بیتاب نیست تاب مرا خراب ساخته این خانمان خراب مرا

*

می‌کشد دل به‌بیابان جنون باز مرا تا چه آرد بسر این خانه برانداز مرا

*

نگار آمده با ساغر شراب امشب مه دو هفته به‌کف دارد آفتاب امشب

سر زیر دم تیغ به‌یکبار نهادم آخر ز سر و دوش خود این بار نهادم

رباعی [۱۷۴ الف]

این دست که دست بسته می‌کردی کار

یک دست[2] ز پنجه تا به‌بازوست فگار

این دست که بار دوستان[3] برمی‌داشت

از درد کنون شده است بردوشم بار

خواجه یحیی خان خرد[۱۹۰]

تخلّص نواسهٔ زکریا خان[۱۹۱] صوبه‌دار لاهور، مرد کهنه مشق بود. از بدو شعور به‌شعر و شاعری مایل گشته و اکثر به‌خدمت شیخ حزین علیه‌الرحمه حاضر بوده. سخن مربوط می‌گفت. چون به‌حسب اتفاق وارد لکهنو گردید، از جناب ارشادمآب استفادهٔ کلام نموده. حالا به‌جنّت‌المأوی خرامیده. همین یک بیت او به‌راقم یادمانده. ازوست:

در کعبه ناتوانی ما را کجا رساند از خانه تا به‌مسجد شاید خدا رساند

---

۱. *انیس‌الاحبا*، ص ۱٤۲: گو.
۲. همان، بگذشت.
۳. همان، ص ۱٤٤؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۷۰: دوش‌ها برمی‌داشت.

«بهشت یافته» تاریخ رحلتش، باشد دلیل مغفرت او همین بود به‌یقین

[۱۷۴ الف] این چند بیت از نتائج افکار ایشان است:

جان دود و سینه مجمر و دل در برآتشی در خرمن قضا زده[1] آتش در آتشی

*

بس‌که مشتاقم ببینم عمرها گر روی تو[2] دانم[3] افتادست چشمم این زمان بر روی تو

دیری[۱۹۴]

شاعری در گجرات بوده. تقی اوحدی می‌نویسد که من او را دیده‌ام. معلوم نیست که همان دیری ذوالقدر است یا غیر اوست، لیکن گمان غالب آن است که همان باشد. اشعارش این است:

ناله ز ناله روید و درد ز درد سرزند آه ز آه خیزد و داغ ز داغ بشگفد

دیری ذوالقدر

از شعرای مستند زمان و در گویایی با طاقت و توان بود. مرحمت خان دیری غیر اوست:

سیه پوشیده می‌بینم نگه را درون دیده گویا ماتمی هست

دوست محمّد کشمیری[۱۹۵]

در عهد شاهجهان بادشاه ملازم یکی از امرای آن جمجاه بود. در شطرنج از ابوزید فیلاج باج می‌گرفت. ازوست:

ای خوی کجت نماز[4] جان را محراب ابروی تو مسجد جهان را محراب

گردید[5] به‌گرد ما فلک خم یعنی هر سوست نماز عارفان را محراب

---

۱. *باغ معانی*، ص ٦٥: بود.
۲. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۷۱: سوی تو.
۳. *فارسی‌گو شعرای اردو*، ص ۱۲٤: در غم؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۷٤: داغم.
٤. اصل: ناز؛ *صبح گلشن*، ص ١٦٥: نماز.
٥. همان، کردند.

رای سروپ سنگھ دیوانه[۱۹۳]

تخلّص خواهرزادهٔ امارت پناه راجه مهندر رام نراین بهادر که دیوان وزیرالممالک شجاع‌الدّوله بهادر مرحوم بوده، هستند. تولّد ایشان شاهجهان‌آباد و نشو و نما هم همانجا یافته. هنگام امارت دیوان مسطور جاگیر مناسب به‌نام ایشان مقرّر بود. به‌عزت و حرمت درین شهر لکهنو اوقات بسر می‌بردند مجلس فقرا و مجمع شعرا اکثر به‌خانهٔ ایشان می‌شد و بسیار سلوک و مدارا با اهل محفل می‌نمودند و چند کس از موزونان در هندی به‌شاگردی ایشان گرائیدند. خودش نیز اشعار هندی بسیار گفته و بعد از آن ، از آن دل‌برداشته به‌گفتن شعر فارسی میل کردند و قریب بیست هزار بیت از جناب ارشادمآب اصلاح گرفته قدرت گویایی به‌حدی به‌هم رسانیده که دو صد بیت به‌یک روز مشق کردن نزد ایشان آسان شد. آخر به‌حسب اتفاق ترک گرفتن اصلاح کرده به‌طور خود شعرگویی اختیار نمودند و قریب چهل هزار بیت گفته منقسم به‌سه دیوان ساختند و نام یکی وردیه و نام دویم عشقیه و نام سومی شرفیه نهادند و حالا دیوانی به‌تتبع دیوان شیخ محمّد علی حزین به‌قید قافیه و ردیف هر بیتی و غزلی گفته و در اکثر در معنی سفته. راقم بر سراپای آن گذشته‌ام. کلام سابق و حال که یکجاست، همه درد افزاست. با بنده اکثر می‌گویند که اگر زمانه فرصت دهد، این همه را از نظر اصلاح آنحضرت می‌گذرانم. به‌هر حال در شعرای حال کسی به‌فرط گویایی ایشان نمی‌رسد. بر بنده بسیار شفقت می‌نمایند. بعد تحریر این حدیقه نوزدهم رمضان سنهٔ یک هزار و دو صدو سه هجری (۱۲۰۳ ه) روز چهارشنبه بر لب گنگ کشتی حیاتش غرق بحر فنا گشت. همانجا جسدش در آتش سوخته خاکسترش در آب انداختند. بنده تاریخ فوت آن بهشتی نفس چنین یافته:

به‌چارشنبهٔ ماه صیام نوزدهم — برفت رای سرُپ سنگه سوی بهشت برین
چو بود او به‌فن شعر و شاعری هشیار[۱] — شدش تخلّص دیوانه اختیار ازین

---

۱. *فارسی‌گو شعرای اردو*، ص ۲۳: بسیار.

فقیه دردمند[۲۰۱]

تخلّص [۱۷٤ ب] از بنایر رستم خان دکنی است. در شاهجهان‌آباد می‌بود و اصلاح شعر از میرزا مظهر می‌گرفت و *ساقی‌نامه* که در زبان ریخته گفته مشهور است. در عهد سلطنت احمد شاه بادشاه به‌طرف بنگاله رفت و فی‌الجمله رفاه به‌هم‌رسانیده. حالا احوالش معلوم نیست که در قید حیات است یا به‌روضهٔ رضوان جا کرد و گاهی فارسی هم می‌گفت و به‌قدر دیوانی گفته. ازوست:

یار چون لطف کند حوصله بی‌تاب شود خبر از شیشه مگویید که سنگ آب شود

*

این دل که هیچ پیش تواش اعتبار نیست لعلی است این که در گرهٔ روزگار نیست
معلوم شد ز شعلهٔ آواز عندلیب آتش فتاده است به‌باغ، این بهار نیست

روضة الذال المعجمه

میرزا بهجّو ذرّه[۲۰۲]

تخلّص، نامش محمّد سمیع است. والدش حکیم محمّد شفیع از اکبرآباد ترک وطن گفته به لکهنو رسیده استقامت اینجا اختیار کرد. به در ماهه پانصد روپیه ذات در سرکار وزیرالممالک شجاع‌الدّوله بهادر منتظم گشته به‌عزّت و وقار بسر می‌برد. تولّد خودش و برادرش میرزا وضیع در لکهنو رونمود. هر دو برادر با بنده بسیار ربط دوستی دارند. خلاصه میرزای مذکور به‌تحصیل علوم پرداخته و در فن طبابت نیز مهارت کلّی به‌هم‌رسانده. به در ماهه سیصد روپیه نوکر نوّاب مسطور شد. اصلاح شعر چندی از میر شمس‌الدّین علیه‌الرّحمه فقیر عباسی گرفته. قصاید و غزلیاتش تخمیناً دو سه هزار بیت خواهد بود. اقسام شعر گفته و خوب گفته. دو سال است که مع لواحق به‌کربلای معلّی رفته و بازنیامده. خدایش به‌سلامت دارد که از طبیبان نامی عصر خود است و بسیار صاحب طبع و خوش اخلاق قابل کسی هست. اوراست:

ملّا دانای کشمیری[۱۹۶]

از علوم رسمی با خبر بود. اوایل حال در سلک ملازمان امیر خان[۱۹۷] مرحوم ولد خلیل الله خان انتظام داشت و در عهد فرخ سیر بادشاه با عبدالرحیم فارغ تخلّص در شاهنامه‌نویسی شریک بوده. در نظم و نثر آگاهی داشت:

تو و با غیر می‌نوشی من و از دور دیدن‌ها تو و پر کردن ساغر من و حسرت کشیدن‌ها

رباعی

آن شوخ مدام خشمگین می‌باید[۱] آن چهره همیشه آتشین می‌باید
گر بوسه طلب کنم برد دست به‌کارد شفتالوی کاردی چنین می‌باید

خواجه میر درد[۱۹۸]

تخلّص خلف خواجه محمّد ناصر عندلیب[۱۹۹] تخلّص. تا حال در شاهجهان‌آباد در لباس فقر به‌حرمت و عزّت بسر می‌برند. اعزه آنجا ذات ایشان را مغتنم می‌شمارند. اشعار هندی بسیار گفته دیوانی ترتیب داده‌اند. واقعی آن است که درین زمان کلام ایشان دردانگیز است. گاه گاه اشعار فارسی نیز می‌گویند و در علم تصوّف که موروثی ایشان است، بسیار مربوط و به‌خوبی اوصاف موصوف‌اند. سلسلهٔ نسب ایشان به‌خواجه بهاءالدّین نقشبند[۲۰۰] می‌رسد. این رباعیات از ایشان است:

یک عمر ز دور می‌شنیدم او را در بر به‌خیال می‌کشیدم او را
اکنون که چو آیینه رسیدم پیشش خود را او دیدم و ندیدم او را[۲]

*

ناچار ای درد[۳] در جهان باید زیست هرچند که شد زیست گران، باید زیست
مردن به‌مراد خود میسّر گر نیست چندی به‌مراد دیگران باید زیست

---

۱. *صبح گلشن*، ص ۱۶۰؛ *نشتر عشق*، ص ۵۰۸: باشد (در هر سه مصرع).
۲. اصل: خود را او دید؛ *مردم دیده*، ص ۸۰؛ *نتایج الافکار*، ۲۵۶: خود را او دیدم و من ندیدم او را.
۳. *باغ معانی*، ص ۶۴؛ دل.

به‌باغ رفتم و بلبل اشاره کرد به‌من که راز گل نتوان گفت تا صبا اینجاست

*

چه سود ازین که حریم دلم نشیمن تست که در میان من و دل هزار فرسنگ است

*

ز خندهٔ لعل لب او به‌جان فگند آتش چه آتشی که به‌آب حیات مانند است

*

کنایه از ستم ترک مست من باشد بهر کجا که دلی شکوه از زمانه کند

*

گلیم ما و تو از عشق هر دو سوخته‌ایم ترا تجلّی و ما را نقاب می‌سوزد

*

گویند کمر بست به‌خونریزی ذهنی این مژده از آن شوخ ستمکار که دارد[1]

*

یکدم که به‌ذوق دل خود کام برآرم ترسم که به‌آسوده دلی نام برآرم

میر اولاد علی ذکا[۲۰۶]

تخلّص ولد میر غلام امام برادرزاده غلام علی آزاد تخلّص بلگرامی است. مشق شعر به‌خدمت عم خود نموده. در فن شعر خصوصاً در تاریخ‌گویی مهارت به‌هم رسانیده. در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو (۱۱۷۲ ه) حسب‌الطّلب عم خود به‌اورنگ‌آباد رفت. ازوست:

تا بسوزد کشتهٔ خود را به‌داغ تازه‌ای بر مزار غیر افروزد چراغ تازه‌ای

روضة الراء مهمله

میر محمّد زمان راسخ[۲۰۷]

سرهندی از سادات صحیح‌النسب، برادرزادهٔ میر مفاخر حسین ثاقب مسطور است. اوایل حال در خدمت شاهزاده محمّد اعظم شاه به‌منصب هفتصدی امتیاز داشت.

---

۱. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۷۹: آورد.

بیهوده چه می‌رنجی از نالهٔ زار من ناصح تو سر خود گیر من دانم و کار من

*

جان من تا که کشیدی ز کف من دامن جیبم از چاک نه جیب است نه دامن دامن

رباعی

سرما بگذشت و این دل زار همان گرما بگذشت و این دل زار همان
القصّه تمام گرم و سرد عالم بر ما بگذشت و این دل زار همان[1]

مولانا ذهنی کشمیری[۲۰۳]

خان آرزو می‌نویسد که اکثر تعریف اماکن کشمیر کرده، از آن جهت معلوم می‌شود که کشمیری‌ست، لیکن طرفه‌تر این که در تعریف نذر محمّد خان[۲۰۴] بادشاه [۱۷۵ الف] توران قصیده‌ای دارد، شاید از هند به‌طمع صله فرستاده باشد. دیوانش تخمیناً ده هزار بیت خواهد بود. در مدح بیرم خان خان‌خانان[۲۰۵] و اکبر بادشاه قصاید بسیار درو مندرج است و قصیده در جلوس شاهجهان بادشاه و در مدح میر جمله منتظم خان نیز دارد. عمر دراز یافته از عصر همایون بادشاه تا شاهجهان بادشاه جامهٔ حیات در برداشت. در انداز سخن پیروی قدما می‌کند. ازوست:

تا عشق بیفشرد گلوی نفس ما خونابه به‌جوش است ز چشم هوس ما

*

مشکل که رسد قصّه عشاق به‌انجام کان طبع بسی نازک و افسانه دراز است

*

بگذشتم ارچه من ز دل و دل ز جان گذشت لیکن نمی‌توان ز تو ای دلستان گذشت

*

---

۱. *شمع انجمن* (ایران)، ص ۲۶۱.
گرما بگذشت و این دل زار همان سرما بگذشت و این دل زار همان
القصّه هزار گرم و سرد عالم بر ما بگذشت و این دل زار همان

پوشیده ترک من چو به‌زیر قبا زره آیینه خانه شد به‌تنش از صفا زره

احسن الله خان رازی[۲۱۰]

تخلّص کشمیری. از قاضی‌زادگان آنجاست و شاگرد میرزا عبدالغنی بیگ قبول بوده. شعر بروش استاد خود می‌گفت. قبل از ورود نادر شاه به‌هندوستان فوت شد. ازوست:

آن رخ و لب ز خال مستغنی است گل و مل را نقط نمی‌باید

*

با عندلیب صلح کنم یا به‌باغبان ای گل ترا به‌خاطر عاطر چه می‌رسد

محمّد رضا کشمیری[۲۱۱]

عزیز خوشگو بود. ازوست:

محبّت را پس از قطع محبّت لذّتی باشد که شاخ[۱] نخل پیوندی به از اول ثمر دارد[۲]

شیخ محمّد رضا سندی[۲۱۲]

اصلش از تهته است که آن را سند گویند و توطن در بهکر داشت که آن را در تواریخ ماضیه بکر نوشته‌اند. از عهد عالمگیر بادشاه تا زمان محمّد شاه بادشاه اکثر خدمت بهکر اصالتاً و نیابتاً داشته. در سنه یکهزار و یکصد و سه (۱۱۰۳ ه) فوت شده. ازوست: [۱۷۶ الف]

کار ما آخر شد و آخر ز ما کاری نشد مشت خاک ما غبار کوچهٔ یاری نشد

مولانا امام‌الدّین ریاضی[۲۱۳]

تخلّص لاهوری‌ست والدش مولوی لطف الله مهندس[۲۱۴] تخلّص که در علم ریاضی بسیار با خبر بود، از آنجا به‌دهلی آمده. سکونت اختیار نموده خودش در

---

۱. *باغ معانی*، ص ۷۶: بار.
۲. *کلمات‌الشعرا*، ص ۷۳: گیرد؛ *باغ معانی*، ص ۷۶: گردد.

آخر به‌سببی ترک نوکری کرده به‌شاهجهان‌آباد ساکن شد تا در سنه هزار و یکصد و هفت (۱۱۰۷ ه) در عهد عالمگیر بادشاه رحلت نمود. اشعارش در حیاتش شهرت یافته به‌ایران رسید. میرزا طاهر نصرآبادی[۲۰۸] داخل تذکرهٔ خود ساخت. [۱۷۵ ب] مثنوی‌ای مسمی به *داد و فریاد* بسیار دقیق گفته. این بیت ازوست:

تراشم خامه‌ای از نبض فرهـاد نویسم نسخه‌ای از داد[۱] و فریاد

میر مسطور در شاعری خیال بند بود و فکررسا داشت. این چند بیت از زادهٔ طبع مشکل پسند اوست:

یادی از شام غـم بـزم[۲] خموشـان کـردیم مشتی از سرمه گرفتیم و پریشان کـردیم[۳]
جلـوه‌گـاه آه گـرمم گـر شـود میخانـه‌هـا خشک گردد می چو خون ناقه در پیمانه‌ها

میر محمّد علی رایج[۲۰۹]

تخلّص از سادات نجیب سیالکوت من مضافات لاهور است. اکتساب علوم از خدمت والد خود میر دوست محمّد صانع[۴] تخلّص کرده با شاه ناصر علی و میرزا بیدل و شاه فقیرالله آفرین و دیگر شعرای آن عصر هم طرح بوده در وطن خود چند ده مدد معاش داشت و به‌آن اوقات بسر می‌برد. در پیرانه سالی رحلت نمود:

رفت رایج بعالم باقی[۵]

تاریخ یافته‌اند. دیوانی ضخیم ازو مانده. این اشعار از آن است:

آن شود در بحر گرداب این بصحرا گـرد بـاد آب و خاکم بعد مردن نیز سرگردان اوسـت

---

۱. بعد ازین بیت مؤلّف نوشته است که: "درین قافیه راقم را تردد است" ولی روی آن خط کشیده شده است.
۲. *باغ معانی*، ص ٦٩: ناله.
۳. اصل: بیداد؛ *باغ معانی*، ص ٦٩: فریاد.
٤. *باغ معانی*، ص ۷۰: صالح.
۵. اصل: رفت رایج ز عالم فانی، *مردم دیده*، ص ۷۷؛ *نشتر عشق*، ص ٦٣١: باقی. از این مادهٔ تاریخ ۱۱۵۵ بدست می‌آید در حالی که در *شمع انجمن* سال رحلتش ۱۱۵۰ داده شده است و آن از *رفت رایج بعالم باقی* (= *باغ معانی*، ص ۷۰) بدست می‌آید.

او در نظم خصوصاً در نثر مهارت داشت، *ریاض‌الوداد*[۱] نام منشأت او شهرت یافته، دیوان اشعار هم ازو مانده. اوراست:

نباشد در خور دیوانه‌ام پیراهن صحرا گریبان می‌درد مجنون من تا دامن صحرا

*

سر منصور می‌گوید به آواز رسا هر دم که نخل دار هم در موسم خود بار می‌آرد

محمّد ارشد رسائی[۲۱۸]

تخلّص مرید قدوةالعارفین شاه بهیکه علیه الرحمه بود. در کتب فارسی ربط داشت و در نواح پنجاب سکونت می‌داشت و معاصر محمّد شاه بادشاه است. شعر به‌تلاش می‌گفت. این ازوست:

با مخالف مشربان یکجا نشستن خوب نیست
این غلط مجموعه را شیرازه بستن خوب نیست

زین‌الدّین علی رسا[۲۱۹]

تخلّص بن شرف‌الدّین علی عارف تخلّص است. بیمن تربیت والد خود در سن هفت سالگی به‌تحصیل علوم مشغول گشته در عرصهٔ ده سال فاضل گردید. حفظ قرآن شریف نموده بود و خط شکسته درست می‌نوشت. در دهلی مدّتی بسر برد. به‌صوبهٔ اودھ آمد و یک سال مانده به بنگاله رفت. حالا احوالش معلوم نیست. جوان شگفته‌رو خوش‌اختلاط بود. اوراست:

زنهار وا مکن سر زلف سیاه را تا کی دگر بلند کنی دود آه را

*

دست بر سر می‌زنم در هجر یار خویشتن می‌کنم آخر به‌دست خویش کار خویشتن

رباعی

دل در طلبش به‌هر طرف می‌گردد وز بهر نثار جان به‌کف می‌گردد
چشمی که به‌یاد مرتضی می‌گردد هر قطرهٔ او دُر نجف می‌گردد

---

۱. *سفینهٔ خوشگو*، ص ٤٥: *ریاض‌السواد*.

علم ریاضی ماهر گشته تخلّص خود ریاضی اختیار نمود و در آن علم تصانیف مفیده گفته، آرمیده وضع قانع کسی بود. اوراست:

رفتی و رفت لشکر دل در رکاب تو شهرم به‌رنگ محفل[1] تصویر جان نداشت
عنقا کباب حسرت[2] گمنامی من است در قید نام ماند چه شد گر نشان نداشت[3]

مولانا وحید روانی اکبرآبادی[۲۱۵]

از شعرای همان زمان است. زبانش اگرچه لکنت می‌کرد. امّا شعر درست می‌گفت. ازوست:

گویی اندر نظرم آیینه رخساری هست که چنین طوطی طبعم پی گفتاری هست

میرزا ایزد بخش رسا[۲۱٦]

تخلّص از اولاد آصف خان جعفر قزوینی است که از اعاظم امرای اکبر بادشاه و جهانگیر بادشاه بوده. نسبش به‌شیخ‌الشیوخ شهاب‌الدّین سهروردی[۲۱۷] قدّس سرّه می‌رسد. اوایل موافق مذهب اجداد شیعه بود، هرگاه که عبدالعزیز عزّت تخلّص را ملاقات کرده شاگرد شد، مذهب سنی اختیار نمود. سنی تخلّص کرد. آخر از آن تغییر کرده رسا تخلّص ساخت. بعضی از خوش طبعان می‌گفتند که تخلّص او سنی و دمش رسا بود. در عهد عالمگیر بادشاه بیوتاتی اکبرآباد یافته. اوقات به‌رفاه بسر می‌برد. بعد فوت بادشاه، شاهزاده عظیم‌الشان ابن شاه عالم بهادر شاه به‌جهت آنکه با اعظم شاه اتفاق داشت، بی‌حرمت کرد. او از غیرت زهر خورده شربت شهادت چشید. تاریخ فوتش حاتم ساجد چنین یافته که:

رسا رفته از جهان بجنان (۱۱۱۹)

---

۱. *صبح گلشن*، ص ۱۸۷؛ *همیشه بهار*، ص ۹۱: مجلس.
۲. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۸۷ عنقا کجا به‌پایهٔ گمنامی.
۳. همان، ماند نشانی اگر نداشت.

کریم داد خان رونق[۲۲۲]

تخلّص موطنش قصبهٔ سوندا[۱] من مضافات کالنجر. از افغانان صحیح‌النسب آنجا بوده. والدش حق‌داد خان ملای مکتب‌دار خاندان بنده بوده. چون جدّم از قصبهٔ مسطور ترک وطن گفته به‌لکهنو تشریف آورد، او را مع عیال و اطفال همراه آورد. خودش به‌تحصیل کتب متداولهٔ فارسی پرداخه و به‌صحبت قابلان و سخنوران رسیده چاشنی شعر بهم‌رسانید و اکثر متعلمان لکهنو و قصبات و پرگنات متصله آن استفاده ازو می‌کردند. ازین جهت همه‌ها او را استاد شهر قرار داده ناظم می‌گفتند. او در اصطلاحات و لغت مهارت کلّی داشت و آنچه گاهی می‌گفت، به‌جناب ارشادمآب آورده می‌خواند. آنجناب مسطور او را بسیار حرمت و عزّت کرده عزیز و دوست خود می‌داشتند و رونق بزم شعرا او را می‌فرمودند و در مشاعره دست راست آن حضرت نشسته اوّل همه کس شعر خود می‌خواند. از این معنی شروع مشاعره از ایشان می‌شد. تخمیناً هزار بیت مشق کرده بود که اتفاقاً رفتنش به‌عظیم‌آباد شد. راجه [۱۷۷ ب] رام نراین ناظم آنجا که خود هم شاعر و شاعر دوست بود و در این فن شاگرد شیخ‌المتاخّرین شیخ محمّد علی حزین علیه الرحمه بود، رای نسبت رای داماد خود را برای تربیت سپرد او نمود. چند سال در آنجا بود. به‌رفاه بسر برده معاودت به‌لکهنو نمود. بسیار خوش‌خلق و پسندیده اطوار بود. بر بنده شفقت می‌کرد. ناگاه به‌مرض اسهال درگذشت. والدش در غم او بعد سه روز به‌عمر یکصد و ده سالگی رحلت نمود. برادر کوچک‌ترش عبدالرسول خان نعش او را متصل به‌روضهٔ شاه عبدالجلیل دفن کرد. اوراست:

جان را خبری نیست دل از سینه ربودی قربان سبکدستی بازوی تو باشم

بزرگی شعار عالی تبار صاحب رای صائب محمّد جعفر خان راغب[۲۲۳]

سلّمه الله الواهب ولد نوّاب هدایت الله خان مرحوم نبیرهٔ نوّاب شمس‌الدّوله لطف الله خان صادق نبیسهٔ شیر افگن خان بهادر[۲۲۴] محمّد شاهی، از دولت‌مند

---

۱. *انیس‌الاحباب*، ص ۱۶۶: سیوهند.

رافع کشمیری[۲۲۰]

شاگرد ملاساطع کشمیری است. در ملازمت خان‌دوران خان بهادر می‌بود. نوّاب عالی‌جاه برین بیتش یکهزار روپیه بخشید:

کفم چو کاسهٔ گرداب همچنان خالی‌ست به‌این محیط کرم گرچه آشنا شده‌ام

رای کهیم نرائن رند[۲۲۱]

بن رای سودشت نراین ولد راجه کشن نراین خلف مهاراجه لچهمی نراین بن رای هرنراین بن دیوان آتما رام است. قومش کهتری است. دیوان آتمارام در عصر محمّد شاه به‌دیوانی نوّاب برهان‌الملک امتیاز یافته گاهی در اودهـ گاهی (در) شاهجهان‌آباد بسر می‌برد. رای هرنراین در هنگامهٔ نادر شاهی به‌پاس حلال نمکی خزانهٔ نوّاب برهان‌الملک را نشان نداد و جان سپرد. مهاراجه لچهمی نراین از این جهت به‌امر وکالت و حاضرباشی حضور بادشاه سرافرازی یافته به‌عطای جاگیرات لایق و نوبت و علم و نقاره و خطاب مهاراجگی مباهی گشته محسود اقران گشت و در عهد نوّاب شجاع‌الدّوله بهادر به‌حضور شاه عالم بادشاه خلّدالله ملکه و ابقاه مع اضافه خدمت نیابت [۱۷۷ ب] وزارت سربلندی یافت. تا در سنه سیزدهم جلوس بادشاه جمجاه در اله‌آباد کشتی حیاتش کنار بحر گنگ غریق رحمت گشت. خودش رای کهیم نراین از شاهجهان‌آباد وارد لکهنو گشته به‌وساطت مهاراجه تکیت‌رای بهادر در سرکار نوّاب آصف‌الدّوله بهادر به‌درِ ماهه پانصد روپیه سرفرازی یافت. مولدش شاهجهان‌آباد است و نشو و نما در لکهنو یافته. در اوایل مشق سخن از راقم کرده. حالا قریب بیست هزار بیت گفته. *قصّهٔ چار درویش* بر وزن خسرو شیرین و افسانهٔ *هیر و رانجها* بر وزن *نل و دمن* و *حکایت حسن و عشق* به‌نظم درآورده. دیوان هم دارد. ازوست:

یاد باد آن شب که در پهلوی ما جا داشتی دست زیر گردن و صد فتنه برپا داشتی

•

گرچه مثل کهربا زردم ز بی‌برگی ولی از چنان منت کش برگ گیاهی نیستم

فقیر را بامداد به‌منزل خود برد، معجون اشتهای طعام آورده خورانید و کتاب‌های خود بنمود. از صباح تا نیمروز گرسنگی کشیدیم. آخر بی‌طاقت شده طعامی خواستیم. گفت ما خیال کرده بودیم که شما خورده آمده باشید. به‌هر حال چند بیتی بر وزن *سلسلة‌الذهب* که گفته آن نسخه را *سلسلة‌الخواص*[۲۲۸] نامیده و دیگر کتب بیهوده تألیف نموده اسامی موهوم گذاشته بود. چون همه را دیدیم گرسنه برخاسته آمدیم. او صاحب استعداد بود. دایم از رشک ابوالفضل[۲۲۹] و قاضی خان بدخشی[۲۳۰] در تمنّای حشمت و جاه می‌سوخت و با آنکه باریابی به‌حضور اکبر بادشاه داشت، لیکن از شومی بخت به‌مقصد نرسیده تا در سنه نهصد و نود و دو (۹۹۲ ه) درگذشت. اوراست:

شکست شیشهٔ عشرت به‌هر که بنشستم گسست رشتهٔ صحبت به‌هر که پیوستم
برای کشتن من تیغ کین به‌کف برخاست به‌هر که یک نفس از روی مهر بنشستم

روضة الزاء المعجمه

میرزا اولاد علی زایر[۲۳۱]

تخلّص، از سادات بنی کمکمه‌اند [۱۷۸ ب] که مشهور به‌کمونه‌اند. مولد و منشایش صوبهٔ اودھ است. اکثر درین ضلاع گذرانیده و به‌سیر بنگاله نیز پرداخته و به‌زیارت عتبات عالیات عراق عرب مشرّف شده. در وقت معاودت از راهِ خشکی به‌ایران رسیده با فضلا و شعرای آنجا صحبت داشته، به‌مشهد امام رضا علیه السلام شرف‌اندوز گشته، باز به‌هند مراجعت نمود. در خدمت شیخ علی حزین علیه الرحمه استفاده و تحصیل بعضی علوم خصوصاً طب در خدمت میر محمّد عسکری جونپوری نموده. در فضیلت و شاعری مهارت به‌هم‌رسانده در لکهنو به‌خدمت جناب ارشادمآب مسودات خود را برای اصلاح می‌گذرانید. از یک سال مع لواحق باز روانه به‌زیارت عتبات عالیات شده. خدایش به‌منزل مقصود رساند. اگرچه شعر کم کم می‌گوید. امّا بسیار خوب و پاکیزه می‌گوید. در فنّ طبابت یدطولی دارد. از افکار ایشان است:

زادهای عمده منش است. از صغر سن به‌کلام موزون رغبتی دارند و از شاهجهان‌آباد بعد هنگامهٔ ابدالی به‌لکهنو آمده قیام نمودند و به‌ارادهٔ شاگردی جناب ارشادمآب سعادت ملازمت حاصل کردند. الحال از مدّتی به‌حسب اتّفاق زمانه به‌عظیم‌آباد رفته به‌نکهت حسن اخلاق آن دیار را رشک گلزار ساخته. بعضی رقایم انجناب (ارشادمآب) را به‌هم‌رسانده نسخه‌ای تألیف نموده موسوم به *گلزار جعفری* گردانیده و دیوان اشعار خود ترتیب داده. این چند بیت ازانست:

صبر کجا شکیب کو عاشق مبتلای را تا نکند به‌هجر تو گریهٔ های هـای را

*

گوش نما و یاد کن بهـر خـدای پنـد مـا بادهٔ سرکشی منوش ای بت خودپسند مـا

*

جلوه‌گر بر لب بام آن مه تابان[1] شده است باز بالای فلک مهـر نمایـان شـده اسـت

*

[۱۷۸ الف] شود دریا بکویش قطرهٔ اشکی که می‌ریزم
زمـین قابـل چـو باشـد خـرمن از یکدانـه مـی‌خیـزد

ملا عالم گل بهاری کابلی ربیعی[۲۲۵]

تخلّص از موضع گل بهار[2] من مضافات کابل است. اوایل بهاری تخلّص می‌کرد. آخر ربیعی نمود. بر بعضی کتب علمی مانند مطول و غیره حواشی نوشته و تألیفی در شرح احوال مشایخ هند مسمّی به *فواتح‌الولایت*[۲۲۶] دارد. امّا حکایت آن از کتب سیر ننوشته هرچه از مجاوران و فقرا در یافته، پاره‌ای اضافه ساخته درو مندرج نمود. مؤلّف[۲۲۷] *تاریخ بدایونی*[3] گوید که روزی میرزا نظام‌الدّین احمد مرحوم[4] و

---

۱. اصل: بر لب بام رفته؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۸۶: بر لب بام آن مه تابان.
۲. استان کا پیسا، ۷۰۰ کیلومتر شمال کابل و در دهنهٔ وادی پنج‌شیر، قبلاً مرکز بودایی بوده است.
۳. همان *منتخب‌التواریخ* ملّا عبدالقادر بدایونی است که نگارندهٔ حدیقهٔ هندی این مطلب را از آن خلاصه کرده است. رک: *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۱۸۵-۱۸۶.
٤. صاحب طبقات اکبری.

لاله شتاب رای[۲۳۲] (زار)

ولد صاحب رای برادرزادهٔ لاله مهتاب رای دیوان راجه بشن سنگه منشی نوّاب آصف‌الدّوله بهادر زار تخلّص. بزرگانش [۱۷۹ الف] از قانون‌گویان پرگنهٔ برسه[۱] بودند. جدّش به‌متصدّیان دفتر حضور نویسی سرفرازی داشت. تولّد خودش در لکهنو رونموده. جوان خوش‌خلق، پسندیده اطوار است. در فن شعر شاگرد رای سروپ سنگه دیوانه است. ازوست:

به‌امیدی که روزی چشم بر روی تو اندازم — شوم درویش و بستر بر سر کوی تو اندازم
من از بی‌طاقتی آهسته آیم بر سر کویت — که خود را رفته رفته تا به‌پهلوی تو اندازم
همه کس ای مه بی‌مهر می‌بینند ماه تو — بیا تا من نظر بر طاق ابروی تو اندازم
اجازت گر دهی این زار بی‌تقصیر محزون را — بیارم خوش به‌پای سرو دلجوی تو اندازم

روضة السین

حمیدالدّین مسعود، سعد[۲۳۳]

سیالکوتی از عظمای سخنوران قدما و اجلهٔ احرار حکمای مشهور لاهور که سیالکوت مضاف اوست، بوده. از ایشان است:

با چهرهٔ تو کاتش لاله است و آب گل[۲] — زهدست ابلهی و صلاح است احمقی

مولانا ساغری[۲۳۴]

در زمان اکبر بادشاه در جریدهٔ اطبا انتظام داشت. اوراست:

ز خون کس نیندیشد ستمکار این چنین باید — فرح می‌بخشد از آزار، آزار این چنین باید

---

۱. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۰۱: بدهه.
۲. *تذکرهٔ شعرای پنجاب*، ص ۱۳۳:
با چهرهٔ تو کاش لاله است دار گل — زهد است ابلهی و صلاح‌ست احمقی

تنهـا همـین سـپهر مـرا بـر زمـین نـزد چون من بسی به‌خاک زد امّـا چنـین نـزد
فرصت کجاست تا دم دیگر که چون حبـاب یک کس دمی نـزد کـه دم واپسـین نـزد
هرچنـد عقـده زد فلـک دون بکـار او زایـر گهـی ز غصّـه گـره بـر جبـین نـزد

*

خبـر بریـد خـدا را دگـر بـه‌شـیخ حـرم
بـه‌کعبـه زایـر گـم کـرده راه مـی‌آیـد

*

بـاز آمـده یـار از مـنش شـاید گمـانی مانـده اسـت
پرسـید احـوال مـرا دانـد کـه جـانی مانـده اسـت
کُشـتی و مـن زنـده گشـتم، رانـدی و بـاز آمـدم
هرچـه خـواهی حاضـرم گـر امتحـانی مانـده اسـت
او بـه‌عـزم خانـه و جـانِ نیـز در فکـر رحیـل
صبح نزدیک‌ست و شب رفته است و آنی مانده است

*

شیوهٔ حسنش که شوری تا بـه‌چـین مـی‌افکنـد
گه شکن در زلف و گه چین بر جبین می‌افکنـد
بخت و گردون را عجب زورآزمایی‌ها بـه‌ماسـت
آن اگـر بـردارد[1] اوّل آخـر ایـن مـی‌افکنـد
سر بـه‌کـف دارم اگـر شمشـیر برسـر مـی‌زنـد
جان هدف کردم اگر تیـر از کمـین مـی‌افکنـد

*

بـرای کعبـه زادی داشـت زایـر از دل و دینـی
ز دست این بتان آن نیز در هندوستان گـم شـد

---

۱. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۳۸: آرد.

عاقبت شام غـم مـن سـحری پیـدا کـرد نالـهٔ بـی‌اثـر مـن اثـری پیـدا کـرد
لاله در باغ جهان نیست که دهقـانِ قضـا خون من ریخته خونین جگری پیـدا کـرد

*

میالا دست در خون دل من آتش اسـت آتـش منه پا بر سر مشت گل من آتش است آتش
سپند آسا ز دست خود گره در کار خود دارم نماید آنچه آسان مشکل من آتش است آتـش
چه پرسی ساکن از سوز دل عاشق نمـی‌دانـی سمندر طینتم[1] آب و گل من آتش است آتـش

*

مجنون چو به‌آهو گفت افسانهٔ چشم تـو آهو شده چون مجنون دیوانهٔ چشـم تـو

ابو محمّد سیرابی[۲۳۷]

تخلّص اکبرآبادی مولد و منشایش سیالکوت است. روزی در خانهٔ قلیچ خان رفت. خان مذکور گفت: من هم شعر می‌گویم و بیاض خود طلبیده چند شعر بی‌ربط خواند. سیرابی چند تأویل کرد. خان بی‌دماغ گشته حرف‌های درشت گفت. او برخاسته گفت: این نثر نو۲اب به‌از نظم نو۲اب است. در شعر خوش‌فکر بوده. میرزا صائبا اشعارش انتخاب زده در *بیاض* خود نوشته و معاصر اکبر شاه و جهانگیر بادشاه بوده. ازوست: [۱۸۰ الف]

در چشم ترم رنگ جهان برق سراب اسـت تا دیده به‌هم برزنم این خانه خراب است
مژگـان مـن از گریـهٔ بسـیار فروریخـت آخر فتد آن نخل که نزدیک به آب است

سوادی گجراتی[۲۳۸]

در خدمت مولانا نظیری[۲۳۹] علیه الرحمه بسرمی‌برد. بعد فوت آن بزرگوار برسر مرقدش مجاور شد. از خوش طبعان روزگار و مستعدان کامل آن دیار بود. در سنه هزار و سی و یک (۱۰۳۱ ه) درگذشت. ازوست:

آشفتهٔ زلف اوست هرجـا تـابی اسـت دیوانهٔ چشم اوست هرجا خوابی اسـت

---

۱. اصل: داشتم؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۰۳: طینتم.

میرزا عنایت بیگ ساکن[۲۳۵]

تخلّص موطنش شاهجهان‌آباد است. بعد هنگامهٔ احمد شاه ابدالی در لکهنو وارد شده در سلک ملازمان وزیرالممالک شجاع‌الدّوله بهادر منتظم شده. بعد چندی از علاقه روزگار دل برداشته به بنارس رفته مرید شاه نذر[۲۳۶] علی[۱] قلندر شد و به‌برکت انفاس ایشان ترک لباس دنیاداری نموده به‌سیر و سفر بعضی اطراف مشغول ماند. درین اثنا شاه مسطور به‌روضهٔ رضوان جا کرد. وقت رحلت کلاه نمد به‌خادمان حواله کرده. وصیت فرمود که اگر شاه عنایت در اینجا بیاید، باید داد، پس از چندی چون شاه مسطور در بنارس رسید، آن تبرّکات گرفته، پوشید. بعد از آن به‌عظیم‌آباد رفته سکونت اختیار کرد. چنانچه تا حال همانجا بسر می‌برد. مادامی که در لکهنو می‌بود، از جناب ارشادمآب اصلاح سخن می‌گرفت. حالا مسوّدات از عظیم‌آباد به‌خدمت عالی آنحضرت ارسال می‌دارد. کلامش [۱۷۹ ب] بسیار پاکیزه و شسته است. دیوانی ترتیب داده که در فصاحت به‌روی سخن گشاده. مرد وارسته مزاج و آزاد منش است. با بنده هم ربط دارد. بعد تحریر این حدیقه شاه ساکن به‌تاریخ بیست و پنجم محرّم سنه یکهزار و دو صد و یازده (۱۲۱۱) به‌مرض استسقا رحلت نمود. إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَٰجِعُونَ[۲]. راقم تاریخ رحلتش چنین گفته:

شاه ساکن صاحب صبر و سکون — در محرّم بیست و پنجم درگذشت
چون قلندر بود آن آزادمرد — بود در پیشش برابر شهر و دشت
خواستم سالش ملک از غیب گفت — اهل دنیی «ساکن فردوس گشت»
(= ۱۲۰۱ ه)

این چند بیت از افکار ایشان است:

هرچند که جیب تار تار است — بر گردن من هنوز بار است

*

۱. نشتر عشق، ص ٦٧٠: نظر علی.
۲. سورهٔ بقره، آیه ١٥٦.

ندانم آن که به‌درگاه کعبه رو آورد به‌عذر خواهی آن خاک آستانه چه کرد

سعید خان سعیدا[۲۴۲]

تخلّص قریشی ملتانی. اوایل به‌طرف احمدآباد گجرات تا اندک مدت به‌برکت حاضر جوابی و بذله‌سنجی در سلک مصاحبان سلطان مراد بخش منتظم گشت و روز به‌روز کارش در [۱۸۰ ب] ترقی بود تا آنکه محسود اقران گردید. علی نقی که از طرف شاهجهان بادشاه دیوان سرکار شاهزاده بود، خواه نخواه او را بر طرف کنانیده هرچند شاهزاده به‌دل راضی نشد امّا به‌حکم حضور از گفتهٔ دیوان مسطور عدول ننمود. خان مذکور عازم دهلی گشته. یک دو منزل طی کرده بود که شاهزاده طلب فرمود. او را در جواب عریضه‌ای نوشت و این بیت درو مندرج گردانید:

مشکل بود به‌کوی تو دیگر نشست ما پیچیده است زلف تو بهر شکست ما

و به‌جانب دهلی روان شد، بعد رسیدن در خدمت شاهزاده داراشکوه[۲۴۳] می‌بود. بعد قتلش به‌خدمت عالمگیر بادشاه رسیده به‌منصب چار صدی سرافراز گشت تا روز پنجشنبه آخر ماه رمضان سنه هزار و هشتاد و هفت (۱۰۸۷ ه) هنگامی که حسب‌الامر بادشاه به‌ملتان رفته بود، رحلت کرد. همانجا در مقبره‌ای که برای همین مصلحت خود ساخته بود، مدفون شد. چون در غلامی خاندان رسالت و ولایت ثابت قدم بود، در منقبت حضرت امام موسی رضا قصیده‌ای گفته. این چند بیت از آن است:

کجاست بی‌سر و پای ترا سر دستار که پشت پا زدهٔ اوست افسر کاووس
ز اشتیاق قنادیل روضهٔ تو بود دلم به‌سینهٔ سوزان چو شمع[۱] در فانوس

قصاید بسیار در مدح حضرات ائمه معصومین دارد و دیوانی نیز ترتیب داده. ازوست:

---

۱. *مرأة‌الخیال*، ص ۱۷٤: شعله.

زندانی آه ماست هرجا سوزی‌ست اخراجی چشم ماست هرجا آبی است

عالم بیگ کابلی سروری[۲٤۰]

تخلّص اصلش از طایفه ازبک است. شاعر خوشگو از ملازمان جهانگیر بادشاه بود. خان آرزو او را از امرای جهانگیری نوشته. ازوست:

در رقص دست و پای زدن اختراع ماست چون نبض زیر پوست طپیدن سماع ماست
چوگان صفت به‌مطلب خود پشت پا زدیم پیوند ما به‌مطلب ما انقطاع ماست

میرزا بیگ سپهری[۲٤۱]

تخلّص برادرزادهٔ خواجه امیناست[۱] که عمدةالملک اکبر بادشاه بود. برادر دیگرش میر سیدی در عهد شاه طهماسپ ماضی از جمله علمای مقرّری علم ریاضی بوده. خودش تیز جامع علوم است. مؤلّف *ریاض‌الشعرا* شش صد و نود و هفت (٦۹۷ ه) تاریخ فوتش نوشته و صاحب *تاریخ بدایونی* هفصد و هفتاد و نه (۷۷۹ ه) ثبت کرده[۲]. چون او معاصر این است، اغلب که همین قول صحیح باشد. به‌هر حال او را قصیده‌ای‌ست در (مدح) همایون بادشاه. دو بیتش این است:

چون لاله جام گیر سپهری به‌دور شاه اکنون که گل شگفت و گلستان معطّر است
شاه بلند قدر همایون که از شرف خاک درش به‌مرتبه ز افلاک برتر است

من اشعاره:

دل غریب به‌کوی بلا گذاری کرد غریب کوی تو شد دل غریب کاری کرد

*

بتان! به‌من منمایید آتشین رخسار ترحمی که کهن گبر و نومسلمانم[۳]

*

۱. *سفینهٔ خوشگو*، دفتر دوّم، ص ۳۱۷: برادرزادهٔ خواجه امیرالدّین محمود که در عهد اکبر شاه به‌خواجه جهان شهرت داشته.
۲. در *منتخب‌التواریخ* (ج ۳، ص ١٦٦) ترجمهٔ مختصرِ سپهری آمده ولی تاریخ وفاتش مرقوم نیست. در *سفینهٔ خوشگو*، دفتر دوم، ص ۳۱۷: سال رحلتش ۹۷۹ ه مرقوم است.
۳. این بیت در *شمع انجمن* (ایران)، ص ۳۱۶ به‌سپهری زواره‌ای منسوب است.

صاحب کمال ستوده صفات، خوش‌فکر بوده. اشعارش شهرت گرفته به‌ایران رسیده. میرزا طاهر نصرآبادی داخل تذکرهٔ خود کرده. در آخر عهد عالمگیر بادشاه طایر روحش به‌بهشت برین پرواز نمود. ازوست:

بیش می‌سوزد نقـاب او دل دیوانـه را می‌زند فانوس دامان آتـش پروانـه را

*

شد روز دل سیاه چو بر[1] گشت داغ مـا ماتم گرفت خانه بـه‌تـرک چـراغ[2] مـا
از خم نیامده‌ست به‌سـاغر شـراب مـا باشـد هنـوز زیـر زمـین آفتـاب مـا

*

ز دود آه دل پـاره پیـدا نیسـت هوا چو صاف نباشد ستاره پیدا نیسـت

*

برق چشمک زن ز طرف کوهساران مـی‌رسـد ساقیا سامان ساغر کن که بـاران مـی‌رسـد

*

دمید برگ و نهال طـرب بـه‌یادآمـد به‌نوعروس چمـن رقعـهٔ بهـار آمـد

حاجی محمّد اسلم سالم کشمیری[۲۴۶]

شاگرد و پسر خواندهٔ ملّا محسن فانی کشمیری. اصلش از براهمهٔ کشمیر است. او مسلمان شده کسب فضایل صوری و معنوی کرده به‌مدارج کمال ارتقا نمود. در هنگامی که از کشمیر وارد احمدآباد گجرات بود، از راه بحر هند عازم سفر حجاز گشته به‌شرف طواف بیت الله مشرف شده اتّفاقاً چون پیش از ایام طواف و مناسک به‌مدینه منوّره آمد، ایّام حج منقضی شده بود، این رباعی دران باب گفت:

عیـد فطـر اسـت بـر در پیغمبـر شـیئاً لله گفـتم بـس بـا دلبـر
این عید و مدینه بخت من طالع من انشـاء الله مکّـه و عیـد دگـر

---

۱. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۶: به.
۲. *باغ معانی*، ص ۸۴؛ سفینهٔ خوشگو، ص ۲۶: به‌مرگ چراغ.

ز فرقت تو چگویم که قصّهٔ طوفان شنیده‌ای تو و من دیده‌ام به‌دیدهٔ خویش
چه دولت است که با آن[1] قد خمیدهٔ خویش ببر کشیده‌ام آن سرو چون[2] کشیدهٔ خویش

*

ترا چو صبح شد از روشنی عذار سفید مرا ز هجر تو شد چشم اشکبار سفید

گویند که روز عیدالضحی شاهزاده سلطان مراد گوسپندی را قربانی ساخته بود و چشمش در آن حالت بازمانده. شاهزاده او را دیده به‌طرف سعیدا نگاه کرد. او بدیهه گفت:

عید قربان است می‌خواهم که قربانت شوم همچو چشم گوسفند کشتهٔ حیرانت شوم

اشعار بسیار در صنایع نیر گفته.

عبدالخالق سمندر[۲۴۴]

ولد مولانا ملک از علوم متداوله مستفید گشته در سنه هزار و شانزده (۱۰۱۶ ه) در لاهور رحلت نمود. ازوست:

طعنه بر بیتابی صبر زلیخا بهر چیست رسم عشق است اینکه نگذارد گریبانی درست

[۱۸۱ الف]

شبی که عارض او از ایاغ افروزد چنان بود که چراغ از چراغ افروزد
نمی‌دهند به‌بلبل مزاج پروانه هزار شمع اگر گل به‌باغ افروزد

میر جلال‌الدّین سیادت لاهوری[۲۴۵]

از سادات صحیح‌النسب است. نسبش به‌چند واسطه به میر جمال‌الدّین محدّث مصنف *روضة‌الاحباب* می‌رسد. یکی از اجدادش در زمان سلطنت سلاطین بابریه به‌هندوستان آمده در لاهور استقامت ورزید. سلاطین آن دودمان توقیر و احترام بزرگان او کرده‌اند بلکه به‌خدمت بعضی از ایشان عقیدت داشته‌اند. خودش

---

۱. نشتر عشق، ص ۶۹۴: این.
۲. همان، سر.

میرزا افضل سرخوش[۲۴۷]

تخلّص از لاهور است. تولّدش در شهور هزار و پنجاه هجری (۱۰۵۰) بوده. بعد رسیدن به‌سن شباب در سلک غلامان عبدالله خان زخمی شاهجهانی که از امرای آن عصر بود، منتظم گشته خدمت مشرفی بعضی کارخانجات سرکار خان مذکور به‌او متعلّق شد. بعد از آن در جرگهٔ ملازمان عالمگیر بادشاه در فرقهٔ قول منسلک گردید. چون بادشاه رحلت کرد به دهلی رسیده در گوشهٔ انزوا جا کرد، امّا در سنه سوّم یا چهارم جلوس محمّد فرخ سیر در پیرانه سالی که در آن زمان کور شده بود، فوت شد. میرزا مسطور از شاگردان میرزا محمّد علی ماهر[۲۴۸] است و استفادهٔ تمام از میرزا معز فطرت[۲۴۹] یافته، چنانچه در تذکرهٔ *کلمات‌الشعرا* که خود تألیف کرده، می‌گوید که فقیر مدّتی در خدمت آن بزرگوار اشعار گذرانیده‌ام. به‌هر حال سلیقهٔ درست در سخنوری داشت. اشعارش شهرت گرفته به ایران رسیده. میرزا طاهر نصرآبادی داخل تذکرهٔ خود نموده. با بسیاری از شعرای عصر و موزونان [۱۸۲ الف] عهد از عصر شاهجهان بادشاه تا آخر حیات خود که زمان محمّد فرخ سیر باشد، ملاقات‌ها کرده. این چند بیت از افکار اوست:

ازین بی‌رحم صیادان رهایی کی شود ما را[۱] که آتش می‌زنند از بهر یک نخچیر صحرا را

*

دوش وصف باده پرسیدیم از موسی و خضر این بگفتا آب حیوان وان دگر گفت آتش است

*

در عدم هم ز عشق شوری هست گل گریبان دریده می‌آید

*

به‌صحرایی مرا برده است حسن بی‌نشان او[۲] که از خود رفتن مجنون بود ریگ روان او

---

۱. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۷۸: ازین خود کام یاران رنگ الفت می‌پرد ما را.
۲. *کلمات‌الشعرا*، ص ۹۸: افگند حسن بی‌نشان او.

بالجمله اواخر ملازم شاهزاده اعظم شاه شد و بعد کشته شدن او در زمان شاه عالم بهادر شاه نیز به‌عزّت تمام بسر می‌برده. در عهد سلطنت فرخ سیر بادشاه [۱۸۱ ب] به‌وطن خود رفته همانجا سفر عالم بالا اختیار کرد، بعد ملّا غنی کشمیری مثل او از کشمیر برنخاسته. خیلی خوش طبع و شگفته روبود و معانی تازه می‌بست. از دیوان اوست:

دری گر بسته شد دیگر هزار از غیب بکشاید　　چو پوشد مهر چشم از آسمان غم می‌شود پیدا

*

به‌محشر رفتم و زخم تغافل بر جگر بستم　　همان کاری که با قاتل فتد اینجا، فتاد آنجا

*

به‌نیم وعده مرا[1] شاد کن سرت گردم　　شنیده‌ام که ترا لکنت زبانی هست[2]

*

می‌تواند کرد در دیر مغان جام صبوح　　آنچه در مسجد دعای صبحگاهی می‌کند

*

اشارتیست که دنیا برای آخرتست　　هلال عید که امروز کار فردا کرد

*

دیگر چه انتظار قیامت کند[3] کسی　　دور فلک به‌گردش چشمت تمام شد

رباعی

از لطف چو کار خلق عالم کردی　　در عالم هستیم مکرّم کردی
قربان شوم ای کریم احسان ترا　　برداشتی از خاکم و آدم کردی

---

۱. *نشتر عشق*، ص ۱۷۷؛ *سفینهٔ خوشگو*، ص ٤٠: دلم
۲. اصل: نیست؛ *نشتر عشق*، ص ۷۱۷؛ سفینهٔ خوشگو، ص ٤٠: هست.
۳. *باغ معانی*، ص ۹۵: کشد.

گوئیا زخم من [۱۸۲ ب] آموخته، زهگیـرش را بر سر چشم نشـاندن چـو مـژه تیـرش را

*

مـرا از شـمع شـد ایـن نکتـه روشـن که گرمی‌های این مـردم زبـانی اسـت

*

سر بالین من در خـواب آن بیـدادگر آمـد هزار افسوس ما را عمر در غفلت بسر آمد

*

دیدیم خال خال گل[1] اعتبـار خـویش طاووس وار داغ شدیم از بهار خـویش

نوّاب صمصام‌الدّوله این مصرع گفته:

سحر خورشید لرزان بر سر کوی تو می‌آید

و او این مصرع اوّل گفته:

به‌درگاهت که آرد ساطعِ از ذرّه کمتر را

سرآمد[۲۵۶]

کشمیری الوطن لاهوری المسکن است. در شعر شاگرد شاه آفرین لاهوری است. ازوست:

ز عاشق کی دماغـت نالـهٔ بیتـاب بـردارد شکستن‌های رنگ گل ترا از خواب بردارد

عبدالله سحری[۲۵۷]

تخلّص اکبرآبادی مولد و منشایش همانجاست. در خوش‌نویسی خط نستعلیق استاد شهر بود. در فنّ شعر شاگرد والد خودست. آخر سودا به‌هم‌رسانده به‌رندی می‌زیست تا فوت کرد. ازوست:

صبا تا خاک کویـت بـر نـدارد به‌آب[2] دیده تر کردیم و رفتـیم

---

۱. اصل: حال خال؛ *نشتر عشق*، ۷۵۹: خال و خط.

۲. *نشتر عشق*، ص ۷۲۷؛ *صبح گلشن*، ص ۱۰۸: ز آب.

رباعی

در فضل و کمال ذاتِ احمد یکتاست　　اسلام قوی ز یاری شیر خداست
عین ایشان نتائج ایشانند　　همچون دو الف که یازده زو پیداست

*

گشتیم بهر کوچه و بازار بسی　　در دهر نیافتیم یک همنفسی
سرخوش چو کتاب هر کرا می‌بینم　　گوید از خویش و نشنود حرف کسی

خواجه عبدالله سامی[۲۵۰]

تخلّص لاهوری است. اصلش از آنجاست و سلسلهٔ قرابت به ملا وجیه[۲۵۱] داشت و مدّتی ملازم شاهزاده اعظم شاه بوده. آخر ترک نوکری کرده در وطن ساکن شد. با شاه آفرین لاهوری و میر محمّد علی رایج معاصر و همطرح بوده و در دهلی رسیده اواسط سلطنت محمّد شاه فوت شد. ازوست:

دل وا شود ز دست تو بی‌منت کلید　　این قفل ابجد است به‌نام تو بسته‌اند

*

شب که آن مه نیمرخ در پرده مست خواب بود
یک طرف در خانه ابر، و یک طرف مهتاب بود[۲۵۲]

ملا ساطع کشمیری[۲۵۳]

شاگرد میرزا داراب بیگ جویا و با عبدالغنی بیگ قبول همطرح بود. در علم لغت نسخهٔ حجّت *ساطع* منتخب *برهان قاطع*[۲۵۴] به‌تحقیق نوشته در نثر برابر نصیرای همدانی[۲۵۵] عبارت رنگین می‌نوشت. اوایل به‌رفاقت اسلام خان میر آتش شاه عالم بهادر شاه بسر برده و *گلشن* نام نثری به‌نام او قلمی نموده. آخر به‌مدّاحی عالی‌جاه امیرالامرا خان‌دوران خان بهادر پرداخته و به‌یمن تفضلات آن عالی‌جاه خدمتی در کشمیر یافته آنجا رفت. چون قدری جاگیر هم آنجا یافتهٔ بود، معیشت به‌خاطر جمع می‌نمود تا به‌رحمت حق پیوست. دیوانی مختصر دارد. ازوست:

وزیرالممالک آصف‌الدّوله بهادر به‌همان در ماهه حاضر می‌ماند. گاه گاه شعر فارسی هم می‌گفت. یک سال است که فوت کرده. در امام‌بارهٔ آغا باقر مدفون شد. ازوست:

بیا بیا نفسی چند شمع بالین شو که خستهٔ غمت امشب به‌حالت دگرست

*

از شیشهٔ فلک مطلب می که این دنی جامی به‌ماه می‌دهد آنهم تمام[1] نیست

سکهه راج سبقت[۲۶۲]

تخلّص میرزا سرخوش می‌نویسد که او جوان تازه‌فکر و در فنون عروض و قافیه و غیره ماهر و طالب‌علمی هم دارد و با فقیر و میرزا بیدل مربوط است. ازوست:

الهی برفروز از عشق شمع محفل ما را به‌تعمیر دل ما صرف کن آب و گل ما را

سیّد غلام حسن سالک[۲۶۳]

تخلّص سلسلهٔ نسبش به سیّد عبدالقادر گیلانی می‌رسد. یکی از اجدادش که مسمّی به سیّد اسحق بود، از بغداد به‌هند آمده و از هند به‌دکن شده در قلعهٔ جنیر اقامت کرد. خودش در آنجا متولد شده و همانجا نشو و نما یافته. بعد انتقال والد که سیّد شهاب‌الدّین نام داشت، به‌طریق سیاحت به‌گجرات آمد و از خدمت شاه علی رضا که از بنایر شیخ احمد مجدد الف ثانی سرهندی بود، مستفیض گشت و از آنجا به اورنگ‌آباد رسیده ساکن گردید و کمال رشد و اعتبار در آن شهر به‌هم رسانیده در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هفت (۱۱۷۷ ه) [۱۸۳ ب] رحلت کرد. روز شنبه قریب مسجد در خانقاه تعمیر ساختهٔ خود مدفون شد. تاریخ فوتش میر غلام علی آزاد بدینسان گفته:

سیّد مقتدا غلام حسین کرد رحلت به‌جنت‌المأوی[1]

سال تاریخ او خرد فرمود از جهان رفت زبدة‌الفقرا

(۱۱۷۷)

---

۱. *نتائج‌الافکار*، ص ۳۵۲: مدام.

سیّد سعدالله[۲۵۸]

مردی بود در عصر محمّد شاه بادشاه در جرگهٔ سپاهیان منتظم گشته. به‌موزونیت طبع شعر می‌گفت. ازوست:

شیرازهٔ جمعیت دل‌های پریشان موی کمر نازک یاری‌ست ببینید

محمّد حسین خان سامع[۲۵۹]

تخلّص از امرا زاده‌های دهلی و معاصر محمّد شاه بادشاه بود. اوّل عشرت تخلّص می‌کرد، آخر سامع اختیار نمود. ازوست:

چه کنم خاطر صیاد عزیز است مرا[۱] ورنه از کشمکش دام به تنگ آمده‌ام

رباعی

ملّا هرچند علم دین می‌خواند از مبحث ابلهی سخن می‌راند
زین خر نکنی سوال از حیض و نفاس کین مسئله دخترش[۲] نکو می‌داند

میرزا رفیع سودا[۲۶۰]

اصلش از بخاراست. یکی از اجدادش به‌هندوستان وارد شدهٔ در دهلی سکونت کرد. تولّد خودش در آنجا رونمود. بعد رسیدن به‌سن تمیز به‌شعر هندی همت گماشت. قصاید به‌مدح و قدح و اقسام شعر گفته. شهرهٔ آفاق گردید. در جمیع ریخته گویان برسرآمد. اوّل به‌میان بسنت علی خان خواجه‌سرای بادشاهی رسید. بعده با عالی‌جاه [۱۸۳ الف] غازی‌الدّین خان بهادر ملازمت نموده رشد و عزّت به‌هم‌رسانده. بعد خرابی دهلی به‌فرخ‌آباد رسیده همراه مهربان خان چیلهٔ احمد خان بنگش[۲۶۱] بسر می‌برد. آخر وارد لکهنو گشته قصیدهٔ مدح به‌جناب وزیرالممالک نوّاب شجاع‌الدّوله بهادر گذرانیده. آن عالی‌جاه دو صد روپیه در ماهه به‌نام او مقرّر فرموده، خلعت داد. چون آن عالی‌جاه وفات. یافت همراه

---

۱. *مردم دیده*، ص ۱۶۵: عزیز.
۲. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۷۷: خرگوش.

بنگاله و کامرو[1] ساخته در خدمت پسر بزرگ خود سلطان ناصرالدّین بغرا خان گذاشت[2]. او در مدح دودمان شهریار قصاید غرّا دارد. از آن جمله است:

ای همه کار دلم از تو به‌نادانی خام — داده‌ای دوش مرا وعدهٔ مهمانی خام
پخته کردم همه شب چشم ندانستم کان — طمعی بود ازان گونه که می‌دانی خام
پخته دارم دل از اندیشه به‌رویت که چراست — رنگ تو پخته همین نقره پیشانی خام
گفتیم هیچ مسلمان نخورد خام ببین — غم تو می‌خوردم این است مسلمانی خام
خام می‌خواهم از سینهٔ خود بشگافم — بخیه بنمایمت آن دل که تو می‌خوانی خام
آفتاب کرمش گر سوی بستان تابد — ناید از شاخ برون میوهٔ بستانی خام
دشمنت لایق آن‌ست که در خام — بس‌که در کالبد خام چه بنشانی خام
خسرو شمس دبیرست قوی پخته سخن — نیست چون دفترتان دفتر دیوانی خام
هست او پخته و شعرش چو زر پخته و نیست — سخنش چون سخن پخته خاقانی خام

شهاب مهمره بدایونی، شهاب[271]

تخلّص از افاضل شعرای سلطان شمس‌الدّین التمش و پسرش سلطان رکن‌الدّین فیروز شاه[272]، از اساتذهٔ مسلم‌الثبوت هندوستان و در سخنوری مستثنای زمان خودست. استاد فخرالممالک عمید لویکی[273] او را به‌استادی یاد کرده و امیر بی‌نظیر خسرو علیه الرحمه در بعضی قصاید اشاره به‌او نموده. اشعارش نایابند. چند بیت قصیدهٔ او که به‌التزام مور و مو [۱۸٤ ب] در توحید حق و نعت رسول ص گفته به‌قلم می‌آید:

از زبان گرچه[3] شگافم موی هنگام بیان — در ثنای حق ز حیرت[4] همچو مورم بی‌زبان
در پی زنجیر مویان پری‌رو از هوس — بسته‌ام بسیار چون موران ز دل جان بر میان

---

۱. *منتخب‌التواریخ*، ج ۱، ص ۶۶: کامرود.
۲. ترجمهٔ دبیر در این تذکره بیشتر از *منتخب‌التواریخ*، ج ۱، ص ٦٦ اخذ شده است.
۳. *عرفات‌العاشقین*، ص ۲۰٦۹: هر.
٤. همان، در قضای حق ز حیرت.

ازوست:

صرف راه دوستی‌ها شید دل پُر درد ما می‌چکد خون محبّت گر فشاری گرد ما

قاپلان بیگ سپاهی[۲۶۴]

تخلّص نامش قاپلان بیگ است. از هندوستان همراه ایلچی بادشاه به ایران رفته با شعرای آن دیار خصوصاً میرزا صائبا صحبت داشته، مراجعت نموده، ازوست:

رسید یار من از گرد راه می‌خواهم کمر گشاید و خنجر به‌من حواله کند

[۱۸۴ الف]

میر عبدالصّمد سخن[۲۶۵]

تخلّص میر عبدالصمد نام داشت. از اکبرآباد است. مشق سخن از میرزا بیدل کرده. در یک هزار و یکصد و چهل و یک (۱۱۴۱ ه) در گجرات احمدآباد فوت شد.

ازوست:

دل طپیدن‌های من زد زخمه بر تار نفس ورنه ساز هستی موهوم زیر و بم نداشت

روضة الشین

شمس‌الدّین دبیر[۲۶۶]

از افاضل سخنوران زمان سلطان ناصرالدّین محمود[۲۶۷] بن شمس‌الدّین التمش[۲۶۸] است که قاضی منهاج جرجانی[۲۶۹] *طبقات ناصری* به‌نامش نوشته. شاعر خوش مقال و خیلی صاحب کمال بوده. امیر خسرو دهلوی علیه الرّحمه در دیباچهٔ *غرّة‌الکمال*[۲۷۰] و در آخر هشت بهشت ذکر محامد و مناقب او نموده و کلام خود را از نظر اصلاحش گذرانیده است. در آخر حال سلطان بلبن او را منشی ممالک

ای مه به‌فلک مثل تو تابان قمری نه در روی زمین مثل تو زیبا پسری نه
عمری‌ست که من خاک شدم بر سر کویت وز ناز ترا بر سر خاکم گذری نه
من بی‌خبر افتاده و خلقی به‌تماشا تو خفته به‌صد ناز و ازینت خبری نه
گفتم مگرت قصهٔ من باد رساند از بخت بدم باد صبا را گذری نه
پرسید دلارام که می‌نالد بر در گفتند شهاب است نگارا دگری نه

شاهدی[۲۷٤] بلگرامی[۱]

میر عبدالواحد نام داشت. از سادات حسینی واسطی است. شیخ عبدالقادر بدایونی در *منتخب‌التواریخ*[۲] می‌نویسد که میر عبدالواحد بسیار صاحب فضایل و کمالات است. تصانیف لایقه بسیار دارد. در سنه یک هزار و هیفده (۱۰۱۷ ه) وفات یافت. اکبر بادشاه بسیار توقیرش می‌کرد. دیوانِ مختصری ازو یادگار مانده. اوراست:

دگر به‌خانهٔ مردم نه‌خواب خواهم کرد خیال غیر تو نقشی بر آب خواهم کرد

محمّد شیبی

تخلّص لاهوری تقی اوحدی[۲۷۵] می‌نویسد که صاحب لک بیت است. تقی مذکور اسمش در ردیف میم نوشته. [۱۸۴ ب] خانِ آرزو خرده گرفته، لیکن خود هم در آن ردیف نوشته. از این هر دو صاحب تعجب است، در سنه هزار و بیست و پنج (۱۰۲۵ ه) فوت شده. ازوست:

برآر سر ز گریبان و چشم دل واکن جمال شاهد مقصود را تماشا کن
مشو رحیل بیابان حرص را سیاح وطن به‌گوشهٔ تجرید چون مسیحا کن

ملّا شادابی جونپوری[۲۷٦]

نامش محمّد حسین است. عزیز هندوستانی‌ست. در موسیقی ماهر. با شکوفی جربادقانی مشاعرات دارد و با هم مهاجات واقع شده، از آنجمله است این مصرع:

---

۱. روی حاشیه آمده است.
۲. ص، ۴۵-۴۶.

وز برای مور چشمان شکّر لب در جمال[۱] سفته‌ام موی سخن صد ره ز روی امتحان[۲]
بعد ازین چون مور بندم بر در همچون کمر[۳] وز بن هرمو به‌وصفش برگشایم[٤] صد زبان
آن خداوندی که بر صنعش بهر مویی گواست هرچه هست از مور و مار و وحش و طیر و انس و جان
نیست با[٥] حکمش سرمویی محل[٦] اعتراض ور دهد ملک سلیمانی به‌موری رایگان
گردد از فضلش کزو هر موی دارد آگهی آید از عدلش که بر هر مور آید پاسبان
خاک در کف کیمیا و آب در دریا گهر مور در چشم اژدها و مو بر اعضا چون سنان
ای به‌قدرت موی و خون و استخوان را نقش بند وی به‌روزی مرغ و مار و مور و ماهی را ضمان
عین فضلت پای مزد رزق هر مور و ملخ[۷] دست لطفت رنگریز موی هر پیر و جوان
خانهٔ صنعت نماند آنچه هست آثار او برتن هر مور پیدا بر سر هر مو عیان

در نعت گوید:

هفت اندام چو سیم چرخ گشتی مورچه چون بر افگندی ز مشکین مو بهایش طیلسان
اندران موضع که پر چون مور افگندی ملک گر سر مویی نهادی پای پیش از آشیان
همچو مور و مو در آب و آتشم زیرا که نیست این شکرریز ضمیرم درخور این آسمان

در مدح سلطان رکن‌الدّین فیروز گفته و چار چیز گرگ، کرگ، و پیل و شتر التزام گرفته. این ابیاتی چند از آن است:

هر زمان این پیر گرگ شیر خوی طفل‌خوار آن کند با من که پیل و کرگ وقت کارزار

قصاید بسیار دارد امّا این ابیات خان واله به‌نام شهاب‌الدّین نام نوشته و گفته که او از شعرای هند است. اغلب که از همین بزرگوار باشد:

---

۱. *عرفات‌العاشقین*، ص ۲۰۷۰؛ *منتخب‌التواریخ*، ج ۱، ص ۵۲: خیال.
۲. همان،: چنین در امتحان.
۳. همان،: خدمت کمر؛ *منتخب‌التواریخ*، ج ۱، ص ۵۲: بی چون کمر.
٤. *منتخب‌التواریخ*، ج ۱، ص ۵۲: موی توفیقش گشایم.
٥. *عرفات‌العاشقین*، ص ۲۰۷۰: بر.
٦. *منتخب‌التواریخ*، ج ۱، ص ۵۲: مجال.
۷. همان، ص ۵۳: عین فضیلت پای مرد رزق هر مور و ملخ؛ عرفات‌العاشقین، ص ۲۰۷۰ پایمزد فضل هر.

آنجاست. اکتساب علوم از والد خود کرده و در شعر صاحب قصاید و اقسام شعرست. در اندک زمان قصیده می‌گفت و مدعی آن بود که در یک شب سی غزل گفته‌ام و بسیار چنین اتفاق افتاده، لیکن خود گفته:

اگر از شعر شیریم پرسی گویم از در میانه انصاف است
نه همه شعر شاعران سره است نه همه بادهٔ کسان صاف است
شیری ارذال را مکن مدحی که مناسب به‌حال اشراف است
غزل و مثنویش جمله سقط وین سخن نی ستیزه نی لاف است
لیک صیت قصیده و قطعه‌ش رفته آن سوی قاف تا قاف است

بنابر خوش آمد اکبر بادشاه که در سلک ملازمان آن جمجاه منتظم بود، در صفت نیر اعظم یکهزار بیت گفته موسوم به *شمع جهان افروز* ساخته و تمام مقطّعات‌ست. چون از جانب آن بادشاه به‌ترجمهٔ کتاب *مهابهارت*[۲۷۹] مامور شد. می‌گفت: این افسانه‌های دور و دراز به‌خواب‌هایی ماند که (کسی) در تب ببیند. در سنه نهصد و نود و چهار (۹۹٤ ه) در سواد باجور که به‌کوهستان یوسف‌زئی شهرت دارد، هرگاه که راجه بیربر[۲۸۰]، به‌سبب تنگی کوه در وقت غروب آفتاب، می‌خواست که زود راه‌پیما شود و افغانان سر راه از هر طرف گرفته دست به‌تیر و تفنگ می‌آلودند و خلقی راه گم کرده از بالای کوه به‌زیر می‌افتادند، در آن اثنا مولانا نیز شریک شده با راجهٔ مذکور مسافر ملک عدم گردید. ازوست:

چرا ای اشک در چشم از وداع یار می‌گردی کجا بودی که اکنون مانع دیدار می‌گردی

مولانا غزالی مشهدی[۲۸۱] این نقطه بوی نوشت:

شیری اگرچه در فن اشعار دلفریب هرکس رسید از دل و جان شهد نام کرد[1]
لیک از برای اهل سخن کاخ فضل را سعدی[2] بنا نهاد و غزالی تمام کرد

شیری در جواب نوشت:

---

۱. *روز روشن*، ص ۲۷۰: از دل و جان اهتمام کرد.
۲. اصل: شیری؛ *روز روشن*، ص ۲۷۰: سعدی.

شکوفی را چو سر گیرند کوفی است

تقی اوحدی او را از تازه‌گویان هند نوشته. ازوست:

چون غنچه تصویر درین گلشن ایام بر غنچهٔ نخل طربم خنده حرام‌ست

*

نمی‌گردد بگرد مطلب دنیا دل دانا که شمع مرده[1] را پروانه گرد سر نمی‌گردد

ملّا حیدر شکوفی[2] جربادقانی[۲۷۷]

اصلش از گلپایگان، در اوایل صبی به‌هند آمده نشو و نما یافته. با شادابی جونپوری معاصر و فیما بین مشاعرات و مهاجات رکیکه واقع شده. بسیار خوش فکرست. ازوست:

نم در جگر ز آتش سودای غم نماند شد عمرها که گریهٔ بی‌آب می‌کنم

*

پس از عمری صبا آورده بود از یار پیغامی دلی زان پیش کارد بر زبان از خویشتن رفتم

*

ز حرف آمدنت خون شوق در جوش است بیا که دل به‌عجب لذّتی هم آغوش است

*

شب گریه نیست کز دل بی‌تاب می‌کنم الماس ریزه در جگر خواب می‌کنم

مولانا شیری[۲۷۸]

مولدش کوکووال است که دهی است از توابع پنجاب من مضافات لاهور و صاحب *ریاض‌الشعرا* او را سیالکوتی دانسته. والدش مولانا شیخ یحیی از طایفهٔ ناجیان[3] است که قبیله‌ای‌ست بزرگ در آن طرف مشهور و مادرش از بنات سادات

---

۱. *صبح گلشن*، ص ۲۱۶: به‌شمع کشته را بر سر نگردد هیچ پروانه.
۲. *شمع انجمن*، ص ۳۷۱: شگونی.
۳. *منتخب‌التواریخ*، ص ۱۷۱: ماجیان.

از دست او به‌جان آمده بودند. تقی اوحدی می‌نویسد که در سنه هزار و بیست و پنج (۱۰۲۵ ه) در مندو و اجمیر دیدم. الحق قدرتی تمام دارد. اکنون در طبقهٔ احدیان منسلک است و شعر بسیار گفته و بر هر نوع سخن دست‌رس دارد و می‌گوید که اشعار من از پنجاه هزار بیت متجاوز است. میرزا طاهر نصرآبادی ثبت کرده که مانند او از هندوستان شاعری برنخاسته. القصه به‌سبب خلاف ابنای روزگار به‌دزدی مضامین بدنام گشته، ملّا منیر از بس‌که ازو آزرده بود، در هجوش این رباعی گفته:

شیدا گوید که شعر من لک بیت است هر نقطهٔ من به‌صفحهٔ تک بیت است
یک بیت درست نیست در دیوانش از جفت بروت صاحب یک بیت است

گویند که در شهور سنه اربع و عشرین و الف (۱۰۲٤) که اردوی کیهان پوی جهانگیر بادشاه در خطّهٔ گجرات رخت اقامت انداخته بود، اکثر فضلای امصار و شعرای هر دیار در آن خجسته ایام به موکب همایون مجتمع شده و در هر روز در هر خانه صحبتی و در هر کاشانه جشنی از این طایفه رو می‌داد. روزی به‌حسب اتفاق حسنه بعضی از شعرا مثل ملا انور لاهوری[۲۸۸] و ملا عطای جونپوری[۲۸۹] و ملّا مخترع[۲۹۰] و ملّا طفیلی فتحپوری[۲۹۱] مصنف *شاه و ماه* و غیره اعزه در خانهٔ شیخ فیروز منشی[۲۹۲] گرم صحبت بودند که ناگاه ملّا شیدا از دور پیدا شد. چون هر یکی از لاف و گراف او دل پری داشتند و می‌گفتند که شیدا مضامین مبتذل را به‌الفاظ دیگر آراسته و پیراسته در نظر مردم جلوه می‌دهد، مقرّر کردند که استدعای اشعار ازو نمایند و شیخ فیروز منشی که اشعار بسیار [۱۸۸ الف] یاد دارد با او همزبانی کند. ملّا شیدا را استقبال نموده بالادست خود نشاندند و هر یکی از یاران وصف دهن او نموده ازو التماس خواندن شعر کردند. ملّای غافل از فریب یاران شروع در خواندن کرد و اوّل این مطلع برخواند:

چیست دانی بادهٔ گلگون مصفّا جوهری حسن را پروردگاری عشق را پیغمبری

منشی گفت: این شعر به از رودکی است:

سعدی نهاد کاخ سخن را بنا ولی　　جامی به‌یمن همّت عالی تمام کرد
در حق شعر گرچه غزالی‌ست بی‌نظیر　　در سلک اولیا نتواند مقام کرد
با مولوی بگو که سخن فهمی ترا　　معلوم می‌توان ز هوای کلام کرد

هر دو صاحب تکلّفات کرده‌اند. به‌هر حال او را با شعرای عصر معارضات و مشاجرات واقع بوده، خیلی عالی فطرت، سنجیده اوضاع، دردمند و فقیر مشرب است.

شهرتی خیرآبادی

از شعرای معاصر تقی اوحدی است. اکثر شعر به‌هزل و مزاح می‌گفت. ازوست:

بر بسته تنگ...[1] من از ... جفت زنگ　　خواهد زدن به... شاطر پسر شلنگ
... بهادری‌ست که... می‌درد به‌زور　　کرده فلک به‌گردنش از... پا لهنگ
...دهن دریده سر سخت من بود　　در کوه... پلنگ به‌دریای... نهنگ

شبابی سیالکوتی[۲۸۲]

برادر [۱۸۵ ب] شرابی سیالکوتی[۲۸۳] از شاگردان برادر خودست. در عصر جهانگیر بادشاه بود. اوراست:

گهی ز گلشن کویت نیامدم بویی　　به‌طوق زلف مگر گردن صبا داری[2]

ملّا شیدا[۲۸۴]

قندهاری المولد، مشهدی‌الاصل است. در هند نشو و نما یافته. مؤلّف *مرأة‌الخیال*[3] و *یدبیضا* مولد و منشایش فتح‌پورسیکری من مضافات اکبرآباد نوشته‌اند و این صحت ندارد. در عروض و قافیه مهارت تمام داشت. قریب صد هزار بیت گفته. با معاصرین به‌نخوّت پیش می‌آمد بلکه هجو می‌نمود و خود هم هدف سهام مهاجات می‌شد. میر الهی همدانی[۲۸۵] و طالب آملی[۲۸۶] و محمّد جان قدسی[۲۸۷]

---

۱. به‌سبب رعایت ادب و آداب ... گذاشته‌ایم.
۲. *روز روشن*، ص ۲۳۸: دارد.
۳. *مرأة‌الخیال*، ص ۹۱.

منشی گفت: از فرط ادب (و) مهمانداری ملاحظه می‌کنم و الا می‌خواندم این بیت که عزیزی[1] گفته:

کس نیابد معنی پیچیدهٔ زلف ترا[2] گرچه این مضمون ترا در پیش پا افتاده است

بالجمله چند بیت دیگر خواند و برابر هر کدام جواب شنید. بعد از آن هرچند درخواست شعر می‌کردند، غیر از سکوت جوابی نمی‌داد تا مجلس آخر شد و صحبت منقطع گردید. ملّا فیروز منشی می‌نویسد که از آن باز تا مدّتی در محفلی که [۱۸۶ ب] بنده حاضر می‌بود، ملّا شیدا شعر نمی‌خواند، مگر روزی در کشمیر به خانهٔ بنده آمده و سر حرف وا کرده گفت که هیچ بیتی از ابیات من در مجلس معارضه پسند افتاده بود؟ گفتم این بیت:

ای به‌روی تو گرو آینه را چشم نیاز شانه را دست دعا در شب زلف تو دراز

ملّا دست دعا دراز کرده فرمود:

عمرت دراز باد که این هم غنیمت است. بنده می‌گویم که ملّا تلاش بسیار چون در مضامین می‌کرد، به‌بلای توارد و آفت سرقه گرفتار گشته. چنانکه غیاثای حلوایی گفته که با او معاصر است، اغلب که توارد شده باشد. خلاصه این که بسیار پاکیزه‌گو و عالی طبع بود. از فرقهٔ احدیان جهانگیر بادشاه جدا شده چندگاه رفاقت خان‌خانان[۲۹۶] کرده یک چند به‌ملازمت شاهزاده شهریار بسربرده، من بعد در خدمت شاهجهان بادشاه می‌بود. آخر ترک روزگار کرده در کشمیر منزوی گشت تا به‌کنج لحد جا گرفت. شیر خان لودی می‌نویسد که چون این مطلع او به‌گوش شاهجهان بادشاه رسیده:

چیست دانی بادهٔ گلگون مصفا جوهری حسن را پروردگاری عشق را پیغمبری

بادشاه فرمود که وصف ام‌الخبائث به‌این طور گفته و به نصّ قرآنی حرمت شراب ثابت، بر گوینده کفر لازم می‌آید. حکم اخراجش از ممالک محروسه خود

---

۱. *همیشه بهار*، ص ۲۶: غزالی.
۲. *ریاض‌الشعرا*، ۳۵۰: کجت.

عشق را کـی پیمبـر ولـیکن حسـن را آفریـدگار تـویی

ملّا درهم پیچیده و مطلقاً به‌این حرف التفات نکرده بیت دیگر خواند:

ز بس‌که کرده غمت بند در جگر ناخن چو پشت ماهیم از پای تا به‌سـر نـاخن

منشی گفت: این مطلع از شعر غیاثای حلوایی[۲۹۳] چرب و شیرین‌تر است:

از بس که سینه کندم و ناخن برو نشست چون پشت ماهی است سـراپای سـینه‌ام

شندیده‌ام ملّا طعنه بر شعر فهمی اعزه زده این مطلع خواند:

گر به‌صحرا مو فشانی دشت پر سنبل شود ور به‌دریا رو بشویی خار ماهی گـل شـود

منشی گفت: ملّا کاتبی[۲۹۴] قبل از این به‌مولوی توارد کرده:

گر به‌دریا افتد از عکس خیال او فروغ خار ماهی آورد از قعـر دریـا بـار گـل

تا این شعر از زبان منشی برآمد، شروع در هرزه‌گویی کرده گفت: اگر ستم‌ظریفی می‌کنید، در برابر این بیت من بیتی بخوانید:

ذات تو بود صحیفهٔ کون که کرد از روی ادب مهر خدا بر پشتش[۱]

منشی گفت: یاران انصافی! هرگاه هاتفی[۲۹۵] صد و پنجاه سال پیش ازین که این گوهر آبدار در خزانهٔ مولوی درآید، دزدی کرده باشد، گناه مولوی چیست؟

نبوّت را تـویی آن نامـه در مشـت که از تعظیمش[۲] آمد مهر بر پشت

یاران بی‌اختیار در قهقهه افتادند. از آنجا که ملا را زشت‌خویی و درشت‌گویی از جبلّی بود، بر سر دشنام و فحش گفتن آمدی. اعزه استدعای شعر می‌نمودند و گوش بر سخنان او نمی‌نهادند، تا این بیت برخواند:

زلـف او را رشـتهٔ جـان گفـتم و گشـتم خجـل

زانکه این مضمون[۳] چو زلفش پیش پا افتاده اسـت

---

۱. *ریاض‌الشعرا*، ص ۳۵۰؛ *همیشه بهار*، ص ۱۲۵: پشتست.

۲. همان، ص ۳۵۰: تعظیمت.

۳. *ریاض‌الشعرا*، ص ۳۵۰: معنی.

رنگ او صورت گزار و بوی او معنی طراز — در حقیقت مومنی وندر شریعت کافری
گل بر ابراهیم دانش شعله بر نمرود جهل — عاقبت را دوزخی و معرفت را کوثری
هم نگاه از وی نگارین هم نفس زو عنبرین — رای را خضری و روز رزم را اسکندری
تا بود اندر صراحی ماه چاه نخشب است — هاله بر در گردد ار تابد برون از ساغری
شیشه طاووسی‌ست زرّین بال مینا بال و پر — صد پری از شیشه ریزد گر بیفشارد پری

در هجو طالب آملی گوید:

شب .و روز مخدومنا[1] طالبا — پی جیفه دنیوی در تگ است
مگر قول پیغمبرش یاد نیست — که دنیاست مردار و طالب سگ است

و در مذمّت میر الهی گوید:

ای میر من که کرده الهی تخلصی — از مرد لای گرچه الهی شدن خطاست
زین رطب و یابسی که بود در کلام تو — گر منکر کلام الهی شوم بجاست

در مذمّت حکیم حاذق که بسیار ممسک بود، گفته:

بر ...[2] نویسی ار تو حاذق — حاجت نبود دوای امساک

در هجو میرزا امرالله[۲۹۷] پسر خان‌خانان گفته:

نه تنها بنده[3] می‌گویم که مفعول است امرالله — خدا فرموده در قرآن که امرالله معفولا[4]

هم از این است:

ساده لوحی که به‌یک غمزه دلم شیدا کرد — آن قدر مشق ستم کرد که خط پیدا کرد

به‌تتبع نظامی گنجوی[۲۹۸] علیه الرحمة مثنوی(ای) گفته که اقتباسش این است:

بسم الله الرحمن الرحیم
آمده سرچشمهٔ فیض عمیم

---

۱. *کلمات‌الشعرا*، ۵۸: مخدوم ما.
۲. به‌دلیل رعایت ادب ... آورده شده است.
۳. *نشتر عشق*، ص ۸۳۱: نه تنها من همی‌گویم که امر الله مفعول است.
٤. سورهٔ نساء، آیه ٤٧.

فرمود. ملّا به‌وساطت یکی از مقربان سلطنت این قطعه گفته گذرانید تا بادشاه از سر جریمه‌اش بگذشت. قطعه این است:

جهان پناها[1] شاها به‌قدر جاه و جلال[2] نیافریده خدا چون ترا عدیل و نظیر[3]
به‌وصف می‌زدهای سر ازین دو مصرع خوش[4] که گشته وردِ زبان همه صغیر و کبیر
اگرچه لفظش عام است و معنیش خاص است[5] به‌خاص و عام شده روشن این چو بدر منیر[6]
چنانکه[7] می‌کش اسرار مولوی جامی که هست گفتهٔ او دور از سر[8] تقصیر
به‌وصف می ز صراحی دو بار قلقل می به‌از چهار قلش گفت فارغ از تکفیر
مرا به‌کفر چه نسبت بود که به ز منی چنین سخن[9] کند و هیچ نایدش به‌ضمیر
مرا که شاه براند[10] کجا توانم رفت به‌گاه راندن از کف کجا رود شمشیر

و بیت مولوی جامی این است:

از صراحی دوباره قلقل می پیش[11] جامی به از چهار قل است

[۱۸۷ الف] چند[12] بیت قصیده‌اش این است:

---

۱. *مرأة‌الخیال*، ص ۹۲: ستانا.
۲. همان، ص ۹۲: شکوه.
۳. *نشتر عشق*، ص ۸۳۲: نیافرید ترا در جهان عدیل و نظیر.
٤. *مرأة‌الخیال*، ص ۹۳؛ *کلمات‌الشعرا*، ۵۷: به‌وصف باده ز من سرزده است مصراعی.
۵. *نشتر عشق*، ص ۸۳۲؛ *کلمات‌الشعرا*، ۵۷: چنین که لفظش خاص و معنیش عام است.
٦. *نشتر عشق*، ص ۸۳۲؛ *کلمات‌الشعرا*، ۵۷: بود شهره همچو بدر منیر.
۷. *مرأة‌الخیال*، ص ۹۳: چنین.
۸. *نشتر عشق*، ص ۸۳۲؛ *کلمات‌الشعرا*، ۵۷: ره؛ *مرأة‌الخیال*، ص ۹۳ در.
۹. *کلمات‌الشعرا*، ۹۳۵۷؛ *مرأة‌الخیال*، ص ۹۳: سخن چنین.
۱۰. *نشتر عشق*، ص ۸۳۲؛ *کلمات‌الشعرا*، ۹۴: مرا چو شاه.
۱۱. *کلمات‌الشعرا*، ۵۷: نزد.
۱۲. قبل از این عبارتی زیر آمده و روی آن خط کشیده شده است:
"عجب که شیر خان لودی گفتن آن قصیده در عهد شاهجهان دانسته. آن بیت در معارضهٔ ملا فیروز در عهد جهانگیر خوانده شد".

هرگز نگسل ز خویش پیوند علی　　آزاد ز خویش باش و در بند علی
در مرتبه خویشتن ز اصحاب رسول　　مانند علی کجاست سوگند علی

صالح شکسته

تخلّص کابلی است، سلسلهٔ مریدیش به‌خواجه بهاءالدّین نقشبند می‌پیوندد و موافق اقوال بی‌نوایان طریقهٔ خویش که دست به‌کار و دل به‌یاد باید، به‌ظاهر در لباس سپاهیان در زمرهٔ درویشان بود. شیر خان لودی می‌نویسد که او از شکست‌های نفس امّاره شکسته تخلّص می‌کرد و از سعادتی که او را حاصل شد، آن است که روزی به‌هنگام نماز برای اذان برخاست. چون به‌کلمهٔ محمّد رسول الله رسید، پرتو جمال محمّدی معاینه نمود. و در عصر عالمگیر بادشاه در حیات بود. عزیز صاحب کمال هنرمند بوده، اوراست:

کاری که به‌اختیار کردیم　　ترک همه کاروبار کردیم
سررشتهٔ عمر بود کوتاه　　پیوند به‌زلف یار کردیم

رای بال گوبند[۳۰۰] (شاد)

برادر کهتر رای سادهو رام ولد رای مادهورام بن دیوان بهیرومل قوم اگروالله شاد تخلّص، دیوان بهیرومل، به‌دیوانی صوبه الهآباد از حضور محمّد شاه پادشاه مسرور گشته، مدّتی در آن صوبه به‌عزّت و وقار می‌بود. در شهر ندرآباد که از قلعه به‌یک کروه آباد است، عمارات متین ساخته همانجا سکونت اختیار کردند. هنگامی که آن خدمت از ایشان تغییر شد، [۱۸۸ الف] رای مادهورام برای حصول سندِ بحالی خدمت در دهلی به‌حضور پادشاه رفته و به‌یاوری طالع و رای درست باریاب مجرا شده، سند بحالی کار به‌نام دیوان موصوف و خطاب رای به‌نام خود حاصل نموده معاودت به‌الهآباد کردند. هنوز در راه بود که خبر رحلت دیوان جی به‌گوش ایشان رسید. به‌استماع این سانحه ملالت‌انگیز بر سبیل استعجال طی مراحل کرده در خانه رسیدند و به‌دلداری پس ماندگان کوشیده اسناد به‌ناظم وقت نمودند و برکار پدر دخیل گردیدند. آن قدر صحبت براز گردید که ناظم آنجا بی‌اجازت او

تو از تمکین من از حیرت، نه ایمایی نـه تقریـری
بدان ماند که هم بزم است تصویری بـه‌تصـویری
به‌این حسن تـوانگر زلـف چـون دلـق گـدا داری
که گـاهی سـایبان سـرکنی گـه در کمـر پیچـی
فسون‌گر داند آن خاکی که از وی بـوی مـار آیـد
شناسم بـوی زلفـت را اگـر در مشـک تـر پیچـی

*

انگشت نهادم به‌زنخدانش، گفت: به‌سیب منه الف که باشـد آسـیب

میر غازی شهید[۲۹۹]

تخلّص از موضع بهیره من مضافات لاهور است. به‌مناسبت نام غازی شهید تخلّص کرده. آخر بی‌آنکه خاری در پایش خلد شهید غازی گشته، قرابتی به‌میرزا روشن ضمیر داشت. چون به‌مثنوی گویی راغب بود، هفت مثنوی به‌تتبع سبعه *سیارهٔ* [۱۸۷ ب] زلالی گفته و هریک را نامی خاص گذاشته، از آن جمله است مثنوی *شور جنون* که ابیاتش این است:

هیچ دانی چیسـت ایـن شـور جنـون این صدای[۱] تیشـه اسـت و بیسـتون
این سخن از جنس قال و قیل نیست جـز صـدای شـهپر جبریـل نیسـت

از مثنوی دیگر در صفت کشتی گفته:

ز عاشق نیمهٔ دل وام کردنـد بکاویدند و کشتی[۲] نام کردند

خلیفه شهباز (شهاب)

المتخلّص به شهاب از اهالی اطراف لاهور است. از غلامی خاندان شاه ولایت مآب مفتخر بوده، رباعی خوشی گفته:

---

۱. *باغ معانی*، ص ۱۱۶؛ *سفینهٔ خوشگو*، ص ۹۵: نوای.
۲. همان، ص ۱۱۶: کشتن.

گـردد ز تـو شـاد جـان ناشـاد ناگـــاه اگـــر ز در درآیـــی

*

دگر جانان من میل حنا بستن بـه[1] خـون دارد سر خونریزی خونین دلان آن مـاه چـون دارد
حکایت‌های درد عشق خود را گر بیـان سـازم ترا همدم یقین باشد که این محزون جنون دارد
نه تنها پیش بالایـت صـنوبر منفعـل باشـد که پیش چشم تو در باغ نرگس سـرنگون دارد
اگر آن جنگجو از بهـر تیـر انداختن خیـزد سر عشّاق را غلطان میان[2] خاک و خـون دارد
برو ای باغبان از لاله و سنبل چه می‌لافـی بت من زلف سنبل فام و روی لالـه‌گـون دارد
اگر منظور قتل شاد مسکین در دلـش نبـود بهر دم تیغ مژگان را چنین برگشته چـون دارد

*

بـــاز در کوچـــه دلارامـــی دل ســـر آرمیـــدنی دارد
شاد را می‌کشی به‌وعده قتل خسته شوق طپیدنی دارد

*

شـــوخ مســـتانهٔ مـــن مـــی‌آیـــد شب بـه‌کاشـانهٔ مـن مـی‌آیـد

میر غالب علی شایق[۳۰۳]

تخلّص شعر هندی و فارسی می‌گوید، سیّد هندوستان زاست. از بدایت عمر مایل به‌کلام موزون گشته. دو سه رساله از جناب ارشادمآب سند نموده به‌شعر و شاعری نامی برآورده. سابق نگین تخلّص می‌نمود. حالا حسب ارشاد فیض مراد حضرت پادشاه عالم شاه [۱۸۹ الف] خلّد الله برّه و احسانه شایق اختیار کرده. درین ولا مسموع می‌شود که سیّد به‌جای شایق قرار داده. یکی از باریابان مجلس خاص بادشاهی است و طرز کلامش بر سلیقه‌اش گواه، من اشعاره:

بلبل به‌جرم عشق گل افتاد در قفـس می‌کرد ورنه بهر چه صـیاد در قفـس

---

۱. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۱۶: ز.
۲. همان، ص ۱۱۶: چو گو در.

کاری نمی‌کرد تا آن که احمد خان بنگش بر آن شهر استیلا یافت و تمامی شهر به‌غارت داد و در آن هنگامه بسیاری مال و اجناس رای صاحب هم به‌تاراج رفت. ناچار از آنجا دل برداشته وارد بنارس شدند و به‌مرزبان آنجا راجه بلوند سنگه[۳۰۱] ملاقات نموده به‌اقبال بلند و طالع ارجمند او را با خود آشنا کرده خدمت سایر تمام آن مرز و بوم معه عملداری چند محال اجاره گرفتند و در میان شهر بنارس عمارت عالی خریده سکونت اختیار کردند و چند سال به‌عیش و عشرت بسر برده به‌عالم بالاخرامید. خلف مهین ایشان رای سادهو رام بعد رحلت آن عالی مقدار با راجه جیت سنگه[۳۰۲] بن راجه بلوند سنگه مسطور ساخته کاروبار پدر را به‌ذمّهٔ خود گرفت و ایشان را در خدمت شیخ محمّد حزین علیه‌الرحمه بسیار اعتقاد بود و جناب شیخ که به ایشان نظر توجه داشتند، دیوان خود معه قبضهٔ شمشیر و یک میانه سواری عطا کردند چنانچه آن تبرّکات تا حال پیش رای مسطور موجود است. خود ایشان رای بال گوبند بسیار آرمیده مزاج و قابل دوست عالی منش پاکیزه گفتارند. چند سال است که به‌واسطهٔ قرابت خویشی که با راجهٔ عالی‌جاه راجه پتر چند بهادر که سررشتهٔ تمام سپاه و کارخانجات و غیره از عصر [۱۸۸ ب] نوّاب شجاع‌الدّوله بهادر مرحوم تا حال در سرکار وزیرالممالک آصف‌الدّوله بهادر درست دارند، در شهر لکهنو شهرت آورده به‌عزّت و وقار می‌گذرانند و با آن که هنوز عمر ایشان از بیست سال تجاور نکرده از تحصیل علم لابدی فراغت کرده به‌سیر تواریخ و دواوین [مشغول‌اند و آنچه می‌گویند از نظر بنده می‌گذرانند[۱]] و بنده هم در تربیت ایشان حاضر هستم. حق تعالی سلامت دارد که از خوبان روزگاراند. این چند بیت از افکار تازهٔ ایشان است:

در خانهٔ من اگر بیایی بر دل در خرّمی کشایی
بی‌روی تو حال دل خراب است ای راحت جان من کجایی
مشتاق لقای خویشتن را دیدار چرا نمی‌نمایی
بنهفته در ابر روی خود ماه تو پرده چرا نمی‌گشایی

---

۱. عبارت در پرانتز روی حاشیه نوشته شده است.

منسکه رای شوق[۳۰۶]

تخلّص. پسر دیوان خالصه نصیرالدّین عالمگیر بادشاه ثانی است، از اشراف هنود هندوستان است و با شعر کمال شوق داشت. تذکرةالشعرایی تألیف نموده، اشعار بسیار گفته، بعد خرابی دهلی به اودهٔ آمده بسر می‌برد. از فکر مشکل‌پسند اوست:

به‌قربان تو قاصد باز گو پیغام جانان را نفهمیدم ز شادی بس‌که زود از خویشتن رفتم

بال‌مکند شهود[۳۰۷]

تخلّص از کایستان صوبه بهار بوده. در عهد محمّد شاه به‌جهتِ بعضی امور از ممالک بنگاله به‌شاهجهان‌آباد آمده بعد حصول مطلب خود معاودت به‌وطن نمود. چون به‌وحدت شهود قایل و به‌آن مشرب مایل بود، شهود تخلّص اختیار نمود. خان آرزو می‌نویسد که هنگام آمدن دهلی با او ملاقات کرده اشعار خود را از نظر فقیر گذرانید. هنوز آغاز سخن اوست، اگر مساعدت بخت می‌نماید، به‌پایهٔ اعلی می‌رسد، ازوست:

نگهدارد شکار لاغرم ناموس صیادی که با دست تهی از صیدگاه امروز می‌آیی

دیبی پرشاد[۱] شامل[۳۰۸]

[۱۹۸ ب] از کایستان اکبرآبادست. جد والدش به‌لکهنو استقامت نموده و والدش بعد رحلت پدر به‌سررشتهٔ وکالت یومیه داران صوبه اودهٔ منتظم بوده، چون یومیه ضبط شد. از لکهنو دل برداشته باز به‌اکبرآباد رفت. خودش نیز همراه پدر رفته. تولّدش در لکهنو رونموده. نشو و نما هم همین جا یافته و تحصیل علم فارسی از بنده کرده. رغبت به‌انتخاب و سیر دواوین نموده و به‌یمن آن موزونی طبع بهم‌رسانیده به‌گفتن شعر مشغول شد. در اندک مدّت و مشق کم، گویایی خوب او را نصیب شد. الحال از چند ماه باز از اکبرآباد وارد این شهرست. عزیز بسیار سنجیده وضع و خوش‌گفتار است. بنده او را بسیار دوست می‌دارم. اوراست:

---

۱. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۱۶: دیبی پرشاد شاد؛ در *روز روشن*، ص ۳۱۹ هم تخلّص او شامل آمده.

معنی‌یاب خان شاعر[۳۰۴]

تخلّص، نامش گل محمّد است. اصلاح شعر از میرزا بیدل گرفته، ازوست:

ز صد ناوک چسان یک صید وحشی جان نگهدارد
دل مـا را خـدا از دسـت آن مژگـان نگهـدارد

*

کجاسـت غیـر قلنـدر اگـر سـراغ[۱] کنـی کسی که کشتی او در جهان پناهی نیست

رباعی

دیـدم دل شـب مـاه و شـبی سـیاره جاسـوس طـپش‌هـای دل صـد پـاره
گفتم چه کسی به‌وقت شب ای خوشرو پـیش آمـد و گفتـا پسـر هرکـاره

میر محمّد شاعر[۳۰۵]

تخلّص بلگرامی ولد عبدالجلیل بلگرامی تولّدش روز سه‌شنبه بعد نماز ظهر چهاردهم ماه ربیع‌الاوّل سنه هزار و یکصد و یک (۱۱۰۱ ه) در بلگرام رونمود. بعد رسیدن به‌سن شعور به‌تحصیل کمالات پرداخت. در اکثر علوم استفاده از والد خود گرفته در لغت و تاریخ مهارت بهم‌رسانیده، بعد رحلت پدر خدمت بخشی‌گری و وقایع‌نگاری و سوانح‌نگاری سرکار سیوستان به‌او تقرّر یافت. مثنوی *ناز و نیاز* در قصّهٔ سیّد علی بلگرامی و شاه فیاض که عاشق او بود، گفته. عزیز نیک نهاد و خوش‌اعتقاد بود، اوراست:

پری رویی[۲] که زلف او مرا آشفته‌تـر دارد هزاران نکتهٔ باریک در مـوی کمـر دارد

*

محو گشتم چو حباب و عین[۳] دریا یـافتم چشم پوشیدم ازیـن عـالم تماشـا یـافتم

---

۱. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۴۶: تلاش.
۲. *شمع انجمن*، ص ۳۵۰: پری‌زادی.
۳. اصل: حین؛ *شمع انجمن*، ص ۳۵۰؛ *مآثرالکرام*، ص ۲۹۱: عین.

تا تو منّت[1] بدین جهان داری　　آفت تن بلای جان داری
سر به‌سودا مدار در همه عمر　　ورنه سرمایهٔ زیان داری
گه هوای گل و بهار کنی　　گه سر باغ و بوستان داری
صیرفی میل تو به‌جان دارد　　تو به‌دل میل دیگران داری

صالح دیوانه[۳۱۰]

در ملازمت اکبر بادشاه به‌روی کارآمده به‌مرتبهٔ تقرّب بادشاه و خطاب عاقلی امتیاز یافت. بعد چندگاه از درجهٔ اعتبار افتاده به‌کابل رفت و بازآمد و به‌بادشاه ملازمت نمود. آن جمجاه به‌تولیت مزار فایض‌الانوار نظام‌الدّین اولیا قدّس سره او را منصوب فرمود. اوّل قبول نکرده به‌کابل رفته باز اختیار نمود. مؤلّف *تاریخ بدایونی* می‌نویسد که او چند گاه التزام آن کرده بود که تا پنج شش طبق طعام در دریا و چشمه یا حوض به‌نام خضر علیه‌السّلام نمی‌فرستاد، خود طعام نمی‌خورد و طرفه این که قاسم هندی که شاعر قلتبان پاجی[2] پرست بود، آن طعام نذر خضر را بیرون آورده به پاجیان می‌خورانید و هرگاه که صالح ازو می‌پرسید که طعام نذر به‌دریا افگندی، می‌گفت که خضر علیه‌السّلام به‌شوق تمام تناول فرموده شما را دعا رسانیده‌اند. او که به‌اسم خود مسمّی بود، باور داشته مطلقاً در نمی‌یافت بلکه راست پنداشته شاد می‌شد. اوراست:

چو سودای سر زلفش به‌پا افگند زنجیرم　　درین سودا به‌غیر از جان سپردن نیست تدبیرم

محمّد عیسی صغری

تخلّص جونپوری از معاصرین تقی اوحدی‌ست. با وجودی که طاقت و قوّت رجولیت مطلقاً نداشت [۱۹۰ ب] کتخدا شد و به‌سبب طعن مردم و سرزنش اقربای عروس در سنه هزار و هیژده (۱۰۱۸ ه) زن را به‌جای ازالهٔ بکارت بکارد کشت و

---

۱. *عرفات‌العاشقین*، ص ۲۳۰۳؛ ریاض‌الشعرا، ص ۳۶۷: همت.
۲. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۱۸۰: شاعر فیلبان پسر است و پاجی طبیعت است.

ای درد میـازار مـرا ایـن قـدر امشـب　　بگذار که دستی بـنهم زیـر سـر امشـب
چـون تعزیـه‌داران بـه‌سـر نعـش دل مـا　　غم مرثیه‌خوان است و الم نوحه‌گر امشب

*

در کنج قفس ناله و فریاد نکردیم　　آزرده ز خود خاطر صـیاد نکـردیم

*

مستان محبّت سـر پیمانـه ندارنـد　　چشم تو بود ساغر سرشـار دل مـا

*

ای بت به‌تو حال دل شیدا نتوان گفت　　آری سخن از کعبه به‌ترسا نتوان گفت
آن بوی دگر دارد و ان نکهـت دیگـر　　گیسوی ترا عنبـر سـارا نتـوان گفـت

*

می‌رفت سوی کعبه دل و دین پناه مـا　　آمد بتـی مقابـل و شـد سـنگ راه مـا
بهرِ چه عشق این همه آتش بلند کـرد　　گر یک شراره سوخته می‌شد گیـاه مـا

*

گـه اسـیرم کنـد و گـه کنـد آزاد مـرا　　[۱۸۹ الف] کشت این بازی طفلانهٔ صیاد مرا

*

چو خواهمش که مراو در حضور بنشیند　　ادب بهانـهٔ خـود کـرده دور بنشـیند
نمـی‌نشـیند اگـر مـن بـه‌زور بنشـانم　　رقیـب اگـر ننشـاند بـه‌زور بنشـیند

*

گیرم که می‌برد به‌تو شامل سلام من　　کو قاصدی که از تو رسـاند خبـر مـرا

روضة الصاد

قاضی صیرفی[۳۰۹]

در عهد سلطان فیروز شاه بادشاه دهلی بود. کلامش کامل عیار و اشعارش طلای دست افشار است. قصاید غرّا در مدح بادشاه مسطور گفته. اوراست:

می‌روم هرجا که شوق او مرا خواهد کشید کارم از عشقش نمی‌دانم کجا خواهد کشید

نظام‌الدّین احمد صانع[۳۱۴]

تخلّص بلگرامی. اوایل به‌تحصیل علوم لابدی پرداخته به‌گفتن شعر میل نمود و از مدّتی به‌خدمت مهربان خان چیلهٔ احمد خان بنگش در فرخ‌آباد به‌عزّت بسر می‌برد. بنده بعد رحلت احمد خان او را از آنجا به‌لکهنو طلبیده در سلک ملازمان وزیرالممالک آصف‌الدّوله بهادر منتظم گردانید. چند سال اوقات گذاری کرده به‌بنگاله رفت. حالا با یکی از صاحبان انگریز در کلکته به‌خدمت منشی‌گری و مختاری خانهٔ او سرافراز است. وقت رفتن بنگاله نقل دیوان [۱۹۱ الف] خود به‌بنده داده، تخمیناً دو سه هزار بیت خواهد بود. خوش‌گوست و در این ایام در بلگرام بهتر ازو کسی نیست. از زبان خودش شنیده‌ام که اشعارش را شیخ حزین علیه‌الرحمه شنیده بر بعضی ابیات تحسین کرده. اوراست:

با سپاه نیاز و لشکر ناز یک طرف یار و یک طرف مائیم

*

داد از دل درد کیش ما را نگذاشت به‌حال خویش ما را

میرزا صادق[۳۱۵]

خلف میرزا صالح عموی طاهر نصرآبادی صاحب تذکره[۱] است. تولّدش سیوم شعبان هزار و هیزده (۱۰۱۸ ه) در بندرسورت[۲] رونموده از علمای سند و فضلای عهد، تحصیل علوم کرده استعداد کامل خصوصاً در هندسه و حساب و اصطرلاب و اصول ریاضی بهم‌رسانیده، *صبح صادق*[۳۱۶] که مشعر حالات انبیا و اولیا و سلاطین و حکما و فضلا و شعرای ربع مسکون است، از تألیف اوست. نسخه‌ای به‌نام شاه شجاع بن شاهجهان بادشاه نوشته و بسیار تحقیقات درو به‌کار برده،

---

۱. یعنی *تذکرهٔ نصرآبادی*.

۲. بعد از این "اعنی به‌هندوستان" نوشته شده ولی روی آن خط کشیده شده است.

خود را نیز به‌همان زخم هلاک ساخت و در شهر خود مدفون شد. ازوست:

به‌یاد حسن تو چون غنچه غرق خونابم اگر ز چشمهٔ حیوان خضر دهد آبم

ملا صبحی کشمیری[۳۱۱]

از جمله ملازمان و مدّاحان سلطان شجاع بن شاهجهان بادشاه بود. ازوست:

سر افرازی اگر داری هوسِ کسب تواضع کن به‌ابرو بین که جا بر[1] چشم دارد از خمیدن‌ها

میر عبدالباقی صهبائی[۳۱۲]

کشمیری نسبش به‌قدوهٔ اخیار خواجه مودود چشتی قدّس سرّه می‌رسد. در سخنوری عالی پایه و در خوشنویسی بلند مایه بود. در بعضی از مقاطع خویش وصف میر عبدالله مشکین رقم[۳۱۳] که در خوشنویسان عصر جهانگیر بادشاه بود و مذاق درویشی داشت، به‌قید قلم در آورده و جواب اعتراضات ملّا شیدا که بر قصیدهٔ قدسی کرده به‌نظم آورده و مدّاحی عالمگیر بادشاه اکثر کرده، بسیار خوشگوست. ازوست:

هزار مرتبه بخشیده جرم من کرمت دلیر ساخته عفو تو برگناه مرا

*

خود مست و غمزه مست و دو چشم از[2] خمار مست
یک ناتوان چه چاره کند با سه چار مست

*

از کوچه نی تا به‌در میکده راه است بر دعوی من مطرب و ساقی دو گواه است

*

روزی که خرد بر سر تقسیم جنون بود آن روز مگر قسمت عشّاق زبون بود

*

---

۱. اصل: در؛ *نتائج‌الافکار*، ص ٤۲۲؛ *صبح گلشن*، ص ۲٤۷: بر.
۲. *نشتر عشق*، ص ۸۷۹: چشم خمار.

اعتقاد آوردند و نهایت اعزاز و احترامش کردند. مریدان بسیار ازو در کشمیر و هند مانده، بسیار بانت بود. تصانیف عالیه در اکثر علوم و فنون دارد. تفسیر کبیر شروع به‌نوشتن کرده بود، فرصت اتمام نیافت و هنگامی که از اکبر بادشاه رخصت گرفته به‌وطن رفته بود، دوازدهم ذی‌قعده سنه هزار و سه (۱۰۰۳ ه) در خانقاه خود رحلت نمود. "شیخ امم بود" تاریخ فوت اوست. خمسه تمام کرده و رسایل متعدده در معمّا نگاشته، رباعیات مع شرح در تصوّف نیز دارد. مؤلّف *تاریخ بدایونی* که بسیار با او مربوط بود، با هم مرافعات واقع بوده در حال او می‌نویسد که شیخ مستجمع کمالات صوری و معنوی و به‌همه وصف موصوف است، امّا آن چه باید اندکی درو نیست[1]:

نیش عقرب نه از پی کین است مقتضای طبیعتش این است

شیخ بسیار کامل کسی بود. اوراست:

در هرچه بینم آن رخ نیکوست جلوه‌گر در صد هزار آینه یک روست جلوه‌گر
خلقی بهر طرف شده سرگشته بهرِ دوست این طرفه‌تر که دوست بهر سوست جلوه‌گر

*

بر رخ فکنده چاشت‌گه آن مه نقاب را پیش از زوال سایه[2] رسید آفتاب را

میر مظهر علی صافی[۳۱۸]

از مشایخ‌زادهای صوبهٔ بهار و از بزرگواران آن دیاراند. از تحصیل علم فراغت کرده طبع را مایل به‌کلام موزون کرده. پاره‌ای سیاحت کرده و به‌صحبت بزرگان رسیده در لکهنو آمده و چندی مانده، غزلیات خود از نظر اصلاح جناب ارشادمآب گزرانیده و باز سفر اختیار کرده و الحال در اضلاع بنگاله می‌باشد [۱۹۲ الف] و مسودات خود را پیوسته از آنجا به‌آن حضرت ارسال می‌دارند. عزیز

---

۱. بعد از این: "بدایونی یکی را به‌خوبی یاد نمی‌کند" آمده و روی آن خط کشیده شده است. همچنین "امّا آنچه باید اندکی درو نیست" در *منتخب‌التواریخ* از بدایونی نیامده است، *منتخب‌التواریخ*، ص ۹۶.
۲. *نشتر عشق*، ص ۸۷۱: شام رسید.

به‌قول نصرآبادی در سنه هزار و شصت و یک (۱۰۶۱ ه) در هند فوت شد. اوایل همراه شاهجهان بادشاه بود. بعد از آن همراه شاهزاده مسطور می‌ماند. چون یک چشم او ضایع شده بود، به‌جای آن چشمی از مینا ساخته به‌حدقه چشم می‌نهاد. بنا بر آن به‌مینا اشتهار یافته بود. اوراست:

سوی میخانه به‌تایید جنون خواهم رفت باز از عالم اسباب برون خواهم رفت

چون در بنگاله حسب‌الحکم شاهزاده با متمردان جنگ‌های مردانه نمود و آن حالات را به‌نظم در آورده پیش برادر خود نصرآبادی در ایران فرستاده آنجا گوید:

نشستم بر آن بارهٔ گام زن به‌اوج فلک یافتم خویشتن

*

نوردیدنش در جهان کار بود به‌دستش زمین همچو طومار بود
ازو تا بخور یک قدم راه بود که پیشانیش غرّهٔ ماه بود

در صفت بنگاله گوید:

خوشا ملک بنگاله در برشگال سوادش بروی زمین همچو خال
زمین پر ز آب و هوا پر ز میغ[1] نهان آب در سبزه چون آب میغ
[۱۹۱ ب] ز کوه آبشار آن چنان ریخته تو گویی فلک کهکشان ریخته

شیخ یعقوب صرفی[۳۱۷]

تخلّص کشمیری در فضل و علم کامل بود و در مشرب تصوّف واصل و در علم عربی و تفسیر و حدیث ماهر بود. مرید و خلیفهٔ شیخ حسین خوارزمی رحمةالله علیه است. در خرقهٔ مشیخت سیاحت بسیار کرده و به‌خدمت اکثری از مشایخ در دیار عرب و عجم رسیده و اقتباس فواید از ایشان نموده. اجازت ارشاد و هدایت یافت و به‌زیارت حرمین شریفین فایز گشته. سند حدیث از شیخ ابن حجر مفتی حرمین حاصل کرده به‌هندوستان معاودت کرد. همایون بادشاه و اکبر بادشاه به‌او

---

۱. *نصرآبادی*، ص ۶۵: تیغ.

در قصبهٔ سفیدون من مضافات سرهند رحلت نمود. ازوست:

دل که شد دیوانهٔ عشقش چه تدبیرش کنم　　غیر ازین کز حلقهٔ زلف تو زنجیرش کنم

*

آن ترک شهسوار چو عزم شکار کرد　　تیری که زد بغیر، دلم را فگار کرد

*

یارب به‌درت نامه سیاه آمده‌ایم　　وز آتش دوزخ به‌پناه آمده‌ایم
هرچند که ما غرق گناه آمده‌ایم　　با قافلهٔ عذر به‌راه آمده‌ایم

سیّد ضیاءالله بلگرامی[۳۲۲]

از سادات واسطی بلگرام و سیّد صاحب کمال، حافظ و قاری قرآن مجید بود. در خدمت سیّد محمّد کالپوی[۳۲۳] علیه الرّحمه ارادت داشت. [۱۹۳ ب] بیست و پنجم شعبان سنه هزار و یک صد و سه (۱۱۰۳ ه) ساقی اجل به‌بادهٔ فنایش مدهوش ساخت. ازوست:

قطرهٔ می که لبم[۱] بی‌تو مکیدن[۲] گیرد　　به‌گلو ناشده از دیده[۳] فرو می‌ریزد

میر ضیاء دهلوی[۳۲۴]

از خوش‌طبعان عصر شاهجهان بادشاه بود. میرزا سرخوش به‌او در اوایل عهد عالمگیر بادشاه ملاقات کرده، اوراست:

گه دهان یار می‌بوسم ز مستی گاه چشم　　پیش مستان هیچ فرق از پسته[۴] و بادام نیست

*

نشسته در طلب دلربای خویشتنم　　چو چشم می‌پرم اما به‌جای خویشتنم

---

۱. *مآثرالکرام*، ص ۲۵۱: لبی.
۲. *نشتر عشق*، ۹۱۷؛ *باغ معانی*، ص ۱۲۲؛ *نتائج‌الافکار*، ص ۴۳۵: چشیدن.
۳. *نشتر عشق*، ص ۹۱۷؛ *نتائج‌الافکار*، ص ۴۳۵؛ *باغ معانی*، ص ۱۲۲؛ *مآثرالکرام*، ص ۲۵۱: از چشم چکیدن گیرد.
۴. *کلمات‌الشعرا*، ص ۶۹: تا.

درویش جلیل‌القدر خوش اخلاق پاکیزه گفتار است. ازوست:

خواهم که بعد ازین نشوم از تو من جدا با تو نشینم و شوم از خویشتن جدا
صافی تو جان عالمی و یار جان تست دلشاد دار جان نبود از بدن جدا

*

از زلف خود ار گویی دل موی به‌مو داند وز حال دل ار پرسی زلف تو نکو داند
سرّی است مرا با او رازی‌ست به‌من او را او داند و من دانم من دانم و او داند

*

مستانه قدح بر سر زاهد چو شکستی مخمور به‌هوش آمد و هشیار به‌مستی

روضة الضاد المعجمه

ضیاءالدّین محمود[۳۱۹]

از افاضل غزنی است. چون به‌کابلی شهرت یافته و هم غزنین از مضافات کابل است، اسمش در این نسخه نوشته شد. اوراست:

چشمم ز تو خون گرفت حیرانش مکن وابسته به‌زهرخنده گریانش مکن
در زلف دراز او دلی دارم من زنهار شکسته و پریشانش مکن

محمّد ضمیر لاهوری

برادر ملّا منیر[۳۲۰] است. برادرش در بعضی رقعات خود این رباعی او تقریباً نوشته:

در محفل ناشگفته رویان منشین ور بنشینی که چاره‌ات نیست ازین
چون سوسن جمله تن زبان باش و مگوی چون نرگس باش سر به‌سر چشم مبین

شیخ نظام ضمیری بلگرامی[۳۲۱]

عمّش از امرای اکبر بادشاه بود. تولّد خودش در بلگرام رونمود و بعد تحصیل علم متداوله به‌فن سخن آشنا گشته به‌تتبع قدما در صنایع و بدایع شعری بسیار می‌کوشید. کلیاتش تخمیناً پانزده هزار بیت است. قصیده(ای) گفته که هشت چیز التزام آن کرده. این بیت از آن است:

ای به‌بخت و وقت با چتر سعادت تاجدار
فیل و اسپ و تیغ و تیرت کرده از گردون گذار

طفیلی[۱]

تخلّص[۳۳۰] پسر ملّا درویش فتحپوری، برادرزادهٔ ملّا صالح است که در عهد اکبر بادشاه مدرّس متعین خانقاه فتحپور بود. خودش در سن دوازده سالگی شرح شمسیه می‌خواند. طبعش در جودت بی‌نظیر بود. در شعر هم سلیقهٔ درست داشت. بدایونی می‌نویسد که درین عمر فارسی گفتن مشکل می‌شود. او قصاید هرگونه و اشعار به‌خوبی می‌گفت. در سنه هزار و ده (۱۰۱۰ ه) در خدمت شاهزاده سلیم می‌بود و این تخلّص ازو یافته، در مدح گفته:

ایا شهی که جهان را ز رهزنان خللی[۲] — به‌دور معدلتت فتنه پاسبان آمد
نوید[۳] لطف تو شد[۴] آن چنان که عاصی را — گناه از آتش دوزخ نگاهبان آمد
تویی که مرکب عزم تو را به روز وغا — ظفر علم کش و اقبال همعنان آمد
رساند نامهٔ اقبال دوش مرغ شرف — که صیت شهرتش از اوج لامکان آمد

*

آنچه ما کردیم در اسلام در روز جزا — جای آن دارد که گردد کفر دامنگیر ما

محمّد ابراهیم طلوع کشمیری[۳۳۱]

معاصر تقی اوحدی است. عزیز دلاور و شجاع بوده، اوراست:

ز چاک پیرهن یوسف این قدر دانم — که عشق پرده‌دری کرده از زلیخا نیست

*

خوشم که همچو طلوعی مرا به‌کعبهٔ دل — زبان ز خواهش دست از دعا گریزان‌ست

رباعی

فصل گل و مل گذشت و ما بی‌خبریم — آب از سر پل گذشت و ما بی‌خبریم

---

۱. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۱۸٤: طفلی.
۲. همان، خلل.
۳. همان، امید.
٤. همان، هست.

روضة الطاء

سیّد طفیل محمّد[۳۲۵]

اصلش از سادات صحیح‌النسب اترولی من اعمال آگره است. تولّدش هفتم ماه ذی‌حجّه سنه هزار و هفتاد و سه (۱۰۷۳ ه) رونموده، در علم معقول و منقول و فروع و اصول سرآمد فضلای زمان بود. اوایل تیمناً از سیّد حسن رسول‌نما[۳۲۶] به‌خواندن مشغول شد و بعده تا شرح ملّا از عمّ خود که فاضل بود، تلمّذ نموده، پس از آن در بلگرام آمده از افاضل آنجا استفادهٔ علوم نمود و همانجا به‌خانهٔ میر عبدالجلیل بلگرامی استقامت کرد. به‌غایت تجرّد و آزادی از علایق دنیوی داشت. مدّت شصت سال درس می‌داد و به‌موزونیت طبع شعر هم می‌گفت:

گر بوالهوسی نیاز ظاهر آموخت　　کی آتش سوز دل تواند افروخت
چون صورت پروانهٔ فانوس خیال　　گرد سر شمع گشت و یک ذرّه نسوخت

محمّد طاهر اله‌آبادی[۳۲۷]

ولد شیخ محمّد یحیی المعروف به‌شیخ خوب‌الله[۳۲۸]، تحصیل علوم رسمی از سیّد جاره الله اله‌آبادی و دیگر افاضل نموده، حواشی متفرق بر *بیضاوی* و دیگر کتب نوشته، آخر عمر به *فصوص‌الحکم*[۳۲۹] شرحی به‌دقّت تمام تألیف کرد. مؤلّف *یدبیضا* می‌نویسد که او نظر بر صفحه نمی‌انداخت، پیش از خواندن یا بعد آن که مطالعه می‌کرد، چون بعد مدّت به‌درس می‌نشست، همه از برداشت و جمیع کتب مشکل معقول و منقول را درس می‌داد و آنها که از تحصیل او واقف بودند، تحیّر تمام داشتند که گویا کرامت دارد. به‌هرحال صاحب استعداد بود. گاهی شعر هم می‌گفت. اوراست:

بر زعمِ من به‌دست رقیبش سپرده‌اند [۱۹۴ الف]　　تا کی کشم[۱] شکایت محمل‌کشان یار
حیف است باغبان اگر از رشکِ عندلیب　　گل را کند حواله به‌نوک سنان خار

---

۱. اصل: کنیم؛ سفینهٔ هندی، ص ۱۲۷: کشم.

گشت. *تذکرةالاولیا* و *تذکرةالشعرا*[۳۳۵] نیز تألیف کرده، در سنه هزار و یک صد و چهل و هفت (۱۱۴۷ ه) در اله‌آباد با مؤلّف *ریاض‌الشعرا* صحبت داشته، اوراست:[۱]

والدش که شیخ غلام محی‌الدّین نام داشت، خالی از فضل و کمال نبود. او هم شعر می‌گفت.

روضة الظاء المعجمه

قاضی ظهیر دهلوی[۳۳۶]

از جمله افاضل و شعرای زمان سلطان محمود شاه بن محمّد شاه بن فیروز شاه بادشاه دهلی است. بعد ازو شاعری از هند کم خاسته، دیوانی دارد از قصاید و غزلیات. اکثر اشعارش در مدح بادشاه مسطور است. ازوست:

قهرمانی که کند[۲] سجده به‌سویش افلاک بادشاهی که کند طوف[۳] به‌دورش ایام
چرخ هر تیر مرا[۴] قسمت هر سهمی کرد زین نکوتر نتوان کردن تقسیم سهام

*

بوی گل جنبید سوی گلستان خیز ای ندیم
بادهٔ کهنه طلب یاد آر از یار قدیم
شاخ گل چون نخل عیسی روح‌پرور شد به‌باغ
زان همی جنباندش مریم صفت هر دم نسیم
شاخ شد سرسبز بلبل کی شکیبد از کلام
خضر در صحبت تواند صبر کردن چون کلیم

---

۱. نمونهٔ شعر داده نشده است.
۲. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۱۹۲: برد.
۳. همان، ص ۱۹۲: فخر.
۴. همان، ص ۱۹۲: ترا.

ایام جوانی که بهاری خوش داشت چون موسم گل گذشت و ما بی‌خبریم

میرزا نظام‌الدّین احمد طالع[۳۳۲]

تخلّص برادر خورد میرزا قطب‌الدّین مایل تخلّص دهلوی است. خالی از فضل و علم نبود و در تصوّف نیز مربوط بود. در عهد عالمگیر بادشاه تولّد یافته، اوراست:

بر سر شورش میاور خاطر پرشور را نیست آسان دست کردن خانهٔ زنبور را

*

جدا از هستی خود شو که همرنگ صفا گردی
اگر از خود کنی قالب تهی[۱] ماه سما گردی

میر عبدالعلی طالع[۳۳۳]

تخلّص اصلش از سبزوار [۱۹۳ ب] و مولدش دهلی است. با شعرای عصر خود مانند شیخ حسین شهرت و میرزا افضل ثابت و شیخ عبدالرضای متین محشور بود. مدّت‌ها به‌رفاقت نوّاب سعادت خان مرحوم بسربرده در اودھ رحلت کرد. در فن شعر شاگرد عم خود میر سیّد محمّد ثاقب بود. اوراست:

طالع برای رفتنم[۲] ا ز خود به‌یاد او خوب آمده ز مصحف دل استخاره‌ام

رباعی

در عشق مدار ما به‌دست دگر است[۳] باغیم و بهار ما به‌دست دگر است
در کارگه وجود چون کاغذ باد سر رشتهٔ کار ما به‌دست دگر است

شیخ سیف‌الدّین محمّد طبیعت[۳۳۴]

تخلص اصلش از اعیان مشایخ الور من مضافات اکبرآباد است. تحصیل علم متداوله از عبدالجلیل بلگرامی و دیگر فضلای نامی نموده، صاحب فضل و کمال

---

۱. *کلمات‌الشعرا*، ص ۷۲: اگر قالب تهی از خود کنی.
۲. اصل: رفتن؛ *سفینهٔ خوشگو*، ص ٦٥: رفتنم.
۳. *باغ معانی*، ص ۱۲۵: دگری‌ست (در هر سه مصرع)

عمرش پنجاه و چهار سال نوشته. شاعر مذکور در فصاحت و بلاغت یگانهٔ روزگار بود، به‌لطافت حرف می‌زد. اشعارش نایاب. این چند بیت از قصاید اوست:

برخیز عمید ارنه فسردست دل تو بگـذار غـزل حمد خداوند جهان گو مدّاحی درگاه خـدا کـن

*

مدّاحی درگاه خدا کن که برافراشـت بـی‌زحمـت آلات بـسی گنبـد مینـو

تمام این قصیده خوب‌ست.

چو پردازد نگارم چنگ و بندد زخمـه بـر نـاخن

زند ناهید را صد زخـم غیـرت بـر جگـر نـاخن

این قصیده هم سراپا مرغوب است.

عبدالقادر بدایونی

از فضلای عهد اکبر بادشاه، در علم عربیت و شعر و انشا کامل‌البضاعت است. *تاریخ بدایونی* ذکر واقعهٔ چند سال بادشاه مسطور از تألیفات اوست. خان آرزو می‌نویسد که غایتش از نوشتن تاریخ عموم مردم است. ازوست:

سرچشمهٔ خضرست دهـانی کـه تـو داری ماهی است در آن چشمه زبانی کـه تـو داری

این شعر خود بعد شعر خان‌زمان سلطان که از امرای اکبری بود، در ضمن احوالش نوشته، می‌گوید که در چنین شعر و شاعری [۱۹٤ ب] که در زمان جاهلیت شایع بود، درین ایام از جمله معایب می‌نماید و شعر خان مذکور این‌ست:

باریک چو مویی‌ست میانی که تـو داری گویا سر مویی‌ست دهانی کـه تـو داری

سبحان الله با وجودی که در آن زمانه شعرای صاحب کمال و فضلای بلندخیال کوس **لمن‌الملکی**[1] می‌زدند، او چنین می‌نویسد. ای وای بر شعرای زمانهٔ ما که از موزون تا ناموزون و از ریسمان تا آسمان فرق نمی‌دانند و یا بهتر از

---

۱. قرآن: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، سورهٔ مؤمن، آیهٔ ۱۶، در آن روز فرمانروایی با کیست؟ با خدای یکتای قاهر است.

طوطیـان را حلـه سـبز و قمریـان جامـه سـفید
زاغ زیـن تشـریف عـاری کـو سـیه دارد گلـیم[1]
سنبل و نرگس ز زلف و چشم خوبان نسـخه‌هاسـت
زان یکـی افتـاد مظلـم وان دگـر آمـد سـقیم
غنجه بشگفت از نسیم باغ آری بشگفد [۱۹۴ الف]
هـم بـه‌آسـیبی کسـی کـو را دلـی باشـد سـلیم
لاله بـا داغ سـیه کانـدر دل از ظلـم خـزان‌سـت
هنـدویی گـویی فرورفتـه‌سـت در نـار جحـیم

روضة العین

عمید دیلمی، عمید[۳۳۷]

تخلّص المخاطب به‌فخرالملک، سخنور عالی‌شان و فخر افاضل زمان سلطان ناصرالدّین محمود[۳۳۸] بن التمش است. از کلامش معلوم می‌شود که سیّد است، چنانکه در قصیده نعت گفته:

به‌نسب چه نازم اینجا که نیازمنـدم از دل به‌شفیع روز محشر که گزید حق به‌دینش

و در عهد سلطان مذکور و سلطان بلبن منصب استیفای ممالک هندوستان به‌او مفوض بود و در مدح هر دو سلطان قصاید غرا گفت و هم در عصر سلطنت بلبن به‌جهتی در بند افتاده، در آن باب قصاید نصایح و پند به‌سلطان نگاشته، از آن جمله است:

می‌گفت پیش ازین به‌نصـیحت مـرا خـرد خـود را بـر آسـتان شـه کامکـار بنـد
هردم[2] بر این امید که خود شاه لطف کرد چـون خونیـان نهـاد بـرین سـوگوار بنـد

مؤلف *ریاض‌الشعرا*[3] ولادتش در سنه شش صد و پنجاه (و پنج) (۶۵۵ ه) و

---

۱. اصل: زاغ ازین یوسف عذاری سیه دارد گلیم؛ منتب‌التواریخ، ج ۳، ص ۱۹۵: زاغ زین تشریف عاری کو سیه دارد گلیم.
۲. دیوان عمید، ص ۱۰۱: بودم بر این.
۳. *ریاض‌الشعرا*، ص ٤۱٦.

[۱۹۵ الف] غنچه دهان من چرا هیچ سخن نمی‌کند
گـر سـخنی کـنم بـه‌او گـوش بـه‌مـن نمـی‌کنـد

*

کی سـزاوار طلـب، شـان بزرگانـهٔ تسـت گر خود از لطف قدم رنجه کنی خانهٔ تست

*

پیش صیاد من از بهر خدا ضامن شوید یک پریدن تا سر دیوار می‌خواهد دلـم

*

تا مهربان شود دل بی‌رحم کافرش چندین چراغ بر در بتخانه سوختیم

میر عبدالجلیل بلگرامی[۳۴۲] **(واسطی)**

خلف میر سیّد احمد است که در فن سیاق و خوش‌نویسی مهارت داشت. خودش جامع فضایل و کمالات بود. در علم تفسیر و حدیث و لغت و تاریخ و اشعار عربی و فقه و موسیقی نغمات هندی مستثنی بود. به‌قوّت حافظه تمام قاموس را از اوّل تا آخر یاد داشت. در فن شعر بر اقسام شعر قادر بود و بر هر چار زبان ترکی و فارسی و عربی و هندی ابیات می‌گفت. اوایل طرازی تخلّص می‌کرد و به‌سبب آن که از سادات واسطی بود، آخر واسطی تخلّص اختیار کرده، امّا چون اکثر جا نام خود می‌آرد، درین چمن نامش نوشته شد. با شاه ناصر علی سرهندی و دیگر سخنوران ملاقات کرده. در سنه هزار و یک صد و یک (۱۱۰۱ ه) از حضور عالمگیر بادشاه بخشی‌گری (و) وقایع‌نگاری گجرات یافته و در سنه هزار و یک صد و شانزده (۱۱۱۶ ه) از آن کار معزول گشته سوانح‌نگاری و بخشی‌گری و وقایع‌نویسی بهکر و سیوستان یافت. در عهد محمّد فرخ سیر سنه یک هزار و یک صد و بیست و شش (۱۱۲۶ ه) از آنجا به‌دهلی آمده، استعفای کار نموده اسناد خدمات را به‌نام پسر خود حاصل نموده و اوقات حیات را در اختلاط با اهل کمال بسر می‌برد، تا در سنه یک هزار و یک صد و سی و هشت (۱۱۳۸ ه) در دهلی به‌مرض استسقا بیست و سیوم ربیع‌الثانی درگذشت. تابوتش را از آنجا نقل

خودسری دعوای برابری بلکه بهتری می‌نمایند. طرفه حالی است در زمانهٔ ما، هرکه جاهل‌تر است فاضل‌تر[۱].

نعمت خان عالی[۳۳۹]

اسمش میرزا محمّد و اصلش از اطبّای شیراز است. بنابرآن حکیم هم تخلّص می‌کرد. تولّد در فارس و نشو و نما در هندوستان یافته، با حکیم الممالک عالمگیری[۳۴۰] قرابت قریبه داشت.

در عصر عالمگیر بادشاه به‌خطاب نعمت خان معزّز بود و در عهد شاه عالم بهادر شاه با منعم خان خان‌خانان صحبت بسیار برار شد و دانشمند خان خطاب یافت و به‌گفتن شاهنامه مامور گشت، امّا فرصت اختتام نیافت و در سال سیوم این بادشاه وفات یافت. خان آرزو فوتش در عهد سلطنت محمّد فرخ سیر نوشته و می‌نویسد که عالی با وجود مشرب تصوّف غلویی در تشیع داشت، لهذا ما او را عالی غالی می‌گوییم. به‌هر حال عزیز جامع حسنات و فاضل کامل بود. در نثر و نظم دستگاه وسیع داشت. *واقعه حیدرآباد*[۳۴۱] و واقعات دیگر به‌قوّت نوشته و بسیار تلاش‌ها درو به‌کار برده و منثوی بر وزن مثنوی معنوی مولوی[۲] علیه‌الرحمه به‌پاکیزگی گفته، چون خیلی خوش طبع بود، در نثر و نظم هجای معاصرین اکثر جا کرده و کلّیات ضخیم جمع نموده، بنده بر سراپایش گذشته‌ام. در فن شعر استاد وقت است. اوراست:

گر بگویم که ز مهر آمدی ای ماه غلط راست گو پیش که می‌رفتی و شد راه غلط

*

ز دشمن یار می‌پرسد که عالی کیست طالع بین

که عمرم در محبّت رفت و کار آخر رسید اینجا

*

---

۱. نمونهٔ شعر داده نشده است.

۲. اصل: مثنوی مولوی معنوی.

عارف بلوچ سندی[۳۴۴]

از مشاهیر قوم خودست و مدّاحی خاندان نبوّت و دودمان شاه ولایت می‌کرد. این رباعی ازوست:

عارف پرهیز نی ز مـی خـواهم‌کـرد در رشتهٔ جان خصم نی خواهم کـرد
بـر سـینهٔ دشـمن علـی خـواهم زد شنجرف ز خون دل وی خواهم کرد

شیخ عبدالعزیز جونپوری[۳۴۵]

در تصوّف مربوط بود و در علم رسمی با خبر. معاصر جهانگیر بادشاه بوده، اوراست:

پـی تسـلّی دل کلـک مـانی فکـرم اگر به‌صفحه کشد نقش روی نیکویش
هنوز چهره به‌اتمـام نارسـیده بـه‌جـان خدنگ غمزه رسـد از کمـان ابـرویش

شیخ عبدالکریم عطایی جونپوری[۳۴۶]

برادر شیخ عبدالعزیز، معنوی هم تخلّص اوست. تقی اوحدی می‌نویسد که من او را دیده‌ام. در نهایت ذوق و شوق و کمال مکنت در تلاش سخن به‌جداست. با شیخ فیروز منشی سعدالله خان[۳۴۷] وزیر اعظم شاهجهان بادشاه مربوط بود. چنانکه در مناظرهٔ ملا شیدا حاضر بوده، سابق سمت تحریر یافته. ازوست:

خـویش را در جسـتجو رسـوای عـالم مـی‌کـنم
چون تو پیدا می‌شوی من خویش را گم می‌کـنم

*

بهـار حسـن تـو دامـان اگـر برافشـاند چمن چمن گل خورشید بز زمـین ریـزد

در تعریف جونپور گوید: [۱۹۶ الف]

سـواد جونپـور مـا سـواد دیـده را مانـد که از وی بر نمی‌خیزد به‌غیر از مردم بینا

بعضی از ظرفا معنی این را تاویل کردند که مردم بینا کم قرار می‌گیرد، الحق لطف ظرافت ظاهر. به‌هرحال جونپور زمین قابل خیز است.

کرده، به‌بلگرام پای تربت والدش به‌خاک سپردند. میر غلام علی آزاد که نوادهٔ اوست، در تاریخش یک صد و بیست بیت که مشتمل بر چهار مطلع و هر مصرعش تاریخ است، گفته. اوّل مطلعش این است:

رسید روز گداز سموم برق عنان [۱۹۵ ب] کبـاب شـد جگـر نـار و لالـهٔ بریـان
(۱۱۳۸ ه) (۱۱۳۸ ه)

سال حیاتش شصت (و شش) سال و شش ماه و ده روز بود. چون در تشیع غلو داشت، این قطعه موافق مذهب خود گفته:

دی کسی گفت عایشه در فضـل بهتـر از بنـت سـیّد البشـر اسـت
مصـــرعی در جـــواب او گفـــتم رشته دیگر رگ جگر دگـر اسـت

رباعی

از بهر محبّت علـی هسـتی ماسـت گل چینی این بهار تردستی ماسـت
دل ساغر و حب ساقی کـوثر مـی[1] از میکدهٔ غدیر خـم مسـتی ماسـت

مثنوی *معراج‌الخیال* در تعریف بلگرام که وطن اوست، گفت، در آن تمام قواعد اصول و فروع فن موسیقی هند مندرج ساخته، غنیمت کسی بود. خدایش بیامرزد.

مولانا عاشقی هندی[۳۴۳]

زمانش معلوم نیست. اوراست:

سر چشم یار گردم که به‌جرم غمزهٔ او[2] نفسی نمی‌گذارد کـه دل آرمیـده باشـد

*

به‌من لطف بسیار باید نمودن در آیی اگـر در مقـام تلافـی
ندانسته‌ای قهر و بیداد خود را اگر بـرده‌ای بـاز نـام تلافـی

---

۱. *نفایس‌المآثر*، ص ٦٧: دل ساغر و مهر ساقی کوثر می.
۲. اصل: سیر چشم یار؛ *مخزن‌الغرایب*؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ٤٢٧: سر چشم یار گردم که هجوم غمزهٔ او.

داشتند و محمّد برهان علی خان رهین در تاریخ شهادتش گفته:

آن قـدوهٔ اربـاب وفـا را کشـتند آن زبدهٔ اصحاب صفا را کشـتند
گفتم تاریخ وصلش از روی الـم ای آه علی حامـد مـا را کشـتند

"ای وای که شمع دودمان رفت" [۱۹۶ ب] نیز تاریخ فوت آن سیّد مرحوم است. اوراست:

شد مرا از دولت عشق تو سامانی درست گر کشم آهی نمی‌ماند گریبـانی درسـت
می‌روم از خویش چون آیینه تا بینم تـرا تاب آنم کوکه بینم در رخت آنی درسـت

*

یک آه بی‌تـو از مـن تـا بـود برنخاسـت هجران چه آتش است کزو دود برنخاست
شب بهرِ دلبـری بـر مـن دلربـا نشسـت در سـینه تـا ز دل اثـری بـود برنخاسـت

*

اگرچه دم به‌دم آن بی‌وفا جفا کرده‌ست هزار شکر، دم قتل رو بـه‌مـا کـرده‌سـت
به‌دیدهٔ دل پاکم چه جلـوه خـواهی کـرد ترا که دیدن آیینه خـود نمـا کـرده‌سـت

محمّد مکرّم عیاش[۳۵۳]

تخلّص، هندوستان زا بوده، به‌جناب ارشادمآب در دهلی حاضر بوده، تحصیل صرف و نحو می‌نمود و اشعار رنگین موزون کرده از نظر اصلاح می‌گذرانید. سخن مربوط می‌گفت و در هر سخن گهری به‌جا سفت. به‌حسب اتّفاق در جنگ سکهان درجهٔ شهادت یافت. غیر ازین رباعی‌ای که در ایام عرس حضرت نصیرالدّین چراغ دهلوی[۳۵٤] قدّس سرّه در اثنای راه با خوش پسری اعظم علی نام یار تخلّص که بر سمند سواره می‌گذشت، دوچار شده و به‌یک نگاه ناگاه مبتلای او گشته، بدیهه گفته بود و آن از زبان فیض ترجمان جناب ارشادمآب که آن روز او را همراه خود گرفته بودند، شنیده‌ام، شعری دیگر ازو یاد نمانده، و آن این است:

از خانـه بـرون پـی شـکار آمـده بـود بر رخش سـتمگری سـوار آمـده بـود

عارف لاهوری[۳۴۸]

از سخنوران عصر شاهجهان بادشاه است، با ناظم خان[۳۴۹] ناظم صوبه الهآباد می‌بود، با ملّا سالک قزوینی[۳۵۰] صحبت‌ها داشته، ملّای مذکور وصف فهم او می‌کرد. میرزا طاهر نصرآبادی اشعارش را در تذکرهٔ خود داخل کرده، مثنوی *مهر و ماه* ازوست:

نامهٔ شوق مرا قاصد به‌جانان می‌برد در قفای[۱] نامه چشم من چو نقش خاتم است

*

زیر قدم خاک‌نشینان امارت فرشی نبود صاف‌تر از چادر مهتاب

میرزا عنایت

اصلش از اصفهان است و تولدش در هند رونمود، اوراست:

عقدهای مشکل از طول امل پیدا شود کی گره در کار افتد رشتهٔ کوتاه را

سیّد عالی فطرت میر محمّدی عزت نعمت اللهی المتخلّص به‌عزّت[۳۵۱]

از فرزندان سالک مسالک اسرار خفی و جلی شاه نعمت الله ولی[۳۵۲] است. مولد خود ایشان اکبرآباد است. از بدایت سن زبان به‌گفتن کلام کشوده و در صحبت سخن‌گویان بسربرده، مناقب و قصاید غرّا در نعت و مدح حضرات ائمه معصومین بسیار گفته، در هنگامهٔ احمد شاه ابدالی همه به‌غارت رفت. از آن چه به‌یاد مانده داخل افکار تازه نموده، از نظر فیض اثر جناب ارشادمآب گذرانیده، دیوان و رقعات و فرهنگ لغات از تألیفات ایشان است. از عمر هفتاد و دو سالگی چشمش از نور بینایی عاطل گشت و پس از چند سال به‌روضهٔ رضوان رو آورد. سیّد بزرگوار به صلاح و استثنای وقت بود. پسرش میر علی حامد رساله‌داری می‌نمود و در آشنا دوستی و بیگانه آشنایی عدیم‌النظیر بود. بعد سیّد بزرگوار به‌دو سال از دست دزدان چون به‌خانه خفته بود، به‌درجهٔ شهادت داخل شد. با بنده ربط کمال

---

۱. *مخزن‌الغرایب*، ج ٤، ص ۹۵: قضای.

منشی بهکاری لال کایست عزیز

تخلّص الهآبادی است. بنده او را در آن شهر هنگامی که میر بحر در آنجا بودم، دیدهام، اکثر بهغریبخانه قدمرنجه فرموده اشعار هندی و فارسی بسیار دارد. خوشگوست. در ایامی که شاه عالم بادشاه خلّدالله ملکه در آن صوبه رونقافزا بود، آن مرد با راجه رام ناتهِ المخاطب به میرزا راجه پیوسته رخصت شاهنامهگویی یافت و یک دو موضع جاگیر حاصل نمود. آنچه در آن وقت بهنظم می درآورد، از نظر بادشاه جمجاه میگذرانید. این بیت در صفت رقّاصان در جشن گفته از آن است:

شـدندی چـو از بـادهٔ رقـص مسـت سر و پای شـان دل ربـودی ز دسـت

هم اوراست[1]:

شاه ناصر علی، علی

تخلص سرهندی، از سادات صحیحالنسب آنجاست. اوایل با سیف خان[۳۵۶] حاکم سرهند میبوده، چون خان مذکور ناظم الهآباد شد، همراه او آنجا رفت. بعد فوتش ترک علایق کرده سپاهیانه هر طرف میگذشت. ناگاه به دکن گزر کرد و قصیدهای که مطلعش این است:

ای شان حیدری ز جبـین[2] تـو آشـکار نـام تـو در نبـرد کنـد کـار ذوالفقـار

[۱۹۷ ب] در مدح امیرالامرا ذوالفقار خان بهادر[۳۵۷] گفته بر خواند. نوّاب عالیجاه یک زنجیر فیل و پنج هزار روپیه و بهقول عوام زیاده از آن بخشید. شاه بیپروا که مال در پیش او وزنی و توقیری نداشت، همه را بهمحتاجین و مساکین تقسیم کرد و فیل را بهسپاهی مفلس که تمنّای اسپ داشت، عنایت کرد و خالی دست بهخانهٔ خود آمد. میرزا سرخوش او را آبروی هندوستان میگفت، چنانکه گفته:

در ملـک سـخن بـود جهـانگیر علـی در مشـرب دل ولـی علـی، پیـر علـی

---

۱. نمونهٔ شعر داده نشده است.
۲. *همیشه بهار*، ص ۱۶۳: نشان.

از خون شکار لاله‌زاری شد دشت[1] یار آمده بود یا بهار آمده بود

شیخ عبدالعزیز عزّت[۳۵۵]

تخلّص اصلش از مکّه است. یکی از اجدادش به هند آمده در یکی از قرای اکبرآباد سکونت اختیار کرده، لهذا به‌اکبرآبادی شهرت یافته، سلسلهٔ نسبش به‌محمّد بن ابی بکر می‌پیوندد. والدش شیخ عبدالرشید در اکبرآباد مدرّس بود و از بادشاه وظیفه می‌یافت. خودش در عنفوان جوانی به‌تحصیل علوم پرداخته، سرآمد روزگار شد. تصانیفی چند دارد، از آن جمله است *رساله در اثبات واجب و نبوّت و خلافت خلفای ثلثه*. چون همیشه آرزوی دنیا در دل داشت، به‌ارتباط اهل دول می‌کوشید، تا آنکه با اسلام خان [۱۹۷ الف] عالمگیری و پسرش همت خان ریطی به‌هم‌رسانید. خان آرزو نوشته که به‌وساطت همت خان که منصب بخشی‌گری تن داشت، به‌ملازمت بادشاه رسیده به‌منصب پانصدی ذات پنجاه سوار و خدمت عرض مکرر سرفراز گردید و بادشاه بسیار التفات نموده فرمود که مابدولت ترا به‌مرتبهٔ سعدالله خان وزیر اعظم خواهیم رسانید. اگر عمرش وفا می‌کرد، اغلب که ترقّیات می‌کرد. روزپنجشنبه ششم ماه ربیع‌الاول سنه هزار و هشتاد و هشت (۱۰۸۸ ه) فوت کرد و این که خان آرزو او را استاد عالمگیر بادشاه پنداشته، محض غلط است. اوراست:

صدایی برنمی‌خیزد دم[2] بسمل ز نخچیرش
مگر زد آن شکار افگن به‌نوک[3] سرمه شمشیرش

*

شب به‌روی بستر[4] گل بود خیلی بی‌قرار غالباً مجنون صحرا گرد در پا خار داشت

---

۱. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۳۱: است.
۲. *مخزن‌الغرایب*، ج ٤، ص ۱۵۱: گه.
۳. *کلمات‌الشعرا*، ص ۷۹؛ *مخزن‌الغرایب*، ج ٤، ص ۱۵۱؛ *نشتر عشق*، ص ۱۰۳۲: به‌سنگ سرمه شمشیرش.
٤. *نشتر عشق*، ص ۱۰۳۱: بستهٔ گل.

به‌ذوق سنگ طفلان از بیابان می‌رسد مجنون به‌آشوبی که در بازار رسوایی نمی‌گنجد

*

برون از شهر وحشت گوشهٔ ویرانه‌ای دارم چو مژگان از[1] سواد چشم آهو خانه‌ای دارم

*

از بیابان عدم تا سرِ بازار وجود به‌تلاش کفنی آمده عریانی چند

شتاب رای عزیز[۳۵۹]

تخلّص خلف موهن لعل ساهوکار، صاحب عزّت و اعتبار است و به‌غایت سلیقه شعار، مقبول اهل دلان و مطبوعِ کاملان، مولد و منشایش لکهنو و از آغاز شباب به‌انتخاب اشعار اساتذه میل خاطرش بوده تا گاه گاه شعر هم موزون نموده. این عزیز از نیکو منظری یوسف‌وار مشهور چار سوی روزگار بود. خلقی خواستگاری او می‌کردند. از اشعار اوست:

دیگر به‌ناز آن بت مینوش می‌رود بیند کسی چو رفتنش از هوش می‌رود

*

خنجر به‌دستِ آن بت طنّاز می‌رود اهل نیاز کشته به‌صد ناز می‌رود
برباد داده خانهٔ دل‌های عاشقان آن ترک مست خانه بر انداز می‌رود
با آن که صد جفا و ستم دید از او بین سادگی که بر در او باز می‌رود

*

دیدیم بتی هوش‌ربا، بلکه تو باشی ترسا بچهٔ کافر ادا بلکه تو باشی

*

به‌پیش دیده هرگه آن پری رو جلوه‌گر گردد[2] دلم از خود رود جان از دو عالم بی‌خبر گردد

*

گرفتم هر غریبی در جهان درد و غمی دارد الهی کس چو من هم دل به‌دست ظالمی دارد

*

---

۱. *نتائج‌الافکار*، ص ۴۹۶؛ *سفینهٔ خوشگو*، ۲۷۳: در.
۲. *انیس‌الاحبا*، ص ۲۳۸: هرگه آن پری در جلوه گه گردد.

با شعر علی نمی‌رسد شعر کسی زان سان که خط کس به‌خط میر علی

اشعارش در حیاتش شهرت گرفته، به‌ایران رسید. میرزا نصرآبادی داخل تذکرهٔ خود ساخت و آن چه نوشته که ناصر علی چیلهٔ بادشاه است، درست نیست. به‌هرحال عزیز وارسته مزاج و قلندر مشرب شاعر قرار دادهٔ آن عصر بود و او خود را بر شعرای معاصرین در سخن رجحان می‌داد و کسی را به‌خاطر نمی‌آورد. آخر مرید بدیع‌الدّین قلندر نام درویشی گردید و جذبه به‌هم‌رسانیده به‌روش قلندرانه می‌زیست تا در سنه هزار و یک صد و بیست و ششم (۱۱۲٦ ه) ماه رمضان در دهلی قاصد دیار عدم گردید و در جوار مزار فایض‌الانوار شیخ نظام‌الدّین اولیا قدّس سرّه مدفون شد. مثنوی‌ای در بحر *خسرو و شیرین* نظامی گفته، این چند بیت از آن است که در صفت نقّاش گوید:

اگر تمثال ابری نقش می‌بست ترشح می‌نمود و برق می‌جست

غزالی را اگر تصویر می‌کرد ز بیم رم به‌پا زنجیر می‌کرد

کشیدی گر شبیه مرغ بسمل نمی‌آسود از بی‌تابی دل

قضا را آفت جان صورتی ساخت که از وی رنگ و بوی عاقبت باخت

مثنوی‌ای دیگر در هنگام جذب شروع کرده بود. درو جایی رباعی و جایی غزل و بحور متعدده دارد امّا فرصت انجام نیافته. دیوانش مشهور است. این چند بیت از آن ترقیم نمود. اوراست:

کلک قضا نمونهٔ حسن تو ماه ساخت چون کرد با رخ تو مقابل سیاه ساخت

*

امشب که جمال تو مرا شمع نظر بود[۱۹۸ الف] در کلبه‌ام از روشنی گریه سحر بود

*

از نگاهت شیشه آیینه می‌گردد نگار بعد ازین بر سینه خواهد بست چار آیینه را

میان علی عظیم[۳۵۸]

پسر میان ناصر علی، نامش عظیم‌الدّین است. در تیراندازی مهارت خوب داشت. در فن شعر شاگرد والد خود بوده. اوراست:

جعفر علی خان عدیم[۳۶۱]

تخلّص. اصلش از افشار آذربایجان است. والدش از آن ملک به‌کابل آمده ملازم امیر خان بن خلیل الله خان میر میرانی شد. تولّد خودش در آن بلده رونموده در سن جوانی رفیق ناصر خان ناظم آن مکان گشت و به‌دولت آن عالی‌جاه رفاه به‌هم‌رسانید. بعد رفتن نادر شاه به‌ایران از هندوستان در دهلی وارد گشته در سلک رفقای امیر خان انتظام یافت و از جانب آن عالی‌جاه به‌فوجداری گوالیار مشرّف شد. در اوایل عصر محمّد شاه همانجا رحلت نمود. عزیز قابل و شاعر و در علوم متداوله خصوصاً اصطلاحات صوفیه و علم تصوّف ماهر بود. دیوانش تخمیناً شش هزار بیت خواهد بود. کلامش هموار است و اکثر پیروی خواجه حافظ[۳۶۲] علیه‌الرحمه می‌کرد. اوراست:

گنهی نیست کاکل او را سرنوشت دلم پریشانی‌ست

رباعی

می خور و غم عشق و شادمانی می‌کن غمخواری خویش تا توانی می‌کن
خوش باش ز بخت و کامرانی می‌کن هرچند شوی پیر جوانی می‌کن

هنرور خان عاقل[۳۶۳]

تخلّص، چون نامش میرزا محمّد عاقل بود، [۱۹۹ الف] به‌رعایت نام این تخلّص اختیار کرده، مدّت‌ها به‌رفاقت آصف‌جاه نظام‌الملک بوده، مدّاحی کرده. آخر در شاهجهان‌آباد رحلت کرد. یکی از شاگردان بیدل است. ازوست:

چه تماشاست در عدم یارب هرکه رفته‌ست بر نمی‌گردد

شیخ عبدالرّحمان

ولد شیخ کمال‌الدّین محمّد حقّی تخلّص بن محمّد افضل اله‌آبادی است. تحصیل علم از والد خود کرده سخن آشنا شد. اوراست:

به‌کام خویشتن جام شراب کوثری دارم که از عشق علی مرتضی چشم تری دارم

چشم تو چنین قاتل و خونخوار نباشد گر غمزهٔ شوخ تو به‌او یار نباشد

*

جانم به‌غم تو بر لب آمد دل بی‌تو به‌آه و یارب آمد

*

کشید از دست من دامن عزیز آن یوسف مصری
چرا هر دم نسازم چاک از حسرت گریبان را

*

خجل بر آسمان ماه تمام است [۱۹۸ ب] مگر آن رشک مه بر پشت بام است
چرا بهر هلاکم می‌کشی تیغ به‌یک تیرنگه کارم تمام است
به‌یاد زلف و رویت ای دلارام به‌لب فریاد و آهم صبح و شام است
به‌کوی دوست رسوایی و خواری مرا خوشتر ز عزّ و احترام است
چرا از خدمت خود دور سازی عزیز آخر غلام است و غلام است

رباعیات

هرچند عزیز از درت دور بود وز دولت دیدار تو مهجور بود
با این همه رنج و محنت و درد و فراق دایم به‌امید وصل مسرور بود

*

باشد چو یکی به‌چشم تو خویش و غیر آید به نظر[1] ترا یکی کعبه و دیر
هرجا که نظر کنی ببینی جانان خواهی تو به خانه باش خواهی در سیر

میر نجیب‌الدّین عالی[۳۶۰]

تخلّص از سادات صحیح‌النسب و در سلک منصبداران عالمگیر بادشاه منتظم بود و مدّتی خدمت امانت خزانهٔ اکبرآباد به‌او مفوض بود. اوراست:

روزگاری بی‌خودان خود نما بودیم ما همچو رنگ و بوی گل در یک قبا بودیم ما
نالهٔ ما پیشتر از نامهٔ ما می‌رسید این قدر در آشنایی‌ها رسا بودیم ما

---

۱. *انیس‌الاحبا*، ص ۲۳۹: آید یکی ترا به‌نظر.

شب که دل در یاد رویش گریهٔ خون[۱] بار داشت
هر سرشک از دیدهٔ من جلوهٔ گلزار داشت

میر حسین علوی[۳۶۹]

تخلّص ولد سیّد حمید سعید میر عبدالمجید بود که در فضل و کمال خصوصاً ریاضی سرآمد زمان بوده، یکی از آبای بزرگوارش از طوس به‌هند وارد گشته در دهلی فروکش کرده. تولّد خودش در آنجا [۱۹۹ ب] رونموده اکتساب کمالات از خدمت والد خود کرده. در سخن‌فهمی یکتا و عزیز کوچک دل، خوش اختلاط، تازه روی بود. آخر به‌لکهنو وارد شده شغل شعر گفتن اختیار کرد. اوراست:

نگهی کرد که رفتم از هوش می‌کند کار شراب[۲] از دیده

*

تا دست خود نمود دلم را ز دست برد من محو روی او شدم او کرد دست برد

میرزا محمّد تقی عاصی[۳۷۰]

تخلّص والد آقا لطف الله خوشنویس از شعرای عهد فرخ سیر بادشاه است، تا عهد عالمگیر ثانی در قید حیات بوده. با موزونان عصر ملاقات می‌کرد و قصاید و غزلیات موزون می‌نمود. اواخر از دهلی به‌لکهنو آمده بسرمی‌برد. اوراست:

سوختم دوش به‌سودای تو داغی عجبی داد در دست مرا عشق چراغی عجبی

میر محمدی عزّت[۳۷۱]

تخلّص جمدةالملک اسد خان وزیر عالمگیر بادشاه مرید جدّش بود. خودش سیّد بزرگوار نیک ذات، خوش صفات بود. اگرچه ترک لباس نکرده امّا در معاش از اهل تلاش بوده است. از چند گاه از دهلی به اودھ آمده در خدمت شجاع‌الدّوله

---

۱. *همیشه بهار*، ص ۱۷۳: جوی بار.
۲. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۳۶: ثواب.

سلطان ابوسعید عرفان[۳۶۴]

تخلّص، خلیفه و جانشین فضل الله[۳۶۵] بن میر سیّد احمد[۳۶۶] کاشفی ساکن کالپی است. خالی از درد و کمال نبود بلکه به‌صفات رضیه اتّصاف داشت. در سنه هزار و یک صد و هفت (۱۱۰۷ ه) رحلت نمود. ازوست:

تربت من به‌ره ساقی رعنا سازید تار و پود کفن از پنبهٔ مینا سازید

*

دیروز که دل رفت ز کاشانهٔ ما لیلی گویان برون شد از خانهٔ ما
امروز شنیدم انا لیلی می‌گفت گلبانگ دگر شنو ز دیوانهٔ ما

طالب علی عاشق

تخلّص حیدرآبادی، اصلش از همانجاست و نشو و نما هم آنجا یافته. مدّتی به‌دهلی ماند. اوایل با علی عظیم خلف ناصر علی، بعد از آن در خدمت میر شمس‌الدّین فقیر حاضر شده، مشق سخن می‌کرد. در فن عروض و قافیه با خبر است و در کار مهرکنی مهارت تمام دارد، امّا به‌سبب استغنای مزاج به‌این شغل کم می‌پردازد. اوراست:

دیدم آشفته زلف تو غریبانی چند خانه بردوش و سیه‌بخت و پریشانی چند

شیخ عطاءالله[۳۶۷]

از مردم امروهه من مضافات دهلی از شاگردان میرزا بیدل است، در دهلی فوت شده. اوراست:

شب به‌یاد رویش از طوفان اشک دیدهٔ ما داشت دریا در نظر

محمّد هاشم عاجز[۳۶۸]

تخلّص از موزونان عصر محمّد شاه است. طالب‌علم و وارسته مزاج بود. اوراست:

ناگه چه شدت که گشته ای عرفان مست دیـدی مگـر آن دو نـرگس بـاده‌پرسـت
ای وای کـه سررشـتهٔ زهـد و تقـوی کـردی نگهـی ز دور و دادی از دسـت

(رباعی)

عرفان تو عبث به کوه و صحراگردی بیهـوده بـه‌مسـجد و کلیسـا گـردی
تـا چنـد کنـی تـلاش جانـان هرجـا بینی در خود به‌خود چـو بینـا گـردی

(رباعی)

عرفان همه جا جلوهٔ یـار اسـت نگـر نـور ذاتـش میـان نـار اسـت نگـر
گـر دیـدهٔ بیـنش دل تـو شـد وا در عین خزان طرفه بهار است نگـر[1]

روضة الغین المعجمه

غیوری کابلی[۳۷۵]

اوایل ملازم شاهزاده حکیم میرزا[۳۷۶] ابن همایون بادشاه بود. من بعد از کابل در ملازمت اکبر بادشاه آمده حاضر می‌ماند. ازوست:

ذوق چون[2] ره بر آن در انـدازد رسـم بـاز آمـدن بـر انـدازد

*

قاصد من دل است و بس لیک فغان که می‌برد شوق رخت ز یـاد او یـاد مـن و پیـام هـم

غنایی[۳۷۷]

از شعرای عصر جهانگیر بادشاه است. اشعارش مدون اند. ازوست:

چون درد ز حد گذشت دیگـر ای صبر به‌دل چه کـار داری

*

هر دل نـه بـه‌درد عشـق یـارا دارد ایـن تـاب و تـوان دل شـکیبا دارد

---

۱. بیتی جالب توجّه به‌همین مضمون داریم:
ذوق فنـا نیافتـه‌ای ورنـه در نـظر خود خوش‌تر از بهار بود جلوهٔ خزان
۲. *مخزن‌الغرایب*، ج ٤، ص ۱۷۷: شوق چون.

بهادر بسرمی‌برد. آن عالی‌جاه عزّت و توقیرش بسیار می‌کرد. از دیوان اوست:

آتش عشق در جگر، نالهٔ آتشین به‌لب　　آه چه پرسی‌ام ز دل سوختهٔ برشته‌ای

علیم الله خان علیم[۳۷۲]

تخلّص برادر سیومی سلام الله خان تسلیم تخلّص، از شاگردان میرزا گرامی است. از چند سال به اودھ رسیده بسرمی‌برد. در طبابت دستگاهی دارد. ازوست:

آه امشب از دلِ مستانه می‌آید برون　　چون سیه مستی که از میخانه می‌آید برون

جی‌کشن عشرت[۳۷۳]

تخلّص برهمن کشمیری است. اوایل مدّتی در دهلی به‌خدمت محمّد اسحاق خان و پسرش بسربرده، آخر به‌دستگیری نوّاب یحیی خان میر منشی بادشاه که به‌دیوانی خالصه شریفهٔ بادشاهی سرفرازی داشت، قانون‌گویی وطن یافته عازم آن سمت شد. *مثنوی رام سیتا* بسیار به‌تلاش گفته:

غول راهم مشو ای شیخ دگر بهر خدا　　از حرم عشق سوی دیر فرستاد مرا

*

خار کوی تو گر از دور هویدا گردد　　آب اندر دهن آبله برپا[۱] گردد

*

رهین منّت بخت خودم[۲] که در همه عمر　　به‌کوی باده‌فروشان مرا گدا کرده است

خوشحال چند برهمن عرفان[۳۷۴]

[۲۰۰ الف] تخلّص، صاحب حال و مقال است. اوایل مشق شعر فارسی می‌کرد، اواخر از آن دل برداشته مشغول به‌ملاقات درویشان شد و از فیض صحبت آنها در زبان هندی ابیات ستایش و سپاس آفریدگار گفته ذوق و شوق پیدا کرده. با بنده محبّت دارد. این ابیات از تذکرهٔ *انیس‌الاحبا* وقت تحریر این نسخه به‌قید قلم آوردم:

---

۱. اصل: به‌پا؛ *سفینهٔ هندی*: ص ۱۳۵: آبلهٔ پا.
۲. *مجمع‌النفایس*، (نسخهٔ خطّی): عشق خودم.

بهار اگرچه[1] گل و لاله در نظـر دارد شکسته رنگی مـا عـالمی دگـر دارد

محمّد اکرم غنیمت[۳۸۰]

از مفتی‌زادگان کنجاه من مضافات گجراتِ شاه دولا است. در فن شعر شاگرد میر محمّد زمان راسخ است. اواسط عهد عالمگیر بادشاه هنگامهٔ شاعری گرم داشت. *مثنوی شاهد و عزیز* گفته. این چند بیت از آن است:

مرا روزی به‌دل شوق آشـنا شـد کتـاب صـبر را شـیرازه وا شـد
برآمـد بـر در[2] مکتـب خروشـم که من سی پارهٔ دل می‌فروشـم
به‌گـوش شـاهد آمـد نالـهٔ مـن بغـل پـروردهٔ تبخالـهٔ مـن
مرا از مهربـانی‌هـا درون خوانـد خرد از همرهی بیـرون در مانـد
ز دست من به‌صد اعزاز برداشت غلط گفتم به‌چندین ناز برداشت
به‌مهر اول غبـارش را برافشـاند پس آنگه سورهٔ اخلاص برخواند
به‌گفتـا قیمـتش گفـتم نگـاهی به‌گفتا کمترک، گفتم که گـاهی

اگر نون[3] از نگاه موقوف سازند، گاه می‌ماند، در این تعمیه طرف لطف همین است. دیوانش نیز خالی از مزه نیست. چنانکه رسم آن عصر بود، در گفتگو غنیمت بوده است. به‌هرحال ازوست:

هرگـز کسـی بـه‌درد سـخن وا نمـی‌رسـد چون گل به‌خون نشسته ازین غم کتاب‌هـا

*

بـه‌یـاد داغ‌هـای کهنـه دل دارد تماشـایی بود سیر چمن طاووس را برگشته دیدن‌هـا[4]

*

---

۱. *نشتر عشق*، ص ۱۱۰۵: گرچه.
۲. اصل: به‌روز؛ *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۳؛ *همیشه بهار*، ص ۱۸۲: بر در.
۳. بعد از این "که به‌عدد پنجاه است" آمده ولی روی آن خط کشیده است.
٤. *کلمات‌الشعرا*، ص ۸۲؛ *مخزن‌الغرایب*، ج٤، ص ۲۲۸؛ *سفینهٔ خوشگو*، ص ٢٤: شود طاؤس را سیر چمن برگشته دیدن‌ها.

دردی که مراست در نهانخانهٔ دل من دانم و آن که در دلم جا دارد

طاهر غنی کشمیری[۳۷۸]

شاگرد رشید محسن فانی است. مثل او از کشمیر دیگر کسی برنخاسته. میرزا صائبا علیه‌الرحمه از شعرش بسیار محظوظ می‌شد بلکه قریب دو صد بیت از دیوانش انتخاب کرده در بیاض خود نوشته. گویند که هرکه از هندوستان به‌ایران می‌رفت، صائبای مرحوم می‌فرمودی که برای ما تحفه‌ای یعنی اشعار غنی آوردید. بر شعر:

حسن سبزی به‌خط سبز مرا کرد اسیر دام هم رنگ زمین بود گرفتار شدم

ذوق بسیار می‌کرد و غنی را می‌ستود. عمادالدوله میرزا طاهر وحید دیوانش را پیش خود می‌داشت. دیوانش تخمیناً دو هزار بیت بلکه [۲۰۰ ب] کم خواهد بود. اشعارش مشهور است. به‌یک دو بیت اکتفا می‌نماید. اوراست:

فراغتی به‌نیستان بوریا دارم مباد راه درین بیشه شیر قالی را
ز نقش پای تو گل‌ها شگفت قالی را[۱] نهال ساخته سرو قدت نهالی را

*

مگرزد پرتو خورشید حسنت در جهان آتش که برج آبی چاه است منزل ماه کنعان را

*

عشق بر یک فرش بنشاند گدا و شاه را سیل یکسان می‌کند پست و بلند راه را

محمّد عاقل غیرت[۳۷۹]

از اهالی هند و از فنون فضایل بهره‌مند بود. در عهد عالمگیر بادشاه در سلک رفقا منتظم گشته اوقات به‌خوبی می‌گذرانید. اوراست:

از بس‌که آب دیده ز رخ پاک کرده‌ایم شد آبشار بر[۲] دو طرف آستین ما

*

---

۱. اصل: شگفته ولی؛ نشتر عشق، ص ۱۱۷: گل‌ها شگفت قالی را.
۲. همان، ص ۱۱۰۵: از.

چون میر نجابت به‌شهادت برسید زین باده غلام مصطفی نیز چشید
از هاتف غیب خواستم تاریخش فرمود شدند هر دو همراه شهید

سیّد مسطور اوّل فارغ تخلّص می‌کرد و آخر قایل صوفیه گردیده ترک آن کرد، لهذا درین روضه اسمش مسطور شد. اکثر رباعیات آزادانهٔ او شنیدم، این از آن است.

جز دوست هر آنچه هست اندیشهٔ ما چون تودهٔ آتش است در بیشهٔ ما
تا[1] جام شراب **نحن اقرب**[2] زده‌ایم یعنی همه اوست در رگ و ریشهٔ ما

این رباعی چند روز پیش از شهادت گفته بود.

در خلوت ما ورای ما یاری نیست یعنی که به‌عرش و فرش اغیاری نیست
چون جان مجرّدیم از آلایش مرگ[3] ما را به‌جنازه و کفن کاری نیست

در آن جنگ بعد فتح در تن‌های کشتگان نعش او را هرچند تلاش کردند، پیدا نشد.

سیّد غلام نبی بلگرامی، غلام[۳۸۵]

خواهرزادهٔ میر عبدالجلیل بلگرامی است. در سنه هزار و یک صد و یازده (۱۱۱۱ ه) [۲۰۱ ب] در وطن تولّد یافته اکتساب علوم از پسر خال خود میر طفیل محمّد کرده. در علم موسیقی مهارتی به‌هم‌رسانید. اشعار ریخته نیز می‌گفت و به‌تیراندازی رغبت داشت و گاهی شعر فارسی موزون می‌کرد. اوراست:

تا نمک ریخت بر جراحت من لب شیرین یار شور گرفت

شیخ اسدالله غالب[۳۸۶]

از نوادگان شیخ محمّد افضل جونپوری بود. خودش با مؤلّف *بدبیضا* ربط کمال داشت. ازوست:

روز محشر غبار تربت ما دامن بوتراب می‌خواهد

---

۱. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۱۵: ما.
۲. سورهٔ ق، آیهٔ ۱۶: وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، و ما به‌او از رگ گردن نزدیک‌تریم.
۳. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۱۵: ما روحَ مجردیم زَ آلایشَ مرگ.

مردم به‌رنگ سرمه دهندش به‌دیده جای معلوم شد غنیمت ما خاک پای تست

*

بوسهٔ بی‌ادبم آن قدر آورد هجوم که لب لعل ترا فرصت دشنام نداد

*

می‌توان یافت که قاصد ز کجا می‌آید [۲۰۱الف] بر لبش جز نفس سوخته پیغام نبود

*

از بس‌که نازک است قد دلربای او گل شیشه شکسته بود زیر پای او

خواجه عبداللّطیف خان غیرت[۳۸۱]

تخلّص پسر کلان خواجه ابوالفتح خان جنون، از مستفیدان خدمت شیخ محمّد افضل اله‌آبادی بود. ازوست:

هرجا یاری و آشنایی‌ست ترا دریاب که خضر رهنمایی‌ست ترا
ضایع نبود به‌خلق احسان کردن هردست گرفتهٔ عصایی‌ست ترا

معین‌الدّین غازی[۳۸۲]

تخلّص از ایام شاهزادگی ملازم شاه عالم بهادر شاه بوده و خدمت قوربیگی داشت. طبعش موزون بوده است. اوراست:

پیوستن و گسستن ذوقی[۱] ندارد اما با یار آشنا شد هرکس ز خود جدا شد

سیّد غلام مصطفی[۳۸۳]

برادرزادهٔ میر سیّد لطف الله مشهور به‌شاه لدها بلگرامی، در طریق فقر اعتقاد به‌عم خود داشت و در فرقهٔ سپاهیان در سرکار سربلند خان نوکر بود. هرگاه که آن عالی‌جاه به‌نظامت گجرات مقرّر شده، او نیز همراه به‌گجرات رفت و در جنگ مهاراجه ابهی سنگه[۳۸٤] که ناظم آنجا بود.، با برادر کلان خود میر نجابت شربت شهادت چشید. مؤلّف *یدبیضا* به‌جهت دوستی و هم وطنی این رباعی گفته:

---

۱. نشتر عشق، ص ۱۱۱۵: این.

سوزی دل ما و با رقیبان سازی [۲۰۲ الف] ای سرکش خودپسند یاد تو به‌خیر

میرزا جان علی غمین[۳۸۹]

تخلّص ولد خواجه بوعلی صاحب زاده بقاوه، همشیره‌زادهٔ جناب ارشادمآب، در عمر چارده سالگی از تحصیل علم لابدی فراغت کرده دیوان آن حضرت را به‌طور درس در خدمت آن جناب سند نموده، به‌برکت آن گویایی به‌هم‌رسانیده گاه گاهی یک دو بیت می‌گوید. اگر چندی به‌این شغل تن می‌دهد، شاعری بر آستان ایشان سر می‌نهد. از ایشان است:

از داغ شما خون دل زاری‌ست ببینید ای لاله رخان طرفه بهاری‌ست ببینید

*

کجا[1] به‌خانهٔ ما حاجت چراغ بود چراغ خانهٔ عاشق همیشه داغ بود
چه حاجت‌ست غمین را به‌سیر باغ بهشت که بهر غمزدگان کوی یار باغ بود

شیخ یحیی علی غیور[۳۹۰]

با محمّد برهان علی خان رهین تخلّص سلمه الله المعین برادری و مشورهٔ سخن دارد، در عین عنفوان جوانی ذهنی‌رسا و طبعی مناسب این فن (دارد) لیکن چون بیشتر راه افکار روزگار می‌پوید، شعر جسته جسته می‌گوید. اوراست:

دل به‌درد آمد مداوا کردمش خون به‌اعجاز مسیحا کردمش
کرده استمداد اشک از خون دل قطره‌ای گر بود دریا کردمش
بود در دل آتش عشقت نهان من به‌زور آه، پیدا کردمش
تا ره شوق تو پیش آمد مرا چشم و سر گر بود من پا کردمش
بس‌که می‌زد لاف مستوری غیور برده در کوی تو رسوا کردمش

*

نامزد بود به‌غیرت چو غیور دید با غیر ترا و جان داد

---

۱. اصل: کی؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۱۲۳: کجا.

میر جلال‌الدّین غالب[۳۸۷]

تخلّص زیدپوری از سادات صحیح‌النسب است. به‌زیور علم و فضل آراسته، مهارت درستی در هندی داشت، کبت خوب می‌گفت و در موسیقی هندی هم دستگاهی پاکیزه داشت و صاحب سلیقه بود و در شعر صاحب دیوانی است که هرقسم اشعار از قصیده و غزل و رباعی و قطعه و مثنوی دارد. سال اوّل جلوس شاه عالم بادشاه غازی خلّدالله ملکه به‌سن متجاوز از شصت ازین عالم درگذشت. ازوست:

از خانه برون آمدنش بی‌سببی نیست غالب دل بیتاب تو دستک زده باشد

*

برگفتهٔ واعظ نتوان ترک طرب کرد تویی بزن آن مرد که کوچک[۱] زده باشد

*

کمال چون شود اظهار جانبی یابد چو پر شود ننماید شراب در مینا

میر غلام حسین دهلوی[۳۸۸]

سیّد و فقیر به‌خوبی بی‌نظیر است. در هندی اشعار بسیار گفته، از آنجا که طبعش به‌ضحک مایل است، ضیاحک تخلّص در آن فن می‌نماید. با وجودی که عمرش قریب به‌شصت سال رسیده، هنوز طبع جوان دارد و طرزی که او اختیار کرده از نوادر است. به‌هر حال یک دو بار در فیض‌آباد به‌غریب‌خانه وارد شده ابیات سرورافزا خوانده، این چند بیت فارسی نیز در آن صحبت ازو شنیده‌ام.

رسید بر فلک از درد آه و زاری ما فلک به‌چرخ درآمد ز بیقراری ما

*

ظالم ز کشته‌گان تو آواز برنخاست گویا فسان تیغ تو از سنگ سرمه بود

رباعی

ای راحت دردمند یاد تو به‌خیر زلفت به‌دلم کمند یاد تو به‌خیر

---

۱. *نشتر عشق*، ص ۱۱۲۳: جهک.

بر روی نکو گـر نظـر پـاکّ گنـاه اسـت فـایض نتـوان یافـت گنـه‌گـارتر از مـن

*

فایض خسته دل ز تو در همه حال راضی است
لطف کنی و گر ستم، هرچه کنی[1] رضـای تـو

فنایی کشمیری[۳۹۲]

از خوش‌طبعان آنجا بود. به‌قول میرزا طاهر نصرآبادی، غنی کشمیری ازو تربیت یافته، به‌هرحال صاحب طبع است. اوراست:

فتاده‌ایـم و تـو فـارغ ز دسـتگیری مـا ببین جوانی خود، رحم کن به‌پیـری مـا
در راه انتظـار فنـایی گریسـت خـون چندان که یار آمد و از خون او[2] گذشت

محمّد صالح فارغی[۳۹۳]

تخلص، پدرش کتابدار بابر بادشاه بود. خودش از معاصرین اکبر بادشاه است:

آنانکـه بـا جمـال تـو ای یـار خـو کننـد[3] مستغنی‌اند از آن کـه دگـر جسـتجو کننـد
بر غیر افکند نظری را که عاشقان [۲۰۳ الف] در دل بـه‌صـد هـزار نیـاز آرزو کننـد

فکری[۳۹۴]

از شعرای خوش زبان اکبر بادشاه است، مرد هندوستانی بود. اوراست:

خواهم به‌زلـف یـار کـنم آن قـدر نگـاه کز عکس آن[4] سفیدی چشمم شود سیاه

فخری بنارسی[۳۹۵]

به‌قول مؤلّف *ریاض‌الشعرا*، از شعرای هند، معاصر تقی اوحدی است. به‌اقسام طور سخن آشنا بود. معلوم نمی‌شود که به‌سبب استقامت بنارس به‌بنارسی اشتهار یافته

---

۱. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۲٦: بود.
۲. *تذکرهٔ نصرآبادی*، ص ۴۴۸؛ *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۴۱۲: ما.
۳. *ریاض‌الشعرا*، ص ٤۸۸: آنان که با خیال رخ یار خو کنند.
٤. *مخزن‌الغرایب*، ج ٤، ص ٤۲۰؛ *روز روشن*، ص ٦۳٦: او.

روضة الفا

شیخ فیض محمّد فایض[۳۹۱]

تخلّص[۱]، از نجبای پرگنهٔ ملاتوه من مضافات لکهنو، بسیار خوش‌فکر و پاکیزه تحریر است. از دو سه سال در سرکار نوّاب امیرالدوله انتظام‌الملک حیدر بیگ خان بهادر نایب وزیرالممالک نوّاب آصف‌الدّوله بهادر به‌علاقهٔ منشی‌گری منتظم است. خط نستعلیق و شکسته درست و خوب می‌نگارد. در سنه یک هزار و یک صد و نود هجری (۱۱۹۰ ه) این رباعی درمدح ارشادمآب [۲۰۲ ب] مع نیازنامه در باب استدعای اصلاح ابلاغ نمود:

از گوهر و لعل بحر و کان را شرف است[۲] از مردم پُرهنر زمان را شرف است
گویند شرف بود مکان را ز مکین آری ز چنین مکین مکان را شرف است

آن جناب سلیقهٔ درست یافته مسوّدات مرسله را اصلاح فرمودند، از آن باز همه گفتهٔ سابق را از نظر فیض اثر گذرانیده داخل کلام حال کردند و حالا آنچه می‌گویند به‌اصلاح می‌رسانند. عزیز خوش اعتقاد، نیک نهاد است. این چند بیت از افکار اوست:

کرد رسوای جهان وه که به‌چشم مردم با من دل شده این دیدهٔ خونبار چه کرد

*

گر به‌جورم بکشی ور به‌کرم بنوازی راضیم من به‌خدا هرچه رضای تو بود

*

کس نیست به‌عشق تو دل افگارتر از من وز ساحری چشم تو بیمارتر از من
محنت زده‌ای خسته دلی، زار و نزاری بر خاک رهت نیست کسی خارتر از من
هستند بسی در خم زلف تو گرفتار لیکن نتوان یافت گرفتارتر از من
معشوق که دیده‌ست جفاکارتر از تو عاشق که شنیده‌ست وفادارتر از من

---

۱. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۲٤: شیخ محمّد فیض فایض.
۲. همان، ص ۱۲٦: شرفی است (در هر سه مصرع)

مولانا فطرتی کشمیری[۳۹۸]

مولد و منشأش همانجاست. از زمان اکبر بادشاه تا عصر جهانگیر بادشاه در حیات بود. به‌جایزهٔ این دو بیت اکبر بادشاه دوازده هزار روپیه به‌او انعام کرده:

قسمت نگر که در خور هر جوهری عطاست　　آیینه با سکندر و با اکبر آفتاب
او کرد اگر ملاحظهٔ خلق از آینه　　این می‌کند مشاهدهٔ حق در آفتاب

چون اکبر بادشاه آفتاب را تعظیم بسیار می‌کرد، شعرای آن عصر مثل ملّا عرفی شیرازی بنا بر خوش آمد، توصیف آفتاب بسیار نموده‌اند، فطرتی نیز از آن جمله است. [۲۰۳ ب] اوراست:

ماییم چو فطرتی ز جور گردون　　ناشاد چو ماتم‌زدگان محزون
چون آه غریبان همه پروردهٔ درد　　چون چشم یتیمان همه آلوده به‌خون

فیروزه کابلی[۳۹۹]

اصلش از طایفهٔ لنگاه است. به‌طفلی در معرکه(ای) به‌دست لشکریان همایون بادشاه افتاد. تعلّق به‌خاصهٔ بادشاهی گرفت و همراه شاهزاده میرزا محمّد حکیم یکجا نشو و نما یافته بعد فوت بادشاه همانجا پیش میرزا می‌بود. آخر به‌جهتی از آنجا برخاسته، هنگامی که اکبر بادشاه به‌تسخیر عظیم‌آباد، پتنا برسر داؤد بادشاه آنجا لشکر کشیده و فتح آن ولایت کرده، معاودت فرموده بود، او به‌وساطت قاضی خان بدخشی در موضع خانپور که متصل جونپور است، به‌ملازمت بادشاه رسیده، به‌نوازش بادشاه اختصاص یافت و چند گاه عزیز بوده، آخر از مرتبهٔ خود افتاد. خودش دعوی آن می‌کرد که اکثر دواوین متقدّمین و متاخّرین را جواب گفته‌ام، لیکن شهرت نیافت. به‌هر حال پاره طالب‌علمی کرده از خط و شعر و فن موسیقی بهره‌مند شده بود. بسیار خوش‌طبعی و سخن‌فهمی او، او را مقبول دل‌ها کرده، اوراست:

به‌آفتاب رخت را نمی‌کنم نسبت　　چرا کنم به‌رخت نسبتی که در خور نیست

یا از بنارس است:

چو ترک مهوش من روی در نقاب گرفت فغان ز شهر برآمد که آفتاب گرفت

این بیت را خان واله به‌نام فخری هندی نوشته و او را غیر بنارسی پنداشته. هم ازوست:

هر آنکه صورت او دید دل ز جان برداشت چه صورت است[1] کزو دل نمی‌توان برداشت

شیخ الهداد فیضی[۳۹۶]

تخلّص سرهندی، از افاضل شعرای همایون بادشاه و اکبر بادشاه است. بعضی از افاضل هند او را نغزک ملقب ساخته بودند. کتاب *مدارالافاضل* در لغت که مشتمل بر فواید بسیار و ضخیم است، از تألیفات اوست و این اشعار در تعریف انبه که میوهٔ هندی‌ست، ازوست:

ز اسرار خدا شد چون که[2] آگاه به‌شان انبه آمد انبت الله
چو آرد گل بود مولی بگفتار بگویند انبیا چون آورد بار
نگویم شیره‌اش آب نبات است[3] که او همشیرهٔ آب حیات است

فردی تهانیسری[۳۹۷]

در زمان جهانگیر بوده و معاصر تقی اوحدی است. ازوست:

بخت بد جز به‌قصد[4] رهبر نیست جنگ با بخت خود[5] میسر نیست
نیست گر زاهدم و گر رندم عیبم الّا همین که از هندم

---

۱. همان، ج ٤، ص۳۱٤: صورتی است.
۲. *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۴۲۵: نغزک.
۳. همان، ص ۴۰۵: نگویم شیره‌اش آب نبات است؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۱۵: بگویم شیره‌اش آب حیات است.
٤. *ریاض‌الشعرا*، ص ۴۹۰: غصّه.
۵. *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۴۱۰: بد.

در تمنّای جفای خویش کشتن صید را اختراع مهربانی‌های صیاد من است

بنده این بیت را در دیوان فطرت دیده‌ام. شاید سهو کاتب باشد.

میرزا محمّد فاروق

خدمت دیوانی روشن‌آرا بیگم[۴۰۳] بنت صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه داشت. مجمع خوبی و اهلیت بوده. اوراست:

چون دهان تیر او بوسد لب زه گیر را حلقهٔ زنجیر گردد نقش پا نخچیر را

ابرویش مضمون عالی داشت زان ایزد نوشت بر بیاض آفتاب این بیت عالمگیر را

آقا ابراهیم فیضان[۴۰۴]

تخلّص ولد آقا حسین خان ناجی تخلّص است. فی‌الجمله از علم رسمی با خبر بود. در علم موسیقی به‌زعم خود سرآمد زمان بوده، خط نستعلیق خوب می‌نوشت. اصلاح سخن از حاجی محمّد اسلم سالم تخلّص گرفته و با حاجی مسطور خیلی ربط داشت. در عهد شاه عالم بهادر شاه امین زر پایبافی سنبهل و مرادآباد گشته و بعد مدّت در زمان فرخ سیر بادشاه همراه پدر به بنگاله رفت. همانجا در سال فوت پدر به‌مرض دق درگذشت. این بیت در وقت استیلای مرض گفته بود:

دل نمی‌دانم چه درد[۱] از آدمیت‌ها کشید زندگی موقوف بر شیر الاغ افتاده است

هم اوراست:

لب پر زخم تیغش بستهٔ زخم دگر باشد تراشیدند از سنگ نمک‌گویی فسانش را

*

چنان ز تیغ تو افتاده بی‌شمار شهید که چون انار به‌یک گور شد هزار شهید

*

در ازل وضع خموشی پیشهٔ ما کرده‌اند چشمهٔ ما را ز سنگ سرمه پیدا کرده‌اند

---

۱. اصل: درد تنها.

فروغی کشمیری[۴۰۰]

شاعر خوش‌فکرست. در سنه هزار و شصت (۱۰۶۰ ه) در سلک ملازمان شاهجهان بادشاه منتظم گشته به‌وظیفهٔ دوازده هزار روپیه معزز شد. در سنه هزار و هفتاد و هفت (۱۰۷۷ ه) اوایل سلطنت عالمگیر بادشاه ازین سرای فنا به‌دارالبقا رفت. اوراست:

کی[۱] ز بیم خنجرت خواهد دلم یکسو گرفت همچو ابرو[۲] می‌توان تیغ ترا بر رو گرفت

*

ای که در رفتن شتاب تیر دارد عمر تو چون کمان بهرِ که[۳] می‌سازی منقش خانه را

میر شرف‌الدّین حسین فایض[۴۰۱]

تخلّص سرهندی، برادر میر مفاخر حسین ثاقب تخلّص است. در سلک نوکران عالمگیر بادشاه منتظم گشته به‌خدمت امانت جزئیه سرکار الور، تجارا و رواری و نارنول مامور شده. اوراست: [۲۰۴ – الف]

حسرت نظر نکردهٔ چشم سیاه کیست شور جنون صدای شکست کلاه کیست

*

ای در پی مال و جاه سرگشته مدام طبع تو ز فکر بیش و کم تیره چو شام
رمزی‌ست لطیف بشنو و خوش‌دل باش بیش از قسمت مخواه و پیش از هنگام

میرزا عبدالله فنا[۴۰۲]

تخلّص شاگرد میرزا محمّد زمان راسخ است. در انشانویسی مهارت داشت و با آنکه از عقل عاری بود، در آشنایی‌ها سلیقهٔ درست داشت و در سلک ملازمان عالمگیر بادشاه منسلک بود. اوراست:

---

۱. اصل: کجا؛ *نشتر عشق*، ص ۱۱۳۸؛ *مخزن‌الغرایب*، ج۴، ص ۴۳۰: کی.
۲. *نشتر عشق*، ص ۱۱۳۸: ابرویی.
۳. *تذکرهٔ مخلص*، چه.

ترک علایق [۲۰۵ الف] دنیوی کرده به‌لباس درویشی درآمد و در کمال خاکساری و بی‌تکلّفی بسر می‌برد و در همان ایام به‌سیر دکن عازم گشته و پنج سال با قزلباش خان امید در آنجا یکجا بوده، اکثر امصار آن نواح دیده به‌شاهجهان‌آباد معاونت کرد. آخر از آنجا وارد لکهنو گردیده روانهٔ کربلای معلّی شد. گویند که به‌زیارت روضهٔ امام شهید[ع] مستفید شده معاودت هند کرده بود که کشتی حیاتش غریق بحر رحمت گردید و بعضی گویند که بر جهاز سوار شده قطع راه می‌کرد، ناگاه غرق بحر فنا گشت. چند شاگرد او مستعد موجوداند. یکی از آنها میرزا بهجو ذره است و خان واله نیز یکی از شاگردان او بوده و تذکره به‌شراکت آن بزرگوار تألیف نموده. اوراست:

برای[۱] نازنینی می‌کشم ناز جهانی را به‌بوی یوسفی گیرم سر ره کاروانی را

*

یار نشناخته قدر دل بی‌کینهٔ ما کاش می‌دید رخ خویش در آیینهٔ ما

*

افروختهٔ آتش[۲] داغ است دل ما در تیره شب هجر، چراغ است دل ما

میر نوازش علی فقیر[۴۰۸]

تخلّص بلگرامی ولد میر عظمت الله بیخبر تخلّص مذکور، از بزرگان روزگار بود. در سنه هزار و صد و شصت و هفت (۱۱۶۷ ه) وفات یافته. اورست:

دفتر عشقیم و باشد درد دل عنوان ما مصرع آهِ رسا بسم الله دیوان ما

میر غلام علی اکبر فروغ

تخلّص، از اهالی هند و عزیز صاحب طبع است. ازوست:

همچو خورشید اگر دیدهٔ بینایی هست چشم بکشا که به‌هر ذره تماشایی هست

---

۱. نشتر عشق، ص ۱۲۱۳: بار.
۲. همان، ص ۱۲۱۳: افروخته ز آتش.

میر احمد فایق[٤٠٥]

تخلّص برادر [۲۰۴ ب] میر جلال‌الدّین سیادت تخلّص، از اولاد امجاد میر جمال‌الدّین محدّث مصنّف *روضة‌الاحباب* است. عمر دراز یافته در سلک منصب‌داران عالمگیر بادشاه انتظام داشت. اکثر اوقات در لاهور و همان نواح به‌عزّت بسر می‌برد تا در کهولت رحلت کرد. بعد فوت پسرش میر بُدّهن به‌منصب صدارت صوبهٔ اودهه از جانب نوّاب شجاع‌الدّوله بهادر مرحوم معزز گشته. فقیر او را دیده‌ام. پدر و پسر هر دو به‌یک ذات بوده‌اند. ازوست:

والهٔ خود شده از طرز نگاهش پیداست بی‌خود از خانهٔ آیینه برون آمده است

*

رحم آیدم به‌تشنه‌لبی‌های خار راه خواهم به‌چشم آبلهٔ پا گریستن

میر شمس‌الدّین فقیر عباسی دهلوی[٤٠٦] رحمة‌الله علیه

از اکابرزادگان دهلی است. نسبش از جانب پدر به‌حضرت عباس[٤٠٧] می‌رسد و از طرف مادر به‌خاندان نبوت می‌پیوندد. تولدش در سنه هزار و یک صد و پانزده (۱۱۱۵ ه) در شاهجهان‌آباد رونموده. بعد رسیدن به‌سن تمیز به‌تحصیل علوم پرداخته در اندک زمانی استعداد فراوان به‌هم‌رسانید و در اکثر علوم خصوصاً شعر و انشا و عروض و قافیه و معانی و بیان و بدیع مهارت حاصل نموده و رسایل مفیده تألیف کرده. سه مثنوی یکی در بحث مسئلهٔ امامت وصی برحق، دویم قصّهٔ رام‌چند برگ تنبول‌فروش، سیوم احوال تعشق واله با خدیجه سلطان بسیار خوب به‌نظم درآورده. بنده هر سه نسخه را دیده‌ام و قصاید و دیوان غزلیات او نیز پاکیزه است. [illegible] پیراپای او گذشته‌ام. در این عصر مغتنم کسی بوده. از زبان یکی از شاگردان [illegible] شنیده‌ام که مثنوی *شمس‌الضحی* وقت رفتن به بیت‌الله گفته بود. بنده در تلاش آن است، لیکن تا حال پیدا نیست. بعد تحریر این مثنوی نیز از نظر گذشت بسیار به‌خوبی گفته. به‌هرحال سیّد ستوده صفات، خیلی کریم‌النفس بود و گاهی دلش خالی از عشق نبود. در سنه هزار و یک صد و چهل و سه (۱۱٤۳ ه)

بـود توجّـه مـا جانـب امـام زمـان به‌هر طرف که نهم رو چو دانهٔ تسبیح

*

من همان محو سیه‌کاری خویشم شب و روز تیغ هرچند گذشته‌ست ز سر چون قلمم

شیخ محمّد فایز[۴۱۳]

تخلّص شاگرد میر محمّد سعید اعجاز علیه‌الرحمه بود. ازوست:

کی بماند خالی از شور جنون میدان عشق رفت مجنون ما[۱] بدولت خیمه[۲] در صحرا زدیم[۳]

فرصت[۴۱۴]

تخلّص کشمیری از موزونان عصر محمّد شاه است. اوراست:

پیری رسید و رفت سیه مستی شباب موی سفید من نمک این شراب شد

*

اهل بینش سیرها[۴] نارفته از جا می‌کنند آمد و رفتن نباشد مردمان چشم را

میرزا نادر زمان فصیح[۴۱۵]

تخلّص برادر محمّد امین عرفان تخلّص مذکور اکبرآبادی است. اوایل به‌طور میرزا جلال اسیر شعر می‌گفت. آخر از آن هم بازماند. خان‌دوران خان بهادر بسیار توقیرش می‌کرد و در سلک ملازمان خود او را منسلک ساخته، سلوک بسیار می‌کرد. من اشعاره:

ما را نشان ز دولت نایاب داده‌اند بر بار آن کمر چقدر تاب داده‌اند

*

عمر بگذشت و نیاسود دل از ناله دمی کاروان رفت و همان بانگ درا می‌آید

---

۱. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۹۳: من
۲. *همیشه بهار*، ص ۱۹۱: طبل
۳. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۹۳: زدم.
٤. همان، ص ۱۶۳: سیر عالم در مقام خود کند.

اشـک طوفـانی مـا را بـه‌حقـارت منگـر که به‌هر قطره نهان شورش دریایی هست

حبیب الله فتوّت[۴۰۹]

تخلّص کشمیری از اعزّهٔ آنجاست. از آنجا به‌دهلی آمده مدّت‌ها در رفاقت غازی‌الدّین خان فیروز جنگ ولد نظام‌الملک آصف‌جاه می‌بود. شعر خوب می‌گفت. این رباعی ازوست:

از بـــزم نگـــار تـــا نمیـــرم نـــروم ز آنجـــا مـــن زار تـــا نمیـــرم نـــروم
من با دل خویش عهد بستم که چو شمع از محفـــل یـــار تـــا نمیـــرم نـــروم

سیّد اسد الله فرد[۴۱۰]

[۲۰۵ ب] تخلّص نوادهٔ شاه لدها بلگرامی[۴۱۱] علیه‌الرحمه در تصوّف مربوط بود. در سنه هزار و یک صد و پانزده (۱۱۱۵ ه) ماه ذی‌حجه تولّد یافت. در ایام جوانی بیست و دوّم جمادی‌الاول سنه هزار و یک صد و چهل و نه (۱۱۴۹ ه) فوت کرده. من اشعاره:

بود به‌عالم تجریـد کـی[۱] لبـاس دگـر بریدن از دوجهان است قطع جامهٔ مـا[۲]

شیخ محمّد فاخر[۴۱۲]

ولد شیخ محمّد یحیی المعروف به‌شیخ خوب الله اله‌آبادی، از افاضل خوش اخلاق ستوده صفات آنجا بوده است. مدّت‌ها بر سجّادهٔ والد بزرگوار خود متمکّن بود و ارشاد می‌کرد تا در سنه هزار و یک صد و چهل و نه (۱۱۴۹ ه) به‌عزم طواف حرمین شریفین رفت و به‌مقصد واصل گشته باز معاودت به‌وطن نمود. آنجا را هم مقام غربت یافته به‌موطن اصلی عود نمود. اشعار عربی و فارسی می‌گفت، از آنجمله است:

---

۱. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۵۷: کجا؛ *مآثرالکرام*، ص ۳۳۷: ما.
۲. اصل: جامه‌ها؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۵۷: جامهٔ ما.

رفته از آنجا به‌لاهور به‌همین عزم سفر کرده باز به اورنگ‌آباد مراجعت کرد و چندگاه به‌سفر حجاز و گذراندن حج اسلام و زیارت روضهٔ سیّد انام در دریای عمان به‌کشتی نشست. [۲۰۶ ب] چون به‌آن شرف مشرف شده به‌دکن معاودت نموده در سنه یک هزار و یک صد و هفتاد و پنج (۱۱۷۵ ه) به‌وطن مالوف امد. سیّد مسطور در سخن فهمی و شعر عربی و فارسی طبع عالی داشت. گاهی به‌موزونیت طبع شعر هم می‌گفت. اوراست:

لقمهٔ دونان رساند در گلوی خویشتن شست اوّل هرکه دست از آبروی خویشتن

قدری پانی‌پتی[۴۱۹]

این دو بیت او میرزا صائبا علیه الرحمه در بیاض خود نوشته[۱]:

جهان چیست ماتم سرایی درو نشسته دو سه ماتمی روبرو

*

جگر پاره‌ای چند بر خوان او جگر پاره‌ای چند مهمان او

هم اوراست:

آنان که می به‌روی گل ارغوان خورند از باغبان زیاده غم گلستان خورند

میرزا یوسف قدیم[۴۲۰]

تخلّص از شعرای شاه عالم بهادر شاه و پسر عم میرزا قطب‌الدّین مایل تخلّص دهلوی است. مشق سخن از میرزا سرخوش کرده. در جوانی فوت کرد. ازوست:

یک نفس گر شاد گشتم عالمی غمناک شد خنده‌ام چون برق[۲] چاک سینهٔ افلاک شد

میرزا عبدالغنی بیگ قبول[۴۲۱]

تخلّص کشمیری، اصلش از بدخشان و از اقربای ملّا شاه بدخشی علیه الرحمه بود. تولدش در کشمیر رونمود. اوایل شاگرد قاسم خان قاسم[۴۲۲] تخلّص بوده،

---

۱. بعد ازین در اصل: اوراست.
۲. سفینهٔ خوشگو، ص ٦٤: صبح.

میرزا مرتضی قلی فراق[۴۱۶]

تخلّص، از اهالیِ هند و از موزونان همان عصر است:

شبی به خواب پدر جلوه گر نشد یوسف عزیز داشت ز بس خاطر زلیخا را

اشرف علی خان فغان[۴۱۷]

تخلّص، مولدش دهلی است و کوکلتاش احمد شاه بادشاه بود. چون بادشاه اسیر شد، او به‌اودهٔ آمده نوکر شجاع‌الدّوله بهادر شد و بعد چند سال به‌بنگاله رفت. در آنجا به‌رفاقت شتاب‌رای بهادر بسرمی‌برد. اشعار فارسی و هندی هر دو می‌گوید:

قاصد آخر چه دیده می‌آیی که گریبان دریده می‌آیی

دست را کی دراز کردم من که تو دامن کشیده می‌آیی

روضة القاف

سیّد قمرالدین اورنگ‌آبادی[۴۱۸]

در علوم عقلی و نقلی خصوصاً هیأت و هندسه و سیمیا و فنون حکمی و فقه بی‌نظیر زمان بوده است. کتاب *مظهرالنور* که در آن مذاهب حکمای اشراقین و مشائین و صوفیه و متکلمین بیان کرده و دیگر مطالبات عالیه درو مندرج است، از تألیف اوست. آبایش در خُجند توطن داشتند. یکی از ایشان که مسما به‌سیّد ظهیرالدّین بود، به‌هند وارد گشته، در امن‌آباد من مضافات لاهور متوطّن شده، نبیره‌اش سیّد محمّد از آنجا به‌دکن رفته. والدش سیّد عنایت‌الله از جمله عرفا، مرید شیخ مظفر برهان‌پوری نقشبندی بوده که او بیعت به‌شیخ محمّد منصور خلف شیخ احمد مجدد الف ثانی داشت، در بالاپور مقیم می‌بود. پسرش از آنجا به‌اورنگ‌آباد عمرها بسر برده، آخر به بالاپور مراجعت کرده فوت شد. تاریخ فوت جدّش «شمع بهشت» یافته‌اند. سال رحلت او «متوجهٔ بهشت» برآورده، تولّد خودش در سنه هزار و یک صد و بیست و سه (۱۱۲۳ ه) رونمود. در طریقهٔ فقر مرید والد خود است. در ایام جوانی به‌جهت ادراک صحبت فقرای هند، به دهلی

که «با دُرد کشان هرکه در افتاد، بر افتاد» زندگی را جواب گفت. اوراست:

به‌جز رخ تو ندیدیم چشم تـا وا شـد اگر رخ تو نمی‌بود ما چه مـی‌دیـدیم
قابل درین زمانه ز آدم‌نشـان مخـواه چندین هزار سال ز آدم گذشته است

سیّد عبدالله قابل[۴۲۴]

تخلّص بلگرامی از سادات آنجاست و اکثر اوقات در ملازمان سربلند خان تونی منتظم می‌بود. آخر عمر به‌وطن رسید. در سنه هزار و یک صد و سی و دو (۱۱۳۲ ه) در کنج لحد جا گرفت. اوراست:

مگر به سرمه اثر کرد ضعف طالع من که بی‌عصا نتواند به‌چشم یـار[1] رسـید

میر اسماعیل قربان[۴۲۵]

تخلّص، از هندست و در سلک ملازمان وزیرالممالک صفدر جنگ بهادر مرحوم منتظم می‌بود. اوراست:

سوادِ هستی عالم به‌چشمم تنـگِ مـی‌آیـد به‌دل‌های عزیزان جا نمی‌کردم چه می‌کـردم

مشتاق رای قدرت[۴۲۶]

تخلّص، از شاگردان میرزا بیدل است. از هنود هندوستان بود. اوراست:

چون کشته‌ها دلم به‌لحد جوش می‌زند خیـزد بـه‌رنـگ سـرخ غبـار مـزار مـا

شیخ محمّد قایم، قایم[۴۲۷]

تخلّص، از لکهنو است و بر [۲۰۷ ب] کتب متداوله فارسی قدرت داشت، بلکه سرآمد معلّمان این شهر بود. اوقاتش به‌مکتب‌دارای بسر می‌شد. شعر به‌مزه و درد می‌گفت. قریب دیوان گفته بود. چند سال است که رحلت کرد. بعد ازو پسرش متفرق کرد و کتب را برباد داد. مکتبش از پری‌رویان سیمبر رشک پریخانهٔ چین و زمین صحنش غیرت چرخ برین بود. لاله شتاب رای عزیز مسطور که به‌خوبی

---

۱. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۷۱: زلف یار.

بعده از خدمت میرزا داراب بیگ جویا جویای اصلاح شد و از آنجا به‌دهلی وارد شده مدّتی با هدایت الله خان[۱] و بعد از آن با صلابت خان[۲] فرخ سیری به‌رفاقت حاضر می‌بود و با هفتاد و دو ملّت می‌ساخت و در حقیقت شیعی مذهب بود. اوایل جلوس محمّد شاه بادشاه رحلت کرد. اوراست:

کعبه را گر پیش مردم احترام دیگر است[۳] پیش ما[۴] میخانه هم بیت‌الحرام دیگر است

*

[۲۰۷الف] کم نشد حسنش از دمیدن خط کرّم الله وجهه ابدا

*

بسم الله، آن که منکر شعری، بگو جواب موزون چراست؟ آنچه به‌قرآن مقدم است

*

از طالعم شبی که میسّر شراب شد تا ریختم ز شیشه به‌جام آفتاب شد

*

ناله‌ام چون دید در طفلی پدر گفت این بابا فغانی می‌شود

*

در دیدهٔ آن کسی که فرزانه بود معمورهٔ عالم همه ویرانه بود
بود و نابود خلق اگر پرسی راست چون بود و نبود سرّ افسانه بود

شاه قابل، قابل[۴۲۳]

تخلّص نامش محمّد پناه و اصلش از کشمیر است و او به‌تخلّص شهرت یافته. در دهلی می‌بود. در سخنوری شاگرد میرزا بیدل بوده. در تصوّف ربطی داشت و در لباس درویشی به‌صلاح و تقوی می‌زیست و اعزّهٔ دهلی به‌پاس فقر کمال عزّتش می‌کردند. آخر جواب دیوان خواجه حافظ شیراز علیه‌الرّحمه می‌گفت. به‌قول آن

---

۱. هدایت الله خان نایب وزیر، *نشتر عشق*، ص ۱۲۴۶.
۲. صلابت خان سید تخلّص میر آتش، *نشتر عشق*، ص ۱۲٤٦.
۳. *نشتر عشق*، ص ۱۲٤٦: پیش مردم کعبه را گر احترامی دیگرست؛ *مخزن‌الغرایب*، ج ٤، ص ۵۵۷: کعبه را گر پیش مردم احترامی دیگر است.
٤. همان، ص ۱۲٤٦: نزد ما.

شمع سان از بس مرا در سر هوای گریه است گر گدازم پای تا سر از برای گریه است
نور چشما دور از تو قصه طوفان نوح گر بگویم شمّه‌ای از ماجرای گریه است
صرف شد گنجینه‌های گوهر اشک و کنون خون دل لخت جگر حاجت‌روای گریه است
بس که می‌بینند احوال تباه یکدگر هرکرا دیدم به‌کویت مبتلای گریه است
جا به‌بزم او نکردیم و شب مردم قرین شمع گر بر خاک من بگریست جای گریه است

*

چون سمندر ز تب عشق تو شد در آتش شعله بالین من خسته و بستر آتش

*

[۲۰۸ الف] چون باد تا گذشت سوار سمند من در آتش است نعل دل مستمند من

*

به‌قدر قطره سرایت نمی‌کنی به‌دلش تو ای سرشک به‌چشمم اگرچه دریایی

*

بر من امروز گر از دست تو ایذایی هست خاطرم جمع از آن است که فردایی هست
درد دل زیر زمین می‌بردم آخر کار زین چه سود است که بر چرخ مسیحایی هست
خسرو راه روان ره عشق است قرین تاج سر نیست اگر آبلهٔ پایی هست

*

صبر از دل برده می‌سوزد دل دیوانه را
بعد غارت می‌زند غارتگر آتش خانه را
برد در کار تصویرت بسر گر زندگانی را
به‌جز خجلت کسی صورت نخواهد بست مانی را

*

مهر ورز تو اگر از دل و دین برخیزد مشکل است این که دلت از سرکین برخیزد
غیرتم کشت چو شب پیش رقیبان گفتی همه باشند درین محفل و این برخیزد
فتنه از بیم به‌یک گوشه نشیند پنهان چون پی جلوه‌گری آن بت چین برخیزد

شهرهٔ آفاق بود و در نیکو منظری طاق، برای درس نزد او می‌رفت و دیگر پسران ساهوان که متناسب‌الاعضا بودند، نیز می‌خواندند. اوراست:

نرگستان شده‌ست تربت من انتظار مرا تماشا کن

*

تا دیده را به‌محفل امکان کشاده‌ایم در آستین ماست چو مینا گریستن

*

تو با آن قد رعنا گر به‌گلشن جلوه‌فرمایی شود چون بید مجنون از نگاهت سرو سودایی

*

ماه من بر لب جو جلوهٔ فروشست امشب آب از عکس رخش بادله پوش است امشب

*

سازد اگر آن[1] چشم سیه مست هلاکم غیر از گل نرگس مفشانید[2] به‌خاکم

میر نثار علی قرین[۴۲۸]

تخلّص، از ابتدای شعور به‌جناب ارشادمآب حاضر بوده، تحصیل علم رسمی کرده و دیوانی متضمن اقسام شعر گفته در سخن معانی تازه می‌جویند و اشعار پاکیزه و شسته می‌گویند. از چندی در سلک ملازمان وزیرالممالک نوّاب آصف‌الدّوله بهادر منتظم شده، در فن طبابت دستگاهی وسیع پیدا کرده. با بنده ربط ملاقات دارند. عزیز صاحب تمیز، خوش اختلاط است. شیرین‌سخن، شکرین گفتار، بلند طبع، پسندیده اطوار است. از افکار آبدار اوست:

چون نیامد نگار جانی ما مرگ بهتر ز زندگانی ما

رفتم و آمد آن که یاد کنی که ازین کوچه شد فلانی ما

*

---

۱. اصل: به؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۱۶۹: آن.

۲. همان، ص ۱۶۹: مغلتان.

من چون نکنم شکر که از شکر شکر چون نیشکرم پرست بیرون و درون

*

آنانکه قناعت به‌نهایت کردند برداهٔ حق شکر عنایت کردند
در فکر کم و بیش نباشند قریب نه شکر نه از کسی شکایت کردند

*

آتش دگر است و خار و خس چیز دگر عاشق دگر است و بوالهوس چیز دگر
این سوختن است و ساختن پیش قریب پروانه دگر بود مگس چیز دگر

روضة الکاف

[۲۰۸ ب] **شیخ گدایی**[۴۳۰]

ولد جمالی کنبو قدّس سرّه، مجموعهٔ کمال بود. اوایل تحصیل فضایل نموده فاضل عالی‌شان شد. بعد از آن به‌طرف دکن عازم گشته به‌گجرات رسید. چون همایون بادشاه شکست ثانی یافته بود، بیرم خان خان‌خانان در آن مکان قیام داشت. شیخ را صاحب کمال دانسته آشنایی به‌هم‌رسانید. چون بادشاه بار دگر به‌هند معاودت کرده ممالک هند را از مخالفان مستخلص ساخت و ده ماه و چند روز در دهلی مانده به‌روضهٔ رضوان جا کرد و اکبر بادشاه به‌جای پدر بر تخت سلطنت جلوس فرمود و بیرام خان وکیل مطلق و مدارالمهام سلطنت شد، مولانا به‌جهت ربط قدیم به‌آگره آمده ملاقات حاصل کرده و به‌وساطت خان منصب جلیل‌القدر صدارت تمامی ممالک محروسه یافت. چند سال به‌کمال استقلال بر مسند صدارت متمکّن بوده بر جمیع افاضل هندوستان و علمای عراق و خراسان که در این سواد اعظم استقامت داشتند، مرتبهٔ تقدّم حاصل کرد. اکبر بادشاه و خان‌خانان اکثر اوقات در مجلس سماعش می‌رفتند. هرگاه که خان‌خانان ترک رفاقت بادشاه کرده و رخصت کعبه یافت، مولانا به بیکانیر[1] رفته و رخصت

---

۱. اصل: کانشی؛ بعد از برهمی خان خانان از بیکانیر مفارقت جسته به‌دهلی رسید، نشتر عشق، ص ۱۳۳۳.

غیر اگر گفت که برخیز و برو، بنشیند　　من چو گویم که بیا و بنشین برخیزد
خط پیشانی اگر محو شود آسان است　　لیک مشکل که ترا چین ز جبین برخیزد
بعد مردن به ته خاک اگر ناله کشم　　شور محشر دگر از روی زمین برخیزد
تیغ بر کف چو به‌خون ریختن آیی بیرون　　اوّل از غمزدگان تو قرین برخیزد

کشن چند[۴۲۹] قریب[۱]

تخلّص ولد انوپ چند برادر کهتر رای دیاکشن قوم کایست سکسینه، شاهجهان‌آباد موطن قدیم اوست. در عهد سلطنت محمّد شاه وارد لکهنو گشته در نورسته سکونت اختیار کرده. جدّ و پدرش به‌کارهای لایق ممتاز بوده. خودش ملازم سرکار دولتمدار نوّاب آصف‌الدّوله بهادر است. به‌عزّت و وقار بسرمی‌برد. با راقم کمال اتحاد دارد. در شعر و سخن اصلاح از جناب ارشادمآب گرفته. طبع‌رسا و فهم و ذکا درست دارد. من اشعاره:

دل تنگ چون دهان نگارم درین جهان　　آشفته همچو طرّهٔ یارم درین جهان
روی خزان ندیده گلستان من قریب　　از[۲] داغ سینه تازه بهارم درین جهان

*

دل به‌بزم تو هر نفس نالد　　همچو مرغی که در قفس نالد
از قریب این بعید نیست کنون　　کز تو پیش هزار کس نالد

*

سر از تنم جدا شد و جان زو جدا نشد　　بیگانه شد دل از من و او آشنا نشد

*

قریب از دست بیدادش توان جست　　زمینی گر ورای آسمان است

*

صد شکر که جز شکر نیامد برون　　از دل به‌لب و زبان من حرف زبون

---

۱. *انیس‌الاحبا*، ص ۲۰۰، رای چنی لال قریب.
۲. همان، ص ۲۰۰: با.

گوسالهٔ سامری ببین گویا شد

(ازوست:)

خویش را با او شبی می‌خواستم از برای مطلبی می‌خواستم

*

ز هجر مردم و گویند یار می‌آید به‌کار من[1] چو نیاید چکار می‌آید

*

بی‌طالعی نگر که به‌گوش تو ره نیافت با آن که ناله‌های من از آسمان گذشت

عبدالرحیم کم‌گو[۴۳۳]

تخلّص کشمیری است و طالب‌علمی هم کرده. کلام الله حفظ کرده بود. در اوایل اشعار خود را از نظر سرخوش می‌گذرانید. در عهد عالمگیر بادشاه به‌دکن بود. به‌لشکر فیروزی رسید و همانجا مسافر دیار عدم گردید. اوراست:

گرفت زخم دلم در دهن خدنگ ترا ز لذّتی[2] که مکد طفل شیرخوار انگشت

عبدالرحمن گرامی[۴۳۴]

تخلّص خلف امانت خان است. اشعار بسیار گفته. دیوانی ترتیب داده. ازوست:

فصل گل آمد و من توبهٔ بیجا کردم چه ستم بر قدح و جور به‌مینا کردم
با رفیقان ز خود رفته سفر دست نداد سیر صحرای جنون حیف که تنها کردم

شیخ عظمت الله کامل[۴۳۵]

از نامرادان مرادآباد من مضافات دهلی و منصب‌داران عهد محمّد شاه بادشاه بوده. اوراست:

منصب حیرت آرزوی من است شوق آیینه‌دار روی من است[3]

---

۱. *ممیشه بهار*، ص ۲۱۵: آ که.
۲. *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۰۹: به‌لذّتی.
۳. *ممیشه بهار*، ص ۲۱۶ و *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۴۰: شوق آینه داری دارم.

حاصل کرده باز به‌دهلی آمد. اگرچه از صدارت معزول شد امّا به‌دستور محترم و مکرّم بود. تا در سنه نه صد و هشتاد و شش (۹۸۶ ه) به‌عالم بالا خرامید. در فن موسیقی بسیار مهارت داشت و نقش و صوت هندی خود می‌بست. از آنجا که در وقت صدارت با اعاظم و اکابر به‌غرور پیش آمده بود، بعضی از افاضل عصر هجو مولانا کرده بودند. از آنجمله میر سیّد نعمت رسولی قطعه‌ای گفته در مردم شهرت داد و بعضی از خوشنویسان که از حسن سلوک او راضی نبودند، در مسجد و دیوان خانهٔ او نوشتند. این بیت از آن است:

نام گدایی مبر، نان گدایی مخور زانکه گدایی بد است روی گدایی سیاه

مولانا گاهی اشعار آبدار هم می‌گفت:

گهی جان[1] منزل غم شد گهی دل غمت را می‌برم منزل به‌منزل
دل دیوانه در زلف تو بستم گرفتارم به‌آن مشکین سلاسل
به‌جان دادن اگر آسان شدی کار نبودی عاشقان را کار مشکل
گدایی جان به‌ناکامی برآمد نشد کارم[2] ز لعل یار حاصل

صاحب *منتخب‌التواریخ*[3] که شیوهٔ او هجای [۲۰۸ الف] معاصرین است، از نیک‌خویی تاریخ فوت مولانا «خوک کلان مرد» یافته می‌نویسد که گمان دارم این ابیات ازو نمی‌باشد و حالانکه در چند نسخه به‌نامش دیده شد و مقوی این قول سخن صاحب تذکره میر علاءالدوله[4] است که این غزل به‌نام شیخ مسطور ساخته.

میرزا کامران گویا[۴۳۱]

تخلّص کشمیری برادر میرزا داراب بیگ جویاست. پدرش سامری[۴۳۲] تخلّص می‌کرد. یکی از خوش‌طبعان کشمیر گفته:

---

۱. اصل: جانم؛ *نشتر عشق*، ص ۱۳۳۳؛ *منتخب‌التواریخ*، ص ۵۲: جان.
۲. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۵۳؛ *نشتر عشق*، ص ۱۳۳۳: کامم.
۳. ج ۳، ص ۵۲.
۴. یعنی *نفایس‌المآثر*.

شدند بلکه معتقد فیه اناس گردید. معتقدانش با بنده نقل کراماتش کرده‌اند، مگر زبانی اکثری از دهلویان شنیده‌ام که به‌حسن تدبیر و خوش اخلاقی[۱] مردم را به‌دام خود می‌کشید. به‌هرحال فکر شعر می‌کرد و هنگامهٔ شاعری گرم ساخته بود و تسلیم و حلیم هر دو که ذکر آنها بالا گذشت، شاگرد[۲] اویند. چند سال است که شکار شهباز اجل گشته. اوراست:

همین نه طالع من کرده است کوتاهی به‌طاق ابروی او دست هیچ کس نرسد

*

خون عشّاق بر آن گردن سیمین باشد چون بیاضی که پر از[۳] معنی رنگین باشد

رباعی

تا خسته نشسته دور ازو خواهم بود از اشک فراق جیب و دامن آلود
چون شمع اگر راه به‌بزمش یابم چشم تر خود به‌پای او خواهم سود

روضة اللام

لطفی منجّم[۴۳۸]

در عهد اکبر بادشاه با میرزا نظام‌الدّین مؤلّف *نظام‌التاریخ*[۴] در گجرات بود. به توجه میرزای مسطور زر فراوان به‌دست آورده، سفر دریا اختیار کرده. اوراست:

به‌غیر بوی تو از باغ[۵] و گلستان نشنیدم به‌هیچ گل[۶] نگذشتم که بوی جان نشنیدم

*

هر آه که از[۷] حسرت بالای تو کردم نخل چمن آرای پشیمانی من شد

---

۱. «ابله فریبی» نوشته بود. روی آن خط کشید و «خوش اخلاقی» نوشته شد.
۲. بعد از این «دو بازوی بلند پروازیش» نوشته و روی آن خط کشیده است.
۳. *نشتر عشق*، ص ۱۲۹۵: درو.
٤. یعنی طبقات اکبری.
۵. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۲۲۰: باد.
٦. اصل: باد؛ *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۲۲۰: گل.
۷. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۲۲۰: در

رباعی

با ما هرکس که صف کشیدن دارد　　خون پدرش میل چکیدن دارد
شمشیر برهنه‌اند خامش نفسان　　لب بستن مقراض بریدن دارد

غلام حیدر خان گداز[۴۳۶]

تخلّص خلف امارت پناه غلام حسین خان کروره مرحوم. جوان خوش‌رو و به‌حسن صورت و سیرت آراسته بود. از صغر سن مایل به‌شعر و شاعری گشته، اشعار پردرد می‌گفت. جناب ارشادمآب نظر توجه به‌حالش داشتند و به‌نظر اشفاق اصلاح اشعارش می‌فرمودند. ناگاه بر مزاجش سودا استیلا یافته. هرچند به‌مداوای او می‌کوشیدند، فایده بر آن مترتب نمی‌شد بلکه ترقی می‌گرفت. [۲۰۹ ب] آخر به‌همان مرض شربت فنا از ساقی اجل چشید و از بندی که بر پای نازنینش از چندی نهاده بودند، وارست. بعد فوت ابیات او را کسی احتیاط نکرده از معدودی که در تذکرهٔ *انیس‌الاحبا* مسطور بود، این یک دو سه بیت به‌قلم می‌آید:

یک قطره ز چشم تر بریزد　　تا پاره‌ای از جگر بریزد[۱]

*

سینه را داغدار باید کرد　　لاله را شرمسار باید کرد
ابر برخاست بی می و ساقی　　گریهٔ زار زار باید کرد

میرزا گرامی، گرامی[۴۳۷]

تخلّص خلف مهین میرزا عبدالغنی بیگ قبول مسطور است. تولّدش در دهلی رونموده. مدّتی در سایهٔ پدر به‌آسایش پرورش یافته، بعد فوت پدر وسعت مشرب اختیار کرده، به‌ظاهر در لباس صوفیه و مشایخ می‌بود امّا اوقات به‌عنوان قلندران هند بسرمی‌برد و ریش و بروت را خیرباد گفته، با مردم هر مذهب گرم می‌جوشید. از خوش اختلاطی و کریم‌النفسی او بسیاری از موزونان شاگرد او

---

۱. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۵۴: بریزید (در هر دو مصرع).

لایق[۴۴۲]

تخلّص، جونپوری. پدرش از اهالی جونپور بود. خودش در عصر اورنگ‌زیب عالمگیر بادشاه به اردوی والا رسیده. واقعه‌نویسی لاهور یافت. مدّت‌ها در آن خدمت مسرور بود. از جوش جوانی در جوش شوق به‌ملاقات میرزا صائبای مرحوم به‌اصفهان رفت. میرزای مرحوم به‌پاس این که این قدر رنج و درد برای من اختیار کرد، در دلداری او کوشید و به‌خانهٔ خود جا داد. از زبان خودش نقل است که با میر عبدالجلیل بلگرامی می‌گفت که میرزا صائبای مرحوم را در هیچ وقت در شعر گفتن مایل نیافتم. آنچه می‌گفت بدیهه می‌گفت، مگر نوبتی که در خیابان چمن می‌گشت. من التماس کردم که امروز فکری در بشرهٔ شریف پیداست آیا چه تصور باید نمود. تبسم کرده فرمود که این بیت فردوسی این وقت مرا یادآمد: [۲۱۰ ب]

بفرمود تا رخش را زین کنند دم اندر دم نای زرّین کنند

و حکیم شفایی جواب بدینسان گفته:

بفرمود تا زین به‌ابرش نهند چه زین هیمه بالای آتش نهند

به‌خاطر می‌رسد که من هم جوابی به‌هم‌رسانم. بنده عرض کردم که این فکر را به‌من گذارید. میرزا مرحوم از راه مهمان‌نوازی قبول کرد و من تمام شب فکر کردم تا این بیت گفتم:

بفرمود تا زین بر ادهم نهند به‌پشت صبا مسند جم نهند[۱]

و صبحی به‌خدمت میرزای مرحوم حاضر شده خواندم. میرزای مرحوم بسیار آفرین و تحسین فرمود[۲] به‌هرحال لایق در شاعری لیاقت کلّی داشت. خمسه هم

---

۱. تذکرهٔ بی‌نظیر، ص ۱۰۷: «کنند» در هر دو مصرع.

۲. سپس این عبارت آمده: "جم به‌معنی جمشید آمده و سلیمان علیه السلام را نیز گویند امّا به‌شرطی که تلازم انگشتر باشد. در آن کلام بنده می‌گویم که اولی این کلمه یعنی سلیمان علیه‌السّلام آورده درین صورت میرزا صائبا مرحوم رعایت مهمانداری کرده، مطلع نکرده باشد" و روی آن خط کشیده شده است.

[۲۱۰ الف] **لطیفی**[۴۳۹]

شاعر صاحب طبع بوده. تقی اوحدی می‌نویسد لطیفی در تتبع *حدیقه* مثنوی‌ای گفته که فوق مرتبه اوست. چون سوء ادب با بزرگی کرده بود، نتیجه نیک ندید، به‌مرض‌الموت گرفتار گردید:

ابروان و مژهٔ چشم سیاهش نگرید　　می‌برد دل به‌نگاهی به‌نگاهش نگرید
عشق آتش به‌دل زار لطیفی زده‌ست　　طرز جان سوختن و شعلهٔ آهش نگرید

مهدی علی لذّتی[۴۴۰]

تخلّص کشمیری. اکثر اوقات در آگره بسر می‌برد. شیخ فیضی را به‌وی نسبت شاگردی است. بسیار عالی فطرت بود. در سنه هزار و پنج (۱۰۰۵ ه) جان به‌دوست حقیقی سپرد. اوراست:

مگر در عشق تأثیر فسون[۱] ز افسانه می‌خیزد
که شب با هر که بنشینم سحر دیوانه می‌خیزد
به‌صد خون جگر پرورده‌ام این دل که دشمن شد
چه سازم چون کنم با دشمنی کز خانه می‌خیزد

لکنت روانی[۴۴۱]

تخلّص لاهوری. شاید زبانش لکنت می‌کرد که روانی تخلّص را گذاشته، این تخلّص اختیار کرد:

آنان که وصف حسن تو تقریر می‌کنند　　خواب ندیده را همه تعبیر می‌کنند

*

ترک چشم او ز مستی آنچه[۲] با من راز گفت　　غمزهٔ غمّاز با آن شوخ یک یک باز گفت

از طرز کلامش پیداست که زبانش روانی داشت.

---

۱. *طور معنی*، ص ۲۲۹: جنون.
۲. *نشتر عشق*، ص ۱۳۴۶؛ *صبح گلشن*، ص ۲۵۷: هرچه.

مولانا مطهّر از اعزّه کره و عالم و فاضل و در اکثر فنون و هنر کامل بود و ارادت به‌خدمت شیخ نصیرالدّین چراغ دهلی داشت و در سلک مریدان خاص آن جناب منتظم بوده. در شاعری طبع مستحکم دارد و مدّاحی سلطان فیروز شاه بادشاه دهلی کرده به‌قرب و منزلت و خصوصیت بادشاهی ممتاز و به‌اعزاز می‌بود. آبایش باشد که از ایران آمده باشند. خودش هندی المنشاست. سال حیاتش به‌هشتاد رسیده بود. در فوت شیخ بزرگوار خود مرثیه گفته مطلعش این است:

ز درد و محنت این نـه سـپهر زنگـاری کدام دل که نه خونست از جگر خـواری

چند بیت که در مدح شیخ مرحوم مسطور گفته این است:

دوش آن زمان که از افـق مغـرب سـما[1] خورشید خواند سـورهٔ والـنجم اذا هـوی[2]
شـمع فلـک زبانـه فروبـرد انـدر آب دور زمـین نشـانه بـرآورد بـر سـما
گفتی مگر که یوسف خورشید شد به‌چـاه کز تیرگـی چـو دیـدهٔ یعقـوب شـد هـوا
بـادی برآمـد از لـب دریـا کـه دامـنش گرد سـیاه سـرمه همـی‌ریخـت بـر قفـا[3]
چون ساعتی دو از شب دیجور برگذشـت بنشسـت بـاد و ابـر درآمـد بـه‌انجـلا
یک یک ستاره بر سر گـردون فـروغ داد چـون در بهشـت طلعـت تابـان اتقیـا
فـراش صـنع از یـد قـدرت برآوریـد قنـدیل هـای نـور بـرین نیلگـون خبـا
می‌جسـت نـرم نـرم نسـیم از کنـار بـاغ گـویی پیـام دوسـت همـی‌داد در خفـا
[۲۱۱] گر کیمیای دولت جاویدت آرزوسـت یـا گلشـن بهشـت ازیـن شـاخ پـی نمـا
جسمت خسی نگر نفـس خواجـه نوبهـار جانـت مسـی شـمر نظـر شـیخ کیمیـا

هم اوراست:

صبح شد صبح[4] سر از خواب گران برداریـد بـاده خواهیـد ز دل درد گـران برداریـد[5]

---

۱. *دیوان مطهّر*، ص ۱: شتا.
۲. سورهٔ نجم، آیهٔ ۱.
۳. *دیوان مطهّر*، ص ۱۱: فضا.
٤. همان، ص ۳۰٤: صبح گاهست.
۵. همان، باده خواهید وز دل درد نهان بردارید.

به‌نظم آورده و میرزا صائبای مرحوم اشعارش پسندیده. از دیوان اوست:

زان لحظه که پنجه‌ات به‌دامان حناست　　صد رنگ هوس شگفته در جان صبا[1]ست
دست تو ز مصحف جمال تو بود　　پنج آیت متّصل که در شان صباست

روضة المیم

مشیّد[۴۴۳]

از شعرای قدیم‌الایام هندست. ازوست:

عشق بازی چیست جان در راه جانان باختن　　بر سر کوی محبّت کفر و ایمان باختن
بر سر میدان عشقت سر چو گویی ساختم　　یک نظر بر حال من کن وقت چوگان باختن
با من مسکین چه بازی نرد عشق ای پاکباز　　مور مسکین کی تواند با سلیمان باختن
گر مشیّد عاشقی هم دین و هم دنیا بباز　　ورنه هر طفلی تواند گوی و چوگان باختن

مولانا مطهّر[۴۴۴]

در شاعری کامل و فرد فاضل بود. مؤلّف *ریاض‌الشعرا* می‌نویسد که او از ممالک ایران به‌هند و به‌گجرات آمده توطن اختیار نموده به‌گجراتی مشهور شد و عبداللطیف مؤلّف دیباچهٔ *میخانه* که «فهرست لطیف [۲۱۱ الف] بس عجیب[2]» تاریخ اتمام آن است، قلمی کرده که در هیچ تذکره و تاریخ اسم او به‌نظر نیامده، لیکن در احمدآباد گجرات اجزای کهنه از اشعار او به‌خطّ قدیم دهلوی به‌نظر عارف الهی مولانا محمّد صوفی رسیده و ایشان به‌ترتیب حروف تهجی دیوانی ساختند، پنج هزار بیت شد. از کلامش مداحی سلطان فیروز شاه که در سنه هفتصد و پنجاه و یک (۷۵۱ ه) دویم ماه رجب بر تخت دهلی جلوس کرده گفت و در مدح (محمّد بن تغلق) نیز اشعار دارد. مگر در زمان سلطنتش از ایران به‌هندوستان وارد شده باشد و کلامش بر آن دال‌ست که ذوفنون است و اسلاف او اعیان و ارباب دولت بوده‌اند. در تاریخ حالات مشایخ هند چنین ثبت است که

---

۱. *نشتر عشق*، ص ۱۳۸۴؛ *شمع انجمن*، ص ۴۱: حنا (در هر دو مصرع).
۲. ۱۰۲۱ ه به‌دست می‌آید.

شوق مخدوم شاه عالم بخاری[۴۴۷] که از اولاد مخدوم [۲۱۲ الف] جهانگیر بخاری بود، به وسایل رسل و رسایل مجاورت با خدّام آن عالی مقام درخواست کرد، به‌مبالغه و ابرام بادشاه قبول نمود. من بعد در احمدآباد گجرات به‌مجاوری آن آستانه صرف اوقات می‌کرد و به‌گوشهٔ انزوا بسر می‌برد تا به‌گوشهٔ عالم بقا جاگزید. اوراست:

دارم دلی گردان که من قبله نما مـی‌خـوانمش رو سوی ابرویش کند هرچند می‌گـردانمش

لاله سیتل داس مختار[۴۴۸]

تخلّص کایست است، برادرزادهٔ دیوان جی سینگ رای اند که تا حال بر خدمت موروثی خود در سرشتهٔ پیشکاری کارخانه‌جات نوّاب وزیرالممالک بهادر دام افضاله منتظم‌اند. خودش در دهلی تولّد یافته و نشو و نما در لکهنو کرده، به‌سایهٔ عاطفت عم بزرگوار به‌آسایش می‌گذراند و پیوسته به‌مشق اشعار همت می‌گمارد و اصلاح سخن از جناب ارشادمآب می‌گیرد. اشعارش هنوز مدون نیست، امّا بسیار گفته، قصاید نیز دارد. درین ولا تحصیل صرف و نحو می‌نماید. خدا به‌مراد دلش رساند. سابق تابع تخلّص می‌کرد. از حسن اعتقادی که به‌جناب ولایت مآب علیه‌الصلوة والسلام دارد، از آئین و کیش خود آزاد است. اوراست:

یا شاه نجف به‌خاک پای حسـنین باشد دل و جان ما فدای حسـنین
از جور فلک سخت به‌جان آمده‌ایم مـا را بنـواز از بـرای حسـنین

*

آنم که به‌جز تو نیسـت فریـاد رسـم دانم که به‌جز تو نیست فریـاد رسـم
در حالت عجز و بیکسی، شاه نجـف خوانم که به‌جز تو نیست فریاد رسم

*

اولاد علـی آل رسـول ثقلـین نورالبصـر فاطمـه یعنـی حسـنین

ای عزیزان ادب مجلس ما بی‌ادبی‌ست خوش نشینید و تکلّف ز میان بردارید

*

ای دلبری[۱] که زلف تو دیوست و رخ پری در زیب و زینت از مه و خورشید برتری[۲]
خورشید را کجاست لب جان[۳] فزای تو مه را کجاست سلسلهٔ زلف عنبری
گر بایدت که زنده کنی کشتگان خویش بر خاک ریز جرعهٔ جامی که می خوری

قمرالدّین منّت[٤٤٥]

تخلّص شاعر بلند طبع و خوش‌گفتار، از شاهجهان‌آباد وارد لکهنو گشته، خمسهٔ نظامی را تتبع کرده، در نظم و نثر دستگاهی وسیع داشت. موجب فرمایش راقم، مثنوی بر وزن *نل و دمن* در نیمه راه آورده بود که عمرش تمام شد. من اشعاره:

رنگ وصلش امشب ای مشّاطه بهر من به‌بند دست و پایش را به‌تقریب حنا بستن به‌بند

محمّد افضل اله‌آبادی عبّاسی

وطن اصلیش سیدپور است. به‌اشارهٔ پیر خود در اله‌آباد سکونت اختیار کرد. در عربی و فارسی تصانیف دارد. روز جمعه پانزدهم ذی‌حجه سنه یکهزار و بیست و چهار (۱۰۲۴ ه) وفات یافت. ازوست:

دل به‌یادش محو گشت و نام می‌گردد هنوز مست من از دست رفت و جام می‌گردد هنوز

ملک محمود نیاز[٤٤٦]

ولد ملک نیاز[٤]. اصلش از ملوک گجرات است. در علم عربی و فارسی و تفسیر و حدیث نظیر نداشت و به‌فضایل صوری و کمالات معنوی آراسته و پیراسته، تقریر خیلی خوش می‌کرد. اکبر بادشاه نظر به‌صلاح و تقوی او توقیرش می‌نمود. چندی به‌تولیت مضجع خواجه مودود چشتی قدّس سرّه مامور بود. آخر به‌موجب غلیان

---

۱. اصل: دلربای؛ *دیوان مطهّر*، ص ۲۲۰: ای دلبری.
۲. *دیوان مطهّر*، ص ۲۲۰: بهتری.
۳. همان، لب لعل جانفزا.
٤. *سفینهٔ خوشگو*، دفتر دوّم، ص ۶۳۴: ملک پیاره.

شیخ موزون[۴۵۱]

ولد شیخ پیر آگره است که معاصر سلیم شاه بن شیر شاه سور بود و سلسلهٔ نسبش به‌قاضی حمیدالدّین ناگوری[۴۵۲] می‌رسد. خودش نیز هفت قلم می‌نوشت و در فن معمّا ماهر بود و شطرنج خوب می‌باخت. اوراست:

هر ناوک تو ای مه ابرو کمان ما چون مغز جا گرفته به‌هر استخوان ما
تیری که بر دل آن مه ابرو کمان زده مرهم نهاده بر سر داغ نهان ما[۱]

میان محمّد کالاپهار[۴۵۳]

از هنرمندان هندست. در هندی کالا سیاه و پهار کوه را گویند. چون او سیاه فام و تنومند و بلند و بالا و سخت دلاور بود، به‌این اسم مشهور شد. معاصر اکبر بادشاه، ازوست:

گرم عشقت عنان دل نگیرد دلم کوی بلا منزل نگیرد

محمّد یوسف کابلی[۴۵۴]

تولّدش در کابل است و نشو و نما به‌دیار دهلی یافته، به‌حسن صورت و سیرت عزیز دل‌های خلایق بود و در خوشنویسی شاگرد اشرف خان منشی است. در عنفنوان جوانی سنه نهصد و هشتاد (۹۸۰ ه) هنگام محاصرهٔ قلعهٔ سورت نقش صورتش از صفحهٔ هستی حک گردید. [۲۱۳ الف] منشی مسطور "کجا شد یوسف مصر عزیزان" تاریخ فوتش یافته. میر علاءالدّوله صاحب تذکره قطعه(ای) ساخته:

محمّد یوسف آن مصر ملاحت برفت از دهر اشک از دیده ریزان
پی تاریخ او منشی رقم زد[۲] کجا شد یوسف مصر ای عزیزان[۳]

---

۱. ملّا عبدالقادر بدایونی بعد از نقل این ابیات نظر می‌دهد: از هندوستانی‌زاده، موزونیت کلام همین قدر تمام است، *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۲۳۲.
۲. *منتخب‌التواریخ*، ص ۲۳۳: گفتا عزیزی.
۳. همان، ص ۲۳۳: کجا شد یوسف مصر ای عزیزان، از این مادهٔ تاریخ ۹۷۰ ه به‌دست می‌آید.

در دنیا فخر و جام کوثر[1] در حشر بخشند مرا هر دو قران‌السعدین

*

دل خون شد و تا کی دهد دلدار آزار این چنین
یارب چه سازم چون کنم دل آن چنان یار این چنین
چشم سیاهش پرفسون دل می‌طپد در خاک و خون
[۲۱۲ ب] صیاد بی‌رحم آن چنان صید دل افکار این چنین
گفتم دل از کف برده‌ای خندید و گفتا بارها
گفتم کسی را کشته‌ای گفتا که بسیار این چنین

*

تا درین دیر بت و برهمنی پیدا شد رونق کار بتان از چو منی پیدا شد

شیخ محمّد دهلوی[۴۴۹]

بخاری الاصل و مولد و منشاش همدان است. به‌فضایل و کمالات موصوف و از علمای معروف زمان اکبر بادشاه بود. به‌موزونیت طبع شعر هم می‌گفت. اوراست:

به‌روزگار غمت صبر اختیار کنم چو اختیار نماند بگو چه کار کنم

حکیم مصری طبیب[۴۵۰]

جامع علوم عقلی و نقلی بود و در علم عربی و فارسی مهارت تمام داشت و بسیار خوش صحبت و شگفته رو معلوم می‌شد. هرچند ساده‌لوح بود، امّا در معالجت یدطولا می‌نمود. در برهان‌پور خاندیس فوت کرد. در سواد همان شهر مدفون شد. گاه گاه شعر فارسی مضحکانه می‌گفت، از آن جمله است که برای خواجه شمس‌الدّین دیوان خوافی گفته بود:

خواجه شمس‌الدین چه ظلمی می‌کند در طبابت باش دخلی می‌کند

---

۱. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۷۵: در دنیا فخر و جام کوثر.

برمـا مخنـد گریـه مبینـاد چشـم تـو فریـاد مـا بـه‌درد درون اسـت آشـنا

مولانا مظهری کشمیری[۴۵۸]

جوان خوش طبع و خوش رو بود. زبان شیرینش زندگی عاشقان تلخ ساختی. در عنفوان جوانی از وطن به‌ادراک صحبت شعرای ایران رفته. با مولانا وحشی بافقی[۴۵۹] و مولانا محتشم کاشی[۴۶۰] و دیگر شعرای عصر در صفاهان صحبت داشته. صحبتش به‌آن طایفه چنان به‌راه شد که هر یکی تا مدّت‌ها مهمانی او کردند. چندگاه در عراق بوده، به‌هند معاودت کرده به‌ملازمت اکبر بادشاه شرف‌اندوز شد و به‌دولت آن بادشاه اعتباری به‌هم‌رسانید و به‌خدمت میر بحری کشمیر معزز شد [۲۱۳ ب] آخرکار از آن معزول شده در سنه هزار و هیفده (۱۰۱۷ ه) ماه محرم کشتی حیاتش به‌غرقاب فنا رسید. در شیعی مذهب پاک اعتقاد بود. پدرش از آنجا که سنّی مذهب و متعصّب کامل بود.، او را طعنه‌ها می‌کرد و او نیز هجای پدر بسیار کردی. اوراست:

یک قطره از قرابـهٔ سـاقی فـرو چکیـد چندین هزار ساغر و پیمانه پر شده‌ست

کاظم بیگ خان ممکن[۴۶۱]

تخلّص متوطّن دارالخلافهٔ شاهجهان‌آبادند. اوایل به‌خدمت بخشی‌گری عمدةالملک امیر خان بهادر مرحوم انجام تخلّص ممتاز عصر بودند. بعده به‌همان خدمت در سرکار نوّاب انتظام‌الدّوله ولد نوّاب وزیرالممالک قمرالدّین خان بهادر مغفور سرفراز گشتند. از هنگامهٔ ابدالی از آنجا دل‌برداشته در لکهنو رسیدند و به‌خدمت داروغگی داغ و تصحیحهٔ سرکار به‌نیابت پناه عالی‌جاه راجه بینی بهادر که در عصر نوّاب شجاع‌الدّوله بهادر مرحوم مالک و مختار صوبجات بودند، شرف امتیاز یافتند. برادر کلان جدّم[۱] که پیشکار و مختار آن خدمت بوده، با ایشان ربط بسیار داشت. بعد برهم‌زدگی کار راجهٔ موصوف خانه‌نشین شدند. چون ضعف بصارت

---

۱. یعنی لاله بولاقی داس.

مؤلّف تاریخ بدایونی گوید: قافیه معروف و مجهول بسیار طرفه واقع شده. به‌هرحال اوراست:

در هجر تو آرام بـه‌ناکـام گـرفتم ناکام به‌هجـران تـو آرام گـرفتم[1]

*

خوش وقت آن که خانه[2] به‌میخانه ساخته در پـای خـم بـه‌سـاغر و پیمانـه سـاخته
آن کس که داد شیوهٔ مستی به‌چشم یـار مسـتم از آن دو نـرگس مسـتانه سـاخته
گفتم که جا به‌دیدهٔ من کن به‌نـاز گفـت[3] در رهگـذار سـیل کسـی خانـه سـاخته؟

ملّا مؤمن

با زین خان کوکهٔ[455] اکبر بادشاه می‌بود. اوراست:

صد نامهٔ درد کلک شوقم پرداخـت در راهِ نسـیم نوبهـاری انـداخت
از بخت بدم یکی به‌جانـان نرسـید گویا که نسیم نیز با بخت نسـاخت

ملک محمود[456]

بن ملک شاه در هند متولّد شد. مشهور بود. اوراست:

رفتی و نقش روی تو از دل نمی‌رود باز آ که صـورتت ز مقابـل نمـی‌رود

مولانا محمّد امین مستغنی کشمیری[457]

خلف مولانا صرفی معاصر جهانگیر و اکبر بادشاه است. تقی اوحدی می‌نویسد که من او را دیده‌ام. دردمند کسی بود. هفتاد سال عمر داشت. در لاهور می‌گذرانید. هم در آن زمان فانی شد. ازوست:

دردی که یافت[4] دل به‌جنون است آشنا آبی که ریخت دیده به‌خون اسـت آشـنا

---

۱. *منتخب‌التواریخ*، ص ۲۳۳: گرفتیم (هر دو مصرع).
۲. همان، جای.
۳. همان، نیاز گفت.
٤. *تذکرهٔ شعرای کشمیر* (اصلح)، ص ۲۸۲: دردی که کرد.

که وطن اصلی آبای ایشان بود، تولّد یافته در عصر سلطنت محمّد شاه در دهلی رسیدند و به‌کارخانه‌هایی در سرکار اعزهٔ آنجا مختار بوده، به‌خوبی اوقات بسر می‌بردند. چون دهلی مصدر فتنه و فساد گشت، از آنجا وارد لکهنو گردیده در چکلهٔ ساهوان عمارت معقول ساخته اقامت ورزیدند. الحال که این نسخه به‌تحریر در می‌آید، لاله دسوندی مل ترک روزگار گفته، به‌یاد الهی مشغول‌اند و لاله کلونت رای به‌علاقه وکالت خواجه عین‌الدّین خان بهادر مولایی به‌صوبه‌داری ملک کتهیر سرفرازند و نایب وقت اعنی میرزا حیدر بیگ امیرالدوله بهادر انتظام‌الملک نصرت جنگ به‌حال ایشان بسیار لطف می‌فرمایند بلکه یکی از مخصوصان خود می‌پندارند حاصل که مسکین تولّد در دهلی یافته در عمر ده سالگی همراه پدر عالی‌قدر به لکهنو آمده همین جا نشو و نما یافته و تحصیل کتب فارسی نموده، به‌مطالعهٔ اشعار موزونی طبع به‌هم‌رسانیده، گاه گاهی شعر فارسی هم بر زبان می‌آورد و در علم تیراندازی دست چابک دارد. با بنده از بس‌که اتحاد معنوی پیدا کرده[1] با هم صحبت‌ها داریم و رنگین مزاج و خوش‌اختلاط، ظریف طبع، شگفته روست چنانکه جناب ارشادمآب از راه شفقت او را باغ و بهار می‌گویند. همچنان که جدّ و والدش اعتقاد تمام به‌جناب بابا نانک[٤٦٣] دارند، او مرید گروگوبند داس[٤٦٤] است، و از آن جهت ملقب به‌سنگه گردیده. میرزا حیدر بیگ خان بهادر که شفقت بسیار می‌فرمایند، به‌ملهار راؤ مخاطب فرموده‌اند. تمام خاندانِ ایشان مجمعِ اخلاق حمیده است. و بنده [۲۱٤ ب] با همهٔ صاحبان مربوط خصوصاً برادر کهترش لاله خدمت رای را دوست دارم. حق تعالی ایشان را به‌خیر و خوبی[2] سلامت دارد که غنیمت کسان هستند. این بیت او که برابر یک دیوان است، درین صفحه می‌نگارد:

یک قطره می‌نمودی و دریا برآمدی ای اشک در غمِ که چنین جوش کرده‌ای؟

---

۱. بعد از این "در تمام روز یک وقت یکی می‌شویم" آمده ولی روی آن خط کشیده شده است.
۲. بعد از این جمله "در حفظ و امان خود نگه دارد" آمده و روی آن خط کشیده شده است.

دارند، اکثر اوقات در گوشهٔ عافیت خود به‌شغل شعر و شاعری مشغول‌اند. از این پیش چند سال مسوّدات خود را که به‌قدر دیوانی بود، از نظر اصلاح جناب ارشادمآب گذرانیده. حالا آنچه می‌گویند، اصلاح آن از دل بینای خود جسته، شامل کلام سابق می‌سازند و گاهی به‌جای ممکن، امّی تخلّص قرار می‌دهند[1]. این چند بیت از افکار ایشان است:

شب که با عکس مه رویش به مـی سـاغر زدم — گوییـا بـا مهـر انـور خیمـه بـر خـاور زدم
بهر دفع چشم بد، از روی خوبش چـون سـپند — این دل بی‌تـاب را از سـینه بـر مجمـر زدم
بس‌که رگ‌هایم نمایان گشت در پیری ز پوست — کاغذ پوسیده را گویی کـه بـر مسـطر زدم
چون بساط عیش برچیدند و سـاقی رو نهفـت — پشت بر دیـوار کـردم تکیـه بـر بسـتر زدم
عاشقان خوانند تـا در طـاق ابـرویش نمـاز — صبح دم از خواب جستم بانگ بر منبـر زدم
از دم گرم نظیری سوختم ممکن که گفـت — آتشـــی آوردم و در[2] عرصـــهٔ محشـــر زدم

*

در حریم وصل ما گنجایش اغیار نیسـت — در هزار آیینه عکسی جز جمال یار نیست
داده در مستی عنان دل به‌دست دیگـران — ممکن ما در حقیقت فاعل و مختار نیست

*

[۲۱۴ الف] گشته بلند از سمک تا به‌سماک بر فلک — طنطنـــهٔ بقـــای تـــو دبدبـــهٔ فنـــای مـــن

*

دل در خـم زلـف یـار بسـتم — پیمانهٔ کفـر و دیـن شکسـتم[3]
گـر کـافرم و اگـر مسـلمان — من زان دو نِیَم هر آنچه هستم

ملهار سنگه مسکین[۴۶۲]

تخلّص، از اولاد مهتا فتح چند الملقب به مشر که بهترین قوم کهتریان است. جدّ ایشان لاله دسوندی مل و والدش لاله کلونت رای در بتاله که من مضافات لاهور

---

۱. بعد از این "بر کلام خود نازها دارند" آمده و روی این جمله خط کشیده است.
۲. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۴۱: بر.
۳. اصل: گسستم، *انیس‌الاحبا*، ص ۱۴۱: شکستم.

شوخی ربود دل که نشانش پدید نیست کونین ازو پُر است و مکانش پدید نیست

*

از بس‌که گریه شام و سحر کار عاشق است نیسان خجل ز چشم گهربار عاشق است

*

سنگین دلی و هیچ ندارد وفا دلت یارب شود به‌سنگ دلی آشنا دلت

*

زان آتشی که عاشق پر اضطراب سوخت برخاست شعله‌ای که به‌چرخ آفتاب سوخت

*

دلم به‌دست بتِ آفتِ دل افتاده است فغان که زیستنم سخت مشکل افتاده است

*

درد تو خود دوای دل و جان عالم است فکر دوا به‌درد تو نقصان عالم است

*

نیست ممکن که بود گل بدنی بهتر ازین گل نیاید به‌نظر در چمنی بهتر ازین
[۲۱۵ب] هرکه ما را و ترا دید به‌هم گفت که نیست صنمی خوش‌تر از آن برهمنی بهتر ازین
ساقی و ما و تو هستیم ز می چهره فروز نیست شمعی به‌ازین انجمنی بهتر ازین

*

والا گهرا! رفتی و از چشم گهر ریز در دامنم افتاد گرامی گهری چند

*

باشد دل من خوشه تاک چمن عشق گیرند اگر لب لبابش همه خون‌ست

*

چو دید لمعهٔ رویت چراغ در فانوس ز سوز عشق تو گردید داغ در فانوس
ز بس‌که ریخت گل از نخل شمع محفل تو توان نمود تماشای باغ در فانوس
به‌دل نهان نکند[1] سوز خویشتن زاهد چراغ خود ننهد غول زاغ در فانوس

---

۱. اصل: کند؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۱۹۳: نکند.

رام بخش مطیع[۴۶۵]

تخلّص، کایست است. اصل ایشان از قانون‌گویان قنّوج است. جدّ بزرگوارش از آنجا به‌لکهنو آمده استقامت نمود. از آن زمان به‌وکالت رساله قدرت الله علی خان سرفراز بودند. والد ایشان لاله بنس گوپال بعد رحلت پدر به‌کار و بار مذکور سرفرازی یافت. چون خان مذکور فوت کرد، به‌کار و بار مالی مثل پیشکاری سندیله و خیرآباد و غیره محالات این صوبه اکثر مشغول بوده حالا در دفتر دیوانی با متصدیان به‌امتیاز منسلک است. خود ایشان تولّد در لکهنو یافته. از بدایت سن در سایهٔ عاطفت پدر والا گوهر پرورش یافته به‌سیر دواوین قدما مشغول می‌باشد و به‌جودت طبع و حدّت رای اشعار رنگین بر صفحهٔ روزگار می‌نگارند. حالا در سرکار وزیرالممالک آصف‌الدّوله بهادر منتظم‌اند. اوایل حال دردی تخلّص می‌کردند. باز نیاز اختیار کردند. آخر از آن هم دل گردانیده [۲۱۵ الف] قطعهٔ دو بیت متضمن استدعای تخلّص تازه به‌نظر کیمیا اثر جناب ارشادمآب گذرانیدند:

ای کـه از آفتـابَ عالمتـاب رای والای توست روشن تر
گر ببخشی تخلّصی ز کـرم نـامور مـی‌شـوم مـن احقـر

آن حضرت در جواب این رباعی مقابل آن قلمی فرمودند:

آورده دلت صدق و صفا را چو شفیع من بعد گذشـتیم ز طعـن و تشـنیع
از بـس بـه‌اطاعـت ز نیـاز آمـده‌ای زیبد به‌تو گر خطاب بخشیم مطیـع

از آن روز مسوّدات سابق و حال از نظر انور گذرانیده و می‌گذرانند و آن جناب بر حال ایشان شفقت می‌فرمایند. کلام به‌شستگی و روانی می‌گویند حالا به‌قدر دیوان شعر گفته‌اند امّا ترتیب نداده. با بنده حالت یک بادام و دو پوست دارند. این ابیات از افکار ایشان است:

دل می‌پرستد آن بت عالی جناب را کافر همیشه سجده کنـد آفتـاب را

*

گفتم که کنم ترک تو، گفتا که محال اسـت گفتم روم[۱] از کوی تو گفتا شـدنی نیسـت

*

---

۱. اصل: بدوم.

چه آفتی تو که دل خیرِ الامان نشنید بهر گروه که نام تو بر زبان آورد
مسیح نیستم و خوش ترا لب لعلت توان به‌درد دلش بهر امتحان آورد
معاف دار به‌کویت ز خود نیاوردم دلم فریب طلب داده مهربان آورد
[۲۱۶الف] مکن که حسرت دیدار او برم همدم کنون که جان به‌لبم بار را توان آورد
نمی‌رسید دعایش به‌چرخ از ره ضعف ز ناله مشرب دل خسته نردبان آورد

*

شمع را بیرون کن از کاشانه‌ام تا نیاید شوخی پروانه‌ام

میرک سندی[۴۶۷]

از بلدهٔ تهته که دارالملک سند است، بوده. اوراست:

با طالع ناساز چه سازیم که یک بار دستی نفشاندیم سبویی نشکستیم

*

زین جمله که رفتند یکی باز نیامد اندر عدم آسودگی‌یی هست همانا

امیر مسعود کابلی[۴۶۸]

عزیز قابل بوده. ازوست:

می‌سوزد از غمت دل و جان حزین مرا رحمی بکن، به‌گوشهٔ چشمی ببین مرا

ملهم[۴۶۹]

تخلّص پدرش برهمن بود، از ولایت کوکن دکن. خودش اوایل به‌کیش اسلاف خود بود. آخر مسلمان شد. می‌گفت که در واقعه حضرت شاه را دیدم و به‌دست انجناب مسلمان شدم. بعد از آن سر و پا برهنه در کمال تجرد به‌هر طرف سیاح می‌بود. چند گاه در اردوی جهانگیر بادشاه اقامت داشت. از افکار اوست:

در هجر تو دل ناله ز لب داد برون دل از پس پرده پای بنهاد برون
از شوق تو طفل اشک مردم زاده از دایرهٔ مردمی افتاد برون

ایضاً:

در هجر تو کار دل به‌سختی بگذشت امید به‌صد گشاده رختی بگذشت
عمرم همه چون مردم چشم از غم تو در دایرهٔ سیاه بختی بگذشت

ربـود از دلـم آن خـال جـان سـوخته را بـزد فتیلـه چـو آیـد کـلاغ در فـانوس

*

ناصح مکن نصیحت بیجـا مطیـع را دیوانه عاقل آمده در کـار خویشـتن

بهوری[1] سنگه مشرب[٤٦٦]

تخلّص، از راجپوتان که بهترین اقوام‌اند، بود. بسیار خوشگوست. چند غزل خود را در حیات خود، به‌بنده داده بود. هنگام تحریر این نسخه به‌یادم آمد، ثبت نمودم[2]. اوراست:

شب که من در قدم آن بـت طنّـاز افـتم هر نفس خیزم و قربان شوم و بـاز افـتم
داسـتان ذوق چمـن مـی‌بـردم یـا مـولا نشود های کـه در چنگـل شـهباز افـتم
ذوق بیتـــابی خـــود آه نیایـــد از مـــن بیم آن است که مـن در نظـر بـاز افـتم
خامشی پیشهٔ خود سـاخته‌ام زانکـه چـرا لـب کـنم بـاز و در اندیشـهٔ غمّـاز افـتم
زود آیی که بگویم بـه‌تـو رازی مشـرب عنقریب است که در صنعت ایجـاز افـتم

*

من که در سینه دل شـیفته پنهـان دارم می‌توان گفت که دیوانـه بـه‌زنـدان دارم
آب گردیده ولی از دهشت آنم کـه دگـر می‌رسد ناصح و مـن پـاره گریبـان دارم
دم آخـر اگـرم دیـده بـود بـاز مپـوش هـم‌نشـین آرزوی دیـدن جانـان دارم
حالت خویشتن ای جان چه نویسم به‌خدا مرگ ازین زیست بود به‌که به‌هجـران دارم
طعنه بر مفلسی‌ام چند زنی بـاده فـروش سـاغری پـیش لـبم آر کـه ایمـان دارم
گر به‌گـرد حـرم و دیـر نگـردم مشـرب سخت شرمندگی از گبر و مسـلمان دارم

*

غمـت بـرای دلـم گریـه و فغـان آورد خـداش خیـر دهـد طرفـه ارمغـان آورد
طریـق پـاس محبّـت مـرا بـه‌جـان آورد که بوده است که این رسم در جهـان آورد

---

۱. *مخزن‌الغرایب*، ج ۵ ص ۲۹۳: بهولا سنگه
۲. همین ترجمهٔ مشرب در *سفینهٔ هندی* آمده است.

خان آرزو عمری گذرانیده و اکثر اهل کمال را مثل میرزا خیرالله مهندس دیده. چندگاه با راجه دیبی‌دت پیوسته. علاقهٔ منشی‌گری و نیابت جاگیر اختیار نمودند. راجهٔ مسطور بسیار حرمت ایشان می‌کرد. بعد از خرابی دهلی وارد لکهنو گردیده در رسالهٔ شیخ محمّد احسان در سرکار وزیرالممالک نوّاب شجاع‌الدّوله بهادر مرحوم منتظم شدند. قریب چهل پنجاه سوار از برادران و خویشان در دفعهٔ خود متفق داشتند. بعد فوت نوّاب مرحوم شیخ مسطور برخاسته عازم دهلی شد. ایشان نیز به‌پاس رفاقت روانه شده رخصت وطن یافتند. چند سال در آنجا بسر برده و با نجف قلی خان بهادر حاکم آن سرزمین ساخته، یک دو موضع جاگیر یافتند. الحال از چند ماه[1] وارد این دیار گشته، به‌دستور سابق بر چهرهٔ قدیم به‌حال شده‌اند[2] [۲۱۷ الف] خیلی متّقی و پرهیزگار، به‌حسن اخلاق آراسته و به‌صفای طینت پیراسته و قانع کسی هست. این چند بیت از زبان خود ایشان شنیده قلمی می‌نماید. از ایشان است:

یک مو نمی‌کشم ز سر زلف یار دست — صد جا شکست گرچه مرا شانه وار دست
از بس به‌یاد زلف سیاهت بسر زدیم — ما را به‌رنگ شانه شد آخر ز کار دست
منشی کجا رود که ز مژگان و چشم او — دارد برای کشتن عاشق هزار دست
تا چند پایمال حوادث کنی مرا — بردار آخر از سرم ای روزگار دست

*

چه خیال است کز ابروی تو چین برخیزد — خطّ تقدیر کی از لوح جبین برخیزد
اشکم افتاد ز[3] چشم و ره صحرا سر کرد — که گمان داشت که این طفل چنین برخیزد

---

۱. بعد از این روی این جمله "حسب‌الطلب راجه پتر چند و رای صاحب عالی رای رای پنجاب رای مدظله‌العالی" خط کشیده شده است.
۲. بعد از این روی این جمله "بنده که همه اوقات به‌خدمت رای صاحب موصوف حاضر می‌باشد، به‌ایشان صحبت‌ها میسّر است" خط کشیده شده است.
۳. اصل: بر؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۲۱۵: ز.

خلیفه امان الله مفلس[۴۷۰]

تخلّص از معلمان هندوستان است. به‌مردم هوشمند و با شعور معلّمی مشهور، کتب متداولهٔ فارسی به‌خوبی درس می‌دهد و خط نستعلیق و شکسته خوب و درست می‌نگارد بلکه خود را از خوش‌نویسان می‌شمارد. در شاهجهان‌آباد اکثر کتب فارسی از جناب ارشادمآب خوانده. سجع مهرش "المفلس فی امان الله" آن حضرت فرموده‌بودند، چنانکه کنده با خود دارد و شعر خود را از رودکی بهتر می‌پندارد. عزیز هنرمند، خوشگوست. اوراست:

چه بلا چشم تو ای رشک پری دارد سحر که پری در طلب چشم تو دیوانه بود

*

نوبهارست ای حریفان باده در ساغر کنید در پی ساغر چو نرگس صرف سیم و زر کنید

*

از فیض سخن مفلس شاعر نبود مفلس چون شعر ترش باشد بهتر ز در و گوهر

*

مفلس غمزده دور از سر کوی تو دریغ همچو خاری‌ست که افتادهٔ ز گلزار جدا

شیخ غلام احمد منشی[۴۷۱]

تخلّص. بزرگان ایشان در عهد محمّد شاه بن تغلق شاه به‌علاقهٔ جاگیر و زمین‌داری در چال کلپانا من مضافات دهلی به‌خوبی بسر می‌بردند. یکی از ایشان در هنگام سلطنت بهلول لودی[۴۷۲] از آنجا دل‌برداشته در دادری من مضافات دهلی سکونت اختیار کرده. چند چکوگ و قدری جاگیر هم برای معاش پیدا نموده. چند چاه که در آن جوار محصول خطیر از آن به‌دست می‌آمد، ساخت. از آن بعد یکی بعد دیگری همانجا قیام داشته. خود ایشان در همانجا تولّد یافته. در بدایت سن به‌دهلی وارد شدند و به‌تحصیل علوم رسمی از مولوی محمّد رفیع و دیگر افاضل پرداخته. فیض سخن از خدمت میرزا مظهر جان جانان مرحوم یافته. اشعار هندی و فارسی بسیار گفته و به‌صحبت شعرای آن عصر مثل سراج‌الدّین علی

هر لحظه بلایی دگر آرد بسر من از دست دل آسوده نشستن نتوانم

*

تهی از خود لبالب گشتن از جانان کمال است این
به‌جوش عشق مجنون زد انا اللیلی چه حال است این

رخ من دیده می‌خندد، نمی‌گوید[1] سخن قاصد
نمی‌دانم پیام قتل یا حرف وصال است این

ز دردم دیده نالان با رقیب، از ناز می‌گوید
ملول بی‌سر و پای غریب خسته حال است این

*

شاه اقلیم توکل شدم از دولت فقر پی دریوزه به‌دروازهٔ شاهان نروم

رباعی

از تیغ جفا دمی که یارم می‌کشت وز بارش سنگ ریش کردی سر و پشت
در گوش سرم زبان به‌نفس می‌گفت چون آب ز سر گذشت چه نیزه چه مشت

لاله متهن لعل کایست مایل[۴۷۴]

تخلّص، نبیرهٔ دیوان رام سنگه که مختار کار و بار خدایار خان بهادر بود، هستند. طبع ایشان به‌گفتن اشعار بسیار مایل است، امّا کشمکش زمانه مانع و حایل است، هرچه می‌گویند از محمّد برهان علی خان رهین تخلّص به‌اصلاح می‌رسانند. مثنوی مسمّا به *نور*[۴۷۵] *نامه*[2] در شجرهٔ باسط علی قلندر اله‌آبادی گفته، پانصد بیت خواهد بود. اوراست:

بیگانه ز آشنا نشناسم به‌عشق یار بیگانه باشد از دو جهان آشنای او

*

---

۱. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۱۳: و می‌گوید سخن.
۲. همان، ص ۲۱۲: منور نامه.

دستگیری کند از یک سر مو زلف بتان دل افتادهٔ ما از سر دین برخیزد
نقش افتادگی‌ام بس‌که نشسته‌ست درست عجب است این که غبارم ز زمین برخیزد

رباعی

مانند کمان خانه به‌دوشی بهتر همچون لب سوفار خموشی بهتر
صد دیده اگر بود چو نخل[1] بادام از وضع زمانه چشم‌پوشی بهتر

*

شوخ بیباکی که سازد چشم پر خونم سیاه کاروان سرمه دنبالش رود یک میل راه[2]
بی‌تکلّف قاتل ما را چه نسبت با اجل او به‌عمری می‌برد جان را و این در یک نگاه

شیخ دوندی ملول[۴۷۳]

تخلّص، درویش صاحب دل، وارسته‌مزاج، متوطّن لکهنو است. سابق در لباس دنیاداری بوده. هرچه مشق سخن می‌کردند، از نظر فیض اثر جناب ارشادمآب می‌گذرانیدند تا دیوانی ترتیب دادند. آخر جذبه‌ای از جذبات الهی ایشان را در ربود. لباس مجذوبی ببر پوشیده، الهام تخلّص اختیار کردند. تازه‌گویان اصلاح شعر ریخته و فارسی از ایشان می‌گیرند و خود هرچه بر زبان می‌آرند، آنها (را) بر صفحهٔ کاغذی می‌نگارند. بنده او را دیده، بسیار با ذوق و شوق معلوم می‌شود. کلام سابق و حال برهم و درهم ساخته، اجزای یی شیرازه با خود دارد و هرکسی که ملاقاتش می‌رود، چند بیت از آن می‌خواند. بالجمله فقیری ار خود گذشته و با دنیا کم پیوسته هست، اوراست:

شد عشق رهنمون من حیرت دلیل را در خلوتی که ره نبرد جبرئیل را

*

دوش بیت اللهیان حلقه به میخانه زدند [۲۱۷ ب] بر مصلا زده پا، دست به‌پیمانه زدند

*

---

۱. اصل: گل؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۲۱۵: نخل.
۲. همان، ص ۲۱۵: آه.

گذشته به‌عرفان ز ما و منی محبّت صفت دشمن دشمنی
چو صورت ز آیینه بی‌اختیار چو تصویر در آب بی‌اعتبار
رضا جوی پابند طاعت همه تسلّی بسان قیامت همه
چو پیش قدح شد صراحی علم عیان گشت معنای نون و القلم
فتاده سبو می مریدی‌ست مست پی تکیه در زیر سر مانده دست

مولانا ابوالبرکات منیر[۴۸۰]

تخلّص لاهوری فرزند رشید ملا عبدالمجید ملتانی، از شعرای هندوستان است. دیباچهٔ کلیاتش میرزا جلال طباطبا[۴۸۱] نوشته. در انشانویسی شهرت داشت، از آن جمله *کارنامه*[۴۸۲] است. خان آرزو می‌نویسد که *کارنامهٔ* او مشتمل است بر اعتراضات چار شاعر که زلالی و عرفی و طالب آملی و ظهوری باشند رحمة‌الله علیهم. عجب که با چنین کاملان سخن در پی اعتراضات شده به‌هر حال درین فن مهارت بسیار داشت، تا این که جوان از جهان رفت. از نظم و نثر چند هزار بیت گذاشت. اوایل منشی سیف خان بن امانت خان شاهجهانی بود، من بعد با اعتقاد خان حاکم جونپور بسر می‌برد. در هفتم رجب سنه هزار و پنجاه و چار (۱۰٤۵ ه) فوت شد. نعش او را به لاهور نقل نموده دفن کردند آنچه که خان‌واله نوشته که در زمان عالمگیر بادشاه بود، در جای دیگر دیده نشد. اوراست:

به‌نوعی ساخت[۱] آن گل رشک گلشن خانهٔ ما را
که می‌پرسند از گلشن[۲] رهِ کاشانهٔ ما را

*

کس ایمنی از آفت همسایه ندارد هر شعله که برخاست ز دل در جگر افتاد

*

۱. *نشتر عشق*، ص ۱۳۹۵: کرد.
۲. همان، *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲٦۷: بلبل.

از سینه تا به‌دیده از دیده تـا بـه‌سـینه چند آید و رود دل در جستجوی گریه

ماهر[٤٧٦]

تخلّص کشمیری، در فن شعر ماهر و با اکبر بادشاه معاصر بود. اوراست:

در حلقـهٔ مـا زمزمـهٔ سـور نباشـد بـا غمزدگـان خـاطر مسـرور نباشـد
ویرانهٔ دل چون سر تعمیر نـدارد [۲۱۸الف] بگذار کـه ایـن غمکـده معمـور نباشـد

مولانا مونس[٤٧٧]

به‌طریق سیاحت در هند سایر و دایر بود. اوراست:

ز شادی گم کنم خود را چو با من در سخن باشـی
نیابم خویش را آن دم کـه در پهلـوی مـن باشـی
چو بر خیل وفـاداران سـمند کـین دهـی جـولان
به‌تیر غمزه مرد افگن به‌مژگان صف شـکن باشـی
اگـر خـواهی بسـوزی ز آتـش غیـرت دل مـونس
مبین در روی غیر[1] آن دم که با او در سخن باشی

درویش مسکینی[٤٧٨]

از شاگردان غزالی مشهدی[٤٧٩] است. در هند بوده[2]. در *ساقی‌نامه* گفته است:

دلا از حریفـــان بـــزم الســـت میی جو که هشیار زو گشته مست
صفا ظاهر از وی چنان فی المثـل کـه از حسـن خوبـان جمـال ازل
شـرابی کـه از دل نـدامت بـرد ز جـان هـول روز قیامـت بـرد

در صفت میخانه هم از آن *ساقی‌نامه* است:

همه در کمال صـفا یـک بـه‌یـک به‌خویش و به‌بیگانه همچون ملک

---

۱. *نشتر عشق*، ص ۱٤۱۲: ببین در غیر آن ساعت.
۲. اصل: در هند بوده. اوراست، در ساقی‌نامه گفته است.

بادشاه خنده کرده گفت که این مرتبه هم شیوهٔ خود را مرعی داشته. چون رشدی به‌طالعش نبود، چنین اتّفاق افتاد. تقی اوحدی نوشته که من او را در سنه هزار و بیست و پنج (۱۰۲۵ ه) در اجمیر دیده‌ام. خودش شراب‌دار بادشاه بود و اجدادش شراب‌فروش بوده‌اند. در چند نسخه این فن روایت اوّل به‌نظر رسیده. غالباً تقی اوحدی به‌نسبت نام میی با لفظ کلال او را شربدار نوشته، والله اعلم. اوراست:

چو غنچهٔ لب لعل تو در سخن بشگفت [۲۱۹ الف]

گـــل نشـــاط بـــه‌یادآمـــد و چمـــن بشـــگفت
تو هـم بـه‌خنـده لبـی بـاز کـن بـه‌صـحبت جـام
کنـون کـه پهلـوی گـل شـاخ نسـترن بشـگفت

*

چون بر دل شکسته دلان بگذری به‌نـاز از شیشـــهٔ شکســـته نگهـــدار پـــای را

معنی کشمیری[۴۸۴]

به‌حدت ذهن هرچه بر روی هوا می‌نوشتند، در می‌یافت. اوراست:

صدای دل شکستن از صدای سنگ می‌آید[۱] زبان خامشی در پرده رسـوا مـی‌کنـد مـا را

ملّا سعدالله مسیحا[۴۸۵]

تخلّص، اصلش از کیرانه من مضافات سهارن‌پور مضاف دهلی است. چون کیرانه داخل پانی‌پت شده، پانی‌پتی شهرت یافته. با شیدا خیلی مربوط و با هم محشور بودند. چنانچه گفته:

در من و شیدا نماند انـدر حقیقـت امتیـاز من به‌شیدا مانم و ماند به‌من شیدای مـن

مثنوی *قصّهٔ رام و سیتا* که اهل هند ایشان را مظهر اتم دانند، بسیار به‌خوبی گفته. در نعت گوید:

---

۱. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۴۹: صدای دل طپیدن از شکست رنگ می‌آید.

تا یکی بکشاید از هم طرهٔ جانانه را [۲۱۸ ب] بعد ازین بر چوب باید بست دست شانه را

در هجو شخصی گفته:

شیخ ما نیست گر[1] ز اهل سلوک در پی مردمان فتاده چرا
بچه بازی اگر نمی‌داند بچهٔ ریش[2] را نهاده چرا

میی کلال[۴۸۳]

کلال قومی است که خود را شیخ می‌گویانند و بسیاری از آن فرقه پیشه‌وری می‌نمایند و اکثری دربانی امرا و سلاطین اختیار دارند و هم از آن قوم هندو بیشترند. مسکن ایشان سهارن‌پور و سرهند و دیگر دیهات آن نواح است. هندوستانیان آنها را شراب‌فروش گویند و نیز قومی است از افغانان که خود را میی نامند، به‌هر حال او از حجّاب مهد علیا نورجهان بیگم بود. به‌جهت عقیدت درست از جناب بیگم استدعای باریابی حضور جهانگیر بادشاه نمود. بیگم به‌حضرت بادشاه عرض کرد که میی شاعر تمنّای خواندن اشعار در حضور پُرنور دارد. بادشاه فرمود که رتبهٔ شعر به‌این درجه رسید که این قسم مردم ارزال می‌گویند، لیکن به‌پاس خاطر بیگم که بر مزاج بادشاه تصرف داشت، رخصت احضار داد. بیگم او را به‌حضور بادشاه خواند تا برخواند:

میی به‌گریه سری دارد، ای نصیحت گو کناره گیر که امروز، روز طوفان است

بادشاه متبسّم شده فرمودند که ما گفته بودیم که این کس را با شاعری چه نسبت است. در اینجا هم شیوهٔ دور باش نگذاشته. میی بار دیگر به‌خدمت بیگم عرض کرد که یک مرتبه دیگر اجازت خواندن شعر به‌حضور بادشاه حاصل فرمایند. بیگم باز به‌جدّ شده او را به‌حضور طلبید تا برخواند:

من می‌روم و برق زنان شعلهٔ آهم ای هم نفسان دور شوید از سر راهم

---

۱. *همیشه بهار*، ص ۲۳۳: چون.
۲. اصل: بچه‌اش؛ *همیشه بهار*، ص ۲۳۳: بچهٔ ریش.

محمّد باقر مشتاق[٤٨٧]

اوایل مناسب تخلّص می‌کرد. چون مشتاق این فن بود، به‌مناسبت آن [۲۱۹ ب] مشتاق تخلّص اختیار کرد. با میرزا سرخوش محشور بود. اوایل جلوس عالمگیر بادشاه رحلت کرده. اوراست:

به‌خواب عـدم الفتـی داشـتم[۱] ازین خواب ما را که بیدار کرد

میرزا قطب‌الدّین مایل[٤٨٨]

تخلّص دهلوی، برادر کلان میر نظام‌الدّین احمد طالع تخلّص است. جوان طالب‌علم و خوشنویس بود. با میر معز فطرت و با حکیم صاحب تخلّص[۲] مصاحبت داشت و در بعضی مقاطع اعتراف شاگردی میرزا معز نیز کرده. اوایل ملازم عالمگیر بادشاه بود. سودایی به‌دماغش راه یافت. ترک منصب گفته در دهلی به‌گوشه(ای) منزوی شد. بعد هفت روز از فوت ناصر علی سرهندی بیست و نهم رمضان سنه یک هزار و یک صد و بیست و پنج[۳] (۱۱۲۵ ه) در آن شهر تارک لباس حیات گردید. اشعارش در زندگی شهرت یافته به‌ایران رسید. میرزا طاهر نصرآبادی داخل تذکرهٔ خود ساخته. ازوست که میرزای مسطور مسطور ساخته:

بزم ما برهم ز سنگ محتسب کی می‌شـود شیشهٔ ما چون عنب گر بشکند نی می‌شود[٤]

از ساقی نامهٔ اوست:

بـه‌نـام جهـان[٥] آفـرین جهـان حبـابی کـن شیشـهٔ آسـمان
جهان گلشن و باغبـانش کـرم بهارش وجود و خـزانش عـدم

---

۱. *ریاض‌الشعرا*، ص ٦۹٥؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲٥٤؛ *همیشه بهار*، ص ۲٤۰: راحتی داشتیم.
۲. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲٦۲: با حکیم صاحب میر معز اخلاص داشته.
۳. محمد عاکف از این مادهٔ «جعل جنت مثواه» سال وفات او (۱۱۰۸) درآورده است. *کلمات‌الشعرا* (ایران)، ص ۱۸۱.
٤. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۶۲: می می‌شود.
٥. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۱: چمن.

دل از عشق محمّـد ریـش دارم رقابـت بـا خـدای خـویش دارم

در صفت سیتا گوید:

تـنش را پیـرهن عریـان ندیـده چو جان اندر تن و تن جان ندیده

در بیان فروشدن سیتا به‌زمین گوید:

گریبان زمین شد ناگهـان چـاک درآمد همچو جان در قالب خـاک

بنده آن مثنوی سراپا دیده، خوب گفته و در اکثر ابیات درِّ معنی تازه سفته. هم اوراست:

گر از خراش دلم منگـری مبـین بـه‌رخـم که پوست کنده ادا می‌کنند سخن به‌سخن

مولانا محمّد مصطفی

از صافی طبعان هند است. این دو بیت به‌نامش قلمی کرده‌اند:

به‌دو دیده کی توانم که رخ تو سیر بینم دو هزار دیده باید کـه کـنم تـرا نظـاره

*

به‌یک وفا که نکردی به‌منتم کشتی خوشا جفا که درو منتـی نمـی‌باشـد

قاسم خان مخلص[٤٨٦]

تخلّص، اصل او از خراسان است. آبایش از آنجا به‌کشمیر آمده متوطن شدند. ولادت خودش همین‌جا رونموده. با میرزا عبدالغنی بیگ قبول معاصر است. سال فوتش قبول مسطور بدینسان گفته:

قبول از پی سال تاریخ گفـت به‌ملک سخن بادشـه بـود او

(۱۱۳۸ ه)

اوراست:

نشـاءِ صـهبای گفتـار تـوام بیهـوش کـرد آنچه با مستان کند پیمانه با من گوش کرد

تاج بیگ[٤۹۱] مخلص[۱]

تخلّص، از افاغنهٔ ساکن شمس‌آباد از مضافات قنّوج است و به‌تاج بیگ شهرت یافته. با آنکه چندان سواد نداشت، سلیقه‌اش در شعرگویی درست بود. پنجاه سال است که فوت کرده. اوراست:

به‌پیش آتش حسنت چه تاب آینه را اگر پناه نمی‌بود آب آیینه را

میر محمّد علی مطلع[٤۹۲]

تخلّص، نسبش به‌شاه صفی قدّس سره منتهی می‌شود. یکی از اجدادش به‌هند آمده، در متهرا از مضافات آگره سکونت اختیار کرده. نوه‌اش تکیه در آن شهر درست ساخته همانجا می‌ماند. و آن تکیه پایین بر لب دریای جمن واقع است. درویشی خوش اعتقاد، سنجیده اوضاع بوده. ماه یار خان فوجدار آنجا به‌خدمتش ارادت داشت. اوراست:

تا[۲] التجا به‌چشم و دل خویش برده‌ایم زین جام و باده[۳] مطلب خود پیش برده‌ایم
سخن به‌رمز و اشارت تمام گفت و نگفت نگین مقابل من کرد و نام گفت و نگفت

میرزا شاه حسین مناسب[٤۹۳]

تخلّص، از موزونان عصر فرخ سیر بادشاه است. اوراست:

دل پر از دریاست[٤] اما تشنگی‌ها می‌کشی هرنفس دلوی بود خالی که بالا می‌کشی

محمّد مقیم خان مسیح[٤۹٤]

تخلّص، از اهالی هند و در عصر فرخ سیر بادشاه به‌دیوانی اجمیر ممتاز بود. به‌طرز میرزا جلال اسیر شعر می‌گفت و با تصوّف مربوط بود. اوراست:

---

۱. *نشتر عشق*، ص ۱۵۰: ممنون.
۲. *همیشه بهار*، ص ۲۳۲: ما.
۳. همان، ص ۲۳۲؛ *سفینهٔ خوشگو*، ص ۹۰: زین جام و شیشه.
٤. همان، ص ۲۳٦: دل ترا دریاست.

درین گلشن آب کوثر سرشت　　درین طرفه گلزار رشک بهشت
بـود آه سـرو سـرافراخته　　دل سـوخته قمـری و فاختـه

صوفی مشتاق[۴۸۹]

تخلّص، از شاگردان شاه آفرین لاهوری است. ازوست:

دیـدهٔ حالـت مشـتاق مپـرس　　که عیان را چه بیان مـی‌بایـد[۱]

محمّد رضا مشتاق[۴۹۰]

تخلّص کشمیری، اصلش از ایران است. یکی از آبایش در آنجا وارد گشته، تولّدش همانجا رونمود. اوقاتش به‌کتابت بسر می‌شد. خانه بسیار لطیف و پاکیزه ساخته بود. اواسط عهد محمّد شاه بادشاه در سنه هزار و صد و چهل و سه (۱۱۴۳ ه) فوت کرد. تاریخ فوتش «قبر مشتاق» (= ۱۱۴۲ ه) یافته بر لوح مزارش نوشته‌اند. از دیوان اوست:

به‌دور چشم تو کس نرخ می نمی‌پرسد　　چه تخته کرد نگاهت دکـان میکـده را

*

در می ما شعلهٔ دیـدار را حـل کـرده‌انـد　　هر خم میخانهٔ ما کم ز کوه طور نیست

*

بر لب جام لـب لعـل بـه‌صـد نـاز نهـاد　　سوی من دید و بخندید و ز کف باز نهاد

[۲۲۰ الف] میر هاشم مضمون

تخلّص، از عظیم‌آبادست. گاهی مشربی هم تخلّص می‌کرد. از شاگردان میرزا معز فطرت است. ازوست:

هیچ فهمیده نشـد مصـرع پیچیـدهٔ زلـف　　مو به‌مو شرح کن ای شانه چه معنی دارد

غالباً هنگامی که میرزا فطرت به‌دیوانی عظیم‌آباد رفته بود، به‌خدمتش رسیده باشد.

---

۱. همیشه *بهار*، ص ۲۳۵: باشد.

آخوند محمّد نظام کابلی

نحریری بود صاحب کمال، در لباس از اهل تلاش بود. گاه گاهی ابیات بلند می‌گفت. بعد فوت شاه عالم بهادر شاه به‌وطن خود درگذشت. اوراست:

گر فتد پرتو خورشید رخت بـر خـاکم　　از لحد ذره صفت رقص کنان برخیزم
سـاقیا در قـدحم جرعـهٔ آگـاهی ریـز　　کز سر خوان امل دست فشان برخیزم

شیخ اعظم مستغنی

تخلّص کشمیری، ملای مکتب‌دار بود، شاگرد فصاحت خان راضی گشته موزونی طبع به‌هم‌رسانید. اوراست:

خاک در تربیت انسان چو جزو اعظم اسـت　　خاکسار آن کس که نبود کی ز نوع آدم اسـت

شاه میم[٤٩٩]

عزیزی بود از اهل هند، در دهلی متصل باغ انگوری بادشاهی که زیر دیوار قلعه واقع است، و به‌باغ بلند شهرت یافته، سکونت داشت. اوراست:

چنان بگرفت تعلیم از نگاه مست او تیـرش　　که بوی باده می‌آید ز خون زخم نخچیرش

*

خواستم دست ز دامان[1] جنون بـردارم　　خار دامن[2] بگرفـت آبلـه در پـا افتـاد

ابوالحسن خان میرزا[٥٠٠]

تخلّص، اصلش از شیراز است و خودش در هند تولّد یافته با دلیر دل خان ناظم کشمیر بسر می‌برد. اوراست:

در گریه فغان کردنم از بس‌که هـوس بـود　　هر قطره که از چشم ترم[3] ریخت جـرس بـود

*

---

۱. *سفینهٔ خوشگو*، ص۲٦۹؛ *نشتر عشق*، ص ۱۵۰۱: صحرای.
۲. *نشتر عشق*، ص ۱۵۰۱: دامان.
۳. *مردم دیده*، ص ۱۸٤: هر اشک که از چشم من افتاد.

خوشا نشئهٔ بادهٔ چشم ساقی که دور و تسلسل به‌ساغر نباشد

میر مدهوش[۴۹۵]

برادر میر جلال‌الدّین سیادت تخلّص و میر احمد فایق است. اوراست:

تیغی کشیده بر سرم آن سیم بر رسید گفتم که چیست؟ گفت که عمرت بسر رسید

*

[۲۲۰ ب] مصور دست از ابروش بردار که نتوانی کمان[۱] او کشیدن[۲]

محمّد عالم معرفت[۴۹۶]

تخلّص کشمیری از موزونان همان عصر خود است:

در وطن شعلهٔ ادراک کسی سر نکشید آتش سنگ که از دامن کوه افروزد

میرزا محمّد محترم[۴۹۷]

تخلّص پسر میرزا عبدالغنی بیگ قبول شاگرد والد خود است. ازوست:

به‌بزم غیر دوش او را چو مست و بی‌خبر دیدم[۳]

برای آن که هشیارش کنم بسیار نالیدم

میمنت خان کشمیری[۴۹۸]

اوایل با کسب تجارت مشغول بود. به‌همان وضع به‌دهلی آمده چند گاه به‌سوداگری بسر برده من بعد هوس نوکری کرده در سلک ملازمان محمّد شاه بادشاه منتظم گشته به‌خطاب خانی امتیاز یافت. ازوست:

به‌باده لعل ترا هیچ گونه نسبت نیست که لعل تو نمکین و شراب بی‌نمک است

---

۱. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۳۰: کمانی.

۲. این بیت را بعضی تذکره‌نویسان از لاغری قاضی احمد سیستانی برادر قاضی یحیی دانسته‌اند، *نشتر عشق*، ص ۱۵۰۰.

۳. اصل: دیدی؛ *همیشه بهار*، ص۲۴۳: دیدم.

میرزا غلام علی مظهر

تخلّص، والدش ایرانی است و در منصب‌داران عالمگیر بادشاه انتظام داشت. خودش در هند تولّد یافته عمری در مشق سخن صرف اقامت کرده، دیوانی ضخیم ترتیب داده. از هشتاد سال زیاده عمر یافته، درگذشت. اوراست:

کرد تسخیر دلم شاهی که در دیوان ما باز دستورست و ناظر چشم و ابرو حاجت است

میرزا جان جانان مظهر[۵۰۴]

تخلّص، اسم اصلش جان جان است. والدش میرزا جان نام داشت. نظر بر آن [۲۲۱ ب] به‌جان جان موسومش کرده بود، لیکن او به‌جان جانان شهرت یافته. میرزا غلام علی مظهر بر سر تخلّص مباحثه کرد که من پیرم و تخلّص از ابتدای عمر اختیار کرده‌ام. شما نوجوان‌اید، حالا تخلّص من بگذارید. میرزا جواب گفت که این تخلّص مرا مولوی معنوی عطا کرده، جان جانان مظهر الله شد. آخر هر دو صاحب تخلّص به‌حال داشتند. به‌هر حال میرزا از سادات علوی، خیلی بزرگ و متقی پرهیزگار و در علوم حدیث و تصوّف خیلی با خبر بود. و با وجود مشیخیت و کمالات باطنی به‌حسب ظاهر عاشق پیشه بود و همواره در سرش سودای پری‌رخان جا داشت و در طریقهٔ فقر نقشبندیه دست بیعت به‌یکی از شیوخ سرهند که حافظ سعیدالله نام داشت، کرده، صاحب حلقه و سلسله شد. بسیاریِ از مریدان به‌گردش هجوم آوردند و دعوی عرفان می‌کردند. امرا و اعزّهٔ دهلی خیلی توقیرش می‌نمودند. اشعار اساتذه به‌طوری می‌خواند که اکثری از ذوق شنیدن به‌خدمتش حاضر می‌شدند. هرچند می‌گفت که ما را با مذهب کاری نیست که ما محدثیم، امّا در مذهب سنت و جماعت غلو داشت. ازین جهت شیعی چند در ایام عشرهٔ محرّم سنه یک هزار و یک صد و نود و هفت (۱۱۹۷ ه) او را به‌قتل درآوردند. نام قاتلش معلوم نشد. بعضی می‌گویند که از رفقای بخشی‌الممالک ذوالفقارالدوله نجف خان بهادر مرحوم او را کشتند والله اعلم. شاگردانش در ریخته و بعضی در فارسی هستند. دیوانش تخمیناً هزار و پانصد بیت خواهد بود. یکی از شاگردان آن

به‌محفلی که تویی بس‌که رفته‌ام[1] از خویش گمان برند حریفان که جای من خالی‌ست

محمّد نظام خان معجز[۵۰۱]

تخلّص، اصلش از افاغنهٔ نواح پشاور است [۲۲۱ الف] و شاگرد عبداللطیف خان تنها بود. هرگاه که خان مذکور دیوان صوبهٔ کابل شد، به‌خدمتش رسیده اشعار خود را به‌اصلاح می‌رسانید. گفتگویش به‌طرز استاد است. بعد مدّت از آنجا به‌دهلی آمده اوقات حیات به‌صلاح و تقوی بسر می‌برد. عمر دراز یافته آخر نابینا شد. علاوهٔ آن مفلوج گردید و در سنه هزار و یکصد و شصت و دو (۱۱۶۲ ه) درگذشت. اکثری از ملّایان دهلی ازو مستفید می‌شدند. کتب فارسی درس می‌داد و مدّعی آن بود که اشعار زلالی[۵۰۲] و میرزا جلال اسیر[۵۰۳] را چون من کسی کم می‌فهمد و طرفه معانی بیان می‌کرد. عوض خان شاگرد رشیدش در لکهنو وارد گشته، آنچه از زبانش معنی ابیات زلالی و میرزا اجلال اسیر شنیده و فهمیده بود، به ملایان این شهر درس می‌داد. راقم او را دیده و شنیده ماورای الفاظ معنی شعر بیان می‌کرد و می‌گفت که بطناً بعد بطناً سند کرده‌ام. ظاهراً میرزا جلال اسیر در عالم مستی اکثر اشعار نامربوط می‌گفت و می‌نوشت و در حال هشیاری به‌نظر ثانی او نمی‌رسید و بی‌معنی ماند. شاگردان را به‌ادای حق استادی واجب نمودند که به‌صورت تکلف آن الفاظ عاری را لباس معنی در پوشانند. خدای تعالی همهٔ بندگان خود را به‌حق‌شناسی و حق‌گذاری موفق گرداند. خلاصه خان مذکور قدرت گویایی داشت. اوراست:

آمد خبر ز یار و دل ما ز دست رفت یاران توان شنید ز قاصد جواب ما
آستین کوچهٔ سیلاب شد از گریهٔ ما بیش ازین طالع برگشته چه تأثیر کند[2]

---

۱. *نشتر عشق*، ص ۱٤۲۰: ایم.
۲. *همیشه بهار*، ص ۲۳۵:
چشم ما حلقهٔ گرداب شد از گریهٔ ما آستین کوچهٔ سیلاب شد از گریهٔ ما

تا نخوّت شاعری به‌هم رسانید، یاران آزرده گشته، به‌مناسبت تخلصش بی‌معنی می‌گفتند. در دهلی متّصل گلاب‌باری قیام داشت. اوراست:

جان من! از رفتنت بر من چها خواهد گذشت جان ز تن، نور از نظر، درد از دوا خواهد گذشت
نیست برخاستن آیین نشست بختم همچو آن اشک که بر خاک چو افتاد افتاد

میر محمّد

منشی عالی‌جاه غازی‌الدّین خان فیروز جنگ احمد شاهی ولد نوّاب آصف‌جاه بود. در انشانویسی قدرتی داشت. احوال محمّد شاه بادشاه را به‌خوبی نوشته. خیلی خوش اختلاط بود. چند سال است که رحلت کرده. اوراست:

به‌نشنیدن ترا، ما را به‌گفتن مبتلا دارد محبّت طرفه آب و آتشی در کار ما دارد

میرزا محمّد علی کرمانی

اصلش از کرمان است. پدرش به‌دهلی می‌آمد. تولّدش در راه رونموده، نشو و نما در همین جا یافته. پدر و پسر در سلک ملازمان شجاع‌الدّوله بهادر مرحوم در رسالهٔ آغا اسمعیل منتظم بودند. تخلّص اختیار نکرده. اوراست:

خم ابروی تو مثل کمان است دلم قربان او بردم از آن است

رای آنند رام مخلص[۵۰۶]

تخلّص، کهتری است. سررشتهٔ وکالت نوّاب قمرالدّین بهادر داشت و به‌کمال فراغت در دهلی بسر می‌برد. اشعار خود را از نظر میرزا بیدل گذرانیده و با خان آرزو کمال اخلاص داشت و با هم مربوط و محشور بودند. به‌فهم بنده در جمع شاگردان میرزا بیدل این کس خوش‌فکر معلوم می‌شود [۲۲۲ ب] بلکه طرز کلامش ماورای کلام اوستاد بود. اوراست:

مـا و او حیـران احـوال خـودیم لیلـی و مجنـون تصـویر خـودیم

*

گفـتم نگهـی بـه‌سـوی مخلـص فرمـــود امیـــدوار باشـــد

بزرگوار می‌گفت که این دیوان خود منتخب کرده، باقی ابیات را به‌دریا انداخت. به‌هر حال اشعار پاکیزه دارد و بنده بر سراپای دیوانش گذشته، در عصر ما در دهلی غنیمت کسی بوده. اوراست:

این بلاهای سیه را تا کی از سر وا کنم زلف می‌پیچید با من از قفا کاکل رسید

*

دهم به‌باد براهت غبار خود لیکن عروج این کف خاک آسمان نمی‌خواهد

*

نرگس از تربت من رسته و خوبان گویند خاک گردیده و چشمش نگران است هنوز[1]

[۲۲۲ الف]

مرا کشته‌ست و باز این مرگ با من سرگران دارد
ترا بر[2] نعش من چون دید گفت این مرده جان دارد

*

باز خواهم گله از جور تو بنیاد کنم زیر دیوار تو بنشینم و فریاد کنم

*

یار از گریهٔ شب‌های غمم می‌پرسید[3] ناگهان ابر سیاهی ز مقابل برخاست

سیّد ابوالفیض معنی

تخلّص دهلوی است. اوایل اصلاح شعر از میرزا بیدل می‌گرفت. بعد فوتش به‌حکیم حسین شهرت رجوع کرده. بعد از آن خود را از شاگردان شیخ سعدی[۵۰۵] علیه الرحمه قرار می‌داد و می‌گفت:

رفتم دگر به‌جانب شیراز و در سخن شاگرد شیخ سعدی شیرین زبان شدم

---

۱. این بیت در نسخهٔ خطّی دیوان مظهر (کتابخانهٔ گنج بخش، شماره ۷۵۳۰ به‌نظرم نیامد. ولی در نسخهٔ خطّی خریطهٔ جواهر مضبوط در همین کتابخانه این بیت در انتخاب شعر مظهر آمده است.
۲. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۸۹: ترا با.
۳. *مردم دیده*، ص ۸۹: غم من بپرسید.

شیخ یوسف پتنی

از افاضل فقهای عصر تقی اوحدی است. یک دیگر را در گجرات دیده بودند. اوراست:

چشم خود از عیوب خلق ببنـد در چپ و راست غیر حق منگر

ملّا نورالدّین محمّد ترخانی نوری[۵۱۱]

تخلّص سفیدونی، اصلش از جام است. چند گاه به‌پرگنهٔ سفیدون من مضافات سرهند به‌جاگیرش معزز بود، از آن جهت به‌آن مشهور گشت [۲۲۳ الف] فاضل خوش‌طبع و شیرین‌کلام و جامع حکمت خصوصاً هندسه و ریاضی و سایر فنون حکمت بوده. چون بسیار خوش صحبت و بی‌بدل بود، همایون بادشاه او را در سلک ندمای خود منتظم کرده به‌خطاب ترخانی و جاگیر لایق سربلند ساخته، بسیار حرمت و توقیرش می‌کرد. در زمان اکبر بادشاه به‌مرتبهٔ خصوصیت سربلندی داشت. چون بادشاه در سنه نهصد و هشتاد و نه (۹۸۹ ه) به‌تأدیب میرزا محمّد حکیم لشکر به‌سمت کابل کشید، او از پنجاب از رکاب سعادت تخلف ورزیده و به‌جاگیر خود رفت. پادشاه بعد معاودت در فتحپور به‌پای حساب کشیده موردِ خطاب و عتابش ساخت. از آن جهت چند سال آزار کشید. در سنه نه صد و نود و چار (۹۹٤ ه) که بادشاه به‌گجرات عازم شد، او را متولّی مقبرهٔ همایونِ بادشاه فرمود. هم در آن عصر وفات یافت. او در عهد حکومت خود جویی از آب جمن کنده تا پنجاه کروه راه به‌جانب کرنال و از آنجا بیشتر برده. چنانچه آن جو باعث آبادانی دیهات و افزونی زراعات گشت. چون در هند جونی، جو را گویند، به‌نام شهزاده ساخته شهجونی نام نهاد. شعر هم می‌گفت و در آخر عمر از آن توبه کرد. هرگاه که خطاب ترخانی یافت، این قطعه گفته به‌خدمت بادشاه گذرانیده. قطعه این است:

ز روی مکرمـــت وز راه احســـان بـه‌ترخـان داد خـانی شـاه عـادل
از این خانی همین نامی است بر وی ازین نـام شـگرف او را چـه حاصـل

میر عبدالقادر مهربان[۵۰۷]

تخلّص اورنگ‌آبادی، اصلش از سادات رضویهٔ نیشابور است. یکی از آنها به‌دکن آمده در اورنگ‌آباد فروکش کرده، توطّن اختیار نمود. خودش فی‌الجمله تحصیل علم کرده، به‌شعرگویی مایل شد. اشعار خود از نظر غلام علی آزاد گذرانیده، تخلّص هم از ایشان یافته. درین ولا به‌تولیت مزار شاه برهان‌الدّین غریب[۵۰۸] علیه‌الرحمه از طرف نوّاب میر نظام علی خان آصف‌جاه ثانی ولد نوّاب آصف‌جاه نظام‌الملک مرحوم مامورست. اوراست:

نیست در گل شوخی بویی که در عطر گل است
فیض پاکان از گداز دل دو بالا می‌شود

روضة النون

شاه عبداللطیف نثاری[۵۰۹]

تخلص، در تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب مستثنی و در ورع و تقوی یکتا بوده و به‌ادای موعظه و تذکیر و بیان معنی احادیث و تفسیر بی‌نظیر است. روز جمعه بعد نماز ظهر در مسجد فتح‌پوری[۵۱۰] دارالخلافهٔ دهلی به‌وعظ اشتغال داشت. هنگام وعظ در پای منبرش جمعی کثیر از غنی و فقیر و برنا و پیر حاضر می‌شدند و خیلی متأثر می‌گشتند. در کعبةالله رسیده و مناسک حج بجا آورده، به‌طرف دکن مراجعت کرد. چند سال در آنجا بسر برده، در سال یک هزار و یک صد و هفتاد و چار (۱۱۷٤ ه) به‌روضهٔ رضوان جا یافت. در دوستی خاندان ولایت مآب علیه‌الصلوة والسلام راسخ دم و ثابت قدم بود. اوراست:

بر سر بازار طفلان را نمی‌دانم چه شد — می‌زند دیوانهٔ من سر ز بی‌سنگی به‌سنگ
دلی که در بر من هست مصحف بغلی است — طراز سرورقش از طلای عین علی‌ست

قاضی لطف علی خان ناطق[۵۱۴]

تخلص، (اسلافش) به‌منصب قضای بنارس از سلاطین ماضیه تا حال ممتاز بوده‌اند. از ابتدای شعور تحصیل علم عربی نموده، به‌گفتن شعر میل کرده. در سنه دوازده (۱۲) جلوس شاه عالم بادشاه خلّدالله ملکه و ابقاه به‌جناب ارشادمآب شرف اندوز گشته، مسودات را از نظر اصلاح می‌گذرانیدند و دیوان ملّا محمّد حسین نظیری[۵۱۵] علیه الرحمه را مع بعضی رسایل عروض و قافیه سند کردند و اشعار بسیار گفته دیوانی ترتیب داده از زبان فیض بیان آن حضرت شنیده‌ام که در هنگام ملاقات در اله‌آباد عمر شریفش پنجاه و پنج سال بوده باشد. درین ولا برادر کهتر ایشان وارد لکهنو گردیده‌اند. می‌گفتند که در سال گذشته اعنی سنه هزار و یک صد و نود و هفت هجری (۱۱۹۷ ه) در هفتاد سالگی جهان را پدرود کردند. ازین سانحهٔ ملالت‌انگیز دل احبا خون شده بلکه از راه دیده برون گردیده. حق تعالی مغفرتش نماید که مرد پرهیزگار و صالح و تقوی شعار بود. اوراست:

تـا گرفتـار نمـود آن بـت صـیاد مـرا در قفـس کـرد ز سـیر چمـن آزاد مـرا
بود بـر لـب چـو سپندم گـره خاموشـی آتـش شـوق[۱] تـو آورد بـه‌فریـاد مـرا
سـایهٔ قامـت او تـا ز سـر مـن برخاسـت وه چه گویم چه قیامـت بسـر افتـاد مـرا
ناطق افتاد اگر عقده به‌کارم چه غم است کـه بـود لطـف علـی نـاخن نقـاد مـرا

*

تُرکی[۲] چشمش به‌جنگ آرد سپاه خویش را ناوک و تیغ و سنان بخشد نگاهِ خـویش را

*

می‌زند طعن اسیری هر که نخچیر ترا کاش دیدی یک نظر زلف گره‌گیر ترا

*

طلـوع مـاه رخ او چـو از نقـاب کنـد نهان به‌پردهٔ شب چهـره آفتـاب کنـد

*

---

۱. *انیس‌الاحبا*، ص ۹۵: عشق.
۲. اصل: تُرک؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۹۵: ترکی.

ز ترخانی هم او را شکوه ای هست به‌نزد خسرو دانای کامل
که غیر از خان خشکی می‌نماند ز ترخانی تری گردد چو زایل

[این شکست با حکیم میرزا را ارباب هوش به‌شومی آن سوءِ ادب می‌دانستند. او اکابر حضرت دهلی را به‌تقریب ناخوشی که با تاتار خان داشت، هجو کرده و به‌نام قاسم کاهی[۵۱۲] شهرت داد. این ابیات از آن است که هرچند نا قابل بیان است:

آه ز دهلی و مزاراته وا ز خرابی عماراته
مفتی دهلی‌ست میان خان جمال مفت نداده‌ست فتاواته
حاکم شهر است ز تاتار خان خادم او چهرهٔ حماراته
شیخ حسن چک زنهٔ بزهری چک چک بسیار و چکاچاته
وقت صلوتست طهاراته مقری برآمد به‌مناراته
شهرکش و شهرکش و شهرکش کللک بسیار و لکالاته

این هجو قریب به‌دویست و پنجاه بیت باشد یکی از فضلای آن شهر که شیخ فتح محمّد کنبو نام داشت، در جواب این بیت خوبی گفته:

نورالدّین لاده پدر او ازین زاده چنین لاده ز لاداته
چک زده آن ابلهٔ بیهوده گوی لیس جواب لخرافاته

نامی[۵۱۳]

تخلص کشمیری [۲۲۳ ب] فقیر زنده دل بود. مشرب را بر مذهب ترجیح می‌داد و اوقات به‌خوشی بسر می‌برد. ازوست:

هرگز دلم به‌غیر تو مایل نمی‌شود وز دیده نقش روی تو زایل نمی‌شود
دستم بریده باد چه کار آیدم بگو در گردن بتان چو حمایل نمی‌شود

من بودم دوش و یارسیمین تن من جمعی به[1]نشاط و عیش پیرامن من
ایشان همه صبحدم پراکنده شدند جز خون جگر که ماند در دامن من

نافع کشمیری[۵۲۰]

برادر محمّد طاهر غنی کشمیری است. اوراست:

همه تن تیغ زبان می‌شود و می‌گوید خون خورد هرکه درین معرکه جوهر دارد[2]

شیخ نورالحق دهلوی[۵۲۱]

خلف شیخ عبدالحق محدّث، خالی از کمال نبود و در عصر جهانگیر بادشاه و شاهجهان بادشاه در قید حیات بود. اوراست:

از شیوهٔ همدمان این دور خلاف گویم رمزی اگر نگیری به‌گزاف
چون شیشه بساختند پیوسته به‌هم دل‌ها همه پر غبار و روها همه صاف

نعمت الله بخاری لاهوری[۵۲۲]

از شعرای خوش‌طبع عصر تقی اوحدی است. ازوست:

زهی نسیم بهاری که از یسار و یمین ز ناف غنچه گشاید هزار نافهٔ چین

نسیم[۵۲۳]

تخلّص شوریده حال و پریشان احوال، شیرین مقال، استرآبادی است. در معمّا و قصّه‌خوانی و شعرگویی معروف بود. خان واله[3] او را نسیم هندی نوشته. از آن جهت اسمش در اینجا مسطور شد. اوراست:

با آن گل تازه رو، رقیبان لئیم گویند که اختلاط کم کن به‌نسیم
ایشان سخنی برای خود می‌گویند گل را به‌نسیم اختلاطست قدیم

---

۱. *ریاض‌الشعرا*، ص ۲۷۷؛ *نشتر عشق*، ص ۱۶۰۸: ز.
۲. *همیشه بهار*، ص ۲۵۰: خون خوردن که درین معرکه جوهر دارد.
۳. *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۳۲.

برپـا همیشـه باشـد دیـوار دلبـر مـن کو سایه در غریبی گسترده بر سر من

*

در جهان هنگامه‌ها برپا ز قامت کرده‌ای خلق را آگـه ز آشـوب قیامـت کـرده‌ای

(رباعی)

یـک دم نبـود ز غـم رهـایی مـا را از قامـت اوسـت تـا جـدایی مـا را
صد نسخه اگر درس گرفتیم چه سود نبـود بـه‌الـف چـو آشـنایی مـا را

[۲۲٤ الف] **نویدی**[۵۱۶]

تخلّص، در اواخر عهد اکبر بادشاه در هند به‌خدمت عبدالرحیم خان‌خانان می‌بود. اوراست:

قضا که نامهٔ جرم شراب خواره نوشت نوید عفـو خداونـد بـر کنـاره نوشـت

نور محمّد

از اهالی هند بود. اوراست:

ای زلف مسلسل که طراز بر و دوشی تـا چنـد بـه‌آزار مـن دلشـده کوشـی

میر نظام طباطبایی[۵۱۷]

در گجرات جهت سکونت مقامی آراسته بود. ازوست:

از بس‌که داد عکس رخت روشنی به‌دل حاجـت نمـی‌شـود بـه‌چـراغِ دگـر مـرا

مولانا ناطق[۵۱۸]

در عهد اکبر بادشاه در هند بود. این رباعی به‌نامش ضبط کرده‌اند:

مـا مـردِ نبـرد و لشـکر جنـگ خـودیم ناموس خود و عار خود و ننگ خـودیم
گـر سسـت طبیعـتم ور سـخت دلـیم صد شکر که ناموس خود و سنگ خـودیم

نادری[۵۱۹]

سیالکوتی و اکثر اطراف عالم به‌قدم سیاحت پیموده و تمام عمر به‌گرد جهان گردیده. از شعرای صاحب قدرت هند بود. اوراست:

آتش عشق تو زانگونه تن و جانش سوخت که غمی در دل نصرت ز دو عالم نگذاشت[1]

شیخ وجه الله نیاز[۵۲۸]

تخلّص، از رؤسای لکهنو، عموی محمّد برهان علی خان هستند. مثنوی مشعر بر حالات عشق سماویت خود زیاده از یازده هزار بیت نظم کرده‌اند، لیکن متوجّه به‌غزل کمتر شده. از ایشان است:

کدامین گل بدن شب در کنار من به‌خواب آمد
که صبح از دیده اشک حسرتم رشک گلاب آمد

[۲۲۵ الف] ندیم کشمیری[۵۲۹]

عزیز خوش طبیعت، نیکو فطرت بود. میرزا طاهر نصرآبادی، هم طرح و هم آواز بلبل کشمیری یعنی غنی کشمیری نوشته و او معاصر جهانگیر بادشاه است و تا عصر شاهجهان بادشاه زنده بود. ازوست:

ذوق مردن بود اندک چو هوس بسیار است خواب کم رو دهد آنجا که مگس بسیار است

یوسف بیگ نکهت[۵۳۰]

تخلّص، برهان‌پوری است، مخاطب به‌سخنوو خان، خوش طبع و شاعر پیشه بود. در عهد عالمگیر بادشاه با امیرالامرا ذوالفقار خان نصرت جنگ بسر می‌برد. در عهد محمّد شاه بادشاه به‌سخنور خان مخاطب گشت و اکثر در خدمت اعتمادالدوله قمرالدّین خان بهادر مرحوم حاضر می‌بود. قصاید بسیار گفته، امّا به‌دزدی معانی منسوب شده. صاحب *کلمات‌الشعرا* می‌نویسد که او جوان خوش‌فکرست. غزل و قصاید فرمایشی خوب گفته. اوراست:

چکید از زخم شوقم قطرهٔ خون بر زمین دل شد
به‌بیتابی پرید از چهره رنگم حال بسمل شد

*

---

۱. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۱۷: بگذاشت.

مُحمّد حسین جان ناجی[۵۲۴]

تخلّص ولد آقا ابراهیم فیضان تخلّص از اندجان، مولد و منشأش هند است. خط نستعلیق [۲۲۴ ب] و نسخ نهایت خوب می‌نوشت و در علم رسمی خصوصاً انشانویسی مستثنی بود. اوایل در سلک منشیان عالمگیر بادشاه منتظم گشته و مدّتی بسر برده، آخر به‌تولیت مزار خواجه قطب‌الدّین بختیار[۵۲۵] قدّس سرّه مقرّر شد و در عهد فرخ سیر بادشاه ترقّی کرده به‌منصب هفت صدی و دیوانی گوالیار مسرور گشت. مدّت‌ها به‌کام دل مانده آخر به‌تقریب خدمتی به‌جانب بنگاله شتافت و در آنجا به‌کنج لحد جا گرفت و مؤلّف *ریاض‌الشعرا* نوشته که در حین تولیت مزار خواجهٔ مسطور مغفور همانجا درگذشته. به‌هر حال اوراست:

مگر به‌خواب به‌روی تو وا شود چشمم خدا کند که به‌خواب آشنا شود چشمم

*

دل طپیدن دم بسمل شدن از یادم رفت محو قاتل شدم و پر زدن از یادم رفت
دیده چون نقش قدم باز به‌راهت دارم ز انتظارت مژه برهم زدن از یادم رفت

میر نجابت[۵۲۶]

برادر خرد میر جلال سیادت تخلّص، در شاعری طبع‌رسا و کمال ذکا داشت. مؤلّف *کلمات‌الشعرا* نوشته که جنونی به‌سرش زده بود، ندانم که کارش به‌کجا رسید. من یک دو صحبت او را دیده‌ام. اوراست:

ما درین باغ نهال چمن تصویریم هست از[۱] خامهٔ نقّاش رگ و ریشهٔ ما

شیخ محمدی شاه نصرت[۵۲۷]

تخلّص، از بزرگ‌زادگان سندیله، به‌آزاده طبعی و وارسته مزاجی آراسته و پیراسته. به‌عنایت الهی تا حال در قید حیات هستند و از عمری مسکن خود شهر لکهنو را قرار داده‌اند. با محمّد برهان علی خان رهین قرابت و صحبت دارند.

---

۱. همیشه *بهار*، ص ۲۴۹؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۹۷: در.

(رباعی)

افسوس نیازی که جوانی بگذشت چون بادِ بهار زندگانی بگذشت
برخیز که برگِ سفری ساز کنیم[1] زان پیش که گویند فلانی بگذشت

نصرت الله خان نیاز[۵۳۴]

تخلّص، اسمش میرزا لطف‌الله، اصلش از ایران است. یکی از اجدادش به‌هند آمده ساکن گشت. خودش هندی‌المولد است. هفده سال در خدمت عبداللطیف خان تنها تخلّص که خواهرزاده و شاگرد میرزا جلال اسیر بود، مانده استفادهٔ شعر نموده، قریب صد هزار بیت به‌همان طرز گفته دیوان ضخیم ترتیب داد. خان آرزو نوتشه که چون چاشنی کلام او مزهٔ سخن اسیر می‌بخشد، اکثر ابیاتش در معنی به‌فهم نمی‌آید. اگر معنی بعضی ابیات ازو پرسیده می‌شد، از تقریر او هم جواب دریافت نمی‌شد. مثلی است که شعر شاعز زنده به‌معنی نمی‌باشد. شعرش در زندگی او با معنی بیگانه بود، لیکن مطلقاً با کسی سر پرخاش نداشته و او را کسی اگر از شوخی روبه‌رو بی‌معنی هم می‌گفت، هرگز مشغول به‌جواب نمی‌شد. مدّتی ملازم سلطان رفیع‌الشان بهادر پسر سیومی شاه عالم بهادر شاه بود. بعد کشته شدن شاهزادهٔ مذکور در زمان بادشاهی محمّد فرخ سیر بادشاه در سلک ملازمان شاهی منسلک گردید. اواخر عهد محمّد شاه بادشاه بعد مراجعت نادر شاه به‌ایران از هندوستان به‌توجّه محمّد اسحق خان بهادر به‌خدمت داروغگی قورخانهٔ بادشاهی [۲۲۶ الف] سرفراز گشت. در شناختن شمشیر بی‌همتا بود. در سنه هزار و یک صد و پنجاه و نه (۱۱۵۹ ه) شربت اجل چشید. اوراست:

رفته از دامن صحرا بیرون طفل اشکم چقدرها شوخ است

*

شور در گنبد گردون افگند نالـه‌هایم اثری پیدا کرد

---

۱. سفینهٔ هندی، ص ۲۲٤: کنم.

نگردد رفعت دنیا به‌غیر از کشمکش حاصل بگردن خیمه را چندین گره افتد که برخیزد

دلاور خان نصرت[۵۳۱]

تخلّص، از نبایر اخوند محمّد کمال کشمیری بوده. نوّاب عنایت الله خان کشمیری او را به‌فرزندی تربیت کرده از آن سبب در عهد فرخ سیر به‌بعضی خدمات دکن معزّز گشت. اوراست:

مصحف روی بتان را دیده‌ام سورهٔ اخلاص کردم انتخاب

محمّد رضای نیاز[۵۳۲]

تخلّص، گجراتی به‌امر تجارت همانجا بسر می‌برد. معاصر فرخ سیر بادشاه و محمّد شاه بادشاه است:

بهر پاس آبروی خویش می‌سوزم نیاز آب یاقوتم که هم چشم شرارم کرده‌اند

میر محمّد سمیع نیازی[۵۳۳]

تخلّص، والدش حاجی میر عابد به‌هند آمده ملازم عالمگیر بادشاه شد. آخر به‌احتساب اجمیر سرفرازی یافته، در آن کار عمر گذرانیده فوت شد. تولّد خودش در دهلی رونموده. بعد فوت پدر به‌همان کار مامور گردید. چون در عهد [۲۲۵ ب] محمّد شاه بادشاه راجه‌های آنجا کما ینبغی حکام شرع را دخل نمی‌دادند، او از آن کار دست برداشته به‌دهلی آمده به‌آب باریک قناعت ساختی و اکثر اوقات به‌خدمت شیرافگن خان باسطی تخلّص و علی قلی خان واله می‌آمد[۱]. خط شکسته درست می‌نوشت. تخلّص از شیخ محمّد علی حزین علیه‌الرحمه یافته. چند سال است که رحلت کرده. اوراست:

روزی که پرچم علم نور شد بلند گرد سیاه بختیم از دور شد بلند

*

گر دلی بیگانه از رسم وفا می‌داشتم از بتان چشم نگاه آشنا می‌داشتم

---

۱. *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۵۸-۷۵۹.

شده‌ام خاک و غبار من از آن کو نرود که هنوزم هوس گوشهٔ دامانی هست

میر نورالدّین نوید[۵۳۹]

تخلّص، از اهالی هند است. در عهد محمّد شاه با امیر خان انجام بسر می‌برد. بعده با نوّاب شجاع‌الدّوله بهادر پیوسته اوقات می‌گذرانید. ازوست:

آن که بخشد به‌بتان خوبی و رعنایی را می‌برد از دل ما صبر و شکیبایی را

ابراهیم نور[۵۴۰]

تخلّص، در سلک ملازمان نوّاب صفدر جنگ مرحوم متظم بود. اوراست:

چنان جشنی از تو به‌مردم گماشت که چرخ از مه و مهر نوبت گذاشت
منادی ز سلطان عیش است عام که هرکس درین بزم با احترام
شراب طرب را نداند حلال چو طنبوره یابد ز ما گوشمال
چنان دیگ انعام آمد به‌جوش [۲۲۶ ب] که شد اطلس چرخ یک توره پوش

میرزا محمّد قلی ندیم

تخلّص دهلوی. آبایش از ایران آمده در دهلی سکونت اختیار کرده. خودش در دهلی تولّد و نشو و نما یافته. در زبان ریخته مراثی امام شهید علیه السّلام بسیار خوب گفته. گاه گاهی ابیات فارسی هم می‌گفت. اوراست

هر عضو من ز شوق تو لبریز آرزوست افتی اگر شبی تو به‌دستم چها کنم

حکم چند ندرت[۵۴۱]

تخلّص از هنود دهلی است. در عصر محمّد فرخ سیر بادشاه به‌سخن آشنا شد. اوراست:

ز آب دیده کویش بود گل رفتم ز دست آنجا مرا پا لغز دست او بشد بهر نشست آنجا

روضة الواو

ملا واصلی کابلی[۵۴۲]

قاسم کاهی آخر عهد او مشهور شد. اوراست:

سیّد غلام نبی نسیم[۵۳۵]

تخلّص، از سادات صحیح‌النّسب امروهه من مضافات دهلی بوده. عزیز ظریف مزاج، صاحب سخن است. به‌سببی از وطن به‌طرف سند رفته در گجرات که مقرّ حکومت خدایار خان عبّاسی است، رحل اقامت انداخت. آخر عمر به‌سبب سودایی مرق که به‌مزاج او غلبه کرد، دماغ شعر گفتن نداشت و با خان آرزو مدّت‌ها یک جا بوده. اوراست:

در پرده چون هلال فلک از خودی برست پهلو تهی ز خویش به‌ظاهر که کرده شیخ[۱]

شیخ میرزا نسیم[۵۳۶]

شاگرد میرزا گرامی است. اشعار بسیار گفته. اوراست:

در ولای پنج تن طغرای شاهی یافتم این مخمس را ز دیوان الهی یافتم

مولانا محمّد نقی

از مریدان شاه وحدت تخلّص بوده. اوراست:

مفت است یار طرفه سیه مست می‌رود فردا قیامت است شب از دست می‌رود

نوازش علی خان بلگرامی[۵۳۷]

از موزونان عصر محمّد شاه است. ازوست:

به‌یاد زلف و رخش روزگار می‌گذرد هزار شکر که لیل و نهار می‌گذرد

میر فیض علی نصیری[۵۳۸]

از اهالی دهلی است. مشق شعر از محمّد افضل ثابت کرده، در سلک ملازمان نوّاب صفدر جنگ مرحوم منتظم بود. مدّاحی آن عالی‌جاه می‌کرد. نوبتی پنج هزار روپیه در جایزهٔ مدح صله یافت. در شعر سلیقهٔ درست داشت. اوراست:

---

۱. *مخزن‌الغرایب*، ج ۵، ص ۴۹۲:

پهلو تهی ز خویش به‌ظاهر که کرده شیخ در پرده چون هلال فلک از خودی پر است

محمّد نقی واقف

تخلّص خلف خواجه محمّد دهدار مانند پدر بزرگوار در علم تصوّف و مصطلحات صوفیه ماهر و طبعش در فن شعر قادر بود. به‌خدمت موروثی به‌خان‌خانان عبدالرحیم خان بسر می‌برد. اوایل عهد شاهجهان بادشاه خدمت امینی بنگاله یافت. بعد چندگاه از آن معزول شده به‌حضور بادشاه حاضر گشته. معزّز می‌بود. اوراست. رباعی:

در مجلس دوست سحر و افسانه یکی‌ست[1] آه سحر و نالهٔ مستانه یکی‌ست
در مسجد و دیر حق‌پرستی غرض‌ست گر خانه دوتاست صاحب خانه یکی‌ست

عبدالواحد وحشت[۵۴۳]

تخلّص تهانیسری است. اوایل از وطن به‌دهلی آمده چندگاه پیش میرزا بیدل بود و عازم اردوی عالمگیر شد و در دکن به‌مقصد رسیده، به‌منصب لایق و به‌بعضی خدمات اورنگ‌آباد سرفراز گشت. همانجا بود تا فوت شد. اوراست:

با کمال اوج در پستی هلاکم کرده‌اند آسمان وقت خود بودم که خاکم کرده‌اند

محمّد شفیع وارد[۵۴۴]

تخلّص جدّ مادری او نوّاب بیرم خان و نوادهٔ صیدی طهرانی است. فن شعر ارثی اوست. شاهنامهٔ بعضی سلاطین بابریه هند به‌تلاش گفته. با شیخ حزین در دهلی اختلاط کلّی داشت. عمرش تخمیناً صد سال بلکه زیاده رسیده بود. اشعارش را شیخ محمّد علی حزین علیه الرّحمه پسند می‌نمود [۲۲۷ الف]، دلیل خوش‌فکری همین است و بس. اوراست:

در[2] ادای جستن فوّاره وارد شد عیان معنی برجسته دارد مصرع موزون آب

*

ره طی شود چو گرم سخن گشت راه رو همچون سپند نالهٔ من شهپر من است

---

۱. *روز روشن*، ص ۷۳۴: در مجلس دوست زهر و پیمانه یکی‌ست.
۲. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۳۳: از.

در تب هجران نه خاکستر مرا بستر شده　　بستر از سوز من بیمار خاکستر شده

[۲۲۶ ب] محمّد واصل خان واصل

تخلّص بن عابد خان بن عبدالکریم خان، نسبش به‌راجه کول که از اولاد نوشیروان عادل بود، می‌رسد. موطنش کشمیر و خودش همانجا تولّد و نشو و نما یافته، چون والدش به‌بهشت برین واصل شد، و جاگیر موروثی او تغییر یافت، از وطن دل برداشته. در عهد محمّد شاه بادشاه به‌دهلی آمد و با خان دوران خان امیرالامرا پیوسته سند بحالی جاگیر از حضور حاصل کرده به‌وطن رفت. بار دوّم باز عازم دهلی شد، به‌وساطت امیرالامرای مسطور شرف ملازمت بادشاه جمجاه یافت. در منصبداران بادشاهی چهرهٔ عزت برافروخت. در عهد احمد شاه بادشاه بن محمّد شاه بادشاه به‌کوکای بادشاه شرف ازدواج حاصل کرده یکی از مقربان درگاه گشت. چون دهلی مورد فتنه و فساد گشت، بجی‌نگر شتافت و با راجه مادهو سنگه پیوست. به‌عزّت و وقار بسر می‌برد. آخر از آنجا دل برداشته به‌عظیم‌آباد شتافت و به‌احمد علی خان که یکی از سرداران آن ضلع بود، ملاقات نموده مصاحب و مقارب گردید. بعد فوت آن عالی‌جاه وارد لکهنو گردیده، به‌وسیلهٔ راقم با مهاراج ادهیراج نراندر تکیت رای بهادر ملاقات کرده به‌نامه‌گویی مهاراجه شرف افتخار یافت حالا همین جا بسر می‌برد. با راقم کمال ربط و محبّت و اخلاص دارد. در شعر و سخن شاگرد میرزا گرامی است. بسیار آرمیده مزاج و خوشگو و بذله‌سنج و معنی‌یاب است. من اشعاره:

ای مه که بر رخت خط مشکین نمود نیست　　روشن بود در آتش خورشید دود نیست
دادند سر به‌مهر به‌ما دولت نیاز　　در سرنوشت ما چو نگین جز سجود نیست
خورشید و ماهتاب بهر خار می‌رسد　　ای مه ترا به‌منزل ما چون ورود نیست

*

از گریه حیرت دل بیتاب روشن است　　مافی‌الضمیر آینه از آب روشن است

مولوي وجیه‌الدّین وجیه

تخلّص جون‌پوری. در علم عربی و شعر مهارت تام داشت. اوراست:

می‌توان یافتن از لکنت آن شوخ وجیه بر سر وعده که کرده است شکستن دارد

ولی[٥٤٨]

تخلّص، از هنود است و در سلک منشیان دارا شکوه منتظم بوده. به‌سبب تربیت ملّا شاه بدخشانی علیه‌الرّحمه به‌اصطلاحات صوفیه و سخن آشنا شده. اکثر اشعارش متصوّفانه است. دیوان غزلیات ترتیب داده [۲۲۷ ب] و مثنوی هم گفته. آنچه ازو شنیده شد، این رباعی است:

در خود بنگر که جان جانانه شوی[1] در محفل خود چراغ و پروانه شوی
تا چند به‌گرد خانه گشتن شب و روز در خانه در آ که صاحب خانه شوی

گویند که روزی تا یک پاس بر در شاهزاده منتظر سلام ماند. دل از دنیا گردانده به‌خانه آمد. ترک لباس کرده به‌گوشهٔ انزوا نشست. چون این خبر به‌شاهزاده رسید، هرچند اعزه را برای طلب فرستاد، از در خدا برنخاست تا شاهزاده خود به‌نفس نفیس در بر او رفت و او را تکلیف نوکری فرمود، قبول نکرد و جواب خوشی عرض نمود که به‌حق نوکری چند ساله تا یک پاس منتظر مجرا مانده برگشتم و عوض بر در خدا افتادن، شاهزاده خود نزد من آمده برای فانی مانی را نخواهم گذاشت. شاهزاده که در تصوّف مربوط بود، راضی و شاکر به‌دولت خانه بازگشت.

سیّد عبدالواحد، واحد[٥٤٩]

تخلّص بلگرامی، برادر کلان احسن بلگرامی است. سیّد مذکور در سنه یک هزار و یک صد و سی و چار (۱۱۳٤ ه) در لاهور، هنگامی که والدش حاکم آنجا بود، در یکی از معارک شهید شد و همانجا مدفون گردید. اوراست:

---

۱. *گل رعنا*، ص ۱۷۹: تویی (در هر سه مصرع).

میر معصوم عالی نسب خان[٥٤٥] (وجدان)

ولد محمّد زمان راسخ، اسمش میر معصوم و تخلّصش وجدان است. مدّت‌ها در دهلي به‌رفاقت عبدالصّمد خان ناظم صوبهٔ لاهور و ملتان می‌بود. بعد فوتش به‌خدمت پسرش نوّاب زکریا خان بسر می‌کرد. هرچه به‌دستش می‌افتاد، در اندک زمانی صرف می‌نمود. با آنکه رعایت‌های کلّی در ماهه از طرف خانین دید، امّا همه وقت قرض‌دار ماند. با شاه آفرین لاهوری و محمّد علی راسخ هم طرح بود تا در سنه هزار و یک صد و شصت (۱۱٦۰ ه) فوت شد. شاعر خوش‌تلاش است. اوراست:

در سعی فنا برق شتاب است دل ما یک سوختهٔ خانه خراب‌ست دل ما

*

دلی بیار و به‌میخانه عاشقانه در آ بگو که شیشه فروشم به‌این بهانه در آ

سیالکوتی‌مل وارسته[٥٤٦]

تخلّص، مولدش سیالکوت من مضافات لاهور است. در نظم و نثر ماهر بود و به‌عروض و قافیه و اصطلاحات و لغت با خبر. شعر خوب می‌گفت. اوراست:

نگردد رام کس هرگز دل وحشت لباس ما چه خونها خورده طفل اشک تا شد روشناس ما

میرزا محمّد زمان وداد[٥٤٧]

تخلّص، اجدادش از ایران به‌هند آمده، مولدش دهلی است. اوایل با اسحق خان بهادر به‌کمال عزّت بسر می‌برد. بعد فوتش به‌لکهنو آمده در سلک ملازمان نوّاب وزیر شجاع‌الدّوله بهادر مرحوم منتظم گشت. اوراست:

هر لحظه نظر بر دگری دوخته دارد آن[1] دیده چه با جان من سوخته دارد

---

۱. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۳٤: این.

میرزا عبدالله واقف

از احفاد نوّاب علی مردان خان بود. ازوست:

سر نشد واقف ز تیغ او که چون از سرگذشت از زبان تیغ می‌باید شنید این سرگذشت

میرزا امام واصل[۵۵۱]

تخلّص، از اهالی دهلی است. بعد خرابی دهلی به‌لکهنو آمد. گاهی شعر می‌گفت. ازوست:

خوش آن نشاط که در پای خم ز هوش روم برون ز میکده هم چون سبو به‌دوش روم

محمّدی وارد[۵۵۲]

تخلّص خواهرزادهٔ نورالعین واقف مسطور است:

غم جدا، درد جدا، داغ جدا می‌خواهد دل که یک قطرهٔ خون است چها می‌خواهد

میر نور علی واصلی[۵۵۳]

تخلّص هندوستان‌زا، از رفقای محمّد جعفر خان راغب بود. شعر خوب می‌گفت و دیوان فغانی پیش جناب ارشادمآب به‌لکهنو خوانده و مسوّدات خود از نظر انور گذرانیده. آخر به‌طرف عظیم‌آباد همراه خان موصوف رفته. در آنجا به‌روضهٔ رضوان جا کرد. اوراست:

دیگران را وصل و حرمان شد نصیب واصلی ای فلک از کج روی‌های تو صد فریاد و آه

*

واصلی گاه به‌وصلت نرسید و جان داد باده ناخورده کشید آه عبث رنج خمار

(باعی)

ای واصلی از جهان فانی رفتی [۲۲۸] محروم ز وصل یار جانی رفتی

دردا که ز نخل زندگانی ثمری ناخورده به‌موسم جوانی رفتی

آتشی پیچیده‌ام در نالهٔ پر سوز خویش گر سمندر نیستی مگشای مکتوب مرا

نورالعین واقف[۵۵۰]

تخلّص، از قاضی‌زادگان بتاله است. در علم رسمی با خبر و در اصطلاحات و لغت ماهر، کوچک دل و پسندیده اطوار است. به‌اتّفاق حکیم خان وارد لکهنو گردیده، عازم بیت‌الله گردید. بعد از رسیدن به‌مقصد ادای مناسک نموده، در اورنگ‌آباد آمد. میر غلام علی آزاد با او بسیار به‌سلوک پیش آمد. چندی در آنجا بوده. باز به‌لکهنو تشریف آورد. گاهی در فیض‌آباد و گاهی در لکهنو در خانهٔ خان سامان نوّاب شجاع‌الدّوله بهادر که صبغة‌الله خان نام داشت، فرود می‌آمد. بنده او را در هر دو شهر بارها دیده‌ام. از زبان خودش نقل است که من اوایل از بندرا بَن خوشگو و آفرین لاهوری پیوسته اصلاح شعر می‌گرفتم. آخر وضع کلام ایشان مطبوع طبع من نیفتاد. دیوان سعدی علیه‌الرحمة و خسرو قدّس سرّه را پیش نهاد کرده، مشق سخن کردم و کتب لغات [۲۲۸ الف] و اصطلاحات جمع نمودم تا به‌این مرتبه رسیدم که قریب ده هزار بیت را دیوان ترتیب کرده‌ام و آنچه می‌گویم بی‌سند استاد، داخل دیوان نمی‌کنم. به‌هرحال عزیز خوشگوی، عالی طبع است و کلامش بسیار شستگی و روانی دارد. چند سال است که طرف سند رفته بود. حالا از خط او معلوم شد که عزم این دیار دارد. خدایش هرجا که باشد، سلامت دارد. بنده او را دوست می‌دارم. در ایام بودن او درین جوار، اکثر غزل بر غزل او طرح نموده، پیش او خوانده‌ام و او را از خود راضی و شاکر یافته‌ام. این چند بیت از افکار تازهٔ اوست:

شوخی ز نظر گذشت ما را تیری ز جگر گذشت ما را

*

تو می‌آیی و از دل می‌بری دزدیده عقل و دین ازین پس بر در دل می‌نشانم پاسبانی را

*

بر سر بالین من زود آ که این بیمار را بر سر بالین ببالین سر نمی‌گیرد قرار

نمی‌گردد حمایل دست من در گردن منّون رگ جانم شود گر رشتهٔ پیراهن منّون
دوبالا شد ز انداز خرامش گرمی شوقم[1] قیامت می‌کند بر آتش دل دامن[2] منّون
ز همت خان بهادر این قدر چشم طمع دارم رساند دست کوتاه مرا در گردن منون

خان عالی شان به‌شنیدن این ابیات واهی و هرزه آزرده خاطر گشته او را از چشم توجّه انداخت. او جدا گشته به‌بنگاله رفت [۲۲۹ الف] و از آنجا به‌موطن خود گورکهپور معاودت نمود. در عصر شاه عالم بهادر شاه درگذشت و همانجا مدفون گشت. هم اوراست:

هردم از سرگشتگی گردد به‌رنگی حال من گشته[3] فانوس خیال آیینه از تمثال من

*

به‌پستی پا نهادم تا بلندی یافت نام من زمین خانه چون آیینه باشد پشت بام من

مثنوی هم گفته. از آن است:

شبی بودم به‌تنگ از آرمیدن دلم می‌خواند اوراق طپیدن
چو حال دل طپیدن می‌کشودم شکن پیرای زلف یار بودم
جمال عارضش را نقش بستم دلم شمع تجلّی شد به‌دستم
که ناگه جلوه‌گر شد کج کلاهی پریشان کاکلی وحشی نگاهی
به‌هرجانب که آن طنّاز می‌رفت قیامت در رکاب ناز می‌رفت
ستم پروردهٔ چشم سیاهش حیا تعویذ بازوی نگاهش

محمّد هاشم[۵۵۷]

با اهلیت مشهور، خوشنویس هفت قلم است. گاهی رباعی می‌گفت:

رو، فقر گزین که فقر بهتر ز غنا کان سایه کند در آفتاب فردا
دولت ندهد نجات از آتش چون فقر خسخانه به از قصر بود در گرما

---

۱. *نشتر عشق*، ص ۱۷۹۸: دل.
۲. اصل: دامان؛ *سفینهٔ خوشگو*، ص ۳۲؛ *نفایس‌المآثر*، ص ۸۷؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۳٤٦: مرا تا دامن منّون.
۳. *نشتر عشق*، ص ۱۸۹۹: کرد.

میر محمّد علی وهم[۵۵٤]

مولد ایشان دهلی است. مرد وارسته‌مزاج و خیلی به‌فقر و تصوّف مشغوف اند. اگرچه ترک لباس کرده، در لباس از اهل تلاش است. فکر هندی بیشتر و فارسی کم می‌نمایند و اصلاح فارسی از جناب ارشادمآب می‌گیرند. مرد غیور، سراپا شعور، به‌پاکیزه‌خویی مشهوراند. اوراست:

لب لعل تو هرکه دید بگفت　　لب به‌دندان گزیدنی دارد
زندگی جامه‌ای‌ست وهم که آن　　تا به‌دامن دریدنی دارد

رباعی

ای دل هشدار، بار بر دوش مکش　　احسان از[1] عقل و منّت از هوش مکش
از بهر دو نان بر در دونان فریاد　　بنشین و به‌صبر کوش و خاموش مکش

روضة الها

همدم کوکه[۵۵۵]

خالی از کمالی نبود، خط نستعلیق و نسخ خوب می‌نوشت. ازوست:

با او چو سر نیاز پیدا کردیم　　گفتیم که در دلش مگر جا کردیم
کردیم دعا و لب به‌دشنام گشود　　القصّه برای خود گلی وا کردیم

محمّد عاشق گورکهپوری همّت[۵۵٦]

تخلّص شاگرد شاه ناصر علی و متتبع طرز اوستاد است. اصلش از هنود است. خود مسلمان شده، اوایل به‌خدمت سیّد خان جهان بهادر کوکلتاش خان عالمگیری و پسرش همت خان بسر می‌برد. هر دو امیر نظر بر تربیتش گماشته روکش شاه ناصر علی پنداشته‌اند. هنگامی که همت خان بهادر ناظم صوبه الهآباد شد، بر زنی منّون نام نان‌پز که به‌هندیش بهتیاری گویند، عاشق گردیده غزلی که ردیفش لفظ منّون‌ست، گفته. از آن است:

---

۱. *انیس‌الاحبا*، ص ۱٤۵: ز.

به‌حرمت تمام اوقات بسر برده. در شعر سلیقهٔ درست دارد. اوراست:

به‌دور خط بتان منعم از فغان مکنید درین بهار ز کف رفته اختیار مرا

*

همچو نقش قدم زمین گیرم خاک بر فرق ناتوانی من

(رباعی)

دردا که ز دهر با تمیزان رفتند زین بزم چو شمع اشک‌ریزان رفتند
ما یوسف دل را به که خواهیم فروخت اکنون که ازین مصر عزیزان رفتند

روضة الیاء

مولانا یحیی

والد مولانا شیری شاعر مشهور مسطور از افاضل عصر همایون بادشاه بود. اصلش از قبیله تاجیان است که طایفهٔ بزرگ بوده‌اند و در یکی از مضافات لاهور سکونت داشته‌اند. اوراست:

هست از یاران لطفت ای کریم کار ساز در دل دانا بهر یک قطره صد دریای راز

میر محمّد امین یقین

از اهالیٔ هند و مورّخان عصر محمّد شاه است. چند سال است که فوت کرده. ازوست:

این همه جور و تغافل نبود شرط وفا دل بی‌رحم تو فکر دل ما گاهی داشت

احمد یار خان یکتا[۵۶۳]

تخلّص ولد الله‌یار خان داروغهٔ غزنین، اصلش از طایفهٔ برلاس ترکستان است. یکی از اجدادش از آنجا در عهد بادشاهان بابریه به‌هند آمده به‌مرتبهٔ امارت بهکر و غزنین سرفراز شده. خودش نیز از عصر عالمگیر بادشاه [۲۳۰ الف] تا زمان محمّد شاه بادشاه فی‌الجمله در دولت و امارت نصیبی داشته و بسیار صاحب کمال و هنرمند بوده. اکثر خطوط خوب می‌نوشت. و در اقسام شعر خصوصاً مثنوی ماهر بوده. آخر گرانی به‌گوش پیدا کرده، امّا بسیار سبک‌روحی داشت و به‌اختلاط اهل

هاشم کشمیری[۵۵۸]

از موزونان عصر محمّد شاه است. ازوست:

بشکن خود را که بت شکستن این است بگذر ز خودی ز قید رستن این است
در گوشهٔ خاطر عزیزان جا کن در مذهب ما گوشه نشستن این است

متهرا داس هندو[۵۵۹]

تخلّص، از هنود دهلی است. عزیز خردمند در عصر شاهجهان بادشاه در بنگاله بسر می‌برد. وقتی به‌جهتی خان زمان حاکم بنگاله او را قید کرده در آن زمان غزلی به حکیم رکنای مسیح کاشی[۵۶۰] علیه‌الرحمه گفته فرستاد. این ابیات از آن است:

سلام من که رساند حکیم رکنا را ز درد من که خبر می‌دهد مسیحا را
منم فتاده به‌دام بلا به‌جرم[۱] سخن سخن اسیر قفس کرده مرغ گویا را
شفاعت من کافر مگر مسیح کند که با[۲] مسیح تولّا بود نصارا را

میرزا ابو علی هاتف[۵۶۱]

نوادهٔ میرزا اسمعیل ایما[۵۶۲] تخلّص صفاهانی که از اعزّهٔ زمان و خوش‌فکران همان اوان است. ولادت خودش [۲۲۹ ب] در اصفهان رونمود. در صغر سن همراه والد خود به‌دهلی آمده. بعد رسیدن به‌سن تمیز، شوق شعر و شاعری پیدا کرده مشق سخن در خدمت میر شمس‌الدّین فقیر عباسی دهلوی کرده، هاتف تخلّصِ بخشیدهٔ ایشان است. مدّت‌ها به‌رفاقت نوّاب ابوالمنصور خان صفدر جنگ بهادر مرحوم بوده، از آنجا به‌لکهنو آمد و گاهی در فیض‌آباد و گاهی اینجا می‌بود. بعد از آن همراه نوّاب شجاع‌الدّوله بهادر به‌سررشتهٔ قدیم بسر می‌برد و الحال به‌توجّهٔ مهاراجه فیاض زمان جدشتر جهان قدرشناس سخنوران مقبول اهل ایقان مهاراجه تکیت رای بهادر مدّظله در سرکار وزیرالممالک نوّاب آصف‌الدّوله بهادر دام افضاله نیز منتظم است. بنده او را دیده‌ام. عزیز خوشگو و خوش دوست و همیشه

---

۱. *گل رعنا*، ص ۳۴۳: ز.
۲. همان، ص ۳٤۳: بر.

خان والا رتبه احمد یار خان ذات او آیینهٔ خلق عظیم
در فنون فضل یکتای زمان زادهای طبع او[1] دُرّ یتیم
چون که «یکتا» رفت، شد تاریخ او جای احمد یار خان بزمِ نعیم
(۱- ۱۱۴۸=۱۱۴۷)

بنده می‌گویم که شاید در عظیم‌آباد فوت کرده باشد و نعش او از آنجا نقل به‌خوشاب کرده به‌خاک سپرده باشند تا روایت هر دو صاحبان تذکره درست افتد و یکی در خطا گرفتار نباشد. به‌هر حال ازوست:

چه پرسی از سر و سامان[2] من عمری‌ست چون کاکل
سیه بختم، پریشان روزگارم، خانه بر دوشم

*

از بس‌که سراپا ز غم عشق تو داغم چون کاغذ آتش زده یک شمع[3]

از مثنوی مسمّا به *گلدستهٔ* حسن اوست:

سوسن به‌کنارهٔ لب جو افکنده زبان چو تشنه آهو
تابی دیدم مگر کمر بود یا پیچش رشتهٔ نظر بود

از مثنوی دیگر اوست:

زنم بر فلک پشت‌پایی چنان که گردد غبار ره لامکان
زنم پشت پایی اگر بر زمین شود سرمهٔ دیدهٔ سافلین

از مثنوی مسما به *جهان آشوب* که در فوت عالمگیر بادشاه گفته بود، این است:

امیران کهن به‌قدر و قیمت چو مال مردهٔ پامال قیمت
همه در خاکِ بی‌قدری فسرده چو شمشیر اصیل زنگ خورده

---

۱. *مآثرالکرام*، دفتر ثانی، ص ۲۰۰: زادهٔ افکار او.
۲. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۳۵۶: سر و سامان چه می‌پرسی ز من.
۳. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۶۳: شهر.

سخن مشغوف می‌ماند. وقتی که محمّد اشرف یکتا که ذکرش می‌آید، به‌او سوال کرد که این تخلّص را به‌من بگذارند، او جواب داد یکتا بودم، دو تا شدم. او به‌این حرف راضی نشد تا با هم قرار یافت که هر دو صاحبان غزلی طرح نمایند، هرکه پیش برد، تخلّص ازو باشد. خان مسطور روزی صحبتی طرح داده اعزّهٔ سخن‌فهم را دعوت کرد و یکتای مدّعی را در آن محفل طلبیده این غزل طرحی خواند:

تا خطش طرح جهانگیری طاووسی ریخت　　لشکر ز ترک چو رومی بسر روسی ریخت
به‌امیدی که شود جلوه‌گر آن سرو روان　　خاک شد جبه و در راه قدم‌بوسی ریخت
سرمه آلوده نگاهی[1] که به‌یادم آمد　　که سرشک[2] شفقی از مژه‌ام طوسی ریخت
بر در میکده[3] از نالهٔ زارم ناقوس　　همه تن اشک شد و در بر[4] ناقوسی ریخت
شمع از رشک رخش بوقلمون سوخت به‌بزم　　جای اشکش همه خاکستر طاووسی ریخت

محمّد اشرف مسطور حیران ماند و لب به‌سخن وا نتوانست کرد. خان معز الیه محضری برین ماجرا نوشته به‌مهر سخنوران مسجل گردانیده، شاه آفرین لاهوری به‌جای مهر این بیت ثبت کرد:

گواهیم آفرین بر این سخن ما[5]　　که احمد یار خان یکتاست یکتا

مؤلّف *ریاض‌الشعرا* می‌نویسد که هنگام ورود فقیر در لاهور خبر فوت او از عظیم‌آباد رسید و مؤلّف *یدبیضا* قلمی کرده که هرگه بنده از سفر سند برگشته وارد به‌ملتان بودم، شنیدم که احمد یار خان یکتا بیست و سوّم جمادی‌الاوّل هزار و یک صد چهل و هفت (۱۱۴۷ ه) به‌رحمت الهی پیوست و در خوشاب من مضافات لاهور مدفون گردید. [۲۳۰ ب] این قطعهٔ تاریخ فوتش به‌حسب خواهش بعضی دوستان به‌تعمیهٔ یک عدد گفتم:

---

۱. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۹۱: نگاه.
۲. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۶۷: سرشکی.
۳. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۹۱: بتکده.
٤. همان، ص ۱۹۱: لب.
۵. *مآثرالکرام*، دفتر ثانی، ص ۲۰۱؛ *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۹۱: برین معنی گواهیم آفرین ما.

بسم الله الرحمن الرحیم

باب دوّم در ذکر پردگیان معنی‌یاب و احوال خود و خاتمهٔ کتاب

مخفی نماند که حضرت آفریدگار تعالی شانه را از پیدا کردن آدم علیه‌السّلام منظور ایجاد خلق بود، بنابرآن حوّا را از پردهٔ عدم به‌منصهٔ وجود جلوه‌گر فرمود و هرچند قادر مطلق بر تکوین مکنونات به‌محضِ بود آدم قدرت داشت، لیکن حکمت آن حکیم بر حق بنای مصلحت بنی‌آدم را که فرد کامل مخلوقاتش ساخت، بر وجود زوج گذاشت تا یکی را ازین هر دو ابقای نوع پی‌دیگری امکان نباشد و درین باب دلیلی مرجّحی آن را برین و این را بر آن نه.

یکی با رابعهٔ بصری گفت که مردان بر دو وجه بر زنان فضیلت دارند. یکی آنکه زنی به‌درجهٔ نبوّت نرسیده و مردان بسیار به‌این شرف مشرّف گردیدند و دویم آنکه زن اکثر اوقات به بی‌طهارتی موسوم است و از واجبات عبادت معبود به‌حق معزول و محروم و در مردان این اوصاف مذموم معدوم. آن صالحه جواب داد که احدی از زنان دعوی خدایی نکرده و اکثر از مردان این عصیان به‌فعل آورده‌اند و این همه طاهران در کنارِ زنان پرورش یافته‌اند، آری تحمّل زنان در کشیدن اعمال مردان به‌جایی رسیده که از پیش‌گاه عدالت الهی و لطف نامتناهی در بعضی اوقات فرض فرض نماز بی‌ادا از سمت همت ایشان ساقط گردیده. ملخّص آن است که بعضی از زنان مردانِ طریقت بوده‌اند و بعضی از ایشان طریق شعر هم پیموده.

محمّد یکتا[۵۶۴]

تخلّص کشمیری از شعرای کهنه خطّهٔ کشمیر است. مؤلّف *یدبیضا* نامش محمّد عاقل و وطنش لاهور نوشته و مولوی حبیب الله که عزیز با تمیز و صاحب سخن است و در کشمیر عمری ماند و بلکه موطن اوست، می‌گفت که نامش محمّد اشرف و موطنش کشمیر است. دیوانش که هنوز مرتّب نشده، پیش خود موجود دارد. همگی شش صد و چهل و شش بیت خواهد بود. در این صورت همین قول صحیح باشد. چون تلاش الفاظ بسیار کرده و مایه کم است، کلامش از فصاحت عاری است. قصّهٔ دعوی او با یکتای استاد نوشته شد، از این قیاس باید کرد:

هر آن جاهل که با عاقل ستیزد [۲۳۱ الف] چنان افتد که هرگز برنخیزد

به‌هر حال از من نادان همه دانا گذشته‌اند. شعر گفتن کار آسان نیست. در موزون کردن یک مصرع چقدر خون جگر باید خورد تا تألیف صحایف چه رسد. کسانی که صدها بیت گفته‌اند، آفرین بر طبع ایشان باد. عیب جویی کسی کسی را روزی مباد. از کجا به‌کجا رفتم.

آن عزیز یکتای عصر خود بود و اواخر عهد محمّد شاه بادشاه به‌روضهٔ رضوان جا نمود. اوراست:

کی ترک سجدهٔ تو بت دلربا کنم کاری که کافری نکند من چرا کنم

*

جانب[۱] میخانه‌ها پیوسته باشد رو مرا پشت خم شد در سیه‌کاری چو آن ابرو مرا

*

خاک گشتم به‌ره سرو خرامان کسی بعد ازین دست غبار من و دامان کسی

*

من نه آنم که دو صد نکتهٔ رنگین گویم همچو فرهاد یکی گویم و شیرین گویم

تمام شد چمن چهارم به‌تاریخ چهارم شوال معظم.

---

۱. *مجمع‌النفایس*، ص ۸۸: بیت را این گونه آورده است که با توجّه به‌وزن عروضی درست نمی‌نماید:

دل شد شگفته همچو دل زعفران مرا جانب میخانه‌ها پیوسته باشد رو مرا

به‌نامش تألیف کرده‌اند. خود هم شعر می‌گفت و تمام عمر به‌تجرّد گذرانیده. در سنه یک هزار و یک صد و هفت (۱۱۰۷ ه) به‌جوار رحمت پیوست. اشعارش مدوّن است و مخفی تخلّص می‌کرد. اوراست:

بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد　　کور به‌چشمی که لذّت گیر دیداری نشد
صد بهار آخر شد و هر گل به‌فرقی جا گرفت　　غنچهٔ باغ دل ما زیب دستاری نشد

بی‌بی فاطمه بیگم سام[۵۶۸]

صالحهٔای صاحب عرفان است و با شیخ فریدالدّین گنج‌شکر و شیخ نجیب‌الدّین صغیر برادر او نزدیکی داشت. شیخ فریدالدّین در حق او می‌فرمود که فاطمه مردی‌ست که حق تعالی او را به‌صورت زنی در جهان خلق کرده. [۳۰۷] و شیخ نظام‌الدّین قدّس سرّه می‌فرمایند که من او را زیارت کرده‌ام، کمال زهد و تقوی داشت و بسیار معتبر بود. در دهلی به‌روضهٔ جنان جا نمود. خلفای آن بزرگوار در ملفوظات خود عرفانِ بی‌بی فاطمه بسیار نوشته‌اند و مزارش متّصل دروازه نخاس در خرابه واقع است و در عوام شهرت به‌مکان بی‌بی فاطمه دارد. این بیت آن صالحه شیخ نظام‌الدّین اولیاء قدّس سرّه در مجالس تقریباً نقل فرموده:

هم عشق طلب کنی و هم جان خواهی　　هر دو طلبی ولی میسّر نشود

سلیمه سلطان بیگم[۵۶۹] (مخفی)

بنت نورالدّین که از خواجه‌زادهای سفید بود، والده‌اش گل‌رخ بیگم بنت بابر بادشاه است، مجمع خوبی‌ها و بسیار صاحب طبع و مخفی تخلّص می‌نمود. همایون بادشاه که خال او بوده، به‌محمّد بیرام خان نامزد فرمود. بعد فوت آن بادشاه، در سال جلوس اکبر بادشاه عقد مناکحت با او بست. چون خان‌خانان شهید شد، خود بادشاه در عقد ازدواج خودش در آورد. در سنه نه صد و هشتاد و دو (۹۸۲ ه) به‌اتفاق گلبدن بیگم به‌حجاز رفت:

بیجه مهستی[۵۶۵]

زنی بود از هندوستان در عصر اکبر بادشاه در هجو حکیم ابوالفتح گیلانی گفته:

تـا چنـد... خـویش کنـی در ... ... چـو دوال مـی‌زنـی در...[۱]
گـر قایـدهٔ ... تـو ایـن خواهـد بـود ریـش تـو بـه‌جـای ... بـه در ...

پیری[۵۶۶]

تخلّص رندی، او را عوام بهوری می‌گفتند. از کنچنیان هندوستان است. در نغمه‌سرایی و رقص یکتای زمانهٔ خود بود. اگرچه بسیار خوش طبع بوده، ترک فحش نموده، با میرزا بیدل بسیار ملاقات می‌کرد و شعر می‌گفت. ازوست:

صد معجزه و سحر به‌یکجاست در آن چشم صد فتنـه و آشـوب مهیّاسـت در آن چشـم
گر چشم تو بـر مـرده فتـد زنـده شـود بـاز خاصـیت انفـاس مسیحاسـت در آن چشـم
صد دشـنه خـورد در جگـر از بهـر نگـاهی یارب دل ما را چـه تمنّاسـت در آن چشـم
رنـدی ز پـی بـردن ایمـان و دل و جـان هشدار که صد گونه بلاهاست در آن چشـم

زیب‌النّساء بیگم[۵۶۷]

بنت عالمگیر بادشاه تولّدش نهم شوّال سنه هزار و چهل و هشت (۱۰۴۸ ه) است و از بطن صبیهٔ شاه نواز خان صفوی رونموده و به‌سن تمیز رسیده به‌حکم پدر به‌تحصیل کمالات پرداخته. در علوم رسمی عربی و فارسی مهارت کلی به‌هم‌رسانیده و حفظ قرآن مجید کرده و خط نسخ و نستعلیق و شکسته خوب می‌نوشت. در تربیت افاضل و شعرا می‌کوشید و اکثری ازین طایفه در سلک ملازمانش انتظام داشتند و از التفاتش اوقات به‌فراغت بسر می‌بردند و چند رساله

---

۱. *آئینهٔ حیرت*، ص ۱۰:

.... چو دوال در زنی در...

ریاض‌الشعرا، نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ خدابخش، ورق ۲۰۰ ـ الف: تا چند ... خویش نهی بر .....

است. ازوست:

هر پری رویی که او با عاشق خود یـار نیسـت تو یقین می‌دان که او[1] از عمر برخوردار نیسـت

مهری جلایری[۵۷۳]

به‌قول مؤلف *مرأة‌الخیال*[2] از خواتین خوش زبان و مصاحبان مهد علیا نور جهان بیگم است. روزی نور جهان بیگم بالای قصر نشسته بود. مهری در پیش استاده. خواجه حکیم شوهرش در پایان قصر ظاهر شد. بیگم مهری را گفت که خواجه را طلب کند. خواجه برین معنی مطلع شده به‌اضطراب تمام خواست که خود را به‌خدمت رساند و میسّر نشد و به‌سبب تعجیل حرکات عجیب ازو نمایان می‌گشت. بیگم به‌مهری فرمود که این حال را نظم توانی کرد؟ او بدیه برخواند:

مـرا بـا تـو سـر یـاری نمانـده سـر مهـر و وفـاداری نمانـده

ترا در[3] ضعف پیری قـوّت و زور چنان‌کـه پـای بـرداری نمانـده

بیگم خشنود گشته صله بسیار او را بخشید. در بعضی نسخ چنین دیده شد که مهری جلایری از خواتین میرزا شاه‌رخ است و قرابت به‌گوهر شاد بیگم زوجهٔ بادشاه مذکور داشت. بعضی او را از هرات و بعضی از تبریز نوشته‌اند، اغلب که مهری دو تا باشند. والله اعلم. و به‌همان مهری تبریزی یا هروی منسوب است:

از فراق او مهری فرض کن که شب‌ها را می‌توان به‌روز آورد روز را کسی چه کنـد

نور جهان بیگم[۵۷۴]

صبیه میرزا غیاث‌الدّین المخاطب به‌اعتمادالدّوله، اوایل در عقد مناکحت شیر افگن خان بود. بعد هلاک او جهانگیر بادشاه در عقد نکاح خودش [۳۰۹] درآورده

---

۱. *ریاض‌الشعرا*، ص ۱۵۵: هیچ.
۲. *مرأة‌الخیال*، ص ۳۳۵: در این جا اسمش تنها مهری نوشته شده.
۳. همان، ص ۳۳۵: از.

کاکلت را من ز مستی[1] رشتهٔ جان گفتـه‌ام مست بودم زین[2] سبب حرف پریشان گفته‌ام

کامله بیگم[۵۷۰]

از مستوران هند، معاصر اکبر بادشاه است. این رباعی در مرثیهٔ شیخ فیضی فیاضی گفته:

فیضی مخور این غم که دلت تنگی کرد یـا پـای امیـد عمـر تـو لنگـی کـرد
می‌خواست که مرغ روح بیند رخ دوست زین واسطه از قفس شب آهنگـی کـرد

خان واله می‌نویسد که این رباعی غالباً از سلیمه بیگم است. اجداد هند زبان فارسی نمی‌دانند بلکه در آن ایام رواج فارسی در هند نبود، عجب که بی‌بی فاطمه سام بیش از او گذشته خان مذکور از علم تاریخ مگر بی‌خبر است رواج فارسی در هند از زمان سلطان قطب‌الدّین ایبک است و در فرقهٔ هندوان از سلطان سکندر لودی است.

گل‌رخ بیگم[۵۷۱]

صبیه میرزا کامران و زوجه ابراهیم میرزا بن محمّد شاکر میرزاست. وقتی که اکبر بادشاه به‌محاصرهٔ بندرسورت پرداخت، او از آنجا برآمده به دکن رفت. [۳۰۸] و لطافت مزاج و موزونی طبع داشت. ازوست:

هیچ گه آن سرو گـل رخسـار بـی‌اغیـار نیسـت
راست بودست این‌که[3] در عالم گلی بی‌خار نیست

گلبدن بیگم[۵۷۲]

دختر بابر بادشاه در سنه نه صد و هشتاد و دو (۹۸۲ ه) در حالت زندگی اکبر بادشاه روانهٔ بیت‌الله شد و به‌شرف طواف مشرف گردید. بسیار لطیف طبع بوده

---

۱. *آئینهٔ حیرت*، ص ۱۰: من به‌مستی کاکلت را رشتهٔ جان گفته‌ام.
۲. همان، ص ۱۰: زان.
۳. همان، ص ۱۲: آنکه.

نهانی[۵۷۵]

اصلش از هندوستان است:

از هر دو جهان مطلب من[۱] زلف نگار است در مذهب ما سبحه و زنّار نباشد

* *

مخفی نماند که جامع این مجموعهٔ لطیف و مؤلّف این حدیقه با لطف انیف خود را خاکپای جمیع شعرا می‌داند، لهذا نام خود را پای نام هر یک درین مقام می‌نگارد. حالم مستوجب شکر و ثناست و احوالم از این قصیده پیداست:

بعد حمد خدای ارض و سما می‌کنم نعت شاه هر دوسرا
بعد از آن بهر یادگار کسان می‌نویسم حکایت خود را
که سری با ستم بود فرقم کالپی بود اصل موطن ما
«لال من» جد هفتمین من است کو ازانجا رسید در سهوندا
باغ مطبوع و منزل عالی کرد تعمیر بهر خود آنجا
[۳۰۱] عمر او در کمال عیش گذشت رفت تا سوی جنّت‌الماوی
پسری ماه روی از وی ماند خلق ازان چندرسین گفت او را
آن پسر از غم فراق پدر ساخت ماوای خویش در صحرا
تا به‌هر صبح بر سمند پدر می‌نشستی ببر کشیده قبا
صبح رفتی به‌جانب کهسار باز می‌آمدی به‌وقت مسا
تاکه روزی به‌کوهساری رفت من ندانم که باز رفت کجا
بود «کرپال داس» فرزندش صاحب عقل و فهم و هوش و ذکا
بعد مرگ پدر به‌دهلی رفت بخت بودش به‌شاه دین افزا
شاه عالم پناه شاه‌جهان سایهٔ کردگار جلّ و علا
شاه او را به‌منصب لایق ساخت ممتاز و داد خلعت‌ها

---

۱. تذکرهٔ *ریاض‌العارفین*، ص ۳۰۶: مطلب با زلف.

خیلی فریفته و مفتون او شد. حکمش بر جمیع امور مملکت جاری بود حتّی که سکّهٔ آن بادشاه بدینسان نقش گرفته بود.

به‌حکم شاه جهانگیر یافت صد زیور به‌نام نور جهان بادشاه بیگم زر

آن بیگم کمال جود و سخا و لطافت و ذکا و طبع عالی و فهم‌رسا داشت. قریب پانصد دختر بیکس یتیم را کتخدا کرده از مال و اسباب مالا مال ساخت. در سنه هزار و پنجاه و پنج (۱۰۵۵ ه) وفات کرد و در لاهور به‌مقبره(ای) که جانب غربی جهانگیر بادشاه واقع است و در حیات خود برای همین مصلحت ساخته بود، مدفون گشت. گویند (بادشاه) روزی پیراهنی که تکمهٔ او لعل داشت، پوشیده بود، بیگم این بیت بدیه فرمود:

ترا که تکمهٔ لعل است بر قبای حریر شده‌ست قطرهٔ خون منت گریبان گیر[1]

نوبتی بادشاه هلال عید فطر مشاهده می‌فرمود. چون هلال باریک بود از نهایت سرور این مصرع بر زبانش جاری شد:

هلال عید بر اوج فلک هویدا شد

بیگم این مصرع رسانید:

کلید میکده گم گشته بود پیدا شد

مؤلف *مرأة‌الخیال* تخلّص ایشان مخفی نوشته این دو بیت به‌نامش مرقوم ساخته:

دل به‌صورت ندهم ناشده سیرت معلوم بندهٔ عشقم و هفتاد و دو ملّت معلوم
زاهدا![2] هول قیامت مفگن در دل ما هول هجران گذراندیم قیامت معلوم[3]

---

۱. این بیت در *شمع انجمن* (تهران)، ص ۱۳۶ منسوب به بنایی هروی است که مدّاح علی شیر نوایی و سلطان احمد میرزا بوده و در ۹۲۸ ه فوت کرد.
۲. اصل: زاهدا از؛ *آئینهٔ حیرت*، ص ۱۸: زاهدا! هول.
۳. این دو بیت در *مرأة‌الخیال*، ص ۳۳۵: به‌مهری منسوب‌اند که از نزدیکان نورجهان بود و ترجمه‌اش در این تذکره آمده است.

دارد از بس که انقلاب جهان همه رفتند سوی ملک بقا
ماند از جدّ من چهار پسر جمله بودند در خرد یکتا
«لاله لیکه راج» و «سپتایت» که برفتند از جهان دردا
هر دو بودند کهتر از پدرم هر دو بودند صاحب تقوی
صاحب زهد «لاله موهن لعل» هست عمّ کلان من حالا
پدرم هست «لاله دلپت داس» کش نباشد ز سیم و زر پروا
غیر یاد خدا ندارد کار گرچه او نیز چاکری‌ست چو ما
در رکاب وزیر هندوستان صفدر جنگ و شیر روز وغا
آصف‌الدّوله آن شجاع زمان کش بود در جهان همیشه بقا
یکصد و یکهزار و شصت و چهار تا شد از هجرت رسول خدا
«صدرپور» است موضع «سیلک» که درین گشتم از نهان پیدا
پدر مادرم ازین شادی می نگنجید در میان قبا
از منجّم چو نام من پرسید گفت «بهگوان داس» نام مرا
تاکه از عمر من دو سال گذشت آمدم در بر پدر ز آنجا
مادرم بعد چند گاه دریغ به‌جنان رفت زین جهان فنا
پدر مشفقم همی‌پرورد در بر و دوش هر صباح و مسا
آنچه فرمود لطف بر حالم نتوانم بیان نمود آن را
چونکه نه سال رفت از عمرم به‌معلّم پدر سپرد مرا
کامل استاد مولوی یوسف آنکه او بود افضل فضلا
بنده در چار سال از فیضش در فن فارسی شدم یکتا
بعد درس صحایف اخلاق خواندمام صرف و نحو سر تا پا
چون به‌هر فن مهارتم گردید رفت استاد من به‌ملک بقا
باز گردید بخت رهبر من به‌جناب مکین رساند مرا
باعث فخر آسمان و زمین عارف کامل اکمل شعرا

بعد عمری چو او به‌جنّت رفت «بدلیداس» بود پور او گفتا
کز بر شاه تا به‌جای پدر بنشینم به‌مسند دیبا
نروم بر در کسی هرگز تا ببینم چه خواسته‌ست خدا
اندرین فکر بود خاطر او که و را خواند شاه در بر تا
پالکی داد و خلعت و سرپیچ هم نمودش خطاب رای عطا
رفت چون او به‌جانب فردوس چار فرزند او بماند بجا
اوّلین بود «لاله بیرومل» صاحب علم و فضل و حلم و حیا
سه پسر دادش ایزد منان هر سه آگاه از فن انشا
نام اول اگر ز من پرسی «کیسری سنگه» بود یاد نما
بود «دیوان سنگه» ثانی شان که بسی بود خوش قد و رعنا
سوم شان که آن «سهاسنگه» است کشته شد در مصاف افغان‌ها
زو پسر ماند «لاله اودهی لعل» کو کلان‌تر بود برادر ما
او کنون یادگار عمّ من است یا الهی همیشه خوش بادا
دویمین زان همه «بلاقی‌داس» بود بسیار زیرک و دانا
یافت او مشرفی عرض سپاه از خداوند دولت و دنیا
خان عالی نسب سعادت خان که شد او سوی عالم بالا
پسری بودش از کنیز حلال که «سدانند» نام بود او را
پسرش داشت نام «مکهن سنگه» که جوان رفت زین سپنج[1] سرا
«لاله هربنس داس» جدّم بود که شد نامور به‌جود و سخا
از وطن او به‌لکهنو آمد خواند تا چارمین برادر را
نام او بود «لاله موتی لعل» [۳۱۱] کو جهان را به‌فیض داد صلا
قصّه کوتاه جمله می‌بودند اندرین شهر لکهنو یکجا

---

۱. اصل: سه پنج.

همه احوال چون رقم کردم هست اکنون خموشیم اولی
لیک از بهر اختتام کلام وا نمایم لب از برای دعا
تا بود ابر فیض حق در بار تا بود پیش شاه دست گدا
یا الهی به‌طالع فیروز بخت و اقبال چاکرم بادا
در جهان آنکه دشمنم باشد باد دایم اسیر دام بلا
سال عمرم گذشت چون سی و چار گفتم این داستان به‌صدق و صفا
خواستم نام این قصیده ز عقل به‌طرب نامهٔ نسب گفتا

قصیدهٔ شعله‌بار در منقبت صاحب ذوالفقار علی[ع]

چون می‌کشد بکشتنم ابروی یار تیغ بر من زند ز غمزه نگاهش هزار تیغ
چون یافتم که کشتن من مدعای اوست خود از کمر کشیده سپردم به‌یار تیغ
جز ترک مست من که جفاکار عالم است برگشته هیچ کس نزند زینهار تیغ
[۳۱۳]
ای جان به‌دور ابرو و مژگان تو به‌دهر بیکار گشته خنجر و بی‌اعتبار تیغ
هرگز ز دیدن تو نه پیچم سر هوس در کوی تو ز هر طرفی[۱] گو بیار تیغ
من از نگاه مهر تو جان بر نمی‌شوم از قهر بهر کشتن من بر مدار تیغ
روزی که یار تیغ کشد بر هلاک ما از سوی ماست گردن و از سوی یار تیغ
باشد ترا بکشتن عشاق دم به‌دم مژگان و ابرو و نگه و غمزه چار تیغ
از بهر قتل بی‌سر و پایان کوی خویش خنجر ز قهر بر کش و از کین هزار تیغ
گر قتل عاشقان خود ای جان نمی‌کنی در کف گرفته‌ای ز برای چه کار تیغ
گر دیده وا کنم به‌تماشای ابرویت بر من زند نگاه تو بی‌اختیار تیغ
زینسان هوای ابروی تو گر برم به‌خاک روید مرا چو سبزه ز خاک مزار تیغ
تا چند تیر جور به‌من افگند سپهر تا کی مرا زند ز جفا روزگار تیغ

---

۱. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۴۷: طرفم.

وصف او در دهان نمی‌گنجد می‌نگنجد به‌کوزه ای دریا
تاکه هندی تخلّصم فرمود طبع من گشت در سخن گویا
جمع کردم دو نسخهٔ دیوان باز گفتم قصاید غرّا
هم نمودم سه مثنوی ترتیب هم نوشتم حدیقهٔ هندی را
درج کردم درو ز روی خرد شعرهای لطیف و شوق افزا
هرکه پیدا شده به‌هندوستان و آنکه اینجا نمود نشو و نما
همه احوال او رقم کردم رو، به‌تألیف من نظر بکشا
فن تاریخ تا که خوش کردم خوانده‌ام صد کتاب این فن را
پسر من به‌اسم مادهو رام رفت تا هفت ساله از دنیا
خواستم از خدا دگر پسری پسری خوش مرا نموده عطا
کشن پرشاد نام او باشد که ازو روشن است دیدهٔ ما
حق تعالی سلامتش دارد تا بماند ز خصر نام بجا
این همه داستان چو بشنیدی گوش کن تازه این غزل حالا

*

چند سوزی مرا ز خویش جدا از ره لطف زود خیز و بیا
در گلستان ز رشک رنگ رخت می‌کند گل همیشه جامه قبا
چند میرم به‌شوق دیدارت پرده بردار و روی خود بنما
رفت از سر هوای خوبانش دید هرکس که آن قد و بالا
دم مرگ از سرم چنان مروید تا کنم جان و دل فدای شما
تا تو ای دوست از برم رفتی من چگویم چه رفت بر سر ما

در فراق تو داد جان هندی
وای فریاد حسرتا دردا

*

گردیده تازه صد چمن زخم دشمنان تا در گرفته‌ای به‌کفت آبدار تیغ
ابر شجاعت تو اگر قطره زن شود روید ز نخل معرکه چون برگ و بار تیغ
شاها برای سوختن جان دشمنت دارم ز خامه در کف خود شعله بار تیغ
خورشید نشکند صف انجم به بامداد از طبع من نگیرد اگر مستعار تیغ
از من دعاست اینکه بود هرکه دشمنت ناگاه بر جگر زندش روزگار تیغ

وانکس که دوستدار تو هندی صفت بود
دوران بروی او نکشد زینهار تیغ

غزل

چرا در کنج غم بر وعدهٔ دیدار بنشینم ز کوی صبر برخیزم، به‌راه یار بنشینم
من از بی‌طاقتی رفتن ز کوی یار نتوانم اگر خیزم دمی در سایهٔ دیوار بنشینم
به‌امیدی که جنس خویش را یابم خریداری روم در شهر خوبان بر سر بازار بنشینم
ز بس بی‌طاقتم چون صید ناوک خورده در راهش به‌رنگ نقش پا در هر قدم صد بار بنشینم
ز دست چرخ مینا فام حیرانم نمی‌دانم که چون آیینه تا کی در ته زنگار بنشینم
به‌رنگ بوی گل می‌خواهم از گلشن برون رفتن چرا در چشم بلبل خوارتر از خار بنشینم
به‌رنگ ابر تا سیراب سازم روح مجنون را به‌صحرای جنون با دیدهٔ خونبار بنشینم
گهی در پای خم افتم گهی دست سبو بوسم چو بهر می‌پرستی در بر خمّار بنشینم

بود هندی به‌عشقم کار چون شاپور هر ساعت
مبادا یارب آن ساعت که من بی‌کار بنشینم

*

دشتی است محبّت که سرابش همه خون است خاکش همگی آتش و آبش همه خون است
[۳۱۵] بشکست ز سنگ ستم ساقی بدمست مینای دل ما که شرابش همه خون است
صد قلزم خون ریختم از دیده چو خواندم مضمون خط او که جوابش همه خون است
موجش همگی شعله و آبش همه آتش بحری‌ست دل ما که حبابش همه خون است
این دیده که خون ساخت دل من همه آب است این دل که شدم خانه خرابش همه خون است

اکنون به‌ظلّ لطف[1] شهی می‌روم که او — بر ظالمان همیشه زند بی‌شمار تیغ
شاه عرب علی ولی نایب رسول — کو را عطا نموده خدا ذوالفقار تیغ
آن نخل بند گلشن دین نبی که زو — در خرمن حیات عدو شعله بار تیغ
پیشش سپر فکند مخالف به‌کارزار — تا یافت او ز حضرت پروردگار تیغ
خورشید تیغ خویش کند در بغل نهان — گیرد به‌کف چو خسرو دلدل سوار تیغ
شاها به‌جز تو هیچ شهی را نبوده است — شبدیز مثل دلدل و چون ذوالفقار تیغ
در رزم تا دمار مخالف برآوری — چون ذوالفقار داده ترا کردگار تیغ[2]
خصم دلت که خار درخت شقاوت است — در باغ رزم تو چو کشد مثل خار تیغ
آن قدرت خدا تویی ای ابر مکرمت — کافتد ز آسمان سرش برق وار تیغ[3]
ای شهسوار عرصهٔ مردانگی اگر — از خشم بر کشی تو به‌هنگام کار تیغ
از هیبت تو لرزه فتد بر تنش چنان — کافتد ز دست خصم تو بی‌اختیار تیغ
دشمن ز هیبت تو کند خویش را هلاک — زان رو نمی‌کشی تو به‌رویش ز عار تیغ[4]
حق داده است زور به‌بازویت آنقدر — کز خشم گر زنی به‌سر کوهسار تیغ
[۳۱۴] از فرق کوه تا کمر او گذر کند — زانسان که بگذرد ز میان خیار تیغ
آن تیغ زن تویی که ز هیبت به‌حرب‌گاه — افتد ز دست رستم و اسفندیار تیغ
شیر خدا تویی به‌خدا کز سر غضب — بر شیر و اژدها زده‌ای بار بار تیغ
آبی اگر ز خون عدویش نداده‌ای — باشد چرا به‌بحر کفت آبدار تیغ
در قلب خصم یک تنه تازی چو آفتاب — بگرفته در دو کف ز یمین و یسار تیغ
چون شعله بهر سوختن جان فوج خصم — آن روز در کف تو بود بی‌قرار تیغ
باشد ز فیض معجزه‌ات ذوالفقار تو — در وقت کار اژدر و در کارزار تیغ

---

۱. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۴۸: سیف.
۲. در *سفینهٔ هندی* بعد از این بیت «قطعه» نوشته شده است.
۳. همان.
٤. همان.

تـــا بـــه ابـــروی او ســـراغ رســـاند مـــاه نـــو بـــر فلـــک دمـــاغ رســـاند

*

بگو به‌کعبـه روم یـا بـه‌کـوی او هنـدی ز کعبه یک دو قدم کوی یار نزدیک است

*

چون لاله‌ام به‌دل گل داغی شگفته است از خار خار عشق تو باغی شگفته است[1]

*

رفتی و سوخت دل از داغ جدایی ما را آتش افتاد به‌جان بی‌تو کجـایی یـارا[2]

*

شـبی افسـانهٔ لیلـی و مجنـون را بیـان کـردم بدین تقریب احوال خودش خاطر نشان کـردم

*

به‌بزم یار ز مجنون فسانه مـی‌خواهـد برای گریه، دل من بهانه مـی‌خواهـد

[۳۱۶]

منجم طالعم چون دید در طفلی کشید آهی که این بابا به‌عشق لیلی مجنون شـود روزی[3]

*

دیـــدمش دی بـــه‌خانـــهٔ خمـــار هندی امـروز پارسـا شـده اسـت

*

سر بالین بسمل رفتم و دیدم که آن مسکین شکاف سینه دارد زخم پیکان است پنداری

*

---

۱. این بیت در «نوابی عہد کے ہندوؤں کا فارسی ادب میں یوگدان» ص ۱۰۷، از دکتر نریندر بهادر، به بهگوان داس بسمل (روز روشن، ص ۹۶) منسوب است.

۲. نوابی عہد کے ہندوؤں کا فارسی ادب میں یوگدان، ص ۱۰۷:

رفتی و سوخت دل از داغ جـدایی بـاز آ آتش افتاد به‌جان بـی‌تـو کجـایی بـاز آ

۳. این بیت در «نوابی عہد کے ہندوؤں کا فارسی ادب میں یوگدان» ص ۱۰۷، به بهگوان داس بسمل منسوب است.

دردا کـه دریـن بـزم نصـیب دل مـا شـد جامی که به‌لب بادهٔ نابش همه خون اسـت
هرگـل کـه دریـن بـاغ ز خـون دل بلبـل خوردمست دمی آب گلابش همه خـون اسـت
خـورد آنکـه ز دریـای غمـش قطـرهٔ آبـی از دیده چکان همچو سحابش همه خون است

رنگـین نبـود در نظـرت گریـهٔ هنـدی
هرچند که در چشم پر آبش همه خون اسـت

*

رود ز شهر چـو آن رشـک بـاغ در صـحرا شـود ز رنـگ رخـش لالـه داغ در صـحرا
دل جنـون زدهٔ مـا ز شـهر تـا برخاسـت نشسـته‌ایـم بـه‌کـنج فـراغ در صـحرا
صـبا ز نکهـت زلـف معنبـرش گـاهی مـرا نکـرد معطـر دمـاغ در صـحرا
چو تار و پـود بـه‌فریـاد بـود هـر رگ مـن چو شب زد او بـه‌حریفـان ایـاغ در صـحرا
از آن زمان که دل از کوی یار گم‌گشته‌ست روم همیشـه بـرای سـراغ در صـحرا
به‌یاد مـرغ چمـن نالـه مـی‌کـنم کـه بـود بلنـد شـور هـزاران کـلاغ در صـحرا

چـو لالـه از جگـر داغـدار مـا هنـدی
به‌هر طرف شـده روشـن چـراغ در صـحرا

*

بی‌خود نمود بس‌که مرا چشم مسـت او دستی به‌دل سپردم و دستی به‌دست او[1]

*

یکجا شدن بدر و هلال امـر محـال اسـت جز ابرو و روی تو که بدر است و هلال است[2]

*

بـرای آنکـه نیابـد کسـی نشـان مـرا سگان به‌کوی تو خوردند استخوان مرا

*

---

۱. *روز روشن*، ص ۹۷ این بیت منسوب است به بهگوان داس بسمل که در آخر عمر هندی تخلّص کرد.
۲. غزلی با این مطلع که شش بیت دارد، در «*نوابی عهد کے ہندوؤں کا فارسی ادب میں یوگدان*» (ص ۱۰۷) از دکتر نریندر بهادر به بهگوان داس بسمل که بعداً هندی تخلّص کرد (*روز روشن*، ص ۹۶) منسوب است.

مجنون گشاد چشم و نظر بر هلال کـرد دیدش نظیر ابـروی لیلـی و حـال کـرد[1]
پرسی چه حال بسمل مسکین که در غمت بیچـاره شـب ز دار فنـا انتقـال کـرد

*

بینیـد کـه تـرک مـن نباشـد گـرد عجبـی ز دور برخاسـت
از نـور رخـش تجلّـی ای بـود آتش که ز کوه طور برخاسـت
آواز تـرا شـناخت هنـدی فریـاد زده بـه‌کـوه برخاسـت

*

نی خواهش باغ و نی بهار است مرا از هر دو جهان کار به‌یار است مـرا
هرجا که نباشد به‌نظر زلف و رخش با سنبل و گل دگر چکار است مـرا

*

از حالت مـن خبـر نـداری تـا چنـد بر بی‌کسی‌ام نظـر نـداری تـا چنـد
چون سایه فتاده‌ام از عمری به‌درت از خاک مـرا تـو برنـداری تـا چنـد

*

[۳۱۷] در خواب به‌ناز آمده شب یار مرا بگرفـت در آغـوش بـه‌یکبـار مـرا
تا دیده گشـایم بـه‌رخـش شـد ز نظـر بـر بسـتر غـم گذاشـت بیمـار مـرا

*

گفتم سویم ببـین ندیـد و بگذشـت گفتم دامن مکش کشید و بگذشـت
چون بستهٔ زلف خویش دانست مـرا سـر رشـتهٔ الفـتم بریـد و بگذشـت

*

دانم که شدی دشمن جانم ای مـاه گرداند ز مـن روی دل تـو بـدخواه
گر هست ترا کشتن بسـمل منظـور برخیز و بکش تیغ و بزن بسـم الله[2]

*

---

۱. در «نوابی عهد کے ہندوؤں کا فارسی ادب میں یوگدان» ص ۱۰۷، اولین مصرع این رباعی به‌نام بهگوان داس بسمل نقل شده است.
۲. این رباعی در «نوابی عهد کے ہندوؤں کا فارسی ادب میں یوگدان» ص ۱۰۷، به بهگوان داس بسمل منسوب است.

عمری‌ست که هندی دل ما در بر ما نیست بیچاره کجا رفت ندانم به‌چه حال است

*

دلا هنوز شب وصل اندکی باقی‌ست چه شد برای چه بستی لب از فسانهٔ خویش

*

آتش عشق استخوانم سوخت از سگ یار بس پشیمانم

*

هندی انجام تو چه خواهد شد از تو کار نکو نمی‌آید

*

عمر آخر شد نکردی کار خود وای هندی غافل از کاری هنوز

*

خاک گشت و نرفت از در یار هندی خاکسار را نگرید

*

می‌رود هندی از درت، زین بیش خوار و رسوا نمی‌تواند شد

*

چون مرا یار دید گفت به‌طنز بسملی دل‌فگار می‌آید

*

ترا آه ای ستمگر رحم بر جانش نمی‌آید جهانی بر سر بالین بسمل دیده تر دارد

*

هندی از زندگی خویش بشو دست امید کارت ای غمزده با سخت ستمکار افتاد

*

اگر تو جان طلبی می‌دهیم جان اینک اگر ترا نبود باور امتحان اینک

*

شب از تب جدایی جانانه سوختم آتش گرفتم از جگر و خانه سوختم

کاری به‌کفر و دین نبود طالب ترا آتش زدم به‌کعبه و بتخانه سوختم

*

چون شمع شغل ما شده شب‌ها گریستن بگداختن ز سوز غمت یا گریستن

*

گفت سال شگفتنش هنـدی میــوهٔ نخــل گلشــن امیــد
(۱۱۹۶ ه)

تاریخ فوت رای منکو لعل به‌تعمیهٔ یک عدد:

به‌شب بسـت و پـنجم شـعبان از جهان رفت های منکو لعـل
گفت سالش خـرد ز روی الـم بجنـان رفـت رای منکـو لعـل
(۱۲۰۵=۱+۱۲۰۴ ه)

الحمد لله و المنة که این حدیقهٔ سخنوری که ریاض معانی در آن چمن چمن شکفته به‌رشحات خامه ابر بار به‌غایت آراستگی و پیراستگی رسید و این چمنستان شاعری که شقایق مضامین در آن گلشن گلشن رسته، از آبیاری کلک دریا نوال به‌کمال سرسبز و شاداب گردید. بهار آرای گلستان جهان به‌ترشح ابر افضال خودش دایماً تازه و ریان داراد و از آسیب صرصر خزان یعنی دخل سخن‌چینان پیوسته در حفظ و امان گزاراد. آمین آمین آمین.

بعد از آن که این حدیقه زیب حسن اختتام یافت رای سناته سنگه بیدار[۵۷۶] تخلّص که در تاریخ‌گویی عدیم‌المثل زمان‌اند، تاریخ اتمام گفته آوردند. از آنجا که خالی از لطف نبود، داخل این مقام نمود:

حبّـذا گلشـــن همیشـــه بهـــار که در آن چار سو چمـن بنـدی اسـت
نـــوبر هـــر نهـــال مـــوزونش بهتـر از میـوه‌هـای پیونـدی اسـت
سـیر و گلگشـت آن چـو بـاغ بهشـت بـی‌نظیـر قـدرت خداونـدی اسـت
شـاخ و بـرگش تمـام تـازه و تـر صـورتش معنـی برومنـدی اسـت
لالـه بهگـوان داس سـاخت کـزو [۳۱۹] دل و جان جنان به‌خرسندی است
همچـو خسـرو کـلام شـیرینش به‌عـذوبت چـو شـربت قنـدی اسـت
پـیش او از سـخنوران جهـان هرسـخن موجـب شـکرخندی اسـت
دل بفرمـود بـا مـن بیـدار فکـر سـالش کمـال خرسـندی اسـت

رفتم سحری به‌باغ بر بوی گلی افتاد نگاه حسرتم سوی گلی
بر یاد گل روی تو از خود رفتم بنهادم روی خویش بر روی گلی

مخمّس بر بیت حیدر کلوچی:

یار دلدار ستم کار شد افسوس افسوس رحم نگذاشت جفاکار شد افسوس افسوس
از من دل شده بیزار شد افسوس افسوس با رقیبان ز من یار شد افسوس افسوس
یار من همدم اغیار شد افسوس افسوس

خوش قدی را که چو جان شام و سحر پروردم نوبری را که شب و روز به‌بر پروردم
گل‌رخی را که درین دیدهٔتر پروردم نوگلی را که به‌صد خون جگر پروردم
همدم هر خس و هر خار شد افسوس افسوس

خود بگو چون نشود زندگی من دشوار دل ربودی ز من و یار شدی با اغیار
لطف کم کردی و سویم نکنی چشم ز عار با رقیبان ستمکار به‌رغم من زار
نظر لطف تو بسیار شد افسوس افسوس

پیش ازین در دل او ترس خدا آمده بود بهر دلداری این بی‌سر و پا آمده بود
بر سر رحم ز بیداد و جفا آمده بود چند روزی به‌ره مهر و وفا آمده بود
باز بی‌رحم و ستمکار شد افسوس افسوس

یار بی‌رحم مرا شیوهٔ دلداری نیست با من دل شده زنهار سر یاری نیست
روز و شب چشم مرا کار به‌جز زاری نیست کار من در غم او غیر جگرخواری نیست
عمر من در سر این کار شد افسوس افسوس

هندی آسا شده مشتاق چو وصف تو شنود هر نفس شوق رخت در دل او می‌افزود
طاقت و صبر و خرد حسرت دیدار ربود [۳۱۸] حیدر دل شده را آرزوی وصل تو بود
به‌غم هجر گرفتار شد افسوس افسوس

در تاریخ تولّد فرزند خود گوید:

چمن آرای گلشنِ امکان کآرد از نخل برگ‌و بار پدید
بشگفانید باز تازه گلی که ازو بوی جان به‌مغز رسید

تعلیقات

۱ ابوعبدالله جعفر بن محمّد بن حکیم عبدالرّحمان بن آدم، استاد شاعران، آغاز قرن چهارم، در ۳۲۹ هـ فوت کرد. با امیر نصر سامانی مرتبط بود. در فنون مختلف شعر استاد و ماهر بود.

۲ معروف به‌امیر نصر بن احمد سامانی از ۳۰۱ هـ تا ۳۳۱ هـ حکومت کرد.

۳ اسمش جمال‌الدّین محمّد بن حسام است. به‌نام پدر تخلّص دارد و از خوف است. در ۷۵۰ هـ فوت کرد. *سفینهٔ خوشگو*، دفتر دوّم، ص ۲۰۱.

۴ یعنی غیاث‌الدّین محمّد شاه تغلق دوّم که از ۷۲۵ هـ تا ۷۵۲ هـ در هند حکومت کرد.

۵ بهرام گور پانزدهمین پادشاه سلسلهٔ ساسانی. وی در دربار منذر از پادشاهان عرب تربیت دید و به‌طوری که مشهور است تاج سلطنت را از میان دو شیر ربود و در ۴۳۸ م فوت کرد.

۶ سامانیان در خراسان و ماوراءالنّهر از ۸۱۹ تا ۱۰۰۵ م حکومت کردند.

۷ از شاعران نیمهٔ اوّل قرن چهارم هجری است که اشعار و ابیات پراگندهٔ او در دست است.

۸ ابوالحسن شهید بن حسین جهودانکی بلخی شاعر و متکلّم و حکیم قرن چهارم هجری، با ابوبکر محمّد بن زکریای رازی مناظراتی داشت. در خط نیز استاد بود و اشعار عربی هم می‌سرود.

۹ ابومنصور محمّد بن احمد از شاعران عهد سامانی، بر دین زردشتی بود و در جوانی به‌دست غلام خود به‌قتل رسید. شاهان سامانی و امرای چغانی را مدح گفته.

۱۰ ابوالقاسم ملقّب به‌یمین‌الدّوله فرزند ارشد سبکتگین، سومین و مقتدرترین فرمانروای سلسلهٔ غزنوی است. بعد از سلطنت ۳۳ سال به ۵۱ سالگی در سوّم ربیع‌الآخر سال ۴۲۱ هـ درگذشت.

هـــاتف غیـــب گفـــت در گوشـــم چمنســـتان لالـــهٔ هنـــدی اســـت[1]

(۱۲۰۰ ه)

به‌اتمام رسید هشتم ماه جمادی‌الاوّل ۱۲۱۱ هجری مطابق سنه ۵۲۴ فصلی سنبت بکرماجیت سنه ۱۹۵۳.

هرکه خواند کنـد دعـا مـا را غیر ازین نیست مـدّعا مـا را

*

صد بحر سرشک خون بگریـد هـــرکس نگـــرد ســـفینهٔ مـــا

*

در میـــان ســـخنوران انـــام نظم من محضر خردمنـدی است

هندوم هند، زاد و بـوم مـن اسـت زین دو باعث تخلّصم هندی است

---

۱. اصل: چمنستان لالهٔ هندی‌ست. ازین مادهٔ تاریخ ۱۱۹۹ به‌دست می‌آید، ولی اگر "چمنستان لالهٔ هندی است" نوشته شود، ۱۲۰۰ ه به‌دست می‌آید که سال تکمیل تذکره است.

۱۹ امینی هروی از معاصرین اکبر پادشاه است. *ریاض‌الشعرا*، ص ۵۳.

۲۰ اظهری، حیدر علی، *ریاض‌الشعرا*، ص ۴۸؛ ملّا شیدا در کلامش دخل می‌کرد لهذا در مجلسی که او می‌بود، اشعار خود نمی‌خواند. *طور معنی*، ص ۸۴؛ در ۱۰۴۴ ه درگذشت. *تذکرهٔ حسینی*، ص ۴۱؛ *صحف ابراهیم*، ص ۱۰؛ *نفایس‌المآثر*، ص ۲۱؛ *صبح گلشن*، ص ۲۷؛ *همیشه بهار*، ص ۲۶؛ از علم چیزی نخوانده امّا شعر پخته می‌گوید و شهرت زیاد یافته، در دهلی سکونت داشت، الحال در سرهند اختیار وطن نموده، *طبقات شاهجهانی*، طبقهٔ دهم، ص ۵۶، اظهری اعمی، در سال ۱۰۴۴ ه فوت کرد. *مرأة‌العالم*، ص ۵۴۲.

۲۱ تقی‌الدّین محمّد الحسینی اوحدی صاحب عرفات و کعبهٔ عرفان در عصر چهارشنبه ۳ محرّم ۹۷۳ ه در اصفهان به‌دنیا آمد و تا ۱۰۳۹ در قید حیات بود. علاوه بر *عرفات‌العاشقین*، آثار زیادی به‌نثر و شعر به‌جای گذاشته است. *عرفات‌العاشقین* در در ۱۰۲۴ به‌تکمیل رسید. *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، ص ۱۵۶. این تذکره اخیراً از ایران در هشت جلد به‌چاپ رسیده است.

۲۲ ملّا مظهری کشمیری، احوالش بعداً آمده است.

۲۳ انور لاهوری، نور محمّد (اوحدی)، *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۲؛ *تذکرهٔ حسینی*، ص ۱۷۹؛ *صبح گلشن*، ص ۴۶؛ *مخزن‌الغرایب*؛ در جوانی در خدمت میرزا انور ولد خان عظیم‌الشان خان اعظم بسرکرده. بعد از فوت او، در جلیسر (در مضافات آگره) ملازم آقا صفی قلندر که از طرف مهابت خان حاکم آنجا بود، شد. سپس به‌اجمیر آمد و با میرزا امان الله فرزند مهابت خان مرتبط شد. دیوان ترتیب نداده بود. *میخانه*، ص ۷۸۷؛ نقی اوحدی انور را در سال ۱۰۲۹ ه در مندو دیده بود. *عرفات‌العاشقین*، ص ۶۸۹؛ *همیشه بهار*، ص ۲۹.

۲۴ مکرّم خان، میر محمّد اسحاق بن شیخ میر خوافی، ۱۹ محرّم ۱۱۲۹ ه فوت کرد. *تاریخ محمدی*، ص ۳۶؛ *مآثرالکرام*، ج ۳، ص ۵۷۶ (ترجمهٔ اردو).

۲۵ علی، شاه ناصر علی سرهندی بن حب علی، همچو او شاعری خوش خیال، عالی همّت، آزاد منش، شهرت نصیب از هند برنخاسته. طرز خیال را به‌پایهٔ فلک‌الافلاک رسانده و معنی‌های نجیب را در الفاظ غریب جلوه داد. در سال ۱۱۰۱ ه به‌لشکر عالمگیری رفت. وقت ملازمت بادشاه دست به‌مصافحه دراز کرد. بادشاه گفت:

۱۱ ابن منصور ابن بایقرا مکنی به‌ابوالغازی. از سلاطین تیموری. وی از حامیان علم و فضل و از طرفداران جدی ادبیات و صنایع و دربارش در هرات مجمع اهل دانش و کمال بود. در قرن دهم هجری فوت کرد.

۱۲ از شاعران به‌نام، اصل او از رونه از قرای نزدیک نیشابور، مولد و منشأ او لاهور، در دربار سلطان ابراهیم بن مسعود و مسعود بن ابراهیم بسربرد. از نخستین شاعرانی است که سبک دورهٔ اول غزنوی را ترک گفته و سبکی نو پدید آورده است.

۱۳ مولانا افضل پانی‌پتی، خلاصه مولانا اسلام بر این زن هندو عرضه کرد. او مشرف به‌اسلام شد. *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۷؛ در وسط قرن دوازدهم هجری درگذشت. نتایج‌الافکار، ص ۶۸؛ ولی اغلب این است که او در ۱۰۳۵ ه درگذشت؛ طور معنی، تعلیقات، ص ۳۰۰؛ *صبح گلشن*، ص ۳۰؛ *روز روشن*، ص ۶۶۱.

۱۴ احمدی، لطف الله معروف به‌شاه لدها بلگرامی، مظهر کمالات ظاهر و باطن، در سال ۱۰۵۳ ه متولّد شد. و شب شنبهٔ چهارم جمادی‌الاول ۱۱۴۳ ه به‌سن نود سالگی فوت کرد. خوشگو از سخنان (ملفوظات) او نقل کرده است. سفینهٔ خوشگو، ص ۱۷۵. «مقرّبون فی جنات النّعیم» مادهٔ تاریخ وفات اوست. تذکرهٔ حسینی، ص ۳۵.

۱۵ انصاف، محمد ابراهیم، از تازه خیالان هند، *ممیشه بهار*، ص ۲۷؛ در عنفوان شباب، اوایل مائهٔ ثانی عشر از این عالم نقل فرمود. *صبح گلشن*، ص ۴۵؛ اکثر تلاش‌های معنی تازه می‌نمود، کلمات‌الشعرا (ایران)، ص ۴۰؛ *روز روشن*، ص ۷۹؛ تذکرهٔ منتخب‌اللطایف، ص ۷۶؛ ریاض‌الشعرا، ص ۷۶؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۵؛ نتایج‌الافکار، ص ۵۳.

۱۶ خوشگو این شعر اکبر را از چهار عنصر بیدل نقل کرده است، *سفینهٔ خوشگو*، دفتر دوّم، ص ۸۸.

۱۷ امینی، ملّا غنی (امنی)، اول خوفی تخلّص می‌کرد، در ملازمت شاهزادهٔ بزرگ (جهانگیر) می‌باشد. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۱۳۰؛ *طبقات اکبری*، ج ۲، ص ۵۱۱.

۱۸ خواجه نظام‌الدّین هروی (م ۱۵۹۴/۱۰۰۳ در لاهور) مؤلّف *طبقات اکبری* یا *اکبر شاهی* یا *تاریخ نظامی* که در آن واقعات تاریخی از سبکتگین (۹۹۷/۳۶۷) تا سی و هشتمین سال حکومت اکبر نوشته شده است. هروی در تألیف *تاریخ الفی* هم همکاری نمود. *مارشل*، ص ۳۷۸.

شعرای کشمیر اصلح، ص ۵۶۳) *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۶؛ **همیشه بهار**، ص ۲۸ در سلک تازه‌گویان انتظام داشت. خدمت میرزا شجاع فرزند سوّم شاهجهان انجام وظیفه داد. هنگام بغاوت میرزا شجاع با عالمگیر عهدهٔ داروغگی توپخانه داشت، هنگام هزیمت گریخته در شهر اودھ رسید. عاقبت از متوسّلان باریاب صحبت عالمگیر گشته. در ۱۰۸۲ ه رحلت کرد. *تاریخ حسن*، ۴: ۲۳؛ به‌غایت قابل و مستعد است *مرأة‌العالم*، ص ۵۴۳، میرزا عبدالرسول نحوی، استغنای کشمیری، *زعفران زار کشمیر*، ص ۲۸.

۲۷ افغان، محمّد سلیم، *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۶؛ **همیشه بهار**، ص ۹.

۲۸ پیر خان مخاطب به‌خان جهان فرزند دولت خان لودی شاهو خیل، در ۲۰ سالگی به‌خدمت جهانگیر جزو مقربان خاص در آمد. در روزگار شاهجهان هم نقش فعال داشت. در آخر وفاداری او به‌دربار مشکوک شد. او در یکم رجب ۱۰۴۰ ھ در جنگی با سیّد مظفّر خان بارهه کشته شد. *مآثرالامرا*، ج ۱، ص ۷۱۲ (ترجمهٔ اردو)؛ *منتخب‌التواریخ*، ج ۱، ص ۳۶۳.

۲۹ تربیت خان، استاندار ملتان در دورهٔ سلطنت اورنگ‌زیب بود. او بعداً به‌سفارت به‌ایران فرستاده شد و شاه عباس دوّم ایران نخست از او استقبال پُرحرارتی به‌عمل آورد ولی بعداً نسبت به‌او و اورنگ‌زیب بی‌احترامی کرد. برای تفصیل ر.ک: Indo-Persian Relations, P 126-128. شاه عباس دوّم پنجمین فرمانروای صفوی ایران که از ۱۵۸۸/۹۹۶ تا ۱۶۲۹/۱۰۳۸ حکومت کرد.

۳۰ میرزا محمّد علی بن میرزا عبدالرّحیم تبریزی متخلّص به صائب متولّد در ۱۰۱۶ ھ/۱۶۷۰ م و متوفّی در ۱۰۸۱ ھ/۱۶۷۰ م یا ۱۰۸۶ ھ/۱۶۷۵، شاعر معروف که تا مدّتی در هند با ظفر خان احسن بسر برد و سپس به‌ایران برگشت و ملک‌الشعرای دربار صفوی شد. علاوه بر دیوان شعر، او بیاضی هم تربیت داده بود که در آن ابیات موردپسند خود از شعرای دیگر را گردآورده بود.

۳۱ آزاد، محمّد مقیم، زبان صاف و درست داشته. بعد از نابینا شدن، به‌مسکنت و غربت بسر برد. در ۱۱۵۰ ھ فوت کرد. دیوانش پیش آنند رام مخلص بود. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۱۸؛ *باغ معانی*، ص ۱۸؛ *صبح گلشن*، ص ۶، با آرزو در ارتباط بود. نسخهٔ یک مثنوی آزاد در کتابخانهٔ آنند رام مخلص وجود داشت. در اکبرآباد

فقط شاعر است، آداب نمی‌داند. وی بی‌دماغ تر شده برگردید. سودا بر مزاجش غلبه داشت. اکثر با مردم با سخت‌روی پیش می‌آمد بلکه دشنام می‌داد. در شاعری کوس انا و لاغیری نواخته. آخر عمر به‌اشارهٔ مجذوبی به‌دعوی قطبیت در شاهجهان‌آباد فروکش کرد. دم از دوستی حضرت بوعلی شاه قلندر (م: ۱۳۲۴/۷۲۴) می‌زد. بیستم رمضان ۱۱۰۸ ه (= رنگ ناز شکست، از بیدل) فوت کرد و در راه روضهٔ حضرت خواجه نظام‌الدّین اولیا (م ۷۲۵ ه) مدفون گردید. زیاده از پنج شش هزار بیت نگفته لیکن صاحب پانصد بیت بلند است. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱، عمرش قریب شصت سال. *خزانهٔ عامره*، ص ۳۴۰، در ادابندی ممتاز، داد نازک ادایی داده، غزلیاتش به‌طرح تازه، لطافت مضامین رونمای سحر سامری و مثنویاتش به‌تناسب الفاظ و تناسق معانی جلوه پیرای جادوگری شبدیز قلم... *نتایج‌الافکار*، ص ۴۷۵؛ *مرأة‌الخیال*، ص ۲۹۴؛ *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۱۲۹؛ *ریاض‌العارفین*، ص،۳۱۸؛ *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۱۳۸؛ *شمع انجمن*، ص ۳۰۳؛ آبروی هندوستان است. *کلمات‌الشعرا*، ص ۷۲-۷۷؛ *مرأة‌الخیال*، ۲۴۲؛ *نشترعشق*، ص ۱۰۰۸، دیوانش از غزلیات و رباعیات به‌چاپ رسیده است. اشعارش بسیار شوخ و شورانگیز و مضامین ابیات او پیچیده‌تر از زلف خوبان و نازک‌تر از کمر محبوبان است، گویا مخترع است در این فن. اگرچه بعضی جاها به‌سبب تغافل و بی‌پروایی که داشت، تساهل گونه در شعر به‌کار برده، لیکن بسیار خوب گفته. مثنوی مختصری برابر *محمود و ایاز* زلالی گفته، اواخر مرید بدیع قلندر نام درویشی شد. جذبه به‌هم‌رسانید. در آن ایام مثنوی دیگری شروع کرده، بسیار پریشان که بحور متعدده دارد. او پسری داشت میان علی عظیم. *مجمع‌النفایس*، ص ۶۳-۶۴، نصرآبادی او را چیله، و کشمیری نوشته است که درست نیست. کمال استغنا دارد. در خدمت پادشاه می‌باشد و شفقت بسیار دارد چنانچه صائبای ثانی لقب به‌او داده. *تذکرهٔ نصرآبادی*، ص ۴۴۷، شتر گربه در کلامش هست. *ریاض‌الشعرا*، ص ۴۴۹، در ۱۱۰۰ ه از سرهند به‌بیجاپور رفت، ششم رمضان ۱۱۰۸ ه (= آه علی بعالم معنی رفت) درگذشت. *مجمع‌النفایس*، ص ۶۴.

۲۶ استغنا، عبدالرّسول، صاحب *مجمع‌النفایس* از این نظر سرخوش دربارهٔ شعر استغنا که به‌طرز قدما می‌گوید، اختلاف دارد. *مجمع‌النفایس*، ص ۱۴ - الف و ب (*تذکرهٔ*

۳۷ محمّد ماه عرف خیراندیش خان کنبو فوجدار اتاوه، *سفینهٔ خوشگو*، ص ۹۷.

۳۸ احسنی، میر غلام علی، *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۹۰؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۸؛ *باغ معانی*، ۱۲؛ آرزو در ایام طفلی اشعار خود را در خدمت ایشان می‌گذرانید، *مجمع‌النفایس*، ص ۲۱.

۳۹ الفت، میر حنیف، اگرچه کم‌گو بود، امّا میر محمّد افضل ثابت اکثر تعریف سلیقهٔ او می‌کرد. در ۱۱۳۰ ه فوت کرد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۹۳؛ *باغ معانی*، ص ۲۱.

۴۰ آفرین، به‌درِ مسجدی اقامت گرفته بود. وقت درس و جمعیت طلبه از جنون برمی‌آمد. در عین نود سالگی خضاب می‌کرد. در دیوانش اکثر پا لغز نمایان دیده شد، علّتش این است که صحبت به از خودی در نیافته. از این قسم اشعار وی قریب پنجاه شصت از مطلع «الف» تا «تا» برآورده که غلط عروض و قافیه و عبارت بند و بست بسیار داشت. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۳۸-۲۴۲؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۱، واله داغستانی با آفرین در لاهور چند مرتبه ملاقات کرد. او می‌نویسد که دیوانش قریب به‌ده هزار بیت است. خود اذعان داشت که مردم هندوستان به‌تکلیف تمام پارسی تکلّم می‌نمایند و به‌شعر گفتن چه رسد. در واقع اگرِ آن مغفور در ایران نشو و نما می‌کرد، از اساتید سخنوران زمان می‌شد. *ریاض‌الشعرا*، ص ۲۰، اصلش از قبیلهٔ جویه شیعه، قوم گوجر است. در لاهور در ۱۱۵۴ ه درگذشت، *شمع انجمن*، ص ۳۴؛ *تذکرهٔ حسینی*، ص ۴۵، چون آزاد او را در ۱۱۴۳ ه در لاهور دید، آخرین قصهٔ هیر رانجها را نظم می‌کرد و در محلّهٔ بخارای لاهور اقامت داشت. *سرو آزاد*، ص ۲۰۵؛ سه مثنوی سرود. *ابجد فکر* در عهد عالمگیر، *انبان معرفت* در عهد بهادر شاه و *هیر رانجها* در عهد فرخ سیر. میرزا بیدل توصیف ایشان می‌کرد. به‌خانهٔ خود دفن شد. تاریخ وفاتش از «رفت نقاد معنی از عالم =۱۱۵۴ ه» برمی‌آید. *مردم دیده*، ص ۱۷؛خزانهٔ عامره، ص ۲۸؛ *نتایج‌الافکار*، ص ۵۹؛ *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۲۰۵؛ *تذکرهٔ بی‌نظیر*، ص ۲۳؛ *سرو آزاد*، ص ۲۰۵، به خان آرزو مکاتباتی نوشته، کلّیات ضخیمی دارد مشتمل بر قصاید، مثنویات، غزل، خوش زبانِ تازه خیال بود. طور و طرز ناصر علی منظور او بود. *مجمع‌النفایس*، ص ۱۵-۱۶، اشعارش سامعه افروز شعر فهمان روزگار است. *همیشه بهار*، ص ۲۲، اگرچه بیشتر اشعارش به‌طرزی که در متأخّرین رواج دارد، دیده شد، امّا بعضی شواهد معانیش، که از رنگ تکلّف ساده و از غایت هجوم

فوت شد. *مجمع‌النفایس*، ص ۲۱؛ *زعفران زار کشمیر*، ص ۲۷.

۳۲ نوّاب سیّد امیر خان، عمدةالملک متخلّص به‌انجام خلف ارشد امیر خان عمدةالملک عالمگیر شاهی بود. نسبش به‌میر میران نعمت اللهی (*مآثرالامرا*، ج ۱، ص ۲۷۷) که با سلاطین صفویه خویشی داشت، می‌رسد. اجدادش هم در ایران و هم در هند کمال عزت و شوکت داشتند. در رسایی طبع و حسن‌ادراک و بذله‌سنجی و حاضرجوابی و ادافهمی نظیر نداشت. موسیقی هندوستان را به‌آیینی ورزیده بود که استادان فن حلقهٔ شاگردیش را به‌گوش ارادت می‌کشیدند. با واله کمال محبّت داشت. در ۱۱۵۹ ه یکی از ملازمانش او را قتل کرد. *ریاض‌الشعرا*، ص ۱۰۷؛ *خازن‌الشعرا*، برگ ۳۷-۳۸.

۳۳ انتخابی، امام وردی بیگ، در شباب جوانی فوت کرد. *باغ معانی*، ص ۱۰؛ مرد ساده‌گو، در عین سادگی پرکاری‌ها داشت. اصلش از خراسان، در هند نشو و نما یافت. *مرأةالخیال*، ۲۲۴؛ *همیشه بهار*، ص ۱۴.

۳۴ ایجاد، میر محمّد احسن، چندی به‌رفاقت نوازش خان طالع بسربرده، به‌گجرات رفت. در آنجا با بیدل، اسلم سالم و شاه گلشن صحبت‌ها داشت. شعر از نظر میرزا بیدل گذرانید و تخلّص هم ازو یافت، *سفینهٔ خوشگو*، ص ۹۷، منصب سه صدی گرفت. احوال هفت سال از آغاز جلوس محمّد فرخ سیر تا هنگام قتل او در نثر به‌فصاحت و بلاغت تمام نوشت. شاعر خوش‌فکر و خوش‌خیال و بلند تلاش بود. دیوانی ضخیم از قصاید و غزل و مثنوی و رباعی از او یادگار است، *سفینهٔ خوشگو*، ص ۹۸؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۳؛ به‌سرکار خیراندیش خان عالمگیر شاهی حاکم چکلهٔ اتاوه بسرمی‌برد. *باغ معانی*، ص ۱۱؛ *کلمات‌الشعرا*، ص ۸ *همیشه بهار*، ص ۱۰؛ *خزانهٔ عامره*، ص ۲۸؛ *مجمع‌النفایس*، ص ۱۴.

۳۵ سیّد نورالدّین مبارک غزنوی خلیفهٔ شیخ شهاب‌الدّین سهروردی است. شیخ‌الاسلام دهلی بود. در ۶۳۲ ه در دهلی درگذشت و جانب شرقی حوض شمسی (در منطقهٔ مهرولی، دهلی‌نو) دفن شد. *اخبارالاخیار*، ص ۳۴.

۳۶ *اخبارالاخیار فی اسرارالابرار* در ذکر ۲۵۵ نفر عارف از هند، تألیف شیخ عبدالحق محدّث دهلوی (م ۱۵۰۲ ه) در سال ۹۹۹ ه به‌تکمیل رسید. از هند چند مرتبه و از ایران هم به‌چاپ رسیده است.

۴۷ احسن، میرزا محمّد احسن، در سدهٔ دوازدهم می‌زیست، *باغ معانی*، ص ۱۳؛ *همیشه بهار*، ۱۷.

۴۸ اکرم، ملا محمّد اکرم پشاوری، *باغ معانی*، ص ۱۲.

۴۹ نادر شاه افشار در ۱۱۶۰/۱۱۰۰ ه متولّد شد و سلسلهٔ افشاریهٔ شاهی را در ایران بنیاد گذاشت. در سال ۱۱۰۱-۱۱۵۲ ه به‌هند حمله کرد. در سال ۱۱۶۰ ه عدّه‌ای از رؤسای افشاریه و قاچاریه به‌چادر او ریختند و او را به‌قتل رساندند، *فرهنگ معین*، ج ۶، ص ۲۰۸۸.

۵۰ شاه طهماسپ بن شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان حسینی موسوی صفوی، آخرین سلطان صفوی ایران، در مشهد به‌فرمان نادرشاه در ۱۱۵۲ کشته شد. *تاریخ محمدی*، ص ۱۱۴

۵۱ سراج‌الدّین علی خان آرزو احوال زندگی خود را برای خوشگو نوشت تا او در *سفینهٔ خوشگو* بنویسد. اطّلاعاتی که در *سفینهٔ خوشگو* داده شده و در *حدیقهٔ هندی* نیست، بدین قرار است:

آرزو در ۱۰۹۹ ه (= نزل غیب) متولّد شد و اسم پدرش شیخ حسام‌الدّین است که در لشکر اورنگ‌زیب عالمگیر خدمت انجام می‌داد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۳۲۱-۳۳۸؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۵، آرزو باری در سفر بهلی (محفه) به‌زمین افتاد. استخوان بابش از جا به‌جا شد و ضرب عظیم رسید و از الم آن تصدیع بسیار کشید. بعد مدّتی از آن عارضه شفایافت. بعد یک سال در ۱۱۶۸ ه در لکهنو فوت شد. *باغ معانی*، ص ۱۴-۱۶؛ *طور معنی*، ص ۷۹؛ *همیشه بهار*، ص ۱۴، در عهد خویش از همگان فایق برآمده و از این جهت از حضور پادشاه دین پناه به‌خطاب ملک‌الشعرا سرفرازی یافته. در لکهنو فوت کرد. در آنجا جسدش را امانت گذاشته بودند. بعد از انقضای ایام موعود به‌شاهجهان‌آباد بردند و به‌خاک سپرردند. *عقد ثریا*، ص ۲۶.

۵۲ نصیرالدّین محمود چراغ دهلی اعظم و اشهر خلفای شیخ نظام‌الدّین اولیاست. صاحب سرّ و وارث احوال او، ولایت دهلی بعد از شیخ نظام‌الدّین اولیا به‌وی انتقلال یافت. به‌غایت اتّباع شیخ داشت. *اخبارالاخیار*، ص ۸۶ او در ۲۸ رمضان ۱۴/۷۵۷ سپتامبر ۱۳۵۶ م در دهلی درگذشت و همین جا در ناحیه‌ای که امروز

کرشمه دلفریبی را آماده بودند، به‌نظر درآمد. *عقد ثریا*، ص ۲۸.

۴۱ سیف‌الدوله عبدالصمد خان دلیر جنگ، احراری سمرقندی، در ۱۱۵۰ ه فوت کرد. *تاریخ محمدی*، ص ۱۲۸.

۴۲ زکریا خان بهادر صوبه‌دار لاهور و ملتان، ۱۲ یا ۱۳ جمادی‌الثانی ۱۱۵۸ ه در لاهور به‌سن تخمیناً ۵۶ یا ۵۷ سال درگذشت. *تاریخ محمدی*، ص ۱۲۸.

۴۳ افضلی شیخ محمّد ناصر، پسر ثالث شیخ محمّد یحیی معروف به‌خوب الله اله‌آبادی است. شنیده شد که الحال به‌سال هزار و صد و شصت و سیوم (۱۱۶۳) در ماه جمادی‌الاوّل درگذشت. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۹۶؛ *نتایج‌الافکار*، ص ۷۳، در جوانی در ۲۱ جمادی‌الاولی، روز چهارشنبه وقت نماز مغرب سال ۱۱۶۳ ه فوت کرد. *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۲۱۹.

۴۴ شیخ محمّد یحیی معروف به‌خوب الله اله‌آبادی (احوالش بعداً می‌آید) برادرزادهٔ و داماد و خلیفهٔ شیخ محمّد افضل اله‌آبادی. تصانیف زیادی دارد. شب دوشنبه یازدهم جمادی‌الاوّل سال ۱۱۴۴ ه (= کان‌الشیخ قطباً) رحلت کرد و در پهلوی مرشد خود دفن شد. *تذکرهٔ علمای هند*، ص ۵۸.

۴۵ اشتیاق، شاه ولی الله درویشی بود معنی آشنا و صاحب سلیقهٔ رسا، در کوتلهٔ فیروزآباد دهلی (در نزدیکی دهلی دوازدهٔ شاهجهان‌آباد) اقامت داشت. در منزل خود مجالس شعرخوانی را برگزار می‌کرد. در مجلس شعرخوانی در منزل خوشگو هم شرکت کرد. در هزار و صد و چهل و چند فوت کرد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۱۱؛ *باغ معانی*، ص ۲۲، هرگاه از تدوین نسخهٔ عقبی فراغتش می‌نمود، از قبیل ریخته و فارسی بر سبیل تفنن فکر می‌کرد، *مخزن نکات*، ص ۴۵، در عشرهٔ خامس بعد مائة و الف فوت کرد. *گل رعنا*، ص ۲۱۰، ۱۱۵۵ ه درگذشت. *نشتر عشق*، ص ۵۳؛ *ممیشه بهار*، ص ۱۸.

۴۶ شیخ احمد سرهندی ملقب به‌بدرالدّین و کنیت ابوالبرکات فرزند مخدوم عبدالاحد (م ۹۹/۱۰۰۷–۱۵۹۸) در ۱۴ شوّال ۹۷۱ ه (= خاشع) /۲۶ مه ماه ۱۵۶۴ در سرهند به‌دنیا آمد و در جهان علم و عرفان به‌لقب مجدّد الف ثانی شناخته شد. او معروف‌ترین عارف سلسلهٔ نقشبندیه در هند است. آثار متعدّدی به‌جای گذاشت و رساله‌ای به‌نام *معارف لدنّیه* در ردّ وحدت‌الوجود و دفاع از وحدت‌الشهود نگاشت.

محمّد شاه به‌مرتبهٔ هفت هزاری رسیده، روز دوشنبه دوّم ماه صفر ۱۱۵۴ هـ فوت کرد. مرد قایل، بی‌نظیر، سخن‌فهم، نکته‌دان و حاضر جواب بوده، *خازن‌الشعرا*، برگ ۳۹ ب.

۵۸ جنگِ صفدر جنگ وزیر الممالک با احمد خان پسر بنگش بیست و دوّم شوال ۱۱۶۳، بین پتیالی و سهاور صورت گرفت. *سرو آزاد*، ص ۳۳۷.

۵۹ حزین، شیخ جمال‌الدّین ابوالمعالی محمّد علی، پسر ارشد ابی طالب شاعر معروف دورهٔ خود، متولّد در روز دوشنبه ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۱۰۳ هـ در اصفهان (لاهیجان، واله، ص ۲۰۰) و متوفی در شهر بنارس در روز دهم (یا پانزدهم یا سیزدهم یا هیجدهم) جمادی‌الاوّل ۱۱۸۰ هـ (= از فوت حزین، حزین دل ماست). تعدادی از شعرای فارسی از او پیروی کرده‌اند که یکی از آنها شاعر معروف قرن نوزدهم میلادی اسد الله خان غالب دهلوی است. بیشتر آثارش از هند و ایران به‌چاپ رسیده‌اند. احوال حزین در تعداد زیادی تذکره‌های معاصر و بعدی نوشته شده است.

۶۰ آتم، شیخ حفیظ‌الله، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۴؛ *باغ معانی*، ص ۱۶. در سال ۱۱۵۲ هـ درگذشت، *نتایج‌الافکار*، ص ۵۹، خالوزاده و برادر کلان آرزو، در ۳۲ جلوس فردوس آرامگاه محمّد شاه در اکبرآباد رحلت کرد. دیوان قدیمش تلف گردید. *مجمع‌النفایس*، ۱۸.

۶۱ نوّاب شهید صمصام‌الدّوله خان دوران خان بهادر، خواجه محمّد عاصم مخاطب به‌اشرف خان، صمصام‌الدّوله امیرالامرا خان دوران بهادر منصور جنگ بن خواجه قاسم نقشبندی دولتمردی بود که در جنگی در ۱۵ ذی‌القعده سال ۱۱۵۱ هـ زخمی شد و بعد از چهار روز ۱۹ ذی‌قعده به‌سن شصت و هشت سال فوت کرد. *تاریخ محمدی*، ص ۱۰۶؛ *مآثرالامرا*، ج ۱، ص ۸۱۹.

۶۲ احمدی، خواجه احمد، چند دیوان ترتیب داده، *باغ معانی*، ص ۲۲.

۶۳ انصاف، محمّد یحیی، جونپور. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۴؛ *باغ معانی*، ص ۲۱.

۶۴ آزاد و جنون، میرزا ارجمند، فرزند دوّم قبول، در ۱۱۳۴ هـ فوت کرد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۴۸، *باغ معانی*، ص ۱۷؛ *صحف ابراهیم*، برگ ۶۴ الف؛ *صبح گلشن*، ص ۱۰۹؛ *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، (اصلح) ص ۴۹، چندی او و برادرش گرامی با آرزو هم‌طرح بودند. مثنوی در تعریف بهار خوان و اطعمهٔ نوّاب علی اصغر خان گفته.

به‌نام او چراغ دهلی موسوم است، دفن شد. سخنان او به‌نام *خیرالمجالس* را حمید قلندر جمع‌آوری نموده که به‌تصحیح پروفسور خلیق احمد نظامی از دانشگاه اسلامی علی‌گره در ۱۹۵۹ به‌چاپ رسیده است. اخیراً *خیرالمجالس* به‌انگلیسی ترجمه شد که از ادارهٔ ادبیات اردو، در سال ۲۰۱۰ م به‌چاپ رسیده است.

۵۳ محمّد غوث شطّاری گوالیاری عارف معروف دورهٔ سلطنت همایون و اکبر است. این هر دو فرمانروای تیموری به‌او احترام می‌گذاشتند. محمّد غوث در سال ۱۵۰۰ م متولّد و در ۳-۱۵۶۲ م فوت کرد. *جواهر خمسه* (۱۵۴۹/۹۵۶)، *کلید مخازن* (۱۵۲۵/۹۳۲) و ترجمه کتابی به‌سانسکریت دربارهٔ یوگا به‌فارسی به‌نام *بحرالحیات* از جمله آثارش هستند، A History of Sufism in India، ج ۱، ص ۱۲، ۳۳۵.

۵۴ *سراج‌اللّغت*، بسیار ارزشمند و از لحاظ تحقیق و روش انتقادی حایز اهمیت شایانی است که در سال ۱۱۴۷ ه به‌اتمام رسید، *چراغ هدایت* فرهنگ کوچکی است به‌مشابه دفتر دوّم *سراج‌اللّغت* که در سال ۱۱۴۷ ه تألیف شد، این هر دو فرهنگ به‌چاپ رسیده است. *فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، ۱۰۹، ۱۱۴.

۵۵ *مجمع‌النفایس* تذکرهٔ شعرای فارسی که تألیف آن در سال ۱۱۶۳ ه شروع شد و در سال ۱۱۶۴ ه به‌تکمیل رسید. نسخ خطّی زیادی آن در کتابخانه‌های هند و خارج از هند مضبوط‌اند ولی این تذکره تا کنون به‌چاپ نرسیده است. *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، ص ۳۲۲- ۳۴۱.

۵۶ سیّد عبدالله خان، سیّد حسین علی خان و سیّد نورالدّین خان که به‌سادات بارهه و سیّد برادران معروف بودند، از جمله دولتمردان برجسته دورهٔ خود تلقّی می‌شدند. اینها باعث قتل فرخ سیر پادشاه تیموری (۱۱۲۴ ه/۱۷۱۳ م-۱۱۳۱ ه/۱۷۱۹ م) در سال ۱۱۳۱ ه شدند. سیّد عبدالله که ملقّب به‌امیرالامرا بود، در رو به‌رویی با محمّد شاه پادشاه تیموری (۱۷۱۹-۱۷۴۸ م) که بعد از کشته شدن فرخ سیر به‌تخت شاهی نشسته بود، اوّل دستگیر و سپس به‌قتل رسید. *سرو آزاد*، ص ۱۶۹-۱۷۰.

۵۷ موتمن‌الدّوله محمّد اسحاق خان بهادر بن علی رضا خان مخاطب به‌غلام علی خان دزفولی (م ۱۱۴۵ ه) از جمله دولتمردان بزرگ دورهٔ خود بود. روز پنجم صفر سال ۱۱۵۳ ه در شاهجهان‌آباد درگذشت، *تاریخ محمدی*، ص ۱۱۴؛ *خزانهٔ عامره*، ۱۲۲؛ *مآثرالامرا*، ج ۳، ص ۷۷۴، فاضل مدقّق، و برادرزادهٔ حسن خان، در دورهٔ سلطنت

۶۹ انیس، موهن لعل، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۶-۱۷، جدّش اودی راج در سرکار حویلی لکهنو مضافات صوبهٔ اخترنگر اوده به‌علاقهٔ روزگار عمده بسرمی‌برد. آن که بعضی نوشته‌اند که انیس فرزند تولا رام است، درست نیست. انیس تا ۱۲۳۹ ه زنده بود. برای احوال مفصّل انیس ر.ک: مقدّمه، *انیس‌الاحبا*، به‌تصحیح انوار احمد، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنا ۱۹۹۶ م. انیس در *انیس‌الاحبا*، احوال ۹۳ شاعر فارسی‌گو را نگاشته است و این تذکره را در سال ۱۲۰۹ ه (= زهی باغ زیبا، *انیس‌الاحبا*) صورت نهایی داد. بیشتر شعرا که ترجمهٔ آنها در این تذکره آمده است، شاگرد فاخر مکین بودند که استاد انیس بود. خود انیس در این تذکره احوال خود را چنان که باید، ننوشته است. انیس نقش اوّل *تذکرهٔ انیس‌الاحبا* را در سال ۱۱۹۷ ه (= این بود باغ انیس) به‌تکمیل رساند و نقش دوّم آن را در ۱۲۳۵ ه (= باغ جاوید بهار) به‌پایان برد. مصحفی صاحب *عقد ثریا* او را در لکهنو دیده بود. و انیس با او بسیار به‌دلگرمی پیش آمد. *عقد ثریا*، ص ۳۶.

۷۰ انیس، لاله بیج‌ناتھ انس، *انیس‌الاحبا*، ص ۲۵.

۷۱ آزاد، غلام علی، مشق درست و پخته دارد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۶۹؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۵؛ *باغ معانی*، ۱۸-۱۹، بیست و پنجم صفر ۱۱۱۶ ه متولّد شد. شاگرد میر طفیل بلگرامی و میر عبدالجلیل بلگرامی است. در ۱۱۵۰ ه کمر سفر حجاز بسته، در ۱۱۵۱ ه به‌زیارت حرمین شریفین مشرّف شد. در مکّه معظّمه اجازهٔ صحیح ستّه از شیخ محمّد حیات و شیخ عبدالوهّاب طنطاوی گرفت. در ۱۱۵۲ ه از راه بندرسورت به‌دکن آمد و در اورنگ‌آباد در تکیهٔ بابا شاه مسافر دست به‌دامن انزوا زد. در جوار روضهٔ خواجه امیر حسن علا سجزی که با او عقیدت داشت، عاقبت خانه که عبارت از حصار و مسجد و سرای و قبر خود است، درست کرد. چهاردهم ذی‌قعده ۱۲۰۰ ه درگذشت و همانجا دفن شد. *ید بیضا* (تذکرهٔ شعرا)، *سرو آزاد* (تذکره)، *خزانهٔ عامره* (تذکره)، *مآثرالکرام* (تذکرهٔ سادات بلگرام)، *روضة‌الاولیا*، *سبحة‌المرجان*، *تسلیة‌الفواد فی قصاید آزاد*، *غزلان الهند*، *شمامة‌العنبر*، *سندالسعادات*، *شجرهٔ طیبه*، *دیوان فارسی* پنج هزار بیت، *مثنوی طلسم اعظم*، *شرح صحیح بخاری*، *مثنوی مظهرالبرکات*، هفت دفتر *دیوان عربی* که سه هزار بیت دارد، موسوم به‌*سبعهٔ سیاره* در نعت نبوی از جمله آثار وی است. *مآثرالامرا* به‌نام

مجمع‌النفایس، ص ۱۴، مدّتی در خدمت سعدالله گلشن و عبدالقادر بیدل مشق اشعار خود به‌امید اصلاح می‌گذرانید. صاحب دیوان است. *همیشه بهار*، ص ۲۱-۲۲.

۶۵ القا، محمّد صادق، مشهور از جابلسا تا جابلقا. این دیوانهٔ صاحب کمال از دوستان میان ناصر علی است، فکر بلند پروازش به‌هوای خیالات دقیق پرافشانی دارد. تمام اشعارش به‌دو هزار خواهد بود. خوشگو به‌پیش او رفت تا برای شرکت در مجلس شعر به‌او دعوت کند. او قبول نکرد. چشم‌هایش خوب کار نمی‌کردند، بنابراین چند جزو نثر *چهار کیفیت* داشت می‌نویسانید. این کاتب آن را برد. خوشگو در عهد بهادر شاه یک سبق *مخزن‌الاسرار* در خدمتش خواند. او اکثر مثنوی‌های یک صفحه‌ای می‌سرود. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۷۷-۲۸۰ در *سفینهٔ هندی*، تخلّص محمّد صادق اتقا چاپ شده است، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۴-۱۵؛ *باغ معانی*، ص ۲۱، اوقات عزیز خود را به‌تعلیم هندو پسران بسر می‌برد. در سخنوری و سخن‌فهمی گردنش به‌هیچ کسی فرود نمی‌آید. *همیشه بهار*، ص ۲۴.

۶۶ ایجاد، عبدالعزیز، شاگرد بیدل، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۶؛ *باغ معانی*، ص ۲۲، نثار رنگین‌نویس و سخن‌گوی خوش خوست. از معقول و منقول نیز آشنا، *همیشه بهار*، ص ۲۶.

۶۷ انسان، غلام مصطفی، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۶؛ *باغ معانی*، ص ۲۲، از کنبو، منشاء او مرادآباد توابع شاهجهان‌آباد. انسان کامل بود. در احاطهٔ علوم عقلی و نقلی ممتاز اماثل، تحصیلات معقولات بیشتر از ملّا قطب‌الدّین شهید سهالوی نمود، بنده در خدمت شیخ غلام نقشبندی لکهنوی تلمذ کرد و سلسلهٔ سند حدیث به‌شیخ عبدالحق محدّث دهلوی رسانید و رسم ارادت در طریق قادریه به‌جناب شیخ جان محمّد شاهجهان‌آبادی بجاآورد. ایشان در فنون دیگر سوای علوم درسی نیز دستگاه عالی داشت مثل طب، نجوم، خوش‌نویسی، فنون حرب و علم شانه‌بینی و علوم هندی به‌حیثیتی که اکثر براهمه حل غوامض از خدمت شیخ می‌کردند و شعر هندی نیز خوب می‌گفت. صنادید شعرای هندی در حضور او سرفرود می‌آوردند و اصلاح دوهه و کبت می‌گرفتند. *سرو آزاد*، ص ۷۴.

۶۸ آزاد، محمّد فاضل گجراتی، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۶؛ *باغ معانی*، ص ۱۸.

ربیع‌الاول ۱۰۳۸ متولّد شد. در فضایل رسمی شأنی عالی به‌هم‌رسانید. اصل وطن او سیدپور از توابع غازی‌پور است. تصانیف عربی و فارسی وافر دارد. از آن جمله *حل مثنوی مولانا روم* بین‌الجمهور مشهور است. پانزدهم ذی‌الحجّه سال ۱۱۲۴ ه در اله‌آباد فوت شد. *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۲۱۱.

۷۷ اوهام، میر محمّد علی، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۸؛ *باغ معانی*، ص ۲۴.

۷۸ اظهر، حمید بیگ، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۹؛ *باغ معانی*، ص ۲۴

۷۹ اشرف، خواجه محمّد، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۰.

۸۰ اعلی، عطاءالله خان، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۰، چندی در عظیم‌آباد و چندی در مقصودآباد و آن نواح به‌سیاحت مشغول، درین اوقات که ۱۱۷۴ ه است، سنش از پنجاه متجاوز است. در تصوّف مرید خلیفه ابراهیم است. *باغ معانی*، ص ۲۸.

۸۱ الفتی، میر نورالدّین. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۰-۲۱، به‌فکر رزین و طبع متین ممتاز، به‌حدّت شعور و جودت فکر موصوف، نتائج فکرش رنگین‌تر از گل‌های باغ جنان و طبعش شگفته‌تر از ریاض رضوان، با صاحب *باغ معانی* رابطه نزدیکی داشت. *باغ معانی*، ص ۲۶.

۸۲ میر روشن ضمیر حسینی رضوی ترکباسی مخاطب به‌رسول‌دار خان، از جمله اعیان عصر خود. در دکن در ۱۱۵۳ ه درگذشت. *تاریخ محمدی*، ص ۱۱۵.

۸۳ اکمل، شیخ محمّد با نویسندهٔ *باغ معانی* در ارتباط بود. در علوم متداوله از اکثر مطالب علمیه با خبر است و بسیار شگفته روی، خوش‌اخلاق است. در خدمت میر محمّد پناه خلف میر محمّد اشرف سلونی کریمی بسر می‌برد. اشعار اساتذه بسیار به‌خاطر دارد. *باغ معانی*، ص ۲۴.

۸۴ اچل داس پدر کشن چند اخلاص مؤلّف *تذکرهٔ همیشه بهار*؛ *باغ معانی*، ص ۲۹، اخلاص دربارهٔ پدر خود می‌نویسد: حقایق و معارف شناس، قوم کهتری میهره متوطّن شاهجهان‌آباد. تا آخر عمر در پی تلاش مقصود اصلی که عبارت از تحقیق مبداء و معاد باشد، بود. عمرش تا هفتاد سال وفا کرد. اوقات در صحبت فضلا، فقرا، صلحا و عرفا بسر برد. آن قدر توجّه به‌سوی شعر نداشت، لیکن بنا بر تکلیف وقتی گاه گاهی مصرعی و بیتی می‌گفت. *همیشه بهار*، ص ۲۰؛ جهان‌آبادی بوده، تذکرهٔ *گل رعنا*، ص ۲۸۱.

شاه نواز خان موسوم ساخت، *فارسی بلگرام*، ص ۲۶-۳۶، آزاد در ۱۱۱۰ ه متولّد و ۱۲۰۰ ه فوت شد و همین درست است، *مآثرالکرام*، ص ۱۶۱؛ *خزانهٔ عامره* ص ۲۳۷؛ *روضة‌الاولیا* مشتمل بر شرح حال ده نفر عارف از خلدآباد (اورنگ‌آباد) تألیف در ۱۱۶۱ ه *مآثرالکرام فی تاریخ بلگرام* شامل دو فصل، اوّل ذکر هشت نفر از فقرای بلگرام، دوّم ذکر هفتاد نفر از فضلای بلگرام، در ۱۱۶۶ ه به‌پایان رسید. *ید بیضا* تذکرهٔ ۵۳۲ شاعر فارسی؛ *سرو آزاد* تذکرهٔ شعرا که در ۱۱۶۶ ه به‌تکمیل رسید و *خزانهٔ عامره* تذکرهٔ دیگر شعرا که در ۱۱۷۶ ه به‌پایان برده شد. *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، ص ۲۵۵-۲۷۳؛ *مجمع‌النفایس*، ص ۱۵؛ *عقد ثریا*، ص ۳۰؛ *شمع انجمن*، ص ۴۵؛ *مقالات‌الشعرا*، ص ۵۱؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۵؛ *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۶۹؛ *نفایس‌المآثر*، ص ۱۵؛ *صحف ابراهیم*، ص ۸. علاوه بر آثاری که از آنها نام برده شد، آزاد کتابی به‌نام *مرأة‌الجمال* هم دارد که تاکنون به‌چاپ نرسیده است. نسخهٔ خطّی کامل این گلچینی در کتابخانهٔ شبلی نعمانی، دارالعلوم ندةالعلما لکهنو مضبوط است، *طور معنی*، تعلیقات، ص ۲۸۴؛ *تذکرهٔ علمای هند*، ص ۱۵۴؛ *خازن‌الشعرا*، برگ ۱۷ – الف.

۷۲ میر عبدالجلیل بلگرامی متخلّص به‌واسطی از خواص اتقیا و اجلهٔ علمای عصر، سیزدهم شوّال ۱۰۷۱ ه متولد شد، *فارسی بلگرام*، ص ۱۱.

۷۳ عیسی، موتم‌الاشبال بن زید شهید بن امام زین‌العابدین. موتم‌الاشبال یعنی یتیم کنندهٔ شیر بچه‌ها، چون طبعش به‌شکار شیر بیشتر راغب بود، بدین لقب ملقّب گشته. خود آزاد گفته است:

گرچه باشد موتم‌الاشبال عیسی جد من　　عیسی جان بخش شیرانم به‌امداد نفس
مرا به‌تیغ ستم کشت و گفت از سر ناز　　چراغ دودهٔ زید شهید روشن شد

(*عقد ثریا*، ص ۳۰)

۷۴ افصح، شاه فصیح، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۷-۱۸، سنش بیشتر از ۷۰ بود. *باغ معانی*، ص ۲۳.

۷۵ اجمل اله‌آبادی، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۸، ولادتش شب یازدهم شوّال شب پنجشنبه بعد نصف شب سنه احدی و ستّین و مائة الف هجری (= خورشیدم) است.

۷۶ شیخ محمّد افضل اله‌آبادی سر حلقهٔ خلفای میر سیّد محمّد کالپوی، شب دهم

وفاتش از سجع نگین او «جامی از جام حمد بیخود شد» (= ۱۰۴۸) ظاهر می‌شود. *مرأة‌العالم*، ص ۵۵۴.

۹۱ جعفر خان عمدة‌الملک فرزند صادق خان میر بخشی و پسر خواهر آصف خان، در دورهٔ سلطنت اورنگ‌زیب در ۱۰۸۱ ه‍/۱۶۷۰ م درگذشت. *مآثرالامرا*، ج ۱، ص ۵۳۰ (ترجمهٔ اردو).

۹۲ نامدار خان عالمگیری فرزند جعفر عمدة‌الملک، مادرش فرزانه بیگم همشیرهٔ ممتازالزمانی بوده. او تا مدتی استاندار اودھ بود. *مآثرالامرا*، ج ۳، ص ۶۸۲ (ترجمهٔ اردو).

۹۳ بقا، شیخ محمّد بقایی، مضامین تازه را به‌شعر می‌آورد. بیست و ششمین سال جلوس اورنگ‌زیب درگذشت. برادرش محمّد رضا کتاب *مرأت جهان‌نمای* او را ترتیب داده است. *صبح گلشن*، ص ۶۷، بقایی سهارنپوری موسوم به شیخ بقا ـ در سایر علوم علی‌الخصوص در فن تاریخ و سیر و نظم و نثر بی‌همتا بود و در زمرهٔ منتظمان روشناس بادشاه زمان امتیاز داشت. با مسود اوراق جهت‌مند و در اهتمام و انصرام این شگرفنامه ممد و معاون نیازمند بود. در ۱۰۹۴ که به‌خدمت بخشی‌گری و واقعه‌نویسی سهارنپور قیام داشت. فوت کرد. *مرأة‌العالم*، ص ۵۵۴.

۹۴ بختاور خان مصنّف *مرأة‌العالم* دربارهٔ ساختمان‌هایی که بنا کرده اطّلاعات جالب توجّه را در آخر *مرأة‌العالم* داده است.

۹۵ شیخ نظام‌الدّین امیتهوی مرید شیخ معروف جونپوری که مرید مولانا الهداد (*مآثرالکرام*، ج ۱، ص ۱۹۲) شارح کافیه و هدایه است. سالک مجذوب و حال صحیح داشت. از سماع پرهیز می‌کرد. در ۹۸۱ ه‍ درگذشت. *اخبارالاخیار*، ص ۲۹؛ *تذکرهٔ علمای هند*، ص ۲۴.

۹۶ بسمل، خواجه عبدالعزیز، *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۹۶؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۲۸.

۹۷ بینش، کشمیری، ملّا اسماعیل و هم جعفر بیگ، در عهد سلطنت شاهجهان (۱۰۶۸-۱۰۳۷ ه‍) در کشمیر متولّد شد و در عهد اورنگ‌زیب رشد کرد. در لاهور و دهلی هم بسربرد. در پایان قرن یازدهم هجری در کشمیر فوت کرد. بینش *ابصار*، *گنج روان*، *گلدسته*، *شور خیال*، *رشتهٔ گوهر*، *جواهرخانه*، *مثنویات* و *دیوان غزلیات* و *قصاید* را به‌جای گذاشته است. *نفایس‌المآثر*، ص ۳۰؛ *صحف ابراهیم*،

۸۵ اخلاص، کشن چند، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۱، مصنّف *تذکرهٔ همیشه بهار* است، *باغ معانی*، ص ۲۹؛ دربارهٔ خودش در *همیشه بهار* می‌نویسد: در حیات پدر چند سال درپی آموختن فنون کاردبازی و غیره بسر برد و خدمت استادان این فن رسید. سپس خدمت محمّد صادق انبالجی رسید و از محضر میرزا عبدالغنی قبول هم استفاده کرد. *همیشه بهار*، ص ۱۸-۱۹؛ *زعفران زار کشمیر*، ص ۲۸؛ در ۱۱۳۶ ه *همیشه بهار* تألیف کرد که همین اسم به‌تکرار تاریخ اتمام اوست، تذکرهٔ *گل رعنا*، ص ۲۸۲.

۸۶ امانت رام، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۱-۲۲، کتب مبسوط هندی را به‌فارسی نظم کرده و دیوان بزرگی جمع کرده. *باغ معانی*، ص ۲۸، سبک استاد خود را دنبال می‌کند. *صبح گلشن*، ص ۳۷.

۸۷ نوّاب امجد خان برادر رحیم‌النسا بیگم مشهور به‌کوکه صاحب. شیخ جان محمّد رمال (م: ۱۱۵۱ ه) پدر رحیم‌النسا که چند سال در عهد سلطنت پادشاه زمان (محمّد شاه) راتقه و فاتقه کل امور بود. (*تاریخ محمدی*، ص ۱۰۸) کوکهٔ علی احمد خان، علی حامد خان، علی امجد خان، علی اصغر خان بود. *تاریخ محمدی*، ص ۱۱۹.

۸۸ بهاءالدّین محمّد اوشی واعظی دلپذیر، مذکری بی‌نظیر، فصیحی ملیح، متکلّمی فصیح بود، *عرفات‌العاشقین*، ص ۷۲۹.

۸۹ بیکس، مهر علی، قاضی‌زادهٔ متهرا، *باغ معانی*، ص ۳۴، خوشگو او را دو سه مرتبه در متهرا که وطن خوشگو است، دیده بود. چند سال قبل از تألیف *سفینهٔ خوشگو* فوت کرد. ابیاتی به‌خوشگو داده بود که شامل تذکره نماید. حرکات نمکین ازو سرمی‌زد. مرد عزیزی بود. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۴۷؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۲۸، مضمون‌یاب و معنی‌رس بود، *صبح گلشن*، ص ۷۴.

۹۰ بیخود، ملّا جامی، از متوسّلان نامدارخان پسر جعفر خان وزیر اعظم و هم داماد شاهجهان بود. دیوانی ضخیم داشت. *کلمات‌الشعرا*، ص ۲۰؛ *روز روشن*، ص ۱۴۰، در تاریخ بی‌بدل، *مجمع‌النفایس*، ص ۳۱، *همیشه بهار*، ص ۳۹-۴۰، دیوانی قریب پانزده هزار بیت مشتمل بر قصاید و غزلیات و مقطّعات ترتیب داده. *قصّهٔ حسن و دل* به‌فرمودهٔ نامدار خان نظم کرده به حسن *نامدار خانی* موسوم ساخته. تاریخ

عالمگیر که در دکن بود لعل محمّد را به‌حضور خود طلبید. لعل محمّد موجب حکم پادشاه جبراً و قهراً رو به‌راه سفر دکن آورد و در عرض راه سمند عزیمت به‌صوب اقلیم عدم جلو ریز ساخت. میرزا تا مدّت یک و نیم سال در خانهٔ راقم این اوراق بی‌تشویش معاش رحل اقامت افگند تا آن‌که قاصد شکرالله خان که در آن ایّام به‌حکومت بلدهٔ نارنول من اعمال میوات می‌پرداخت، پیش میرزا رسید و مکتوب اشتیاق مع زری رسانید. میرزا از وقوع چنین اتّفاق وداع والد بنده نموده روی توجّه به‌صوب خان مذکور آورد و تا انقطاع سررشتهٔ حیات خان مذکور نوعی فی مابین مضمون اتّحاد و اخلاص بسته شد که خیال مفارقت معنی بیگانه بود. بعد رحلت خان مذکور سه فرزند سعادت‌مندش که نخستین به‌خطاب پدر یعنی شکرالله خان مخاطب گشت و میانی شاکر خان خوردی میر کرم الله خان عاشق تخلّص که آخرکار به‌خطاب نیای خویش یعنی عاقل خان رسید، در پاس خاطر و حفظ مراتب دلجویی به‌حدّی کوشیدند که میرزا بحر طویل زندگانی را تا هنگام سکتهٔ مرگ به‌دولت و جمعیّت خاطر گزرانید. در باب نسب خویش آنچه میرزا در حضور این احقرالعباد مکرّر تقریر کرد، این است که سلسلهٔ اجداد میرزا منتهی به‌شاه منصور بن مظفّر پادشاه فارس ممدوح خواجه حافظ شیرازی می‌گردد. هنگامی که شاه منصور با امیر تیمور صف‌آرایی نموده کشته گردید، اولادش و احفادش رو به‌صوب بخارا آوردند. چندین پشت میرزا در ماوراءالنّهر اقامت داشتند. پدر بزرگوار میرزا از آن مکان مفارقت ورزیده در مملکت بنگاله رحل اقامت افگند. بعد انقضای یک پشت آفتاب وجود میرزا از مطلع صبح سعادت طالع گشت. میرزا به‌پیرایهٔ اهلیّت آراسته و به‌زیور صاحب کمالی پیراسته بود. خالق کریم توجّهی خاص در حق آن برگزیدهٔ خود عام فرموده که در تمامی مدّت حیات خیال تحصیل اسباب دنیوی به‌خاطرش خطور نه کرد و مدام به‌جمعیّت معاش با کمال انتعاش اوقات عزیز به‌سربرد و امیران عظام و صاحب ثروتان عالی احترام به‌ادب تمام و اشتیاق ما لاکلام فیض اندوز مجلس خاصش می‌گشتند و میرزا در مدّت‌العمر سوای خانهٔ شکرالله خان و فرزندانش کمتر به دید و وا دید اعیان عصر قدم فرسا می‌گردید. سن شریف میرزا به‌هشتاد رسیده و رحلت میرزا از این خاکدان فنا به‌سوی دارالصفای بقا روز پنجشنبه چهارم صفر سنهٔ یک هزار و

ص ۲۲؛ *نتایج‌الافکار*، ص ۱۰۹؛ *کلمات‌الشعرا*، ص ۱۰؛ *صبح گلشن*، ص ۷۵؛ *ریاض‌الشعرا*، ۱۴۱؛ *طور معنی*، ص ۹۸، دیوانش به‌نظر آمد. خیلی معنی‌یاب است. اکثر جواب غزل‌های عنایت خان آشنا گفته. شعرش متین و لغزش مطلقاً ندارد. *همیشه بهار*، ص ۳۶؛ دانشمند بی‌نظیر، فصاحت و بلاغت تخمیر در سخن‌سنجی بسیار دلپذیر بود. *تاریخ حسن*، ج ۴، ۳۹. نسخه‌های خطّی کلّیات و دیوانش در کتابخانهٔ خدابخش، پتنا و هم موزهٔ سالارجنگ، حیدرآباد محفوظ‌اند.

۹۸ پردل، میرزا محمّد تقی اندجانی اواخر مائة عشر (۱۱۰۰ ه) درگذشت. *نتایج‌الافکار*، ص ۱۰۹؛ *باغ معانی*، ۳۹.

۹۹ بیدل، میرزا عبدالقادر، بندرا بَن داس نگارندهٔ *سفینهٔ خوشگو* شاگرد بیدل بود و بقول خود او بیشتر از هزار مرتبه او را دیده بود. او دربارهٔ احوال و آثار میرزا بیدل به‌تفصیل نگاشته است. هم چنین در بیشتر تذکره‌های شعرای فارسی که در خود حیات بیدل و بعد از درگذشت او نوشته شدند، ترجمهٔ بیدل شامل آنهاست. محمّد شفیع وارد تهرانی که احوالش در *حدیقهٔ هندی* نگاشته شده است، اطّلاعاتی ارزشمند و یک کمی مختلف از دیگران دربارهٔ بیدل که بیشتر از یک سال و نیم در منزلش اقامت داشت، در کتاب خود *مرآتِ واردات* آورده است که خلاصهٔ آن بدین قرار است:

"طایر خوشنوای وجود میرزا از گلستان عدم در اکبرنگر عرف راج محل از ممالک بنگاله پر پرواز کشود و مدتی در آن سرزمین معاش به‌جمعیّت به‌سربرد و در کمال جوانی رو به‌هندوستان آورد و نخست در صحبت میرزا سلیمان خالوی حقیقی سلطان محمّد معزالدّین خلف شاه عالم بن عالمگیر منسلک گشته، بیت‌الغزل دیوان اعتبار گردید. روزی یکی از مقرّبان بساط سلطنت اشعار میرزا به‌سمع شاه رسانید. شاه پرسید این اشعار کیست؟ عرض کرد که از میرزا بیدل. شاه بر سبیل خوش طبعی فرمود: بیدل را در لشکر ما که تمام جوانان پردل‌اند، چه کار؟ میرزا به‌مجرد استماع این فحوای خارج آهنگ از آن مقام قدم به‌وادی سفر گذاشت. پس از قطع منازل در بلدهٔ متهرا برکنار دریای جمن اقامت گزید. لعل محمّد نامی حاکم آن مکان نائب حسن علی خان بهادر الهوردی خان از قدوم میرزا اطّلاع یافته در دلجویی و خاطرداری کوشید. میرزا نیز دلدادهٔ صحبت او شد. اتّفاقاً سلطان

انداز بیانش به‌دلنشینی عشوهٔ محبوبان. *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۳۱۵؛ *سفینهٔ بی‌خبر* شامل احوال و آثار مختصر شعرای متاخّر است که در سال ۱۱۴۱ ﻫ به‌پایان رسید. *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، ص ۲۳۱، *عقد ثریا*، ص ۳۶.

۱۰۳ بینا حاجی، احمدآباد، دربارهٔ «راز سر به‌مهر» که در بیت مذکور آمده. صاحب *باغ معانی* نظر می‌دهد که این «طرفه عبارت است». *باغ معانی*، ص ۳۳؛ *همیشه بهار*، ص ۳۶.

۱۰۴ پیام، محمّد شرف‌الدّین، چندی با میرزا ابوتراب غبار هم طرح بود. فارسی او بسیار شسته و رفته، اکثر اشعار نیک ازو سرانجام یافته. با خوشگو معارضه و مشاعره داشت. روز مشاعره به‌منزل خوشگو می‌آمد. در سال هزار و صد و چهل و چند درگذشت. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۱۲، مدّتی در شاهجهان‌آباد بسربرده، با آنندرام مخلص محشور بود. ۱۱۶۶ ﻫ فوت کرد. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۷؛ *باغ معانی*، ص ۳۵، اوّل خرد تخلّص می‌کرد، *مقالات‌الشعرا*، ص ۲۷، او در ماه محرم ۱۱۵۷ ﻫ در دهلی درگذشت، *سفرنامهٔ مخلص*، ص ۱۲، دیوانش هفت هزار بیت است، *گل رعنا*، ص ۲۲۰؛ *نفایس‌المآثر*، ص ۳۶؛ *صحف ابراهیم*، ص ۳۱؛ *تذکرهٔ حسینی*، ص ۷۷؛ *شمع انجمن*، ص ۹۴؛ *عقد ثریا*، ص ۱۵؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۱۴۱، با خان آرزو بنابر هم‌وطنی و بلکه هم‌محلگی در اکبرآباد خیلی محشور بود. با هم می‌نشستیم و شعر می‌گفتیم. در این ضمن اگر امدادی هم ازین عاجز به‌ظهور می‌رسید، دور نبود. یک دو رسالهٔ دیگر نیز پیش فقیر خواند. در اثنای فکر شعر بی‌تابی بسیار می‌نمود. گاهی می‌نشست و زمانی می‌خوابید و دمی برمی‌خواست. گفتم برادر این همه حالات درد زه است و چرا نباشد. شعر را طبع‌زاد می‌گویند. چون نسبت تربیت او به‌بنده می‌نمودند، از منم آزرده می‌شد. *مجمع‌النفایس*، ص ۳۲؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۱۴۱؛ *همیشه بهار*، ص ۳۹، بعد از فوت یافتن آرزو از او منحرف شده طرز میرزا جلال اسیر می‌پسندید و خیلی اعتقاد به‌او داشت، چنانکه خود گفته:

پیـام از امتـان میـرزا بـود اگر دیوانگی پیغمبری داشـت

عقد ثریا، ص ٤٤

سی و سه (۱۰۳۳ ه) واقع شد". به‌قول واله داغستانی در *ریاض‌الشعرا*، ص ۱۳۳: هرچند اکثر اشعارش موافق محاورهٔ فصحای عجم نیست و ترکیب‌های غریب در زبان فارسی اختراع نموده، امّا شعرهای بلند و برجسته بسیار دارد. همیشه *بهار*، ص ۳۱-۳۲.

۱۰۰ بقا، شیخ بقاءالله، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۷، اکثر در شعر هندی مضمون تازه می‌بندند و معانی و الفاظ برجسته می‌پسندند. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۱۱، شوخ طبع و ظریف مزاج و به‌هجوگویی راغب، *عمدة‌المنتخبه*، ص ۱۲۷؛ اسباب خانه مع خانه به‌قیمت چار صد روپیه فروخت و از راه بنگاله عازم عتبات عالیات شد. *خوش معرکهٔ زیبا*، ص ۵۴، در همان ضلع به‌کدام مکان اجلش رسید، *دستورالفصاحت*، ص ۸۳ اغلب این که در سال ۱۲۰۶ ه درگذشت. دیوان هندی ترتیب داده بود. *طبقات الشعرا*، ص ۲۹۷، نسخهٔ خطّی دیوان اردو از بقا در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال، کلکته مضبوط است که از طرف گروه اردو، دانشگاه دهلی به‌چاپ رسیده است. *گلشن هند*، حاشیه، ص ۴۲.

۱۰۱ بیمار، میندی لال، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۹-۳۰ در آغاز شباب به‌شراب عشق رام غلام مست بود و سپس جذبهٔ عشق حقیقی بر مزاجش چندان غلبه کرد که رو به‌دشت و صحرا آورد. *انیس‌الاحبا*، ص ۲۴۲.

۱۰۲ بی‌خبر، ولد میر لطف الله متخلّص به‌احمدی معروف به‌شاه لدها حسینی واسطی *سفینهٔ بی‌خبر* تذکره‌ای تألیف کرد. برای نوکری به‌آگره آمد از اتّفاقات محمّد عاشق همت همراه صوبه‌دار بود که سپاهیان را نوکر می‌گفت. بی‌خبر وقت نگاهداشت رسید. عاشق این مصرع ناصر علی را خواند: "بی‌خبر دیر رسیدی در منزل بستند". بی‌خبر در موسیقی، شکسته‌نویسی و فنون دیگر صاحب جوهر بود. یک سال قبل از وفات پدر خود فوت کرد و در جوار مرقد خواجه نظام‌الدّین اولیا (م: ۷۲۵ ه) دفن شد. کلیاتش از قصیده و غزل و رباعی و مثنوی قریب پانزده هزار بیت است. شاعر خوش‌خیال، تازه‌گوی خوب بود. *سفینهٔ خوشگو*، ۱۷۲-۱۷۵؛ *سفینهٔ هندی*، ۳۰-۳۱، بیدل از صحبتش بسیار محظوظ می‌شد. دوشنبه بیست و چهارم ذی‌قعده ۱۱۴۲ ه فوت کرد. *فارسی بلگرام*، ص ۴۱، طبع رسا و فکر آسمان پیما داشت، *نتایج‌الافکار*، ص ۱۱۹؛ *باغ معانی*، ص ۳۲، طرز کلامش به‌نمکینی ادای خوبان و

۱۱۰ برهمن، رای چندربهان، *باغ معانی*، ص ۳۰، به‌زبان اکثری از رازدارانان این دیر کهن و مورّخان صاحب فن شنیده شد که از ابتدای عهد تیمور تا حال هندوی دنیادار به‌این خوبی به‌عرصهٔ ظهور نیامده، هنگام خواندن اشعار آب از چشم‌های او روان می‌باشد، *همیشه بهار*، ص ۴۱، فرزند پندت دهوم داس، *چهار چمن*، ص ۵۵۱؛ *عمل صالح*، ج ۳، ص ۴۳۴؛ *کلمات‌الشعرا*، ص ۱۸، بعد قتل دارا شکوه، در شهر بنارس منزوی شد و در ۱۰۷۳ ه درگذشت. *تذکرهٔ حسینی*، ص ۷۳؛ *مرأة‌العالم*، ص ۵۵۱؛ *مرأة‌الخیال*، ص ۱۳۹؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۱۳۳؛ *گل رعنا*، ص ۸؛ *نتایج‌الافکار*، ص ۱۰۶؛ *شمع انجمن*، ص ۹۳؛ *باغ معانی*، ص ۳۰؛ *زعفران زار کشمیر*، ص ۳۲، چند اثر او به‌چاپ رسیده است مثلاً *چهار چمن*، *دیوان و منشأت*، که راقم سطور آن را از کتابخانهٔ رضا، رامپور در سال ۲۰۰۵ م به‌چاپ رسانده است.

۱۱۱ میر عبدالکریم میر عمارات که تاج‌محل در آگره به‌نظارت او سر به‌آسمان کشید، استاد برهمن بود و این شاگردش به‌او چند تا نامه نوشته است. *منشأت برهمن*، ص ۱۱، ۲۵.

۱۱۲ نوّاب افضل خان میرسامان یعنی ملّا شکرالله پسر عبدالحق، ملقّب به‌افضل خان و متخلّص به‌علّامی از شیراز به‌هند آمد. شاهجهان او را بالآخره به‌سمت وزارت کل عروج داد. در فصاحت حسان وقت و در هیئت و هندسه و حساب نیز مهارتی داشت. در ۱۲ رمضان ۱۰۴۸ ه (= ز خوبی برد گوی نیک نامی) /۷ ژانویه ۱۶۴۹ م درگذشت. عبدالحق مخاطب به‌امانت خان منصب هزاری داشت و به‌جائزهٔ کتیبه‌ای که در تاج‌محل نگاشت، به‌عطای فیل سرافراز شد.

۱۱۳ بیتاب، شیخ احسن الله، *سفینهٔ هندی*، ص ۳۱.

۱۱۴ تقی، میر محمّد تقی، *سفینهٔ هندی*، ۴۰-۴۱؛ *باغ معانی*، ص ۳۹.

۱۱۵ تجرید، میر حیدر، شاگرد سراج‌الدّین علی خان آرزو. اوائل در برادری اعتمادالدّوله منصبی داشت. بعداً همراه صوبه‌دار ولایت سنده به‌آن طرف رفت. از آنجا به‌بندرسورت، سپس به‌بنگاله رسید و به‌صحبت شجاع‌الدّوله فایز شد. همانجا در ۱۱۵۰ ه فوت کرد. با خوشگو ارتباط داشت. خوشگو نامه‌ای از تجرید به‌خان آرزو را در *سفینهٔ خوشگو* نقل کرده است. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۲۵-۲۲۸؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۴۱؛ *صبح گلشن*، ص ۸۰؛ *ساقی‌نامه* خوب گفته و در آن از خان

۱۰۵ بیتاب، محمّد افضل، محمّد فضیل احمدآبادی، نسبش به‌حضرت عبّاس عمّ پیغمبر اسلام می‌رسد. بعضی اجداد وی از ملک عرب آمده، در احمدآباد گجرات مسکن گزیدند پدرش در بندرسورت اقامت نمود. بیتاب در تلاش نظم صاحب قدرت بود. دردمند و وضع درویشانه داشت. در ۱۱۵۰ ه در سورت درگذشت. *نشتر عشق*، ص ۲۵۱.

۱۰۶ بسمل، عبدالواحد مهر کن، *سفینهٔ هندی*، ص ۳۱.

۱۰۷ پینکی، *سفینهٔ هندی*، ص ۳۷.

۱۰۸ بیغم، بهوپت رای بیراگی، اجدادش قانون‌گوی پنهان عمله سرکار چون تابع صوبهٔ پنجاب‌اند. کتاب *پر بوده چندرنایک* که در هندی است، به‌نام آن هندو پسر نظم کرده. اوایل مشق سخن به‌خدمت میان سرخوش گذرانید. خوشگو به‌سن چهارده سالگی از خدمت او استفادهٔ معنوی کرد. صاحب تصانیف متعدد است. قصص فقرای هند در مثنوی بیان کرده. مشهور است که نام دیو مرتاضی در عهد سلطان فیروز شاه (۷۵۲-۷۹۰ ه) بسرمی‌برد. از تصرّفات اوست که به‌حکم محی حقیقی گاو کشته را زنده گردانید. قصهٔ او را نظم کرده است. در ۱۱۳۲ ه درگذشت. کلّیاتش قریب پانزده هزار بیت به‌نظر آمده. دیوان غزل و رباعی شش هزار بیت و باقی مثنویات. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۰۱-۱۰۲، اشعار طبع‌زادش مشهور آفاق است و داخل در گرنته بابا نانک که معتقد فیه کهتریان و کایستهان است. *گل رعنا*، ص ۳۲؛ *روز روشن*، ص ۱۱۶، بیغم از معاصرین دارا شکوه و حضرت ملا شاه و از طرز شعر هر دو تاثیر گرفته بود. و مانند بیدل در فلسفهٔ تجدد امثال عقیده داشت. *تذکرهٔ شعرای پنجاب*، ۹۳، ۹۵، با پدر کشن چند اخلاص مؤلّف *همیشه بهار* بسیار آشنا بود. به‌وساطت او خدمت شیخ‌الشیوخ محمّد صادق انبالچی که دهلی به‌یمن او حکم بسطام داشت، مشرف شد. اکثر مطالب غامضهٔ حقایق و معارف که مطلب اقضی انسان است، از خدمت ایشان استفاده کرد. *همیشه بهار*، ص ۳۷.

۱۰۹ رای اودی بهان بهار مانند تخلّص خود رنگین طبع است و مضامین تازه را به‌جودت طبع در الفاظ بلند ادا می‌سازد. زبان شعر درست دارد. کسب علم شعر از کشن‌چند اخلاص نموده. *همیشه بهار*، ص ۳۸؛ *گل رعنا* (فاروقی)، ص ۲۹۳؛ *زعفران زار کشمیر*، ص ۳۳.

به‌عینه همان مصرعه‌ها یافتند. به‌سن هشتاد و نه سالگی در کشمیر در اواخر مائة ثانی عشر فوت کرد. *نتایج‌الافکار*، ص ۱۳۱، گویند مثل او درین عصر به‌کشمیر نیست تلاش معنی بسیار می‌کند. *مجمع‌النفایس*، ص ۳۶، روزی نظر به‌کمال خود می‌گفت: در شهر دو نیم شاعر است. یکی من و یکی مولوی عطاء الله هما و نیمی تمام شهر. مثنوی در وصف سراپای معشوق گفته در او داد معنی‌یابی داده. *عقد ثریا*، ص ۴۸؛ *روز روشن*، ص ۱۵۸.

۱۲۳ تسلیم، سلام الله خان، *سفینهٔ هندی*، ص ۴۳، مؤلّف *باغ معانی* که با او در ارتباط بود، می‌نویسد که او برادر خورد حافظ حلیم است. در کمال لطافت طبع واقع شده. در شیوهٔ ندیمی و خوش‌اختلاطی و تازه‌رویی و سخن‌سنجی و بذله‌گویی معروف. شاگرد ملّا نسیم است. اشعار پاکیزه دارد. *باغ معانی*، ص ۳۹، از اعاظم افاعنهٔ قصوز بود که شهری است در علاقهٔ لاهور، *روز روشن*، ص ۳۱، در صحبت میرزای گرامی نکات شعر یاد گرفته. هرچه موزون می‌کرد، از نظر میرزا نسیم گذرانیده. در لکهنو با نوّاب شیر جنگ معزز بود. حالا در حضور نوّاب آصف‌الدّوله بهادر ممتاز است. وضع خواندن شعرش بر گفتنش غالب افتاده. سری با عمامه و عصا هم دارد. طرز مشایخانه را هم از او آبروست. *عقد ثریا*، ص ۴۷.

۱۲۴ شیر جنگ نثار محمّد خان بن میر محمّد باقر مخاطب به‌سیادت خان بهادر بن میر محمّد نصیر نیشابوری نائب صوبه‌دار کشمیر ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ، نثار محمّد خان به‌کشمیر رفت و ببرالله خان برلاس (م: ۱۱۵۸ ه) را که در کشمیر شورش کرده بود، به‌قتل رساند. *تاریخ محمدی*، ص ۱۳۲، ۱۳۹.

۱۲۵ ثاقب، میر مفاخر حسین ولد میر عماد، ذهن سلیم، طبع معنی‌یاب دارد. خوش‌فکر و صاحب تلاش است. *کلمات‌الشعرا*، ص ۲۱؛ *تذکرهٔ بی‌نظیر*، ص ۵۲؛ به‌ذکاوت طبع و رسایی فکر متصف. اواخر ۱۱۰۰ ه رحلت کرد. *نتایج‌الافکار*، ص ۱۳۲.

۱۲۶ ثابت، میر محمّد افضل، از سادات خواف، برادرزادهٔ همّت خان دیری، شاعر مضبوط صاحب قدرت بود. طالب‌علم منقح و به‌جمیع فنون آراستگی داشت خصوص شعر که درین فن ید بیضا بوده. بی‌تکلّف کلیم روزگار و عرفی وقت خودش بود. آن قدر معانی تازه و مضامین‌بلند که ایشان را دست داده، کم کسی را خواهد بود. از تمام اشعار که قریب ده دوازده هزار بیت خواهد بود. هزار بیت

آرزو تمجید نموده است. اوایل سلطنت محمّد شاه به‌تهته، و از آنجا به‌بنگاله آمد نوکر سرفراز خان ناظم آنجا شد. بعد کشته شدن او به‌دکن رفت و از آنجا به‌سورت رفت. همان جا رحلت کرد. *مجمع‌النفایس*، ص ۳۶.

۱۱۶ تمکین، ملّا رحمت الله، استاد جواهر خان بود و بنابراین در باغ بلند پایین ارک قلعهٔ مبارک دارالخلافه اقامت داشت. شاعر عالی سلیقهٔ معنی‌یاب، ایهام‌بند صاحب تلاش است. در مجلس مشاعره در منزل خوشگو شرکت کرد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۵۹-۲۶۰، *سفینهٔ هندی*، ص ۳۹، از بنایر ملّا محمّد امین فاضل کشمیری و از علمای دورهٔ شاهجهان و اورنگ‌زیب، *صبح گلشن*، ص ۹۰؛ *نتایج‌الافکار*، ص ۱۳۱، سخنش خالی از ادا و تشبیه و تلاش معنی نیست. *همیشه بهار*، ص ۴۷. کشمیری است، مثل من در علم رس هم مهارتی داشت. *گل رعنا*، (فاروقی)، ص ۲۲۱.

۱۱۷ ملّا امین در عهد شاهجهان و عالمگیر از فضلای فحول بود. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۵۹.

۱۱۸ تحسین، عبدالعلی، کشمیری‌الاصل، اکثر در مسجد بیگم به‌خدمت حضرت گلشن الله می‌آمد. دیدنش در آنجا اتّفاق می‌افتاد. بسیار رنگین‌طبع و خوش‌فکر و صاحب تلاش است. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۶۷؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۴۱؛ صاحب *باغ معانی* با او ملاقات کرده بود. *باغ معانی*، ۳۸؛ *صبح گلشن*، ص ۸۱ اکثر دیدنش همراه محمّد احسن سامع میسّر می‌شود. جوان خوش‌خلق و آرمیده وضع است، فکر رسایی دارد. خوب و سنجیده می‌گوید. *همیشه بهار*، ص۴۸، در لکهنو به‌جوار رحمت الهی پیوست، *عقد ثریا*، ص ۴۶؛ *زعفران زار کشمیر*، ص ۳۵.

۱۱۹ میر محمّد امین بن میر محمّد نصیر نیشابوری مخاطب به‌برهان‌الملک سعادت خان بهادر، بهادر جنگ ناظم اودھ به‌سن تخمیناً شصت سال در دهم ذی‌الحجّه ۱۱۵۱ ھ در شاهجهان‌آباد فوت شد. *تاریخ محمدی*، ص ۱۰۷.

۱۲۰ تراب، میرزا ابو تراب، *سفینهٔ هندی*، ص۴۲.

۱۲۱ محمّد رفیع مخاطب به‌مبارزالملک سربلند خان تونی ناظم بنگال بن محمّد افضل مخاطب به‌مهندی خان الحسینی تونی، یکشنبه ۱۳ ذی‌قعده سال ۱۱۵۴ ھ در شاهجهان‌آباد به‌سن شصت و نه سال فوت کرد. *تاریخ محمدی*، ص ۱۱۶.

۱ توفیق، محمّد توفیق، با کمالات علمی با شعر هم مناسبتی داشت. به‌ایمای دوستی چند مصاریع میرزا صائب را مصرع‌ها به‌هم‌رسانید. چون در دیوان صائب دیدند،

مآخذ اشعار بسیار شیخ علی حزین برآورده که اکثر آن در *ریاض‌الشعرای* واله شامل است. نهال عمرش زود به‌صرصر مرگ از پا افتاد. *مجمع‌النفایس*، ص ۳۸، قوت حافظه که او دارد، در این زمان در دیگری دیده نشد. در هنگام تحریر این تذکره (*ریاض‌الشعرا*) در خصوص اسقاط اشعار مکرر گاهی مددی به‌راقم حروف کرد. *ریاض‌الشعرا*، ص ۱۵۵؛ *عقد ثریا*، ص ۵۰.

۱۲۹ *ریاض‌الشعرا* تألیف علی قلی واله داغستانی متولّد در اصفهان در ماه صفر ۱۱۲۴ ه و در ۱۱۶۹ ه (= پیوست برحمت واله = ۱۱۷۰ ه) در دهلی درگذشت. تألیف *ریاض‌الشعرا* در سال ۱۱۶۰ ه به‌پایان رسید. پروفسور شریف حسین قاسمی این تذکره را از کتابخانهٔ رضا، رامپور، در سال ۲۰۰۲ م به‌چاپ رسانده است.

۱۳۰ ثنا، شیخ آیت الله، در سخنوری صاحب فکر ثاقب و ذهن صائب است. طرز گفتگویش متین و عرایس افکارش رنگین. صاحب *باغ معانی* با او آشنا بود. *باغ معانی*، ۴۱؛ به‌فکر سخن طبع لطیفی داشت. در وسط ۱۲۰۰ ه رحلت کرد. *نتایج‌الافکار*، ص ۱۳۷، از شاهجهان‌آباد است. از شیخ علی حزین اصلاح گرفته. از مدّت دراز به‌پورب به‌عزت و حرمت تمام به‌سر می‌برده. *عقد ثریا*، ص ۴۹.

۱۳۱ جلالی، مولانا در عهد همایون به‌سربرد، *صبح گلشن*، ص ۱۰۵؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۱۶۱؛ *طور معنی*، ص ۱۰۹.

۱۳۲ جمیل (جمیلی) ولد شیخ جلال واصل، نغمه‌فهمی و نغمه‌پسندی او شهرهٔ روزگار بود. *صبح گلشن*، ص ۱۰۶.

۱۳۳ محمّد غوث گوالیاری شطاری مرید حاجی حمید، تا دوازده سال در دامن کوه چنار ریاضت شاقه کشیده، در علم دعوت رهنما و مقتدا و صاحب تصرف بود. همایون بادشاه با او عقیدت داشت. به‌گجرات رفت و از آنجا به‌اکبرآباد آمد و اکبر بادشاه را در سلک ارادت خود کشیده مگر بادشاه زود منحرف شد، بعداً به‌گوالیار رفت. *معراج‌نامه*، *جواهر خمسه*، *اوراد غوثیه*، *بحرالحیات* از جمله تصانیف او هستند. در سال ۹۷۰ ه رحلت کرد. *تذکرهٔ علمای هند*، ص ۲۰۶.

۱۳۴ جلیس، میرزا مهدی، *سفینهٔ هندی*، ص ۵۰؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۱۵۱.

۱۳۵ چشتی، شیخ حسین صوفی، صاحب تصانیف است، کتاب *دل و جان* منظوم نوشته، امّا هندوستانیه و چون در معنی همچون کتاب *حسن و دل* تفاحی استاد میر

به‌دعوی تازه مضمونی نگاه داشته. قصیده‌ای در اثبات تازه‌گویی گفته در مجمع عرس بیدل خواند و نقل آن را به‌جمیع صاحب سخنان داد و اظهار کرد که اگر به‌نظر کسی در اشعار من ابتذال درآید، باید که بر آن بیت خط نسخ کشد. خوشگو اکثر به‌خدمتش می‌رسید. او باز می‌گوید که هرچند مذهب آبا و اجدادش تسنّن بود، او مذهب تشیع را ختیار کرده بود و در اثبات این مذهب آثاری دارد. چندی در قدم مبارک (ناحیه‌ای در دهلی به‌نام قدم شریف رسول) و سپس به‌حویلی حکیم امام‌الدّین اکسیر متّصل نخاس اقامت داشت. بعد از پنجاه سالگی در ۱۱۵۲ ه (= ثابت مرده) فوت کرد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۲۲-۲۲۳؛ عموی ثابت نوّاب میر عیسی مخاطب به‌همت خان و متخلّص به‌دیری و جدش نوّاب میر ضیاءالدّین مخاطب به‌اسلام خان متخلّص به والا از جمله شعرای دورهٔ خود بودند. *روز روشن*، ص ۳۵۷؛ *تذکرهٔ حسینی*، ص۷۸؛ *تذکرهٔ نصرآبادی*، ص ۱۶۷؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۱۵۴؛ *صبح گلشن*، ص ۹۵، نسخه‌های خطّی دیوان و کلّیاتش در کتابخانه‌های مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علی‌گره، خدابخش، پتنا، موزهٔ سالارجنگ، حیدرآباد، بهوپال، لاهور، کراچی مضبوط‌اند. بلاغت از کلامش هویدا، فصاحت از اشعارش پیدا. *نتایج‌الافکار*، ص ۱۳۴؛ *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۲۰۳، اگرچه با فقیر بر سر بیت‌الحال گاهی صلح و گاهی جنگ داشت، لیکن واقع این است که هزار حیف که دیگر مثال او درین جزو زمان کجا به‌هم می‌رسد. وقتی که او را از یکی از شعرای ایران منازعت اتّفاق افتاد، قصیده‌ای مشتمل بر چهار صد بیت خیلی به‌قدرت گفته. واقعات کربلا را به‌طریق واقعات مقبل موزون نموده، نهایت خوب گفته. غزل کم گفته امّا آنچه گفته نهایت متانت دارد. *مجمع‌النفایس*، ص ۳۶-۳۷؛ *همیشه بهار*، ص ۵۲، در سال ۱۰۵۱ ه رحلت کرد. *عقد ثریا*، ص ۵۰.

۱۲۷ اسلام خان عالمگیری، میر ضیاءالدّین حسن بدخشانی در سال چهارم عالمگیری به‌صوبه‌داری کشمیر تعیین شد و در سال ۱۰۷۴ ه فوت کرد، *تاریخ محمدی*، ص ۱۰۸.

۱۲۸ ثبات، میر عظیم، *سفینهٔ هندی*، ص ۴۵، در حیات والد خود چندان مشق سخن نکرده بعد فوت ایشان راغب به‌این فن شد. با خان آرزو در نوشتن تذکره، به‌ویژه تکرار اشعار شریک غالب بود. *باغ معانی*، ص ۳۹-۴۰، دیوانی مشتمل بر حدود چهار هزار بیت را به‌جای گذاشت. در ۱۱۶۲ ه درگذشت. *نتایج‌الافکار*، ص ۱۳۶،

۱۴۲ ابراهیم خان ولد علی مردان خان امیرالامرا زیک که مخاطب به‌علی مردان خان بود، از امرای شاهجهان، عالمگیر و شاه عالم. در اواخر صفر یا اوایل ربیع‌الاوّل ۱۱۲۲ ه در کشمیر فوت شد. او داماد میرزا یحیی بن سیف خان قزوینی بود. *تاریخ محمدی*، ص ۲۷.

۱۴۳ علی مردان خان، امیرالامرای شاهجهان، در ۱۶ آوریل۱۶۵۷ م/۱۰۶۷ ه درگذشت (= حق آگاه مردان خان). *مآثرالامرا*، ج ۲، ص ۷۹۹.

۱۴۴ میرزا ابوطالب کلیم کاشانی ملک‌الشعرای شاهجهان در ۱۶۵۱/۱۰۶۱ ه در کشمیر فوت کرد و *بادشاه‌نامه* را نتوانست به‌تکمیل برساند.

۱۴۵ فطرت، موسوی خان، میر معزالدّین شاعر و دولتمرد دورهٔ حکومت شاهجهان و اورنگ‌زیب است، *گلشن فطرت* و *منشورات فطرت* از جمله آثار اوست. در سال ۱۰۱۱ ه/۱۶۸۹ م درگذشت.

۱۴۶ جویا، ملّا، *باغ معانی*، ص ۴۳، شیخ محمد فاضل سرهندی، جویا خالی از جنون نبود. در اورنگ‌آباد به‌تعلیم اطفال هنود می‌گذرانید. خوش سخن است. *تذکرهٔ بی‌نظیر*، ص ۵۵؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۱۷۴؛ *همیشه بهار*، ص ۵۶؛ *تاریخ محمدی*، ۲۱، در فن سخنوری تتبّع میرزا صائب می‌کرد و با محمّد سعید اشرف و ملّا علی رضا تجلّی که همراه ابراهیم خان در کشمیر آمده بودند، صحبت داشت. صاحب دیوان و فصیح بیان است. *تاریخ حسن*، ج ۴، ص ۲۶؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۵۳.

۱۴۷ جودت، میرزا ایّوب، محمّد ایّوب، در ۱۱۱۴ ه خدمت امانت اخذ جزیه پایپاقی سرکار الور تابع میوات سرفراز ماند. مدّتی با ضیاءالله خان پسر عنایت الله خان در اکبرآباد بسربرده. خوشگو او را در عهد بهادر شاه (۱۱۱۹ م/۱۷۰۷ م-۱۱۲۴ ه/۱۷۱۳ م) دو سه مرتبه دیده و او را شاعر صاحب قدرت، پاکیزه طینت یافت که سلیقهٔ سخنوری بسیار عالی داشت. به‌حسن اخلاق و دیگر صفات انسانی پیراسته بود. قوّت حافظه آن قدر داشت که اشعار خود را که بیست هزار بیت بود، همگی بر نوک زبان داشته، به‌این غرور جمع نکرده. در اوایل عهد فرخ سیر (۱۱۲۴ ه/۱۷۱۳-۱۱۳۱ ه/۱۷۱۹ م) در عین جوانی به‌دهلی درگذشت. از «ایوب بهشت کرده مسکن = ۱۱۲۵ ه» سال وفات او در می‌آید. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۶۷-۶۸؛ *باغ معانی*، ص ۴۲، در ۱۱۰۴ ه خدمت امانت جزیهٔ سرکار الور تجارا به او

علی شیر است که داد سخن در آن داده زبان به‌ذکر آن آلودن حیف است. آنچه از چندین هزار بیت او قابل ذکر است، شاید همین مطّلع است. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۱۴۹. (مطلع در متن تذکره آمده است).

۱۳۶ شیخ سلیم چشتی بن بهاءالدّین از اولاد شیخ فریدالدّین گنج شکر، در سال ۸۹۷ ه متولّد شد. ریاضات و مجاهدات کشید، دو مرتبه برای ادای مناسک حج رفت. در فتح‌پور سیکری که در نزدیکی آگره است، سکونت داشت. اکبر بادشاه تیموری فرزندی نداشت. او به‌سلیم چشتی روی آورد. حق تعالی به‌پادشاه پسران داد. آنها را در منزل شیخ تربیت کرد. بیست و نهم ماه رمضان ۹۷۹ ه در اعتکاف از این عالم گذشت و در صحن مسجدی در فتح‌پور سیکری دفن شد. در واقع عمارت مسجد و آن روضه عمارتی است که بر روی زمین مثل آن عمارت بسیار کم خواهد بود. *اخبارالاخیار*، ص ۲۹۰.

۱۳۷ چشتی، (جشنی) غلام علی از ملازمان آستان جهانگیر بادشاه بود. *روز روشن*، ص ۱۶۶، *همیشه بهار*، ص ۶۰.

۱۳۸ جمال، سیّد نور جمال، جونی و جمال هر دو تخلّص می‌کرد. اشعارش قریب به‌چهار هزار بیت تدوین یافته مبنی بر اقسام سخن. *عرفات‌العاشقین*، ص ۱۰۷۸.

۱۳۹ جهانی، مولانا، *ریاض‌الشعرا*، ص ۱۶۸.

۱۴۰ جوهری، محمّد امین، از شعرای شاهجهان‌آباد. *صبح گلشن*، ص ۱۱۰.

۱۴۱ جویا، میرزا داراب، ابراهیم خان به‌سبب اتحاد مذهب با او رفتار دوستانه می‌کرد. در ۱۱۱۸ ه (= سخن‌پرور) فوت کرد. روزی او و برادرش میرزا کامران گویا با محمّد علی ماهر گفتند که ببینید ما هر دو برادر چگونه نام و تخلّص ابوطالب کلیم را با هم برادرانه بخش کرده‌ایم. جویا، طالب، گویا، کلیم، ماهر متبسّم شده گفت معنی‌هایش هم باید قسمت کرده‌آید. *باغ معانی*، ص ۴۲-۴۳؛ *صبح گلشن*، ص ۱۱۰، هرچند طریقهٔ شعر قبول و جویا یکی است چه قبول از قدما به‌طریقهٔ سلمان و کمال خجندی و از متأخّرین به‌روش سلیم و تأثیر راه می‌رفت و جویا اکثر متتبع طرز صائب و اندکی به‌روش میر معز فطرت نیز رفته. خیلی خوش‌فکر و معنی تلاش است. قصاید و غزل‌هایش مشهور است. مثنوی مختصر نیز دارد که خالی از تازگی نیست.

ص ۶۶؛ مولانا حمیدی، *زعفران زار کشمیر*، ص ۴۴.

۱۵۲ حاذق، حکیم حاذق میر حسینی، در آخر شهر شوّال ۱۰۶۷ ه در اکبرآباد درگذشت. *نتایج‌الافکار*، ص ۱۹۱، بیست هزار روپیه و بقول برخی پانزده هزار روپیه سالیانه از حضور پادشاه به‌او داده می‌شد. بعد از چند سال چهل هزار روپیه سالیانه برایش مقرر گشت. *نشتر عشق*، ص ۴۶۶، *گنج طلسم*، *ظل‌الشمسین*، *بهار خلد*، *تمسک نجات*، *طور تجلّی* از مثنویات او هستند و دو *ساقی‌نامه* و یک دیوان هم به‌تکمیل رساند. *کلمات‌الشعرا*، ص ۵۱، کتابی به‌اسم *بادشاه‌نامه* برجای گذاشت. *ذخیرة‌الخوانین*، ج ۲، ص ۳۰۳؛ *همیشه بهار*، ص ۶۰، کمال قابلیت داشته. اشعار خوب دارد، *ریاض‌الشعرا*، ص ۱۸۷، چند دیوان ترتیب داده. اشعار وی مشرق و مغرب را فراگرفته و اشتهار تمام یافت. *طبقات شاهجهانی*، لطیفهٔ دهم، ص ۴۹؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۶۲؛ *مرأة‌العالم*، ص ۵۶۹.

۱۵۳ حکیم همام ابن مولانا عبدالرزّاق گیلانی، *ریاض‌الشعرا*، ص ۱۸۷، برادر خرد حکیم ابوالفتح، در لاهور رحلت نمود، بعد از آن به‌مقام حسن ابدال نقل نموده پهلوی برادرش دفن کردند. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۱۱۶.

۱۵۴ سلطان پرویز برادر ارشد شاهجهان، نوزدهم آبان، ۹۹۷ ه متولّد شد و در سال ۱۰۳۶ ه درگذشت.، An Oriental Biographical Dictionary, P. 310.

۱۵۵ حکمت، مولوی محمّد عیوض، *سفینهٔ هندی*، ص ۶۳، به‌آیین آزادگی بسر می‌برد. اکثر اوقات به‌بنارس می‌آید. قضات و طلبهٔ علم ازو در حساب می‌باشند. به‌دقایق شعری بسیار می‌رسد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۳۰.

۱۵۶ حقّی، شیخ عبدالحق محدّث دهلوی، آثار متعدّدی را به‌زبان فارسی و عربی به‌جای گذاشت و تذکرهٔ معروف و معتبر عرفای هند به‌نام *اخبارالاخیار فی اسرارالابرار* نگاشت که چند مرتبه به‌چاپ رسیده است. شیخ عبدالحق احوال زندگی خود و پدر خود را در آخر *اخبارالاخیار* نوشته است. او در سال ۱۰۵۲ ه/۱۶۴۲ فوت کرد و در دهلی در منطقه مهرولی نزدیک به‌حوض شمسی دفن شد. مزارش تاکنون مرجع خلایق است. *ذکرالملوک* معروف به*تاریخ حقی* در تاریخ هند اثری است دارای اهمیت که تاکنون به‌چاپ نرسیده است. پروفسور خلیق احمد نظامی کتابی به‌زبان اردو دربارهٔ احوال و آثار شیخ عبدالحق تألیف نموده است. بقول آزاد

تفویض شد. *باغ معانی*، ص ۴۲، حافظه و مدرکه با آنکه تضاد دارند، به‌کمال بود. داد تلاش معنی می‌داد. *مجمع‌النفایس*، ص ۴۰، معنی‌بند صاحب تلاش می‌نماید. هرچه گفته همه متین و دلنشین، معنی‌اش خوب و الفاظش رنگین. *همیشه بهار*، ص ۵۹؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۵۶.

۱۴۸ جنون، ابوالفتح خان کشمیری، در اوایل عهد فرخ سیر (۱۱۲۴ ه‍/۱۷۱۳ م- ۱۱۳۱ ه‍/۱۷۱۹ م) درگذشت. نعش او را به‌گورکهپور آوردند و در مقبره‌ای که خودش ساخته بود، به‌خاک سپردند. خوشگو با خواجه مظفر که نبیرهٔ جنون بود و در عظیم‌آباد زندگی می‌کرد، ارتباط داشت. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۸۲-۸۲؛ *باغ معانی*، ص ۴۳، در آخر عمر دیوان صوبهٔ تهته شد. همانجا فوت شد. نعش او را به‌گورکهپور که آنجا قبلاً اقامت داشت، آوردند و در مقبره‌ای که خودش ساخته بود، دفن کردند. *صبح گلشن*، ص ۱۰۹.

۱۴۹ جامع، خواجه محمّد مقصود کشمیری از فضایل علمی و حکمی بهره برداشته و صاحب دیوان بود. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۶۳-۲۶۴؛ *باغ معانی*، ص ۴۳، در ادابندی و سخن‌پردازی داد سخنوری می‌دهد. سلاست عبارت و متانت الفاظ به‌درجه‌ای دارد که ناطقه از بیان آن به‌عجز و قصور معترف و از فضایل علمی و حکمی نیز آشنا. *همیشه بهار*، ص ۵۸.

۱۵۰ حیاتی، اغلب این است که همان حیاتی گیلانی است که در ۱۰۱۵ ه‍ درگذشت (؟) در اوایل برای تجارت به‌کاشان رفت و آمد داشت و با شعرای آن دیار محشور بود. باری شاعری متخلّص به میلی در حالت مستی او را با شمشیر زخمی کرد. حیاتی با وجود این که نیروی انتقام داشت، عکس‌العمل را نشان نداد. حیاتی به‌هند آمد و به‌سرپرستی حکیم ابوالفتح بسر برد و به‌توصیهٔ او با دربار اکبر و شاهزادگان بستگی پیدا کرد. در ۱۰۱۵ ه‍ فوت کرد. *نتایج‌الافکار*، ص ۱۸۷؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۱۹۳، به‌دستور جهانگیر *تغلق‌نامهٔ* امیر خسرو را که ناقص مانده بود، به‌احسن عنوان به‌انجام رساند. بادشاه او را به‌زر کشید. *همیشه بهار*، ص ۶۱.

۱۵۱ حمیدی کشمیری، *طور معنی*، ص ۱۲۲؛ *تذکرهٔ حسینی*، ص ۱۰۴؛ *عرفات‌العاشقین*، ص ۱۲۵۱، کلامش محمود السنه برنا و پیر بود. *صبح گلشن*، ص ۱۴۴، ص ۱۴۴؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۱۹۲، تاریخ وفاتش از « شد به‌بهشت» برمی‌آید. *همیشه بهار*،

۱۶۱ زیب‌النسا بیگم دختر بزرگ اورنگ‌زیب عالمگیر، خودش شاعر و صاحب فضل بود و هم از شعرا، ادبا و علما سرپرستی کرد. شعر می‌سرود و انتساب دیوان شعر به‌او که چاپ شده درست نیست. زیب‌النسا در سال ۱۱۳۱ ه‍/۱۷۰۱ م درگذشت و در صحن مسجدی که خودش ساخته بود، دفن شد. این مسجد در نزدیکی دروازهٔ کابلی شاهجهان‌آباد ساخته شده بود که انگلیس‌ها برای گذاشتن راه‌آهن آن را منهدم کردند.

۱۶۲ حسامی، شیخ حسام‌الدّین، در ۱۱۱۵ ه‍ رحلت کرد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۲؛ *باغ معانی*، ص ۴۸، مرد سپاهی پیشه بود. شعری که می‌فرمود، پیش کسی کم می‌خواند. صفای ذهن و سلامت طبع آن قدرش بود که با آن که علوم حکمی به‌درس‌ها نخوانده بود، فاضل خان میر منشی و میر محمّد امین که هر دو فاضل جید بودند، وقت مباحثه ایشان را حکم می‌نمودند. *مجمع‌النفایس*، ص ۴۰.

۱۶۳ حیایی، از متهرا، *باغ معانی*، ص ۴۹.

۱۶۴ اکرم علی خان سید عالی نسب، مجموعهٔ آدمیت و اهلیت، سخن‌فهم بود که طبعش ریاض بی‌خزان و اختلاطش گل همیشه *بهار* دل دوستان است. *باغ معانی*، ص ۴۹.

۱۶۵ حسرت، محمّد اشرف، از سادات موسوی، دیوانش به‌نظر افتاده، خیلی صاحب زبان و بلند تلاش یافته شد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۶۱؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۶۰، دیوانی از او یادگار مانده است. *نشتر عشق*، ص ۴۹۰.

۱۶۶ سندیله شانزده کروه از لکهنو واقع است، *باغ معانی*، ص ۵۰، اکثر نجبا و شرفا و طلبا از آنجا برخاسته‌اند. *نشتر عشق*، ۴۹۰.

۱۶۷ حقیر، میرزا باقر، با صاحب *باغ معانی* مرتبط بود که می‌نویسد هنوز اشعارش از هزار زیاد نیستند، لیکن همه به‌اسلوب واقع شده‌اند. *باغ معانی*، ص ۵۴.

۱۶۸ حسن، میر غلام حسن صاحب معانی آشنا بود. شعر فارسی به‌مزه می‌گوید. *باغ معانی*، ص ۵۵. صاحب *مجمع‌الانتخاب*، او را در سرکار نوّاب سالار جنگ مرحوم در لکهنو دیده بود، *مجمع‌الانتخاب*، (فاروقی) ص ۷۹.

۱۶۹ ریخته عبارت از زبان مختلط هندی و فارسی و روز مرهٔ هندوستان‌زایان است. *باغ معانی*، ص ۵۴.

بلگرامی: تصانیف این فیاض والا از صغیر و کبیر به‌صد مجلد و به‌حسب شمار ابیات پانصد هزار رسیده است. او در ۹۵۸ (= شیخ اولیا) به‌دنیا آمد و در سال ۱۰۵۳ ه (= فخرالعالم) رحلت کرد. *مآثرالکرام*، ج ۱، ص ۲۰۱.

۱۵۷ سیفی، سیف‌الدّین، برای احوال مفصّل سیف‌الدّین پدر شیخ عبدالحق محدّث دهلوی و افراد دیگر خانواده‌اش ر.ک: قسمت آخر *اخبارالاخیار* تألیف شیخ عبدالحق محدّث دهلوی.

۱۵۸ حوض شمسی در منطقه مهرولی دهلی، سلطان شمس‌الدّین ایلتتمش (۶۰۷ ه/۱۲۱۱ م-۶۳۳ ه/۱۱۳۶) در ۶۲۷ ه/۴۰-۱۳۳۹ م این آبگیر را حفر کرد. سپس سلطان علاءالدّین خلجی (۶۹۵ ه/۱۲۹۶ م - ۷۱۵ ه/۱۳۱۶ م) ۷۱۱ ه/۱۳۱۱ م آن را تعمیر و تصفیه کرد و فیروز شاه تغلق در (۷۵۲ ه/۱۳۵۱ م/۷۹۵ ه/۱۳۱۶ م) آن را دوباره تعمیر کرد، *فتوحات فیروز شاهی*، ص ۱۲؛ تاریخ فیروز شاهی برنی، ج ۱، ص ۲۴۱، در نزدیکی این حوض مزارات چند نفر عارف معروف دوره‌های مختلف قراردارند، *سیرالمنازل*، ص ۲۶۱.

۱۵۹ حجّت، میرزا مهدی کشمیری، از تلامذهٔ میرزا مهدی حجّت که در ایران بودند و احوالش را نصرآبادی نوشته، مدّتی رفیق نوّاب اعتمادالدّوله قمرالدّین خان بود. با آرزو مرتبط بود. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۳۶، دیوانش تقریباً چهار هزار بیت دارد. *نشترعشق*، ص ۴۷۴، خلف میرزا عنایت مشهدی، پیش نماز گاهی فکر شعر می‌کرد. برادرزادهٔ میرزا داراب بیگ جویا نیز بود، با آرزو ملاقات نموده بود. *مجمع‌النفایس*، ص ۴۲؛ همیشه *بهار*، ص ۶۰، قمرالدّین خان، اعتمادالدّوله، میر محمّد فاضل مخاطب به‌وزیرالممالک اعتمادالملک قمرالدّین خان چین بهادر نصرت جنگ محمّد شاهی بن وزیرالممالک اعتمادالدّوله محمّد امین خان چین بهادر ظفر جنگ سپه‌سالار یار با وفا، از اعاظم امرای هند، و وزیر محمّد شاه پادشاه، روز جمعه ۲۲ ربیع‌الاوّل ۱۱۶۱ ه در نزدیکی سهرند در جنگ ابدالی افغان کشته شد. سنش ۶۲ سال، پدرش در سال ۱۱۳۳ فوت کرد. *تاریخ محمدی*، ص ۱۴۱-۱۴۲.

۱۶۰ حیران، شیخ محمود، به‌مذاق تصوّف آشنایی تمام داشت. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۵؛ *باغ معانی*، ص ۴۵؛ همیشه *بهار*، ص ۶۵.

۱۷۴ حیران، میر حیدر علی، در عهد آصف‌الدّوله پنجاه سوار یافته، در مصاحبت حضور ممتاز شد. بعد وفاتش، تعینات محالات مانکپور بهار شده بود. زمین‌دار آنجا سرتابی کرد، میر او را کشت. رفیقانش میر را کشتند، *سفینهٔ هندی*، ص ۶۴؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۱۳۴، *رسالهٔ عروض سیفی* را مطالعه کرد. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۳۶.

۱۷۵ حسرت، جعفر علی، *سفینهٔ هندی*، ص ۶۲، فرزند میرزا ابوالخیر عطار، *تذکرهٔ هندی*، ص ۷۴، والدش در لکهنو متّصل نخاس ادویه‌فروشی داشت. *سفینهٔ هندی*، ص ۶۲، با سرکار حسن علی خان بهادر مربوط است. *تذکرهٔ میر حسن*، ص ۵۲، آخرِ چندی در سرکار صاحب عالم میرزا جهان‌دار شاه هم عز و امتیاز یافت. *تذکرهٔ هندی*، ص ۷۴، در لکهنو در سال ۱۲۰۹ ه (= سوی جنت رفت) فوت کرد و در حویلی خود متّصل نخاس دفن شد، *دستورالفصاحت*، حاشیه، ص ۷۲. نسخه‌های خطّی دیوانش در کتابخانهٔ رضا، رامپور و کتابخانهٔ انجمن ترقّی اردو، کراچی نگهداری می‌شوند، *فارسی‌گو شعرای اردو*، ص ۸۵؛ *مجمع‌الانتخاب*، ص ۷۹؛ مصنف *انیس‌الاحبا* رسالهٔ *عروض سیفی* را ازو درس گرفته بود. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۳۶، در خلق و اخلاق یکتای روزگار، قبل از وفات چهار سال ترک لباس هم نموده. به‌کنج قناعت نشسته بود. نام بخشیدهٔ مرشد مقصود علی بود. در لکهنو متصل نخاس حویلی خود داشت، همان‌جا دفن شد. *مجمع‌الانتخاب* (فاروقی)، ص ۷۹.

۱۷۶ حسن، خواجه محمّد حسن، در علم موسیقی مهارت کلّی به‌هم‌رساند. اعزهٔ این دیار بسیار عزّت و توقیرش می‌نمایند. پسندیده اطوار و خوش‌گفتار است. *سفینهٔ هندی*، ص ۶۲-۶۲؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۲۲۶، در سال ۱۱۵۱ ه در شاهجهان‌آباد متولّد شد. از پدر و جد امجد خود خواجه غیاث‌الدّین استفادهٔ علمی کرد (*گلدستهٔ مودودی*، ص ۳۸). غوامض تصوّرات را به‌خوبی حل می‌کرد، فصوص و فتوحات به‌خوبی می‌دانست. دست ارادت به‌سیّد شاه علی اکبر مودودی داده بود. *روز روشن*، ص ۱۷۲، در امورات دنیا توسّل به‌نوّاب سرفرازالدّوله حسن رضا خان داشت. *گلشن هند*، ص ۱۱۵. ۱۰ ذی‌الحجّه ۱۲۴۱ ه (= مهر اوج تصوّف نهان شد؛ دوشنبه و مه ذی‌الحجّه دهم بوده) درگذشت و در محلّه رستم‌نگر مدفون شد، *گلدستهٔ مودودی*، ص ۷۱. دیوان شعرش نمانده ولی *لطائف اکبری*، *برهان‌البیت*،

۱۷۰ حیا، شیورام، پسر دوّم رای بهوگنی مل، از قوم کایستهه، طبعی بس بلند و سلیقهٔ درست داشت. به‌زبان بیدل حرف می‌زد. نثری دارد به‌طرز *چهار عنصر* مسمّی به‌*گل‌گشت بهار ارم* در بیان کیفیت سیر بِرج متهرا و بندرابن و تفصیل خصوصیت آنجا، خوشگو از مطالعه آن استفاده کرد. بالای اشعار خود «الحیاء من الایمان» می‌نوشت. خوشگو با رقعه‌ای به‌مهر آرزو برای شرکت در مجلس مشاعره در منزل خوشگو، خدمتش رسید. حیا در مجلس مشاعره شرکت کرد. در اکبرآباد به‌سن چهل و چند سالگی در سال ۱۱۴۴ درگذشت. دیوان ضخیم به‌جای گذاشت. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۸۳-۱۸۵. دیوانش قریب چهار هزار بیت خواهد بود. *سفینهٔ هندی*، ص ۵۷؛ *باغ معانی*، ص ۵۵؛ *نشتر عشق*، ۴۹۱؛ *نتایج‌الافکار*، ص ۱۹۳؛ *صبح گلشن*، ص ۱۴۴؛ *همیشه بهار*، ص ۶۳؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۶۴. از قوم کایسته اونایه، *گل‌گشت بهار ارم* در بیان کیفیت بِرج که عبارت از نواحی متهرا و بندرابن است. *گل رعنا* (فاروقی)، ص ۲۹۸.

۱۷۱ بهوگنی مل مرد عمده در متصدیان بی‌نظیر و معتبر روزگار بود. طبع موزون داشت نشاء (نشاط، *گل رعنا*، ص ۲۹۸) تخلّص می‌کرد. بهوگنی مل و پدر خوشگو در لشکر عالمگیر با یکدیگر ارتباط داشتند. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۸۳، بهوگنی مل دیوان نوّاب اسد خان و برادر بزرگ راجه دیامل بود. *سفینهٔ هندی*، ص ۵۸، اسمش در منابع مختلف بدینگونه آمده است: بهوکتی مل، *همیشه بهار*؛ پهوگنی مل، *گل رعنا*؛ و *سفینهٔ هندی*؛ رای بهوکنی مل بن دیومن کایته نویسنده، در شعر و انشا دستی داشت و در سرکار آصف‌الدّوله نوکر عمده بود، در محرّم سال ۱۱۳۴ ه در شاهجهان‌آباد فوت شد. *تاریخ محمدی*، ص ۴۵؛ متخلّص به نشا. *مقالات‌الشعرا*، ۷۳ ب.

۱۷۲ حلیم، حافظ حلیم، اشعار اساتذه از بس که یادداشت، خود هم فکر شعر می‌کرد. *سفینهٔ هندی*، ص ۶۱-۶۲، اکثر اشعارش به‌طرز اسحاق اطعمه است. شیرینی بیانش در مذاق‌ها گوارا و با مزه‌تر ازوست. صاحب *باغ معانی* با او ارتباط داشت و پدرش را هم دیده بود. *باغ معانی*، ص ۵۴.

۱۷۳ درگاه شاه مینا در لکهنو، تاکنون مرجع خلایق است. خود شیخ مینا صاحب ولایت بوده و در سایهٔ تربیت و عنایت شیخ قوام‌الدّین پرورش یافته و مرید شیخ سارنگ بود. *اخبارالاخیار*، ص ۱۶۲.

۶۸. به‌اهلیت لطف طبع اتّصاف داشت. *باغ معانی*، ص ۵۷؛ *همیشه بهار*، ص ۶۹.

۱۸۴ خرد، میر، در *باغ معانی* میر خسرو نه میر خرد. صاحب *باغ معانی* نیز نوشته است که خان آرزو بر شعر محب علی خان حشمت به‌دستخط خود نوشته که سنگ جراحت لفظ فارسی نیست و در محاورهٔ اساتذهٔ فارسی نیامده. عاجز در اشعار مردم ایران دیده. رشدی لاهیجی که از شعرای مسلّم‌الثّبوت عهد خود است، گوید:

رشدی بنشین بت هوا را بشکن　　درمان مطلب دل دوا را بشکن
از خانه برون سنگ جراحت بارد　　تا سر نبود شکسته پا را بشکن

باغ معانی، ص ۵۸

۱۸۵ خادم، نظر بیگ، *سفینهٔ هندی*، ص ۶۶ در عین جوانی فوت کرد. *باغ معانی*، ص ۵۸، نظر بیگ یا نظیر بیگ، هم سبقت تخلّص می‌کرد. در ۱۱۶۰ ه درگذشت. *روز روشن*، ص ۲۳۳؛ بود و باش او در مغل‌پوره بود. *عقد ثریا*، ص ۶۲.

۱۸۶ خوشگو، بندرا بَن داس، *سفینهٔ هندی*، ص ۶۷، سالباهن معاصر راجه بکرماجیت بود و معارضه و مناقشه او با راجهٔ مذکور در افسانه‌های هندی مشهور. *باغ معانی*، ص ۵۹، از بیست و پنج سال با آرزو مرتبط بود. شعر را بسیار خوب می‌گوید. نبض نازکی مضمون به‌دست او افتاده. تذکره‌ای (*سفینهٔ خوشگو*) به‌نام عمدةالملک امیر خان بهادر مزین گردانید. نوّاب در جلدوی آن دو روپیه یومیه او به‌محصول سایر پراگ که عبارت است از اله‌آباد، مقرر فرموده بود. *مجمع‌النفایس*، ص ۴۵-۴۶. انصاف این که تحریر تذکرهٔ او به از تذکرهٔ (*مجمع‌النفایس*) استادش سراج‌الدّین علی خان است. در ۱۱۷۰ ه در عظیم‌آباد، پتنا درگذشت. *گل رعنا* (فاروقی)، ص ۳۰۳.

۱۸۷ عمدةالملک امیر خان بهادر نعمت اللهی، بخشی دوّم محمّد شاه بادشاه، صوبه‌دار اله‌آباد، صاحب ذهن مستقیم و رای سلیم، نکته‌یاب و ادافهم و سخندان و ظریف و بدیهه‌گو و بذله‌سنج و حاضر جواب و نادرهٔ زمان بود، احوال مفصّل او در *خازن‌الشعرا*، برگ ۳۷-۳۷ آمده است.

۱۸۸ خلیق، کرامت الله خان، *سفینهٔ هندی*، ص ۶۹؛ *انیس‌الاحبا*، ۱۴۲.

۱۸۹ خورشید، میر خورشید علی، *سفینهٔ هندی*، ص ۷۰؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۱۴۲، در نوزدهم شعبان ۱۱۵۹ ه متولّد شد. در محلّهٔ میدان‌پوره، بلگرام سکونت داشت.

اصطلاحات نقشبندیه، *تضمین اشعار مثنوی*، *مثنوی مظهر عشق*، رساله در علم تکثیر و رساله در فن موسیقی ازو یادگار مانده. *فارسی‌گو شعرای اردو*، ص ۱۴۰. *مجموعهٔ نغز*، ص ۲۰۵؛ *روز روشن*، ص ۱۷۲؛ *عمدةالمنتخبه*، ص ۳۱۸؛ *تذکرهٔ هندی*، ص ۷۲.

۱۷۷ نوّاب محبّت خان، محبّت فرزند حافظ رحمت خان روهیله. در سال ۱۱۶۵ ه متولّد شد. شاگرد فاخر مکین است. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۹۱، در ۱۳ صفر ۱۲۲۴ ه در لکهنو فوت شد. *حیات رحمت خان*، ص ۲۱۳.

۱۷۸ حافظ رحمت خان بن شاه عالم ملقّب به‌حافظ‌الملک حاکم روهیلکند (۱۱۶۱-۱۱۸۸ ه/۱۷۴۸-۱۷۷۴ م) *خلاصةالانساب* دربارهٔ حسب و نسب افغان‌ها را نگاشت. *مارشل*، ص ۱۶۹.

۱۷۹ خاکی سرهندی، در هفت اقلیم رازی فقط همین بیت او نقل شده و او به‌عنوان شاعری و خوش‌نویسی خوب معرّفی شده است. *هفت اقلیم*، ج ۱، ص ۳۴۸؛ *عرفات‌العاشقین*، ص ۱۳۵۸.

۱۸۰ خواجه زادهٔ کابلی به‌غایت صاحب طبیعت و فطانت عالی و در آنِ حسن و جمال ظرفا و فضلا و شعرا به‌روشی که در آنجا مقرّر می‌باشد، او را به‌بادشاهی برداشته بودند. او دم را غنیمت دانسته، فرصت حسن از دست نداد و خدمت کسب استعداد وافی نمود. *عرفات‌العاشقین*، ص ۱۳۳۵.

۱۸۱ خافی، مولانا خواجه جان در دورهٔ شاهجهان دیوان گجرات، *ریاض‌الشعرا*، ص ۲۳۹.

۱۸۲ خلیل، میرزا خلیل، چون در پتنا بود، سنش از چهل متجاوز بود. با میرزا سرخوش صاحب *کلمات‌الشعرا* نیز مربوط بود. *باغ معانی*، ص ۵۶، عزیز قابلی و منشی بی‌بدیل بود. *مجمع‌النفایس*، ص ۴۶.

۱۸۳ خوشتر و هنر، میرزا فضل‌الله، خوش‌فکر، خوش‌محاوره و خوش‌خلق بود. سرخوش تخلّص خوش‌قلم به‌فیض الله پسر کلان که در حیاتش فوت کرد، تخلّص خوشتر به‌فضل الله و تخلّص خوشگو به‌فقیر عنایت کرد. خوشتر حالا تخلّص را به‌هنر تغییر داده است. در خدمت علی احمد خان برادر رحیمةالنسا کوکه بسرمی‌برد. به‌توجّه او پانصدی منصب و خطاب هنرور خانی یافت. در جوانی در ۱۱۴۱ ه فوت کرد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۷۱-۱۷۲؛ *سفینهٔ هندی*، ص

یا *فارغی قمی* همکاری کرد. در سال خمسین و مائة الف در کشمیر درگذشت. *صبح گلشن*، ص ۱۵۹؛ *نشتر عشق*، ص ۵۵۷؛ *تذکرهٔ شعرای کشمیر* (اصلح)، ص ۶۷، در سرکار جهان شاه خلف خلد منزل بهادر شاه منشی بود. *تذکرهٔ بی‌نظیر*، ص ۶۳؛ *مجمع‌النفایس*، ص ۴۷، در *همیشه بهار*، (ص ۷۳) دربارهٔ رباعی ملّا دانا که در حدیقه نقل گردیده آمده است: نقل است که میرزا ابراهیم ادهم روزی در بازار پسری صبح‌الوجه را دید که شفتالو در دست دارد. میرزا از راه خوش‌طبعی به‌آن پسر گفت که مرا هم ازین شفتالو کامیاب گردانی. آن پسر بی‌رحم کاردی از کمر برآورده زخمی بر سینهٔ میرزا حواله کرد. بیچاره چندی صاحب فراش ماند. چون صحت یافت. باز رو به‌بازار نهاد. اتفاقاً پسری دیگر که پاکیزگی ظاهر و قبولیت نظر داشت، بر سر راه استاده شفتالو می‌خورد. از راه خوش طبعی به میرزا گفت که باز هم آرزوی شفتالو داری؟ میرزا تبسّم کرد و گفت: بابا! بلی می‌خواهم به‌شرطی که کاردی نباشد. *تاریخ حسن*، ج ۴، ص ۳۵، به‌رفاقت ناظم خان متخلّص به‌فارغ مامور به‌شاهنامه‌نویسی بود. *تذکرهٔ مخلص*، ۷۶؛ *زعفران زار کشمیر*، ص ۴۲.

۱۹۷ میر میران مخاطب به‌امیر خان ولد خلیل الله خان بن میر میران حسینی نعمت اللهی یزدی، از دولتمردان بزرگ اورنگ‌زیب عالمگیر و داماد امیرالامرا علی مردان خان بود. ۲۷ شوّال در سال ۱۱۰۹ ه (= اخراج شد، خرس مرده) به ۶۵ سالگی در کابل درگذشت. *تاریخ محمدی*، ص ۹.

۱۹۸ درد، خواجه میر، *سفینهٔ هندی*، ص ۷۷، نسخه‌ای مانند *لوایح* جامی به‌خوبی نوشته و نام آن را *واردات* نهاده. *باغ معانی*، ص ۶۴، تاریخ ولادت او ۱۹ ذی‌قعده ۱۱۳۳ ه درد و *شاعرزی وی* ۱۹، پیش ازین به‌سپاهی پیشگی به‌اعزاز بسر می‌برد. به‌اشارهٔ والد خود از کار دست برداشت. *مخزن نکات*، ص ۱۰۲، به‌سن پانزده سالگی در اثنای اعتکاف رسالهٔ *اسرارالصلوت* نوشت. به‌سی و نه سالگی *واردات* نگاشت و بعد از آن *علم‌الکتاب* که مشتمل بر یک صد و یازده رساله است، تصنیف کرد. دیباچهٔ *نالهٔ درد*، در فن موسیقی درک کامل داشت اکثر موسیقی دانان ازو اخذ می‌کردند. *تکملة‌الشعرا*، ص ۱۱۳، بیست و چهارم صفر روز جمعه سال ۱۱۹۹ ه درگذشت، در مقبرهٔ آبای خود بیرون ترکمان دروازه (در نزدیکی ذاکر حسین کالج) مدفون گردید. *نشتر عشق*، ص ۲۵۴؛ *نتایج‌الافکار*، ص ۲۵۳؛ *تذکرهٔ*

نشتر عشق، ص ۵۴۹؛ اواخر ۱۲۰۰ ه درگذشت. *نتایج‌الافکار*، ص ۲۲۲.

۱۹۰ خرد، خواجه یحیی خان، *سفینهٔ هندی*، ص ۷۰-۷۱، بعد از خرابی دهلی از خطرات احمد خان ابدالی به‌اودهٔ آمد. چند گاه زیسته فوت کرد. *باغ معانی*، ص ۵۹؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۱۵۴، از اولاد حضرت قطب عالم مخدوم اعظم، به‌سن چهارده سالگی همراه پدر خود از سمرقند به‌لاهور آمد. خواجه عبدالحلیم خان که از اکابر عمده و امیر عالی شان بود، عمک والدش است. در خدمت ایشان تربیت یافته، بعد از خرابی لاهور به‌امیر یحیی خان بهادر خلف زکریا خان که قرابت هم داشت، پیوست، اکثر در مشق می‌باشد، شعر خوب می‌گوید. *تذکرهٔ مردم دیده*، ص ۱۶۱؛ *روز روشن*، ص ۱۹۷؛ *باغ معانی*، ص ۵۹، صاحب طبع بلند و فکرارجمند است. گویند در فن شعر مزاولت بسیار کرده، *عقد ثریا*، ص ۶۲.

۱۹۱ سیف‌الدوله، زکریا خان بهادر دلیر جنگ بن سیف‌الدوله عبدالصّمد خان بهادر دلیر جنگ احراری سمرقندی (م ۱۱۵۰ ه) صوبه‌دار لاهور و ملتان به‌سن ۵۶ یا ۵۷ در سال ۱۱۵۸ ه در لاهور فوت کرد. *تاریخ محمدی*، ص ۱۲۸.

۱۹۲ دولت، رای دولت رام، *سفینهٔ هندی*، ص ۷۴.

۱۹۳ دیوانه، رای سرپ سنگه، قصد دیوان پنجم داشت که عمرش تمام شد. شعرش بسیار پاکیزه و خوب و مرغوب است. *سفینهٔ هندی*، ص ۷۲-۷۳؛ *باغ معانی*، ص ۶۴، ولد بشن ناتهه عمه زادهٔ مهاراجه نراین مهندر بهادر نواسهٔ دیوان آتمارام. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۷۰-۱۷۱، از عبدالرضایی متین هم اصلاح سخن گرفت. *عقد ثریا*، ص ۱۲۶.

۱۹۴ دیری در گجرات از شاهزاده پرویز، مرحمت خان خطاب یافت. نشتر عشق، ص ۵۵۶، تقی اوحدی دیری را در گجرات دید. او دربارهٔ او می‌نویسد: جوانکی بود سبزهٔ عذارش تازه دمیده و گلستان طبعش را ثمار معنی‌تازه رسیده. *ریاض‌الشعرا*، ص ۲۴۹؛ *عرفات‌العاشقین*، ص ۱۴۳۱.

۱۹۵ دوست محمّد کشمیری، اکثر امرای شاهجهان او را دوست می‌داشتند. در عرصهٔ شطرنج بیت یکه تازی می‌تاخت. *زعفران زار کشمیر*، ص ۴۵.

۱۹۶ دانای کشمیری، ملا، *باغ معانی*، ص ۶۲، ملا فخرالدّین معروف به‌دانای کشمیری، شهرت به‌سزایی در شعر و شاعری و دبیری داشت. در ترتیب *شاهنامهٔ فرخ سیری*

خیلی غلو دارد. دیوانش در لکهنو از نظر فقیر گذشت. ورای قصاید و رباعی و ترجیع مجموع هزار و ششصد بیت دیده شد. *عقد ثریا*، ص ۶۷.

۲۰۳ ذهنی، مولانا کشمیری، وقتی که صاحب *تذکرهٔ میخانه* او را در کشمیر دید، ذهنی دیوانی ترتیب نداده بود ولی عدد ابیاتش تا چهار هزار بیت رسیده بود. *میخانه*، ص ۹۰۵؛ *مجمع‌النفایس*، ص۱۱۱-۱۱۳، ملّا ذهنی کشمیری و ذهنی بلخی دو شاعر جداگانه هستند. در حدیقه احوال ذهنی بلخی داده شده است. ترجمهٔ ذهنی کشمیری در *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، (اصلح) آمده است (ص ۶۹)، از شعرای برجستهٔ روزگار، صاحب ورع و تقوی، از علوم دینیه هم حظ کامل داشت. در منقبت چهار یار با صفا چهار قصیدهٔ غرّا گفته. چون به‌نظر نصیب‌الدّین غازی گذرانید موردِ تحسین بلیغ شد. *تاریخ حسن*، ج ۴، ص ۹، شاعر پُرزور و پخته‌گو است، به‌طرز قدما قصیده می‌گوید. در غزل رنگین بیان است. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۷۹؛ *زعفران زار کشمیر*، ص ۴۵.

۲۰۴ نذر محمّد خان والی توران. شاهجهان در سال ۱۰۵۶ ه بدخشان و بلخ را فتح کرد. نذر محمّد خان فرار نمود. شرح حال نذر محمّد خان و فتح بلخ در *شاهجهان‌نامه* (حمید لاهوری، ص ۲، ص ۲۲۲) داده شده است.

۲۰۵ نوّاب خان‌خانان، محمّد بیرام خان از قبیلهٔ بهارلوی ترکمان، نسبش به‌میرزا جهان شاه ترکمان می‌رسد. در دورهٔ حکومت همایون بادشاه تیموری سمت وکیل و امیرالامرا داشت. اتالیق شاهزادهٔ عالی مقدار اکبر شاه بود و سپس در اوایل دورهٔ سلطنت اکبر شاه تیموری اختیارات حکومت در اختیار او بود. در فنّ شعر سلیقهٔ تمام داشت. دیوان اشعار ترکی و فارسی دارد. در راه مکّه در گجرات پتن از دست فدایی افغان در سال ۹۶۸ ه (= شهید شد محمّد بیرام) به‌شهادت رسید، *طبقات اکبری*، ج ۲، ص ۲۴۵.

۲۰۶ ذکا، میر اولاد علی، در ۱۱۵۱ ه در بلگرام متولّد شد. در بیست و یک سالگی به‌دستور عم خود میر غلام علی آزاد به‌اورنگ‌آباد رفت و تا پنج سال از او اکتساب فیض کرد. سپس به‌وطن برگشت و باز همراه با سیّد امیر حیدر نوادهٔ آزاد بلگرامی به‌دکن رفت. نوّاب نظام علی خان بهادر او را منصبی و خطاب خانی اعطا کرد. در اوایل ۱۲۰۰ ه درگذشت. *نتایج‌الافکار*، ص ۲۵۹.

میر حسن، ص ۶۶؛ *تذکرهٔ مردم دیده*، ص ۸۰؛ *شمع انجمن*، ص ۱۵۰، به‌فارسی رباعی اکثر می‌گوید و خوب می‌گوید. *مجمع‌النفایس*، ص ۴۶، مصحفی صاحب *عقد ثریا* گاه گاهی بی‌غرضانه صحبتش را دریافته است. الحق که در این پیری شخصی بود باغ و بهار و وجودی بود از بزرگان زمانه یادگار. *عقد ثریا*، ص ۶۵.

۱۹۹ عندلیب، خواجه میر محمّد ناصر، قطب فلک هدایت و مرکز دایرهٔ ولایت ذات ایشان است. *نالهٔ عندلیب* از تألیفات ایشان است. آرزو تا مدّت سی سال با ایشان ارتباط داشت و آن را وسیلهٔ نجات خود می‌پنداشت. گاه گاهی شعر می‌سرود. *مجمع‌النفایس*، ص ۶۰-۶۱.

۲۰۰ خواجه بهاءالدّین محمّد بخاری نقشبند (ولادت: ۷۱۸ ه، متوفّی: ۷۹۱ ه) عارف و صوفی معروف و مؤسّس طریقهٔ نقشبندیه. مزارش در زادگاهش است که اکنون موسوم به «قصر عارفان» است.

۲۰۱ دردمند، فقیه صاحب، لفظ «صاحب» جزو اسم عمده‌های دکن است. دردمند تربیت صوری و معنوی و برکات دینی و دنیوی از خدمت میرزا جان جانان مظهر گرفته. در اسلوب خطوط و طور شعر هم در میانه استاد و شاگرد فرقی نماند. میرزا را توجّهی و عنایتی که نسبت به‌این سرو نو خاستهٔ بوستان کمال است. با هیچ کس نیست و نبود. چندی به‌طرف عظیم‌آباد، پتنا رفته بود. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۳۰۸؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۷۷، تولّد او در اودگیر من توابع محمدآباد بیدر واقع شد. در ۱۱۳۶ ه همراه پدر خود به‌شاهجهان‌آباد آمد. در سایهٔ الطاف شاه ولی‌الله نبیرهٔ شاه گل متخلّص به‌وحدت سرهندی بسر برد. *گل رعنا*، ص ۲۲۷؛ در ۱۱۶۶ ه درگذشت *تذکرهٔ لطف*، ص ۱۳۰؛ *طور معنی*، ص ۱۲۷؛ *تذکرهٔ حسینی*، ص ۱۲۵؛ *شمع انجمن*، ص ۱۵۷؛ *سرو آزاد*، ص ۲۲۴؛ *نتایج‌الافکار*، ص ۲۵۱، *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۲۳۴، در وضع شاگرد و متتبع میرزا جان جانان بود. *عقد ثریا*، ص ۶۵.

۲۰۲ ذره، میرزا بهجو، در کربلا وفات یافت. *سفینهٔ هندی*، ص ۸۰ میرزا محمّد سمیع ذره پسر حکیم محمّد شفیع اکبرآبادی بزرگانش از اهل خطه، خودش در لکهنو تولّد و تربیت یافته. جدّش مرد کشمیر بود. در عهد خلد مکان به‌اکبرآباد نقل کرد. در مستقرالخلافه متولّد شد. در شعر به‌زعم خود به‌تتبع اهل زبان و شسته‌گویان

بود که بسیار به‌دقت گفته بود. خیلی تلاش معنی تازه دارد. از دیوان او دریافت می‌شود که مثل آن هم طرحان را کم اتفاق افتاده. در بحور غیر مشهور که میرزا بیدل گفته اکثر غزل‌ها گفته و خوب گفته و داد تلاش داده. *مجمع‌النفایس*، ص ۴۸-۴۹؛ *همیشه بهار*، ص ۷۶، در فن فارسی نظم و نثر و موشگافی‌های فقرات مشکله کسی نظیرش نبود. در سال ۱۱۵۰ ه در لاهور فوت کرد. امّا نعش او را به‌وطن مالوفش (سیالکوت) برده به‌خاک سپردند. *عقد ثریا*، ص ۶۹.

۲۱۰ راضی، فصاحت خان، احسن الله خان از برادران قاضی خان، در عهد محمّد شاه (۱۱۳۱ ه/۱۷۱۹ م-۱۱۶۱ ه/۱۷۴۸ م) فصاحت خان خطاب یافت. از منصب‌داران صلابت خان سیّد تخلّص میر آتش سرکار والا بود. مقبول روزگار، معنی‌یاب، صاحب تلاش است. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۵۷؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۸۸ قبل از آمدن نادر شاه در دهلی به‌چندی فوت شد. *باغ معانی*، ص ۷۶؛ *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۴۴، *نشتر عشق*، ص ۵۹۴؛ *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، (اصلح)، ص ۸۷؛ *همیشه بهار*، ص ۸۷؛ *مجمع‌النفایس*، ص ۲۲۳، کلامش تسکین‌بخش دل‌های ناشکیب و اوراق رنگین دیوانش ریاضی دلفریب. *صبح گلشن*، ص ۱۸۷؛ *روز روشن*، ص ۲۳۳؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۸۶

۲۱۱ رضا، محمّد رضا کشمیری، *باغ معانی*، ص ۷۶؛ *نشتر عشق*، ص ۵۹۴؛ *کلمات‌الشعرا*، ص ۷۳، اکثر معانی‌های تازه می‌یافت. *همیشه بهار*، ص ۸۵؛ *تذکرهٔ حسینی*، ص ۱۲۵؛ *روز روشن*، ۲۲۶، فرزند قاضی ابوالوفا صاحب ذهن و ذکا، در فن شعر و سخن و انشا یکتا دانا. *تاریخ حسن*، ج ۴، ص ۵۱.

۲۱۲ رضا، شیخ محمّد سندی، از ولایت سیستان (سوستان)، شاگرد میر عبدالجلیل بلگرامی، در ۱۰۴۳ ه درگذشت. به‌زبان قدیم شعر می‌گفت. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۸۳؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۸۹ در ۱۱۴۰ ه فوت کرد. *باغ معانی*، ص ۷۶، در سال ۱۱۴۲ ه درگذشت. *صبح گلشن*، ص ۱۷۵.

۲۱۳ ریاضی، مولانا امام‌الدّین، به‌درس و افادت مشغول، به‌فکر سخن کم می‌پرداخت، لیکن سلیقه بسیار درست داشت، ۱۱۴۵ ه رحلت کرد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۹۱، ابوالخیر معروف به‌خیرالله برادر اعیانی وی در هیأت و هندسه و اکثر علوم یگانه روزگار است. جی سنگ سوای زمیندار انبیر به‌استصواب او رصدی (در جی‌پور)

۲۰۷ راسخ، امیر محمّد زمان فرزند میر عماد، از اتّفاقات آن که بر حسن صوری بنگالی نام هندو پسری که منظور نظر محمّد اعظم شاه هم بود، تعلّق خاطر به‌هم‌رسانید. چون این اطّلاع به‌شاه رسید، حکم برطرفی و اخراج او از لشکر صدور یافت. شاعر نازک‌خیال، بلندتلاش، پیچیده‌گو، صاحب طرز بود. معانی نجیب را در الفاظ غریب زینت می‌داد. با بیدل خیلی مربوط بود. در ۱۱۰۷ ه (= راسخ بمرد، راسخ دم بود محمّد زمان) فوت کرد. دیوانش متداول است. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۷-۹؛ *باغ معانی*، ص ۶۸؛ *شمع انجمن*، ص ۱۷۴؛ *مرأة‌الخیال*، ص ۳۰۶، *تذکرهٔ بی‌نظیر*، ص ۶۷؛ *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۱۲۸؛ *تذکرهٔ حسینی*، ص ۱۳۶؛ *نتایج‌الافکار*، ص ۳۲۲، یک مثنوی راسخ از مطبع اختر، دکن به‌چاپ رسیده است. *مآثرالکرام*، ص ۱۲۸ (حاشیه) بسیار نازک‌خیال و دقیق‌گو بود. *داد و فریاد* بسیار دقیق گفته. *مجمع‌النفایس*، ص ۴۷؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۲۷۴؛ *همیشه بهار*، ص ۹۳-۹۴؛ *تذکرهٔ نصرآبادی*، ص ۴۵۱؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۸۷؛ *مرأة‌العالم*، ص ۵۸۴.

۲۰۸ طاهر نصرآبادی مؤلّف *تذکرهٔ نصرآبادی* که در آن شرح حال و آثار قریب هزار شاعر عصر صفوی بیان شده است. این تذکره از ایران به‌چاپ رسیده است.

۲۰۹ رایج، میر محمّد علی، از سادات ترشید. الله یار دوست رایج به‌خوشگو گفت که رایخ بسیار بی‌تکلّف و شگفته پیشانی بود. روزی که خوشگو به‌لاهور رسید، او همان روز در ۱۱۵۰ ه (= رفت رایج بعالم باقی) فوت کرد. خوشگو در تدفین جنازه‌اش شرکت کرد. خوشگو دیوانش را مطالعه کرد و حظ برد. و مخلص دیوانش را از سیالکوت طلب داشت. خان آرزو از مطالعهٔ آن بسیار محظوظ شد. به‌فارسی آشنا به‌نظرآمد. به‌تازگی و به‌نازکی می‌گفت. شاگرد غائبانهٔ بیدل است. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۱۶؛ *سفینهٔ هندی*، ص۹۴، تلاش معانی تازه بسیار کرده. چند بیت مثنوی در مذمت خشک سالی و قحطی بسیار خوب گفته. در کبر سن در ۱۱۵۰ ه فوت کرد. *باغ معانی*، ص ۷۰؛ *کلمات‌الشعرا*، ص ۴۱؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۲۷۴؛ *تذکرهٔ مردم دیده*، ص ۷۶؛ *خزانهٔ عامره*، ص ۲۴۴؛ *شمع انجمن*، ص ۱۷۰؛ *تذکرة‌الشعرا*، ص ۵۷؛ *تذکرهٔ بی‌نظیر*، ص ۶۷؛ *ریاض‌العارفین*، ص ۱۲۱؛ *تذکرهٔ نشتر عشق*، ص ۶۳۱؛ *مآثرالکرام*، ص ۲۰۵؛ *عقد ثریا*، ص ۲۹؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۸۰؛ *تذکرهٔ حسینی*، ص ۱۳۰؛ *سرو آزاد*، ص ۲۰۴، آرزو هفت هزار بیت رایج دیده

شاهی زنده بود. *مجمع‌النفایس*، ص ۵۰؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۲۸۱؛ *همیشه بهار*، ص ۸۲-۸۳؛ *تذکرهٔ مخلص*، ۸۶

۲۱۷ شیخ شهاب‌الدّین سهروردی، ابوحفص عمر برادرزادهٔ ابوالنّجیب عبدالقاهر سهروردی عارف معروف و بنیان‌گذار سلسلهٔ سهروردیهٔ عرفان. *عوارف‌المعارف* یکی از آثار معروف او است. او مرشد سعدی و اوحدالدّین کرمانی است. در سال ۶۳۲ ه فوت کرد.

۲۱۸ رسایی، محمّد ارشد، *سفینهٔ هندی*، ص ۸۹، شاعر معنی‌یاب بود. *تذکرهٔ حسینی*، ص ۱۳۵؛ مؤلّف *باغ معانی* احوالش را مفصّل آورده است. در سال ۱۰۷۴ ه سنش در حدود چهل و شش سال بود. اشعارش از هر نوع دو هزار است. *باغ معانی*، ص ۷۱، بر کتب متداولهٔ فارسی مهارتی دارد و شعر نیز با رتبه می‌گوید. *همیشه بهار*، ص ۷۷.

۲۱۹ رسا، زین‌الدّین علی، *سفینهٔ هندی*، ۸۹-۹۰، در صنایع و بدایع و عروض و معنی کمال مهارت دارند، تا حیات والد خود کامل تخلّص می‌نمود. حالا رسایی مقرر کرده. درین سال که داخل شهور هزار و یکصد و هفتاد و چار (۱۱۷۴) است، سن شریفش قریب به‌چهل و شش رسیده. اشعارش از هر نوع دو هزار است. او با صاحب *باغ معانی* آشنا بود و در مرشدآباد در کمال فراغت و جمعیت بسر می‌برد. *باغ معانی*، ص ۷۷.

۲۲۰ رافع، محمّد مسعود، طبعی بلند و خلقی دل‌پسند داشت. در دارالخلافه (دهلی) چند سال به‌ملازمت نوّاب صمصام‌الدوله بهادر گذرانیده. در مجلس عرس شاه گلشن شرکت کرد و شعر خود خواند. خوشگو او را در همین مجلس دید. او شعر خوب می‌خواند. جاگیری در کشمیر به‌توجّه نوّاب مذکور به‌دست‌آورد. به‌وطن بازگشت. در هنگام تألیف *سفینهٔ خوشگو* (سال تألیف: ۱۱۳۷-۱۱۴۷ ه) رافع وفات یافته. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۳۸؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۹۰؛ *باغ معانی*، ص ۷۸، ملّا محمّد رفیع رافع، *زعفران زار کشمیر*، ص ۴۸.

۲۲۱ رند، رای کهیم نراین، *سفینهٔ هندی*، ص ۸۸.

۲۲۲ رونق، کریم داد خان، *سفینهٔ هندی*، ص ۸۷.

بسته. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۱۹، لال قلعهٔ دهلی به‌اهتمام پدرش حسن تعمیر یافت. *نتایج‌الافکار*، ص ۲۷۷، ریاضی در شاهجهان‌آباد اقامت گزید و مدّت‌العمر از آن بیرون نرفت. *صبح گلشن*، ص ۱۸۷؛ *نشتر عشق*، ص ۵۹۳، خانواده‌اش از معماران و مهندسین معروف است که تاج‌محل، قلعهٔ سرخ دهلی، مسجد جامع و مقبرهٔ همسر اورنگ‌زیب در اورنگ‌آباد را ساختند. در *همیشه بهار*، ص ۸۷-۹۲، احوال نسبتاً مفصّل ریاضی به‌نگارش آمده است، برادر کلان ملّا خیرالله مهندس است. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۸۷

۲۱۴ لطف الله مهندس، قلعهٔ ارک دارالخلافهٔ شاهجهان بادشاه به‌تجویز و صواب دیدِ او بنا یافته. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۹۱، در بارهٔ خانوادهٔ پدرش استاد حامد مقالات متعدّدی نوشته شده است که بعضی از آنها عبارتند از:

A Family of great Mughal Architects, Dr. M. A. Chaghtai, Islamic Culture, April, 1937, P 202; The Family of Engineers who built the Taj Mahal and the Delhi Fort, Dr. S. Sulaiman Nadvi, Journal of the Bihar Research Socity, Vol. XXXIV, March, june, 1948; Imamuddin Husain Riazi, the grandson of Nadirul 'Asr Ustad Ahmad, the Architect of the Taj Mahal and his Tazkira Baghistan, Islamic Culture, Octobar, 1956, PP. 330-350.

۲۱۵ روانی، مولانا وحید اکبرآبادی از انفاس طیبه‌اش روح و روان سخن و سخنوران تازه و در سلاست ذهن و استقامت طبع به‌وحیدی بلند آوازه، ملّا حیدر برادر ملّا ناطق از سکنهٔ لاهور، روانی تخلّص می‌کرد، لکنتی که داشت، لکنتی تخلّص اختیار کرد. *صبح گلشن*، ص ۱۸۴، ۳۵۷؛ *همیشه بهار*، ص ۸۳

۲۱۶ رسا، ایزد بخش، نبیرهٔ آصف خان جعفر، رسایی تخلّص می‌کرد. روزی بیدل به‌او گفت که در آخر تخلّص شما لفظ «ی» خوش نمی‌آید، نظر بر قامت دراز خود رسا مقرر سازید، قبول نمود. صاحب علوم عقلی و نقلی بوده، ذهنی‌بلند و طبعی رسا داشت. در نظم و نثر بسیار قادر بود. شرحی دارد بر رسالهٔ *کشف‌الغطا* که شیخ عزت در ردّیه تشیع نوشته، *ریاض‌السواد* نام منشاتی به‌طرز خاص خود نوشت که خیلی اشتهار دارد، داروغگی خزانهٔ عامره و چندی نیابت ضوبه‌داری هم داشت. در ۱۱۱۹ ه فوت کرد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۴۵، میرزا احمد نبیرهٔ او تا هنگامهٔ نادر

واو ولایت، چنانچه اوّل بینه و به‌کسر واو است. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۱۸۶.

۲۲۷ مؤلّف *تاریخ بدایونی* (*منتخب‌التواریخ*) عبدالقادر بدایونی متولّد در ۹۴۷ ه‍/۱۵۴۰ م و متوفّی در دورهٔ اکبر (۹۶۳ ه‍/۱۰۰۴) اسم پدرش ملوک شاه بن حامد بدایونی بوده. *نجات‌الرشید*، ترجمهٔ *مهابهارت* و *رامایانا*، *سنگهاسن بتّیسی* به‌فارسی، *کتاب‌الاحادیث*، ترجمهٔ *تاریخ کشمیر*، *تاریخ الفی*، *بحرالاسمار* از جمله تصنیفات و تألیفات اوست. نسخه‌های خطّی اینها در کتابخانه‌های مختلف نگهداری می‌شود. *مارشل*، ص ۱۷-۲۰. او را به‌معنی واقعی کلمه مورّخی امین و با انصاف تلقّی می‌کنند. رک: مقدّمه بر *منتخب‌التواریخ*، چاپ تهران.

۲۲۸ *سلسلة‌الخواص*، *صلصلة‌الجرس* تألیف مهمل ربیعی، *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۱۸۷.

۲۲۹ ابوالفضل وزیر معروف اکبر، در ۹۵۸ ه‍/۱۵۵۱ م متولّد و در روز جمعه چهارم ربیع‌الاول ۱۰۱۱ (= تیغ اعجاز نبی الله سر باغی برید) به‌قتل رسید.

۲۳۰ قاضی نظام بدخشی ملقّب به قاضی خان، در علوم مکتسبی شاگرد مولانا عصام‌الدّین ابراهیم است. پیش ملا سعید استفاده نموده. از علوم تصوّف چاشنی و بهرهٔ تمام داشته در طریقت مرید مخدومی اعظم شیخ حسین خوارزمی است. در هند او را اوّل قاضی خانی بعد از آن غازی خانی خطاب دادند. فصیح زبان و خوش تقریر بود. تصانیف: رساله در اثبات کلام و بیان ایمان تحقیق و تصدیق بر شرح عقاید حاشیه و در تصوّف رسائل متعدد. به‌سن هفتاد سالگی در اودهه در ۹۹۲ ه‍ فوت کرد. اوّل کسی که اختراع سجده پیش بادشاه کرد در فتح‌پور، او بود. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۱۰۴؛ *مرأة‌العالم*، ج ۲، ص ۴۲۵.

۲۳۱ زایر، میرزا اولاد علی، حکیم هم بود. *سفینهٔ هندی*، ص ۹۹-۱۰۰؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۱۳۷.

۲۳۲ زار، لاله شتاب رای، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۰۰-۱۰۱.

۲۳۳ سعد، حمیدالدّین مسعود، *تذکرهٔ شعرای پنجاب*، ص ۱۳۳.

۲۳۴ ساغری، مولانا، *ریاض‌الشعرا*، ص ۳۰۶، مدت‌ها در هند بوده، *عرفات‌العاشقین*، ص ۱۸۸۴.

۲۳۵ ساکن، میرزا عنایت بیگ، *سفینهٔ هندی*، ۱۰۲-۱۰۳، میرزا فاخر مکین به‌رعایت تخلّص خود به‌او ساکن تخلّص بخشید. با صاحب *باغ معانی* آشنا بود و چون صورت هندوستانیان داشت، شعر به‌لهجهٔ مغولی می‌خواند. *باغ معانی*، ص ۱۰۷-

۲۲۳ راغب، محمّد جعفر خان، در عظیم‌آباد، پتنا بر جاگیر پدر خود دخیل شده. چون هندی وارد پتنا شد، به‌ملاقات آمد. او دیوانش را مطالعه کرد. پنج شش هزار بیت خواهد بود. همه شسته و صاف است. هندی از پتنا به‌کلکته رفت و خبر وفات او را شنید. *سفینهٔ هندی*، ص ۸۶ راغب ولد هدایت الله خان ولد شمس‌الدّوله لطف الله خان، راغب در ۱۱۹۶ ه در پتنا زنده بود. *باغ معانی*، ص ۷۹؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۸۸ نسب آبایی او به‌خواجه عبدالله انصاری هراتی و مادری به‌خواجه بهاءالدّین نقشبند می‌رسد، *نتایج‌الافکار*، ۲۸۶، بزرگانش از قدیم به‌قصبهٔ پانی‌پت استقامت و ریاست داشتند، *تذکرهٔ عشقی*، ۳۴۶، راغب در شاهجهان‌آباد در ۱۱۵۷ ه متولّد شد و تا ۱۱۰۴ ه در همین‌جا ماند و سپس به‌صوبهٔ بهار رفت. در ریخته شاگرد میرزا رفیع سودا است، *تذکرهٔ شورش*، ص ۳۴۵، سال وفاتش ۱۲۱۷ ه است، *تذکرهٔ حیدری*، حاشیه، ص ۶۲، دیوانش در کتابخانهٔ خدابخش مضبوط است، در شاهجهان‌آباد در ۱۱۵۶ ه متولّد شد. در سال ۱۲۱۷ ه از مرض فساد خون در عظیم‌آباد فوت کرد. *نشتر عشق*، ص ۶۰۹.

۲۲۴ شیر افگن خان بهادر محمّد شاهی، خواجه شکرالله مخاطب به‌عزت‌الدّوله شیر افگن خان بهادر صفدر جنگ بن خواجه عبدالرزّاق انصاری هروی پانی‌پتی، از اعاظم امرای محمّد شاهی، ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۱۴۴ ه در پانی‌پت در حدود سن ۶۳ سالگی فوت کرد. به‌شجاعت و مکارم اخلاق اتّصاف داشت. *تاریخ محمدی*، ص ۷۸.

۲۲۵ ربیعی، ملّا عالم گل بهاری کابلی. گل بهار در استان کاپیسا ۷۰۰ کیلومتر شمال کابل و در دهنهٔ وادی پنج‌شیر که قبلاً مرکز بودایی‌ها بوده. ملایی شیرین ادایی خوش طبعی موزون حرکاتی، در زمان بحث و غیر آن سخنانی می‌گفت که از خنده هلاک بایستی شد. چون مولدش گل بهار است، چند گاه تخلّص خود بهاری می‌ساخت باز بر سر قباحت رسیده دانست که یاد از نام‌های کنیزکان می‌دهد، تغییر داده، ربیعی می‌نوشت. یار اهلی فاضلی قابلی دردمندی بی‌تعینی مقبولی مطبوعی به‌هزل مایلی بود. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۱۸۷.

۲۲۶ *فواتح‌الولایت* از هر مجاوری گدایی هرچه شنیده نوشته و بعضی به‌تخمین اضافه نموده. چون پرسیدند که واو عطف معطوف می‌طلبد..و آن خود پیدا نیست، می‌گفت که معطوف در اینجا مقدر است و بدیهی‌الانتقال، یعنی فواتح‌الولایه و به‌فتح

۱۹۹۱ م، ص ۱۳۰-۱۴۴.

۲۴۳ دارا شکوه، فرزند و ولی عهد شاهجهان بادشاه تیموری که برادرش اورنگ‌زیب او را در سال۱۰۴۸ ه (= های دارا شهید اکبر شد) به‌دار کشید. او شخصی دانشمند و مایل به‌عرفان بود. آثاری چند به‌جای گذاشته است که *سرّ اکبر* (ترجمهٔ پنجاه اوپنشد به‌فارسی)، *مجمع‌البحرین*، *سفینة‌الاولیا*، *سکینة‌الاولیا* و غیره از جمله آثار او هستند.

۲۴۴ سمندر، عبدالخالق شاعر زبان‌دان و معنی‌آفرین. همیشه *بهار*، ص ۱۱۲؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۱۳. عبدالحق سمندر، *مقالات‌الشعرا*، ص ۵۵.

۲۴۵ سیادت، میر جلال‌الدّین لاهوری، شاعر زبردست بلند تلاش معنی‌پرور، خوب‌گو، در دیوانش بسیار معانی تازه و نجیب است. ایشان چهار برادر بودند. همه شاعر خوش‌فکر، فایق، میرزا احمد، میر نجات، میر مدهوش، *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۵، شاعر خوش‌فکر، عالی فطرت، صاحب کمال، معانی‌یاب بود. در اخذ مضامین تازه و ایجاد معانی غریب ید طولی داشت. بسیار به‌دقّت و متانت خرف می‌زد. *باغ معانی*، ص ۸۳ صاحب *کلمات‌الشعرا* که سیادت را دیده بود، نظر دارد که در معانی‌های تازه‌یافتن و خوب‌بستن کوتاهی نکرده. *کلمات‌الشعرا*، ص ۴۹، الحق شاعری مثل او از آن شهر برنخاسته، در اواخر عهد عالمگیر ارتحال نمود. *ریاض‌الشعرا*، ص ۳۱۹؛ *تذکرهٔ حسینی*، ص ۱۵۸؛ *کلمات‌الشعرا*، ص ۶۸؛ *شمع انجمن*، ۱۹۵؛ *نشتر عشق*، ص ۷۵۰، میر سعادت، *تذکرهٔ نصرآبادی*، ص ۴۵۱، در عالم شعر فکر رسایی داشت. سخنور عالی فطرت، شاعر صاحب قدرت، استاد پخته‌کار و معنی نگار سحر کار بود. همیشه *بهار*، ص ۱۱۹؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۱۷، دو برادر مدهوش و فایق داشت که شاعر بودند. *مرأة‌العالم*، ص ۵۹۸.

۲۴۶ سالم، حاجی محمّد اسلم کشمیری، اگرچه طاهر غنی ایهام را به‌کرسی نشاند، امّا سالم طرز خیال را که عرش‌الکمال است، بالاتر از چرخ نهم رسانید. در دهلی با بیدل ملاقات کرد. بیدل از کلمات خود چند شعر خواند. سالم گفت: این همه شنیدم، آنچه درین روزها بر حاشیه نوشته شده، از آن هم باید خواند. مقصودش این بود که پیشرفت فکر او معلوم کند. بیدل در تمام عمر دیوان کسی به‌تلاش طلب نفرموده مگر دیوان سالم که چند شبانه روز در مطالعه داشت و حساب

۱۰۸، در ۱۱۶۰ ه از دهلی به‌لکهنو رفت. *نشتر عشق*، ص ۷۶۰؛ *صبح گلشن*، ص ۱۹۳، بنده او را به‌لباس گیروی (مانند سرخ) فقیرانه در مشاعره دیدم و یک بار پیش او بر بهوجلا پهاری (واقع در دهلی) در خانهٔ حکیم نورالدّین رفته صحبت شعر داشتم و محظوظ شدم. دیوانش به‌دزدی رفت. از وقوع این ماجرا دل آزرده شد. باز به‌طرف پورب رفت و به عظیم‌آباد منتقل شد. *عقد ثریا*، ص ۷۶.

۲۳۶ شاه نذر (نظر، *نشتر عشق*، ص ۷۶۰) علی.

۲۳۷ سیرابی، ابو محمّد در عهد جهانگیر بادشاه سرخوش بادهٔ سخن بود. *همیشه بهار*، ۱۱۵؛ *صبح گلشن*، ص ۲۱۳؛ *شمع انجمن*، ص ۳۴۴.

۲۳۸ سودای گجراتی، آزاد وضع، وارسته مزاج، مستغنی‌الاوقات بود، *نشتر عشق*، ص ۷۴۵؛ *صبح گلشن*، ص ۲۱۲؛ *ریاض‌الشعرا*، ۳۱۱.

۲۳۹ نظیری. بی‌نظیر روزگار خود، در خدمت اکبر و جهانگیر ترقیات نموده، *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۶۷۵؛ *سرو آزاد*، ص ۲۴.

۲۴۰ سروری، عالم بیگ کابلی (بر وزن ضروری، *نشتر عشق*، ص ۷۴۸) نکات رنگینش گلدستهٔ سروری و خیالات دلنشینش سرمایهٔ حضوری، *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۵۷؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۳۰۷، فکر رسا داشت. *همیشه بهار*، ص ۱۰۲.

۲۴۱ سپهری، میرزا بیگ صاحب دیوان است، *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۱۶۶، شهرتی در *طبقات اکبری*، ج ۲، ص ۵۱۶. ولی سپهری درست است که در ۹۷۹ ه درگذشت. *سفینهٔ خوشگو*، دفتر دوّم، ص ۳۱۷.

۲۴۲ سعیدا، سعید خان قریشی ملتانی، رنگین سخن و تازه‌گفتار، خوش‌صحبت و نیکو طبع و پاکیزه روزگار. با خدمت سخنوران به‌اندازهٔ استعداد خود بهره می‌اندوزد. صاحب *عمل صالح* او را چند مرتبه دیده. ملازم سلطان مراد بخش بود. اکنون داخل منتسبان عالمگیر است و منصب چهار صدی ذات دارد. *عمل صالح*، ج ۳، ص ۴۳۲؛ *شمع انجمن*، ص ۳۲۹، در دل شاهزاده کمال جا پیدا کرده بود و اجازه گرفته بود. که او را غیر از محل‌سرا، هیچ جا مانع نشوند. در آخر رمضان ۱۰۸۷ ه درگذشت. *نشتر عشق*، ص ۶۹۳؛ *نتایج‌الافکار*، ص ۳۳۸؛ *تذکرهٔ حسینی*، ص ۱۵۶؛ *همیشه بهار*، ص ۱۱۳، برای احوال و آثار سعید خان رک: سعید قریشی، عهد شاهجهانی کا ایک قابل توجّه شاعر، مقاله از پروفسور سیّد امیر حسن عابدی، پتنا،

می‌شود. *مجمع‌النفایس*، ص ۵۷؛ *ریاض‌الشعرا*، ۳۲۲؛ **ممیشه بهار**، ص ۱۰۶، پسر ملّا غالب، اوّل از لاله ملک شهید و سپس از داراب جویا استفاده کرد. در پشاور رفته با ملّا محمّد سعید اشرف صحبت داشت. با دربارهای شاه عالم بهادر و فرخ سیر به مراتب عالیه سرفراز شد. در نثرنویسی هم بی‌نظیر بود. در ۱۱۴۳ ه رحلت کرد. *تاریخ حسن*، ج ۴، ص ۳۵؛ *زعفران زار کشمیر*، ص ۵۰.

۲۵۴ *برهان قاطع* از محمّد حسین برهان، فرهنگ پُر ارزش در سال ۱۰۶۲ ه (= کتاب نافع *برهان* قاطع) در حیدرآباد دکن نگاشته شد. از ایران به‌تصحیح استاد دکتر معین به‌چاپ رسیده است.

۲۵۵ نصیرای همدانی، آبای ایشان همه عظیم‌القدر، جلیل‌الشان آمده‌اند. مدّتی سیاحت نموده، در خدمت قطب شاه (۹۸۹-۱۰۲۰ ه) مدّت‌ها بسر برد. محمّد قلی قطب شاه او را پدر خود می‌خواند. سخندانی بزرگ منش، خوش‌نویس، خوش‌صحبت بوده. در هند درگذشت. *عرفات‌العاشقین*، ص ۴۴۲۸.

۲۵۶ سرآمد کشمیری، اوسط مائة ثانی عشر (۱۱۵۰ ه) درگذشت. *نتایج‌الافکار*، ص ۳۵۱؛ *شمع انجمن*، ص ۲۲۴، شاگرد عنقا و عنقا شاگرد آفرین است. *مردم دیده*، ص ۲۱؛ *نتایج‌الافکار*، ص ۳۵۱؛ *زعفران زار کشمیر*، ص ۵۶.

۲۵۷ سحری، عبدالله. مادرش خطّ نستعلیق خوب می‌نوشت. عبدالله نیز قدرت فوق‌العاده در این خط به‌هم‌رساند. در اواخر عمر تأثیرِ تخلّص بر مزاجش اثر کرده جنونی پیدا کرد. و به‌همان عارضه در آگره رحلت کرد. *نشتر عشق*، ص ۷۲۶؛ *صبح گلشن*، ص ۱۹۸.

۲۵۸ سیّد سعدالله، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۰۷، تا حال تخلّص اختیار نکرده. **ممیشه بهار**، ص ۱۱۳.

۲۵۹ سامع، محمّد حسین خان، از نسل راجه تودرمل کهتری است که در عهد اکبر شاه به‌وفور عقل و دیانت دیوانی خالصات سرانجام می‌کرد. جدّش مسلمان شد. از بیدل فیض برداشته، بعد از وفاتش به‌سبب شاگردی حکیم‌الممالک شیخ حسین شهرت حقوق تربیت آن جناب فراموش کرد. با خوشگو در تماس بود. سخنور عالی‌فطرت و خوش‌طبیعت است. مدّتی در سرکار ظهیرالدّوله عظیم الله خان نوکر بود. مجلس شعرخوانی را زینت می‌بخشید. صاحب دیوان و مثنوی است. اکثر

خواجه عبدالله، کلّیاتی دارد و شعر خوب می‌گفت، *مجمع‌النفایس*، ص ۵۷، دیوان ضخیم ترتیب داد. از لاهور به‌شاهجهان‌آباد آمده بود. همیشه *بهار*، ص ۱۱۸.

۲۵۱ ملّا وجیه‌الدّین دانشمندی علی‌الاطلاق و جامع کمالات و برکات، معمر و مرتاض، مشغول به‌تدریس علوم و تصنیف کتب و تربیت و ارشاد طالبان، بر اکثر کتب شروح و حواشی و تألیفات هم دارد. انتساب و اعتقادی در تصوّف به‌شیخ محمّد غوث داشت، اگرچه مرید جای دیگر بود. وفات او در ۹۹۷ ه رخ داد و در صحن خانقاه خود آسوده است. *اخبارالاخیار*، ص ۲۷۳.

۲۵۲ دربارهٔ این بیت سامی:

شب که آن مه نیم رخ در پرده مست خواب بود

یک طرف در خانـه ابر و یک طرف مهتاب بود

خوشگو (ص ۲۳۳) نظر می‌دهد که این مدخول است. چه استعمال نیم رخ در گفتگوی تصویر می‌باشد و بس «من ادّعی فعلیه السند».

۲۵۳ ساطع، ملّا کشمیری، فکرهایش ساطع تر از آفتاب است. بسیار جامعیت داشته. قصیده و غزل خوب‌تر سرانجام می‌دهد، اکثر تربیت‌کردگان او صاحب کمال شدند. دیوانی ضخیم دارد. ظاهراً در هزار و صد و پنجاه و چند وفات کرد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۳۷ در این بیت به‌استاد خود اشاره می‌کند:

مـرا جـوینـد اسـتادان بـرای نکـته‌سنـجیـدن

همین بس حجّت ساطع که «جویا» بود استادم

سفینهٔ هندی، ص ۱۰۶ در نظم و نثر تلاش مضامین‌تازه دارد. خصوصاً در انشا بسیار قدرت داشت و خیلی رنگین می‌نوشت وطرز خاصی به‌هم‌رسانیده. پای کمتر از نصیرای همدانی و غیره ندارد. *باغ معانی*، ص ۱۰۴، *گلشن اسلام* مجموعهٔ نثر اوست. *نشتر عشق*، ص ۷۵۸، اول از لاله ملک شهید (برای احوالش رک: *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، (اصلح)، ص ۱۸۵) اصلاح سخن گرفت و سپس داراب جویا راهنمایی او را به‌عهده گرفت. بیست و یکم رمضان ۱۱۴۳ ه (= نور ایمان بمرقدش ساطع) فوت کرد. *تاریخ اعظمی*، ص ۲۴۸ه نامش عبدالحکیم. تلاش معنی‌های تازه دارد. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۰۱. حجّت ساطع منتخب *برهان قاطع* در لغت نوشته، امّا چندان خوب نیست. دیوان مختصری دراد که منتخبش خوانده

۲۶۱ احمد خان بنگش ولد محمّد خان بنگش در ۲۸ ربیع‌الاول ۱۱۸۵ (= حاتم ثانی)/۲۸ ژوئیه ۱۷۷۱ درگذشت و در مقبره‌ای که خودش ساخته بود، به‌خاک سپرده شد. *ماثرالامرا*، ج ۳، ص ۶۳۶ (پاورقی ترجمهٔ اردو).

۲۶۲ سبقت، سکهٔ راج، خوشگو از عنفوان شعور با او در تماس بود. رسایل عروض و قافیه و معما و اکثر دواوین تازه‌گویان پیش او گذرانده بود. او می‌گوید که سبقت از قوم کایستهٔ وطن اصلی‌اش در نواح لکهنو، صوبهٔ اودهٔ بود. اجدادش نوکر عمدةالملک اسد خان وزیر بودند. سبقت خیلی فهم بلند و طبع‌رسا داشت. با اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده متّصف بود. در صرف و نحو، منطق، بیان و معانی، معما، تواریخ و دیگر صنایع و بدایع و حساب و طب و اصطلاحات و تحقیق مسایل صوفیه سعی مشکوره به‌کار برده. در فنون سیاق که حرفهٔ اسلاف او بود، یگانهٔ آفاق شد. بیدل دربارهٔ این شاگرد خود اظهار نظر می‌کرد که: سبقت بر جمیع هندو بچگان فایق است. چندی میر سامانی و باز دیوانی سرکار سید اسدالله خان معروف به‌نوّاب اولیا عمه‌زادهٔ سید قطب‌الملک بارهه سرانجام می‌داد. در جنگ‌ها در دکن همراه لشکر امیرالامرا سید حسین علی خان شرکت کرد. *جنگ‌نامه* فتح سید که بر داؤد خان افغان پیشی یافته در بحر شاهنامه به‌هفت صد بیت بسیار خوب گفته و پانصدی منصب بادشاهی دریافت نمود. بعد رفع هنگامهٔ ساداتِ بارهه به‌مالوه به‌عنوان جماعت‌داری با سی صد سوار بسر می‌برد. خیال رسیدن به‌پایهٔ هفت هزاری در سر داشت. در زد و خوردی ما بین او و راجه گردهر بهادر ناگر گجراتی (تفصیل آن در *سفینهٔ خوشگو* داده شده است)، در سال ۱۱۳۹ ه (= های سکهٔ راج ز ما سبقت کرد، کرد سکهٔ راج ز ما سبقت = ۱۱۲۳ ه) کشته شد. دیوان قریب ده هزار بیت که همیشه همراه خود داشت، با اثاثیهٔ دیگر آنجا از بین رفت. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۵۸-۱۶۱؛ *نشتر عشق*، ص ۶۹۸.

۲۶۳ سالک، غلام حسن، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۰۸، مشیخیت از چهره‌اش هویدا بود. مؤلّف *مردم دیده* یک بار او را دید. مسجد و مقبره و حوض طرفه ساخته و عجب نشست و برخاست داشت. مثنوی هم سرود. *مردم دیده*، ص ۱۶۶.

۲۶۴ قاپلان بیگ سنائی، *تذکرهٔ حسینی*، ص ۱۵۷، تورانی‌الاصل است. از منصب‌داران شاهجهان بود. آخر عمر ترک نوکری کرده، همراه ایلچی هند به‌ایران رفت. به‌هند

اشعار خوب دارد. بقول خوشگو این بیت او:

چکنم خاطر صیاد عزیز است مرا...

به‌دیوانی برابر است. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۲۷؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۰۷؛ با نگارندهٔ *تذکرهٔ مردم دیده* در لاهور محشور بود. او اسمش را محمّد احسن خان نوشته است. مردم برخود چیده و خود را به‌طور میرزایان ایران تراشیده. عمرش از شصت متجاوز است. *تذکرهٔ مردم دیده*، ص ۱۶۴، اکثر اوقات در سرکار ظهیرالدّوله عظیم الله خان مخاطب به مجاهد جنگ خدمت داروغگی جیب خاص بسرمی‌برد. *نشتر عشق*، ص ۷۵۹؛ کشن چند اخلاص از قدیم با او رابطهٔ اخلاص وٌ اتحاد داشت. او دربارهٔ شعرش می‌گوید: در عالم شعر فکرش رساست و معنی‌های غریبه بر روی کار می‌آرد و همیشه در سعی مضامین تازه جهد بلیغ می‌نماید، همیشه *بهار*، ص ۱۱۱.

۲۶۰ سودا، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۰۵-۱۰۶، ریخته به‌مرتبه‌ای خوب گفته که ما فوق آن تصوّر نتوان کرد. از ابتدای شهور دهور که شعر ریخته اختراع یافته تا حین تحریر این سطور به‌صفایی محاوره و بند و بست الفاظ و نفاست مضامین و سلاست زبان و لطافت بیان شاعری به‌روی کار نیامده. در قصیده‌گویی یکتاست. با صاحب *باغ معانی* در ارتباط بود. *باغ معانی*، ص ۱۰۷، اسم پدرش میرزا شفیع از قوم مغول به‌تجارت مشهور بود. *مخزن نکات*، ص ۸۶ سودا پسر دختر نعمت خان عالی، *مجمع‌الانتخاب*، ص ۸۶ ابتدا در شعر هندی شاگرد میان قلی خان وداد بود. و نیز به‌شاه حاتم رجوع می‌کرد. *عقد ثریا*، ص ۳۳، پایهٔ کلام فارسی بسیار عالی است. به‌پیشنهاد آرزو به‌شعر ریخته توجّه کرد. *نشتر عشق*، ص ۷۴۵، در لکهنو در ۱۱۹۵ ه (= سودا کجا و آن سخن دل فریب او) فوت شد. عجب نکته‌پرداز معنی‌بند سحرنگار عهد خویش بود. *عمدهٔ منتخبه*، ص ۳۱۸؛ *خوش‌معرکهٔ زیبا*، ص ۳۵، آخر آخر با عنان شعر فارسی هم سر بیدرد خود را به‌درد آورده، اگرچه این حرکت مناسب حالش نبود. غزل‌های فارسی خود نیز که در لکهنو گفته، داخل دیوان ریخته به‌قید ردیف ساخته و این ایجاد اوست. *عقد ثریا*، ص ۷۵. رسالهٔ *عبرة‌الغافلین* را بنده از مرکز تحقیقات فارسی، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، در ۲۰۱۱ م به‌چاپ رسانده است.

۲۷۲ رکن‌الدّین فیروز شاه، پادشاه خلجی در ۱۲۹۶ میلادی به‌تخت نشست و در همین سال علاءالدّین محمّد شاه اوّل جای او را گرفت.

۲۷۳ فخرالممالک عمید لویکی از اعاظم فضلا و اکابر حکما بود. ولادتش در ۶۵۵ ه و عمرش پنجاه و چهار سال گفته‌اند. در هند ملازمت سلطان محمّد بلبن می‌کرد و اشراف دیوانش به‌وی مفوض بود. اشعارش اکثر مصرع است. *ریاض‌الشعرا*، ص ۴۱۶؛ *عرفات‌العاشقین*، ص ۲۷۰۵.

۲۷۴ شاهدی بلگرامی، واحدی هم تخلّص می‌کرد. صاحب کرامات بود، اکبر بادشاه به او احترام می‌گذاشت و پنج بیگهه زمین از بلگرام به‌عنوان سیورغال (انعام و مدد معاش) نیاز کرد. عمر گرامی از صد سال متجاوز بوده. در شب جمعه سیوم رمضان ۱۰۱۷ ه در بلگرام درگذشت. دیوان غزل موجزی ازو موجود است. *فارسی بلگرام*، ص ۷-۸، احوال مفصّل میر عبدالواحد در *مآثرالکرام*، ج ۱، ص۲۵-۳۳ و خلاصهٔ آن در جلد دوّم، ص ۲۴۷-۲۴۸ همین کتاب آمده است. احوالش در *منتخب‌التواریخ* بدایونی، *گلزار ابرار* شیخ محمّد غوث مندوی هم آمده است و خود واحدی احوال خود را در یکی از آثار خود به‌نام *سنابل* آورده است. او در شب جمعه سوّم ماه رمضان ۱۰۱۷ ه درگذشت و در بلگرام مدفون است و مرقد او مرجع خاص و عام است. آثار: *حقانی هندی*، *شرح قصهٔ چهار برادر*، *حل شبهات* و *شرح مصطلحات دیوان خواجه حافظ شیرازی*. اشهر آنها *سنابل* است در سلوک و عقاید. *مآثرالکرام*، دفتر اوّل، ص ۲۹؛ *تذکرهٔ علمای هند*، ص ۱۳۶.

۲۷۵ تقی‌الدّین محمّد حسینی اوحدی، صاحب تذکرهٔ معروف شعرای فارسی به‌نام *عرفات‌العاشقین*. تا ۱۰۳۹ ه در قید حیات بود. *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، ص ۱۵۱. این تذکره در ایران در هشت جلد در سال ۱۳۸۹ ه ش. به‌چاپ رسیده است.

۲۷۶ شادابی جونپوری، محمّد حسین، *نشتر عشق*، ص ۸۱۴. محمّد احسن جونپوری شادابین، *همیشه بهار*، ص ۱۳۷.

۲۷۷ شکوفی، ملّا حیدر، *نشتر عشق*، ص ۸۱۱. مولانا شگونی، *همیشه بهار*، ص ۱۳۷.

۲۷۸ شیری، مولانا، ولد عبدالحی از قصبهٔ کوکوال توابع لاهور، پدرش از فاضلان دورهٔ خود بود. هنگامی که در سال ۹۹۴ ه زین خان کوکلتاش و راجه بیربر به‌مجادلهٔ

بازگشت و درگذشت.*سفینهٔ خوشگو*، دفتر دوّم، ص ۳۰۷، فاضل بیگ سپاهی، در سنهٔ ۹۷۷ ه درگذشت. *شمع انجمن*، (ایران)، ص ۳۱۵، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۰۹، شاعر زبان‌دان و معنی‌آفرین. *همیشه بهار*، ص ۱۱۲؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۱۳.

۲۶۵ میر عبدالصّمد سخن، در اواسط عهد محمّد شاه راقم حروف با ایشان مکرّر ملاقات کرده‌ام و در آن وقت میر در سرکار مبارزالملک سربلند خان منسلک بودند، خیلی خوش صحبت و دردمند و گداخته جگر بوده، صاحب دیوان‌اند. دو پسر داشتند. احوال یکی معلوم نیست. دوّمی میر علی نقی که امروز در خط شکسته استاد است، یک چند رفیق مجدالدّوله عبدالمجید خان بود و حالا در سرکار دستور اعظم نوّاب صفدر جنگ بهادر نوکر است و جلال‌الدّین حیدر خان پسر نوّاب موصوف ازو اصلاح خط شکسته می‌گیرند. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۱۹.

۲۶۶ شمس‌الدّین دبیر، بلبن پادشاه مملوک به‌دبیر دستور داد که پندهایی چند برای پسرش املا کند. *تاریخ فیروز شاهی*، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۲۶۷ سلطان ناصرالدّین محمود بن ایلتمش از سال ۱۲۴۶ تا ۱۲۶۶ م حکومت کرد.

۲۶۸ شمس‌الدّین ایلتتمش سوّمین پادشاه مملوک از ۱۲۱۱ تا ۱۲۳۶ م حکومت کرد.

۲۶۹ منهاج سراج، صاحب *طبقات ناصری*، بزرگ بود. و از افاضل روزگار، از اهل وجد و سماع بود. چون قاضی شد، این کار استقامت گرفت. *اخبارالاخیار*، ص ۸۶.

۲۷۰ طوطی هند امیر خسرو، (متولّد ۶۵۱ /۱۱۹۳م، متوفی ۷۲۵ ه/۱۳۲۵ م) شاعر معروف فارسی از هند و مرید خاص عارف شهیر چشتی خواجه نظام‌الدّین اولیا. *غرّةالکمال* سوّمین دیوان شعر خسرو است که در سال ۶۹۳ ه جمع‌آوری شد و دارای شعرهایی است که خسرو از سن سی و چهار تا چهل و پنج (۶۸۵-۶۹۳ ه) سروده بود. خسرو در دیباچهٔ این دیوان دربارهٔ احوال خود، فن شعر، ارجحیت شعر فارسی بر شعر عربی، انواع شعر، امتیاز شعر فارسی و غیره اظهار نظر کرده است. *امیر خسرو*، ص ۱۶۷. هشت بهشت یکی از مثنوی‌های خمسه خسرو است که مشتمل بر سه هزار و سیصد و پنجاه بیت است. *امیر خسرو*، ص ۲۱۷.

۲۷۱ شهاب، شهاب‌الدّین مهمره بن جمال‌الدّین بدایونی، در اشعار وی صنایع و بدایع بسیار، فصاحت و بلاغت بی‌شمار است. در اکثر قصاید التزامات مشکله غریبه مکرر نموده، *عرفات‌العاشقین*، ص ۲۰۶۶.

راه سبک‌سری و زیاده گویی نبود، بلکه فضل و بلاغت شیدا مقتضی آن شد که هیچ یکی از شعرای عصر را در نظر اعتبار نیاورد. *مرأة‌الخیال*، ص ۹۴؛ *سرو آزاد*، ص ۸۲-۸۴ کشن چند اخلاص هم مناظره ما بین شیدا و شعرای دیگر را نقل کرده است. *همیشه بهار*، ص ۱۲۲-۱۲۹؛ *طبقات شاهجهانی*، طبقهٔ دهم، ص ۵۵؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۲۷، مؤلّف *عرفات‌العاشقین* شیدا را دیده بود. او در بارهٔ شیدا می‌گوید: اگر تربیت یابد، شاعر خوب می‌شود. *عرفات‌العاشقین*، ۲۲۸۴.

۲۸۵ میر الهی همدانی، میر عمادالدّین محمود، در سلک ملازمان جهانگیر بادشاه بوده. در ۱۰۲۴ ه درگذشت. کلامش لطافت و عذوبت دارد. دیوانش پنج هزار بیت دیده شد. *شمع انجمن*، ص ۹۷

۲۸۶ طالب آملی معروف به طالبا از مردم مازندران، در سال ۹۹۴ ه متولّد شد. به هند آمد. جهانگیر او را در سال ۱۰۲۸ ه به‌مرتبهٔ ملک‌الشعرایی رساند. طالب در سال ۱۰۳۶ ه درگذشت. صاحب طرز، خوش‌نویس و دانشمند بوده. *تذکرهٔ میخانه*، ص ۵۵۱ (حاشیه).

۲۸۷ محمّد جان قدسی، در سال پنجم جلوس شاهجهان (۱۰۴۱ ه) از مشهد به‌هند آمد، در قصیده و غزل و رباعی، علی‌الخصوص در قصیده و مثنوی داد فصاحت و بلاغت می‌داد. در ۱۰۵۶ ه (= دور از آن بلبل قدسی چمنم زندان شد) فوت کرد. *نتایج‌الافکار*، ص ۵۶۳؛ *همیشه بهار*، ص ۱۹۵.

۲۸۸ ملّا انور لاهوری، مولانا انور، نور محمّد نام داشت. معنی‌بند هندی نژاد بود. *همیشه بهار*، ص ۲۹.

۲۸۹ ملّا عطایی جونپوری، *ریاض‌الشعرا*، ص ۳۴۸، از اواسط الناس، امّا عطای الهی او را ازین معنی آشنا کرد. در عهد جهانگیر از سخنوران بود. *سفینهٔ خوشگو*، دفتر دوّم، ص ۴۸۵.

۲۹۰ ملّا مخترع، *ریاض‌الشعرا*، ص ۳۴۹، در عهد جهانگیر از سخنوران خوب‌گو بوده. *سفینهٔ خوشگو*، دفتر دوّم، ص ۶۹۱.

۲۹۱ ملّا طفیلی فتحپوری مصنف *شاه و ماه*، *ریاض‌الشعرا*، ص ۳۴۹.

۲۹۲ شیخ فیروز منشی، *ریاض‌الشعرا*، ص ۳۴۹.

افغانان به کابل رفتند و جنگ صعب روداد، راجه بیربر با جمعیت کثیر کشته شد. شیری هم در همان معرکه در ۹۹۴ ه کشته شد. *نشتر عشق*، ص ۸۰۳؛ *شمع انجمن*، ص ۲۳۰، تقی اوحدی او را شالی‌کوب لاهور انگاشته. *روز روشن*، ص ۲۷۰، حاشیه *آیین اکبری* به‌تصحیح سرسیّد احمد خان، اگرچه عامی بود امّا در شعر متانت تمام داشت. در مدح نیر اعظم هزار بیت گفته و آن را «*شمع جهان افروز*» نام نهاد، تمام آن مقطّعات است. در کوهستان یوسف‌زئی در سال ۹۹۴ ه به‌درود حیات گفت. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۲۴۹؛ *طبقات‌الشعرا*، ص ۴۹۱؛ *تذکرة‌الشعرا* (مطربی)، ص ۴۰، رساله‌ای دارد به‌نام *هزار شعاع* در تعریف آفتاب مشتمل بر هزار قطعه. *مرأة‌العالم*، ص ۶۰۴.

۲۷۹ *مهابهارت*، رزم‌نامهٔ معروف هند که به‌فارسی هم ترجمه شده است.

۲۸۰ راجه بیربر، اسمش مهیش داس بود. *آیین اکبری*، ص ۴۴۲.

۲۸۱ غزالی مشهدی اوّلین ملک‌الشعرای اکبر شاه تیموری در ۹۳۳ ه به‌دنیا آمد. از وطن به‌دکن مهاجرت کرد. سپس با دربار خان‌خانان ارتباط پیدا کرد و بعد از رحلتش به‌دربار اکبر رسید و به‌ملک‌الشعرایی عروج کرد. غزالی در سال ۹۸۰ ه در گجرات فوت کرده در ناحیه‌ای سرکهیج دفن شد. دیوانش چاپ نشده است. نسخه‌های خطّی آن در کتابخانه‌ها مضبوط‌اند. رک: *غزالی مشهدی: حیات اور کارنامے*، سلمان عبّاسی، لکهنو ۱۹۷۸ م.

۲۸۲ شبابی سیالکوتی، *روز روشن*، ص ۲۳۸، طبعی درست داشته و مشق به‌طرز قدما کرده. *سفینهٔ خوشگو*، دفتر دوّم، ص ۷۳۰.

۲۸۳ شرابی سیالکوتی، سرابی، *سفینهٔ خوشگو*، دفتر دوّم ص ۳۱۵.

۲۸۴ شیدای قندهاری، بسیار بلند طبیعت واقع شد. لیکن پست فطرت بوده زیرا که اکثر اشعارش مأخوذ از مضامین دیگران است. نه این که به‌عنوان توارد واقع شده باشد بلکه در این امر عاید و مصر بوده. معارضه بین شیدا و فیروز منشی که در متن اشاره به‌آن شده، در *ریاض‌العارفین*، ، ۳۴۸-۳۵۱ از بیاض خود شیخ فیروز منشی کاملاً نقل شده است. *طور معنی*، ص ۱۶۶، در سال ۱۰۸۰ ه فوت شد و در کشمیر دفن کردند. *نشتر عشق*، ص ۸۴۰؛ *نتایج‌الافکار*، ص ۳۸۴؛ *کلمات‌الشعرا*، ص ۵۶، حق آن است که این همه طعن و استهزا که از شیدا بر معاصران می‌رفت، محض از

شد. در فن شعرطرازی رتبهٔ عالی دارد. *تذکرهٔ بی‌نظیر*، ص ۷۸؛ از شیخ‌زادگان پنجاب، به‌نظر گیتی خداوند در سخن به‌روی او گشودند. *آیین اکبری*، ج ۱، ص ۲۸، در ۱۱۳۰ ه درگذشت. *نشتر عشق*، ص ۷۹۸.

۳۰۰ شاد، رای بال گوبند، داماد راجه پتر چند است. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۱۵-۱۱۶.

۳۰۱ راجه بلوند سنگھ مرزبان بنارس در ۱۷۷۰ م فوت کرد. An Oriental Biographical Dictionary, P. 102.

۳۰۲ راجه چیت سنگھ بن بلوند سنگه در ۲۹ مارس، ۱۸۱۰ م درگذشت. An Oriental Biographical Dictionary, P. 113.

۳۰۳ شایق، میر غالب علی، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۱۹؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۱۲۳.

۳۰۴ شاعر، معنی‌یاب خان، پدرش درویشی از نجبای قصبه‌ای از قصبات پنجاب، یکی از منکوحهٔ شاه عالم بهادر شاه، از راه هم‌وطنی و ارادت که به‌خانوادهٔ ایشان داشته، او را به‌فرزندی گرفت. شاعر تا ایام صبا در محل‌سرای شاهی پرورش یافته، معاشی مثل سلاطین‌زاده‌های می‌نمود. منکوحهٔ بادشاه دختر خود را که از شوهر دیگر بود، در حبالهٔ نکاح وی درآورد. ازین جهت مردم گمان می‌کنند که خان مذکور از اقوام منکوحهٔ مرقومه است ولی این درست نیست. قبایل و عشایر آن مرد بزرگ در قصبات پنجاب بسیار است. شاعر صاحب تلاش، بسیارگو و خوب‌گو است. تلاش معنی تازه بسیار دارد. محاورات و مصطلحات فارسی را تتبع و استقرا نموده. اکثر اشعار سابقه خود را که در جوانی گفته، اصلاح نموده. قصاید، غزلیات، مثنویات و رباعیات خوب دارد. همیشه خدمت متعلّقان بیدل می‌کرد. به‌سبب او هنگامهٔ عرس بیدل گرم بود. بیدل از روی عنایت عصا و شمشیری به‌او بخشید چنانچه تا حال به‌دست داشت. با خوشگو روابط دوستانه داشت. در حالت جماع در ۱۱۵۷ ه فوت کرد. ظاهراً از امساک خوردنی بوده باشد. *سفینهٔ خوشگو*، ۲۴۳-۲۴۴، تاریخ فوت او: آه معنی‌یاب خان مردند (= ۱۱۳۸ ه)، مرد معنی یاب خان بی‌نیاز (= ۱۱۵۸ ه)، *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۳۳-۱۳۴.

۳۰۵ شاعر، میر سیّد محمّد، متولّد در چهاردهم ربیع‌الآخر، به‌همت و سخاوت معروف، حضور سخنان صوفیه و حکایات ارباب کمال و اشعار عربی و فارسی و کتب دوهره‌های هندی بسیار داشته. کتاب معمور از طبع اوست. مثنوی مسمّی به *ناز و*

۲۹۳ غیاثای حلوایی شیرازی شاگرد نظام دست غیب، شاعر بی‌عیب، شاعر سدهٔ یازدهم هجری، *شمع انجمن*، ص ۵۴۱.

۲۹۴ ملّا کاتبی نیشابوری، وجه تخلّص آن که در خوش‌نویسی دستی داشت. در ۸۲۹ ه در استرآباد درگذشت. *شمع انجمن*، ص ۶۰۵.

۲۹۵ هاتفی همشیرزادهٔ مولوی جامی است. خمسهٔ نظامی را جواب گفته. ۹۱۴ ه فوت کرد. *مرأة‌العالم*، ج ۲، ص ۶۸۵، در تذکره‌های دیگر مثل *تحفهٔ سامی*، ص ۹۷؛ *سفینهٔ خوشگو*، ص۸، سال وفاتش را ۹۱۷ ه نوشته‌اند. در *شمع انجمن*، ص ۸۰۴ سال وفاتش ۹۲۶ ه داده شده است.

۲۹۶ خان‌خانان عبدالرحیم فرزند بیرم خان، خان‌خانان (کشته شد در گجرات در ۹۶۸ ه) که از سلالهٔ دودمان علی‌شکر بیگ و از امرای قراقوینلو و از قبیلهٔ بهارلو است. در شعر رحیمی و گاه رحیم تخلّص می‌کرد و به‌چهار زبان عربی، فارسی، ترکی و هندی شعر می‌گفت. سرپرست زبردست علما، شعرا و هنرمندان دیگر بود. *مآثر رحیمی* تألیف عبدالباقی نهاوندی (بخش سوّم) مشتمل بر تراجم انهاست که با خان‌خانان بسرمی‌بردند. عبدالرحیم خان‌خانان در سال ۱۰۳۶ ه فوت کرد. رک: *مآثر رحیمی*، بخش سوّم، عبدالباقی نهاوندی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ایران ۱۳۸۱ (مقدمه).

۲۹۷ امرالله پسر عبدالرحیم خان‌خانان، از یکی از کنیزهای خان‌خانان متولّد شد. درس نخواند و در اوائل زندگی فوت کرد. جهانگیر احوالش را در توزک خود آورده است و می‌گوید که او گوندوانا در بخش خاندیس که معدن‌های الماس در آنجاست، فتح کرد. رک: *عبدالرحیم خان‌خانان* (انگلیسی)، ص ۴۴. او را مُعطی می‌گفتند. *کلمات‌الشعرا* (ایران)، ص ۱۱۱.

۲۹۸ نظامی گنجوی، حکیم ابو محمّد الیاس بن یوسف بن زکی ابن موید نظامی (۵۳۰-۶۱۴ ه) شاعر معروف و خالق خمسه، دیوان او شامل قصاید، غزلیات، قطعات و رباعیات است که به‌طبع رسیده است.

۲۹۹ شهید، میر غازی، شاگرد و همشیره‌زادهٔ میر محمّد زمان راسخ، دوست احمد یار خان یکتا، بعد از هزار و صد و سی (۱۱۳۰ ه) فوت کرد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۹۵؛ *باغ معانی*، ص ۱۱۶؛ *تذکرهٔ حسینی*، ص ۱۸۴، وفاتش بعد ثلثین و مائة و الف واقع

۳۱۰ صالح دیوانه آنچه در حدیقهٔ هندی آمده، نقل از *منتخب‌التواریخ*، ص ۱۸۰، است.

۳۱۱ صبحی، ملا کشمیری، *صبح گلشن*، ص ۲۴۷، قصاید در مدح سلطان محمّد شجاع گفته، *نشتر عشق*، ص ۸۷۰ اواخر مائهٔ حادی عشر (۱۱۰۰ ه) فوت کرد. *نتایج‌الافکار*، ص ۴۲۲؛ *مرأة‌الخیال*، ص ۱۶۳؛ *همیشه بهار*، ص ۱۴۴؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۵۵.

۳۱۲ صهبایی، میر عبدالباقی، با دربار شاهجهان و عالمگیر علاقه داشت. *صبح گلشن*، ص ۲۵۷؛ *نشتر عشق*، ص ۸۷۹؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۳۷۵، شیرین سخنان شورانگیزش. نشه‌بخش باده‌کشان خم‌خانهٔ معانی است. خط نستعلیق خوب می‌نوشت. دیوانی ترتیب داده، *مرأة‌العام*، ص ۶۱۰.

۳۱۳ عبدالله مشکین قلم، میر عبدالله ترمزی از اولاد شاه نعمت الله ولی، خط نستعلیق را به‌غایت صاف به‌اصول و اسلوب می‌نوشت. از عرش آشیان و جنّت‌مکانی به‌خطاب مشکین قلم و تخلّص وصفی افتخار اندوخت. منظومات بسیار دارد. در ۱۰۲۵ ه فوت کرد. پنج مثنوی و دیوانی دارد. *مرأة‌العالم*، ج ۲، ص ۴۸۳. شاگرد شاه غیاث و مولانا راقمی است. به‌هفت خط می‌نویسد. خویشی از جانب والده به‌میرزا نظام‌الدّین احمد دارد. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ۲۵۹.

۳۱۴ صانع، نظام‌الدّین احمد بلگرامی، اسم او تاریخی است که از آن سال تولّد او (۱۰۸۶ ه) برمی‌آید، *نشتر عشق*، ص ۸۵۹ ارادهٔ وطن داشت که یکی از ملازمانش زهر در طعام او انداخت. خوردن همان بود و جان دادن همان، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۲۴، تلاش مضامین تازه دارد. به‌سبب پرگویی احیاناً از جادهٔ راه راست محاوره یابش لغزیده. گویند در فن شعر به‌خود خیال‌های بلند دارد. سنش قریب به‌چهل سال رسیده صاحب *باغ معانی* بعضی ابیات در دیوان صانع را در دیوان‌های دیگران دیده است. *باغ معانی*، ص ۱۲۰-۱۲۱، از قبیلهٔ قضاة عثمانی بوده. در ۱۱۳۹ ه متولّد شد. در ادارهٔ فرمانروای هند (وایسرای، نایب‌السلطنت) بر خدمت عرض بیگی کلکته فائز بود. در ۱۲۰۵ ه درگذشت. *فارسی بلگرام*، ص ۴۹-۵۰، در اوایل ۱۳۰۰ ه درگذشت. *نتایج‌الافکار*، ص ۴۲۹؛ *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۳۴۸.

۳۱۵ صادق، میرزا، مینا، خلف میرزا صالح جد طاهر نصرآبادی، در کمال استعداد و نهایت قابلیت بود، در حین اسب جهانیدن افتاد و یک چشم او ناقص شد. در

نیاز در قصّهٔ سیّد حسن ترمذی بلگرامی و شاه فیاض که عاشق او بوده، سروده است. تتبع قدما می‌نمود، ازین جهت به‌زبان قدیم می‌سراید. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۹۹؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۱۸؛ *باغ معانی*، ص ۱۱۷ در ۱۱۳۳ ه به‌محل خدمات (سیوستان) رسید. بعد از هنگامهٔ نادرشاه، بیست و پنجم رمضان ۱۱۵۵ ه از سیوستان برآمده هفتم محرّم‌الحرام ۱۱۵۶ ه به‌بلگرام رسید و در ۱۱۵۸ ه درگذشت. رساله *تبصرة‌الناظرین* مشتمل بر تراجم بعضی بزرگان بلگرام به‌ویژه آنهایی که قبل از ۱۱۰۰ تا ۱۱۸۲ ه بودند و وقایع مردمان اطراف و اخبار سلاطین و احوال امرا و خواتین هند بالالتزام نگاشته است. *فارسی بلگرام*، ۲۴–۲۵، در ۲۸ شعبان ۱۱۸۵ ه (؟) در بلگرام فوت شد و در باغ محمودنگر دفن کردند. *نشتر عشق*، ص ۸۴۶؛ *نتایج‌الافکار*، ص ۳۹۶؛ *مآثرالکرام*، ص ۲۸۹، دیوان، مثنوی و غیره آنچه شاعر را باید همه دارد. *عقد ثریا*، ص ۷۹.

۳۰۶ شوق، منسکه رای، خلف اصغر مجلس رای نایب دیوان خالصه شریفه، هنگام اختلال سلطنت هندوستان به‌وقوع حادثه شورش افغان در سنه ۱۱۷۰ ه ترک وطن کرده وارد اکبرآباد شد. در آن ایام تذکره‌ای مسمّی به‌*سفینة‌الشوق* تألیف می‌نمود. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۱۴؛ تذکرةالشعرای ضخیم نوشته *باغ معانی*، ص ۱۱۸، اغلب این است که فقط بهگوان داس هندی در *سفینهٔ هندی* به‌این تذکرهٔ شوق که در حدود ۱۱۷۰ ه تألیف شد، اشاره کرده است. *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، ص ۷۱۱.

۳۰۷ شهود، بال‌مکند، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۱۷–۱۱۸؛ *باغ معانی*، ص ۱۱۷، از مانکپور از مضافات اله‌آباد، در ۱۱۵۰ ه رحلت کرد. *نتایج‌الافکار*، ص ۳۹۶، جوانی مهذّب و مودّب، خیلی جدیدالفکر، جیدالطّبع به‌نظر آمد. چندین مقاله از کتاب تحریر *اقلیدس* پیش بزرگی گذرانیده. آرزو، نظر به‌وحدت شهود که مذهب اوست، به‌او شهود تخلّص داده. هنوز اوّل مشق اوست. *گل رعنا* (فاروقی)، ص ۳۱۴، در اواسط سنه ۱۲۰۰ ه درگذشت. *شمع انجمن*، ص ۳۷۷.

۳۰۸ شامل، دیبی پرشاد، از شاگردان انیس. *انیس‌الاحبا*، ص ۲۴۵.

۳۰۹ صیرفی، قاضی از صیرفان کامل عیار هندوستان است. مداحی سلطان فیروز بسیار کرده. *ریاض‌الشعرا*، ص ۳۶۷.

شاهجهان‌آباد در ۱۰۰۳ ه (= آه آه نظام) فوت کرد. دیوانش قصیده، غزل و رباعی پانزده هزار بیت است. *فارسی بلگرام*، ص ۶، از رؤسای محلهٔ قاضی‌پوره، پدرش در کودکی او رحلت کرد. شیخ سلیمان اکبری که عم او بود، او را بزرگ کرد. در ۱۰۰۳ ه درگذشت. *نشتر عشق*، ص ۹۱۰؛ *مآثرالکرام*، ص ۲۴۴.

۳۲۲ ضیا، سیّد ضیاءالله بلگرامی، در بلگرام مسند خداپرستی و تدریس علوم می‌آراست. نهایت مکرّم می‌زیست. در بیست و پنجم شعبان، روز سه‌شنبه ۱۱۰۴ ه درگذشت. *فارسی بلگرام*، ص ۱۰؛ در ۱۱۰۳ ه فوت کرد، *نتایج‌الافکار*، ص ۴۳۵، طبق وصیت خود پایان مزار خواجه عمادالدّین بلگرامی که یکی از اولیای عصر خود بود، دفن شد. *نشتر عشق*، ص ۹۱۷؛ *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۲۵۰.

۳۲۳ میر سیّد محمّد ترمذی کالپوی، از سادات ترمذ، آخر عمر در مقام قطبیت کبری متمکّن بود. در بیست و ششم شعبان روز سه‌شنبه ۱۰۷۱ ه (= رفت قطب زمان بسوی جنان) در کالپی فوت شد. *مآثرالکرام*، ج ۱، ص ۸۱–۸۵

۳۲۴ ضیا، میر دهلوی، خوش‌فکر و خوش تلاش. *نتایج‌الافکار*، ص ۴۳۴؛ اسم کاملش میر ضیاءالدّین است. *کلمات‌الشعرا*، ص ۶۹؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۵۵.

۳۲۵ طفیل محمّد، میر بلگرامی در ۱۰۸۸ از اترولی به‌بلگرام آمد. از مولوی سیّد قطب‌الدّین شمس‌آبادی کسب فیض کرد. از گجرات شاه دوله و کشمیر دیدن کرد. در بلگرام در ۲۴ ذی‌الحجّه ۱۱۵۱ ه فوت کرد و بر وفق وصیت او در باغ محمود متّصل مرقد عبدالجلیل بلگرامی جانب شرق مدفون گردید. *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۲۵۲.

۳۲۶ سیّد حسن رسول نما، عارف اویسی دورهٔ شاهجهان و اورنگ‌زیب، چند نسخهٔ خطّی ملفوظات او در کتابخانه‌ها مضبوط‌اند. او در دورهٔ اورنگ‌زیب در ۱۶۹۲/۱۱۰۳ درگذشت و مقبره‌اش تاکنون در نزدیکی تالار امامیه، پنچکویان رود، دهلی‌نو قرار دارد. راقم سطور یکی از مجموعه‌های ملفوظات او را به‌نام *مناقب حسن رسول نما* به‌اردو ترجمه کرده است که از مکتبهٔ رازی، کراچی، پاکستان به‌چاپ رسیده است.

۳۲۷ طاهر، محمّد اله‌آبادی، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۲۷.

۳۲۸ شیخ محمّد یحیی معروف به‌شیخ خوب الله اله‌آبادی برادرزادهٔ حقیقی و داماد و سجّاده‌نشین محمّد افضل اله‌آبادی است. بحر مواج علوم شریعت و طریقت بود.

سپاهیگری و شجاعت و تهور هم ممتاز بود. از قبل شاه شجاع با متمردان ولایت بنگاله در دریا و صحرا مکرر جنگ‌های مردانه کرده. در سال ۱۰۶۱ ه رحلت کرد. *نصرآبادی*، ص ۶۴.

۳۱۶ *صبح صادق* یا *تاریخ صبح صادق* تألیف میرزا محمّد صادق متخلّص به‌صادقی زبیری اصفهانی آزادانی، عموی طاهر نصرآبادی مؤلّف *تذکرهٔ نصرآبادی*، تألیف این کتاب در ۱۰۳۱ ه شروع و در ۱۰۴۸ ه به‌تکمیل رسید و مشتمل بر چهار مجلّد است. در تاریخ و جغرافیا و جلد سوّم در ذکر معاریف ده قرن اوّل اسلامی است. *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، ص ۷۷۳، میرزا صالح جد پدر طاهر نصرآبادی، در کمال قابلیت و همّت بود. به‌سبب ناسازی روزگار به‌هندوستان رفته. شعر هم می‌سرود. *تذکرهٔ نصرآبادی*، ص ۴۵۲.

۳۱۷ صرفی، شیخ یعقوب کشمیری، آنچه بهگوان‌داس هندی نقل قول از بدایونی دربارهٔ صرفی می‌کند که: آنچه باید اندکی درو نیست. در *تاریخ بدایونی* به‌نظر نیامد. به‌عکس بدایونی دربارهٔ محاسن او نوشته است که: الحاصل اوصاف تعریف و کمالات جناب شیخ چه حد من عاجز بی‌زبان است و آثار جمیلهٔ او که دامان بر میان قامت بسته است، شاهد حال او بس. در تاریخ دوازدهم ذی‌قعده سال ۱۰۰۳ ه (= شیخ امم بود) فوت کرد. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص۹۹-۱۰۱، در ۹۹۹ ه با شیخ فیضی به‌دکن رفت و از آنجا به‌حج رفت. بنابر تحقیقات دامنه‌داری در صرف و نحو، تخلّص صرفی قرار داده بود. رسایلی چند در تصوّف، معما و دیگر علوم تألیف کرد. همایون، اکبر و امرای دربار به‌او اعتقاد داشتند. *نشتر عشق*، ص ۸۷۰ دیوانی ترتیب داده. *مرأة‌العالم*، ص ۶۰۶.

۳۱۸ صافی، میر مظهر علی، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۲۳-۱۲۴؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۱۵۶-۱۵۷.

۳۱۹ ضیاء، ضیاءالدّین، بیشتر به‌درس و تدریس پرداخت. در سال ۱۰۲۴ ه درگذشت. و به‌کاشان دفن شد. *نشتر عشق*، ص ۹۱۲.

۳۲۰ فیضا، ملا فیضا، یکی از برادران ملّا منیر بود، *تذکرهٔ شعرای پنجاب*، ص ۲۸۲.

۳۲۱ ضمیری، شیخ نظام بلگرامی، آثاری در نظم و نثر عربی و فارسی دارد. *باغ معانی*، ص ۱۲۲، از قدمای شعرای بلگرام، کلام فارسی او صنایع و بدایع را داراست. تربیت کردهٔ عم خود شیخ سلیمان بود که از ملازمان با امتیاز اکبر بادشاه بود. او در

۳۳۵ *تذکرةالشعرا* و *تذکرةالاولیا* از طبیعت، شاید تنها در *سفینهٔ هندی* ص ۱۲۸ اشاره به‌این تذکره‌ها شده است. *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، ص ۷۱۱.

۳۳۶ ظهیر، قاضی دهلوی، در دورهٔ حکومت سلطان محمود بن محمّد بن فیروز شاه به‌سربرده، دیوانی دارد پُر از قصاید مدح. *منتخب‌التواریخ*، ج ۱، ص ۱۹۱.

۳۳۷ عمید دیلمی، لویکی اشراف دیوان بلبن به‌وی مفوّض بود، *ریاض‌الشعرا*، ص ۴۱۶، عمیدالدّین ملقّب به‌فخرالملک در دورهٔ سلطنت سلطان ناصرالدّین محمود (م ۶۹۴ ه) و سلطان غیاث‌الدّین بلبن (م ۶۸۶ ه) می‌زیسته است. خانواده‌اش در سنام زندگی می‌کرد. او در ۶۰۱ ه به‌دنیا آمد و با خانوادهٔ لویک متعلّق بود که قبل از غزنوی‌ها در غزنی، کابل و گردیز حکومت می‌کرد، عمید بیشتر از ۷۷ سال زندگی کرد. رک: *دیوان عمید* از فضل الله لویکی، به‌تصحیح دکتر نذیر احمد، مجلس ترقی ادب، لاهور، (چاپ اوّل) ژانویه ۱۹۸۵ میلادی.

۳۳۸ سلطان ناصرالدّین محمود بن ایلتتمش از ۱۲۴۶ تا ۱۲۶۹ م حکومت کرد.

۳۳۹ عالی، نعمت خان، اصلش از مشهد مقدّس، در مباحثهٔ علمی به‌وسعت آباد هند کسی را یارایی مقابله با او نبود. حج گذارده بود. اورنگ‌زیب منصب پانصدی، و خدمت خان‌سالاری و بهادر شاه منصب سه هزاری داد. در نثر *ظفرنامه بهادر شاهی* تا سال چهارم به‌فصاحت و بلاغت تمام نگاشته و آن مشهور است. نثرش از نثرِ تفوق جو و شعرش با شعری به‌سرزلف سخن‌گو است. *قصّهٔ حسن و عشق* سروده. بیدل او را حاجی هجوی می‌گفت. در سال ۱۱۲۳ ه در لاهور فوت کرد. دیوانش که سرمایهٔ شعر و شاعری باشد، پنج هزار بیت مشهور است. فقیر از مطالعه آن فیوضات بسیار برداشته. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۵۹-۶۱؛ *طور معنی*، ص ۱۸۳؛ *کلمات‌الشعرا*، ص ۷۹؛ *نتایج‌الافکار*، ص ۴۶۸، هیچ کس را این چنین قدرت تحریر منشآت مثل آن معنی‌یاب در هند نبود. شعر هم خوب می‌سرود، *نشتر عشق*، ص ۱۰۱۹؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۴۵۷؛ *مآثرالکرام*، ص ۱۳۶، در حاشیهٔ صفحهٔ ۱۳۷ در *مآثرالکرام*، به‌استناد از *گلزار آصفیه*، ص ۶۱۲ آمده که عالی در دایرهٔ میر مومن واقع در حیدرآباد مدفون شد.

۳۴۰ حکیم‌الممالک عالمگیری، حکیم محمّد حاذق مخاطب به‌حاذق خان، حکیم‌الملک، حکیم معتمدالملک بهادر شاهی، حکیم موتمن‌الملک، حکیم معتبرالملک بن حکیم

کتب و رسایل کثیره تصنیف کرد. در کشف مشکلات علوم ظاهر و باطن شانی بلند داشت. مکتوبات او در چهار جلد برهانی است جلی بر علو فطرت و کمال تبحر او. شب دوشنبه یازدهم جمادی‌الاوّل ۱۱۴۴ ه (= لقد رضی) فوت کرد. در پهلوی قبر شیخ محمّد افضل دفن شد. *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۲۱۱-۲۱۲.

۳۲۹ فصوص‌الحکم، به‌عربی از تألیفات عرفانی و حکمی شیخ محی‌الدّین عربی (م ۶۳۸ ه) است.

۳۳۰ طفیلی، ملّا، همان که در مناظره با ملّا شیدا شریک بود. *ریاض‌الشعرا*، ص ۳۴۹.

۳۳۱ طلوعی، محمّد ابراهیم، از شعرای دروهٔ جهانگیر، *ریاض‌الشعرا*، ص ۳۹۰، از نا قدردانی اعزهٔ روزگار آشفته می‌زیست. همیشه *بهار*، ص ۱۵۲؛ *شمع انجمن*، ص ۴۳۵؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۶۸، از کشمیر به‌آگره آمده بود. *عرفات‌العاشقین*، ص ۲۴۹۳.

۳۳۲ طالع، میرزا نظام‌الدّین احمد، *باغ معانی*، ص ۱۲۴، مؤلّف *کلمات‌الشعرا* که با او مرتبط بود، می‌نویسد که طالع از بس در تحقیق و تصوّف ادعای همه دانی دارد و همتش تنها به‌فن شعر سرفرو نمی‌آرد. *کلمات‌الشعرا*، ص ۷۱؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۶۷.

۳۳۳ طالع، میر عبدالعلی، کلامش از سنجیدگی آشناست، امّا از نامساعدی طالع تخلّص داشت. وقتی به‌خدمت نوازش خان رومی که طالع تخلّص داشت، رفت، خان بعد از آن که اشتراک تخلّص معلوم کرد، فرمود مصرع می‌خوانم، اگر پیش مصرع رسانیدی اختیار تخلّص روا باشد و الّا تخلّص دیگر به‌هم‌رسانی:

دوچار صورت صلح‌ست چار آیینهٔ جنگم

عبدالعلی طالع بدیهه از عهدهٔ آن برآمد:

به‌دشمن چون عناصر از صفای سینه یک رنگم

صبح گلشن، ص ۲۶۱، *دیوان عبدالعلی* رواج دارد، *سفینهٔ خوشگو*، ص ۶۴-۶۵؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۲۸؛ در اواخر دورهٔ محمّد شاه بادشاه فوت کرد. شعر بسیار سنجیده می‌گوید. همیشه *بهار*، ص ۱۵۶.

۳۳۴ طبیعت، شیخ سیف‌الدّین، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۲۸، شیخ سیف‌الدّین محمّد، سخن‌گوی پر کیفیت، *شمع انجمن*، ص ۴۳۲؛ *تذکرهٔ حسینی*، ص ۱۹۹؛ *باغ معانی*، ج ۱، ص ۱۲۵.

۳۴۳ عاشقی هندی، مولانا، *ریاض‌الشعرا*، ص ۴۲۷.

۳۴۴ عارف بلوچ سندی، بقول علی شیر قانع: قاضی نورالله شوستری در *مجالس‌المؤمنین* او را از بلوچ سند و مریدان سیّد راجو شمرده، *مقالات‌الشعرا*، ص ۳۸۵.

۳۴۵ عزیز، عبدالعزیز جونپوری، در تصوّف دستی تمام داشته، احیاناً شعر می‌گفت. *شمع انجمن*، ص ۴۹۲.

۳۴۶ عطایی، شیخ عبدالکریم، فرزند فخرالدّین. *روز روشن*، ص ۵۵۴؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۴۳۷؛ *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۱۴ از اکابر جونپور و در سخن‌سرایی از مشاهیر شعراست. صائب کلام او را در سفینهٔ انتخابی خود شامل کرده. دیوان ضخیمی او خواننده را لذایذ می‌بخشد. *نشتر عشق*، ص ۱۰۵۴؛ *روز روشن*، ص ۵۵۴؛ در ۱۰۲۰ ه در آگره بسرمی‌برد. تقی اوحدی او را در آگره دیده بود. *عرفات‌العاشقین*، ص ۲۹۴۷.

۳۴۷ علّامی سعدالله خان وزیر اعظم، شاهجهان نظر به‌علم و فضل او به‌سمت‌های مختلف گماشت. در ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۰۶۶ ه/۷ آوریل ۱۶۶۵ م درگذشت. *مآثرالامرا*، ج ۲، ص ۴۴۴ (ترجمهٔ اردو).

۳۴۸ عارف لاهوری، میر حسین، در صرف و نحو استعدادی داشت و به‌رفاقت همت خان صوبه‌دار اله‌آباد اوقات بسرمی‌برد. *روز روشن*، ص ۴۲۲، در فن نظم معروف به‌برگزیده طرز و دلپسندیده طوری، *نگارستان سخن*، ص ۵۸، معاصر شاهجهان بادشاه، یک مثنوی به‌نام *مهر و وفا* هم دارد. *ریاض‌الشعرا*، ۴۵۷، درد و سوز بر طبیعتش غالب بود. در قصاید و مثنوی شهرت بیشتری دارد. *نشتر عشق*، ص ۹۷۹؛ محمّد عارف سلیقه‌اش در نهایت درستی است. ملا سالک او را دیده بود، کمال دردمندی ازو نقل می‌کرد. *تذکرهٔ نصرآبادی*، ص ۴۴۸؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۸۸، شعرش به‌نزاکت تمام است. دیوانی ترتیب داده. *مرأة‌العالم*، ص ۶۲۸.

۳۴۹ همت خان، مخاطب به‌ناظم خان علمای ممتاز و شعرای نکته‌پرداز گردش جمع بودند. طبع موزون داشت. هندوی بلد بود، میرن تخلّص می‌کرد. ۵ محرّم ۱۰۹۷ ه/۱۲ ژانویه ۱۶۸۱ م درگذشت. *مآثرالامرا*، ج ۳، ص ۷۷۴ (ترجمهٔ اردو).

۳۵۰ سالک قزوینی، ملّا، اسمش محمّد ابراهیم است. در دورهٔ شاهجهان بادشاه از اصفهان آمد و باز به‌ایران رفت. سپس به‌هند مراجعت کرد باز به‌وطن خود

محسن خان بن حکیم صالح خان شیرازی، داماد حاجی شفیع خان، در اوایل عشرهٔ اخیر ۲۳ ذی‌الحجّه ۱۱۲۴ ه در شاهجهان‌آباد فوت شد. *تاریخ محمدی*، ص ۷۶؛ *نزهة‌الخواطر*، ج ۷، ص ۵۹، متخلّص به‌شهرت، قصیده، مخمّس، مثنوی، رباعی سروده، *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، (اصلح)، ص ۱۸۲.

۳۴۱ *وقایع حیدرآباد* یا *وقایع گولکنده* (*وقایع نعمت خان عالی*) اثری است که تاکنون در دانشگاه‌های هند از جمله کتب درسی است. تضمین مصرع‌های *نصاب‌الصبیان* در این اثر، از مخترعات اوست، *سفینهٔ خوشگو*، ص ۶۰، با وجود مشرب تصوّف، غلوی در تشیع داشت لهذا ما او را «عالی غالی» می‌گوییم. در بحر مثنوی *مولوی روم*، مثنوی گفته، اگرچه کم است، امّا بسیار خوب گفته، خالی از شوخی و نمک نیست. عالی را در فنّ تاریخ‌نویسی قدرتی نبود. *مجمع‌النفایس*، ص ۶۲.

۳۴۲ عبدالجلیل بلگرامی (طرازی، واسطی) در سیزدهم شوّال ۱۰۷۱ ه متولّد شد. از اکمل فضلا و اجلّهٔ علما و ادبای زمان خود بود. بخشی‌گری و وقایع‌نویسی گجرات شاه دوله تابع لاهور یافت. مثنوی *امواج‌الخیال* در عنفوان شباب در ستایش وطن گفته شنبه ۲۳ ربیع‌الآخر ۱۱۳۸ ه در دهلی فوت کرد. نعش او را به‌وطن بردند و ششم جمادی‌الاوّل به‌پای تربت پدرش دفن کردند. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۵۵-۱۵۷، از خواص اتقیا و اجلّهٔ علمای عصر، حافظه قوی داشت و *قاموس‌اللغة* من اوله الی آخره ازبر داشت. طرازی و واسطی و عبدالجلیل تخلّص می‌کرد. در ۱۱۱۱ ه خدمت بخشی‌گری و سوانح‌نگاری و وقایع‌نویسی بهکر و سیوستان به‌او داده شد. در ۱۱۳۰ ه مستعفی شد. عمر شریفش شصت و شش سال و شش ماه بوده. *رسالهٔ تقریب*، *رسالهٔ موسیقی*، *انشاء عقدالثمین*، *انشای وقایع ستاره‌گره*، و دو مثنوی دارد. اوّل مسمّی به *امواج خیال* در *ستایش بلگرام*، *فارسی بلگرام*، ص ۱۱-۱۳؛ *نتایج‌الافکار*، ص ۴۹۱؛ *شمع انجمن*، ص ۳۱۳؛ *خزانهٔ عامره*، ص ۵۳۵؛ *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۱۲۳، اواخر به‌مرض استسقا که چهل روز هیچ نخورده بود، درگذشت. آرزو با ایشان اخلاص و آشنایی داشت، *مجمع‌النفایس*، ص ۶۷؛ *ریاض‌الشعرا*، ص۴۲۹؛ *رسالهٔ رموزات*، مدح محمّد شاه (مثنوی)، *جواهر القلم* و *امواج‌الخیال*، *کدخدایی* فرخ سیر از جمله آثار اوست، *مارشل*، ص ۹.

همیشه بهار، ص ۱۱۴؛ *راگ درپن* به‌تصحیح نورالحسن انصاری از بخش فارسی، دانشگاه دهلی به‌چاپ رسیده است.

۳۵۷ ذوالفقار خان نصرت جنگ، میر بخشی اورنگ‌زیب عالمگیر، فرزند اسد خان وزیر اعظم خلد مکان بود. او در ۱۱۰۳ ه برای فتح کرناتک در هند جنوبی رفت. *سرو آزاد*، ص ۱۳۰.

۳۵۸ عظیم، میان علی عظیم آثار بزرگ‌زادگی از چین جبینش رخشان و از یاقوت‌خیزی فکر رنگینش محفل‌ها معدن بدخشان، سخن به‌پختگی رسانده شعر بسیار به‌طرز دلچسب می‌خواند. در اکثر فنون مثل خاتم‌بندی، مذهّبی، شطرنج‌بازی، تیراندازی و قدردانی حسن و عشق مهارت دارد. دو برادر داشت علی علیم و علی کریم. *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۱۴۹، اواسط مائة ثانی عشر (۱۲۰۰ ه) درگذشت. *نتایج‌الافکار*، ص ۴۹۵، عظیم‌الدّین محمّد، از خودگذشته فانی مشربی است. با آرزو ارتباط داشت. متوکلانه می‌زیست. شعر کم گوید ولی خوب می‌گوید. *مجمع‌النفایس*، ص ۶۱، ۶۴، فکر رسایی دارد و دیوان مختصری ظاهراً ترتیب داده. *همیشه بهار*، ص ۱۷۲.

۳۵۹ عزیز، شتاب رای، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۳۳، قریب پنج هزار بیت عاشقانه از برنمود. انیس اصلاح شعرش می‌کرد. *انیس‌الاحبا*، ص ۲۳۸.

۳۶۰ عالی، میر نجیب‌الدّین، *تذکرهٔ مخلص*، ص ۸۲

۳۶۱ عدیم، جعفر علی خان، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۳۳.

۳۶۲ حافظ خواجه شمس‌الدّین محمّد (متولّد اوایل قرن هفتم و وفات در شیراز در ۷۹۲ ه) شاعر معروف شیرازی. استادی خواجه در غزل عارفانه است و درین باب کسی تاکنون به‌پایهٔ او نرسیده است. دیوانش شامل چند قصیده، غزلیات، چند مثنوی، قطعات و رباعیات است.

۳۶۳ عاقل، هنرورخان، آخر به‌داروغگی خزانهٔ شاهجهان‌آباد تعیین گردید. نشتر عشق، ص ۱۰۵۳، در شاهجهان‌آباد در ۱۲۰۰ ه درگذشت. *نتایج‌الافکار*، ص ۴۹۶؛ *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۱۶۵؛ *شمع انجمن*، ص ۳۰۹، رنگینی مضمون و شوخی الفاظ از کلامش هویدا. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۸۹.

برگشت ودر قزوین درگذشت. *ریاض‌الشعرا*، ص ۳۱۷.

۳۵۱ عزت، میر محمدی نعمت اللهی، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۳۰.

۳۵۲ سیّد یا شاه نعمت الله ولی کرمانی (۲۲ رجب ۷۳۰-۸۲۷ یا ۸۳۴ ه) از شعرای عصر تیموری و از اولیای بزرگ متصوّفه است. غالب اشعارش در شرح مبادی وحدت وجود است.

۳۵۳ عیاش، محمّد مکرّم، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۳۱؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۱۵۴.

۳۵۴ شیخ نصیرالدّین محمود چراغ دهلی خلیفهٔ ارشد خواجه نظام‌الدّین اولیا در اوده در ۶۷۵ ه/ ۷-۱۲۷۶ م به‌دنیا آمد. بعد از تکمیل تحصیلات به‌دهلی رسید و به‌دست خواجه نظام‌الدّین اولیا بیعت کرد. در ۲۰ ذی‌الحجّه ۷۲۴ ه/۱۳۲۳ م از مرشد خود خلافت‌نامه گرفت و در هیجدهم رمضان ۷۵۷ ه/۱۳۵۶ م واصل به‌حق شد. و در دهلی مدفون است. ملفوظات او *خیرالمجالس* که مولانا حمید قلندر جمع‌آوری کرده، از بخش تاریخ دانشگاه اسلامی علی‌گره، ۱۹۵۹ م چاپ شده است.

۳۵۵ عزت، عبدالعزیز از مکّه، *روز روشن*، ص ۵۳۸؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۴۴۸؛ *طور معنی*، ص ۱۸۸؛ *کلمات‌الشعرا*، ص ۷۸، در پرگنهٔ دهبایی (دیهایی) من توابع اکبرآباد متعلّق به‌ضلع علی‌گره اقامت نمود. *فتح‌العزیز* در اثبات مسیح‌المرسلین، رسالهٔ دیگر در اثبات واجب و اثبات خلافت خلفای راشدین از تألیفات اوست. دیوانی هم دارد. *نشتر عشق*، ص ۱۰۳۱، در ۱۰۸۹ ه فوت کرد. *نتایج‌الافکار*، ص ۲۷۵، رساله‌ای دارد در اثبات غسل علی‌الرجلین مسمّی به *فتح‌العزیز*، برادر خورد ایشان شیخ عطاءالله است که فاضل کامل و متقی متورع بوده. یکی از پسران او فخرالدّین خان با وجود فضیلت امارت جمع نمود. راقم حروف را با قبیلهٔ ایشان خویشی‌هاست. پدر آرزو با پدر شیخ عبدالعزیز کمال رابطه داشت. مکاتیب دستخطی شیخ به‌پدر آرزو، در اختیار آرزو بوده که در آن اشعار خود نوشته بود. *مجمع‌النفایس*، ص ۶۲؛ *همیشه بهار*، ص ۱۶۸؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۸۴.

۳۵۶ میرزا فقیرالله مخاطب به‌سیف خان بدخشی حاکم سرهند و سپس اله‌آباد. او پسر تربیت خان بخشی سیوم شاهجهان و داماد اسلام خان خوستی سفیدونی متخلّص به‌والاست. سیف خان در ۱۰۹۵ ه فوت کرد. سیف‌آباد یک منزل از سهرند آباد کردهٔ اوست. *راگ درپن* در فن موسیقی تألیف اوست. *سرو آزاد*، ص ۱۳۰؛

۳۶۸ عاجز، محمّد هاشم، سفینهٔ هندی، ص ۱۳۵، طالب‌علمی جید، از علوم رسمی بهره‌مند و از معقول و منقول آشنا، بر مزاجش وارستگی و بی‌تعلّقی غالب، هرجا که گل رخی می‌بیند بلبل آسا به‌ناله و فغان می‌آید و هرجا سرود می‌شنوند مانند تار طنبور آهنگ آن مقام می‌کند. حسب اتّفاق فکر شعر هم می‌نماید. *همیشه بهار*، ص ۱۷۳.

۳۶۹ علوی، میر حسین، در *سفینهٔ هندی*، ص ۱۳۶ اسمش میر حسن داده شده است.

۳۷۰ عاصی، میرزا محمّد تقی، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۳۶.

۳۷۱ عزّت، میر محمّدی، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۳۷، نعمت اللهی بوده، مولدش اکبرآباد، شاگرد ارشاد پناهی، سنّش به‌هشتاد سالگی رسیده بود. از بینایی محروم شد. دیوان و رقعات و فرهنگ لغات بر صفحهٔ روزگار یادگار گذاشته. *انیس‌الاحبا*، ص ۹۳.

۳۷۲ علیم، علیم‌الله، برادرزادهٔ سومی تسلیم. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۳۷.

۳۷۳ عشرت، جی‌کشن کشمیری، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۳۵، با نوّاب نجم‌الدّوله امیر خان انجام تخلّص و نوّاب موتمن‌الدّوله اسحاق خان بسربرده. *نشتر عشق*، ص ۱۰۳۹؛ *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، (اصلح)، ص ۲۵۶، مثنوی *رام سیتا* بهتر از مسیحای پانی‌پتی سروده. نوّاب یحیی خان دیوان خالصه، قانون‌گویی تمام صوبهٔ کشمیر به‌او داد. *صبح گلشن*، ص ۲۸۵، شعر را خوب می‌گوید. اکثر تتبع غزل‌های فقیر نموده خیلی جوان اهل است. از پانزده سال با آزاد مرتبط بوده. *مجمع‌النفایس*، ص ۶۷؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۸۷؛ *زعفران زار کشمیر*، ص ۶۲.

۳۷۴ عرفان، خوشحال چند برهمن، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۳۵، از انیس و سرپ سنگه دیوانه اصلاح گرفت، در ذکر و سماعت اذکار معبود حقیقی و کتب صوفیهٔ هندی بسربرده و در معلومات علم هندی شهره‌آفاق است. *انیس‌الاحبا*، ص ۴۳۶.

۳۷۵ غیوری کابلی، وردی، ویردی خان بیگ فرزند علی قلی بیگ ذوالقدر، *طور معنی*، ص ۲۰۱؛ *صبح گلشن*، ص ۳۰۲؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۴۶۱-۴۶۲، خط غبار نیکو می‌نوشت. از حضور اکبری به‌خدمت قورباشی سرفراز گردید و در بعضی معارک کشته شد. *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۱۷۷ (حاشیه)؛ *نشتر عشق*، ص ۱۰۹۸. علی قلی بیگ چمدان اغلی از اعاظم جماعت ذوالقدر، در دورهٔ شاه طهماسب ماضی کمال عزت داشت. *ریاض‌الشعرا*، ص ۴۳۹.

۳۶۴ عرفان، سلطان ابوسعید، سجّاده‌نشین شاه فضل‌الله خلف میر احمد کاشفی متوطّن کالپی، به‌مجاهده و ریاضت بسرمی‌برد. در سال سبع و اربعین و مائة الف درگذشت. *صبح گلشن*، ص ۲۸۰.

۳۶۵ فضل الله جامع دانش صورت و معنی که درباره‌اش شیخ محمّد افضل الهٰ‌آبادی گفته:

همان فضل سیّد فضل الله آن که هست بر شان فقرش از عمل و علم دو گواه

مآثرالکرام، ص ۸۹

۳۶۶ میر سیّد احمد کالپی عارف معروف دورهٔ خود بوده و اخلاقش هم در علم و عرفان جایگاهی ارزشمند داشتند. *مآثرالکرام*، ص ۸۵.

۳۶۷ عطا، محمّد عطاءالله، به‌پیشنهاد آنندرام مخلص به‌خطاب خانی سرفراز شد. طبعش به‌لطافت و ظرایف بیشتر میل داشت. هرگاه او در بزم بیدل می‌آمد، بیدل برای خاطر او اشعار موحدانه موقوف نموده، هزلیات در میان می‌آورد و اکثر می‌فرمود استحقاق به‌تتبع و تلمذ دیوان هزلیات ما عطا دارد. بیدل قلمدانی و بیاضی که در آن ابیات منتخب خود نوشته بود، به‌او داد. ۱۱۳۶ ه در دهلی وفات یافت. و بنابر این رونق مجمع عرس بیدل برهم خورد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۴۹؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۳۴–۱۳۵، سخن را به‌لطافت و ظرافت اکثر روا می‌نمود. به‌عمر چهل سالگی در شاهجهان‌آباد فوت کرد. اخلاص از «آشنا رفته حیف» (= ۱۱۳۵ ه) سال فوتش را در آورد. همیشه *بهار*، ص ۱۷۰. از همراهیان قاضی محمّد منور قاضی مرادآباد که در علم و فضل و صحبت‌آرایی و دردمندی نظیر خود نداشت، بود، من بعد قصد اردوی معلّی نمود و به‌سفارش قاضی با مستعد خان عرف محمّد ساقی که میر منشی بختاور خان بود، ملاقات کرده منصبی و جاگیری حاصل کرد. لطف درین است که آخر زبان به‌هجو مستعد خان کشود. بعد از آن شیوهٔ هجو گفتن اختیار کرده *کچهری‌نامه* از عالم شهر آشوب در هجو ارباب تحریر گفت... در اشعار مردم که به‌خدمت میرزا بیدل می‌گذرانیدند، دخل می‌کرد... آخر حضرت میرزا منع کردند که او را در آن محفل راه ندهند. رباعی بیشتر می‌گفت و من بعد دیوانی شعر بر غزل‌های بحر خفیف ترتیب داده خفت و ذلّت برای خود اندوخت. غرض که از مردم فتنه‌پرداز احسان‌فراموشی ساز بود. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۸۵–۱۸۶.

ص ۲۲۷؛ *نشتر عشق*، ص ۱۱۱۴، بسیار خوش‌زبان و معنی‌تلاش، در اواسط عهد عالمگیری در ملک پنجاب طنطنهٔ شاعری و کوس لمن‌الملک می‌زد. علی‌الخصوص از جهت مثنوی او که قصّهٔ شاهد و عزیر را موزون کرده، بسیار به‌مزه گفته. خصوصاً داستان مکتب که از غایت خوبی شهرت تمام دارد. *مجمع‌النفایس*، ص ۶۷، دیوان مختصر ازو یادگار است. *همیشه بهار*، ص ۱۸۲؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۹۷.

۳۸۱ غیرت، خواجه عبداللطیف، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۴۷.

۳۸۲ غازی، خواجه معین‌الدّین، *همیشه بهار*، ص ۱۷۶. از بزرگ‌زاده‌های بخارا، در همّت و مردانگی گوی از حاتم و رستم ربوده. *مخزن‌الغرایب*، ج ۴؛ ص ۲۳۷؛ *شمع انجمن*، ص ۳۴۲.

۳۸۳ سیّد غلام مصطفی اوّل فارغ تخلّص می‌کرد. بهگوان‌داس هندی در *سفینهٔ هندی*، ص ۱۵۴، احوالش را تحت تخلّص فارغ نوشته است.

۳۸۴ مهاراجه ابهی سنگھ ناظم گجرات بن مهاراجه اجیت سنگه راتهور، *تاریخ محمدی*، ص ۷۷.

۳۸۵ غلام، غلام نبی بلگرامی، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۴۸، فرزند سیّد محمّد باقر بن سیّد عبدالحمید واسطی، دوّم محرّم ۱۱۰۷ ه (= نورچشم باقر عبدالحمیدم) متولّد شد. در فنون عربی، فارسی و هندی ممتاز اقران، در موسیقی و ساز هندی نقش مهارت می‌زد. در پایان عمر به‌رفاقت نوّاب صفدر جنگ بسربرده و در جنگی که نوّاب وزیر را با افاغنه پیش آمد، مفقود گردید و این سانحه بیست و دوّم شوّال ۱۱۶۳ ه در توابع اکبرآباد روداد. مظهر جان جانان در شعر هندی شاگرش بود. *فارسی بلگرام*، ص ۳۹–۴۰؛ *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۳۱۲؛ *نشتر عشق*، ص ۱۱۰۱.

۳۸۶ غالب، شیخ اسدالله، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۴۸، دخترزادهٔ شیخ محمّد افضل اله‌آبادی و برادر خاله‌زادهٔ محمّد ناصر افضلی، اواخر ایام زندگی به‌شاهجهان‌آباد آمد و در نهم ذی‌قعده ۱۱۶۳ ه فوت شد. *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۲۲۰.

۳۸۷ غالب، میر جلال‌الدّین زیدپوری، *سفینهٔ هندی*، ص۱۴۸.

۳۸۸ غلام، ضیاحک، میر غلام حسین دهلوی، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۴۷.

۳۷۶ میرزا محمّد حکیم ابن همایون و برادر ناتنی اکبر، حاکم کابل بود در ۱۵ شعبان ۹۹۳ ه درگذشت. *مآثرالامرا*، ج ۳، ص ۲۸۹.

۳۷۷ غنایی موسوم به عبدالوهاب برادر مظفر خان و والد اسد خان معموری است. دیوانی داشت، *مرأةالعالم*، ج ۲، ص ۶۳۵؛ *مآثرالامرا*، ج ۱، ص ۱۴۰ (ترجمهٔ اردو).

۳۷۸ غنی، طاهر غنی کشمیری، ملّا محمّد طاهر اشئویی کشمیری، اشئی قبیله‌ای است معتبر در کشمیر، در ۱۰۷۹ ه درگذشت. *مآثرالکرام*، ص ۱۰۳، او را معنی خاص بسیار است و مضامین تازه بی‌قیاس، به‌مدد طبع درّاک در فنون و علوم بر اسناد چیره‌دستی می‌نمود. هرگاه شیخ را مسئلهٔ مشکل شدی، از وی استفسار نمودی. *مرأةالخیال*، ص ۱۶۲، حقا که درست سلیقه و غریب خیال بود. اشعارش همگی لطیف است. *تذکرهٔ نصرآبادی*، ص ۴۴۵؛ *سرو آزاد*، ص ۱۰۳، در درستی زبان، روانی الفاظ و لطافت معانی او مقبول همه بوده. دیوانش تخمیناً دو هزار بیت است. *ریاض‌الشعرا*، ص ۴۶۸، دیوانش که دیوانیان سخن را دستور است، از اوّل تا آخر سیر کردم، مصرعی به‌نظر نیامده که خالی از ادا و تشبیه و ایهام باشد «غنی = ۱۰۶۰ ه» تاریخ ابتدای شعر گفتن و تخلّص یافتن آن عالی فطرت است، لیک در عین شباب فوت کرد. همیشه *بهار*، ص ۱۷۷-۱۷۸، در ۱۰۸۲ ه در کمال ریحان جوانی بعد واقعهٔ شیخ محسن فانی فوت کرد. *تاریخ حسن*، ج ۴، ص ۲۱؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۱۹۵؛ *مرأةالعالم*، ص ۶۳۶؛ *زعفران زار کشمیر*، ص ۶۵.

۳۷۹ غیرت، محمّد عاقل، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۵۰، (غیرتی) از ناظمان کشمیر، تلاش او در رنگینی بی‌نظیر از بهار طبیعت اوست. *نشتر عشق*، ص ۱۱۰۵.

۳۸۰ غنیمت، میر اکرم کنجاهی، از شیخ‌زاده‌ها، شاعر خوش لفظ، معنی‌یاب، عالی طبیعت، خیال‌بند بود. به‌شیخ عبدالقادر گیلانی ارادت صادق داشت. چندی همراه ارتق بیگ فوجدار سیالکوت بود و میرزا عبدالعزیز ابن ارتق بیگ بر شاهد نام امرد پسری که سرخیل ارباب رقص و غنا بود، تعشّق به‌هم‌رسانید. غنیمت به‌تقاضای او قصّهٔ عشق او با حسن شاهد را در مثنوی *نیرنگ عشق* در هزار و پانصد بیت موافق اعداد لفظ غنیمت در ۱۰۹۶ ه نظم کرد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۳-۲۴؛ *طور معنی*، ص ۲۰۰، در ۱۱۲۵ ه درگذشت. *ریاض‌الشعرا*، ص ۴۶۷، مثنوی *عزیز و شاهد* از فصاحت و بلاغت افتاده فامّا از مزه خالی نیست. مخزن‌الغرایب، ج ۴،

یک جا نشو و نما یافته. وقوفی فی‌الجمله در موسیقی دارد و طنبوره را طوری می‌نوازد. در سخن‌فهمی طبعش خالی از شوخی نیست. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۲۰۴.

۴۰۰ فروغی کشمیری، در ۱۰۷۰ ه فوت کرد. *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۴۳۰، در صفت شاهجهان‌آباد و *باغ حیات* بخش مثنوی‌ای دارد. *شمع انجمن*، ص ۳۵۸؛ به‌دوازده روپیه روزینه از چاکران شاهجهان بود. *نشتر عشق*، ص ۱۱۳۸، فروغ در *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، (اصلح) ص ۲۸۷، در عهد عالمگیر (۱۰۷۱ ه) رحلت کرد. *صبح گلشن*، ص ۲۱۵، سخن را بسیار به‌آب و تاب می‌گفت و درهای اشعار آبدار در سلک نظم می‌سفت. همیشه *بهار*، ص ۱۹۰، از زیرک طبعان کشمیر. *دیوان فروغی*، فروغی از انوار طبع وقاد اوست. *تاریخ حسن*، ج ۴، ص ۱۹؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۱۳؛ ملّا سراج‌الدّین فروغی، *مرأة‌العالم*، ص ۶۴۳.

۴۰۱ فایض، میر شرف‌الدّین حسین سرهندی، جلد دوّم مکتوبات خواجه معصوم را ترتیب داد. برادر میر مفاخر حسین ثاقب و عموی راسخ سرهندی است. *روضة‌القیومیه*، ج ۲، ص ۲۴۲؛ *شمع انجمن*، ص ۵۴۶؛ *تذکرهٔ حسینی*، ص ۲۵۴.

۴۰۲ فنا، میرزا عبدالله، *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۵۰۴، شاگرد راسخ، *صبح گلشن*، ص ۳۲۱، از سلسلهٔ ملازمان اورنگ‌زیب، بسیار صاحب وضع آشنا دوست، و اهل همت کسی بود. شعر بسیار خوب می‌گفت. دیباچهٔ سفینه نوشته خیلی به‌قدرت. چنانکه مسوّدهٔ آن هنوز پیش من است. با والد آرزو ارتباط و اخلاص داشت. *مجمع‌النفایس*، ص ۶۸.

۴۰۳ روشن‌آرا بنت شاهجهان، اغلباً در سال ۱۶۶۹/۱۰۸۰ درود به‌حیات گفته و در باغ خود به‌نام «باغ روشن آرا» در دهلی دفن شد. **An Oriental Biographical Dictionary**, P. 334.

۴۰۴ فیضان، آقا ابراهیم، صاحب طبع، بلند همت، معنی‌یاب، خوش‌فکر عالی تلاش بود، زبانش خیلی صفا داشته، نثر رنگین نگاشتی، از معقولات و منقولات بهرهٔ وافر داشت. طبیعت را بر ایجاد معانی تازه برگماشتی. اکثر مجمع شعرا در خانهٔ او برپا می‌شد. میرزا بیدل طلب می‌داشت و ضیافت‌ها می‌نمود. صحبت‌های رنگین واقع می‌شد. خوشگو ریزه‌چین فیوضات این مجلس‌ها می‌بود. باری خان آرزو برای دیدن پدر فیضان رفت. او دید که فیضان نشسته است و پا را به‌سوی پدر دراز

۳۸۹ غمین، میرزا علی خان، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۴۹، میرزا علی خان عازم، غمین تخلّص می‌کرد. از چندی ارشاد پناهی ایشان را ذبیح تخلّص فرموده‌اند. در اکثر ابیات مضامین تازه می‌جویند. در معنی‌آفرینی سزاوار تحسین. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۲۲.

۳۹۰ غیوری، شیخ یحیی، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۴۹.

۳۹۱ فایض، شیخ فیض محمّد، با صاحب *سفینهٔ هندی* رابطهٔ دوستی داشت. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۵۵؛ به‌طور قدما می‌گوید و مضامین پاکیزه می‌جوید. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۲۴.

۳۹۲ فنایی کشمیری، نصرآبادی او را فغانی کشمیری و استاد غنی کشمیری نوشته. *تذکرهٔ نصرآبادی*، ص ۴۴۸.

۳۹۳ فارغی، محمّد صالح، نشتر عشق، ص ۱۱۳۷؛ ریاض‌الشعرا، ص ۴۸۸؛ عرفات‌العاشقین، ص ۳۲۴۷.

۳۹۴ فکری، محمّد رضا فرزند شیخی بیگ اصفهانی در علم سیاق و حساب بی‌نظیر آفاق، پیوسته در عاشقی مشغول و از امور دیگر معزول، در سال ۱۰۲۰ ه درگذشت. دیوانش وجود دارد. *ریاض‌الشعرا*، ص ۴۸۷؛ در *طور معنی*، ص ۲۱۴ آمده که در پیرانه سری معشوقهٔ خود را برداشته به‌دکن آمد و با حکیم شفایی مهاجات رکیکه داشت. *عرفات‌العاشقین*، ص ۳۳۱۹.

۳۹۵ فخری بنارسی از شعرای دورهٔ جهانگیر، *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۳۱۳؛ *صبح گلشن*، ص ۳۱۲، در بعضی علوم و هنرمندی ممتاز یاران بود. *نشتر عشق*، ص ۱۱۳۰؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۴۹۰.

۳۹۶ فیضی، شیخ اله‌داد، نغزک هم انبه را گویند و درختی که گل می‌کند مولی گویند و چون بار می‌آرد، ثمرش را انبیا نامند. باری صاحب تلاش است. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۱۵.

۳۹۷ فردی تهانیسری، *ریاض‌الشعرا*، ص ۴۹۰؛ *عرفات‌العاشقین*، ص ۳۲۶۵.

۳۹۸ فطرتی کشمیری، *خزانهٔ عامره*، ص ۵۵۵؛ *شمع انجمن*، ص ۳۸۵؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۴۹۴؛ *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۴۷۹؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۱۶؛ *زعفران زار کشمیر*، ص ۷۵.

۳۹۹ فیروزه کابلی، صاحب دو سه دیوان، *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۵۱۸، خانه‌زادِ میرزا محمّد حکیم، اصل از طایفهٔ لنگاه است، غالباً در بعضی جنگ‌های هندوستان به‌دست سپاهی افتاده و به‌ملازمت پادشاه غفران پناه پیوسته و با میرزا محمّد حکیم

به‌لالی ثوابت و سیار مزین گردیده، مثل شان نشنیده. دو رساله دارد یکی در علوم عروض و قافیه دویم در فن بدیع با رعایت ایجاز، مطالب هر یک ازین فنون ثلثه را با کمال توضیح و تفصیل ادا نموده. واله رسالهٔ *وافیه فی علم‌العروض و القافیه* فقیر را نقل کرده است. *ریاض‌الشعرا*، ص ۵۰۷؛ ۱۱۸۱ ه در شاهجهان‌آباد متولّد شد. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۵۲، در اکبرآباد منزوی شد. *نتایج‌الافکار*، ص ۵۴۸ سپس به‌لکهنو آمد. از اینجا به‌ارادهٔ عتبات عالیات نهم ذی‌الحجّه سنه ثمانین و مائة و الف وارد اورنگ‌آباد شد. اینجا با آزاد ملاقات می‌کرد. ششم محرّم ۱۱۸۱ ه به‌بندرسورت رفت. *گل رعنا*، ۲۶۰؛ *طور معنی*، ص ۲۱۲، در سال ۱۱۷۰ ه (؟) درگذشت، از طرف والد عباسی و از جانب مادر سیّد است. *مردم دیده*، ص ۸۲؛ *شمع انجمن*، ص ۳۷۸؛ *خزانهٔ عامره*، ص ۳۷۵؛ مقالات‌الشعرا، ص ۷۰. سابق مفتون تخلّص می‌کرد. از مدت سی سال با فقیر ارتباط داشت. امروز مثل او در هند نیست. اهل زبان ازو برمی‌دارند. قصیده‌ای به‌قدر صد بیت که مشتمل است بر چند صنایع، بعد از رشید وطواط این قسم قصیده به‌نظر نیامد. در غزل تتبع فغانی دارد. *مجمع‌النفایس*، ص ۶۸؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۰۳، مذهب آبائیش سنّت و جماعت است و در بیست و پنج سالگی که وارد دکن شد، در صحبت یکی از علما طریق اثنا عشری اختیار نموده و از این سبب تا زنده بود، با شاه ولی الله محدّث با وجود قرابت قریبه ملاقات نداشت. *عقد ثریا*، ص ۹۲.

۴۰۷ حضرت عبّاس ابن عبدالمطلب و عم محمّد رسول الله صلّی الله علیه وسلم، ولادت ۵۱ قبل از هجرت و وفات در مدینه ۳۲ ه‍/۶۵۳ م.

۴۰۸ فقیر نوازش علی بلگرامی، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۵۶ از دولت فقر توانگر بود. در ۱۱۶۷ ه در بلگرام رحلت اوست. *عقد ثریا*، ص ۹۲.

۴۰۹ فتوت، حبیب‌الله، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۵۶، از طرف نوّاب فیروز جنگ واسطهٔ ربط و اتحاد با واله است. به‌دقّت فهم و صفای ذهن و صداقت جبلّی بین‌الاقران ممتاز است. *ریاض‌الشعرا*، ص ۵۰۷.

۴۱۰ فرد، سیّد اسدالله، نبیسه و مرید شاه لدها بلگرامی، به‌صفای ذهن سلیم اتّصاف داشت و اکثر اوقات فکر می‌کرد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۰۵؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۵۶-۱۵۷، دهم ذی‌الحجّه ۱۱۱۴ ه متولّد شد. در سی و پنج سالگی در کمال

کرده. مطلقاً ادب پدر در نظر او نبود. دیوانش دیدم خوش‌فکر یافتم الا آن که بعض جاها پا لغز نمایان دارد. در عهد حکومت یک سالهٔ معزّالدّین جهان‌دار شاه (۱۱۲۴ هـ/۱۷۱۳ م) در ۱۱۲۴ هـ در عین جوانی به‌مرض دق فوت کرد. برای علاج این مرض به‌پیشنهاد طبیب شیر خر می‌خورد و خیلی به‌تنگ بود. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۶۵-۶۶؛ *شمع انجمن*، ص ۳۶۶؛ *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۵۱۵؛ *کلمات‌الشعرا*، ص ۸۶ آرزو فیضان و پدرش را در سنه احد محمّد فرخ سیر دیده بود. پدرش مرد سخن‌سنج منصف بود. دیوانی مختصر دارد. فیضان مضامین تازه می‌بندد. دیوان مختصری دارد. *مجمع‌النفایس*، ص ۶۹؛ *همیشه بهار*، ص ۱۹۲. فیضان وَلد آقا محمّد حسین نامی (ناجی، *مجمع‌النفایس*، ص ۶۹) تخلّص که در عهد عالمگیری از ایران به هند آمد. داخل منصب‌داران شاهی گردید. به‌خدمت دیوانی گوالیار امتیاز یافت. بعد رحلت پدر، ابراهیم به‌منصب و جاگیر پدر سرفراز شد. مخلص او را دیده بود. در شراب خوردن افراط می‌کرد. بیمار شد. دیوانش در کتابخانهٔ مخلص بود. *تذکرهٔ مخلص*،ص ۲۰۱-۲۰۲.

۴۰۵ فایق، میرزا احمد و برادرش میر جلال‌الدّین سیادت شاگرد میرزا داراب جویا بودند، فایق استاد فن، صاحب کمال، خوش‌بیان بود. بسیار معنی‌های تازه یافته. اشعار برجسته دارد، *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۸، در لاهور به‌علاقهٔ منصب و خدمت خزانه اقامت دارد. *کلمات‌الشعرا*، ص ۸۸ دیوان از خود یادگار گذاشته. اواخر مائهٔ حادی عشر درگذشت، *نتایج‌الافکار*، ص ۵۴۷، اکثر به‌خدمت لاهور سرفراز می‌ماند. در شیوهٔ سخن‌وری یگانه، و سرآمد شعرای زمانه. *همیشه بهار*، ص ۱۸۷؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۱۳.

۴۰۶ فقیر، میر شمس‌الدّین، واله داغستانی با فقیر در تماس بود. او می‌نویسد: در فهم دقایق، طبع وقادش کالبدر فی الدجی و در دریافت حقایق، ذهن نقّادش کالشمس فی السماء، به‌شوق دیدن مادر پیر خود از دکن به‌دهلی آمد. الحق آن قدر خوبی و صفات حمیده و اطوار پسندیده حق تعالی به‌قدوهٔ اهل کمال عنایت فرموده که در هیچ احدی دیده و شنیده نشد. در فن سخنوری به‌اعتقاد راقم هیچ یک از متقدّمین و متأخّرین را پایهٔ او نبوده و نیست، چه جمیع محسنات و لوازم سخنوری را جامع است. دیوانش هفت هزار بیت دارد. دو مثنوی سروده که تا گوش فلک سیار

به‌خواری تمام از شهر برآمد. *مخزن نکات*، ص ۱۵۹، ۱۱۷۰ ه به‌عظم‌آباد رفت. *تذکرهٔ هندی*، ص ۱۶۰، به‌وساطت راجه شتاب رای بهادر خطاب ظریف‌الملک از شاه عالم بادشاه گرفت، *نشتر عشق*، ص ۱۱۹۲، در سال ۱۱۸۷ ه درگذشت و در مقبرهٔ آقا حسینا مدفون شد، *تذکرهٔ عشقی*، ص ۱۰۱، کلّیات ریخته‌اش دو هزار بیت دیده شد. *تذکرهٔ میر حسن*، ص ۱۱۵، دیوانش از انجمن ترقّی اردو (هند) دهلی در سال ۱۹۵۰م به‌چاپ رسیده است. *عقد ثریا*، ص ۹۳.

۴۱۸ قمر، قمرالدّین، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۶۸. × سیّد قمرالدّین اورنگ‌آبادی، سیّد محمّد در سال احدی و ستین و مائة و الف (۱۱۶۱ ه) درگذشت. «متوجه بهشت» تاریخ است. در اواخر ماه صفر سنه سبع و خمسین و مائة و الف به‌سرهند رفت و از سرهند به‌لاهور آمد. بیستم جمادی‌الاول سنه اربع و سبعین و مائة و الف به‌ارادهٔ حجاز به‌اورنگ‌آباد رفت. بیست و چهارم ذی‌حجّه از بیت الله رخصت حاصل کرده به‌جدّه آمده. به‌بندر بنگلور تشریف آورد. *خزانهٔ عامره*، ص ۳۸۲.

۴۱۹ قدری پانی‌پتی، در *عرفات‌العاشقین* قادری پانی‌پتی آمده که طبع متین عالی داشت. صاحب عرفات او را در گجرات دید. در ملازمت جهانگیر قلی خان بن خان اعظم می‌بود، او برادر کهن‌ترین مولانا داوری پانی‌پتی بود. *عرفات‌العاشقین*، ص ۳۴۳۹.

۴۲۰ قدیم، میرزا یوسف، طبعی رسا داشت. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۶۳؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۶۹؛ *کلمات‌الشعرا*، ص ۱۵۴، در عنفوان شباب درگذشت. *روز روشن*، ص ۶۵۴؛ *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۵۵۴؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۵۸۹.

۴۲۱ قبول، میرزا عبدالغنی بیگ، مروج‌الایهام، رفیع‌المقام، قبول تمام، استاد استادان، رهنمای دانا و نادان، جامع فروع و اصول، ایهامش چون صبح دوّم رنگ بر چهرهٔ عالم بسته و براق معانی‌اش چو مهر منیرشان به‌آتش انجم شکسته. در تمام اقسام سخن بی‌نظیر، خوش‌خیال، نازک‌تلاش، ایهام‌بند، به‌طرز ایهام لفظی توجّه تمام داشت. به‌لباس فقر در قلعهٔ کهنه دهلی که فیروز شاه احداث کرده بود (کوتلهٔ فیروز شاه) فروکش کرده بود. خوش‌گو او را چند مرتبه دیده و فیض برده است. در ۱۱۳۸ ه فوت شد. دیوانی بسیار به‌خوبی و تازگی گذاشته. پسرش میرزا گرامی در دهلی بسر می‌برد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۵۱-۱۵۳؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۶۹-۱۷۰؛ *مآثرالکرام*، ص ۱۹۸؛ *سرو آزاد*، ص ۱۹۷؛ *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، (اصلح) ص

نامرادی و ناکامی در ۲۲ جمادی‌الاول ۱۱۴۲ ه رحلت کرد. *نشتر عشق*، ص ۱۱۴۹.

۴۱۱ سیدالعارفین میر سیّد لطف الله معروف به‌شاه لدّها بلگرامی بن سیّد کرم الله، بعد از کسب فیض از عرفای مختلف به‌بلگرام آمد و به‌رشد و هدایت پرداخت و شب یکشنبه چهاردهم جمادی‌الاولی ۱۱۴۳ ه (= فی جنات النعیم؟) رحلت کردند و در جوار حویلی سکونت میر نوازش علی دفن شد. *مآثرالکرام*، ج ۱، ص ۱۰۸-۱۱۰.

۴۱۲ فاخر، شیخ محمّد فاخر، خلف ثانی خوب‌الله، موصوف به‌صفات رضیه و اخلاق مرضیه، به‌غوامض علوم صوری و معنوی نیک وا می‌رسد. دوران زیارت حرمین شریفین زایر تخلّص اختیار کرد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۹۵؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۵۷.

۴۱۳ فایز، شیخ محمّد، منشی معتقدالدوله شاه وردی خان قراول بیگی، خوشگو او را چند مرتبه دیده بود. مرد بزرگی بود. طبع رسا داشت و از نیک و بد شعر واقف، در ۱۱۴۵ ه فوت کرد. دیوانی مختصر به‌جای گذاشته. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۹۲، دیوان مختصری دارد، *همیشه بهار*، ص ۱۹۱.

۴۱۴ فرصت، کشمیری، از شاه گلشن مشق سخن به‌پایهٔ درستی رسانید. در مجالس شعر خوانی شرکت می‌کرد. خوشگو با او اکثر ملاقات کرده بود. خیلی گرم جوش و مرد آدمی بود. ۱۱۳۸ ه فوت کرد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۶۲؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۵۷، به‌جای فرصت، فرحت کشمیری. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۱۳.

۴۱۵ فصیح، میرزا نادر زمان، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۵۸؛ *همیشه بهار*، ص ۱۹۰، برادرزادهٔ میرزا محمّد امین عرفان است که در زمان عالمگیر اکثر اوقات صاحب خدمت در اکبرآباد و عظیم‌آباد بوده و شاگرد بیدل و استاد نوّاب امیرالامرا خان‌دوران بهادر منصور جنگ بوده و نادرالزمان بنابر افراط کوکنار سر و شکلی به‌هم‌رسانده که سر تا پایش به‌تار بست عنکبوت می‌ماند. با مخلص ملاقات داشت. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۱۳.

۴۱۶ فراق، میرزا مرتضی ملّی، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۶۲.

۴۱۷ فغان، اشرف علی خان، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۵۸، خلف میرزا علی خان اتکه برادر رضاعی احمد شاه بادشاه تیموری، *گلشن سخن*، ص ۱۷۹، شاگرد میرزا علی قلی ندیم. *دستورالفصاحت*، ص ۶۶، در شعر فارسی از قزلباش خان امید اصلاح گرفت. *چمنستان شعرا*، ص ۴۸۲، در دورهٔ حکومت احمد شاه به‌منصب پنج هزاری عروج کرد و بعد از او به‌رنجش وزیرالملک نوّاب غازی‌الدّین خان

متفرّق گشت. پس اشعارش کم‌یاب است. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۹۶؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۷۱، تخلّص او اسمی با مسمّی بود. به‌مرض استسقا در بلگرام درگذشت. *مآثرالکرام*، ص ۳۴۰؛ *نشتر عشق*، ص ۱۲۴۹.

۴۲۵ قربان، میر اسماعیل، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۷۱.

۴۲۶ قدرت، مشتاق رای، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۷۰، از قوم کهتری. تولّد او روز وفات میرزا بیدل یعنی چهارم ماه صفر سال ۱۱۳۳ ه واقع شد. مولد او مالیر قصبه‌ای‌ست از قصبات دوآبهٔ پنجاب، در طفلی به‌شاهجهان‌آباد آمد و نشو و نما یافت. بعد وصول سن شعور به«مودی گری» سرکار محمّد شاه سرمایهٔ افتخار به‌دست آورد. در زمان حال در سرکار بریلی از توابع شاهجهان‌آباد سکونت اختیار کرده، با طبابت هم آشنایی داشت. مشق مثنوی بیشتر می‌کند. *مهابهارت* موزون کرده. اشعار از یک لک متجاوز است. غزلیات سی هزار، قصاید ده هزار، باقی مثنویات. او دکان سخن وا می‌کند. *گل رعنا*، ص ۱۱۸، منشی قاسم علی خان صوبه‌دار بنگاله بود. *عقد ثریا*، ص ۹۸.

۴۲۷ قایم، شیخ محمّد، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۷۱-۱۷۲، لاله شتاب رای عزیز و غیره از ایشان درس می‌خواندند و از ضروریات اخراج دنیوی مستغنی می‌گردانیدند. اسم فرزندان او قایم، محمّد بقا و محمّد رضا بود. قایم سه صد جلد کتاب از لغت و غیره جمع کرده بود. دیوانش قریب دو هزار بیت داشت. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۶۹.

۴۲۸ قرین، میر نثار علی، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۶۳، اکثر در کلام معانی‌تازه می‌جویند. از سخن ایشان بوی درد می‌آید. ترجیع نیکو و اشعار آبدار دارد. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۱۳، به‌فن عطاری و طبابت که پیشهٔ بزرگان اوست، به‌سرمی‌برد. نسبت به‌دیگر شاگردان میرزا محمّد فاخر خوب می‌گوید. *عقد ثریا*، ص ۹۹، در *روز روشن* سیّد نیاز علی لکهنوی همین میر نثار علی است. *روز روشن*، ص ۶۵۸.

۴۲۹ قریب، کشن چند، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۶۷؛ در *انیس‌الاحبا* اسمش رای چنی لال آمده است. او فرزند رای انوپ چند دیوان نوّاب منوّر خان و برادر کوچک رای دیا کشن بود. در عهد سلطنت محمّد شاه به‌لکهنو آمد. رای دیا کشن به‌واسطهٔ راجه پورن‌چند خسر خود که به‌کار اخبار در سرکار آصف‌الدّوله امتیاز داشت، رشد پیدا کرد. رای چنی لال خود از باعث فراغت و دولت و بیماری صرع خانه‌نشین،

۲۹۲؛ *شمع انجمن*، ص ۳۹۴؛ *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۵۵۵؛ *همیشه بهار*، ص ۱۹۹؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۵۸۹، در ۱۱۳۹ ه (= گنج معنی بود، کرد افلاک در زیر زمین) فوت کرد. *تذکرهٔ بی‌نظیر*، ص۱۰۳، طبعش مایل به‌طرز ایهام بسیار بوده و در شعر به‌طرز خاص خود تلاش‌ها می‌کرد. در اوایل عهد فرخ سیر بادشاه طرز این گونه ایهام ناتمام را بسیار شهرت داده بودند. خود میرزا ازین مضمون که بیتش نوشته می‌شود، سرسری نگذشتند. چنانچه می‌گوید:

شعری که نباشدش دو محمل با کوز شتر بود برابر

با مخلص روابط دوستانه داشت. دیوان مختصر مقبول پیش مخلص بوده است. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۲۳-۲۲۵.

۴۲۲ اوایل شاگرد قاسم خان مخلص تخلّص، خیلی صاحب قدرت است. خیلی گرم‌جوش بود. اشعارش مضبوط و متین است. در بند الفاظ تازه بود. اکثر تتبع ادابندان مثل سلیم وغیره می‌نمود بلکه بالاتر از آن رفته. به‌طریق کمال خجندی و سلمان ساوجی راه می‌رفت. چند پسر داشت، همه موزون به‌ویژه گرامی، *مجمع‌النفایس*، ص ۷۱. از مردم بهلوج بود. *تاریخ حسن*، ج ۴، ص ۳۵.

۴۲۳ قابل، شاه محمّد پناه، خیلی قابل و فاضل و زبان‌آور بود. مدّتی با اعز خان متخلّص به‌دیده بسر برد. همراه همت دلیر خان نایب صوبهٔ تهته تا لاهور رسیده خرقه‌پوشی اختیار نمود. به‌دهلی برگشت. دو مرتبه به لاهور رفت تا آستانه مرشدش را ببوسد و تکمیل جوهر کند. بسیار خوب سخن و معنی تلاش است. مثنویات و غزلیات زیادی دارد. با خوشگو روابط دوستانه داشت و در مجلس شعر خوانی در منزلش شرکت کرد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۷۶؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۷۰، دیوانی ضخیم قریب به‌پنجاه شصت هزار بیت دارد. *تذکرهٔ مردم دیده*، ص ۱۸۱، در ۱۱۷۱ ه فوت کرد. *نتایج‌الافکار*، ص ۵۷۲؛ *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۵۶۴؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۵۹۰؛ *همیشه بهار*، ص ۲۰۳، با مخلص دوست بود. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۲۸.

۴۲۴ قابل، سیّد عبدالله بلگرامی، در علوم عربی و فارسی و هندی صاحب استعداد بود. در فنون سپاهگری و استعمال اسلحه و آلات حرب مهارت تمام داشت. خطوط به‌هفت قلم می‌نوشت. در تراشیدن گل‌های کاغذی ید بیضا داشته. کتابخانه‌اش

مخزن‌الغرایب، ج ۴، ص ۷۵۳؛ *روز روشن*، ص ۶۷۱، شیخ عصمت الله کامل، زبان شعر درست داشت. اکثر همراه منصب‌داران قلیل‌البضاعت اوقات بسر می‌برد. همیشه *بهار*، ص ۲۱۵، اسمش شیخ عصمت الله، در ایامی که محمّد شاه بادشاه در اکبرآباد تشریف داشتند و سیّد عبدالله خان و سیّد حسین علی خان بر سلطنت مسلّط بودند، کامل رفیق نعمت الله خان مرحوم بوده و از سرکار ایشان وجه کفافش معین بوده. شعر صاف و ساده که خالی از تلاش معنی نمی‌بود. می‌گفت. با مخلص ارتباط داشت. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۴۰.

۴۳۶ گداز، غلام حیدر خان، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۷۵-۱۷۶؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۱۵۲.

۴۳۷ گرامی، میرزا طبعی بس بلند و ذهنی رسا داشت. بسیار مضامین تازه یافته. طرز ایهام لفظی را که پدرش زنده ساخته، به‌غایت رساند. در دهلی استاد پانصد کس بود. هرجا که در مشاعره می‌رفت، حدّ اقل پنجاه کس از تلامذه او به‌رکاب او می‌بودند. اشعار استادان سلف زیاده از همه معاصران حفظ داشت. شعر به‌طرز غریب می‌خواند که گوش سامعه باز می‌شد بلکه مردمانی که مناسبت به‌این فن نداشتند، نیز دل از دست می‌دادند. در ۱۱۵۶ ه (= رندی عجبی ازین جهان رفت) فوت کرد. با خوشگو رفتار محبّت‌آمیز داشته. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۳۴؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۷۴؛ *نشتر عشق*، ص ۱۲۹۴، در عقاید میل به‌الحاد داشت. *تذکرهٔ شعرای کشمیر* (اصلح)، ص ۳۳۱؛ *سفینهٔ اشعار* خود همه وقت در بغل دارد، به‌حضور سخن‌فهمان به‌شدّ و مد، به‌آهنگ طرب پیشه‌گان کشمیر می‌خواند. به‌دعوای تازه‌گویی‌ها قسمی رگ گردن بلند که مشاعره را به‌سرحد مناظره می‌رساند، *مرقع دهلی*، ص ۸۴ هیچ مشرب و مذهب نداشت، با سنی، سنی و با شیعی شیعی، با جوگی جوگی و با نصرانی نصرانی و با یهودی یهودی و با هندو هندو، بسا اوقات لنگی سرخ مثل جوگیان بر کمر می‌بست و ریش و بروت را خیربادی بلند می‌گفت. *مجمع‌النفایس*، ص ۷۱؛ *سرو آزاد*، ص ۱۲۸؛ *تذکرهٔ بی‌نظیر*، ص ۱۰۴؛ *گل رعنا* (فاروقی)، ص ۲۶۳؛ *سرو آزاد*، ص ۱۹۷؛ *نتایج‌الافکار*، ص ۶۰۷؛ *شمع انجمن*، ص ۲۰۴، میرزا گرامی همدانی، *همیشه بهار*، ص ۲۱۶.

۴۳۸ لطفی منجم، چند سال در صحبت میرزا نظام‌الدّین احمد هروی بسر برد. او دربارهٔ لطفی می‌نویسد: بدیهه خوب گفتی. تا هزار بیت در یک مجلس به‌زبان او رفتی.

بسیار خوش فکر و خوش‌گو و مضمون پاکیزه جو. *انیس‌الاحبا*، ص ۲۰۰.

۴۳۰ گدایی، شیخ، چون بیرام خان به‌تقریب بعضی حساد اهل عناد که به‌جاه ناپایدار مغرور بودند و عمدهٔ آنها شیخ گدایی بود. نسبت به‌مخدوم شیخ حامد قادری نیکویش نیامد. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۶۲، خانهٔ اخلاف او هم چون دیگران خراب است. *منتخب‌التواریخ*، ج، ۳، ص ۵۲؛ *صبح گلشن*، ص ۳۴۷؛ *مجمع‌الشعرای* جهانگیر شاهی، ص ۶۹، در ۹۷۶ و یا ۹۷۹ ه درگذشت. در آرامگاهی که در حیات خود در دهلی بنا ساخته بود. دفن شد. *اخبارالاخیار*، ص ۲۳۵، به‌وسیلهٔ بیرم خان خان‌خانان منصب صدارت یافت، ۹۷۶ فوت کرد.

۴۳۱ گویا، میرزا کامران کشمیری، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۷۶؛ *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ۷۹۳؛ *نشتر عشق*، ص ۳۳۵؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۱۲، ذهنش به‌ایهام و ادا بسیار مایل بود و خوب و متین می‌گفت. *همیشه بهار*، ص ۲۱۵، می‌آرند که شاعری از ایران آمده بود و کامران بیگ بی‌ادبانه با او بحث کرد. آن شاعر تاب نیاورده گفت: لعنت بر آن سامری که مثل تو گوساله‌ای گویا کرده است. *تاریخ حسن*، ج ۴، ص ۲۷، به‌طرز لطف و ایهام می‌گوید. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۳۸؛ *زعفران زار کشمیر*، ص ۸۳

۴۳۲ سامری تبریزی بود، *سفینهٔ خوشگو*، دفتر دوّم، ص ۱۷۲، ۶۰۰.

۴۳۳ کم‌گو، عبدالرّحیم کشمیری، *آتش‌کدهٔ آذر*، ۳۶۵؛ *روز روشن*، ص ۵۸۱؛ *شمع انجمن*، ۴۰۱؛ *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۷۸۷، *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۰۹، *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۳۶؛ *زعفران زار کشمیر*، ص ۸۱

۴۳۴ گرامی، میرزا عبدالرحمان ولد امانت خان عالمگیر شاهی معروف به‌میرک معین، طبعی درست داشت. زبانش بسیار به‌سنجیدگی آشنا بود. شعر ادا آمیز می‌گفت. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۸۸؛ در ۱۱۵۶ ه فوت کرد. *مآثرالکرام*، ص ۱۹۸؛ *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۷۹۶؛ *صبح گلشن*، ص ۴۰۸، *روز روشن*، ص ۵۸۳، صاحب دیوان بود. *همیشه بهار*، ص ۲۲۱.

۴۳۵ کامل، شیخ عظمت‌الله، از بیدل تخلّص یافته و زبان درست کرده. طبع بلند داشت. خوشگو او را دیده بود. در عهد فرخ سیر (۱۱۲۴ ه/۱۷۱۳ م-۱۱۳۲ ه/۱۷۱۹ م) که با برادرش بر سر امر سهلی نزاع رفت و آن آتش بالاگرفت، هر دو از دست یک دگر به‌زخم خنجر کشته شدند. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۸۷؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۷۶؛

واسطه به‌سیّد جلال بن سیّد عضد یزدی می‌رسد. *نشتر عشق*، ص ۶۵۹، از جانب مادری به‌شاه عنایت الله رضوی و سیّد جلال‌الدّین بخاری و شاه عبدالعزیز چشتی می‌پیوندد. *تذکرهٔ عشقی*، ص ۲۳۷، به‌تقریب قرابت و پیوند تربیت در خاندان شاه ولی الله محدّث گرفته و تحصیل علوم و سند حدیث از شاه عبدالعزیز فرزند شاه ولی‌الله کرده. دست ارادت در خدمت مولانا فخرالدّین اورنگ‌آبادی شاهجهان‌آبادی به‌طریق قادریه داده. *نشتر عشق*، ص ۶۵۹، اوّل از نورالدّین دهلوی نوید تخلّص اصلاح گرفت. *تذکرهٔ عشقی*، ص ۲۳۸؛ از شمس‌الدّین فقیر هم اصلاح گرفت. *نشتر عشق*، ص ۶۵۹؛ در ریخته از محمّد قائم اصلاح گرفت. *تذکرهٔ هندی*، ص ۲۳۰، در ۱۱۹۲ ه به‌لکهنو رفت. *نشتر عشق*، ص ۶۵۹، به‌کلکته هم رفت، *روزنامچهٔ عبدالقادر غمگین*، ص ۱۶۲، قصایدی در مدح نوّاب گورنر مستر هستیتن بهادر گذرانید و به‌خطاب ملک‌الشعرا سرفراز شد. از آنجا به‌حیدرآباد آمد. هم والی حیدرآباد به‌او نگین زمرد به‌خطاب ملک‌الشعرا مرحمت کرد. سپس به لکهنو آمد. *نشتر عشق*، ص ۱۵۲۴، دو مرتبه به‌سن چهل و نه سالگی به‌کلکته رفت. در همانجا در ۱۲۰۸ ه درگذشت و در کربلای معلّی آنجا دفن شد. *نشتر عشق*، ص ۶۵۹، در فارسی‌گویان کسی قوّت مقابله با او نداشت. *دستورالفصاحت*، ص ۹۲.

۴۴۶ ملک محمود نیاز، او را حضیض عسرت به‌اوج فراغت رسانیده و وضع اوّلیش را بر طاق بلند، جواب خمسه *نظامی*، دیوان غزل با قصاید و غیره، *قصهٔ میر رانجها*، *معجزالکمال* در جواب *سحرحلال* ملّا زلالی که هنوز ناتمام است و در جواب *گلستان* و *بوستان*، *شکرستان* و *چمنستان* از جمله آثارش هستند و قریب صد هزار بیت دارد. ملک محمود پیارو ولد ملک پیارو. از نهایت فصاحت و بلاغت دانش و حذاقت در مجالس بهشت آیین به‌شرف همزبانی خلیفةالزمانی (اکبر بادشاه) معزز و مباهی بوده. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۵۹.

۴۴۷ شاه عالم بخاری فرزند قطب عالم نام او شاه منجهن و لقب شاه عالم است. تربیت و ارشاد از شیخ احمد کهتو نیز یافته. در سال ۸۸۰ ه (= فخر) رحلت کرد. در احمدآباد در گجرات سپرد خاک شد. *اخبارالاخیار*، ص ۱۶۷.

طبقات اکبری، ج ۲، ص ۵۰۱؛ *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۲۱۹، صاحب *میخانه* او را در سال ۱۰۱۷ ه در لاهور دید. در علم نجوم ماهر، ملیح‌اللسان، خوش تقریر، پیشهٔ ندیمی را خوب ادا می‌نمود. کلام اساتذه بسیار به‌خاطر داشت. حتّی که تقریباً هزار بیت می‌توانست خواند، لب و لهجهٔ شعر خوانی اکثر کسان را به‌جنسه ادا می‌کرد. *نشتر عشق*، ص ۱۳۴۵، *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۱۶.

۴۳۹ لطیفی جونپوری، افکارش در نهایت لطافت است. مثنوی *منازل* نام در تتبع *حدیقه* گفته، مبروض شد. *طور معنی*، ص ۲۳۰؛ *صبح گلشن*، ص ۳۵۴.

۴۴۰ لذّتی مهدی علی کشمیری، *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۱۵، در آگره بسر می‌برد، فیضی به‌وی نسبت استاد شاگردی داشت. در ۱۰۰۵ ه درگذشت. *عرفات‌العاشقین*، ص ۳۶۵۴؛ *زعفران زار کشمیر*، ص ۸۴.

۴۴۱ لکنت روانی لاهوری، وحید لکنتی لاهوری، *تذکرهٔ شعرای پنجاب*، ص ۳۱۸؛ *نشتر عشق*، ص ۳۴۶؛ *تذکرهٔ شعرای کشمیر* (اصلح)، ص ۳۵۲، برادر ملّا ناطق، نامش ملّا حیدر، *صبح گلشن*، ص ۳۵۷؛ *ریاض‌الشعرا*، ۶۱۶.

۴۴۲ لایق جونپوری، میر محمّد مراد، یا میر عبدالجلیل بلگرامی رابطهٔ خاص داشت، *شمع انجمن*، ص ۴۱، در عشر ثانی بعد مائة و الف (۱۱۲۰ ه) در لاهور بر صدر حیات تسکین داشت. *تذکرهٔ بی‌نظیر*، ص ۱۰۱؛ *نشتر عشق*، ص ۱۳۴۷.

۴۴۳ مشید، *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۴۷.

۴۴۴ مطهّر، مولانا، طبعی در غایت قدرت و روانی داشت. *ریاض‌الشعرا*، ۶۳۷، در *حدیقهٔ هندی* اسمش مظهر آمده است ولی او همان مطهّر است که دیوانش را دکتر عبدالرّزاق از کتابخانهٔ خدابخش، پتنا در ۱۹۹۸ م به‌چاپ رسانده است. بعضی تذکره‌نگاران او را هندی و بعضی دیگر ایرانی‌الاصل نوشته‌اند. هم چنین بعضی اسم و تخلّص او را مظهر و برخی مطهر آورده‌اند ولی مطهر درست است برای احوال مفصّل او رک: مقدّمهٔ دیوان مطهّر، از عبدالرزاق.

۴۴۵ منت، قمرالدّین، چون از شاهجهان‌آباد وارد لکهنو گشت. بهگوان‌داس هندی او را به‌ملازمت مهاراجه تکیت رای نریندر بهادر رسانید و به‌در ماهه صد روپیه ممتاز گردانیدند. مثنوی *قصّهٔ چندرهانس* می‌گفت. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۹۳، سیّد مشهدی نژاد، از اولاد امام ناصرالدّین که مزارش در سونی‌پت است. نسبش به‌چهارده

پاک طینت بوده، از جمله خدمتگاران حمیده بانو بیگم (مادر اکبر) بود. زین خان در ۱۰۱۰ ه‍/۱۶۰۱ م فوت کرد. *مآثرالامرا*، ج ۲، ص ۳۶۶ (ترجمهٔ اردو).

۴۵۶ ملک محمود بن ملک شاه احمدآبادی، مرد لایق و قابل دوست بود. از حال و قال چاشنی داشت. *نشتر عشق*، ص ۱۳۸۲؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۷۵. شاید همان است که بدایونی احوالش را به‌نام ملک محمود پیارو نوشته است. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۹۵.

۴۵۷ مستغنی، مولانا محمّد امین کشمیری، *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، (اصلح)، ص ۳۸۶، مصاحب یوسف شاه بود. *تاریخ حسن*، ج ۴، ص ۴. به‌وفور ذهن سلیم و طبع مستقیم قرار دادهٔ ارباب اعتبار و به‌کثرت فهم و زیادتی علم مرجع و مآب آن دیار، *هفت اقلیم*، ص ۱۱۳، مدّتی در لاهور بسر برده. *تاریخ اعظمی*، ۱۱۵؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۶۹. هفتاد سال عمر کرد و در ۱۰۳۴ ه‍ رحلت کرد. *گل رعنا*، ۹۷۷؛ *نگارستان سخن*، ص ۹۶؛ *روز روشن*، ص ۶۲۵، در *مآثر رحیمی* احوالش و انتخاب شعرش به‌تفصیل آمده است. *مآثر رحیمی*، ج ۳، ص ۷۲۱-۷۲۲؛ *تاریخ اعظمی*، ص ۱۱۸.

۴۵۸ مظهری کشمیری، مولانا از خدمتگاران اکبر، *طبقات اکبری*، ص ۵۰۸؛ *منتخب‌التواریخ*، ص ۲۳۵؛ *هفت اقلیم رازی*، ص ۱۱۴؛ *عالم‌آرای عباسی*، ص ۱۸۷، او در سال ۱۰۱۷ ه‍ یا ۱۰۲۶ ه‍ فوت کرد. *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۷۱؛ *طور معنی*، ص ۲۳۹؛ *نشتر عشق*، ص ۱۴۴۱؛ *مجمع‌النفایس*، ص ۳۵۰-الف؛ *آتشکده*، ص ۲۶۶؛ *روز روشن*، ص ۶۳۴؛ *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۲۳۵، در شیوهٔ سخن‌گستری و آداب شعر و شاعری بین‌الاقران مختار بود. سیر ایران، خراسان، هندوستان نموده. یا شعرای وقت ملاقات فرمود. یا محتشم کاشی صحبت داشته. در عهد جهانگیر بر منصب میر بحری این دیار سرفراز گشت. *تاریخ حسن*، ج ۴، ص ۶، در محرم ۱۰۱۸ ه‍ فوت کرد. *عرفات‌العاشقین*، ص ۴۱۲۹؛ *زعفران زار کشمیر*، ص ۹۲.

۴۵۹ مولانا وحشی بافقی شاعری بود که نوغزالان وحشی معانی رام وی بودند. به‌دست معشوق خود در ۹۹۱ ه‍ (= بلبل گلزار معنی بسته لب) کشته شد. *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۶۳.

۴۶۰ مولانا محتشم کاشی از شعرای مکرم و معظم از فصحای محترم و محتشم است. در ایام شاه اسماعیل و شاه طهماسب کوس یکتایی در عالم نواخت. مرثیه‌ای که به‌جهت سیدالشهدا گفته مشهور و در السنهٔ عالم مذکور است. (درد محتشم و

۴۴۸ مختار، لاله سیتل‌داس سابق قانع تخلّص می‌کرد. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۹۳-۱۹۴؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۱۷۸.

۴۴۹ شیخ محمّد دهلوی، در علو حسب و نسب و فضایل مکتسبی و موروثی یگانهٔ زمانه بود. عبدالقادر بدایونی او را دیده بود. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۲۳۶.

۴۵۰ مصری حکیم، هرچند در معالجهٔ شیخ فیضی جهد موفور به‌ظهور آورد، هیچ فایده نداشت، بسیار ساده‌لوح، بی‌غرض، در بعضی معالجات کارنامه‌ها به‌ظهور آورده. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۱۱۴.

۴۵۱ موزون شیخ، پسر شیخ پیر آگره است که خط را به‌هفت قلم نیکو می‌نوشت و فقیر در زمان سلیم شاه او را در پشاور دیده بودم. پسرش هم جوانی قابل بود. از معمّا و خط وقوفی معتدبه داشت و شطرنج صغیر و کبیر نیکو می‌باخت. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۲۳۲.

۴۵۲ شیخ حمیدالدّین صوفی ناگوری سوالی ملقّب به‌سلطان‌التارکین، کنیت او ابواحمد، از اعاظم خلفای خواجه معین‌الدّین چشتی اجمیری است. از متقدّمین مشایخ هند است، سنش طولانی بوده. او می‌گفت که اوّل مولودی که بعد از فتح دهلی در خانهٔ مسلمانان آمد، منم. *اخبارالاخیار*، ص ۳۵.

۴۵۳ میان محمّد علی کالا پهار در لغت هندی «کالا پهار» یعنی کوه سیاه و ایشان معاصر اکبر بادشاه بودند. *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۴۴؛ *مخزن‌الغرایب*، ج ۵، ص ۱۴۷.

۴۵۴ محمّد یوسف کابلی صاحب حسن، در خط شاگرد اشرف خان، در عنفوان جوانی در ۹۸۰ ه هنگام محاصرهٔ قلعهٔ سورت از گجرات وفات یافت. مصرع تاریخ وفات او را اشرف خان یافت و قطعه را میر علاءالدّوله به‌این طریق تمام کرد:

محمّـد یوسـف آن مصـر ملاحـت برفت از دهـر اشـک از دیـده ریـزان
پـی تـاریخ او گفتـا عزیـزی کجا شد یوسف مصـری ای عزیـزان

منتخب‌التواریخ، ج ۳، ص ۲۳۲.

۴۵۵ زین خان کوکه در وادی نواختن سازهای هندی و دف و سایر اقسام بی‌نظیر زمانه است، اگرچه حیثیات دیگر غیر از خط و سواد فی‌الجمله ندارد، امّا گاهی بیتی از او سر می‌زند. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۱۶۲؛ *گل رعنا* (فاروقی)، ص ۲۳۱، مادرش بیچه جان اتکهٔ اکبر شاه بود. پدرش خواجه مقصود علی هروی که مردی

۴۷۱ منشی، شیخ غلام احمد، به‌توجّه راجه پتر چند در سرکار آصف‌الدّوله بحال شد، در آن هنگام با راقم اکثر ملاقات می‌کرد، متعلّقانش به‌لکهنو آمدند و او را به‌وطن بردند و در آنجا درگذشت. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۱۴.

۴۷۲ بهلول لودی اولین پادشاه لودی که از ۱۴۵۱ ه تا ۱۴۸۹ م حکومت کرد. او قبلاً ریاست طایفهٔ افغانی لودی را به‌عهده داشت و حکمران سرهند و لاهور بود. او از سلاطین بزرگ تغلق چیزی کم نداشت.

۴۷۳ ملول، شیخ دوندی، در *سفینهٔ هندی* تخلّص او «مایل» داده شده است. ملول اکثر برای ملاقات با بهگوان داس هندی به‌منزلش می‌آمد. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۱۲؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۲۴۴.

۴۷۴ مائل به‌خدمت ارشادپناهی اعتقاد دارند. *انیس‌الاحبا*، ص ۲۴۴.

۴۷۵ مثنوی *نورنامه* (*منور نامه*، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۱۲) قریب چهار صد بیت کم و بیش دارد، *انیس‌الاحبا*، ص ۲۴۴.

۴۷۶ ماهر کشمیری، محمّد علی، رساله‌ای به‌نام خدیو دیو پناه (اکبر) تصنیف نموده به *گل اورنگ* موسوم ساخته. *مرأة‌العالم*، ج ۲، ص ۶۶۸؛ *خزانهٔ عامره*، ص ۴۱۴؛ *کلمات‌الشعرا*، ص ۱۰۲.

۴۷۷ مونس مولانا، خجسته گوهر در بحر سخن یونس، *عرفات‌العاشقین*، ص ۴۱۸۸.

۴۷۸ مسکینی درویش، رندی فقیر در غایت درویشی، از هرگونه شعر گفته. اوحدی ابیاتی چند از *ساقی‌نامه* او انتخاب کرده است. *عرفات‌العاشقین*، ص ۴۰۸۱.

۴۷۹ مولانا غزالی مشهدی از شاعران نامدار و پرکار و صوفی مشرب قرن دهم هجری در ۹۳۰ ه در مشهد به‌دنیا آمد و چون به‌تهمت بدمذهبی خواستند او را بیازارند، به هند گریخت و بالآخره به‌سمت ملک‌الشعرایی اکبر بادشاه تیموری عروج کرد. در شب جمعه بیست و هفتم رجب ۹۸۰ ه (= سنه نهصد و هشتاد) در احمدآباد، گجرات فوت کرد و در ناحیهٔ سرکیج دفن کردند، *طبقات اکبری*، ج ۲، ص۴۸۴؛ *آیین اکبری*، ج ۱، ص ۳۰۴.

۴۸۰ منیر، لاهوری، در انگیزش معانی و پردازش خیال بی‌انباز و در ابداع عبارت بدیعه و مضامین عالیه از سایر نکته‌وران ممتاز، در زبان‌دانی او هیچ سخنوری را سخن نیست. محمّد صالح کنبو نویسندهٔ *عمل صالح* با او مربوط بود. در اکبرآباد فوت

محتشم درد) مادهٔ تایخ رحلت اوست. *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۵۳.

۴۶۱ ممکن، کاظم بیگ خان (امی) *سفینهٔ هندی*، ص ۱۹۴؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۱۴۰.

۴۶۲ مسکین، ملهار سنگه، *سفینهٔ هندی*، ص ۱۹۶.

۴۶۳ بابا نانک مؤسّس فرقهٔ سیکه ها در ۱۴۶۹ م متولّد و به‌سنّ هفتاد سالگی در ۱۵۳۹ م درگذشت. وی آشنایی کامل با زبان فارسی داشت و از اشارات و کنایات زبان فارسی مطلع بود. شاعر هم بود. *تذکرهٔ شعرای پنجاب*، ص ۳۱۶.

۴۶۴ گروگوبند داس یکی از گروهای (رهبر مذهبی) سیکه ها.

۴۶۵ مطیع، لاله رام بخش (دردی، نیاز)، می‌خواست حیدری تخلّص اختیار کند. ناگاه به‌بیماری استسقا درگذشت. عم او از لفظ «لاله رام بخش» (= ۱۲۰۹ ه) تاریخ برآورده. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۰۶-۲۰۷؛ *رسالهٔ کافیه* مولانا عبدالرحمان جامی را از صاحب *انیس‌الاحبا* خواند و بسیار غزل‌ها به‌اصلاح رساند. رای سرب سنگه دیوانه هم شعرش را به‌اصلاح رساند. دیوانی ترتیب داده که سخن‌فهمان زبان به‌تحسین آن گشاده‌اند. *انیس‌الاحبا*، ص ۱۹۰-۱۹۱.

۴۶۶ مشرب، بهوری سنگه، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۰۸، مولد و موطنش اکبرآباد، از شاگردان رشید عبدالرسول استغنا، قومش راجپوت، در طرف پورب بسرمی‌برد. در فرقهٔ سپاه. *عقد ثریا*، ص ۱۰۲. مشرب و مشربی هر دو تخلّص می‌کند. زبان خوبی به‌هم‌رسانده به‌مشق شعر می‌پردازد و بین‌الاقران رایت امتیاز می‌افرازد. چندی در مرشدآباد بنگاله بسربرد، شاگرد محمّد مقیم آزاد کشمیری است. غزل در زمین اساتذه کم‌طرح می‌کند. می‌گوید: چرا قافیه و ردیفی که در حصّهٔ دیگری رفته باشد، اختیار کرده شود. *گل رعنا* (فاروقی)، ص ۳۳۳. بهولا سنگه مشرب، *مخزن‌الغرایب*، ج ۵، ص ۲۹۳.

۴۶۷ میرک سندی تهته، *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۸۰.

۴۶۸ مسعود، امیر کابلی، *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۲۶

۴۶۹ ملهم، *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۷۶

۴۷۰ مفلس، خلیفه امان‌الله، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۰۹، شعرش به‌از در و گهر، قابل پسند سخن‌سنجان سخنور، *انیس‌الاحبا*، ص ۱۵۲.

۴۸۳ میی کلال، میی قومی در هند که پیشهٔ آنها بوآبی و چوبداری است. اکثر هنوداند، بعضی مسلمان، تقی اوحدی می‌نویسد که وی شرابدار شاه بود. اجدادش شراب فروش بودند. صاحب *گل رعنا* می‌گوید که اصل وطن قوم کلال که شراب می‌فروشند، گوالیار است. راقم گوید که کلال می فروش را به‌اصطلاح هند کرال می‌گویند و قوم کلال که پیشهٔ چوبداری می‌دارند، قوم علیحده است و می فروش را از ایشان هیچ نسبت نیست. *نشتر عشق*، ص ۱۴۶۲، واله در بارهٔ میی به‌تفصیل نوشته و گفته است که وی حجاب جهانگیر و جدّش در زمان اکبر بادشاه بود. میی متعین دروازهٔ حرم بود، از فرط خدمتگاری و راست کیشی او، نور جهان بیگم را نظر عنایتی بر احوالش می‌بوده. تقی اوحدی او را در ۱۰۲۵ ه اجمیر دیده بود. *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۸۰-۶۸۱. از این طایفه جانو نامی در درگاه اکبر بادشاه بوآبی اختیار کرد، از آن وقت بوآبی دروازهٔ سلاطین دهلی به‌اینها تعلّق دارد. *گل رعنا* (فاروقی)، ص ۲۶۴.

۴۸۴ معنی کشمیری کر بود، مشهور است. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۴۹.

۴۸۵ مسیحا، ملّا سعدالله، *نشتر عشق*، ص ۱۴؛ *مجمع‌النفایس*، ص ۷۳؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۹۴؛ شیخ سعدالله مسیح، *همیشه بهار*، ص ۲۳۷، شاعری معنی‌یاب، قصّهٔ *رام و سیتا* را در بحر *یوسف و زلیخا* منظوم ساخته و در آن تلاش‌ها داده. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۵۷.

۴۸۶ مخلص، قاسم خان، سخنوران او را اوستاد این فن می‌دانند. *همیشه بهار*، ص ۲۳۸، از این معنی رنجیده می‌شود که کسی او را از اهل کشمیر بشمارد چنانچه در مقطع یکی از غزل‌ها گفته:

ز کشمیری فسادی رو نماید هرکجا مخلص
گلستان رخ از جوش خطت پامال طوطی شد

خوش‌زبان و صاحب دیوان است. صفدر محمّد خان صوبه‌دار لاهور دیوانش را به‌مخلص فرستاده بود، *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۵۷.

۴۸۷ مشتاق/مناسب، محمّد باقر، *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۹۵، اخوند محمّد باقر مناسب، باز مشتاق تخلّص قبول نمود. *همیشه بهار*، ص ۲۴۰، با کوکنار میل مفرطی داشت. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۵۴.

شد. *عمل صالح*، ج ۳، ص ۴۰۸؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۰۵؛ *نتایج‌الافکار*، ص ۶۳۷؛ *انشای منیر* او شهرت دارد. بقول میرزا جلال طباطبایی: منیر طوطی آهنی قفس هند است. *روز روشن*، ص ۶۵۸؛ *شمع انجمن*، ص ۴۴۷. در منشآت خود نوشته است: من بی‌خانمان که در قلمرو سخن وطن گزیده‌ام، صد هزار بیت بلند بنیاد نهاده‌ام. *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۶۰، *مثنوی آب و رنگ* در توصیف باغات اکبرآباد، *ساز و برگ* در تعریف برگ تنبول و غیره اشیایی که مخصوص هند است، *نور و صفا* در ستایش مسجد و حوض و آب، *درد و الم* در تشریح عشق، در تعریف گل‌های بنگاله، رساله‌ای مشهور به *کارنامه* مشتمل بر اعتراضات بر عرفی و غیره، رسالهٔ دوّم مسمّی *بسراج منیر* و شرحی بر قصاید عرفی دارد. *نشتر عشق*، ص ۱۳۹۳؛ *مرآة‌الخیال*، ص ۱۱۹؛ *سرو آزاد*، ص ۲۰، خیلی شاعر زبردست صاحب تلاش پخته‌گو است. مثنویات متعدده دارد. یکی از آنها مسمّی *به‌چار گوهر*، مشتمل بر چار مثنوی، هر یکی نام علاحده دارد. *آب و رنگ*، *ساز و برگ*، *نور و صفا*، *درد و الم*. مثنوی در تعریف گل‌های بنگاله هم دارد. اشعارش قریب صد هزار بیت است. مثل او در فن شعر بعد فیضی به‌هند به‌هم نرسیده. از مسلّم‌الثبوتان اهل کمال هند و ایران است. طبعش به‌سبب ایهام و تشبیه ذایقهٔ نمک استعاره ندارد، با آنکه مکرر مرتکب این معنی گردیده. *مجمع‌النفایس*، ص ۷۶؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۰۵، کلامش روشنی‌بخش دل‌های سخن‌فهمان است و سخنش مانند آفتاب تابان، اشعارش به‌تازگی مشهور و لطافت عبارتش بر زبان‌ها مذکور، در نثر نیز ید علیا داشت، در انشاپردازی معانی‌های بدیع را به‌صنعت جلوه می‌داد، در عین جوانی فوت کرد. *همیشه بهار*، ص ۲۳۲، منیر اشعار خود را به‌نام *گلدسته* انتخاب کرد که دارای تقریباً شش صد بیت است. نسخهٔ خطّی آن در کتابخانهٔ سالار جنگ حیدرآباد محفوظ است. رک: فهرست نسخ خطّی فارسی، سالار جنگ، ج ۶، ص ۶۱؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۶۷.

۴۸۱ میرزا جلال طباطبایی قهپایه، در پرداخت نثر ید بیضا می‌نماید. با دربار شاهجهان مربوط بود. قبل از ۱۰۸۳ ه درگذشت. *کاروان هند*، ص ۳۰۰.

۴۸۲ *کارنامه* از منیر لاهوری نقدی بر اشعار عرفی شیرازی و غیره. از اسلام‌آباد، در ۱۹۷۷ م چاپ شده است.

مقام دلکشا و جای فرحت‌فزا انداخته بود. مطلع مردی است گویا، شاعری شعار اوست، مطلع این بیت خود را پیش اخلاص خواند:

زد کمال ذاتی من سربه‌سر مهر سکوت درد می‌دیدی که آخرها مسام خم گرفت

اخلاص پیشنهاد کرد که اگر به‌جای لفظ سربه‌سر، موبه‌مو باشد، برای مسام بجاست، مطلع شنید و گفت که تصرّف است بجا. *همیشه بهار*، ص۱۳۱.

۴۹۳ مناسب، میرزا شاه حسین، روزی میر مدهوش لاهوری به‌خانهٔ شاه حسین مناسب آمد، غزلی با این مطلع خواند:

به بلبل می‌شود گل بی‌حجاب آهسته آهسته عروس نو برآید از نقاب آهسته آهسته

هندویی که پیشکار میرزا شاه حسین مناسب بود. و از فنون شعر اصلاً بهره‌ای نداشت، اعتراض کرد که گل بی‌حجاب شدنی نمی‌خواهد زیرا که وا شده، به‌جای گل اگر غنچه باشد، مناسب است، جمیع عزیزان پسندیدند و مصرع را تغییر دادند که:

به‌بلبل غنچه گردد بی‌حجاب آهسته آهسته

همیشه بهار، ص ۲۳۶.

۴۹۴ مسیح، محمّد مقیم خان، خالوزادهٔ محمّد معزالدّین جهاندار شاه (۱۱۲۴ ه‍/۱۷۱۳ م) بن بهادر شاه (۱۱۱۹/۱۷۰۷-۱۱۲۴ ه‍/۱۷۱۳ م) قلعه‌دار جهانسی بود. همانجا در اواسط عهد مذکور درگذشت. مرد خوبی و به‌قابلیت آراسته بود. فکرش از عالم خیال است. دیوانی ضخیم دارد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۱۴، جامعیت سخن دارد و رباعی نیز به‌مذاق اهل توحید می‌گوید. *همیشه بهار*، ص۲۳۸؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۴۷.

۴۹۵ مدهوش، میر، چهار برادر بودند که حق تعالی همه اینها را شاعر نامور کرده. دیوانی داشت پُر از اشعار برجسته. در اواخر عهد عالمگیری به‌اکثر خدمات لاهور سرافرازی داشت. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۳۰، در زمان سلطنت عالمگیر بادشاه به‌بعضی خدمات لاهور ممتاز بود. الحق آنچه از خامه معنی طرازش ریخته، صد مرتبه در خور آن است که سرمشق عالیه ساخته شود. *مرأة‌الخیال*، ص ۱۰۱؛ *همیشه بهار*، ص ۲۴۰.

۴۹۶ معرفت، محمّد عالم کشمیری، ساکن کشمیر، خوش گوست، *همیشه بهار*، ص ۲۴۴، با پری‌زادان معنی صحبتی داشت. *گل رعنا*، ص ۱۰۰۱؛ *صبح گلشن*، ص ۴۲۹؛ *زعفران زار کشمیر*، ص ۹۶.

۴۸۸ مایل، میرزا قطب‌الدّین بسیار خوش‌فکر، خوش‌فهم و خوش‌طبع و خوش‌وضع بود. عمر دراز یافته. بیست و نهم رمضان ۱۱۰۸ ه درگذشت. دیوان، مثنوی و دیگر ساقی‌نامه بسیار به‌حسن ادا گفته. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۱، این همان مایل است که روزی احباب در خانه‌اش مجمع شدند و مجلس شعرخوانی برپا کردند. سرخوش این بیت خواند:

کی توانم دید زاهد جام صهبا بشکند می‌پرد رنگم حبابی گر به‌دریا بشکند

تذکرهٔ شعرای پنجاب، ص ۱۷۵؛ *نشتر عشق*، ص ۱۳۶۷، جوان خوش‌فهم و خوش‌فکر، *مجمع‌النفایس*، ص ۷۴، در سال هزار و صد و هشت درگذشت. *ریاض‌الشعر*، ص ۶۹۴؛ *تذکرهٔ نصرآبادی*، ص ۴۴۸، *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۶۲.

۴۸۹ مشتاق، صوفی، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۰۹، مشتاق احمد هاشمی گجراتی، به‌روش صوفیای کرام می‌رفت. *صبح گلشن*، ص ۴۱۲، گاه گاهی مصرعی و بیتی از عالم خیال می‌گوید. *همیشه بهار*، ص ۲۳۴.

۴۹۰ مشتاق محمّد رضای، در شعرای کشمیر خوش تقریر بود، *نشتر عشق*، ص ۱۴۸۳، قوت خود از کتابت مثنوی معنوی می‌فرمود. *تاریخ حسن*، ج ۴، ص ۳۲، دیوانش *چار باغ* کابل است که سواد زیباست. *تذکرهٔ شعرای کشمیر* (اصلح)، ص ۳۸۹، از قبیلهٔ ناجی‌هاست که در محلّات نوشهره ساکن بودند. اکثری شغل خطاطی و کتابت می‌نمودند. قوّت خود را از کتابت، خصوص مثنوی معنوی، کسب می‌نمود. صاحب *تاریخ اعظمی* او را دیده بود. *تاریخ اعظمی*، ص ۲۴۷؛ *تذکرهٔ حسینی*، ص ۳۲۷، طرز شعرش اکثر به‌طور میرزا اسیر است و پاره‌ای تتبع میرزا صائب، میر معز فطرت و شاه ناصر علی نموده. بعد از اسلم سالم به‌این خوش زبانی و به‌گرمی کسی از کشمیر برنخاسته، *مجمع‌النفایس*، ص ۷۶، دیوانی دارد، *گل رعنا*، ص ۱۱۰۲؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۲۱۰؛ *صبح گلشن*، ص ۲۱۱.

۴۹۱ مخلص، تاج بیگ (*نشتر عشق*= ممنون)

۴۹۲ مطلع، میر محمّد علی، طبع بلند و فکری رسا داشته. خوشگو برای ملاقات با او به متهرا رفت. صحبت شاعرانه اتفاق افتاد. مردی بر خود غلط زبان‌آور به‌نظر آمد. دیوانی ترتیب داده بود. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۸۹، کشن چند اخلاص هم با مطلع در متهرا ملاقات کرد. ماهیار خان فوج‌دار متهرا برایش بر لب جون پایین قلعه طرح

دردآمیز است امّا آنچه صاف افتاده، کوثر را در خوی خجلت نشانیده. *ریاض‌الشعرا*، ص ۲۸۲.

۵۰۳ جلال اسیر میرزا، ولد میرزا مومن شهرستانی، صاحب فضل و کمال، صبیهٔ شاه عباس ماضی در نکاح داشت. واله داغستانی دربارهٔ سبک شعرش نوشته است: در انشاء شعر نهایت نزاکت و شیرینی به‌کار برده، لیکن چون اکثر سرمست بادهٔ ارغوانی بود و در آن حال شعر می‌گفت، عرایس بعضی ابیاتش از لباس معنی عور مانده‌اند. بنابر این دیوانش در هندوستان بی‌نهایت مرغوب طبایع شده است زیرا که اکثر مردم هند پیوسته سرخوش از نشاء بنگ می‌باشند و آن ابیات بی‌معنی که در مستی گفته شده مناسبت تام با اذهان و افهام این جماعت دارد. *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۸.

۵۰۴ مظهر، میرزا مظهر جان جانان، از بنائر مجنون خان قاقشال است که در عهد اکبر شورش کرد و بنا بر این در سرکار پادشاهی استخدام نمی‌دادند. مظهر در فهم حقایق و بیان تصوّف ثانی جنید و بایزید است. با خوشگو رفتار مهربانه داشت. اکثر شب‌ها را به‌منزلش بسر می‌برد. خود مظهر احوال خود را به‌خوشگو نوشته بود. در بیست سالگی فقر اختیار کرد. به‌تجرد و خانه به‌دوشی بسر می‌کرد. اعجوبهٔ روزگار است. از اشعارش بوی سوخته دلی به‌مشام جان می‌رسد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۳۰۱، میرزا غلام علی مظهر از مظهر جان جانان بر سر تخلّص اختلاف کرد. هر دو توافق نمودند که در این امر از مثنوی معنوی تامل کنند، این بیت درآمد:

جان اوّل مظهر درگاه شد جان‌جانان خود مظهر الله شد

آخر کار هر دو صاحب تخلّص به‌حال داشتند. در ایام عشرهٔ محرّم ۱۱۹۵ ه شهید ساختند. «مظهر کل» تاریخ وفاتش است. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۸۷-۱۸۸، مظهر تخلّص، شمش‌الدّین لقب، علوی نسب، حنفی مذهب، مجددی مشرب، نسبش به‌نوزده واسطه به‌توسّط محمّد بن حنفیه به‌حضرت علی می‌پیوندد، تذکرهٔ *علمای هند*، ص ۲۲۷، جدّ اعلی او امیر کمال‌الدّین در اوایل مائة تاسعه از طایف به‌جذب قسمت به‌حدود ترکستان رخت اقامت انداخت و به‌فرمان‌روایی بعضی از آن ممالک عمر گذرانید. اولاد کثیر به‌هم‌رسانید. از آنها امیر مجنون خان و امیر بابا خان در حین فتح هند بر دست همایون در هند وارد شدند. *سرو آزاد*، ص ۲۳۲، جباری خان در عهد اکبر شاه تیموری به‌منصب شش هزاری ممتاز بود، ولی

۴۹۷ محترم، میرزا محمّد، معنی تلاش و ایهام‌بند است. همیشه *بهار*، ص ۲۴۳.

۴۹۸ میمنت، میمنت خان برادرزادهٔ رکن‌الدّوله اعتقاد خان فرخ‌شاهی، همراه با اعتقاد خان در عرس بیدل شرکت کرد. از رطب و یابس شعر واقف بود. اکثر اشعار خوب دارد. بعد از ۱۱۴۰ ه درگذشت. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۰۶، در سرکار قمرالدّین خان به‌داروغگی عمارات مامور بود. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۰۰، پست و بلند شعر را می‌شناسد. پدرش از اسباب صورت و معنی آن قدر نصیبه نداشت. همیشه *بهار*، ص ۲۴۴.

۴۹۹ شاه میم درویشی از مریدان سیّد برکت الله ملقّب به‌صاحب‌البرکات بلگرامی (پسرزادهٔ سیّد عبدالواسطی بلگرامی، *نشتر عشق*، ص ۱۵۰۰). خوشگو یک مرتبه خدمتش رسید. میم به‌منزل خوشگو هم آمد. خوشگو ابیاتش را از شاگرد وی که جوهر تخلّص می‌کرد، شنیده بود. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۶۸.

۵۰۰ میرزا، ابوالحسن خان مخاطب به‌قابل خان، از منصب‌داران شاهی، صاحب *مردم دیده* او را در عهد محمّد شاه در صحبت شاه آفرین دید. اکابر وضع و صاحب تمکین، آن وقت به‌علاقهٔ بخشی‌گری به‌سرکار نوّاب دلیر خان ناظم صوبهٔ تهته بود. دیوانی و قصاید و مثنوی دارد. پخته‌گو است. در عهد محمّد شاه فوت شد. *مردم دیده*، ص ۱۸۳، در ۱۱۶۰ ه درگذشت. *نشتر عشق*، ص ۱۴۱۹.

۵۰۱ معجز، محمّد نظام خان، دیوانش قریب ده هزار بیت داشت. به‌طرز استاد خود شعر می‌سرود. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۴۸؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۱۹۹؛ *مردم دیده*، ص ۹۵، طرز و طور اشعار مشکلهٔ میرزا جلال اسیر شهرستانی و عبداللطیف خان که اکثر آن طرف از فهم ما ناقص کمالات است، اختیار نمود. عمری دراز یافته. مخفی نماند که از اشعار خوب ایشان چنان دریافت می‌شود که ابیات مغلقهٔ این عزیزان که فهمیده نمی‌شود، از قصور ذهن ماست، و الّا این همه خوب از کجا به‌هم‌می‌رسند و این معنی بر صاحب فکر دقیق روشن است. *مجمع‌النفایس*، ص ۷۵-۷۶، سخن از عالم خیال می‌گوید و معانی‌های بعیدالفهم در الفاظ رنگین ادا می‌نماید. صاحب دیوان است. همیشه *بهار*، ص ۲۳۵.

۵۰۲ زلالی مولانا، خوانساری در زمان شاه عباس ماضی بوده، مدّاحی میر محمّد باقر داماد بسیار نموده. چندی مثنوی در سلک نظم کشیده است. زلال افکارش اکثر

از الفاظ رنگین و معانی تازه. حکایتی در نثر نوشته هم مقفی و رنگین و نهایت معنی‌های تازه و تشبیهات بلیغه دارد. دیباچهٔ مرقعی نوشته. کتابتی به‌نثر از طرف محمّد شاه بادشاه به‌دارای ایران نوشته که بر تمام کتابت‌ها چربست. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۳۳۱-۳۳۴، در سال چهارم احمد شاه بن فردوس آرامگاه به‌مرض نفث درگذشت. کلّیاتش قریب پنجاه هزار بیت خواهد بود. *سفینهٔ هندی*، ص ۱۹۶؛ *نشتر عشق*، ص۱۴۱۴، از حسن اخلاق و آدمیت و وفایش تا کجا نوشته آید. باعث بودن فقیر آرزو در شاهجهان‌آباد اخلاص اوست. از منتخبان روزگار است. *مجمع‌النفایس*، ص ۷۴، از جماعهٔ هنود درین جزو زمان کسی به‌خوش محاورگی او نیست. *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۰۶؛ *همیشه بهار*، ص ۲۴۴، مخلص در *تذکرهٔ مخلص* که تألیف اوست، احوال خود نگاشته است و فقط ابیات زیاد خود را نقل کرده است. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۸۱-۲۹۱؛ *عقد ثریا*، ص ۱۱۲، (پدرش) متوطن سودره تابع لاهور، در سال ۱۱۶۴ ه فوت کرد. *گل رعنا* (فاروقی)، ص ۳۲۴-۳۲۵.

۵۰۷ مهربان، میر عبدالقادر، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۱۱، فرزند سیّد شرف‌الدّین محمّد خان تقوی متخلّص به‌شرافت است. گلزار اعظم، ص ۳۳۱، نسبتش به‌هشت و دو واسطه به‌حضرت امام علی موسی رضا می‌رسد. اصلش از نیشابور و بعد از آن اجدادش در کنتور که قصبه‌ای‌ست از مضافات صوبهٔ اودھ، توطن گزیدند. قاضی محمود کنتوری از اجلّهٔ سادات آن دیار و اعاظم خلفای حضرت بدیع‌الدّین مدار بود. والد مهربان داماد شاه نظام‌الدّین نگرامی بود. ولادت مهربان در سنه خمسین و مائة و الف (= ولادت عبدالقادر مهربان) در اورنگ‌آباد واقع شد. *چمنستان شعرا*، ص ۲۹۷، مولوی فخرالدّین نائطی و قاضی شیخ اسلام خان و غلام علی آزاد از جمله استادان او هستند. *گلزار اعظم*، ص ۳۱۳، گاهی مهربان و گاهی فخری تخلّص می‌کرد. *نتایج‌الافکار*، ص ۶۸۳، صاحب *خزانهٔ عامره* او را مهربان تخلّص داد. *خزانهٔ عامره*، ص ۲۹۷، در علوم غریبه مثل نجوم، جفر، تکسیر و غیره مناسبتی دارد. *چمنستان شعرا*، ص ۲۹۷، خرقهٔ خلافت از خال خود مولوی فخرالدّین گرفت. سپس روی به‌خدمت شاه فخرالدّین ترمذی آورد و در قادریه و چشتیه خرقهٔ خلافت گرفت. به‌تقاضای نوّاب والاجاه در سال ۱۱۸۲ ه به‌مدراس آمد و در

بغاوت نمود، در صوبهٔ گجرات نشست، بالآخره دستگیر شد. تقصیرش معاف کردند ولی پادشاه تعهد کرد که هرکه به‌پایهٔ سلطنت رسد، جباری خان یا اولاد او را در خاندان سلطنت جا ندهد. *طبقات‌الشعرا*، ص ۱۵۱؛ ولی والد مظهر جان جانان منصب‌دار عالمگیر بود و از دکن ترک منصب نموده، متوجّه اکبرآباد شد. در اثنای راه به‌منزل کالاباغ حدود مالوه شب جمعه یازدهم رمضان ۱۱۱۱ ه میرزا جان جانان مظهر متولّد شد. چون عالمگیر این خبر شنید، گفت پسر جان پدر می‌باشد پس نامش جان جانان مقرر کرد، *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۲۳۱؛ *تذکرهٔ مردم دیده*، ص ۱۸۷؛ *تذکرهٔ عشرت افزا*، ص ۲۹۳؛ *تذکرهٔ بی‌نظیر*، ص ۱۱۶؛ *طور معنی*، ص ۲۳۸؛ تذکرهٔ *علمای هند*، ص ۲۲۷؛ *تذکرهٔ بی‌نظیر*، ص ۱۱۶، به‌تاریخ نهم شب دهم محرّم‌الحرام روز شنبه به‌وقت مغرب ۱۱۹۵ ه درگذشت. *نشتر عشق*، ص ۱۴۴۳، در دقت فهم و ذکای طبع یکتای لیل و نهار بلکه بی‌مثل روزگار است. جدّت طبیعت و جودت قریحه به‌مرتبه‌ای دارد که به‌مصداق این مصرع است:

که سخن نگفته باشی، به‌سخن رسیده باشی

با آرزو ارتباط داشت. *مجمع‌النفایس*، ص ۷۷، اگرچه طنطهٔ شاعری‌اش به‌گوش اکابر و اصاغر شهر رسیده، امّا در شعر بی‌مایه است و با محاورهٔ فارسی چندان آشنا نیست. *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۰۵، واله داغستانی میرزا را از سادات علویه نوشته و این غلط محض است چرا که میرزا به‌قول صحیح از اتراک توران است. *عقد ثریا*، ص ۱۱۶.

۵۰۵ شیخ سعدی، مشرف‌الدّین مصلح بن عبدالله شیرازی شاعر و نویسندهٔ بزرگ قرن هفتم هجری (م: بین ۶۹۱ و ۶۹۵ ه) خالق *گلستان* و *بوستان* و دیوان شعر.

۵۰۶ مخلص، آنند رام فرزند راجه هردی رام کهتری ساکن صوبهٔ لاهور که به‌وکالت مبارزالملک سربلند خان دلاور جنگ بود. به‌همه حال سررشتهٔ نقادی سخن زیاده از سخن‌وران این زمانه به‌دستش آمده. رسایی طبعش درین فن کار بسیار می‌کند و آن چنان که او به‌کنه سخن می‌رسد که کم کسی می‌رسد. مخلص با خوشگو ارتباط دوستانه داشت. شاعری معنی تلاش است و در خوش‌زبانی مثل او درین جزو زمان کمیاب است. بیشتر دیوانی به‌مشق طرز میرزا صائب ترتیب داده. الحال به‌طرز میرزا رضی دانش شعر می‌گوید. دیوان غزلیات به‌قدر ده هزار بیت دارد پر

خود نوید به‌شایقان می‌داد. *نشتر عشق*، ص ۱۶۰۶، خدمت تولیت مقبرهٔ همایون به‌او مفوض بود. همانجا فوت کرد. *مرأة‌العالم*، ص ۶۷۳.

۵۱۲ قاسم کاهی، مولانا کابلی، کنیت ابوالقاسم، اسمش نجم‌الدّین محمّد، در سال ۹۸۳ ه (= ز جهان رفت قاسم کاهی) درگذشت. *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۰۰، اگرچه شعر او بسیار خام است و همه مضمون دیگران، امّا هیئت مجموعی دارد که هیچ کس در آن وادی با او شریک نیست. اگرچه صحبت مشایخ متقدّمین و زمان مخدومی مولوی جامی و غیر ایشان را دریافته امّا همه عمر به‌الحاد و زندقه صرف کرده. دیوان مشهور دارد و قافیه به‌قافیه، *گل فشان* نام مثنوی در جواب *بوستان* گفته. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۱۲۰-۱۲۳.

۵۱۳ نامی کشمیری پدر مولانا اوجی کشمیری است. *میخانه*، ص ۷۳۲؛ *صبح گلشن*، ص ۵۰۲، نحو و صرف نیک می‌داند. *هفت اقلیم*، ج ۲، ص ۱۱۷؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۲۸.

۵۱۴ ناطق، لطف علی خان، دیوانی ترتیب داده بود. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۱۶؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۹۵.

۵۱۵ نظیری، ملّا محمّد حسین شاعر معروف که در احمدآباد گجرات مدفون است و در ۱۰۲۳ ه فوت کرد. او را در شعر بر عرفی فوقیت می‌دهند به‌ویژه در غزل. *سرو آزاد*، ص ۲۴.

۵۱۶ نویدی، نورسیده به‌خدمت خان‌خانان است. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۲۴۶

۵۱۷ نظام میر طباطبایی، *طور معنی*، ص ۲۵۶، در کهنبایت گجرات بسرمی‌برد. *صبح گلشن*، ص ۵۲۷؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۳۵.

۵۱۸ ناطق، مولانا. *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۲۹.

۵۱۹ نادری سیالکوت، از نیکو فکران سیالکوت، نکات دقیقه‌اش قابل خوص و غور. *صبح گلشن*، ص ۴۹۱؛ *نشتر عشق*، ص ۱۶۰۸؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۲۷، از شعرای تازه‌گوی هند، در سیاحت مشغول بود. *عرفات‌العاشقین*، ص ۴۳۸۶.

۵۲۰ نافع کشمیری، محمّد زمان، *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، (اصلح)، ص ۴۷۷، مرد آرمیده، و فکر شعر بسیار داشت. *ممیشه بهار*، ص ۲۵۰، به‌صحبت شیخ محسن فانی در صغر سن رسیده، تا آخر عمر به‌تدریس دواوین اشتغال داشت. در ۱۱۱۹ ه در گذشت. *تاریخ اعظمی*، ص ۲۰۷، تلاش مضامین تازه می‌نمود. سخنش لطیف و

میلاپور توطن گرفت. در سال ۱۲۰۴ ه درگذشت. *گلزار اعظم*، ص ۳۱۴، کلّیاتش در نظم و نثر قریب سی هزار بیت به‌این تفصیل: دیوان غزلیات قریب پنج هزار بیت، *وقایع کربلا* قریب ده هزار بیت، قصاید قریب دو هزار بیت، *مناقب مرتضوی* قریب سیزده هزار بیت است. *چمنستان شعرا*، ص ۲۹۸، تصانیف کثیره در علم تصوّف دارد. *نتایج‌الافکار*، ص ۶۸۴؛ *نشتر عشق*، ص ۱۵۱۹.

۵۰۸ شاه برهان‌الدّین غریب در ۶۵۴ ه/۱۲۵۶ م در هانسی به‌دنیا آمد. خرقهٔ خلافت از خواجه نظام‌الدّین اولیا گرفت. او اولین عارف چشتی است که عازم دکن شد و در دیوگیر سکنا گزید و در ۷۴۱ ه/۴۱-۱۳۴۰ م فوت کرد. شهری برهان‌پور به‌اسمش آباد شده است. *سیرالاولیا*، ص ۲۸۷؛ *تاریخ مشایخ چشت*، ص ۲۰۵.

۵۰۹ نثاری، شاه عبداللطیف، *سفینهٔ هندی*، ۲۱۶، نصرت الله خان نثار، نام اصلی میرزا لطف‌الله، از شاگردان عبداللطیف خان ثنا، اوّل رفیق رفیع‌الشان بوده بعد از آن در زمان فرخ سیر منصبی و جاگیر یافته، در عهد فردوس آرامگاه محمّد شاه به‌خدمت داروغگی قورخانهٔ ممتاز گردید. رساله در فن شناخت شمشیر به‌نثر نوشته، زبانش دقیق مقال و دیوانش شهرستان خیال است، *تذکرهٔ مخلص*، ص ۳۰۷.

۵۱۰ مسجد فتحپوری واقع در چاندنی چوک، بنا ساختهٔ فتح‌پوری بیگم خواص شاهجهان بادشاه. *سیرالمنازل*، ص ۴۲.

۵۱۱ نوری، ملّا نورالدّین محمّد ترخان، سفیدون پرگنه‌ای از توابع سرهند در جاگیر او بود، از جمله مصاحبان همایون بادشاه و به‌این جهت خطاب ترخانی یافت دیوانی ترتیب داده، نهر کرنال تا پنجاه کروه به‌نام سلطان سلیم ساخته. در سال ۹۹۴ ه در اتک مرد. *نگارستان سخن*، ص ۱۳۵، جامع اقسام علم حکمت و کلام و خوش‌طبع و شاعر، در آخر عمر از شعر توبه کرد. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۱۰۶، ۱۳۷، بدایونی او را روزی در آگره دید. یکی از دوستانش میان کمال‌الدّین حسین شیرازی خوش‌طبعی ظریفی به‌مولوی گفت: نوّاب خانی اکابر دهلی را خوب یاد فرمودید، چه شود اگر اکابر آگره را هم نوازش فرمایید که امیدوارند. بدایونی گفت: ظاهراً در اینها آن قابلیت ندیده‌اند که یاد کنند. خنده کرد و گفت: آن تهمتی بود که بر پای ما بستند. *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۱۳۹، در *نشتر عشق* تخلّص او نویدی داده شده که طبع خوش تلاش داشت و فکر معنی‌یابی او از تحفهٔ خاطر

۵۲۷ نصرت، شیخ محمّد، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۱۷.
۵۲۸ نیاز، شاه وجه‌الله، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۲۳.
۵۲۹ ندیم کشمیری خوش طبع است، الحال در حیات است. *تذکرهٔ نصرآبادی*، ص ۴۴۷؛ ملا محمّد صالح ندیم ولد خواجه محمّد علی پتوانی ساکن محلهٔ نوهته، شاگرد ملّا ذهنی. *تاریخ حسن*، ج ۴، ص ۱۶.
۵۳۰ نکهت، یوسف بیگ در دورهٔ سلطنت فرخ سیر خطاب سخنور علی خان یافت. در عهد محمّد شاه شهرت گرفت که به‌خطاب ملک‌الشعرا امتیاز یافت ولی به‌اثبات نرسید. مثنوی‌ای دارد. کتابی در نثر مشتمل بر احوال اعتمادالدّوله قمرالدّین خان چین بهادر نوشته که در آن وقایع از عهد عالمگیر تا دورهٔ محمّد شاه آمده. آن کتاب خالی از تلاش و معنی‌های تازه نیست. حافظه خوب داشت. بسیار خوش‌صحبت و گرم‌جوش بود. طبع شورانگیز تمام داشت. در وسط دورهٔ محمّد شاه درگذشت. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۰۹-۲۱۰؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۲۲۳، در حدود ۱۱۵۰ ه فوت شد. *خزانهٔ عامره*، ص ۶۵۶؛ *شمع انجمن*، ص ۴۵۷؛ *تذکرهٔ حسینی*، ص ۳۵۷، نسبش به‌گروه چک که پیش از اکبر سلاطین کشمیر بودند، می‌رسد. دیوانی به‌یادگار گذاشته. *نشتر عشق*، ص ۱۶۵۸، قوت حافظه به‌مرتبه‌ای داشت که هزاران هزار شعر از اساتذه و از خود به‌یاد می‌خواند و می‌گفت که قریب پنجاه هزار بیت دیوان من دارد لیکن این معنی همین به‌شنیدن رسید ورنه دیوانش را کسی به‌چشم خود ندیده. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۳۰۹-۳۱۰؛ *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، (اصلح)، ص ۴۹۵؛ *گل رعنا*، ص ۱۰۶۶، مدّتی گذشته که دو مثنوی‌اش در بحر هزج، یکی در تعریف فصل بهار و دیگری در تعریف هولی به‌نظر فقیر درآمد، در آن هر دو مثنوی تلاش‌های نمایان دارد. *عقد ثریا*، ص ۵۸، شاعر راست گفتار است. تاریخ جلوس محمّد شاه غازی بعد از کشته شدن حسن علی خان امیرالامرا در تهنیت فتح و ظفر خسرو دادگستر انشا کرد، به‌نظر اقدس درآورده و از پیشگاه خلافت به‌انعام هزار روپیه و خلعت سرفراز شد. *همیشه بهار*، ص ۲۵۶. محمّد یوسف برهان‌پوری، دو مثنوی او یکی در تعریف بهار و یکی در تعریف هولی به‌نظر مصحفی آمد. در آن هر دو تلاش‌های نمایان دارد. *عقد ثریا*، ص ۱۲۲.

دل‌پذیر. *نگارستان سخن*، ص ۱۱۷؛ *تاریخ حسن*، ج ۴، ص ۲۶؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۳۰۵.

۵۲۱ شیخ نورالحق خلف اکبر شیخ عبدالحق محدّث دهلوی به‌سن نود سالگی در ۹ شوّال ۱۰۷۳ ه واصل به‌حق شد. شاهجهان او را منصب قضاوت اکبرآباد تفویض کرد و خود شیخ عبدالحق او را "وجود ثانی" خود می‌خواند. *مآثرالکرام*، ص۲۰۲؛ *عمل صالح*، ص ۳۸۵؛ *حیات شیخ عبدالحق*، ص ۲۵۹.

۵۲۲ نعمت الله بخاری لاهوری، در آخر عمر شاعر شد، از بام افتاده و این رباعی گفت:

یک چند به‌قید نام و ننگ افتادم — عمری به‌زبان خاص و عام افتادم
بدنامان را از بام افتد طشت — طشتم چو نبود از بام افتادم

ریاض‌الشعرا، ص ۷۲۳

۵۲۳ نسیم، مولانا، *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۳۲.

۵۲۴ ناجی، محمّد حسین خان، اصلش از شیراز است. طبع درست و ذهنی رسا داشته. از علوم رسمی بسیار بهره‌مند بود. دیوانی گذاشته. در عهد فرخ سیر به‌خدمت بیوتات و داروغگی نواره سرفرازی یافته در بنگاله در سال ۱۱۲۶ ه فوت کرد. دوست صمیمی سرخوش بود. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۷۰. در نستعلیق و نسخ و شکسته دست طولی داشت. به‌دیوانی میر بحری صوبه بنگاله سرفراز گردید. *نشتر عشق*، ص ۱۶۱۱، برادر محمّد اسماعیل عاقل و والد آقا ابراهیم فیضان، آرزو، ناجی را دیده بود. در آن ایام محمّد حسین را دیوانی گوالیار و فقیر را خدمت سایر آنجا مقرر شد. بدین تقریب چند سال با هم صحبت‌ها اتفاق افتاد. *مجمع‌النفایس*، ص ۷۹؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۴۸، گاه به‌گاه به‌خیال شعر نیز می‌پرداخت. همیشه *بهار*، ص ۲۵۲، ناجی در ابتدای عهد عالمگیر از ایران به‌هند آمد. در شعر و انشا دستگاهی رسا داشت. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۳۰۶.

۵۲۵ خواجه قطب‌الدّین بختیار خلیفه بزرگ خواجه معین‌الدّین چشتی اجمیری، از اکابر اولیا و اجلهٔ اصفیاست، قبولی عظیم داشت و به‌غایت ترک و تجرید و فقر و فاقه موصوف بود. *اخبارالاخیار*، ص ۳۱-۳۲.

۵۲۶ نجابت، میر برادر و شاگرد سیادت است. دیوان رنگین گذاشته است. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۳۰؛ *همیشه بهار*، ص ۲۴۹؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۲۹۷.

به‌سبب کم دماغی کمتر به‌گفتن شعر بوده. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۳۱۷-۳۱۸.

۵۳۶ نسیم، شیخ میرزا شاگرد گرامی، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۲۵.

۵۳۷ نوازش علی خان بلگرامی، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۲۵.

۵۳۸ نصیری، میر فیض علی، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۲۵.

۵۳۹ نوید، میر نورالدّین، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۲۵.

۵۴۰ نور، ابراهیم، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۲۲.

۵۴۱ ندرت، حکم چند از قوم بیس و نسل لاله هردی رام قانون‌گوی پرگنهٔ تهانیسر که در هند از قدیم جای عظیم است. جوانی است قابل، دلچسب، خوش منش عزیز دل‌ها مقبول مخلص‌ها خیلی به‌سنجیدگی و برگزیدگی موصوف و به‌سخنوری و لطیفه گستری معروف. با خوشگو از آغاز شباب در تماس بود. همراه او خدمت مولوی محمّد عابد *اخلاق ناصری* خواند و از سرخوش اصلاح سخن گرفت. تا مدّتی از نزدیکان بخشی‌الممالک صمصام‌الدّوله بود. موافق قسمت یک اسامی عوض پنجاه روپیه که در فرقهٔ والا شاهیان یافته بود. تا حال به‌حالِ دارد. طبعی بس بلند و ذهنی رسا دارد. دقت در طبعش بسیار یافته می‌شود. معنی‌بند روزگار است. ترجمهٔ *وسم اسکند* که باب دهم کتاب *بهاگوت* متضمن حالات کرشن در زمین *شیرین خسرو* به‌چهارده هزار بیت خوب رنگین و دلنشین نظم کرده و این کار خود را به‌خوشگو نشان می‌داد. مثنوی دیگر *ذرّه و خورشید* در دو هزار بیت، هفت صد بیت *ساقی‌نامه* به‌نام صمصام‌الدّوله به‌خوبی و رنگینی و شستگی و روانی دارد. قصاید در مدح نوّاب صدرالصّدور میر جمله ترخان سمرقندی و دیگر امرای وقت، اشعار غزل قریب پانزده هزار بیت و در نثر که خیلی پاکیزه و رنگین می‌نگارد، نسخهٔ *شش جهت* نام قریب پنج هزار بیت ترتیب داده. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۳۵۳-۳۵۴؛ *کل رعنا* (فاروقی)، ص ۳۳۵.

۵۴۲ واصلی، ملا کابلی، بعضی گویند از بخاراست. شعر بسیار جمع کردی و گفتی. از متوسطین بوده. *عرفات‌العاشقین*، ص ۴۵۵۵.

۵۴۳ وحشت، عبدالواحد، خدمت ناصر علی مشق سخن کرد. تلاش الفاظ شوخ و استعارات بلیغ داشت. در اورنگ‌آباد با حضرت شاه گلشن الله بسیار محشور بود. تلاش‌های نازک داشت. از خوش‌خیالان وقت بود. دیوان و مثنوی به‌جای گذاشته.

۵۳۱ نصرت، دلاور خان به‌لاهور توطن داشت، اسباب دنیا خاطر خواه به‌هم‌رساند. دیوانی ترتیب داده. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۶۸، دلاور خان میر محمّد نعیم سیالکوتی، پدرش عبدالعزیز به‌ملازمت دارا شکوه بود. سپس به‌ملازمت عالمگیر آمد و منصب دو هزاری یافت. امیرالامرا سیّد حسین علی خان او را به‌فوجداری رایچور از متعلّقات بیجاپور، مأمور کرد. در ۱۱۳۹ ه درگذشت. *نتایج‌الافکار*، ص ۷۲۵، با دختر عنایت الله خان کشمیری از امرای عالمگیری ازدواج کرد، با نظام‌الملک در دکن بسرمی‌برد. در پای قبر مرشد خود شاه ابراهیم دفن شد. اقسام شعر خوب گفته و مضامین خوب بسته. دیوانش مرتب است. *مآثرالکرام*، ص ۱۹۶؛ *تذکرهٔ بی‌نظیر*، ص ۱۲۴، موجد و مربّی خانواده‌ای نویسنده، شاعر و خطّاط بود. *تذکرهٔ شعرای پنجاب*، ص ۳۷۰.

۵۳۲ نیاز، محمّد رضا گجراتی. از اسباب دنیا جامعیت بر کمال داشت. بیشتر در حیدرآباد بسرمی‌برد. در ۱۱۲۰ ه درگذشت. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۴۷، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۲۴.

۵۳۳ نیازی، میر محمّد سمیع، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۲۴، پدرش از بخارا به‌هند آمد. *نشتر عشق*، ص ۱۶۵۰، اصلش از خراسان، مولدش دهلی، طبعش در نظم با وصف شکستگی خاطر خالی از درستی نیست. *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۵۹.

۵۳۴ نیاز، نصرت الله خان، میرزا لطف‌الله. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۲۶.

۵۳۵ نسیم، غلام نبی، امروهه تابع سرکار مرادآباد که شصت کروهی مشرق رویه از دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد است. شاگرد خان آرزو است. با خوشگو با مهربانی رفتار می‌کرد. شعر ادا آمیز خیلی با مزه می‌گفت. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۳۳۸، میر غلام علی (به‌جای نبی) نسیم از اولاد حضرت غوث‌الاعظم. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۲۲، از آنندرام مخلص مربوط و از او ستایش می‌کرد. *شمع انجمن*، ص ۴۲۴، از فرزندان غوث‌الاعظم شیخ محی‌الدین عبدالقادر گیلانی است. از بیشتر از سی سال با آرزو ارتباط داشت. از آشنایان و خویشان هندوستان دلش گرفته ولی هیچ نرنجیده. دقت طبع بسیار داشت و خیلی ظریف و شوخ طبیعت. *مجمع‌النفایس*، ص ۸۱، در دهلی در منزل مخلص با آرزو و پسران مخلص جشن هولی می‌گرفت. به‌خداباد که وطن خدا یار خان عباسی است، رفته، بسیار نازک‌مزاج و شوخ طبع بوده.

تلاش کردم. آنچه از آنها شنیدم، برای نفع جمهور سخن‌پردازان در کتابت آوردم. آن را با بعضی لغات غریبه با وصف آن که معانی در نسخ لغات و شروح دواوین و مثنویات قدما مرقوم است، جهت سهولت طلبه در *مصطلحات‌الشعرا* به‌نگارش آوردم. تألیف آن را در ۱۱۸۰ ه شروع کردم". مرد کوتاه قد بود. زبان گزنده داشت. اکثر معاصرین را هجو کرده. معاصران در خدمت‌گذاری تقصیر نکردند. از وطن برآمده جهان‌آباد و جاهای دیگر را سیر کرد. *تذکرة‌الشعرا* نوشت. آخر حال به‌دیرهٔ غازی خان نزدیک ملتان رسید و همانجا در ۱۱۸۰ ه درگذشت. صاحب دیوان است. *گل رعنا*، ص ۱۶۹، برای تحقیق اصطلحات فارسی به‌سرزمین ایران قدم گذاشت. سی سال آنجا بود. *مصطلحات‌الشعرا* و *صفات کائنات* به‌کمال تنقیح و تهذیب تألیف کرد. چون با حزین لاهیجی محبتی داشت *رجم‌الشیاطین* در جواب *تنبیه‌الغافلین* خان آرزو نگاشت. میرزا محمّد قتیل نبیرهٔ او بود. *صبح گلشن*، ص ۵۸۰، آثارش: *مصطلحات‌الشعرا*، *مطلع‌السعدین*، *صفات کائنات*، *جواب شافی* یا *رجم‌الشیاطین*، *جنگ رنگا رنگ* یا *تذکرهٔ وارسته*، *تذکرهٔ شعرای پنجاب*، ص ۳۸۰-۳۸۱، *جواب شافی* رساله‌ای در نقد ادبی از وارسته به‌تصحیح دکتر سیروش شمیسا، از تهران ۱۳۸۳ به‌چاپ رسیده است.

۵۴۷ وداد، میرزا محمّد زمان در *سفینهٔ هندی* تخلّص او وارد چاپ شده است، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۳۴، او را در عرف سلیمان قلی خان می‌گفتند. جدّش اصفهانی بود. همراه نوّاب موسوی خان مرحوم به‌عزت هرچه تمام تر بسرمی‌برد. به‌در ماهه سه صد روپیه امتیاز داشت. شعر را چون گوهر آبدار به‌خوبی و صفایی تمام در سلک نظم کشید. *عقد ثریا*،ص ۱۲۴؛ *صبح گلشن*، ص ۵۸۹.

۵۴۸ ولی، لاهوری، *گل رعنا*، ص ۱۷۹.

۵۴۹ واحد، سیّد عبدالواحد بلگرامی (ذوقی) ابتدا نوکر سرکار بادشاه‌زاده محمّد اعظم شاه بود. در عهد محمّد شاه به‌سلک ملازمان نوّاب مبارزالملک درآمده. شاگرد رشید میر عظمت الله بی‌خبر است. بسیار لطیف طبع و شیرین کلام بوده، *شکرستان خیال* در وصف اقسام شیرین مناسب شیرینی سروده و در آن ذوقی تخلّص آورده. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۶۳، در معرکهٔ ۱۱۳۴ ه کشته شد. *فارسی بلگرام*، ص ۴۶، صاحب طبع لطیف و ذهن شریف بود. به‌زبان فارسی و هندی شعر می‌گفت. از

سفینهٔ خوشگو، ص ۳۲؛ *همیشه بهار*، ص ۲۶۲؛ *تذکرهٔ مخلص*، ص ۳۳۲.

۵۴۴ وارد، محمّد شفیع از خویشان سادات نعمت اللهی است. از مدّتی در شاهجهان‌آباد به‌حویلی بیرم خان پسر نوّاب روح الله خان زندگی می‌کرد. در زی فقرا بسر می‌کرد. مریدان و مخلصان بسیار دارد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۹۷، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۳۳، از ملازمان بهادر شاه (۱۱۱۹-۱۱۲۴ ه) خلف عالمگیر بوده. *تاریخ چغتا* (*مرأت‌الواردات*) مشتمل بر وقایع سلاطین و مثنوی *گلستان نیرنگ* نگاشت. *روز روشن*، ص ۷۳۰.

۵۴۵ وجدان میر معصوم، صاحب طبع عالی و مشق درست است. اکثر به‌طرف پنجاب می‌ماند و در آن سرزمین کوس یکتایی می‌نوازد. چندی مشق شعر به‌خدمت بیدل گذرانیده. فکرش بسیار به‌رنگینی و مضبوطی آشناست. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۷۰، در سال ۱۱۶۰ ه فوت شد. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۳۳، یک دو دفتر مثنوی معنوی از آفرین درس گرفت. در عهد محمّد شاه به‌تنگ‌دستی عاید گردید. به‌لاهور آمد. به‌خواجه سنگین مخاطب به‌غلام محی‌الدّین پیوست. به‌وساطت مولوی شرف‌الدّین کشمیری ملازمت نوّاب نمود. بسیار صاحب قدرت، صاحب تلاش، سخنش خیلی شوخی، رنگینی و هم مضامین تازه دارد. زمین‌های سنگلاخ طرح می‌کرد. دیوانش ضخیم در حدود بیست هزار بیت و قصاید و مثنوی جداگانه دارد. به‌سن شصت و چند سال در ماه جمادی‌الثانی ۱۱۶۰ ه به‌مرض فالج یا لقوه رحلت کرد. *مردم دیده*، ص ۱۰۶-۱۰۸؛ *نشتر عشق*، ص ۱۶۹۱، پسرش، می‌گویند، در شاهجهان‌آباد است و سَند تخلّص می‌کند، لیکن پریشان احوال است. وجدان خالی از تلاش نیست. *مجمع‌النفایس*، ص ۵۸، *عقد ثریا*، ص۱۲۴، وجدان عالی نصب خان خطاب داشت. در سرکار نوّاب سیف‌الدّوله عبدالصّمد خان بهادر دلیر جنگ صاحب صوبهٔ ملتان بسر می‌برد. چون اصراف تمام داشت، اکثر مقروض می‌بود. همانجا فوت کرد. با مخلص مناسبات دوستانه داشت. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۳۴۴.

۵۴۶ وارسته، سیالکوتی مل، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۳۶، رسایل مفیده نوشت که از آن جمله *مصطلحات‌الشعراست*. خلاصه‌ای از دیباچهٔ آن: "اکثر محاورات غریبه پارسی زبانان در اشعار فصاحت باز دیدم و به‌تحقیق آن کمر بستم. هرچند گرد کتب لغات گردیم، نغمهٔ معنی از آن نشنیدم. رجوع به‌زبان‌دانان ایران آوردم. پانزده سال

۴۵۰، به‌سلسلهٔ عالیه چشتیه ارادت داشت. او از عینک استفاده می‌کرد. *روز روشن*، ص ۷۳۵؛ *شمع انجمن*، ص ۵۰۹، در متأخرین نظیری نداشت. شوخی و لطافت و رعایت الفاظ آنچه در کلامش یافته می‌شود، به‌جاهای دیگر نتوان یافت. موجد طرز تازهٔ خود است. سراپا دیوانش انتخاب است، *طور معنی*، ص ۲۵۸، در ۱۱۹۵ ه درگذشت. شاگرد سراج‌الدّین علی خان آرزو، بقول خود واقف او در تمام عمر صحبت به‌از خودی را ادراک نکرده و آنچه می‌گوید ار مغتنمات است، پس اگر اتفاق صحبت بزرگان فن او را دست می‌دهد، ترقّیات نمایان خواهد نمود. *مجمع‌النفایس*، ص ۸۵؛ *عقد ثریا*، ص ۱۲۷.

۵۵۱ واصل، میرزا امامی (امانی) *سفینهٔ هندی*، ص ۲۳۵، واصلی عرف میرزا امامی، چون دست بیعت به‌دست مبارک شاه واصل داده بود، لهذا واصلی تخلّص گذاشته. در علم هندیان یعنی سنسکرت خوص بسیاری کرده. عمرش قریب هفتاد خواهد بود. فقیر او را در لکهنو دیده بود. *عقد ثریا*، ص ۱۲۸.

۵۵۲ محمّدی وارد، خواهرزادهٔ نورالعین واقف، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۳۵، جوان تیز فهم و چالاک طبع و مطبوع طبایع بود. در عین شباب درگذشت. *نشتر عشق*، ص ۱۷۱۹.

۵۵۳ واصلی، میر نور علی، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۳۵.

۵۵۴ وهم، میر محمّد علی، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۳۶؛ *انیس‌الاحبا*، ص ۱۴۴

۵۵۵ همدم کوکه از هند، خط نسخ و نستعلیق خوب می‌نوشت. از اکثر کمالات بهره‌داشت. *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۸۷.

۵۵۶ همت، محمّد عاشق، خوشگو از زبان میان علی عظیم فرزند میان ناصر علی شنید که محمّد عاشق اوائل زرگر پسری بود از همسایگان ما، دو ساله بود که پدر و مادرش فوت کردند. عاشق به‌خانهٔ ناصر علی آمد و شد داشت. ناصر نظر توجّه به‌حالش فرمود، و به‌فرزندیش از خاک برداشتند و مسلمان کردند. خدمت ایشان کسب علوم به‌ویژه شعر کرد. بر زنی منون نام رقّاصه عاشق شد. چندی پیش ابوالفتح خان جنون گذرانید. صاحب طبع و خوش خیال و شوخ لفظ و معنی‌یاب بود. دیوان هم دارد. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۳۱، همت خان پسر خان جهان بهادر کوکهٔ عالمگیر به‌انتظام صوبهٔ اله‌آباد مقرر گشت. او به‌سبب داشتن ملال از شیخ ناصر علی، محمّد عاشق را از گورکهپور طلبید و برای مقابله با ناصر علی تربیتش

یاران میر عظمت الله بی‌خبر است. بسیار لطیف طبع و شیرین کلام بوده، *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۶۳، والد او سیّد محمّد اشرف به‌حکومت موضع راهون از اعمال دارالسلطنت لاهور می‌پرداخت. میر عبدالواحد در معرکه‌ای در آنجا کشته شد و این پیش آمد در دوّم محرم روز جمعه بعد نماز عصر ۱۱۳۴ ه رخ داد. سنش از پنجاه متجاوز بود. آرزو قطعهٔ تاریخ گفته که دو بیت از آن بدین قرارند:

در سخن واحد تخلّص می‌نمود　　لفظ ذوقی هم تخلّص برگزید
چونکه واحد رفت سال رحلتش　　کلک خونین زد رقم «ذوقی شهید»
(۱-۱۱۳۴=۱۱۳۵)

او را اثری ست به‌نام *شکرستان خیال* مشتمل بر نظم و نثر در وصف حلویات، غزل و رباعی و قطعه و مثنوی و مخمس و ترجیع‌بند، به‌دستور دیوان مرتّب دارد. در خاتمه *نکات شیرین* آورده. درین نسخه به‌مناسبت شیرینی ذوقی تخلّص کرده. *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۴۲؛ *تذکرهٔ علمای هند*، ص ۱۳۶.

۵۵۰ واقف، نورالعین پسر سوّم قاضی امانت‌الله، آبا و اجدادش تا عهد محمّد شاه به‌قضای پرگنهٔ بتاله تابع صوبهٔ لاهور که وطن مشارالیه است، به‌نیک نامی و خداپرستی تمشیت امور می‌فرمودند. خوشگو دوران اغتشاشی که بنا بر حملهٔ نادرشاه به‌هند به‌وجود آمده بود. تا یک و نیم سال در منزل واقف در بتاله اقامت کرد. او در ذات واقف اوصاف درویشی و استغنا از دنیا و دنیاداران بسیار یافت. مشق شعر از نظر میر محمّد معصوم وجدان گذرانید. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۵۸-۲۸۶؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۲۳۱، صاحب *مردم دیده* با او از سی سال آشنایی داشت او می‌نویسد: دیوانی قریب شش هزار بیت ترتیب داده. ترجیع‌بند در کمال فصاحت و دردمندی گفته. عاشق غزل است و رباعی هم خوب می‌گوید و هرچه می‌گوید ناخن به‌دل می‌زند. خالی از تلاش و لطف نیست. *مردم دیده*، ۱۱۴، بتاله من مضافات لاهور، به‌مسافت سه‌کروهی جانب شرق، عبدالحکیم حاکم و او همراه با یکدیگر به‌دکن رفتند. در ۱۱۹۰ ه درگذشت. *نتایج‌الافکار*، ص ۷۵۸، بیست و نهم رجب سنه اربع و سبعین و مائة الف وارد اورنگ‌آباد شد. دو مرتبه در پانزدهم جمادی‌الاولی سنه خمسین و سبعین و مائة الف وارد اورنگ‌آباد شد. دوّم شوّال همین سال حاکم به‌خانپور و هوشیارپور، واقف به‌بتاله رسید. *خزانهٔ عامره*، ص

۵۶۲ ایما، میرزا اسماعیل اصفهانی، مدّت‌ها با موزونان آنجا مثل میر نجات و اخوند شفیعای اثر و غیره هم‌طرح بود. *ریاض‌الشعرا*، ص ص ۱۰۸.

۵۶۳ یکتا، احمد یار خان، نبیرهٔ خنجر خان شاعر کهنه مضبوطی بود. خوشگو او را اکثر در عرس بیدل دیده. چندی با خان آرزو سوء مزاج داشت که بنا بر میانجی گری شاه گلشن رفع شد. اواخر دورهٔ محمّد شاه به‌تهانه‌داری غزنین به‌جای پدر سرافرازی یافت. در ۱۱۴۵ ه همانجا درگذشت. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۹۰؛ *سفینهٔ هندی*، ص ۲۶۱-۲۶۲، در مثنوی بسیار خوش خیال و معنی‌یاب بود. در غزل‌سرایی چندان اعتماد و اعتبار نداشت. در ۱۱۴۷ ه فوت کرد. *نشتر عشق*، ص ۱۸۱۱؛ *مآثرالکرام*، ص ۱۹۹؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۹۶، شاعر کهنه است. اکثر اوستادان را دیده و در مشاعره‌ها شریک مانده. در قصیده‌گویی قصدهای عالی دارد. *همیشه بهار*، ص ۲۶۶، چون فتوری در قوت سامعه‌اش راه یافته بود، با کسی حرف بلند نمی‌گفت و نمی‌شنید. مخلص با او در تماس بود. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۳۵۶.

۵۶۴ یکتا، محمّد اشرف کشمیری، در *سفینهٔ خوشگو* (تألیف ۱۱۳۷-۱۱۴۷) آمده که تا حال در کشمیر هنگامهٔ شعر و شاعری گرم دارد و مردم آنجا را اعتماد بر سلیقهٔ اوست. *سفینهٔ خوشگو*، ص ۲۸۰، اواخر عهد محمّد شاه بادشاه فوت شد. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۶۴؛ *ید بیضا*، ص ۲۶۴؛ *گل رعنا*، ص ۱۱۴۳، در وسط سال ۱۱۵۰ ه رحلت کرد. *نتایج‌الافکار*، ص ۷۹۲؛ *نگارستان سخن*، ص ۹۵۰؛ *روز روشن*، ص ۷۹۰؛ *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، (اصلح)، ص ۵۴۳؛ *تاریخ حسن*، ج ۴، ص ۳۶، سخنش خالی از لطف نیست، تا عهد محمّد شاه بادشاه در قید حیات بوده است، *تذکرهٔ مخلص*، ص ۳۵۴؛ *زعفران زار کشمیر*، ص ۱۰۶.

۵۶۵ بیجه مهستی (تصحیف واژهٔ منیجه)، در بیشتر تذکره‌ها، او را از سر شناخته‌ترین زنان سخن‌سرای فارسی دانسته‌اند که در سدهٔ ششم هجری در دورهٔ سلطنت سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۲-۵۵۲) زندگی کرده است، شاید در حدود ۹۱-۴۹۰ متولّد و ۷۷-۵۷۶ فوت کرد. او در گنجه و یا خجند متولّد شده بود. رک: *آئینهٔ حیرت*، ۱۴-۱۵، زنان سخنور، ج ۲، ۲۵۵، ریاض‌الشعرا، ص ۶۴۰، *نتایج‌الافکار*، ص ۷۰۱، *روز روشن*، ۷۸۵، فرهنگ سخنوران، ص ۱۵۳، *نشتر عشق*، ۱۳۶۴، دیوانش هم به‌اهتمام آقای طاهری شهاب همراه با احوال و آثار او از تهران

می‌کرد، "ولی قبول خاطر و لطف سخن خداداد است". طرز کلام ناصر علی نه طرز سهلی است که به‌دست کسی آید. *نشتر عشق*، ص۱۷۸۸، تتبع طرز ناصر علی می‌کند، *مجمع‌النفایس*، ۸۷؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۸۸، سخنش خالی از رنگینی و تلاش معنی نیست. *تذکرهٔ مخلص*، ص ۳۴۶.

۵۵۷ هاشم، محمّد، *ریاض‌الشعرا*، ص ۷۸۵.

۵۵۸ هاشم کشمیری (محمّد شاه) *سفینهٔ هندی*، ص ۲۴۰، خواجه محمّد هاشم کشمیری ملازم در صحّافان کتبخانهٔ مظفرالدّین احمد گورکانی پادشاه هند. *زعفران زار کشمیر*، ص ۱۰۵.

۵۵۹ هندو، متهرا داس در عهد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه در بنگاله بسرمی‌برد. خان زمان حاکم بنگاله او را به‌زندان افگند و هندو غزلی را با این مطلع به حکیم رکنا کاشی فرستاد تا برای رهایی او اقدام نماید:

سلام من که رساند حکیم رکنا را ز درد من که خبر می‌دهد مسیحا را

گل رعنا (فاروقی)، ص ۳۴۳

۵۶۰ مسیح، حکیم رکنای کاشی فرزند حکیم نظام‌الدّین علی، در خدمت اکبر و جهانگیر نهایت تقرب و اعتبار حاصل کرد. میرزا صائب شاگرد اوست. قریب هفت صد بیت از دیوان او انتخاب کرده که هر بیت با هزار بیت خوب برابری می‌کند. الحق میرزا صائب از انتخاب آن اشعار ادای حق استادی کرد. *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۶۸.

۵۶۱ هاتف، میرزا ابو علی، *سفینهٔ هندی*، ص ۲۴۰، با وجود افلاس و بی‌قراری تا ۱۲۰۲ ه که در آن ایام هفتاد مرحلهٔ خود را طی کرده بود، به‌کمال شگفتگی و کشاده پیشانی زندگانی می‌کرد. *نشتر عشق*، ص ۱۷۷۸، موطنش اصفهان، قومش مغل، بقول واله داغستانی نوادهٔ میرزا اسماعیل ایماست. در هند کور سوادی به‌هم‌رساند. در شعر میر افضل ثابت استاد اوست. آخر ها از صحبت میر شمس‌الدّین فقیر مستفید شده. در وقت شجاع‌الدوله بهادر به‌در ماههٔ سه صد روپیه عز امتیاز داشت. مصحفی او را در لکهنو دیده بود. عالی دماغیش زبان زد خاص و عام است. عمرش از هفتاد سالگی تجاوز دارد. *عقد ثریا*، ص ۱۳۲.

عصمت آراستگی داشت. صاحب طبیعت عالی بوده. گاهی مصرع و اتفاقاً بیت می‌فرمود. *ریاض‌العارفین*، ص ۷-۸ سلطان سلمی بیگم، مخفی، مولانا غربتی در *مونس جان* ذکر وی نموده نوشته است که او از انساب تیموریه است و منکوحهٔ جلال‌الدّین محمّد اکبر، طبع لطیف و اشعار بدیع دارد. پادشاه مذبور به‌لباس هندی میل داشت. در آن باب غزلی انشا کرد که مطلع‌اش این است:

بسته تا بر سر خود آن مه تابان چهره چو مه نو شده در شهر نمایان چهره

مخزن‌الغرایب، ج ۵، ص ۱۹۳؛ *فرهنگ سخنوران*، ص ۸۲۶

۵۷۰ کامله، در مرادآباد سکنا داشت، *تذکرهٔ نسوان*، ص ۴۵۲؛ *روز روشن*، ۶۷۳؛ *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۰۲، *آئینهٔ حیرت*، ص ۱۱، رباعی‌ای که در *حدیقهٔ هندی* داده شده است، در جواب این رباعی فیضی است:

دیدی که فلک به‌من چه نیرنگی کرد مرغ دلم از قفس شب آهنگی کرد
آن سینه که عالمی در آن می‌گنجید تا نیم نفس برآورم، تنگی کرد

مخزن‌الغرایب، ج ۴، ص ۷۴۹؛ *آئینهٔ حیرت*، ص ۱۲، واله داغستانی در ضمن احوال کامله دربارهٔ زبان فارسی که در هند رائج بود عقیدهٔ بی‌اساس خود را چنین ابراز می‌دارد: این رباعی را بعضی از سلیمه بیگم می‌دانند و بنده از هیچ کدام، زیرا که از آن زمان تا حال از صد سال متجاوز گذشته است و شیوع لغت فارسی به‌مرور دهور در هندوستان زیاده شده و می‌شود. آنچه ما می‌بینیم مردان شان فارسی نمی‌دانند و نمی‌فهمند تا به‌زنان چه رسد و آنچه را در هند فارسی نام نهاده‌اند، الفاظ جداگانه‌اش فارسی است لیکن بعد از ترکیب و تکلّم لغت دیگر می‌شود که مگر همان مردم بفهمند و دیگری خود مشکل درمی‌یابد، *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۰۲؛ *فرهنگ سخنوران*، ص ۷۵۹.

۵۷۱ گلرخ، تذکرهٔ *ریاض‌الشعرا*،ص ۱۵۵؛ *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ص ۷۴۹؛ *فرهنگ سخنوران*، ص ۷۸۰، از زنان موزونان هندوستان است. طبع ملاحت سرشت مایل به‌شعر و شاعری داشت. نظم پسندیده انشا می‌فرمود. در سنه ۱۰۰۶ ه زیر نقاب خاک مستور شد. *نشتر عشق*، ص ۱۳۱۹.

۵۷۲ گلبدن بیگم، همان است که *همایون‌نامه* در تاریخ دورهٔ سلطنت برادرش همایون پادشاه تیموری را نگاشت. احوالش در منابع مختلف آمده است. رک:

چاپ شده است. به‌هر صورت مهستی هیچ وقت به‌هند نیامد. در *آئینهٔ حیرت*، ص ۱۰، ترجمه بیجه شاهی آمده که همان است که در *حدیقهٔ هندی* به‌نگارش آمده است. در *مخزن‌الغرایب*، ج ۴، ۸۷۴ گفته شده است که این رباعی او نهایت شهرت دارد. اکثر شعرا در جواب کوشیده‌اند، همانا برابر نیفتاده:

من عهد تو سخت سست می‌دانستم بشکستن آن درست می‌دانستم
هر دشمنی‌ای که دوست با من کردی آخر که کردی نخست می‌دانستم

۵۶۶ بیری متخلّص به‌رندی آنچه در این تذکره آمده، هندی همان مطلب را در *سفینهٔ هندی* خود هم تکرار کرده است. *سفینهٔ هندی*، ص ۹۰.

۵۶۷ زیب‌النسا در محرّم ۱۱۱۴ ه (= و ادخلی جنّتی) درگذشت احوال او با رنگ‌آمیزی ادبی در تذکره‌های مختلف نوشته شده‌اند. او مسجدی هم در نزدیکی محوطهٔ دادگاه تیس هزاری در دهلی ساخته بود و در همانجا مدفون گردید. این مسجد و مزارش را در دورهٔ تسلّط انگلیسی‌ها خراب کردند. رک: *واقعات دارالحکومت دهلی*، حصّه دوّم، ص ۴۷۴، *فرهنگ سخنوران*، ص ۸۲۶ دیوان مخفی که از هند چاپ سنگی خورده، به‌تحقیق رسیده است که از زیب‌النسا نیست بلکه مجموعهٔ شعر.

۵۶۸ احوال مختصر بی‌بی فاطمه سام، در ملفوظات خواجه نظام‌الدّین اولیا موسوم به *فوایدالفواد*، ص ۴۱۶، *سیرالمنازل*، ص ۴۲۹-۵۸۶؛ *اخبارالاخیار*، ص ۲۸۶؛ ملفوظات خواجه گیسو دراز و خواجه نصیرالدّین چراغ دهلی (*خیرالمجالس*) نوشته شده است. در *فوایدالفواد* با نقل قول از خواجه نظام‌الدّین اولیا که بی‌بی فاطمه سام را دیده بود، آمده است که: بی‌بی فاطمه سام بیت‌ها بسیار در حسب حال هرچیزی یادداشت. پروفسور خلیق احمد نظامی رساله‌ای مختصر در احوال و مقام عرفانی بی‌بی فاطمه سام به‌عنوان «حضرت بی‌بی فاطمه سام» به‌اردو نوشته است که از ادارهٔ ادبیات دهلی، در سال ۱۹۸۲ م به‌چاپ رسیده است.

۵۶۹ سلیمه سلطان، زنی بود صاحب علم و فضل و عمل، تولّدش در ۹۶۵ ه و وفاتش ۱۰۲۱ ه رخ داد. رک: *نزهةالخواطر*، ج ۵، ص ۱۶۵؛ *صبح گلشن*، ص ۳۹۴؛ *زنان سخنوران*، ج ۲، ص ۱۶۳ سلیمه سلطان بیگم زوجهٔ اکبر پادشاه بوده، *آئینهٔ حیرت*، ص ۱۰ سلیمه بیگم متخلّص به‌مخفی، بنت گلرخ بیگم صبیهٔ همایون، پدرش میرزا نورالدّین محمّد از خواجه‌زاده‌های نقشبند است. بیگم به‌صفات حمیده و به‌پیرایهٔ

اگرچه مهر به‌تقـدیر لایـزال برآیـد به‌ماه من نرسد که هزار سال برآید

۵۷۶ بهگوان‌داس هندی رای سناته سنگه بیدار را چنین معرّفی کرده است: از قرابتیان رای بهوگ چند پیش‌کارِ خالصهٔ فردوس آرامگاه، مولدش گورکهپور، منشاء او شاهجهان‌آباد است. در تاریخ‌گویی نظیر نداشت. با راقم آشنا بود. تاریخ اتمام *حدیقهٔ هندی* گفتهٔ او در خاتمهٔ آن صحیفه داخل است. تاریخ تولّد شجاعت‌الدّوله بهادر مرحوم چنین گفته بود:

به‌دولت خانهٔ نوّاب منصور برآمد آفتاب از مطلـع نـور

نوّاب صفدر جنگ بهادر پنج هزار روپیه در صلهٔ آن مرحمت می‌فرمودند، از عالی همّتی قبول نکرد. طرفه این که تاریخ وفات نوّاب شجاع‌الدّوله بهادر مرحوم هم او به‌تعمیهٔ یک عدد گفت. بیت آخر او این است:

هاتف از روی الم سالش گفـت مهر پنهان به‌زمین شد هیهـات

چند سال است که وفات یافت. *سفینهٔ هندی*، ص ۲۳. سفینهٔ هندی در ۱۲۱۹ ه به‌پایان رسید و بیدار قطعهٔ تاریخ تکمیل *حدیقهٔ هندی* را گفته که از آن ۱۲۰۰ به‌دست می‌آید. معنی‌اش این است که بیدار بین ۱۲۰۰ و ۱۲۱۹ فوت کرد و اغلب این است که سه چهار سال بعد از ۱۲۰۰ ه فوت کرده باشد.

در مأخذی جدید به‌زبان اردو به‌نام «*نوابی عہد کے ہندوؤں کا فارسی میں یوگدان*» احوال بیدار بدون ذکر مأخذی آمده است ولی بیشتر از *سفینهٔ هندی* منقول است و فقط این اطّلاعِ جدیدی داده شده که بیدار از قوم بقّال بود. ص ۱۱۲.

فرهنگ سخنوران، ص ۷۷۱، طبع صاف و پاکیزه داشت. نشتر عشق، ص ۱۳۲۰.

۵۷۳ مهری جلایری (بی‌بی مهری جلایری) بسیار شوخ و شنگ بود. بر هرگل و به‌پای هر سروی که می‌رسید، دست و پا می‌زد، چون قمری و بلبل یک جا قرار نداشت. گمان بر این است که زنی به‌نام مهری با نور جهان بیگم ارتباطی نداشته و مهری جلایری که مهرالنسا نام داشته و متخلّص به‌مهری بود، از زنان دانشمند و سخن‌سرای دورهٔ شاهرخ میرزا (۷۰۸-۸۵۰ ه‍) و معشوقهٔ یکی از خواهرزادگان گوهر شاد بیگم و همسر خواجه عبدالعزیز بوده. با گوهر شاد بیگم که همسر شاهرخ میرزا بود، وابسته بوده است. رک: *ریاض‌الشعرا*، ص ۶۵۰؛ *مخزن‌الغرایب*، ص ۶۵۰؛ *شمع انجمن*، ص ۴۴۹؛ *زنان سخنور*، ج ۲، ص ۲۴۹؛ مهری جلایری تبریزی، تذکرهٔ *ریاض‌العارفین*، ص ۲۴۴؛ *تذکرهٔ منتخب‌اللطایف*، ص ۳۵۷ آنچه در *حدیقهٔ هندی* دربارهٔ مهری جلایری آمده به‌جز افسانه چیزی نیست. همین داستان دربارهٔ مهری در *آئینهٔ حیرت*، ص ۱۳، هم نقل شده است، ولی در *مرآة‌الخیال*، ص ۳۳۵ دربارهٔ مهری اطّلاعی داده شده که وی از نزدیکان مهد علیا نور جهان بیگم بود.

۵۷۴ دربارهٔ نور جهان و شعرگویی و مکالمه‌های او با شوهرش جهانگیر در تذکره‌های شعرا و آثار دیگر هم آمده است که بیشتر افسانه مانند است. احوال نور جهان به‌هر صورت، در بعضی تذکره‌های شعرای فارسی آمده است و ابیاتی چند از وی نقل شده‌اند، *ریاض‌الشعرا*، ص ۱۷۱-۷۲؛ تذکرهٔ *ریاض‌العارفین*، ص ۳۰۱؛ *فرهنگ سخنوران*، ص ۸۲۶؛ *تذکرهٔ منتخب‌اللطایف*، ص ۳۵۷.

۵۷۵ نهانی، شاید همان است که در *آئینهٔ حیرت* درباره‌اش آمده که: دختر میرزا یادگار بوده و تخلّص او از اندام نهانی‌اش خبر می‌دهد. *آئینهٔ حیرت*، ص ۲۶، ضعیفه‌ای بود در آگره، قرینهٔ مهستی هروی، این مطلع اوراست:

روز غم شب درد بی‌آرام پیدا کرده‌ام دردمندی‌ها در این ایام پیدا کرده‌ام

شاعران دهر هرچند جواب‌ها گفتند، امّا هیچ کدام در برابر نیامد:

چه مردی بود کز زنی کم بود

پسرش جعفر نام حالا در کشمیر احدی است و به‌خدمت میر بحری معین و جوانی است قایل، *منتخب‌التواریخ*، ج ۳، ص ۲۴۶؛ صاحب *نشتر عشق*، ص ۱۶۴۶ این بیت نهایی که همشیرهٔ خواجه افضل دیوان بوده، نقل کرده است:

۱۳. تذکرهٔ زعفران زار کشمیر: مولوی میرزا محمّد علی بن محمّد صادق کشمیری، به‌تصحیح دکتر کریم نجفی برزگر، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۸ شمسی.
۱۴. تذکرهٔ شعرای اردو: میر حسن دهلوی، دهلی، ۱۹۶۰ میلادی.
۱۵. تذکرهٔ شعرای پنجاب: سرهنگ خواجه عبدالرشید، اقبال اکادمی، کراچی، اکتوبر، ۱۹۶۷ میلادی.
۱۶. تذکرهٔ شعرای کشمیر: محمّد اصلح میرزا، به‌تصحیح سیّد حسام‌الدّین راشدی، اقبال اکادمی، کراچی، ۱۹۶۷ میلادی.
۱۷. تذکرهٔ شورش: ترتیب کلیم‌الدّین احمد، پتنه، ۱۹۵۹ میلادی.
۱۸. تذکرهٔ عشقی: ترتیب کلیم‌الدّین احمد، پتنا، ص ۱۹۵۹ میلادی.
۱۹. تذکرهٔ علمای هند: رحمان علی، نولکشور، ۱۹۱۴ میلادی.
۲۰. تذکرهٔ مجمع‌الشعرای جهانگیر شاهی: ملا قاطعی هروی، به‌تصحیح دکتر محمّد سلیم اختر، مؤسّسه تحقیقات علوم آسیای میانه و غربی، دانشگاه کراچی، کراچی.
۲۱. تذکرهٔ مردم دیده: عبدالحکیم حاکم لاهوری، پنجابی اکادمی، لاهور، ۱۹۶۸ میلادی.
۲۲. تذکرهٔ منتخب‌اللطایف: رحم علی خان ایمان، به اهتمام دکتر سید امیر حسن عابدی، چاپ تابان، تهران ۱۳۴۹ هـ ش.
۲۳. تذکرهٔ میخانه: ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، تصحیح احمد گلچین معانی، شرکت نسبی حاج محمّد حسین اقبال و شرکا، ۱۳۴۰ هجری.
۲۴. تذکرهٔ نصرآبادی: میرزا محمّد طاهر نصرآبادی، تهران، ۱۳۱۷ شمسی.
۲۵. تذکرهٔ هندی: غلام همدانی مصحفی، دهلی، ۱۹۳۳ میلادی.
۲۶. تذکرةالشعرا: مولانا مطربی‌الاسم سمرقندی، تصحیح پروفسور عبدالغنی میرزایف، مؤسّسهٔ تحقیقات علوم آسیایی میانه و غربی، دانشگاه کراچی، پاکستان، ۱۹۷۶ میلادی.
۲۷. تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان: دکتر سیّد علی رضا نقوی، علی اکبر علمی، تهران، ۱۹۶۴ میلادی.
۲۸. جواب شافی: سیالکوتی مل وارسته، به‌تصحیح دکتر سیروس شمیسا، تهران، ۱۳۸۳ شمسی.

منابع

۱. آیین اکبری، (ترجمه به‌انگلیسی بلاخ مان): ابوالفضل، انجمن آسیایی (بنگال) کلکته، ۱۹۹۳ میلادی.

۲. اخبارالاخیار فی اسرارالابرار: شیخ عبدالحق محدّث دهلوی، کتبخانهٔ رحیمیه، دیوبند، اتراپرادش.

۳. انیس‌الاحبا: موهن لعل انیس، به‌تصحیح پروفسور انوار احمد، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنه، ۱۹۹۶ میلادی.

۴. باغ معانی: لچهمی نرائن شفیق اورنگ‌آبادی، حیدرآباد دکن، ۱۲۲۳ هجری.

۵. تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ۲: احمد گلچین معانی، کتابخانهٔ سنایی، ایران، ۱۳۶۳ ه ش.

۶. تاریخ حسن (حصهٔ چهارم): پیر غلام حسن کهویهامی، محکمهٔ تحقیق و اشاعت، حکومت جمّو و کشمیر، سری‌نگر، ۱۹۶۰ میلادی.

۷. تاریخ فیروز شاهی: ضیاءالدّین برنی، حصه اوّل، علی‌گره، ۱۹۵۷ میلادی.

۸ تاریخ محمّدی: میرزا محمّد بن رستم مخاطب به‌معتمد خان بن قباد، ج ۲، حصه ۶: تصحیح و تحشّیه امتیاز علی عرشی، شعبهٔ تاریخ، مسلم یونیورستی علی‌گره، ۱۹۶۰ میلادی.

۹. تذکرهٔ بی‌نظیر: عبدالوهاب افتخار، اله‌آباد یونیورستی، اله‌آباد، ۱۹۴۰ میلادی.

۱۰. تذکرهٔ حسینی: میر حسین دوست سنبهلی، نولکشور، لکهنو، ۱۸۷۵ میلادی.

۱۱. تذکرهٔ روز روشن: مظفر حسین صبا، مطبع شاه‌جهانی، بهوپال، ۱۲۹۷ هجری.

۱۲. تذکرهٔ ریخته‌گویان: فتح علی خان گردیزی، اورنگ‌آباد، ۱۹۳۳ میلادی.

۴۵. سیرالمنازل: سنگین بیگ، به‌تصحیح پروفسور شریف حسین قاسمی، غالب انستی‌تیوت، دهلی‌نو، ۱۹۸۳ میلادی.
۴۶. شاهجهان‌نامه (بادشاه‌نامه): عبدالحمید لاهوری، به‌تصحیح کبیرالدّین عبدالرحمان، کلکته، ۶۸-۱۸۶۷ میلادی.
۴۷. صبح گلشن: سیّد علی حسن خان صبا، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۵ هجری.
۴۸. طبقات شاهجهانی (طبقهٔ نهم و دهم): محمّد صادق کشمیری همدانی، به‌تصحیح دکتر محمّد اسلم خان، دانشگاه دهلی، ۱۹۹۳ میلادی.
۴۹. طبقات‌الشعرا: قدرت الله شوق، مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۶۸ میلادی.
۵۰. طور معنی: منشی احمد حسین سحر کاکوروی، مقدّمه و تصحیح و تعلیق رئیس احمد نعمانی، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۲۰۰۷ میلادی.
۵۱. عرفات‌العاشقین و عرصات العارفین: تقی‌الدّین محمّد اوحدی، به‌تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد، میراث مکتوب، کتابخانه‌های موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۹ شمسی.
۵۲. عرفات‌العاشقین و عرصات العارفین: تقی‌الدّین محمّد اوحدی، نسخهٔ خطّی، شماره H N. 229، کتابخانهٔ خدابخش، پتنه.
۵۳. عقد ثریا: شیخ غلام مصحفی، ترتیب دکتر محمّد کاظم کهدویی، یزد، ایران، ۱۳۸۸ شمسی.
۵۴. عمدة المنتخبه: اعظم‌الدوله سرور، دهلی یونیورستی، دهلی، ۱۹۶۱ میلادی.
۵۵. عمل صالح (شاهجهان‌نامه): محمد صالح کنبو لاهوری، به‌تصحیح غلام یزدانی، کلکته، ۱۹۲۳ میلادی.
۵۶. عمل صالح، ج ۳: محمّد صالح کنبوه، کلکته، ۱۹۳۹ میلادی.
۵۷. غزالی مشهدی: حیات‌اورکارنامے: سلمان عباسی، لکهنو، ۱۹۷۹ میلادی.
۵۸. فارسی بلگرام: سیّد علی اصغر بلگرامی، اعظم استیم پریس، چار مینار، حیدرآباد دکن.

۲۹. چمنستان شعرا: لچهمی نرائن شفیق، انجمن ترقی اردو، اورنگ‌آباد، ۱۹۲۸ میلادی.
۳۰. حیات حافظ رحمت خان: الطاف علی بریلوی، ایجوکیشنل کانفرنس، کراچی، ۱۹۷۰ میلادی.
۳۱. خازن‌الشعرا: محمّد میرن جان محمّدی الهٰ‌آبادی، نسخهٔ خطّی در ادارهٔ هند، لندن، شماره ۴۵۴.
۳۲. خزانهٔ عامره: غلام علی آزاد بلگرامی، مطبع نولکشور، کانپور، ۱۹۷۱ میلادی.
۳۳. خوش معرکهٔ زیبا: سعادت یار خان ناصر، مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۷۰ میلادی.
۳۴. خیرالمجالس: مولانا حمید قلندر، به‌تصحیح خلیق احمد نظامی، دانشگاه اسلامی علی‌گره، ۱۹۵۹ میلادی.
۳۵. درد و شاعری وی: دکتر ظهیرالدین، لاهور، ۱۹۶۸ میلادی.
۳۶. دستورالفصاحت: احمد علی خان یکتا، هندوستان پریس، رامپور، ۱۹۴۳ میلادی.
۳۷. دیوان حضرت میرزا جان جانان: مظهر جان جانان، نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ گنج‌بخش، شماره ۷۵۳۰.
۳۸. ذخیرةالخوانین: شیخ فرید بهکری (سه جلد)، به‌تصحیح معین‌الحق، کراچی، ۱۹۶۱-۱۹۷۴ میلادی.
۳۹. ذکر جمیع اولیایٔ دهلی: حبیب‌الله، به‌تصحیح پروفسور شریف حسین قاسمی، عربک اینڈ پرشین ریسرچ انستی‌تیوت راجستهان، تونک، ۱۹۸۸ میلادی.
۴۰. ریاض‌الشعرا: علی قلی خان واله داغستانی، تصحیح پروفسور شریف حسین قاسمی، کتابخانهٔ رضا، رامپور، ۲۰۰۱ میلادی.
۴۱. ریاض‌العارفین: رضا قلی خان هدایت، تهران، ۱۳۴۴ شمسی.
۴۲. سفرنامهٔ مخلص: آنندرام مخلص، هندستان پریس، رامپور، ۱۹۴۶ میلادی.
۴۳. سفینهٔ خوشگو: بندرا بن داس خوشگو، ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنه، ۱۹۵۸ میلادی.
۴۴. سفینهٔ هندی: بهگوان داس هندی، ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنه، ۱۹۵۸ میلادی.

۷۶. مخزن نکات: محمّد قیام‌الدّین علی خان، لاهور، ۱۹۶۶ میلادی.

۷۷. مخزن نکات: محمّد قیام‌الدّین علی خان، مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۶۶ میلادی.

۷۸. مخزن‌الغرایب، ج ۴: شیخ احمد علی خان هاشمی سندیلوی، به‌اهتمام دکتر محمّد باقر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۷۱ هـ ش.

۷۹. مرآة‌الخیال: شیر علی خان لودی، بمبئی، ۱۳۲۴ هجری.

۸۰. مرآة‌العالم: ج ۲، محمّد بختاور خان، به‌تصحیح ساجده س. غلوی، ادارهٔ تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۷۹ میلادی.

۸۱. مرقع دهلی: درگاه قلی خان، به‌تصحیح خلیق انجم، دهلی، ۱۹۹۳ میلادی.

۸۲. مقالات مولوی محمّد شفیع ج ۱: ترتیب احمد ربانی، لاهور، (سال چاپ ندارد.)

۸۳. مقالات‌الشعرا: قیام‌الدّین حیرت اکبرآبادی، نسخهٔ خطّی، کتابخانهٔ رضا، رامپور.

۸۴. مقالات‌الشعرا: قیام‌الدّین حیرت اکبرآبادی، به‌تصحیح نثار احمد فاروقی، علمی مجلس، دهلی (سال چاپ ندارد).

۸۵. مقالات‌الشعرا: میر شیر علی قانع تتوی، سندی ادبی بورد، کراچی، ۱۹۵۷ میلادی.

۸۶. منتخب‌التواریخ: عبدالقادر بن ملوک شاه بدایونی، تصحیح مولوی احمد علی، مقدّمه و اضافات توفیق هـ سبحانی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ایران، ۱۳۷۹ شمسی.

۸۷. منشآت برهمن: چندربهان برهمن، به‌تصحیح پروفسور شریف حسین قاسمی، کتابخانهٔ رضا رامپور، ۲۰۰۵ میلادی.

۸۸. نتائج‌الافکار: قدرت‌الله گوپاموی، مطبع سلطانی، بمبئی، ۱۳۳۶ هجری.

۸۹. نزهة‌الخواطر، ج ۵: عبدالحی، چاپ دوّم، مطبع دائرة‌المعارف العثمانیه، حیدرآباد، ۱۹۹۰ میلادی.

۹۰. نشتر عشق: حسین قلی خان عظیم‌آبادی، تصحیح و مقدّمه اصغر جان‌فدا، نشریات دانش، دوشنبه، ۱۹۸۱ میلادی.

۹۱. نفایس‌المآثر: میر علاءالدّوله قزوینی کامی، نسخهٔ خطّی در کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علی‌گره (ذخیرهٔ سبحان الله).

۵۹. فتوحات فیروز شاهی: فیروز شاه، به‌تصحیح شیخ عبدالرشید، دانشگاه اسلامی علی‌گره، ۱۹۵۴ میلادی.
۶۰. فرهنگ سخنوران: دکتر ع. خیام‌پور، انتشارات طلایه، ایران، زمستان ۶۸.
۶۱. فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان: دکتر شهر یار نقوی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ شمسی.
۶۲. کلمات‌الشعرا: محمّد افضل سرخوش، دانشگاه مدراس، ۱۹۴۰ میلادی.
۶۳. گل رعنا: لچهمی نرائن شفیق اورنگ‌آبادی (شامل تین تذکرے)، تصحیح نثار احمد فاروقی، مکتبه برهان، دهلی، ۱۹۶۸ میلادی.
۶۴. گلدستهٔ مودودی: حاجی شرف‌الحسن، مطبع اشاعت‌العلوم، لکهنو، ۱۹۲۷ میلادی.
۶۵. گلزار اعظم: نوّاب غوث محمّد خان، مطبع سرکاری، مدراس، ۱۲۷۲ هجری.
۶۶. گلشن سخن: مردان علی خان مبتلا، علی‌گره، ۱۹۶۵ میلادی.
۶۷. گلشن سخن: مرزا قادر بخش صابر، مجلس ترقی اردو ادب، لاهور، ۱۹۶۶ میلادی.
۶۸. گلشن هند: حیدر بخش حیدری، علمی مجلس دهلی، ۱۹۶۷ میلادی.
۶۹. مآثر رحیمی (بخش سوم): عبدالباقی نهاوندی، به‌اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱ هـ ش.
۷۰. مآثرالامرا: شاه نواز خان، کلکته، ۱۹۰۳-۱۸۸۸ میلادی
۷۱. مآثرالامرا: شاه نواز خان، مرکزی اردو بورد، (ترجمهٔ اردو، پروفسور محمد ایوب قادری)، لاهور، ۱۹۶۸ میلادی.
۷۲. مآثرالکرام موسوم به سروآزاد: میر غلام علی آزاد بلگرامی، لاهور، ۱۹۱۳ میلادی.
۷۳. مجمع‌الانتخاب: شاه کمال، (شامل تین تذکرے) تصحیح پروفسور نثار احمد فاروقی، مکتبهٔ برهان، دهلی، ۱۹۶۷ میلادی.
۷۴. مجمع‌النفایس (سدهٔ دوزادهم): سراج‌الدّین علی خان آرزو، به‌تصحیح عابد رضا بیدار، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنه، ۱۹۹۲ میلادی.
۷۵. مجمع‌النفایس: سراج‌الدّین علی خان آرزو، نسخی خطّی، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنه، شماره ۲۳۷.

اعلام

اشخاص

الف

آثم، شیخ حفیظ الله، ۶۷، ۳۰۹

آخوند شفیعای اثر، ۴۰۹

آخوند محمّد کمال کشمیری، ۲۶۲

آخوند محمّد نظام کابلی، ۲۴۹

آدم علیه‌السّلام، ۲۷۹

آرزو← خان آرزو، سراج‌الدّین علی خان

آزاد، محمّد فاضل گجراتی، ۷۰، ۳۱۰

آزاد، میرزا ارجمند، ۶۹، ۳۰۹

آزاد، محمّد مقیم، ۶۱، ۳۰۳، ۳۸۸

آزاد، میر غلام علی بلگرامی، ۷۱، ۸۳، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۷۸، ۲۵۴، ۲۷۰، ۳۱۱، ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۹۷

آشنا، عنایت خان، ۳۱۶

آصف خان

آصف خان جعفر قزوینی، ۱۲۴، ۳۱۵، ۳۴۲

آصف‌الدّوله یحیی خان بهادر، ۱۱۵

آصف‌الدّوله← وزیرالممالک آصف‌الدّوله بهادر

آصف‌جاه نظام‌الملک، ۱۸۷

آغا اسمعیل، ۲۵۳

آفرین← شاه آفرین لاهوری

آقا ابراهیم فیضان، ۲۰۳، ۲۶۰، ۴۰۰

آقا حسین خان ناجی، ۲۰۳

آقا صفی قلندر، ۳۰۱

آقا عبدالعلی تحسین← تحسین، آقا عبدالعلی

آقا لطف الله خوشنویس، ۱۸۹

آقا محمّد حسین نامی، ۳۷۶

آنندرام مخلص← مخلص، آنندرام

ابدال‌بت، ۳۴۸

ابدالی افغان← احمد شاه ابدالی

ابراهیم الم، ۵۹

ابراهیم خان، ۹۷، ۳۲۶، ۳۲۷

ابراهیم میرزا بن محمّد شاکر میرزا، ۲۸۲

ابراهیم نور، ۳۶۵

ابو محمّد سیرابی، ۱۳۳

ابوالبرکات← شیخ احمد مجدد الف ثانی سرهندی

ابوالحسن خان میرزا، ۲۴۹

۹۲. نگارستان سخن: سیّد محمّد صدیق حسن خان، مطبع شاه‌جهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ هجری.
۹۳. *نوابی عهد کے ہندوؤں کا فارسی ادب میں یوگدان*: دکتر نریندر بهادر سریواستو، نامی پریس، لکهنو، ۱۹۸۳ میلادی.
۹۴. واقعات دارالحکومت دهلی، حصه دوّم: بشیرالدّین احمد، اردو اکادمی، دهلی، ۱۹۹۵ میلادی.
۹۵. هفت اقلیم رازی: امین احمد رازی، به‌تصحیح دکتر محمد اسحاق، انجمن آسیایی بنگال، کلکته، ۱۹۶۳ میلادی.
۹۶. هفت اقلیم، ج ۱: امین احمد رازی، تصحیح جاوید فاضل، کتابفروشی علی اکبر، تهران، ایران.
۹۷. همیشه بهار: کشن چند اخلاص، ترتیب دکتر وحید قریشی، انجمن ترقی اردو، کراچی، ۱۹۷۳ میلادی.
98. A History of Sufism in India, Vol. I, II,: S. Athar Abbas Rizvi, Munshi Ram Manoharlal Publishers, New Delhi, 1997.
99. Abdu'r-Rhim Khan-i-Khanan and his Litreray Circle: by Dr. Chhotubhai Ranchhodji Naik, Gujrat University, Ahmedabad,. 1966.
100. An Oriental Biographical Dictionary: T.W. Beale, New Delhi, 1996.

استغنا، عبدالرّسول، ۶۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۸۸
اسحاق اطعمه، ۳۳۲
اسحق خان، ۲۶۸
اسد الله خان غالب دهلوی← غالب، شیخ اسدالله
اسد خان معموری، ۳۷۲
اسد خان وزیر اعظم، ۳۶۹
اسلام خان خوستی سفیدونی متخلّص به‌والا، ۹۲، ۳۶۸
اسلام خان عالمگیری، ۱۴۰، ۱۸۲، ۳۲۴
اسلم سالم کشمیری← سالم کشمیری، محمد اسلم
اسیر، میرزا جلال← جلال اسیر، میرزا
اشتیاق، شاه ولی الله، ۶۵، ۳۰۶
اشرف خان منشی، ۲۲۷
اشرف علی خان فغان← فغان، اشرف علی خان
اشرف، خواجه محمّد، ۳۱۳
اشرف، محمّد سعید، ۳۲۷
اظهر، حمید بیگ، ۳۱۳
اظهری اعمی← اظهری، حیدر علی
اظهری، حیدر علی، ۵۷، ۳۰۱
اعتقاد خان، ۲۴۱
اعتمادالدوله قمرالدّین خان بهادر← قمرالدّین خان، اعتمادالدوله
اعجاز، میر محمّد سعید، ۵۹، ۲۰۷
اعز خان متخلّص به‌دیده، ۳۸۰
اعظم شاه، ۶۶، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۰، ۳۴۸
اعظم علی نام یار، ۱۸۱
اعلی، عطاءالله خان، ۷۴، ۳۱۳
افسری، شیخ کمال دهلوی، ۶۰
افصح، شاه فصیح، ۷۲، ۳۱۲
افضل اله‌آبادی← ثابت، میر محمّد افضل
افضل خان، ۸۶، ۳۲۱
افضلی، شیخ محمّد ناصر، ۶۴، ۳۰۶، ۳۷۳
افغان، محمّد سلیم، ۶۱، ۳۰۳
اکبر بادشاه، ۵۲، ۵۷، ۷۵، ۸۶، ۹۵، ۹۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۷۲، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۱
اکبر دولت‌آبادی، ۵۷
اکرم علی خان، ۳۳۱
اکرم، ملا محمّد اکرم پشاوری، ۳۰۷
اکمل، شیخ محمّد، ۳۱۳
الفت، میر حنیف، ۶۳، ۳۰۵
الفتی، میر نورالدّین، ۷۴، ۳۱۳
القا، محمّد صادق، ۶۹، ۳۱۰
الله یار خان، ۲۷۵

ابوالحسن شهید بن حسین جهودانکی بلخی، ۲۹۹
ابوالخیر معروف به‌خیرالله، ۳۴۱
ابوالفتح خان جنون، ۷۸، ۹۸، ۱۹۴، ۳۲۸، ۴۰۷
ابوالفرج بن مسعود رونی، ۵۲، ۵۴
ابوالفرح واسطی، ۷۱
ابوالفضل، ۸۶، ۱۲۹، ۳۴۵
ابوالقاسم ملقّب به‌یمین‌الدّوله، ۲۹۹
ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ، ۳۲۳
ابوبکر محمّد بن زکریای رازی، ۲۹۹
ابوزید فیلاج، ۱۱۷
ابوشکور بلخی، ۵۲
ابوطالب کلیم، ۹۷، ۳۲۶، ۳۲۷
ابوعبدالله جعفر بن محمّد بن حکیم عبدالرّحمان بن آدم، ۲۹۹
ابومنصور محمّد بن احمد، ۲۹۹
ابی طالب، ۳۰۹
اتقا، محمّد صادق← القا، محمّد صادق
اثر، آخوند شفیعا← آخوند شفیعای اثر
اجمل اله‌آبادی، ۷۳، ۳۱۲
اچل داس دهلوی، ۷۵، ۳۱۳
احسن الله خان رازی، ۱۲۳
احسن بلگرامی، ۲۶۹
احسن، میرزا محمّد احسن، ۳۰۷
احسن، ظفر خان← ظفر خان احسن
احسنی، میر غلام علی، ۶۳، ۶۶، ۳۰۵
احقر، ۶۸
احمد خان ابدالی← احمد شاه ابدالی
احمد خان بنگش، ۱۴۲، ۱۵۸، ۱۶۵، ۳۰۹، ۳۵۳
احمد خان، ۶۶، ۱۶۵
احمد شاه ابدالی، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۸۰، ۲۲۹، ۳۳۰، ۳۳۶
احمد شاه، ۷۵، ۱۰۵، ۱۱۹، ۲۰۸، ۲۶۶، ۳۷۸
احمد علی خان، ۲۶۶
احمد یار خان یکتا← یکتا، احمد یار خان
احمدی، خواجه احمد، ۶۸، ۳۰۹
احمدی، سیّد لطف الله معروف به‌شاه لدها بلگرامی، ۵۶، ۸۲، ۱۹۴، ۲۰۶، ۳۰۰، ۳۱۸، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۹۸
اخلاص، کشن چند، ۷۵، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۹۲
ارتق بیگ، ۳۷۲
ارشاد پناهی← ارشاد مآب
ارشادمآب، ۷۱، ۸۰، ۸۸، ۹۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۵۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۱۱، ۳۳۴، ۳۴۵، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۹
استاد حامد، ۳۴۲

ایجاد، میر محمّد احسن، ۶۲، ۶۵، ۳۰۴
ایما، میرزا اسماعیل اصفهانی، ۲۷۴، ۴۰۸، ۴۰۹

ب

بابا نانک، ۲۳۱، ۳۸۸
بابر بادشاه، ۱۹۹، ۲۸۱، ۲۸۲
باسط علی قلندر الهآبادی، ۲۳۹
بال‌مکند شهود← شهود، بال‌مکند
ببری متخلّص به‌رندی← رندی، بهوری
بختاور خان، ۷۸، ۳۱۵، ۳۷۰
بخشی‌الممالک ذوالفقارالدوله نجف خان بهادر، ۲۵۱
بخشی‌الممالک صمصام‌الدّوله، ۴۰۳
بدرالدّین← شیخ احمد مجدد الف ثانی سرهندی
بدیع‌الدّین قلندر، ۱۸۴، ۳۰۲
بدیع‌الدّین مدار، ۳۹۷
برهان، محمّد حسین، ۳۵۱
برهمن، رای چندربهان، ۸۵، ۸۶، ۳۲۱
بسمل، خواجه عبدالعزیز، ۷۸، ۳۱۵
بسمل، عبدالواحد مهر کن، ۸۴، ۳۲۰
بسنت علی خان خواجه‌سرای، ۱۴۲
بشن ناتهه ۳۳۶
بقا، شیخ بقاءالله، ۷۸، ۸۰، ۳۱۵، ۳۱۸
بقا، شیخ محمّد بقایی← شیخ بقا
بقایی سهارنپوری← شیخ بقا
بلبن، ۱۴۴، ۱۷۴، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۵
بندرا بَن داس خوشگو← خوشگو، بندرا بَن داس
بنگش، ۶۶
بهاءالدّین محمّد اوشی، ۷۶، ۳۱۴
بهادر شاه بن اورنگ‌زیب، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۲۷، ۳۳۷، ۳۶۵، ۳۹۳، ۴۰۴
بهار، اودی بهان← اودی بهان بهار
بهاری← ربیعی، ملّا عالم گل بهاری کابلی
بهرام گور، ۵۱، ۲۹۹
بهگوان داس هندی، ۳۴۴، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۷۳، ۳۸۴، ۳۸۹، ۴۱۳
بهلول لودی، ۳۸۹
بهوپت‌رای بیغم، ۸۵
بهوری سنگه مشرب← مشرب، بهوری سنگه
بهوکتی مل← بهوگنی مل
بهوگنی مل، ۳۳۲
بهولا سنگه مشرب← مشرب، بهوری سنگه
بوعلی شاه قلندر، ۳۰۲
بی‌بی فاطمه بیگم سام، ۲۸۱، ۲۸۲، ۴۱۰
بی‌بی مهری جلایری، ۴۱۲
بیتاب، شیخ احسن الله، ۷۱، ۸۷، ۳۲۱
بیتاب، محمّد افضل، ۸۴، ۳۲۰
بیجه مهستی، ۲۸۰، ۴۰۹
بیچه جان، ۳۸۶

الله یار، ۳۴۰
الم، ابراهیم← ابراهیم الم
امام حسین، ۳۸۷
امام علی موسی رضا، ۳۹۷
امام قلی خان، ۱۰۰
امام ناصرالدّین، ۳۸۴
امام وردی بیگ انتخابی← انتخابی امام وردی بیگ
امانت خان عالمگیر شاهی معروف به‌میرک معین، ۳۸۲
امانت خان← عبدالحق، امانت خان
امانت رام، ۳۱۴
امانت رام، امانت، ۷۶
امانی← واصل، میرزا امامی
امرالله، ۱۵۵، ۳۵۸
امی← ممکن، کاظم بیگ خان
امید، قزلباش خان← قزلباش خان امید
امیر بابا خان، ۳۹۵
امیر تیمور، ۳۱۷
امیر حسن، ۵۲
امیر خان بن خلیل الله خان میر میرانی، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۸۷، ۲۶۵، ۳۰۴
امیر خسرو، ۵۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۵۴
امیر سعید ابوالحسن نصیر، ۵۱
امیر کمال‌الدّین، ۳۹۵
امیر مجنون خان← مجنون خان قاقشال
امیر مسعود کابلی، ۲۳۵
امیر نصر بن احمد سامانی، ۲۹۹
امیر یحیی خان بهادر، ۳۳۶
امیرالامرا ذوالفقار خان نصرت جنگ، ۱۸۳، ۲۶۱
امیرالامرا سید حسین علی خان، ۳۵۳، ۴۰۲
امیرالامرا علی مردان خان، ۹۷، ۲۷۱، ۳۲۷، ۳۳۷
امینی هروی← خوفی، ملّا غنی امینی
انتخابی، امام وردی بیگ، ۶۱، ۳۰۴
انجام، امیر خان بهادر← عمدةالملک امیر خان بهادر انجام
انس← انیس، لاله بیج‌ناته
انسان، غلام مصطفی، ۷۰، ۳۱۰
انصاف، محمّد ابراهیم، ۵۶، ۳۰۰
انصاف، محمّد یحیی، ۶۸، ۳۰۹
انوپ چند، ۲۱۴
انور لاهوری، نور محمّد، ۳۰۱
انیس، مومن لعل، ۷۰، ۷۱، ۳۱۱، ۳۷۱
انیس، لاله بیج‌ناته، ۷۱، ۳۱۱
اوجی، مولانا کشمیری، ۳۹۹
اوحدالدّین کرمانی، ۳۴۳
اودی بهان (بهار)، ۸۵
اودی راج، ۷۰، ۳۱۱
اورنگ‌زیب← عالمگیر
اوهام، میر محمّد غلی، ۷۳، ۳۱۳
ایجاد، عبدالعزیز، ۷۰، ۳۱۰

ثاقب، میر مفاخر حسین ولد میر عماد، ۹۲، ۱۲۱، ۲۰۲، ۳۲۳، ۳۷۵
ثاقب، میر سید محمّد، ۱۷۲
ثبات، میر عظیم، ۹۳، ۳۲٤
ثنا، شیخ آیت الله، ۹۴، ۳۲۵

ج

جامع، خواجه محمّد مقصود کشمیری، ۹۹، ۳۲۸
جامی، ۵۲، ۷۷، ۱۵۰، ۱۵٤، ۲۲٤، ۲۹۲، ۳۵۸، ۳۸۸، ۳۹۹
جان جانان مظهر الله← مظهر جان جانان
جباری خان، ۳۹۵
جعفر بیگ، ۳۱۵
جعفر خان عمدةالملک، ۷۷، ۳۱٤، ۳۱۵
جعفر خان وزیر اعظم← جعفر خان عمدةالملک
جعفر علی حسرت، ۱۰۷، ۱۰۸
جعفر علی خان عدیم← عدیم، جعفر علی خان
جعفر، ٤۱۲
جلال اسیر، میرزا، ۲۰۷، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۶۳، ۳۱۹، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵
جلال‌الدّین حیدر خان، ۳۵٤
جلال‌الدّین محمّد اکبر← اکبر بادشاه
جلالی، مولانا، ۳۲۵
جلیس، میرزا مهدی، ۹۵، ۳۲۵
جمال، سیّد نور جمال، ۳۲۶
جمال‌الدّین محمّد بن حسام، ۲۹۹
جمالی کنبو، ۵۲، ۲۱۵
جمدةالملک اسد خان، ۱۸۹
جمیل (جمیلی)، ۹۵، ۳۲۵
جنون← آزاد، میرزا ارجمند
جنون، ابوالفتح خان کشمیری← ابوالفتح خان جنون
جواهر خان، ۳۲۲
جودت، میرزا ایّوب، محمّد ایّوب، ۹۸، ۳۲۷
جونی← جمال، سیّد نور جمال
جوهری، محمّد امین، ۹۷، ۳۲۶
جویا، میرزا داراب بیگ، ۹۰، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۴۰، ۲۱۰، ۲۱۶، ، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۷۶
جهان شاه، ۳۳۷
جهانگیر قلی خان بن خان اعظم، ۳۷۹
جهانگیر، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۷۷، ۹۷، ۱۰۰، ۱۲٤، ۱۳۳، ۱۳٤، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶٤، ۱۷۱ ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲٤۲، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۸۳، ۲۸٤، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳٤۶، ۳٤۹، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶٤، ۳۷٤، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۹۱، ۴۰۸، ٤۱۲
جهانی، مولانا، ۹۷، ۳۲۶
جَی سنگ سوای، ۲۲۵، ۳٤۱
جَی سینگ رای← جَی سنگ سوای

بی‌خبر، میر عظمت الله بلگرامی، ۸۲، ۲۰۵، ۳۱۸، ۴۰۵، ۴۰۶
بیخود، ملّا جامی، ۷۷، ۳۱۴
بیدار، رای سناتھ سنگھ← رای سناته سنگه بیدار
بیدل دهلوی، ۵۹، ۶۲، ، ۶۹، ۷۰، ۷۶، ۷۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۷، ۲۸۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۴۱، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۸۱
بیدل، میرزا عبدالقادر← بیدل دهلوی
بیرم خان‌خانان، ۱۲۰، ۲۱۵، ۲۶۷، ۲۸۱، ۳۳۹، ۳۵۸، ۳۸۲
بیغم، بهوپت رای بیراگی، ۳۲۰
بیکس، مهر علی، ۷۶، ۳۱۴
بیمار، میندی لال، ۸۱، ۳۱۸
بینا حاجی، ۳۱۹
بینش، کشمیری، ملّا اسماعیل، ۷۹، ۳۱۵
بینی بهادر، ۱۱۵

پ

پردل، میرزا محمّد تقی اندجانی، ۷۹، ۳۱۶
پندت دهوم داس، ۳۲۱
پهوگنی مل← بهوگنی مل
پیام، محمّد شرف‌الدّین، ۸۳، ۳۱۹
پیر خان مخاطب به‌خان جهان، ۳۰۳
پینکی، ۸۴، ۳۲۰

ت

تابع← مختار، لاله سیتل‌داس سابق قانع
تاج بیگ مخلص← مخلص، تاج بیگ
تاج‌الدّین ریزه (زیره) دهلوی، ۵۲
تجرید، میر حیدر، ۸۹، ۳۲۱
تجلّی، ملا علی رضا، ۳۲۷
تحسین، آقا عبدالعلی، ۹۰، ۳۲۲
تراب، میرزا ابو تراب، ۹۰، ۳۲۲
تربیت خان، ۶۱، ۳۰۳، ۳۶۸
تسلیم، سلام الله خان، ۹۱، ۱۹۰، ۳۲۳
تقی اوحدی، ۵۷، ۵۸، ۹۵، ۱۱۷، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۴۳، ۲۵۵، ۲۵۹، ۳۰۱، ۳۳۶، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۷، ۳۹۱
تقی، میر محمّد تقی، ۸۸، ۳۲۱
تقی‌الدّین محمّد الحسینی اوحدی← تقی اوحدی
تمکین، ملّا رحمت الله، ۸۹، ۳۲۲
تمنّا، میرزا محمّد علی، ۹۰
تنها، عبداللطیف خان← عبداللطیف خان تنها
توفیق، محمّد توفیق، ۹۱، ۳۲۲
تولا رام، ۷۰، ۳۱۱
تیمور، ۳۲۱

ث

ثابت، میر محمّد افضل، ۶۳، ۷۳، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۱۱۱، ۱۷۲، ۱۸۷، ۱۹۴، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۲۳، ۴۰۸

حکیم رکنای مسیح کاشی، ۲۷٤، ٤۰۸
حکیم شفایی، ۲۲۱، ۳۷٤
حکیم صاحب، ۲٤٥
حکیم صالح خان شیرازی، ۳٦٦
حکیم محسن خان، ۳٦٦
حکیم محمّد حاذق مخاطب به‌حاذق خان، ۳٦٥
حکیم محمّد شفیع اکبرآبادی، ۱۱۹، ۳۳۸
حکیم مصری طبیب، ۲۲٦
حکیم موتمن‌الملک← حکیم محمّد حاذق مخاطب به‌حاذق خان
حکیم میرزا ابن همایون بادشاه، ۱۹۱
حکیم نظام‌الدّین علی، ٤۰۸
حکیم نورالدّین، ۳٤٦
حکیم همام ابن مولانا عبدالرّزاق کاشی، ۱۰۰، ۳۲۹
حکیم‌الممالک شیخ حسین شهرت، ۱۷۲، ۳۵۱
حکیم‌الممالک عالمگیری← حکیم محمّد حاذق مخاطب به‌حاذق خان
حمید بیگ اظهر، ۷۳
حمید قلندر، ۳۰۸، ۳٦۸
حمیدالدّین مسعود، سعد، ۱۳۱
حمیده بانو بیگم، ۳۸۷
حمیدی کشمیری، ۱۰۰، ۳۲۸
حیا، شیورام، ۳۳۲
حیاتی، ۹۹، ۱۰٤، ۳۲۸
حیایی، ۳۳۱
حیدر دهلوی، ۹۹
حیدر علی← اظهری، حیدر علی
حیران، شیخ محمود، ۱۰۳، ۳۳۰
حیران، میر حیدر علی، ۱۰۶، ۳۳۳
حیرتی، سیف الله علوی← سیف الله علوی
حیلم، حافظ حلیم، ۱۰۶، ۳۲۳، ۳۳۲

خ

خادم، نظر بیگ، ۱۱۱، ۳۳۵
خافی، مولانا خواجه جان، ۳۳٤
خاکی سرهندی، ۱۰۹، ۳۳٤
خان آرزو، سراج‌الدّین علی خان، ۵۷، ٦۰، ٦۳، ٦۵، ٦۷، ٦۹، ۷٦، ۸۳، ۸٦، ۹۳، ۹۸، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۳٤، ۱٤۷، ۱٦۱، ۱۷۵، ۱۷٦، ۱۸۲، ۲۳۷، ۲٤۱، ۲۵۳، ۲٦۳، ۲٦٤، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲٤، ۳۳۵، ۳٤۰، ۳٤۸، ۳۷۵، ٤۰۲، ٤۰۵، ٤۰۷، ٤۰۹
خان جهان بهادر کوکهٔ عالمگیر، ٤۰۷
خان دوران خان امیرالامرا، ۲٦٦
خان زمان حاکم بنگاله، ۲۷٤، ٤۰۸
خان واله← علی قلی خان واله
خان‌جهان لودی، ٦۱
خان‌خانان عبدالرحیم خان، ۱۵۳، ۱۵۵، ۲۱۵، ۲۵۸، ۲٦۷، ۲۸۱، ۳۵٦، ۳۵۸
خان‌دوران خان بهادر، ۱۲٦، ۱٤۰، ۲۰۷
خان‌زمان سلطان، ۱۷۵

جَی‌کشن عشرت← عشرت، جَی کشن

چ، ح

چراغ دهلوی، ٦٦، ۱۸۱، ۳۰۷، ۳٦۸، ٤۱۰
چشتی، (چشنی) غلام علی، ۹۷، ۳۲٦
چشتی، شیخ حسین صوفی، ۹۶، ۳۲۵
چندربهان← برهمن، رای چندربهان
حاجی بینا، ۸۳
حاجی حمید، ۳۲۵
حاجی شفیع خان، ۳٦٦
حاجی محمّد اسلم سالم کشمیری← سالم کشمیری، محمد اسلم
حاجی محمّد علی خان ابن میرزا
حسب الله، ۹۰
حاجی میر عابد، ۲٦۲
حاجی هجوی← نعمت خان عالی
حاذق، حکیم حاذق میر حسینی، ۳۲۹
حافظ حلیم← حلیم، حافظ حلیم
حافظ خواجه شمس‌الدّین محمّد← حافظ شیرازی
حافظ رحمت خان بن شاه عالم ملقّب به‌حافظ‌الملک، ۱۰۸، ۳۳٤
حافظ سعیدالله، ۲۵۱
حافظ شیرازی، ۱۰٦، ۱۸۷، ۳۱۷، ۳٦۹
حافظ لطف الله قریشی، ۸۰
حاکم، عبدالحکیم، ٤۰٦
حب علی، ۳۰۱
حبیب الله فتوت، ۲۰٦
حجّت، میرزا مهدی کشمیری، ۱۰۳، ۳۳۰
حزین، شیخ جمال‌الدّین ابوالمعالی محمّد علی، ٦۷، ۱۱٤، ۱۱٦، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۵۸، ۱٦۵، ۲٦۲، ۲٦۷، ۳۰۹، ۳۲۵
حسامی، شیخ حسام‌الدّین، ۱۰۳، ۳۳۱
حسرت، جعفر علی، ۳۳۳
حسرت، محمّد اشرف۱۰۴، ۳۳۱
حسن علی خان امیرالامرا، ٤۰۱
حسن علی خان بهادر اله‌وردی خان، ۳۱٦، ۳۳۳
حسن، خواجه محمّد حسن، ۳۳۳
حسن، میر غلام حسن، ۱۰۵، ۳۳۱
حسن، خواجه محمد حسن← خواجه محمد حسن
حشمت، محب علی خان، ۳۳۵
حق‌داد خان، ۱۲۷
حقّی، شیخ عبدالحق محدّث دهلوی← شیخ عبدالحق محدّث حقّی
حقی، شیخ کمال‌الدین← شیخ کمال‌الدّین محمّد حقّی
حقیر، میرزا باقر، ۱۰۵، ۳۳۱
حکم چند ندرت← ندرت، حکم چند
حکمت، مولوی محمّد عیوض، ۱۰۱، ۳۲۹
حکیم ابوالفتح گیلانی، ۲۸۰، ۳۲۸، ۳۲۹
حکیم حاذق میر حسینی اکبرآبادی، ۱۰۰، ۱۵۵
حکیم خان، ۲۷۰

خواجه محمّد مقصود جامع← جامع،
خواجه محمّد مقصود کشمیری
خواجه محمّد ناصر عندلیب← عندلیب،
خواجه میر محمّد ناصر
خواجه محمّد هاشم کشمیری← هاشم
کشمیری
خواجه محمّد، ۲۶۷
خواجه مظفر، ۳۲۸
خواجه معین‌الدّین چشتی اجمیری، ۳۸۶،
۴۰۰
خواجه مقصود علی هروی، ۳۸۶
خواجه مودود چشتی، ۱۰۸، ۱۶۴، ۲۲۴
خواجه میر درد← درد، خواجه میر
خواجه نصیرالدّین چراغ دهلی← چراغ
دهلوی
خواجه نظام‌الدّین احمد، ۵۷
خواجه نظام‌الدّین اولیا، ۷۸، ۲۸۱، ۳۰۷،
۳۵۴، ۳۶۸، ۳۹۸، ۴۱۰
خواجه نظام‌الدّین هروی، ۳۰۰
خواجه یحیی خان خرد، ۱۱۴
خواجه‌زادهٔ کابلی، ۱۰۹
خوب الله، ۳۷۸
خورشید، میر خورشید علی، ۱۱۳، ۳۳۵
خوشتر، هنر، میرزا فضل الله، ۱۱۰، ۳۳۴
خوشحال چند برهمن عرفان← عرفان،
خوشحال چند برهمن
خوش‌قلم، فیض الله، ۳۳۴
خوشگو، بندرا بَن داس، ۱۱۱، ۱۰۶، ۱۲۳،
۳۰۰، ۳۱۶، ۳۳۵
خوفی، ملّا غنی امینی، ۵۷، ۳۰۰، ۳۰۱
خیّراندیش خان عالمگیری، ۶۲، ۳۰۴
داؤد خان افغان، ۳۵۳
داراب جو با← جو با، میرزا داراب بیگ
داراشکوه، ۸۶، ۳۵ ، ۲۶۹، ۳۲۰، ۳۲۱،
۳۴۷، ۴۰۲
دانای کشمیری. ملّا، ۱۱۸، ۳۳۶
دانش، میرزا رضی، ۳۹۶
داوری، مولانا، پانی‌پتی، ۳۷۹
درد، خواجه میر، ۱۱۸، ۳۳۷
دردمند، فقیه صاحب، ۱۱۹، ۳۳۸
دردی← رام بخش مطیع
درویش محمّد، مولانا عمادالدّین، ۶۶
درویش مسکینی، ۲۴۰
دسوندی مل، ۲۳۰
دقیقی، ۵۲
دلاور خان میر محمّد نعیم سیالکوتی←
دلاور خان نصرت
دلاور خان نصرت، ۲۶۲، ۴۰۲
دلیر دل خان، ۲۴۹
دوست محمّد کشمیری، ۱۱۷، ۳۳۶
دولت خان لودی شاهو خیل، ۳۰۳
دولت، رای دولت رام، ۱۱۵، ۳۳۶
دیبی پرشاد شامل← شامل، دیبی پرشاد

خدا یار خان عباسی، ۴۰۲، ۲۳۹، ۲۶۴
خرد میر، ۳۳۵
خرد← پیام، محمّد شرف‌الدّین
خرد، خواجه یحیی خان، ۳۳۶
خسته، ۷۱
خسرو← امیر خسرو
خضر علیه‌السّلام، ۱۶۳
خلیفه ابراهیم، ۳۱۳
خلیفه امان الله مفلس، ۲۳۶
خلیفه شهباز (شهاب)، ۱۵۶
خلیق احمد نظامی، پروفسور، ۳۰۸، ۳۲۹، ۴۱۰
خلیق، کرامت الله خان، ۱۱۲، ۳۳۵
خلیل، میرزا خلیل، ۳۳۴
خنجر خان، ۴۰۹
خواجه ابوالفتح خان جنون← ابوالفتح خان جنون
خواجه احمد احمدی← احمدی خواجه احمد
خواجه افضل، ۴۱۲
خواجه امیر حسن علا سجزی، ۳۱۱
خواجه امینا، ۱۳۴
خواجه بوعلی صاحب، ۱۹۷
خواجه بهاءالدّین محمّد بخاری نقشبند، ۱۱۸، ۱۵۷، ۳۳۸، ۳۴۴
خواجه حافظ شیراز← حافظ شیرازی
خواجه حکیم، ۲۸۳
خواجه زادهٔ کابلی، ۳۳۴
خواجه سنگین مخاطب به‌غلام محی‌الدّین، ۴۰۴
خواجه شمس‌الدّین دیوان خوافی، ۲۲۶
خواجه عبدالحلیم خان، ۳۳۶
خواجه عبدالرزّاق انصاری هروی پانی‌پتی، ۳۴۴
خواجه عبدالعزیز بسمل← بسمل، خواجه عبدالعزیز
خواجه عبداللّطیف خان غیرت← غیرت، خواجه عبداللّطیف خان
خواجه عبدالله انصاری هراتی، ۳۴۴
خواجه عبدالله سامی، ۱۴۰
خواجه عمادالدّین بلگرامی، ۳۶۳
خواجه عین‌الدّین خان بهادر مولایی، ۲۳۱
خواجه غیاث‌الدّین، ۳۳۳
خواجه قطب‌الدّین بختیار، ۴۰۰
خواجه کمهاری، ۱۰۸
خواجه گیسو دراز، ۴۱۰
خواجه محمّد اشرف، ۷۴
خواجه محمّد حسن، حسن، ۱۰۸
خواجه محمّد عاصم مخاطب به‌اشرف خان، صمصام‌الدّوله امیرالامرا خان دوران بهادر منصور جنگ بن خواجه قاسم نقشبندی، ۳۰۹
خواجه محمّد علی پتوانی، ۴۰۱

سرفراز خان ناظم، ۸۹، ۳۲۲
سروری، عالم بیگ کابلی، ۱۳۴، ۳۴۶
سعادت خان بهادر، ۹۰
سعد، حمیدالدّین مسعود، ۳۴۵
سعدالله خان، ۱۷۹، ۱۸۲
سعدالله گلشن، ۳۱۰
سعدی، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۵۲، ۳۴۳، ۳۹۶
سعید خان سعیدا، ۱۳۵، ۱۳۶، ۳۴۶
سفید، ۲۸۱
سکه راج سبقت← سبقت، سکه راج
سلام الله خان تسلیم← تسلیم، سلام الله خان
سلطان ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود، ۵۴، ۳۰۰
سلطان ابوسعید عرفان← عرفان، سلطان ابوسعید
سلطان بلبن← بلبن
سلطان پرویز، ۱۰۰، ۳۲۹
سلطان حسین میرزا بایقرا، ۵۲
سلطان رفیع‌الشان بهادر، ۲۶۳
سلطان رکن‌الدّین فیروز شاه، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۲، ۲۲۲، ۲۲۳، ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۷۹
سلطان سکندر لودی، ۵۲، ۲۸۲
سلطان سلمی بیگم، مخفی، ۴۱۱
سلطان سلیم، ۳۹۸
سلطان سنجر سلجوقی، ۴۰۹
سلطان شجاع، ۱۶۴، ۱۶۵، ۳۰۳، ۳۶۱
سلطان شمس‌الدّین التمش، ۸۸، ۱۴۵، ۳۳۰، ۳۵۴
سلطان عالمگیر← عالمگیر
سلطان علاءالدّین خلجی، ۳۳۰
سلطان غیاث‌الدّین بلبن← بلبن
سلطان فیروز شاه← سلطان رکن‌الدّین فیروز شاه
سلطان قطب‌الدّین ایبک، ۷۶، ۲۸۲
سلطان محمّد بلبن← بلبن
سلطان محمّد شاه فخرالدّین جونا، ۵۱
سلطان محمّد شجاع← سلطان شجاع
سلطان محمّد معزالدّین، ۳۱۶
سلطان محمود شاه بن محمّد شاه بن فیروز شاه، ۱۷۳، ۳۶۵
سلطان محمود غزنوی، ۵۱، ۵۲
سلطان مراد بخش، ۱۳۵، ۱۳۶، ۳۴۶
سلطان ناصرالدّین بغرا خان، ۱۴۵
سلطان ناصرالدّین محمود بن شمس‌الدّین التمش، ۱۴۴، ۱۷۴، ۳۵۴، ۳۶۵
سلمان ساوجی، ۳۲۶، ۳۸۰
سلمان عبّاسی، ۳۵۶
سلیم بدخشانی، ۹۸
سلیم شاه بن شیر شاه سور، ۲۲۷، ۳۸۶
سلیمان قلی خان← وداد، میرزا محمّد زمان
سلیمه بیگم، مخفی، ۴۱۰، ۴۱۱، ۲۸۱، ۲۸۲، ۴۱۰

رهین، محمّد برهان علی خان← محمد
برهان علی خان
ریاضی، مولانا امام‌الدّین، ۱۲۳، ۳٤۱

ز

زار، لاله شتاب رای، ۷۱، ۱۳۱، ۳٤۵
زایر← فاخر، شیخ محمّد فاخر
زایر، میرزا اولاد علی، ۱۲۹، ۳٤۵
زخمی، عبد الله خان← عبدالله خان زخمی
زکریا خان بهادر، ٦٤، ۱۱٤، ۲٦۸، ۳۰٦، ۳۳٦
زلالی مولانا، خوانساری، ۱۵٦، ۲٤۱، ۲۵۰، ۳۰۲، ۳۸۵، ۳۹٤
زیب‌النسا بیگم، ۱۰۳، ۱۰۹، ۲۸۰، ۳۳۱، ۳٤۹، ٤۱۰
زین خان کوکلتاش، ۲۲۸، ۳۵۵، ۳۸٦
زین خان کوکه← زین خان کوکلتاش
زین‌الدّین علی رسا← رسا، زین‌الدّین علی

س

ساطع، ملّا کشمیری، ۱۲٦، ۱٤۰، ۳۵۰
ساغری، مولانا، ۱۳۱، ۳٤۵
ساکن، میرزا عنایت بیگ، ۱۳۲، ۳٤۵
سالار جنگ بهادر، ٦٦، ۳۳۱
سالک قزوینی، ملّا، ۱۸۰، ۳٦۷
سالک، غلام حسن، ۱٤۳، ۳۵۳
سالم کشمیری، محمد اسلم، ٦۱، ۱۳۷، ۲۰۳، ۳۰٤، ۳٤۷، ۳۹۲
سالم، حاجی محمّد اسلم کشمیری← سالم کشمیری، محمد اسلم
سامری تبریزی، ۳۸۲
سامری، ۲۱٦
سامع، محمّد حسین خان، ۱٤۲، ۳۵۱
سامع، محمد احسن، ۳۲۲
سامی، خواجه عبدالله، ۳٤۹
سبقت، سکهه راج، ۱٤۳، ۳۵۳
سبکتگین، ۲۹۹، ۳۰۰
سپاهی، قاپلان بیگ، ۱٤٤، ۳۵۳
سپهری، میرزا بیگ، ۱۳٤، ۳٤٦
سحری، عبدالله، ۱٤۱، ۳۵۱
سخن، میر عبدالصّمد، ٦۳، ٦٦، ۱٤٤، ۳۵٤
سخنور خان← نکهت، یوسف بیگ
سخنور علی خان← نکهت، یوسف بیگ
سرآمد کشمیری، ۱٤۱، ۳۵۱
سرابی← شرابی سیالکوتی
سراج‌الدّین علی خان آرزو← خان آرزو، سراج‌الدّین علی خان
سربلند خان تونی، ۹۰، ۱۹٤، ۲۱۱، ۳۲۲، ۳۵٤، ۳۹٦
سرپ سنگه دیوانه← رای سرپ سنگه دیوانه
سرخوش، میرزا افضل، ۷۷، ۸۵، ۸٦، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۳۹، ۱٤۳، ۱٦۹، ۱۸۳، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲٤۵، ۳۲۰، ۳۳٤، ۳٤۸
سرسیّد احمد خان، ۳۵٦

سیّد محمّد اشرف، ۴۰۶
سیّد محمّد باقر بن سیّد عبدالحمید واسطی، ۳۷۳
سیّد محمّد کالپوی، ۱۶۹
سیّد محمّد، ۲۰۸، ۳۷۹
سیّد مظفّر خان بارهه، ۳۰۳
سیّد نور جمال، ۹۷
سیّد نورالدّین خان، ۳۰۸
سیّد نورالدّین مبارک غزنوی، ۶۲، ۳۰۴
سیّد نیاز علی لکهنوی← قرین، میر نثار علی
سیدالشهدا← امام حسین
سیرابی، ابو محمّد، ۳۴۶
سیف الله علوی حیرتی، ۱۰۰
سیف خان، ۱۸۳
سیف‌الدوله عبدالصمد خان دلیر جنگ، ۶۴، ۳۰۶
سیف‌الدوله، زکریا خان بهادر دلیر جنگ بن سیف‌الدوله عبدالصّمد خان بهادر دلیر جنگ احراری سمرقندی، ۳۳۶، ۴۰۴
سیفی، شیخ سیف‌الدّین، ۱۰۲، ۳۳۰

ش

شاد، رای بال گوبند، ۱۵۷، ۳۵۹
شادابی جونپوری، محمّد حسین، ۱۴۷، ۱۴۸، ۳۵۵
شاعر، معنی‌یاب خان، ۶۲، ۳۵۹
شاعر، میر سیّد محمّد، ۱۶۰، ۳۵۹
شاکر خان، ۳۱۷
شامل، دیبی پرشاد، ۱۶۱، ۳۶۰
شاه آفرین لاهوری، ۶۴، ۱۲۲
شاه آفرین لاهوری، ۶۴، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۴۶، ۲۶۸، ۲۷۶، ۳۰۵، ۳۵۱
شاه احسن الله، ۷۲
شاه اسماعیل، ۳۸۷
شاه برهان‌الدّین غریب، ۳۹۸
شاه بهیکه، ۱۲۵
شاه حاتم، ۳۵۲
شاه سلام الله خان، ۱۰۶
شاه صفی، ۲۴۷
شاه طهماسپ بن شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان حسینی موسوی صفوی، ۶۵، ۱۳۴، ۳۰۷، ۳۷۱، ۳۸۷
شاه عالم بخاری، ۳۸۵
شاه عالم بهادر شاه، ۶۲، ۶۶، ۹۸، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۷۳، ۳۱۶، ۳۵۱، ۳۵۹، ۳۷۹
شاه عباس دوّم، ۳۰۳، ۳۹۴، ۳۹۵
شاه عبّاس ماضی، ۶۱
شاه عبدالعزیز چشتی، ۳۸۵
شاه عبداللطیف نثاری← نثاری، شاه عبداللطیف
شاه عبدالولی، ۸۴
شاه علی رضا، ۱۴۳
شاه عنایت الله رضوی، ۳۸۵

سمندر، عبدالحق، ۱۳۶، ۳۴۷
سَند، ۴۰۴
سنّی← رسا، میرزا ایزد بخش
سوادی گجراتی، ۱۳۳، ۳۴۶
سودا، میرزا رفیع، ۱۴۲، ۳۴۴، ۳۵۲
سیادت، میر جلال‌الدّین لاهوری، ۱۳۶،
۲۰۴، ۲۴۸، ۲۶۰، ۳۷۶، ۳۴۷، ۴۰۰
سیالکوتی‌مل وارسته← وارسته، سیالکوتی مل
سیتا، ۲۴۴
سیّد ابوالفیض معنی، ۲۵۲
سیّد اسحق، ۱۴۳
سیّد اسد الله فرد← فرد، سیّد اسدالله
سید اسدالله خان، ۳۵۳
سیّد امیر حسن عابدی، پروفسور، ۳۴۶
سیّد امیر حیدر، ۳۳۹
سیّد برکت الله ملقّب به‌صاحب‌البرکات
بلگرامی، ۳۹۴
سیّد جاره الله اله‌آبادی، ۱۷۰
سیّد جلال بن سیّد عضد یزدی، ۳۸۵
سیّد جلال‌الدّین بخاری، ۳۸۵
سیّد حسن ترمذی بلگرامی، ۳۶۰
سیّد حسن رسول نما، ۱۷۰، ۳۶۳
سیّد حسین علی خان، ۳۰۸، ۳۸۳
سیّد حمید سعید میر عبدالمجید، ۱۸۹
سیّد خان جهان بهادر کوکلتاش خان
عالمگیری، ۲۷۲
سیّد راجو، ۳۶۷
سیّد سعدالله، ۸۴، ۱۴۲، ۳۵۱
سید شاه علی اکبر مودودی، ۳۳۳
سیّد شرف‌الدّین محمّد خان تقوی،
شرافت، ۳۹۷
سیّد شهاب‌الدّین، ۱۴۳
سیّد ضیاءالله بلگرامی، ۱۶۹
سیّد طفیل محمّد، ۱۷۰
سیّد ظهیرالدّین، ۲۰۸
سیّد عبدالقادر گیلانی← عبدالقادر گیلانی
سیّد عبدالله خان (ملقّب به امیرالامرا)، ۶۶،
۳۰۸، ۳۸۳
سیّد عبدالله قابل، ۲۱۱
سیّد عبدالواحد، واحد، ۲۶۹
سیّد عبدالواسطی بلگرامی، ۳۹۴
سیّد علی بلگرامی، ۱۶۰
سیّد عنایت الله، ۲۰۸
سیّد غلام (علی) احسنی← احسنی، میر
غلام علی
سیّد غلام حسن سالک← سالک، غلام
حسن
سیّد غلام مصطفی، فارغ، ۱۹۴، ۳۷۳
سیّد غلام نبی بلگرامی، غلام، ۱۹۵
سیّد غلام نبی نسیم← نسیم، سید غلام نبی
سید قطب‌الملک، ۳۵۳
سیّد قمرالدین اورنگ‌آبادی، ۲۰۸، ۳۷۹
سیّد لطف الله← احمدی، سید لطف الله
معروف به‌شاه لدها بلگرامی

شریف حسین قاسمی، پروفسور، ۳۲۵
شکوفی جربادقانی، ۱۴۷، ۱۴۸
شکوفی، ملّا حیدر، ۳۵۵
شکرالله خان، ۳۱۷
شگونی← شکوفی، ملّا حیدر
شمس‌الدّوله لطف الله خان، ۳۴۴
شمس‌الدّین دبیر، ۱۴۴، ۳۵۴
شمش‌الدّین، علوی، ۳۹۵
شمیسا، دکتر سیروش، ۴۰۵
شوق، منسکھ رای، ۱۶۱، ۳۶۰
شهاب، شهاب‌الدّین مهمره بن جمال‌الدّین بدایونی، ۵۲، ۱۴۵، ۳۵۴
شهرت، حکیم‌الممالک شیخ حسین← حکیم‌الممالک شیخ حسین شهرت
شهرتی خیرآبادی، ۱۵۰
شهود، بال‌مکند، ۱۶۱، ۳۶۰
شهید بلخی، ۵۲
شهید، میر غازی، ۳۵۸
شیخ آیت الله ثنا← ثنا، شیخ آیت الله
شیخ ابن حجر، ۱۶۶
شیخ ابوالفضل← ابوالفضل
شیخ احسن الله بیتاب← بیتاب، شیخ احسن الله
شیخ احمد سرهندی← شیخ احمد مجدد الف ثانی سرهندی
شیخ احمد صوفی، ۵۹
شیخ احمد کهتو، ۳۸۵
شیخ احمد مجدد الف ثانی سرهندی، ۶۵، ۱۴۳، ۲۰۸، ۳۰۶
شیخ اسدالله غالب← غالب، شیخ اسدالله
شیخ اعظم مستغنی، ۲۴۹
شیخ اله‌داد فیضی← فیضی، شیخ اله‌داد
شیخ بقاءالله بقا← بقا، شیخ بقاءالله
شیخ پیر آگره، ۲۲۷، ۳۸۶
شیخ جان محمّد رمال، ۳۱۴
شیخ جان محمّد شاهجهان‌آبادی، ۳۱۰
شیخ جلال واصل، ۳۲۵
شیخ جمالی← جمالی کنبو
شیخ حامد قادری، ۳۸۲
شیخ حزین← حزین، شیخ جمال‌الدّین ابوالمعالی محمّد علی
شیخ حسام‌الدّین حسامی← حسامی، شیخ حسام‌الدّین
شیخ حسام‌الدّین، ۳۰۷
شیخ حسین چشتی← چشتی، شیخ حسین صوفی
شیخ حسین خوارزمی، ۱۶۶، ۳۴۵
شیخ حسین شهرت← حکیم‌الممالک شیخ حسین شهرت
شیخ حفیظ الله آثم← آثم، شیخ حفیظ الله
شیخ حمیدالدّین صوفی ناگوری سوالی ملقّب به‌سلطان‌التارکین، ۳۸۶
شیخ دوندی ملول← ملول، شیخ دوندی
شیخ سارنگ، ۳۳۲

شاه فخرالدّین ترمذی، ۳۹۷
شاه فصیح افصح← افصح، شاه فصیح
شاه فضل الله، ۳۷۰
شاه فقیرالله آفرین← شاه آفرین لاهوری
شاه فیاض، ۱۶۰، ۳۶۰
شاه قابل، قابل← قابل، شاه محمّد پناه
شاه کلیم الله، ۹۱، ۱۰۶
شاه گرامی، ۱۰۶
شاه گل، وحدت سرهندی، ۲۶۴، ۳۳۸
شاه گلشن الله، ۳۰۴، ۳۷۸، ۴۰۳
شاه لدها بلگرامی← احمدی، سیّد
لطف الله معرف به‌شاه لدها بلگرامی
شاه منجهن ملقّب به‌شاه عالم، ۳۸۵
شاه منصور بن مظفّر، ۳۱۷
شاه میم، ۲۴۹، ۳۹۴
شاه نذر علی قلندر، ۱۳۲، ۳۴۶
شاه نظام‌الدّین نگرامی، ۳۹۷
شاه نعمت الله ولی، ۱۸۰، ۳۶۱، ۳۶۸
شاه نواز خان صفوی، ۲۸۰، ۳۱۲
شاه وحدت← شاه گل، وحدت سرهندی
شاه ولایت، ۱۷۹
شاه ولی الله اشتیاق← اشتیاق، شاه ولی الله
شاه ولی الله محدّث، ۳۳۸، ۳۷۷، ۳۸۵
شاهجهان، ۵۳، ۵۸، ۶۱، ۸۵، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۸۵، ۳۰۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۵، ۳۹۰، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۸
شاهد نام امرد، ۳۷۲
شاهدی بلگرامی، ۱۴۷، ۲۶۹، ۳۵۵، ۴۰۵، ۴۰۶
شاهرخ میرزا، ۴۱۲
شاهزادهٔ بزرگ← جهانگیر
شاهزادهٔ اعظم شاه← اعظم شاه
شاهزاده پرویز، ۳۳۶
شاهزاده داراشکوه← داراشکوه
شاهزاده سلیم، ۱۷۱
شاهزاده شهریار، ۱۵۳
شاهی کالپوی، ۵۳
شایق، میر غالب علی، ۱۵۹، ۳۵۹
شبابی سیالکوتی، ۱۵۰، ۳۵۶
شتاب رای عزیز← عزیز، شتاب رای
شتاب‌رای زار← زار، لاله شتاب رای
شجاع‌الدّوله بهادر، ۶۶، ۹۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۵۸، ۱۹۰، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۵۳، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۴، ۳۲۱، ۴۰۸، ۴۱۳
شرابی سیالکوتی، ۱۵۰، ۳۵۶
شرافت، سید شرف‌الدّین محمد← سید شرف‌الدّین محمّد شرافت
شرف‌الدّین علی عارف، ۱۲۵

شیخ محمّد حیات، ۳۱۱
شیخ محمّد دهلوی، ۲۲۶، ۳۸۶
شیخ محمّد رضا سندی، ۱۲۳
شیخ محمّد غوث گوالیاری، ۶۶، ۹۵، ۳۵۰، ۳۵۵
شیخ محمّد فاخر، ۲۰۶
شیخ محمّد فاضل سرهندی، ۳۲۷
شیخ محمّد فایز، ۲۰۷
شیخ محمّد قایم، قایم← قایم، شیخ محمّد
شیخ محمّد منصور، ۲۰۸
شیخ محمّد ناصر افضلی← افضلی، شیخ محمّد ناصر
شیخ محمّد یحیی معروف به‌خوب الله اله‌آبادی، ۶۴، ۱۷۰، ۳۰۶، ۳۶۳
شیخ محمدی شاه نصرت، ۲۶۰
شیخ محمود حیران← حیران، شیخ محمود
شیخ محی‌الدین عبدالقادر گیلانی← عبدالقادر گیلانی
شیخ محی‌الدّین عربی، ۳۶۴
شیخ مظفر پرهان‌پوری نقشبندی، ۲۰۸
شیخ معروف جونپوری، ۳۱۵
شیخ موزون، ۲۲۷
شیخ میرزا نسیم، ۲۶۴
شیخ مینا، ۳۳۲
شیخ ناصر علی سرهندی← ناصر علی سرهندی
شیخ نجیب‌الدّین، ۲۸۱
شیخ نصیرالدّین چراغ دهلوی← چراغ دهلوی
شیخ نصیرالدّین محمود چراغ دهلی← چراغ دهلوی
شیخ نظام ضمیری بلگرامی، ۱۶۸
شیخ نظام‌الدّین امیتهوی، ۳۱۵
شیخ نظام‌الدّین اولیا← خواجه نظام‌الدّین اولیا
شیخ نظام‌الدّین← خواجه نظام‌الدّین اولیا
شیخ نورالحق دهلوی، ۲۵۹، ۴۰۰
شیخ واصل، ۹۵
شیخ وجه الله نیاز← نیاز، شاه وجه الله
شیخ یحیی علی غیور← غیوری، شیخ یحیی
شیخ یعقوب صرفی← صرفی، شیخ یعقوب کشمیری
شیخ یوسف پتنی، ۲۵۵
شیخ‌الشیوخ محمّد صادق انبالچی، ۳۲۰
شیخی بیگ اصفهانی، ۳۷۴
شیدا، ۵۳، ۵۷، ۱۰۰، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۷۹، ۲۴۳، ۳۰۱، ۳۵۶، ۳۶۴
شیدای قندهاری← شیدا
شیدای هندی← شیدا
شیر افگن خان بهادر، ۱۲۷، ۲۸۳، ۳۴۴
شیر جنگ نثار محمّد خان بن میر محمّد باقر مخاطب به‌سیادت خان بهادر بن میر محمّد نصیر نیشابوری، ۳۲۳

شیخ سعدالله مسیح، ۲۴۳، ۳۹۱
شیخ سعدی، مشرف‌الدّین مصلح بن عبدالله شیرازی← سعدی
شیخ سلیم چشتی بن بهاءالدّین، ۹۶، ۳۲۶
شیخ سلیمان، ۳۶۲، ۳۶۳
شیخ سیف‌الدّین سیفی← سیفی، شیخ سیف‌الدّین
شیخ سیف‌الدّین محمّد طبیعت← طبیعت، شیخ سیف‌الدّین محمد
شیخ شرف‌الدّین پیام اکبرآبادی، ۸۳
شیخ شهاب‌الدّین سهروردی، ۳۰۴، ۳۴۳
شیخ عبدالحق محدّث حقّی، ۱۰۲، ۲۵۹، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۲۹، ۳۳۰، ۴۰۰
شیخ عبدالرّحمان، ۱۸۷
شیخ عبدالرشید، ۱۸۲
شیخ عبدالرضای متین، ۱۷۲، ۳۳۶
شیخ عبدالعزیز جونپوری، ۱۷۹، ۳۶۸
شیخ عبدالقادر گیلانی← عبدالقادر گیلانی
شیخ عبدالکریم عطایی جونپوری← عطایی، شیخ عبدالکریم
شیخ عبدالوهّاب طنطاوی، ۳۱۱
شیخ عزت، ۳۴۲
شیخ عصمت الله کامل← کامل، شیخ عظمت الله
شیخ عطاءالله، ۱۸۸، ۳۶۸
شیخ عظمت الله کامل← کامل، شیخ عظمت الله
شیخ علی حزین← حزین، شیخ جمال‌الدّین ابوالمعالی محمّد علی
شیخ غلام احمد منشی← منشی، شیخ غلام احمد
شیخ غلام محی‌الدّین، ۱۷۳
شیخ غلام نقشبندی لکهنوی، ۳۱۰
شیخ فتح محمّد کنبو، ۲۵۶
شیخ فریدالدّین گنج شکر، ۲۸۱، ۳۲۶
شیخ فضل، ۹۵
شیخ فیروز منشی، ۱۵۱، ۱۷۹، ۳۵۶، ۳۵۷
شیخ فیض محمّد فایض← فایض، شیخ فیض محمّد
شیخ فیضی← فیضی فیاضی
شیخ قوام‌الدّین، ۳۳۲
شیخ کمال دهلوی← افسری، شیخ کمال دهلوی
شیخ کمال‌الدّین محمّد حقّی، ۶۵، ۱۸۷
شیخ گدایی← گدایی، شیخ
شیخ محسن فانی، ۳۷۲، ۳۹۹
شیخ محمّد احسان، ۲۳۷
شیخ محمّد افضل الهآبادی← ثابت، میر محمّد افضل
شیخ محمّد افضل جونپوری، ۱۹۵
شیخ محمّد اکمل، ۷۵
شیخ محمّد بقایی بقا← بقا، شیخ بقاءالله
شیخ محمّد حزین← حزین، شیخ جمال‌الدّین ابوالمعالی محمّد علی

طلوعی، محمّد ابراهیم← محمّد ابراهیم
طلوع کشمیری
ظفر خان احسن، ۳۰۳
ظهوری، ۱۱۵، ۲۴۱
ظهیر، قاضی دهلوی، ۱۷۳، ۳۶۵
ظهیرالدّوله عظیم الله خان، ۳۵۱، ۳۵۲

ع

عابد خان بن عبدالکریم خان، ۲۶۶
عاجز، محمّد هاشم، ۱۸۸، ۳۷۱
عارف بلوچ سندی، ۱۷۹، ۳۶۷
عارف لاهوری، میر حسین، ۱۸۰، ۳۶۷
عازم، میرزا علی خان، ۳۷۴
عاشق، میر کرم الله خان، ۳۱۷
عاشقی هندی، مولانا، ۱۷۸، ۳۶۷
عاصی، میرزا محمّد تقی، ۱۸۹، ۳۷۱
عاقل خان← میر کرم الله خان عاشق
عاقل، هنرور خان، ۱۸۷، ۳۶۹
عاقل، محمد اسماعیل، ۴۰۰
عالم بیگ کابلی سروری← سروری، عالم بیگ کابلی
عالم شاه، ۱۵۹، ۲۸۵
عالمگیر، ۵۳، ۵۹، ۶۱، ۶۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۹۰، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴
عالی نسب خان← وجدان، میر معصوم
عالی، میر نجیب‌الدّین، ۱۸۶، ۳۶۹
عالی، نعمت خان← نعمت خان عالی
عبّاس، حضرت، ابن عبدالمطلب، ۲۰۴، ۳۲۰، ۳۷۷
عبدالباسط امیتهوی، ۷۸
عبدالباقی نهاوندی، ۳۵۸
عبدالجلیل بلگرامی← میر عبدالجلیل بلگرامی، واسطی
عبدالحق سمندر← سمندر، عبدالحق
عبدالحق، امانت خان، ۲۱۷، ۳۲۱
عبدالحکیم حاکم← حاکم، عبدالحکیم
عبدالحکیم← ساطع، ملا کشمیری
عبدالحی، ۳۵۵
عبدالخالق سمندر← سمندر، عبدالحق
عبدالرحمن گرامی← گرامی، میرزا عبدالرحمان
عبدالرحیم خان‌خانان← خان‌خانان عبدالرحیم
عبدالرحیم فارغ← فارغ، عبدالرحیم

شیر خان لودی، ۱۵۳، ۱۵۷
شیرافگن خان باسطی، ۲٦۲
شیری، مولانا، ۱٤۸، ۲۷۵، ۳۵۵
شیورام حیا، ۱۰۵

ص، ض

صائب، میرزا← میرزا صائب
صائبای ثانی← شاه ناصر علی سرهندی
صاحب ذوالفقار علی← علی مرتضی
صاحب رای، ۱۳۱
صادق خان میر بخشی، ۳۱۵
صادق، میرزا، مینا، ۳٦۱
صادقی، میرزا محمد صادق، ۳٦۲
صافی، میر مظهر علی، ۱٦۷، ۳٦۲
صالح دیوانه، ۱٦۳، ۳٦۱
صالح شکسته، ۱۵۷
صانع، نظام‌الدّین احمد بلگرامی، ۱٦۵، ۳٦۱
صانع، میر دوست محمد، ۱۲۲
صبحی، ملا کشمیری، ۱٦٤، ۳٦۱
صبغةالله خان، ۲۷۰
صرفی، شیخ یعقوب کشمیری، ۱٦۶، ۳٦۲
صفدر جنگ بهادر← نوّاب صفدر جنگ بهادر
صفدر محمّد خان، ۳۹۱
صلابت خان فرخ سیری، ۲۱۰
صلابت خان، سیّد، ۳٤۱
صوفی مشتاق، ۲٤٦
صهبایی، میر عبدالباقی، ۳٦۱
صیدی طهرانی، ۲٦۷
صیرفی، قاضی، ۳٦۰
ضمیری، شیخ نظام بلگرامی، ۳٦۲
ضیا، سیّد ضیاءالله بلگرامی، ۳٦۳
ضیا، میر دهلوی، ۱٦۹، ۳٦۳
ضیاء، ضیاءالدّین، ۳٦۲
ضیاءالدّین محمود، ۱٦۸
ضیاءالله خان، ۳۲۷

ط، ظ

طالب آملی، ۱۵۰، ۱۵۵، ۲٤۱، ۳۵۷
طالب علی عاشق، ۱۸۸
طالع، میر عبدالعلی، ۱۷۲، ۲٤۵، ۳٦٤
طالع، میرزا نظام‌الدّین احمد، ۱۷۲، ۳٦٤
طالع، نوازش خان، ۳۰٤، ۳٦٤
طاهر غنی کشمیری← غنی کشمیری
طاهر نصرآبادی، ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱٦۵، ۱۸۰، ۱۹۹، ۲٤۵، ۲٦۱، ۳٤۰، ۳٦۱، ۳٦۲
طاهر، محمّد اله‌آبادی، ۳٦۳
طاهری شهاب، ٤۰۹
طبیعت، شیخ سیف‌الدّین محمد، ۱۷۲، ۳٦٤
طرازی← میر عبدالجلیل بلگرامی
طغرا، ۱۱۵
طفیل محمّد، میر بلگرامی، ۳٦۳
طفیلی، ۱۷۱، ۳٦٤

علی حامد خان، ٣١٤
علی شیر قانع← قانع، علی شیر
علی عظیم، ١٨٨
علی علیم، ٣٦٩
علی قلی بیگ چمدان اغلی← علی قلی بیگ ذوالقدر
علی قلی بیگ ذوالقدر، ٣٧١
علی قلی خان واله← واله داغستانی
علی کریم، ٣٦٩
علی مرتضی، ١٨٧، ٢٨٩
علی مردان خان امیرالامرا← امیرالامرا علی مردان خان
علی مردان خان← امیرالامرا علی مردان خان
علی نقی، ١٣٥
علی‌شکر بیگ، ٣٥٨
علیم الله خان علیم← علیم، علیم الله
علیم الله، ٧٤
علیم، علیم الله، ١٩٠، ٣٧١
عمادالدوله میرزا طاهر وحید، ١٩٢
عمدةالملک اسد خان، ٣٥٣
عمدةالملک امیر خان بهادر انجام، ٢٢٩، ٣٠٤، ٣٣٥، ٣٧١
عمید دیلمی، عمید، ١٧٤
عمیدالدّین ملقّب به‌فخرالممالک، ٥٢، ١٤٥، ٣٥٥، ٣٦٥
عنایت الله خان کشمیری، ٤٠٢
عنایت الله خان، ٣٢٧
عندلیب، خواجه میر محمّد ناصر، ١١٨، ٣٣٨
عنقا، ٣٥١
عوض خان، ٢٥٠
عیاش، محمّد مکرّم، ١٨١، ٣٦٨
عیسی بن زید شهید، ٧١
عیسی، موتم‌الاشبال بن زید شهید بن امام زین‌العابدین، ٣١٢

غ

غازی، خواجه معین‌الدّین، ٣٧٣
غازی‌الدّین خان بهادر← غازی‌الدّین خان فیروز جنگ
غازی‌الدّین خان فیروز جنگ، ١٤٢، ٢٠٦، ٢٥٣، ٣٧٨
غالب، اسدالله خان← غالب، شیخ اسدالله
غالب، شیخ اسدالله، ١٩٥، ٣٠٩، ٣٧٣
غالب، میر جلال‌الدّین زیدپوری، ١٩٦، ٣٧٣
غبار← میرزا ابوتراب، ٣١٩
غربتی، مولانا، ٤١١
غزالی مشهدی، ١٤٩، ١٥٠، ١٨٤، ٢٤٠، ٢٨٩، ٣٥٦، ٣٨٩
غلام حسین خان کروره، ٢١٨
غلام علی آزاد← آزاد، میر غلام علی بلگرامی

عبدالرحیم کم‌گو← کم‌گو، عبدالرّحیم کشمیری
عبدالرّزاق، دکتر، ٣٨٤
عبدالرسول استغنا← استغنا، عبدالرّسول
عبدالرضایی متین← شیخ عبدالرضای متین
عبدالصّمد خان، ٢٦٨
عبدالعزیز عزّت، ٥٩، ١٢٤، ١٨٢، ٣٦٨، ٤٠٢
عبدالغنی بیگ قبول← قبول، میرزا عبدالغنی بیگ
عبدالقادر بدایونی، ١٤٧، ١٧٥، ٣٤٥، ٣٨٦
عبدالقادر بیدل← بیدل دهلوی
عبدالقادر گیلانی، ١٤٣، ٣٧٢، ٤٠٢
عبدالقادر مهربان← مهربان، میر عبدالقادر
عبدالقاهر سهروردی، ٣٤٣
عبداللطیف خان تنها، ٢٥٠، ٢٦٣، ٣٩٤، ٣٩٨
عبداللّطیف، ٢٢٢
عبدالله خان زخمی، ١٣٩
عبدالله سحری← سحری، عبدالله
عبدالله مشکین قلم، میر عبدالله ترمزی، ٣٦١
عبدالواحد بسمل← بسمل، عبدالواحد مهر کن
عبدالواحد وحشت← وحشت، عبدالواحد
عدیم، جعفر علی خان، ١٨٧، ٣٦٩
عرفان، خوشحال چند برهمن، ١٩٠، ٣٧١
عرفان، سلطان ابوسعید، ١٨٨ ، ٣٧٠
عرفان، محمد امین، ٢٠٧، ٣٧٨
عرفی شیرازی، ١٠١، ٢٠١، ٢٤١، ٣٩٠
عزت، عبدالعزیز← عبدالعزیز عزّت
عزت، میر محمّدی نعمت اللهی، ١٨٠، ١٨٩، ٣٦٨، ٣٧١
عزیز قابلی، ٣٣٤
عزیز، شتاب رای، ١٨٥، ٢٠٨، ٢١١، ٣٦٩، ٣٨١
عزیز، عبدالعزیز جونپوری، ٣٦٧
عزیز، بهکاری لال کایست← منشی بهکاری لال کایست عزیز
عشرت، جی‌کشن کشمیری، ١٩٠، ٣٧١
عطا، محمّد عطاءالله، ٣٧٠
عطاءالله خان اعلی← اعلی، عطاءالله خان
عطایی، شیخ عبدالکریم، ١٧٩، ٣٦٧
عظیم، میان علی عظیم، ٣٦٩
عظیم‌الدّین محمّد← عظیم، میان علی عظیم
عظیم‌الدّین، ١٨٤
عظیم‌الشان ابن شاه عالم بهادر، ٦٢، ١٢٤
علاءالدّین محمّد شاه، ٣٥٥
علّامی سعدالله خان، ٣٦٧
علوی، میر حسین، ٣٧١
علی احمد خان، ٣١٤، ٣٣٤
علی اصغر خان، ٦٩، ٣١٤
علی امجد خان، ٣١٤

فرزانه بیگم، ۳۱۵
فرصت کشمیری، ۳۷۸
فرصت، ۲۰۷
فروغ← فروغی کشمیری
فروغ، میر غلام علی اکبر، ۲۰۵
فروغی کشمیری
فروغی کشمیری، ۲۰۲، ۳۷۵
فصیح، میرزا نادر زمان، ۲۰۷، ۳۷۸
فضل الله بن میر سیّد احمد کاشفی، ۱۸۸
فضل الله لویکی، ۳٦۵
فضل الله، ۳۷۰
فطرت، موسوی خان، ٥٦، ۹۸، ۱۳۹، ۲٤۵، ۲٤٦، ۳۲٦، ۳۲۷، ۳٤۹، ۳۹۲، ٤۰۵
فطرتی کشمیری، ۲۰۱، ۳۷٤
فغان، اشرف علی خان، ۲۰۸، ۳۷۹
فغانی کشمیری← فنایی کشمیری
فقیر، میر شمس‌الدّین، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۸۸، ۲۰٤، ۲۷٤، ۳۷٦، ۳۷۷، ٤۰۸
فقیر، نوازش علی بلگرامی، ۲۰۵، ۳۷۷، ۳۷۸
فکری، ۱۹۹
فکری، محمّد رضا، ۳۷٤
فنا، میرزا عبدالله، ۲۰۲، ۳۷۵
فنایی کشمیری، ۱۹۹، ۳۷٤
فیروز شاه تغلق← سلطان رکن‌الدّین فیروز شاه
فیروز منشی← شیخ فیروز منشی
فیروزه کابلی، ۲۰۱، ۳۷٤
فیضا، ملا فیضا، ۳٦۲
فیضان، آقا ابراهیم، ۳۷۵
فیضی فیاضی، ۵۲، ٥٤، ۲۸۲، ۳٦۲، ۳۸٤، ۳۸٦، ٤۱۱
فیضی، شیخ اله‌داد، ۲۰۰، ۳۷٤

ق

قابل، سیّد عبدالله بلگرامی، ۳۸۰
قابل، شاه محمّد پناه، ۲۱۰، ۳۸۰
قاپلان بیگ سپاهی← سپاهی، قاپلان بیگ
قاپلان بیگ سنائی← سپاهی، قاپلان بیگ
قادری پانی‌پتی← قدری پانی‌پتی
قاسم خان قاسم، ۲۰۹
قاسم خان مخلص← مخلص، قاسم خان
قاسم قنادی، ۱۱۰
قاسم کاهی، مولانا کابلی، ۲۵٦، ۲٦۵، ۳۹۹
قاضی ابوالوفا، ۳٤۱
قاضی امانت الله، ٤۰٦
قاضی حمیدالدّین ناگوری، ۲۲۷
قاضی خان بدخشی، ۱۲۹، ۲۰۱، ۳٤۱، ۳٤۵
قاضی شیخ اسلام خان، ۳۹۷
قاضی صیرفی، ۱٦۲
قاضی ظهیر دهلوی← ظهیر، قاضی دهلوی
قاضی لطف علی خان ناطق← ناطق، قاضی لطف علی خان
قاضی محمّد منور، ۳۷۰

غلام علی جشنی← چشتی، (جشنی) غلام علی
غلام، ضیاحک، میر غلام حسین دهلوی، ۳۷۳
غلام، غلام نبی بلگرامی، ۳۷۳
غلام، سید غلام نبی← سید غلام نبی بلگرامی
غمین، میرزا علی خان، ۳۷٤
غمین، میرزا جان علی، ۱۹۷
غنایی، عبدالوهاب، ۱۹۱، ۳۷۲
غنی کشمیری، ۵۳، ۹۷، ۹۸، ۱۳۸، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۵۹، ۲٦۱، ۳٤۷، ۳۷۲، ۳۷٤
غنیمت، میر اکرم کنجاهی، ۱۹۳، ۳۷۲
غیاث‌الدّین محمّد شاه تغلق دوّم، ۲۹۹
غیاثای حلوایی شیرازی، ۱۵۲، ۱۵۳، ۳۵۸
غیرت، خواجه عبداللطیف، ۱۹۴، ۳۷۳
غیرت، محمّد عاقل، ۱۹۲، ۲۷۸، ۳۷۲
غیوری کابلی، وردی، ویردی خان بیگ، ۱۹۱، ۳۷۱
غیوری، شیخ یحیی، ۱۹۷، ۳۷٤

ف

فاخر مکین← ارشاد مآب
فاخر، شیخ محمّد فاخر، ۳۷۸
فارغ، رفاقت ناظم خان← رفاقت ناظم خان
فارغ، سید غلام مصطفی← سید غلام مصطفی
فارغ، عبدالرحیم، ۱۱۸
فارغی، محمّد صالح، ۱۹۹، ۳۷٤
فاضل بیگ سپاهی، ۳۵٤
فاضل خان میر منشی، ۳۳۱
فانی، ملا محسن کشمیری← محسن فانی
فایز، شیخ محمّد، ۳۷۸
فایض، شیخ فیض محمّد، ۱۹۸، ۳۷٤
فایض، میر شرف‌الدّین حسین سرهندی، ۲۰۲، ۳۷۵
فایق، ۳٤۷
فایق، میرزا احمد، ۲۰٤، ۲٤۸، ۳۷٦
فتح‌پوری بیگم، ۳۹۸
فتوت، حبیب الله، ۳۷۷
فخرالدّین، ۳٦۷
فخری بنارسی، ۱۹۹، ۳۷٤
فخری هندی، ۲۰۰
فخری← مهربان، میر عبدالقادر
فدا← خلیق، کرامت الله
فراق، میرزا مرتضی ملّی، ۲۰۸، ۳۷۸
فرحت کشمیری← فرصت کشمیری
فرخ سیر، ٦۲، ٦۷، ۱۱۸، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۷٦، ۱۷۷، ۱۸۹، ۲۰۳، ۲٤۷، ۲٦۰، ۲٦۲، ۲٦۳، ۲٦۵، ۳۰٤، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۷٦، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۵۱، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۱
فرد، سیّد اسدالله، ۲۰۶، ۳۷۷
فردی تهانیسری، ۲۰۰، ۳۷٤

گویا، میرزا کامران کشمیری، ۲۱۶، ، ۲۸۲، ۳۲۶، ۳۸۲

ل

لاله بنس گوپال، ۲۳۲
لاله بیج‌ناته انیس← انیس، لاله بیج‌ناته
لاله خدمت رای، ۲۳۱
لاله رام بخش، مطیع← مطیع، لاله رام بخش
لاله سیتل داس مختار← مختار، لاله سیتل‌داس سابق قانع
لاله شتاب رای عزیز← عزیز، شتاب رای
• لاله شتاب رای← زار، لاله شتاب رای
لاله کلونت رای، ۲۳۰، ۲۳۱
لاله متهن لعل کایست مایل، ۲۳۹
لاله ملک شهید، ۳۵۰، ۳۵۱
لاله مهتاب رای، ۱۳۱
لاله هردی رام قانون‌گوی، ۴۰۳
لاله‌جو← توفیق، محمّد توفیق
لایق جونپوری، میر محمّد مراد، ۳۸۴
لایق، ۲۲۱
لذّتی، مهدی علی کشمیری، ۲۲۰، ۳۸۴
لطف الله مهندس، ۱۲۳، ۳۴۲
لطفی منجم، ۲۱۹، ۳۸۳
لطیفی، ۲۲۰
لعل محمّد، ۳۱۶
لکنت روانی لاهوری← روانی، مولانا وحید اکبرآبادی

م

ماه یار خان، ۲۴۷
ماهر کشمیری، محمّد علی، ۱۳۹، ۳۲۶، ۳۴۹، ۳۸۹
ماهر، ۲۴۰
ماهیار خان، ۳۹۲
مایل← لاله متهن لعل کایست مایل
مایل← ملول، شیخ دوندی
مایل، میرزا قطب‌الدّین، ۱۷۲، ۲۰۹، ۲۴۵، ۳۸۹، ۳۹۲
مبارزالملک سربلند خان تونی← سربلند خان تونی
متین، شیخ عبدالرضا← شیخ عبدالرضای متین
مجدالدّوله عبدالمجید خان، ۳۵۴
مجدّد الف ثانی، ۳۰۶
مجلس رای، ۳۶۰
مجنون خان قاقشال، ۳۹۵
محب علی خان حشمت← حشمت، محب علی خان
محبّت، نوّاب محبّت خان، ۱۰۸، ۳۳۴
محترم، میرزا محمّد، ۲۴۸، ۳۹۴
محسن فانی، ۱۳۷، ۱۹۲
محمّد ابراهیم طلوع کشمیری، ۱۷۱، ۳۶۴
محمّد ابراهیم← انصاف، محمّد ابراهیم
محمّد ابراهیم← سالک قزوینی، ملّا

قاضی محمود کنتوری، ۳۹۷
قاضی مطهر، ۵۲
قاضی منهاج جرجانی، ۱٤٤، ۳۵٤
قاضی نظام بدخشی← قاضی خان بدخشی
قاضی نورالله شوستری، ۳٦۷
قانع، علی شیر، ۳٦۷
قایم، شیخ محمّد، ۲۱۱، ۳۸۱
قبول، میرزا عبدالغنی بیگ، ٦۵، ٦۹، ۷۵، ۸۹، ۹۱، ۹۹، ۱۰٦، ۱۲۳، ۱٤۰، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲٤٤، ۲٤۸، ۳۰۹، ۳۱٤، ۳۲٦، ۳۷۹
قتیل، میرزا محمّد، ٤۰۵
قدرت الله علی خان، ۲۳۲
قدرت، مشتاق رای، ۳۸۱
قدری پانی‌پتی، ۲۰۹، ۳۷۹
قدسی، ۱٦٤
قدیم، میرزا یوسف، ۲۰۹، ۳۷۹
قربان، میر اسماعیل، ۲۱۱، ۳۸۱
قریب، کشن چند، ۲۱٤، ۳۸۱
قرین، میر نثار علی، ۳۸۱
قزلباش خان امید، ۲۰۵، ۳۷۸
قطب شاه، ۳۵۱
قطب عالم مخدوم اعظم، ۳۳٦، ۳۸۵
قلیچ خان، ۱۳۳
قمر، قمرالدّین، ۳۷۹
قمرالدّین خان، اعتمادالدّوله، ۲۲۹، ۲۵۳، ۲٦۱، ۳۳۰، ۳۹٤، ۴۰۱

ک

کامل← رسا، زین‌الدّین علی
کامل، شیخ عظمت الله، ۲۱۷، ۳۸۲، ۳۸۳
کامله بیگم، ۲۸۲، ٤۱۱
کرامت الله خان خلیق← خلیق، کرامت الله
کرشن، ٤۰۳
کریم داد خان رونق← رونق، کریم داد خان
کریمی، میر محمّد اشرف، ۳۱۳
کشن چند اخلاص← اخلاص، کشن چند
کشن چند قریب← قریب، کشن چند
کلیم، ابوطالب← ابوطالب کلیم
کمال خجندی، ۳۲٦، ۳۸۰
کم‌گو، عبدالرّحیم کشمیری، ۲۱۷، ۳۸۲
کنورسین، ۷۰

گ

گداز، غلام حیدر خان، ۲۱۸، ۳۸۳
گدایی، شیخ، ۲۱۵، ۳۸۲
گرامی، ۳۰۹، ٤۰۳
گرامی، میرزا عبدالرحمان، ۹۱، ۱۹۰، ۲۱۸، ۲٦٤، ۲٦٦، ۳۰۹، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۳، ٤۰۳
گروگوبند داس، ۲۳۱، ۳۸۸
گل محمّد، ۱٦۰
گلبدن بیگم، ۲۸۱، ۲۸۲، ٤۱۱
گل‌رخ بیگم، ۲۸۱، ۲۸۲، ٤۱۰، ٤۱۱
گلشن الله، ۳۲۲
گوهر شاد بیگم، ۲۸۳، ٤۱۲

۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۸۷، ۱۸۸،
۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۱، ۲۴۶،
۲۴۸، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴،
۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۹۹،
۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۵،
۳۴۱، ۳۵۴، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۸۱، ۳۸۳،
۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۵،
۴۰۶، ۴۰۹
محمّد شفیع وارد تهرانی، ۲۶۷، ۳۱۶، ۴۰۴
محمّد شیبی، ۱۴۷
محمّد صادق اتقا← محمّد صادق القا
محمّد صادق انبالجی، ۳۱۴
محمّد صالح کنبو، ۳۸۹
محمّد صالح، ۷۸
محمّد ضمیر لاهوری، ۱۶۸
محمّد طاهر اله‌آبادی، ۱۷۰
محمّد طاهر غنی← غنی کشمیری
محمّد عاشق گورکهپوری همت، ۲۷۲، ۳۱۸
محمّد عاشق، ۴۰۷
محمّد عاقل غیرت← غیرت، محمّد عاقل
محمّد عیسی صغری، ۱۶۳
محمّد غوث شطّاری گوالیاری، ۳۰۸، ۳۲۵
محمّد فاضل آزاد← آزاد، محمّد فاضل گجراتی
محمّد فرخ سیر بادشاه← فرخ سیر
محمّد فضیل احمدآبادی، ۳۲۰
محمّد قائم، ۳۸۵
محمّد قلی قطب شاه، ۳۵۱
محمّد ماه عرف خیراندیش خان کنبو، ۳۰۵
محمّد معزالدّین جهاندار شاه، ۳۹۳
محمّد مقیم آزاد کشمیری← آزاد، محمّد مقیم
محمّد مکرّم عیاش← عیاش، محمّد مکرّم
محمّد ناصر افضلی← افضلی، شیخ محمّد ناصر
محمّد نقی واقف← واقف، محمّد نقی
محمّد نوح، ۷۱
محمّد واصل خان واصل← واصل، محمّد واصل خان
محمّد هاشم، ۲۷۳
محمّد یحیی، شیخ خوب الله اله‌آبادی، ۲۰۶
محمّد یوسف برهان‌پوری← نکهت، یوسف بیگ
محمّد یوسف کابلی، ۲۲۷، ۳۸۶
محمّدی وارد، ۲۷۱، ۴۰۷
مختار، لاله سیتل‌داس سابق قانع، ۲۲۵، ۳۸۶
مخدوم شاه عالم بخاری، ۲۲۵
مخدوم عبدالاحد، ۳۰۶
مخفی← نور جهان بیگم
مخفی، سلطان سلمی بیگم← سلطان سلمی بیگم

محمّد احسن جونپوری شادابی← شادابی جونپوری، محمّد حسین
محمّد احسن خان، ۳۵۲
محمّد احسن سامع← سامع، محمد احسن
محمّد اسحق خان بهادر، ۱۹۰، ۲۶۳
محمّد اسلم سالم← سالم کشمیری، محمد اسلم
محمّد اسماعیل عاقل← عاقل، محمد اسماعیل
محمّد اشرف حسرت← حسرت محمد اشرف
محمّد اعظم شاه، ۶۷، ۸۰، ۱۲۱، ۳۴۰، ۴۰۵
محمّد افضل الهآبادی عبّاسی، ۷۸، ۲۲۴، ۳۰۶، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۰، ۳۷۳
محمّد افضل، مهندی خان الحسینی تونی، ۳۲۲
محمّد امین عرفان← عرفان، محمد امین
محمّد برهان علی خان رهین، ۸۷، ۱۸۱، ۱۹۷، ۲۳۹، ۲۶۰، ۲۶۱
محمّد بقا، ۳۸۱
محمّد بن ابی بکر، ۱۸۲
محمّد بن حنفیه بهحضرت علی، ۳۹۵
محمّد پناه، ۲۱۰
محمّد جان قدسی، ۱۵۱، ۳۵۷
محمّد جعفر خان راغب، ۱۱۲، ۱۲۷، ۲۷۱، ۳۴۴
محمّد حسین برهان← برهان، محمّد حسین
محمّد حسین جان ناجی← ناجی، محمّد حسین خان
محمّد حسین خان سامع← سامع، محمّد حسین خان
محمّد حسین← شادابی جونپوری، محمّد حسین
محمّد حسین← ناجی، محمّد حسین خان
محمّد خان بنگش، ۳۵۳
محمّد داراشکوه← داراشکوه
محمّد رسول الله صلّی الله علیه وسلم، ۱۵۷، ۳۷۷
محمّد رضا کشمیری، ۱۲۳
محمّد رضا مشتاق← مشتاق، محمّد رضای
محمّد رضا، ۳۱۵، ۳۸۱
محمّد رضای نیاز، ۲۶۲
محمّد رفیع مخاطب بهمبارزالملک سربلند خان تونی← سربلند خان تونی
محمّد زاهد سرهندی، ۳۴۸
محمّد زمان← راسخ، امیر محمّد زمان
محمّد سعید اشرف← اشرف، محمّد سعید
محمّد سلیم افغان← افغان، محمّد سلیم
محمّد شاه بن تغلق شاه، ۲۳۶
محمّد شاه← هاشم کشمیری
محمّد شاه، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۷۳، ۷۴، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۱، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶،

مکرّم خان، میر محمّد اسحاق بن شیخ میر خوافی، ۵۹، ۳۰۱
مکین، فاخر← ارشادمآب
ملّا اسعدالله مسیحا← شیخ سعدالله مسیح
ملّا امین، ۳۲۲
ملّا انور لاهوری، مولانا انور، نور محمّد، ۵۸، ۱۵۱، ۲۵۸، ۳۵۷
ملّا جامی بیخود← بیخود، ملّا جامی
ملّا جویا← جویا، میرزا داراب بیگ
ملّا حیدر شکوفی جربادقانی← شکوفی جربادقانی
ملّا حیدر، ۳۴۲، ۳۸۴
ملّا خیرالله مهندس، ۳۴۲
ملّا دانای کشمیری← دانای کشمیری، ملّا
ملّا درویش فتحپوری، ۱۷۱
ملّا رحمت ابرو تمکین، ۸۹
ملا ساطع کشمیری← ساطع، ملّا کشمیری
ملّا سراج‌الدّین فروغی← فروغی کشمیری
ملّا شادابی جونپوری← شادابی جونپوری، محمّد حسین
ملّا شاه بدخشی، ۲۰۹، ۲۶۹، ۳۲۰
ملّا شکرالله، ۳۲۱
ملّا شیدا← شیدا
ملّا شیری کوکووالی، ۵۲
ملّا صالح، ۱۷۱
ملّا طاهر غنی← غنی کشمیری
ملّا طفیلی فتحپوری، ۱۵۱، ۳۵۷، ۳۶۴
ملا عالم گل بهاری کابلی ربیعی← ربیعی، ملّا عالم گل بهاری کابلی
ملا عبدالمجید ملتانی، ۲۴۱
ملّا عرفی شیرازی← عرفی شیرازی
ملا عطایی جونپوری، ۱۵۱، ۳۵۷
ملّا علی رضا تجلّی← تجلّی، ملا علی رضا
ملا عوض وجیه، ۳۴۹
ملّا غالب، ۳۵۱
ملّا غنی امینی← خوفی، ملّا غنی امینی
ملّا غنی کشمیری← غنی کشمیری
ملا فخرالدّین، دانای کشمیری← دانای کشمیری، ملّا
ملّا قطب‌الدّین شهید سهالوی، ۳۱۰
ملّا کاتبی نیشابوری، ۱۵۲، ۳۵۸
ملّا محسن فانی کشمیری← محسن فانی
ملا محمّد اکرم پشاوری، ۶۵
ملّا محمّد امین فاضل کشمیری، ۳۲۲
ملّا محمّد امین، ۸۹
ملّا محمّد رفیع رافع← رافع محمّد مسعود
ملّا محمّد سعید اشرف، ۳۵۱
ملّا محمّد طاهر اشنویی کشمیری← غنی کشمیری
ملّا مخترع، ۱۵۱، ۳۵۷
ملّا مظهری کشمیری← مظهری کشمیری
ملّا منیر، ۵۳، ۱۵۱، ۱۶۸، ۲۴۱، ۲۶۴، ۳۶۲، ۳۸۹، ۳۹۰

مخفی، سلیمه بیگم← سلیمه بیگم مخفی
مخلص، آنند رام، ۲۵۳، ۳۱۹، ۳۷۰، ۳۹٦، ٤۰۲
مخلص، قاسم خان، ۲٤٤، ۳۸۰، ۳۹۱
مخلص، تاج بیگ، ۲٤۷، ۳۹۲
مدهوش، میر، ۲٤۸، ۳٤۷، ۳۹۳
مرحمت خان دیری← دیری، مرحمت خان
مستعد خان عرف محمّد ساقی، ۳۷۰
مستغنی، مولانا محمّد امین کشمیری، ۲۲۸، ۳۸۷
مستغنی، شیخ اعظم← شیخ اعظم مستغنی
مسعود سعد سلمان لاهوری، ۵۲، ٥٤
مسعود، امیر کابلی، ۳۸۸
مسکین، ملهار سنگه، ۲۳۰، ۳۸۸
مسکینی درویش، ۳۸۹
مسیح، حکیم رکنای کاشی، ٤۰۸
مسیح، محمّد مقیم خان، ۳۹۳
مسیح، شیخ سعدالله← شیخ سعدالله مسیح
مسیحا، ملّا سعدالله← شیخ سعدالله مسیح
مسیحای پانی‌پتی، ۳۷۱
مشتاق احمد هاشمی گجراتی، ۳۹۲
مشتاق رای قدرت، ۲۱۱
مشتاق، صوفی← مشتاق احمد هاشمی گجراتی
مشتاق، محمّد باقر، ۲۴۵، ۳۹۱
مشتاق، محمّد رضای، ۲۶۴، ۳۹۲
مشرب، بهوری سنگه، ۲۳۴، ۳۸۸
مشربی← مشرب، بهوری سنگه
مشربی← میر هاشم مضمون
مشید، ۲۲۲، ۳۸٤
مصحفی، ۳۱۱، ۳۳۸، ٤۰۱، ٤۰۸
مصری حکیم، ۳۸٦
مضمون، میر هاشم، ۲٤٦
مطلع، میر محمّد علی، ۲٤۷، ۳۹۲
مطهّر، مولانا، ۳۸٤
مطیع، لاله رام بخش، ۲۳۲، ۳۸۸
مظفر خان، ۳۷۲
مظهر جان جانان، ۷۳، ۱۱۹، ۲۳٦، ۲۵۱، ۳۳۸، ۳۷۳، ۳۹۵، ۳۹٦
مظهر، میرزا غلام علی، ۲۵۱، ۳۹۵
مظهرالحق، ۱۰۲
مظهری کشمیری، ۵۷، ۲۲۹، ۳۰۱، ۳۸۷
معتقدالدوله شاه وردی خان قراول بیگی، ۳۷۸
معجز، محمّد نظام خان، ۲۵۰، ۳۹٤
معرفت، محمّد عالم کشمیری، ۲۴۸، ۳۹۳
معز← فطرت، موسوی خان
معنی کشمیری، ۲٤۳، ۳۹۱
معین، دکتر، ۳۵۱
معین‌الدّین غازی، ۱۹٤
مفتون← فقیر، میر شمس‌الدّین
مفلس، خلیفه امان الله، ۳۸۸
مقصود علی، ۳۳۳

مولانا شیری← شیری، مولانا
مولانا عاشقی هندی← عاشقی هندی، مولانا
مولانا عبدالرحمان جامی← جامی
مولانا عرفی شیرازی← عرفی شیرازی
مولانا عصام‌الدّین ابراهیم، ۳۴۵
مولانا عمادالدّین، درویش محمّد← درویش محمّد، مولانا عمادالدّین
مولانا غزالی مشهدی← غزالی مشهدی
مولانا فخرالدّین اورنگ‌آبادی، ۳۸۵
مولانا محتشم کاشی، ۲۲۹، ۳۸۷
مولانا محمّد امین مستغنی کشمیری← مستغنی، مولانا محمّد امین کشمیری
مولانا محمّد صوفی، ۲۲۲
مولانا محمّد مصطفی، ۲۴۴
مولانا محمّد نقی، ۲۶۴
مولانا مظهری کشمیری← مظهری کشمیری
مولانا ملک، ۱۳۶
مولانا مونس، ۲۴۰
مولانا نور محمد انور لاهوری← ملّا انور لاهوری
مولانا وحشی بافقی، ۲۲۹، ۳۸۷
مولانا وحید روانی اکبرآبادی← روانی، مولانا وحید اکبرآبادی
مولانا یحیی، ۲۷۵
مولوی جامی← جامی
مولوی سیّد قطب‌الدّین شمس‌آبادی، ۳۶۳
مولوی شرف‌الدّین کشمیری، ۴۰۴
مولوی عطاء الله، ۳۲۳
مولوی فخرالدّین نائطی، ۳۹۷
مولوی لطف الله مهندس← لطف الله مهندس
مولوی محمّد رفیع، ۲۳۶
مولوی محمّد عابد، ۴۰۳
مولوی محمّد عیوض حکمت← حکمت، مولوی محمّد عیوض
مولوی معنوی، ۲۵۱
مولوی وجیه‌الدّین وجیه← وجیه، مولوی وجیه‌الدّین
مونس مولانا، ۳۸۹
موهن لعل انیس← انیس، موهن لعل
موهن لعل ساهوکار، ۱۸۵
مهابت خان، ۳۰۱
مهاراجه ابهی سنگه← راجا ابهی سنگه
مهاراجه اجیت سنگه راتهور، ۳۷۳
مهاراجه تکیت رای بهادر، ۲۶۶، ۲۷۴، ۳۸۴
مهاراجه لچهمی نراین، ۱۲۶
مهاراجه نراین مهندر بهادر، ۳۳۶
مهتا فتح چند الملقب به مشر، ۲۳۰
مهدی علی لذّتی← لذّتی، مهدی علی کشمیری
مهدی← جلیس، میرزا مهدی

ملّا مومن، ۲۲۸
ملّا ناطق، ۳٤۲، ۳۸٤
ملّا نورالدّین محمّد ترخانی نوری←
نوری، ملّا نورالدّین محمّد ترخان
ملا واصلی کابلی← واصلی، ملا کابلی
ملا وجیه، ۱٤۰
ملّا وجیه‌الدّین، ۳۵۰
ملک پیارو← ملک محمود پیارو
ملک تاج‌الدّین (ریزه)، ۸۸
ملک محمود بن ملک شاه احمدآبادی، ۳۸۷
ملک محمود پیارو، ۳۸۵، ۳۸۷
ملک محمود نیاز، ۲۲٤، ۳۸۵
ملک محمود، ۲۲۸
ملوک شاه بن حامد بدایونی، ۳٤۵
ملول، شیخ دوندی، ۲۳۸، ۳۸۹
ملهم، ۲۳۵، ۳۸۸
ممتازالزمانی، ۳۱۵
ممکن، کاظم بیگ خان، ۲۲۹، ۳۸۸
مناسب← محمد باقر مشتاق
مناسب، میرزا شاه حسین، ۲۴۷، ۳۹۳، ۳۹۳
منت، قمرالدّین، ۲۲۴، ۳۸٤
منذر، ۲۹۹
منشی بهکاری لال کایست عزیز، ۱۸۳
منشی سیف خان بن امانت خان شاهجهانی، ۲٤۱
منشی قاسم علی خان، ۳۸۱
منشی، شیخ غلام احمد، ۲۳۶، ۳۸۹
منصور ابن بایقرا، ۳۰۰
منعم خان خان‌خانان، ۱۷٦
منون، ٤۰۷
منهاج سراج← قاضی منهاج جرجانی
منیر لاهوری← ملا منیر
موتم‌الاشبال، ۷۱
موتمن‌الدّوله محمّد اسحاق خان بهادر بن علی رضا خان، غلام علی خان دزفولی، ٦٦، ۳۰۸
موزون شیخ، ۳۸٦
موسوی← فطرت، موسوی خان
مولانا ابوالبرکات منیر← ملا منیر
مولانا اسلام، ۳۰۰
مولانا اظهری← اظهری، حیدر علی
مولانا افضل پانی‌پتی، ۵٤، ۳۰۰
مولانا الهداد، ۳۱۵
مولانا امام‌الدّین ریاضی← ریاضی، مولانا امام‌الدّین
مولانا انور لاهوری← ملّا انور لاهوری
مولانا اوجی کشمیری← اوجی، مولانا کشمیری
مولانا جلالی هندی، ۹۵
مولانا حسام، ۵۱
مولانا خواجه جان خافی، ۱۰۹
مولانا داوری پانی‌پتی← داوری، مولانا پانی‌پتی

میر شرف‌الدّین حسین فایض← فایض،
میر شرف‌الدّین حسین سرهندی
میر شمس‌الدّین فقیر عباسی← فقیر، میر
شمس‌الدّین
میر ضیا دهلوی← ضیا، میر دهلوی
میر ضیاءالدّین حسن بدخشانی، ۳۲۴
میر ضیاءالدّین← ضیا، میر دهلوی
میر طفیل بلگرامی، ۳۱۱
میر طفیل محمّد، ۱۹۵
میر عبدالباقی صهبائی، ۱۶۴
میر عبدالجلیل بلگرامی، واسطی، ۷۱، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۹۵، ۲۲۱، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۴۱، ۳۶۶، ۳۸۴
میر عبدالصّمد سخن← سخن، میر عبدالصّمد
میر عبدالعلی طالع← طالع، میر عبدالعلی
میر عبدالقادر مهربان← مهربان، میر عبدالقادر
میر عبدالکریم میر عمارات، ۸۵، ۳۲۱
میر عبدالله مشکین رقم، ۱۶۴
میر عبدالواحد بلگرامی← شاهدی بلگرامی
میر عظمت الله بیخبر بلگرامی← بیخبر، میر عظمت الله بلگرامی
میر عظیم ثبات← ثبات، میر عظیم
میر علاءالدوله، ۲۱۶، ۲۲۷، ۳۸۶
میر علی حامد، ۱۸۰
میر علی شیر، ۳۲۶
میر علی نقی، ۳۵۴
میر عماد، ۳۴۰
میر غازی شهید، ۱۵۶
میر غالب علی شایق← شایق، میر غالب علی
میر غلام امام، ۱۲۱
میر غلام حسن، حسن← حسن، میر غلام حسن
میر غلام حسین دهلوی، ۱۹۶
میر غلام حسین، ۱۰۵
میر غلام علی آزاد← آزاد، میر غلام علی بلگرامی
میر غلام علی اکبر فروغ← فروغ، میر غلام علی اکبر
میر غلام علی← نسیم، سید غلام نبی
میر فیض علی نصیری← نصیری، میر فیض علی
میر کرم الله خان عاشق← عاشق، میر کرم الله خان
میر لطف الله متخلّص به‌احمدی معروف به‌شاه لدها← احمدی، سید لطف الله معروف به‌شاه لدها بلگرامی
میر محمّد اشرف سلونی کریمی← کریمی، میر محمّد اشرف
میر محمّد افضل ثابت← ثابت، میر محمد افضل

مهرالنسا← مهری جلایری
مهربان خان، ١٦٥، ١٤٢
مهربان، میر عبدالقادر، ٢٥٤، ٣٩٧
مهری تبریزی، ٢٨٣
مهری جلایری، ٢٨٣، ٤١٢
مهستی هروی، ٤١٢
مهندس، میرزا خیرالله، ٢٣٧
مهیش داس← راجه بیربر
میان سرخوش← سرخوش، میرزا افضل
میان علی عظیم، ١٨٤، ٣٠٢، ٤٠٧
میان قلی خان وداد← وداد، میان قلی خان،
میان کمال‌الدّین حسین شیرازی، ٣٩٨
میان محمّد علی کالا پهار، ٢٢٧، ٣٨٦
میان ناصر علی، ١٨٤، ٣١٠، ٤٠٧
میر احمد فایق← فایق، میرزا احمد
میر احمد کاشفی، ٣٧٠
میر اسماعیل قربان← قربان، میر اسماعیل
میر افضل ثابت← ثابت، میر محمّد افضل
میر الهی همدانی، میر عمادالدّین محمود،
١٥٠، ١٥٥، ٣٥٧
میر اولاد علی ذکا← ذکا، میر اولاد علی
میر بُدَهن، ٢٠٤
میر جلال‌الدّین سیادت← سیادت، میر
جلال‌الدّین لاهوری
میر جلال‌الدّین غالب← غالب، میر
جلال‌الدّین زیدپوری
میر جمال‌الدّین محدّث، ١٣٦، ٢٠٤
میر جمله منتظم خان، ١٢٠
میر حسین علوی، ١٨٩
میر حیدر تجرید← تجرید، میر حیدر
میر حیدر علی حیران← حیران، میر حیدر
علی
میر خرد، ١١٠
میر خسرو← امیر خسرو
میر خورشید علی خورشید← خورشید،
میر خورشید علی
میر دوست محمّد صانع← صانع، میر
دوست محمد
میر روشن ضمیر حسینی رضوی ترکباشی
مخاطب به‌رسول‌دار خان، ٧٤، ٣١٣
میر سعادت← سیادت، میر جلال‌الدّین
لاهوری
میر سیّد احمد کالپی، ١٧٧، ٣٧٠
میر سیّد کلال، ٩٢
میر سیّد لطف الله معروف به‌شاه لدّها
بلگرامی بن سیّد کرم الله← احمدی،
سید لطف الله معروف به‌شاه لدها
بلگرامی
میر سیّد محمّد ترمذی کالپوی، ٦٠، ٣١٢،
٣٦٣
میر سیّد محمّد ثاقب← ثاقب، میر سید
محمّد
میر سیّد نعمت رسُولی، ٢١٦
میر سیدی، ١٣٤

میر نورالدّین نوید← نوری، ملّا نورالدّین محمّد ترخان
میر ولایت الله خان، ۷۴
میر هاشم مضمون← مضمون، میر هاشم
میرزا ابراهیم ادهم، ۳۳۷
میرزا ابو علی هاتف، ۲۷۴، ۴۰۸
میرزا ابو محمّد ایوب جودت← جودت
میرزا ایوب، محمّد ایوب
میرزا ابوالحسن خان مخاطب به‌قابل خان، ۳۹۴
میرزا ابوالخیر عطار، ۳۳۳
میرزا ابوتراب غبار← غبار، میرزا ابوتراب
میرزا ابوطالب کلیم کاشانی← ابوطالب کلیم
میرزا احمد، ۳۴۲، ۳۴۷
میرزا ارجمند آزاد← آزاد، میرزا ارجمند
میرزا اسماعیل ایما← ایما، میرزا اسماعیل اصفهانی
میرزا افضل ثابت← ثابت، میر محمّد افضل
میرزا افضل سرخوش← سرخوش، میرزا افضل
میرزا امام واصل← واصل، میرزا امامی
میرزا امان الله فرزند مهابت خان، ۳۰۱
میرزا امرالله← امرالله
میرزا انور ولد خان عظیم‌الشان خان اعظم، ۳۰۱
میرزا اولاد علی زایر← زایر، میرزا اولاد علی
میرزا باقر حقیر← حقیر، میرزا باقر
میرزا بهجو ذره← ذره، میرزا بهجو
میرزا بیدل← بیدل دهلوی
میرزا بیگ سپهری← سپهری، میرزا بیگ
میرزا جان جانان مظهر← مظهر جان جانان
میرزا جان علی غمین← غمین، میرزا جان علی
میرزا جلال اسیر← جلال اسیر، میرزا
میرزا جلال طباطبایی، ۳۹۰، ۲۴۱
میرزا جهان شاه ترکمان، ۳۳۹
میرزا جهان‌دار شاه، ۳۳۳
میرزا حیدر بیگ امیرالدوله بهادر، ۲۳۱
میرزا خلیل، ۱۰۹، ۱۱۰
میرزا خیرالله مهندس← مهندس، میرزا خیرالله
میرزا داراب بیگ جویا← جویا، میرزا داراب بیگ
میرزا رضی دانش← دانش، میرزا رضی
میرزا رفیع سودا← سودا، میرزا رفیع
میرزا روشن ضمیر، ۱۵۶
میرزا سرخوش← سرخوش، میرزا افضل
میرزا سلیمان، ۳۱۶
میرزا شاه حسین مناسب
میرزا شاهرخ، ۲۸۳
میرزا شجاع، ۳۰۳
میرزا شفیع، ۳۵۲

میر محمّد امین بن میر محمّد نصیر نیشابوری مخاطب به‌برهان‌الملک سعادت خان بهادر، ۳۲۲
میر محمّد امین یقین← یقین، میر محمّد امین
میر محمّد امین، ۳۳۱
میر محمّد باقر داماد، ۳۹۴
میر محمّد پناه، ۳۱۳
میر محمّد تقی، تقی← تقی، میر محمّد تقی
میر محمّد حنیف الفت← الفت، میر حنیف
میر محمّد زمان راسخ← راسخ، امیر محمّد زمان
میر محمّد سعید اعجاز← اعجا، میر محمد سعید
میر محمّد سمیع نیازی← نیازی، میر محمّد سمیع
میر محمّد شاعر← شاعر، میر سیّد محمّد
میر محمّد عسکری جونپوری، ۱۲۹
میر محمّد علی اوهام← اوهام، میر محمّد علی
میر محمّد علی رایج← رایج، میر محمّد علی
میر محمّد علی مطلع← مطلع، میر محمّد علی
میر محمّد علی وهم← وهم، میر محمّد علی
میر محمّد فاضل مخاطب به‌وزیرالممالک اعتمادالملک قمرالدّین خان چین بهادر نصرت جنگ محمّد شاهی، ۳۳۰
میر محمّد معصوم وجدان← وجدان، میر معصوم
میر محمّد، ۲۵۳
میر محمدی عزّت← عزت، میر محمّدی نعمت اللهی
میر مدهوش← مدهوش، میر
میر مظهر علی صافی← صافی، میر مظهر علی
میر معز فطرت← فطرت، موسوی خان
میر معصوم عالی نسب خان← وجدان، میر معصوم
میر مفاخر حسین ثاقب← ثاقب، میر مفاخر حسین
میر نثار علی، ۲۱۲، ۳۸۱
میر نجابت← نجابت، میر
میر نجات← نجات، میر
میر نجیب‌الدّین عالی← عالی، میر نجیب‌الدّین
میر نظام طباطبایی، ۲۵۸
میر نظام‌الدّین احمد طالع← طالع، میرزا نظام‌الدّین احمد
میر نقش علی، ۶۷
میر نوازش علی فقیر← فقیر، نوازش علی بلگرامی
میر نور علی واصلی← واصلی، میر نور علی
میر نورالدّین الفتی← الفتی، میر نورالدّین

میرزا محمّد علی بن میرزا عبدالرّحیم تبریزی، ۳۰۳
میرزا محمّد علی کرمانی، ۲۵۳
میرزا محمّد فاخر← ارشاد مآب
میرزا محمّد فاروق، ۲۰۳
میرزا محمّد قتیل← قتیل، میرزا محمّد
میرزا محمّد قلی ندیم← ندیم، میرزا محمّد قلی
میرزا محمّد محترم← محترم، میرزا محمّد
میرزا محمّد، ۱۷۶
میرزا مرتضی قلی فراق← فراق میرزا مرتضی ملّی
میرزا مظهر← مظهر جان جانان
میرزا معز فطرت← فطرت، موسوی خان
میرزا مومن شهرستانی، ۳۹۵
میرزا مهدی حجّت← حجّت، میرزا مهدی کشمیری
میرزا نادر زمان فصیح← فصیح، میرزا نادر زمان
میرزا نظام‌الدّین احمد طالع← طالع، میرزا نظام‌الدّین احمد
میرزا نظام‌الدّین احمد هروی، ۹۹، ۱۲۸، ۲۱۹، ۳۶۱، ۳۸۳
میرزا نورالدّین محمّد، ۴۱۰
میرزا وضیع، ۱۱۹
میرزا یادگار، ۴۱۲
میرزا یحیی بن سیف خان قزوینی، ۳۲۷
میرزا یوسف قدیم← قدیم، میرزا یوسف
میرک سندی تهته، ۲۳۵، ۳۸۸
میرن← همت خان
میمنت خان کشمیری، ۲۴۸، ۳۹۴
میندی لال بیمار← بیمار، میندی لال
مینی کلال، ۲۴۲، ۳۹۱

ن

ناجی، محمّد حسین خان، ۲۶۰، ۴۰۰
نادر شاه افشار، ۶۵، ۱۲۳، ۱۸۷، ۲۶۳، ۳۰۷، ۳۴۱، ۳۶۰، ۴۰۶
نادری سیالکوت، ۲۵۸، ۳۹۹
نارایَن داس بیراگی، ۸۵
ناصر خان، ۱۸۷
ناصر علی سرهندی، ۵۹، ۷۰، ۹۸، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۴۵، ۲۷۲، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۴۹، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۹۲، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۰۸
ناطق، قاضی لطف علی خان، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۹۹
ناظم خان، ۱۸۰
ناظم خان، فارغ، ۳۳۷
نافع کشمیری، محمّد زمان، ۲۵۹، ۳۹۹
نامدار خان عالمگیری، ۷۷، ۳۱۴، ۳۱۵
نامی کشمیری، ۲۵۶، ۳۹۹
نامی، آقا محمد حسین← آقا محمد حسین نامی
نثار محمّد خان، ۳۲۳

میرزا صائب، ۶۱، ۹۷، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۹۲، ۳۹۶، ۴۰۸
میرزا صائبا← میرزا صائب
میرزا صادق، ۱۶۵
میرزا صالح، ۱۶۵، ۳۶۱، ۳۶۲
میرزا طاهر نصرآبادی← طاهر نصرآبادی
میرزا عبدالرسول نحوی، استغنای کشمیری← استغنا، عبدالرّسول
میرزا عبدالعزیز ابن ارتق بیگ، ۳۷۲
میرزا عبدالغنی بیگ قبول← قبول، میرزا عبدالغنی بیگ
میرزا عبدالقادر بیدل← بیدل دهلوی
میرزا عبدالله فنا← فنا، میرزا عبدالله
میرزا عبدالله واقف← واقف، میرزا عبدالله
میرزا علی خان عازم← عازم، میرزا علی خان
میرزا عنایت بیگ ساکن← ساکن، میرزا عنایت بیگ
میرزا عنایت مشهدی، ۳۳۰
میرزا عنایت، ۱۸۰
میرزا غلام علی مظهر← مظهر، میرزا غلام علی
میرزا غیاث‌الدّین المخاطب به‌اعتمادالدّوله، ۲۸۳
میرزا فاخر مکین← ارشاد مآب
میرزا فضل الله خوشتر← خوشتر، هنر، میرزا فضل الله
میرزا فقیرالله، سیف خان بدخشی، ۳۶۸
میرزا قطب‌الدّین مایل← مایل، میرزا قطب‌الدّین
میرزا کامران گویا← گویا، میرزا کامران کشمیری
میرزا گرامی← گرامی، میرزا عبدالرحمان
میرزا لطف الله← احمدی، سید لطف الله معروف به‌شاه لدها بلگرامی
میرزا لطف الله، ۲۶۳
میرزا محمّد احسن ایجاد← ایجاد، میر محمّد احسن
میرزا محمّد امین عرفان← عرفان، محمد امین
میرزا محمّد اندجانی، ۷۹
میرزا محمّد تقی پردل← پردل، میرزا محمّد تقی اندجانی
میرزا محمّد حکیم ابن همایون، ۲۰۱، ۲۵۵، ۳۷۲، ۳۷۴
میرزا محمّد زمان راسخ← راسخ، امیر محمّد زمان
میرزا محمّد زمان وداد← وداد، میرزا محمّد زمان
میرزا محمّد صادق، صادقی، ← صادقی، میرزا محمد صادق
میرزا محمّد عاقل، ۱۸۷

نوّاب اعتمادالدّوله قمرالدّین خان← قمرالدّین خان، اعتمادالدّوله
نوّاب افضل خان میرسامان، ۸۵، ۳۲۱
نوّاب امجد خان، ۷۶، ۳۱۴
نوّاب امیر خان، ۶۱
نوّاب امیرالامرا خان‌دوران بهادر منصور جنگ، ۳۷۸
نوّاب امیرالدوله انتظام‌الملک حیدر بیگ خان بهادر، ۱۹۸
نوّاب اولیا← سید اسدالله خان
نوّاب بیرم خان← بیرم خان خان‌خانان
نوّاب خان‌خانان، محمّد بیرم خان← بیرم خان خان‌خانان
نوّاب دلیر خان، ۳۹۴
نوّاب روح الله خان، ۴۰۴
نوّاب زکریا خان← زکریا خان بهادر
نوّاب سالار جنگ← سالار جنگ بهادر
نوّاب سرفرازالدّوله حسن رضا خان، ۳۳۳
نوّاب سعادت خان، ۱۷۲
نوّاب سیّد امیر خان، انجام← عمدةالملک امیر خان بهادر انجام
نوّاب شکرالله خان، ۸۰
نوّاب شمس‌الدّوله لطف الله خان صادق، ۱۲۷
نوّاب شیر جنگ نثار محمّد خان، ۹۱، ۳۲۳
نوّاب صدرالصّدور میر جمله ترخان سمرقندی، ۴۰۳
نوّاب صفدر جنگ بهادر، ۶۶، ۱۰۵، ۲۱۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۴، ۳۷۳، ۳۵۴، ۴۱۳
نوّاب صمصام‌الدوله بهادر، ۳۴۳
نوّاب علی اصغر خان، ۳۰۹
نوّاب علی مردان خان← امیرالامرا علی مردان خان
نوّاب عنایت الله خان کشمیری، ۲۶۲
نوّاب فیروز جنگ، ۳۷۷
نوّاب مبارزالملک، ۴۰۵
نوّاب محبّت خان محبّت← محبّت، نوّاب محبّت خان
نوّاب مخلص خان، ۹۰
نوّاب منوّر خان، ۳۸۱
نوّاب موتمن‌الدّوله اسحاق خان، ۳۷۱
نوّاب موسوی خان← فطرت، موسوی خان
نوّاب میر ضیاءالدّین مخاطب به‌اسلام خان متخلّص به والا← والا، نوّاب میر ضیاءالدّین، اسلام خان
نوّاب میر عیسی مخاطب به‌همت خان، متخلّص به‌دیری← دیری، نوّاب میر عیسی، همت خان
نوّاب میر نظام علی خان آصف‌جاه ثانی، ۲۵۴
نوّاب نظام علی خان بهادر، ۳۳۹
نوّاب والاجاه، ۳۹۷
نوّاب هدایت الله خان، ۱۲۷

نثاری، شاه عبداللطیف، ۲۵۴، ۳۹۸
نجابت، میر، ۱۹٤، ۱۹۵، ۲٦۰، ٤۰۰
نجات، میر، ۳٤۷، ٤۰۹
نجف قلی خان بهادر، ۲۳۷
نجم‌الدّوله، ٦٦
نجم‌الدّین محمّد← قاسم کاهی، مولانا کابلی
ندرت، حکم چند، ۲۶۵، ٤۰۳
ندیم، محمد صالح کشمیری، ۲٦۱، ٤۰۱
ندیم، میرزا محمّدْ قلی، ۲٦۵
نذر محمّد خان، ۱۲۰، ۳۳۹
نذیر احمد، دکتر، ۳٦۵
نراندر تکیت رای بهادر← مهاراجه تکیت رای بهادر
نسیم، ۲۵۹
نسیم، شیخ میرزا، ٤۰۳
نسیم، مولانا، ۳۲۳، ٤۰۰
نسیم، سید غلام نبی، ۲۶۴، ٤۰۲
نشاء← بهوگنی مل
نصرت الله خان نثار← نثاری، شاه عبداللطیف
نصرت الله خان نیاز← نیاز، نصرت الله خان، میرزا لطف الله
نصرت، دلاور خان، ٤۰۲
نصرت، شیخ محمّد، ٤۰۱
نصیب‌الدّین غازی، ۳۳۹
نصیرالدّین عالمگیر بادشاه ثانی، ۱٦۱
نصیرالدّین محمود چراغ← چراغ دهلوی
نصیرای همدانی، ۱٤۰، ۳۵۰، ۳۵۱
نصیری، میر فیض علی، ۲۶۴، ٤۰۳
نظام دست غیب، ۳۵۸
نظام‌الدّین احمد صانع← صانع، نظام‌الدّین احمد بلگرامی
نظام‌الملک آصف‌جاه، ٦۲، ۲۰٦
نظامی گنجوی، حکیم ابو محمّد الیاس بن یوسف بن زکی ابن موید نظامی، ۱۵۵، ۳۵۸
نظر بیگ خادم← خادم، نظر بیگ
نظیری، ملّا محمّد حسین، ۱۳۳، ۳٤٦، ۳۹۹، ٤۰۷
نعمت الله بخاری لاهوری، ۲۵۹، ٤۰۰
نعمت الله خان، ۳۸۳
نعمت خان عالی، ۱۷٦، ۳۵۲، ، ۳۵۸، ۳٦۵
نقی اوحدی، ۳۰۱
نکتی لاهوری، ۵۲
نکهت، یوسف بیگ، ۲٦۱، ٤۰۱
نگین← میر غالب علی شایق
نوّاب آصف‌الدّوله بهادر← وزیرالممالک آصف‌الدّوله بهادر
نوّاب آصف‌جاه نظام‌الملک، ۲۵۳، ۲۵٤
نوّاب ابوالمنصور خان صفدر جنگ بهادر← نوّاب صفدر جنگ بهادر
نوّاب اسد خان، ۳۳۲

وحید، لکنتی لاهوری← روانی، مولانا
وحید اکبرآبادی
وداد، میرزا محمّد زمان، ۲۶۸، ٤۰۵
وداد، میان قلی خان، ۳۵۲
وزیرالممالک آصف‌الدّوله بهادر، ۹۱، ۹٤،
۱۰٦، ۱۲٦، ۱۲٦، ۱۳۱، ۱۹۸، ۱٤۳،
۱۵۸، ۱٦۵، ۲۱۲، ۲۱٤، ۲۳۲، ۲۷٤،
۳۲۳، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۸۱، ۳۸۹
وزیرالممالک اعتمادالدّوله محمّد امین خان
چین بهادر ظفر جنگ سپه‌سالار، ۳۳۰
وصفی← عبدالله مشکین قلم، میر عبدالله
ترمزی
وصّلی سمنانی، ۵۲
ولی، لاهوری، ٤۰۵
وهم، میر محمّد علی، ۲۷۲، ٤۰۷

ه

هاتف← میرزا ابو علی هاتف
هاتفی، ۱۵۲، ۳۵۸
هاشم کشمیری، ۲۷٤، ٤۰۸
هاشم، محمّد، ٤۰۸
هدایت الله خان، ۱۱۲، ۲۱۰، ۳٤٤
هستیتن بهادر، ۳۸۵
همایون بادشاه، ۹۵، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۳٤،
۱٦٦، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۵۵، ۲۷۵،
۲۸۱، ۳۰۸، ۳۲۵، ۳۳۹، ۳۹۵، ۳۹۸،
٤۱۰، ٤۱۱
همّت خان دیری← دیری، نوّاب میر
عیسی، همت خان
همت خان، ۱۸۲، ۲۷۲، ۲۷۳، ۳٦۷، ٤۰۷
همت دلیر خان، ۳۸۰
همت، محمّد عاشق، ٤۰۷
همت، محمد عاشق گورکهپوری← محمد
عاشق گورکهپوری
همدم کوکه، ۲۷۲، ٤۰۷
هندو، متهرا داس، ۲۷۴، ٤۰۸
هندی← بهگوان داس هندی
هنر← خوشتر، میرزا فضل الله
هنرور خان عاقل← عاقل، هنرور خان
هنرور خانی← خوشتر، میرزا فضل الله

ی

یقین، میر محمّد امین، ۲۷۵، ۳۳۱
یکتا، احمد یار خان، ۲۷۵، ۲۷٦، ۳۵۸،
٤۰۹
یکتا، محمّد اشرف کشمیری، ۲۷۶، ۲۷۸،
٤۰۹
یوسف بیگ نکهت← نکهت، یوسف بیگ
یوسف، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۷۱، ۱۸٦، ۲۰۸،
۲۲۷، ۲۷۵، ۲۸۷

نوّاب یحیی خان، ۱۹۰، ۳۷۱
نوازش خان رومی← طالع، نوازش خان
نوازش علی خان بلگرامی، ۲٦٤، ٤۰۳
نور جهان بیگم، ۲٤۲، ۲۸۳، ۲۸٤، ۳۹۱، ٤۱۲
نور محمّد← ملّا انور لاهوری
نور، ابراهیم، ٤۰۳
نورالحسن انصاری، ۳٦۹
نورالحسن خان بهادر، ۱۱۳
نورالدّین دهلوی، ۲۸۱، ۳۸۵
نورالعین واقف← واقف، نورالعین
نوری، ملّا نورالدّین محمّد ترخان، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲٦۵، ۳۹۸، ۳۹۹، ٤۰۳
نوشیروان عادل، ۲٦٦
نوید← نوری، ملّا نورالدّین محمّد ترخان
نویدی← نوری، ملّا نورالدّین محمّد ترخان
نهانی، ۲۸۵، ٤۱۲
نیاز، شاه وجه الله، ۲۶۱، ٤۰۱
نیاز، محمّد رضا گجراتی، ۲۶۲، ٤۰۲
نیاز، نصرت الله خان، میرزا لطف الله، ٤۰۲
نیازی، میر محمّد سمیع، ۲۶۲، ٤۰۲

و

واحد، سیّد عبدالواحد بلگرامی← میر عبدالواحد بلگرامی
واحدی← شاهدی بلگرامی
وارد← وداد، میرزا محمّد زمان
وارد، محمّد شفیع← محمّد شفیع وارد تهرانی
وارسته، سیالکوتی مل، ۲۶۸، ٤۰٤
واسطی← عبدالجلیل بلگرامی
واصل، شیخ جلال← شیخ جلال واصل
واصل، محمّد واصل خان، ۲٦٦
واصل، میرزا امامی، ۲۷۱، ٤۰۷
واصلی عرف میرزا امامی← واصل، میرزا امامی
واصلی، ملا کابلی، ۲۶۵، ٤۰۳
واصلی، میر نور علی، ۲۷۱، ٤۰۷
واقف، نورالعین، ۷۲، ۱۱۲، ۲۷۰، ۲۷۱، ٤۰۷، ٤۰٦
واقف، محمّد نقی، ۲٦۷
واقف، میرزا عبدالله، ۲۷۱
والا، اسلام خان خوستی سفیدونی← اسلام خان خوستی سفیدونی
والا، نوّاب میر ضیاءالدّین، اسلام خان، ۳۲۴
واله داغستانی، ۹۳، ۲۰۰، ۲۵۹، ۲٦۲، ۲۸۲، ۳۰٤، ۳۱۸، ۳۲۵، ۳۷٦، ۳۹۵، ۳۹٦، ٤۰۸، ٤۱۱
وجدان، میر معصوم، ۵۳، ۲٦۸، ۴۰۴، ٤۰٦
وجیه، مولوی وجیه‌الدّین، ۲٦۹
وحدت، شاه گل سرهندی← شاه گل وحدت سرهندی
وحشت، عبدالواحد، ۲٦۷، ٤۰۳

۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۷، ۳۷۶، ۳۸۲، ۳۸۷،
۳۹۰، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۰۵

ب

باجور، ۱۴۹
بلرهه، ۳۰۸، ۳۵۳
باغ انگوری بادشاهی، ۲۴۹
باغ بلند← باغ انگوری بادشاهی
باغ روشن آرا، ۳۷۵
باغ محمود، ۳۶۳
باغ محمودنگر، ۳۶۰
بالاپور، ۲۰۸
بتاله، ۴۰۶، ۲۳۰، ۲۷۰
بخارا، ۷۲، ۱۴۲، ۳۱۷، ۳۷۳، ۴۰۲، ۴۰۳
بدخشان، ۲۰۹، ۳۳۹، ۳۶۹
برلاس، ۲۷۵
برهان‌پور، ۲۲۶
بریلی، ۳۸۱
بسطام، ۳۲۰
بلخ، ۳۳۹
بلگرام، ۷۱، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰،
۱۷۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۵۵،
۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۱
بنارس، ۶۶، ۸۷، ۱۱۲، ۱۳۲، ۱۵۸، ۱۹۹،
۲۰۰، ۲۵۷، ۳۰۹، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۵۹
بندر بنگلور، ۳۷۹
بندرابن، ۳۳۲
بندرسورت، ۸۹، ۱۶۵، ۲۸۲، ۳۱۱، ۳۲۰،
۳۲۱، ۳۷۷
بنگال← بنگاله
بنگاله، ۷۴، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۶۱،
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۶۰،
۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸،
۳۲۱، ۳۲۲، ۳۶۲، ۳۸۱، ۳۸۸، ۳۹۰،
۴۰۰، ۴۰۸
بهار، ۱۶۱، ۱۶۷، ۳۳۳، ۳۴۴
بهکر، ۱۲۳، ۱۷۷، ۲۷۵، ۳۶۶
بهوپال، ۳۲۴
بهوجلا پهاری، ۳۴۶
بهیره، ۱۵۶
بیت الله ← کعبة‌الله
بیجاپور، ۳۰۲، ۴۰۲
بیسواره، ۱۱۱
بیکانیر، ۲۱۵

پ، ت

پاکستان، ۳۶۳
پانی‌پت، ۲۴۳، ۳۴۴
پتن، ۳۳۹
پتنا، ۷۹، ۹۹، ۱۱۰، ۲۰۱، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۳۴،
۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۸۴
پراگ← اله‌آباد
پشاور، ۲۵۰، ۳۵۱، ۳۸۶
پنجاب، ۱۲۵، ۱۴۸، ۲۵۵، ۳۲۰، ۳۵۹،
۳۷۳، ۳۸۱، ۴۰۴

اماکن

الف

آذربایجان، ۱۸۷
آگره، ۹۵، ۹۷، ۱۷۰، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۴۷،
۳۰۱، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۵۱، ۳۶۴،
۳۶۷، ۳۸۴، ۳۹۸، ۴۱۲
اتاوه، ۳۰۴، ۳۰۵
اترولی، ۱۷۰، ۳۶۳
اتک، ۳۹۸
اجمیر، ۸۲، ۱۵۱، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۶۲، ۳۰۱،
۳۹۱
احمدآباد، ۷۰، ۸۳، ۸۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۴،
۲۲۲، ۲۲۵، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۹
ادارهٔ ادبیات اردو، دهلی، ۳۰۸، ۴۱۰
استرآباد، ۳۵۸
اسلام‌آباد، ۳۹۰
اصفهان، ۹۰، ۹۲، ۱۸۰، ۲۲۱، ۲۷۴، ۳۰۱،
۳۰۹، ۳۲۵، ۳۶۷، ۴۰۸
افشار، ۱۸۷
اکبرآباد، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۸۵،
۸۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۴۴،
۱۵۰، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۶،
۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۹،
۳۳۲، ۳۳۸، ۳۶۰، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۳،
۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰،
۳۹۶، ۴۰۰
اکبرنگر، ۳۱۶
الور، ۹۸، ۱۷۲، ۲۰۲، ۳۲۷
الهآباد، ۷۳، ۸۰، ۹۲، ۹۳، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۵۷،
۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۲۴، ۲۵۷، ۲۷۲،
۳۱۳، ۳۳۵، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۶۸، ۴۰۷
امروهه، ۱۸۸، ۲۶۴، ۴۰۲
امن‌آباد، ۲۰۸
انبیر، ۳۴۱
انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۳۵۸
انجمن ترقّی اردو، هند، ۳۷۹
اندجان، ۲۶۰
اندری، ۶۲
اودگیر، ۳۳۸
اوده ۶۲، ۶۶، ۷۵، ۹۰، ۹۱، ۱۱۱، ۱۲۵،
۱۲۶، ۱۲۹، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۸۹، ۱۹۰،
۲۰۴، ۲۰۸، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۲،
۳۳۶، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۶۸، ۳۹۷
اورنگ‌آباد، ۷۲، ۹۸، ۱۲۱، ۱۴۳، ۲۰۸،
۲۰۹، ۲۵۴، ۲۶۷، ۲۷۰، ۳۱۱، ۳۱۲،
۳۲۷، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۹۷،
۴۰۳، ۴۰۶
ایران، ۵۳، ۵۷، ۶۱، ۷۹، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۷،
۱۳۹، ۱۴۴، ۱۶۶، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۲،
۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۶۳،
۲۶۵، ۲۶۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴،
۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۳۵،
۳۴۰، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴،

۲۶۲، ۲۶۷، ۲۸۲، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۷،
۳۲۲، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۶،
۳۶۲، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۹۶، ۳۹۸،
۴۰۲، ۴۰۶
دهایی (دیهایی)، ۳۶۸
دهلی، ۵۲، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۶۹، ۷۲، ۷۳،
۷۴، ۷۵، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۱،
۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۲۳،
۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۷،
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۱،
۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۴،
۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷،
۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۱،
۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹،
۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶،
۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸،
۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۵، ۳۰۱،
۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۱۸،
۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۹،
۳۳۰، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۷،
۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۵،
۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶،
۳۹۱، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۱۰
دیرهٔ غازی خان، ۴۰۵
دیوگیر، ۳۹۸
ذاکر حسین کالج، ۳۳۷

ر

راج محل ← اکبرنگر
راهون، ۴۰۶
رستم‌نگر، ۳۳۳
رواری، ۲۰۲
روضهٔ امام شهیدؑ، ۲۰۵
روضهٔ حضرت خواجه نظام‌الدّین اولیا،
۱۶۳، ۳۰۲، ۳۱۸
روضهٔ شاه عبدالجلیل، ۱۲۷
روضهٔ شیخ مینا، ۱۰۶
رون، ۵۴
رونه، ۳۰۰
روهیلکند، ۳۳۴
ری، ۹۰

س

سامانه، ۶۲
سبزوار، ۵۹، ۱۷۲
سرکیج، ۳۵۶، ۳۸۹
سرهند، ۶۲، ۹۲، ۱۶۹، ۱۸۳، ۲۴۲، ۲۵۱،
۲۵۵، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۶۸، ۳۷۹،
۳۸۹، ۳۹۸
سفیدون، ۱۶۹، ۲۵۵، ۳۹۸
سنام، ۳۶۵
سنبهل، ۸۷، ۲۰۳
سند، ۱۲۳، ۲۳۵، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۶
سندیله، ۱۰۴، ۲۳۲، ۲۶۰، ۳۳۱
سودره، ۳۹۷

پورب، ٣٤٦، ٣٨٨
تاج‌محل، ٣٢١، ٣٤٢
تالار امامیه، پنچکویان رود، ٣٦٣
تبریز، ٢٨٣
تجارا، ٩٨، ٢٠٢، ٣٢٧
ترکستان، ٢٧٥، ٣٩٥
ترکمان دروازه، ٣٣٧
تکیهٔ بابا شاه مسافر، ٣١١
توران، ١٢٠، ٣٣٩، ٣٩٦
تهانیسر، ٤٠٣
تهته، ١٢٣، ٢٣٥، ٣٢٢، ٣٢٨، ٣٨٠، ٣٩٤
تهران، ٣٤٥، ٤٠٥، ٤٠٩
تیس هزاری، ٤١٠

ج، چ

جابلسا، ٣١٠
جابلقا، ٣١٠
جام، ٢٥٥
جدّه، ٣٧٩
جلیسر، ٣٠١
جونپور، ٦٨، ١٠١، ١٧٩، ٢٠١، ٢٢١، ٢٤١، ٣٠٩، ٣٦٧
جهانسی، ٣٩٣
جَی‌پور، ٣٤١
جَی‌نگر، ٢٦٦
چال کلپانا، ٢٣٦
چاندنی چوک، ٣٩٨

ح، خ

حجاز، ٧٢، ١٣٧، ٢٠٩، ٢٨١، ٣١١، ٣٧٩
حوض شمسی، ٣٠٤، ٣٢٩، ٣٣٠
حویلی بیرم خان، ٤٠٤
حویلی حکیم امام‌الدّین اکسیر، ٣٢٤
حیدرآباد، ٣١٦، ٣٢٤، ٣٥١، ٣٦٥، ٣٨٥، ٤٠٢
خانپور، ٤٠٦
خاندیس، ٢٢٦، ٣٥٨
خانقاه فتحپور، ١٧١
خُجند، ٢٠٨، ٤٠٩
خداباد، ٤٠٢
خراسان، ٦١، ٢١٥، ٢٤٤، ٢٩٩، ٣٠٤، ٣٨٧، ٤٠٢
خلدآباد← اورنگ‌آباد
خواف، ٣٢٣
خوشاب، ٢٧٦
خیرآباد، ٧٠، ٢٣٢

د، ذ

دادری، ٢٣٦
دارالعلوم ندةالعلما، لکهنو، ٣١٢
درگاه اکبر بادشاه، ٣٩١
درگاه شاه مینا، ١٠٦، ٣٣٢
دروازهٔ کابلی، ٣٣١
دریای جمن، ٢٤٧، ٣١٦
دکن، ٦٦، ٧٢، ٨٩، ٩٨، ١٤٣، ١٨٣، ٢٠٥، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٥، ٢١٧، ٢٣٥، ٢٥٤،

قلعهٔ کهنه دهلی← کوتله فیرزو شاه
قلعهٔ گوالیار، ۸۸
قَنوج، ۲۳۲، ۲۴۷
قهپایه، ۳۴۹، ۳۹۰

ک

کابل، ۱۲۸، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۲۷، ۲۵۰، ۲۵۵، ۳۳۷، ۳۴۴، ۳۵۶، ۳۶۵، ۳۷۲، ۳۹۲
کاپیسا، ۳۴۴
کاشان، ۳۲۸، ۳۶۲
کالاباغ، ۳۹۶
کالپی، ۹۵، ۱۸۸، ۲۸۵، ۳۶۳، ۳۷۰
کالنجر، ۱۲۷
کامرو، ۱۴۵
کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد، ۳۴۹
کتابخانهٔ آنند رام مخلص، ۳۰۳
کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال، کلکته، ۳۱۸
کتابخانهٔ انجمن ترقّی اردو، کراچی، ۳۳۳
کتابخانهٔ خدابخش، پتنا، ۳۱۶، ۳۴۴، ۳۸۴، ۳۲۴
کتابخانهٔ رضا، رامپور، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۳۳
کتابخانهٔ سالار جنگ حیدرآباد، ۳۹۰
کتابخانهٔ سراج‌الدّین علی خان آرزو، ۳۴۹
کتابخانهٔ شبلی نعمانی، ۳۱۲
کتابخانهٔ مخلص، ۳۷۶
کتابخانهٔ مَدرَس، ۳۴۸
کتابخانهٔ موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۳۴۹
کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علی‌گره، ۳۲۴
کتبخانهٔ مظفرالدّین احمد گورکانی، ۴۰۸
کتهیر، ۲۳۱
کراچی، ۳۲۴
کربلا، ۳۲۴، ۳۳۸، ۳۹۸
کربلای معلّی، ۲۰۵
کربلای معلّی، کلکته، ۳۸۵
کرمان، ۲۵۳
کرناتک، ۳۶۹
کرنال، ۲۵۵
کشمیر، ۵۷، ۶۹، ۷۹، ۸۹، ۹۷، ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۶۷، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۹، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۶۶، ۲۷۸، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۸۳، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۱۲
کعبةالله، ۲۰۴، ۲۵۴، ۲۷۰، ۲۸۲
کلکته، ۳۴۴، ۳۶۱، ۳۸۵
کنجاه، ۱۹۳
کوتله فیروز شاه، ۳۷۹
کوکن، ۲۳۵
کوکوال، ۱۴۸، ۳۵۵
کول، ۲۶۶

سورت، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۸۶
سوندا، ۱۲۷
سونی‌پت، ۳۸۴
سهارن‌پور، ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۱۵
سهرند، ۳۳۰، ۳۶۸
سیالکوت، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۳، ۲۶۸، ۳۴۰،
۳۴۱، ۳۷۲، ۳۹۹
سیدپور، ۲۲۴، ۳۱۳
سیستان، ۳۴۱
سیف‌آباد، ۳۶۸
سیوستان، ۷۱، ۷۲، ۱۶۰، ۱۷۷، ۳۶۰، ۳۶۶
سیوهاره، ۸۷

ش

شالی‌کوب لاهور، ۳۵۶
شاهجهان‌آباد، ۸۰، ۹۰، ۹۴، ۱۰۳، ۱۱۶،
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۲،
۱۶۱، ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۲۴،
۲۲۹، ۲۳۶، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸،
۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۶،
۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۴،
۳۵۰، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۳،
۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۹۷، ۴۰۲،
۴۰۴، ۴۱۳
شمس‌آباد، ۲۴۷
شیراز، ۱۷۶، ۲۴۹، ۲۵۲، ۳۲۱، ۳۶۹، ۴۰۰

ص، ط، ع، غ

صفاهان، ۱۰۵، ۲۲۹
طایف، ۳۹۵
طوس، ۱۸۹
عراق، ۱۲۹، ۲۱۵، ۲۲۹
عرب، ۳۲۰
عظیم‌آباد، ۸۹، ۹۰، ۹۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳،
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۲۰۱، ۲۴۶، ۲۶۶،
۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۱۳، ۳۲۸، ۳۳۵،
۳۳۸، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۷۸
علی‌گره، ۳۰۸، ۳۶۸
غازی‌پور، ۳۱۳
غزنی، ۳۶۵
غزنین، ۱۶۸، ۲۷۵، ۴۰۹

ف، ق

فارس، ۳۱۷
فتح‌پور سیکری، ۹۶، ۱۰۰، ۱۵۰، ۳۲۶
فتح‌پور، ۲۵۵، ۳۴۵
فرخ‌آباد، ۱۴۲، ۱۶۵
فیروزآباد، ۳۰۶
فیض‌آباد، ۱۰۵، ۱۹۶، ۲۷۰، ۲۷۴
قبر شیخ محمّد افضل، ۳۶۴
قدم شریف رسول، ۳۲۴
قزوین، ۳۶۸
قلعهٔ آسیر، ۵۹
قلعهٔ ارک← قلعهٔ سرخ دهلی
قلعهٔ سرخ دهلی، ۳۴۲

متهرا، ۵۵، ۷۶، ۱۰۴، ۲۴۷، ۳۱۴، ۳۱۶،
۳۳۱، ۳۳۲، ۳۹۲
مجلس ترقی ادب، لاهور، ۳۶۵
محلهٔ قاضی‌پوره، ۳۶۳
محلهٔ نوهته، ۴۰۱
محمّدآباد بیدر، ۳۳۸
مدینه منوّره، ۱۰۲، ۱۳۷، ۳۷۷
مرادآباد، ۷۰، ۸۷، ۱۰۴، ۲۰۳، ۲۱۷، ۳۱۰،
۳۷۰، ۴۰۲، ۴۱۱
مرشدآباد، ۸۹، ۳۴۳، ۳۸۸
مرقد خواجه نظام‌الدّین اولیا← روضهٔ
حضرت خواجه نظام‌الدّین اولیا،
مرقد عبدالجلیل بلگرامی، ۳۶۳
مزار خواجه قطب‌الدّین بختیار، ۲۶۰
مزار شاه برهان‌الدّین غریب، ۲۵۴
مزار فایض‌الانوار نظام‌الدّین اولیا← روضهٔ
حضرت خواجه نظام‌الدّین اولیا
مسجد بیگم، ۳۲۲
مسجد جامع، ۳۴۲
مسجد فتحپوری، ۲۵۴، ۳۹۸
مشهد، ۳۰۷، ۳۵۷، ۳۶۵، ۳۸۹
مطبع اختر، دکن، ۳۴۰
مغل‌پوره، ۳۳۵
مقبرهٔ آقا حسینا، ۳۷۹
مقبرهٔ همایون، ۲۵۵، ۳۹۹
مقبرهٔ همسر اورنگ‌زیب، ۳۴۲
مقصودآباد، ۳۱۳
مکتبهٔ رازی، کراچی، ۳۶۳
مکّه معظّمه، ۱۳۷، ۱۸۲، ۳۱۱، ۳۳۹، ۳۶۸
ملاتوه، ۱۹۸
ملتان، ۵۹، ۲۶۸، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۳۶، ۴۰۴،
۴۰۵
مندو، ۱۵۱
موزهٔ سالارجنگ، ۳۱۶، ۳۲۴
مهرولی، ۳۰۴، ۳۲۹، ۳۳۰
میدان‌پوره، ۳۳۵
میلاپور، ۳۹۸
میوات، ۳۱۷، ۳۲۷

ن، و

نارنول، ۲۰۲، ۳۱۷
نخاس، ۱۰۷، ۲۸۱، ۳۲۴، ۳۳۳
ندرآباد، ۱۵۷
نورسته، ۲۱۴
نوشهره، ۳۹۲
نهر کرنال، ۳۹۸
نیشابور، ۲۵۴، ۳۰۰، ۳۹۷
نیهان، ۸۵
وادی پنج‌شیر، ۳۴۴

ه

هانسی، ۳۹۸
هرات، ۲۸۳، ۳۰۰
همدان، ۲۲۶
هند← هندوستان

کوه چنار، ۳۲۵
کوهستان یوسف زئی، ۱۴۹
کهنبایت، ۳۹۹

گ

گجرات شاه دوله، ۱۹۳، ۳۶۳، ۳۶۶
گجرات، ۵۷، ۷۰، ۸۳، ۸۴، ۹۰، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۷۷، ۱۹۴، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۴، ۳۰۴، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۸، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۶، ۳۹۹
گردیز، ۳۶۵
گل بهار، ۱۲۸، ۳۴۴
گلاب‌باری، ۲۵۳
گلپایگان، ۱۴۸
گنجه، ۴۰۹
گوالیار، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۸۸، ۱۸۷، ۲۶۰، ۳۲۵، ۳۷۶، ۳۹۱، ۴۰۰
گوپامئو، ۷۰
گورکهپور، ۷۸، ۹۸، ۲۷۳، ۳۲۸، ۴۰۷، ۴۱۳
گوندوانا، ۳۵۸

ل

لال قلعهٔ دهلی← قلعهٔ سرخ دهلی
لاهور، ۵۲، ۵۴، ۷۷، ۸۵، ۹۴، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۶، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۴، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۶
لاهیجان، ۳۰۹
لکهنو، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۹۴، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۹، ۴۰۷، ۴۰۸

م

مازندران، ۳۵۷
مالوه، ۳۵۳، ۳۹۶
مالیر، ۳۸۱
مانکپور، ۳۳۳، ۳۶۰
ماوراءالنّهر، ۱۰۱، ۲۹۹، ۳۱۷

کتاب‌ها

الف

آئینهٔ حیرت، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲
آب و رنگ، ۳۹۰
آتش‌کدهٔ آذر، ۳۸۲
آیین اکبری، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۸۹
ابجد فکر، ۳۰۵
اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، ۶۲، ۱۰۲، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۰۰، ۴۱۰
اخلاق ناصری، ۴۰۳
اسرارالصلوت، ۳۳۷
اصطلاحات نقشبندیه، ۳۳۴
امواج خیال در ستایش بلگرام، ۳۶۶
انبان معرفت، ۳۰۵
انشاء عقدالثمین، ۳۶۶
انشای منیر، ۳۹۰
انشای وقایع ستاره‌گره، ۳۶۶
انیس‌الاحبا، ۷۱، ۱۹۰، ۲۱۸، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۹، ۴۰۷
اوراد غوثیه، ۳۲۵

ب، پ

بادشاه‌نامه، ۳۲۷، ۳۲۹
باغ حیات بخش، ۳۷۵
باغ معانی، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴
بحرالاسمار، ۳۴۵
بحرالحیات، ۳۰۸، ۳۲۵
بحرالمعارف، ۸۵
برهان البیت، ۳۳۳
برهان قاطع، ۱۴۰، ۳۵۰، ۳۵۱
بوستان، ۳۸۵، ۳۹۶، ۳۹۹
بهار خلد، ۳۲۹
بهاگوت، ۴۰۳
بیاض شیخ فیروز منشی، ۳۵۶
بیاض صائب، ۳۰۳، ۳۶۷
بیاض، ۱۳۳، ۱۹۲، ۲۰۹
بینش ابصار، ۳۱۵
پر بوده چندرنایک (ناتک)، ۳۲۰

ہندوستان، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱،
۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۸۰، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۵،
۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸،
۱۰۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰،
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵،
۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۶،
۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰،
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۲،
۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۵،
۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۴۰،
۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱،
۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵،
۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵،
۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲،
۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸،
۳۰۹، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۲۹،
۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱،
۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۰،
۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹،
۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۶، ۳۸۷،
۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۰،
۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰،
۴۰۲، ۴۱۱
ہوشیارپور، ۴۰۶

تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۰۲، ۳۲۴، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۹۲، ۴۰۱
تذکرهٔ وارسته← جنگ رنگا رنگ
تذکرهٔ هندی، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۷۹، ۳۸۵
تذکرةالاولیا، ۱۷۳، ۳۶۵
تذکرةالشعرا، ۷۲، ۱۷۳، ۳۴۰، ۳۴۸، ۳۵۶، ۳۶۵
تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۵
تسلیةالفواد فی قصاید آزاد، ۳۱۱
تضمین اشعار مثنوی، ۳۳۴
تغلق‌نامه، ۳۲۸
تکملةالشعرا، ۳۳۷
تمسک نجات، ۳۲۹
تنبیه‌الغافلین، ۴۰۵

ج، چ

جنگ رنگا رنگ، ۴۰۵
جنگ‌نامهٔ محمّد اعظم شاه، ۳۴۸، ۳۵۳
جواب شافی، ۴۰۵
جواهر القلم، ۳۶۶
جواهر خمسه، ۳۰۸، ۳۲۵
جواهرخانه، ۳۱۵
جوش و خروش، ۳۴۸
جهان آشوب، ۲۷۷
چار گوهر، ۳۹۰
چراغ هدایت، ۳۰۸
چمنستان شعرا، ۳۷۸، ۳۹۷، ۳۹۸
چمنستان، ۳۸۵
چهار چمن، ۳۲۱
چهار عنصر بیدل، ۳۰۰، ۳۳۲
چهار کیفیت، ۳۱۰

ح، خ

حجّت ساطع، ۱۴۰
حدیقهٔ هندی، ۲۲۰، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۶۱، ۳۸۴، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳
خسن نامدار خانی، ۳۱۴
حسن و دل، ۷۷، ۳۲۵
حسن و عشق، ۱۲۶
حقانی هندی، ۳۵۵
حل شبهات و شرح مصطلحات دیوان خواجه حافظ شیرازی، ۳۵۵
حل مثنوی مولانا روم، ۳۱۳
حوض شمسی، ۱۰۲
حیات رحمت خان، ۳۳۴
حیات شیخ عبدالحق، ۴۰۰
خازن‌الشعرا، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۳۵
خزانهٔ عامره، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۶۶، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۹، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۶
خسرو شیرین، ۱۲۶، ۱۸۴
خلاصةالانساب، ۳۳۴
خمسهٔ نظامی، ۳۵۸، ۳۸۵
خوش‌معرکهٔ زیبا، ۳۵۲

ت

تاریخ اعظمی، ۳۵۰، ۳۸۷، ۳۹۲، ۳۹۹
تاریخ الفی، ۳۰۰، ۳۴۵
تاریخ بدایونی← منتخت‌التواریخ
تاریخ چغتا، ۳۱۶، ۴۰۴
تاریخ حسن، ۳۰۳، ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۳۷، ۳۳۹،
۳۴۱، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۸۰،
۳۸۲، ۳۸۷، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۹
تاریخ حقی، ۳۲۹
تاریخ صبح صادق، ۳۶۲
تاریخ فیروز شاهی، ۳۳۰، ۳۵۴
تاریخ محمّدی، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸،
۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴،
۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۴،
۳۶۶، ۳۷۳
تاریخ مشایخ چشت، ۳۹۸
تاریخ نظامی، ۹۹، ۳۰۰
تبصرةالناظرین، ۳۶۰
تحریر اقلیدس، ۳۶۰
تحفهٔ سامی، ۳۵۸
تذکرهٔ بی‌نظیر، ۳۰۵، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۷،
۳۴۰، ۳۴۸، ۳۵۹، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴،
۳۹۶، ۴۰۲
تذکرهٔ حسینی، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۹،
۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱،
۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۳،
۳۵۸، ۳۶۴، ۳۷۵، ۳۹۲، ۴۰۱
تذکرهٔ حیدری، ۳۴۴
تذکرهٔ سرخوش، ۷۵
تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۲۰، ۳۴۵، ۳۶۲،
۳۸۴، ۳۸۸، ۳۹۲، ۴۰۲، ۴۰۵
تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۳۷،
۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۶،
۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷،
۳۹۲، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۹
تذکرهٔ شورش، ۳۴۴
تذکرهٔ عشرت افزا، ۳۹۶
تذکرهٔ عشقی، ۳۴۴، ۳۷۹، ۳۸۵
تذکرهٔ علمای هند، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۵،
۳۵۵، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۶
تذکرهٔ مخلص، ۳۰۰، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹،
۳۳۲، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲،
۳۴۳، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۵۷،
۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸،
۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴،
۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲،
۳۸۳، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۷،
۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۰۹
تذکرهٔ مردم دیده، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۵۲،
۳۸۰، ۳۹۶
تذکرهٔ میخانه، ۳۳۹، ۳۵۷
تذکرهٔ میر حسن، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۷۹
تذکرهٔ نسوان، ۴۱۱.

۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۰۸،
۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲
ریاض‌العارفین، ۳۰۲، ۳۴۰، ۳۵۶، ۴۱۱،
۴۱۲
ریاض‌الوداد، ۱۲۵
زعفران زار کشمیر، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۴، ۳۲۰،
۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹،
۳۴۳، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴،
۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۳، ۴۰۸، ۴۰۹
زیب منشأت، ۱۱۰

س

ساز و برگ، ۳۹۰
ساقی‌نامه، ۱۱۹، ۲۴۰، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۴۸،
۳۸۹، ۳۹۲، ۴۰۳
سبحة‌المرجان، ۳۱۱
سبعهٔ سیاره، ۱۵۶، ۳۱۱
سحر حلال، ۳۸۵
سرّ اکبر، ۳۴۷
سراج منیر، ۳۹۰
سراج‌اللّغت، ۶۷، ۳۰۸
سرو آزاد، ۷۲، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰،
۳۱۲، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۵۷، ۳۶۸،
۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۹۰، ۳۹۵، ۳۹۹
سفینهٔ آقا محمّد حسین پیکا، ۵۹
سفینهٔ انتخابی صائب← بیاض صائب
سفینهٔ بی‌خبر، ۳۱۸، ۳۱۹
سفینهٔ خوشگو، ۳۱۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲،
۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰،
۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۹،
۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۸،
۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵،
۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶،
۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳،
۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰،
۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۶،
۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲،
۳۸۳، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷،
۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵،
۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹
سفینهٔ هندی، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹،
۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵،
۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳،
۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳،
۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰،
۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۰،
۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۶۰،
۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸،
۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴،
۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲،
۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۲،
۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۱،
۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷،
۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰

خیرالمجالس، ۳۰۸، ۳۶۸، ۴۱۰

د، ذ

داد و فریاد، ۱۲۲، ۳۴۰
درد و الم، ۳۹۰
دستورالفصاحت، ۳۱۸، ۳۳۳، ۳۷۸، ۳۸۵
دل و جان، ۹۶، ۳۲۵
دیوان آتمارام، ۱۲۶
دیوان خسرو، ۲۷۰
دیوان خواجه حافظ شیراز، ۲۱۰
دیوان رام سنگه، ۲۳۹
دیوان سعدی، ۲۷۰
دیوان شیخ محمّد علی حزین، ۱۱۶
دیوان عبدالعلی، ۳۶۴
دیوان عمید، ۳۶۵
دیوان فروغی، ۳۷۵
دیوان فغانی، ۲۷۱
دیوان مطهّر، ۳۸۴
دیوان ملّا محمّد حسین نظیری، ۲۵۷
ذخیرةالخوانین، ۳۲۹
ذکرالملوک← تاریخ حقی

ر، ز

راگ درپن، ۳۶۸، ۳۶۹
رام و سیتا، ۳۹۱، ۲۴۳
رامایانا، ۳۴۵
رجم‌الشیاطین← جواب شافی
رسالهٔ تقریب، ۳۶۶
رسالهٔ رموزات، ۳۶۶
رسالهٔ روایح، ۳۴۸
رسالهٔ عبرةالغافلین، ۳۵۲
رسالهٔ عروض سیفی، ۳۳۳
رسالهٔ موسیقی، ۳۶۶
رساله در اثبات واجب و نبوّت و خلافت خلفای ثلثه، ۱۸۲
رشتهٔ گوهر، ۳۱۵
روز روشن، ۳۰۰، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۵۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۹۰، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۱
روزنامچهٔ عبدالقادر غمگین، ۳۸۵
روضةالاحباب، ۱۳۶، ۲۰۴
روضةالاولیا، ۳۱۱، ۳۱۲
ریاض‌السواد، ۳۴۲
ریاض‌الشعرا، ۹۳، ۱۳۴، ۱۴۸، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۹، ۲۲۲، ۲۶۰، ۲۷۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۵، ۳۹۶،

صفحه‌ای از نسخهٔ خطی حدیقهٔ هندی

سفینةالاولیا، ۳۴۷
سفینةالشوق، ۳۶۰
سکینةالاولیا، ۳۴۷
سلسلةالخواص، ۱۲۹، ۳۴۵
سلسلةالذهب، ۱۲۹
سنابل، ۳۵۵
سندالسعادات، ۳۱۱
سنگهاسن بتّیسی، ۳۴۵
سیرالاولیا، ۳۹۸
سیرالمنازل، ۳۳۰، ۳۸۴، ۳۹۸، ۴۱۰

ش

شاه و ماه، ۱۵۱، ۳۵۷
شاهنامهٔ فارغی قمی، ۳۳۷
شاهنامهٔ فرخ سیری، ۳۳۶
شاهنامه، ۱۱۸، ۱۷۶، ۱۸۳، ۳۵۳
شجرهٔ طیبه، ۳۱۱
شرح صحیح بخاری، ۳۱۱
شرح قصهٔ چهار برادر، ۳۵۵
شرح ملّا، ۱۷۰
شرح‌الشعرا، ۷۸
شرفیه، ۱۱۶
شکرستان خیال، ۳۸۵، ۴۰۵، ۴۰۶
شمامةالعنبر، ۳۱۱
شمع انجمن، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۱۲
شمع جهان افروز، ۱۴۹
شور جنون، ۱۵۶
شور خیال، ۳۱۵
شیرین خسرو، ۴۰۳

ص

صبح صادق، ۱۶۵، ۳۶۲
صبح گلشن، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۱۰
صحف ابراهیم، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۹
صفات کائنات، ۴۰۵
صلصلةالجرس، ۳۴۵

ط، ظ

طبقات اکبری، ۳۰۰، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۸۹
طبقات شاهجهانی، ۳۰۱، ۳۲۹، ۳۵۷
طبقات ناصری، ۱۴۴، ۳۵۴
طبقات‌الشعرا، ۳۵۶، ۳۹۶
طلسم اعظم، ۳۱۱
طور تجلّی، ۳۲۹

صفحه‌ای از نسخهٔ خطی حدیقهٔ هندی

آخرین صفحهٔ نسخهٔ خطی حدیقهٔ هندی

طور معنی، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۶،
۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۸، ۳۴۸، ۳۵۶، ۳۶۵،
۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۸۴،
۳۸۷، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۷
ظفرنامه بهادر شاهی، ۳۶۵
ظلّ‌الشمسین، ۳۲۹

ع، غ

عالم‌آرای عباسی، ۳۸۷
عبدالرحیم خان‌خانان (انگلیسی)، ۳۵۸
عرفات‌العاشقین، ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۲۶، ۳۲۸،
۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۵،
۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۴، ۳۷۹، ۳۸۴،
۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۹، ۴۰۳
عزیز و شاهد، ۳۷۲
عشقیه، ۱۱۶
عقد ثریا، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۹،
۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۵، ۳۳۶،
۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۵۲،
۳۶۰، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۸، ۳۹۶،
۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸
علم‌الکتاب، ۳۳۷
عمدة المنتخبه، ۳۱۸، ۳۳۴، ۳۵۲
عمل صالح، ۳۲۱، ۳۴۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۰
عوارف‌المعارف، ۳۴۳
غرة‌الکمال، ۳۵۴، ۱۴۴
غزالی مشہدی حیات اور کارنامے، ۳۵۶
غزلان الهند، ۳۱۱

ف

فارسی بلگرام، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۵۵، ۳۶۰،
۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۷۳، ۴۰۵
فارسی‌گو شعرای اردو، ۳۳۳، ۳۳۴
فتح‌العزیز، ۳۶۸
فتوحات فیروز شاهی، ۳۳۰
فرهنگ جهانگیری، ۵۴
فرهنگ سخنوران، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲
فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان،
۳۰۸
فصوص‌الحکم، ۱۷۰، ۳۶۴
فواتح‌الولایت، ۱۲۸، ۳۴۴
فوایدالفواد، ۴۱۰
فهرست نسخ خطّی فارسی، سالار جنگ،
۳۹۰

ق، ک

قاموس‌اللغة، ۳۶۶
قرآن مجید، ۱۶۹، ۲۸۰
قصّهٔ چار درویش، ۱۲۶
قصّهٔ چندرهانس، ۳۸۴
قصّهٔ حسن و دل، ۳۱۴
قصّهٔ حسن و عشق، ۳۶۵
قصّهٔ کامروپ و کام‌لتا، ۱۰۳
کارنامه، ۲۴۱، ۳۹۰
کاروان هند، ۳۹۰
کافیه، ۳۱۵، ۳۸۸
کتاب‌الاحادیث، ۳۴۵

مثنوی معنوی مولوی، ۸۱، ۱۷۶، ۳۶۶، ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۰۴
مثنوی مولوی معنوی← مثنوی معنوی مولوی
مثنوی نور علی نور، ۳۴۸
مثنوی نورنامه، ۳۸۹
مثنوی نیرنگ عشق، ۳۷۲
مجالس‌المؤمنین، ۳۶۷
مجمع‌الانتخاب، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۵۲
مجمع‌البحرین، ۳۴۷
مجمع‌النفایس، ۶۶، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۸
محمود و ایاز، ۳۰۲
مخزن نکات، ۳۰۶، ۳۳۷، ۳۵۲، ۳۷۹
مخزن‌الاسرار، ۳۱۰
مخزن‌الغرایب، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۸، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲
مدارالافاضل، ۲۰۰
مرأت جهان‌نمای، ۳۱۵
مرأةالجمال، ۳۱۲
مرأةالخیال، ۸۶، ۱۱۰، ۱۵۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۲۱، ۳۴۰، ۳۴۸، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۷۲، ۳۹۰، ۳۹۳، ۴۱۲
مرأةالعالم، ۷۸، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۸۹، ۳۹۹
مرأت‌الواردات← تاریخ چغتا
مردم دیده، ۳۰۵، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۷۷، ۳۹۴، ۴۰۴، ۴۰۶
مرقع دهلی، ۳۸۳
مصطلحات‌الشعرا، ۴۰۴، ۴۰۵
مطلع‌السعدین، ۴۰۵
مطول، ۱۲۸
مظهرالنور، ۲۰۸
معارف لدنّیه، ۳۰۶
معجزالکمال، ۳۸۵
معراج‌الخیال، ۱۷۸
معراج‌نامه، ۳۲۵
معمور، ۳۵۹
مقالات‌الشعرا، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۳۲، ۳۴۷، ۳۶۷، ۳۷۷
مناقب حسن رسول نما، ۳۶۳
مناقب مرتضوی، ۳۹۸

کچهری‌نامه، ۳۷۰
کدخدایی فرخ سیر، ۳۶۶
کشف‌الغطا، ۳۴۲
کلمات‌الشعرا، ۱۱۰، ۱۳۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۹
کلید مخازن، ۳۰۸

گ، ل

گرنتهٔ بابا نانک، ۳۲۰
گل اورنگ، ۳۸۹
گل رعنا، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۶۰، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۰۹
گل فشان، ۳۹۹
گلدستهٔ مودودی، ۳۳۳
گلدسته، ۳۱۵، ۳۹۰
گلزار ابرار، ۳۵۵
گلزار اعظم، ۳۹۷، ۳۹۸
گلزار جعفری، ۱۲۸
گلستان نیرنگ، ۴۰۴
گلستان، ۳۸۵، ۳۹۶
گلشن اسلام، ۳۵۰
گلشن فطرت، ۳۲۷
گلشن هند، ۳۱۸، ۳۳۳
گلشن، ۱۴۰
گل‌گشت بهار ارم، ۳۳۲
گنج روان، ۳۱۵
گنج طلسم، ۳۲۹
لطائف اکبری، ۳۳۳
لوایح جامی، ۳۳۷، ۳۴۸، ۳۴۹

م

ماثر رحیمی، ۳۵۸، ۳۸۷
مآثرالامرا، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۷، ۳۵۳، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۸۷
مآثرالکرام، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۰، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۰۹
مارشل، ۳۰۰، ۳۳۴، ۳۴۵، ۳۶۶
مثنوی آب و رنگ، ۳۹۰
مثنوی حسن و عشق، ۳۴۸
مثنوی رام سیتا، ۱۹۰، ۳۷۱
مثنوی شاه و عزیز، ۱۹۳
مثنوی شمس‌الضحی، ۲۰۴
مثنوی قضا و قدر، ۳۴۸
مثنوی مظهر عشق، ۳۳۴
مثنوی مظهرالبرکات، ۳۱۱

وقایع گولکنده← وقایع نعمت خان عالی
وقایع نعمت خان عالی، ۱۷۶، ۳۶۶

ه، ی

هدایه، ۳۱۵
هزار شعاع، ۳۵۶
هشت بهشت، ۱۴۴، ۳۵۴
هفت اقلیم رازی، ۵۴، ۳۳۴، ۳۸۷، ۳۹۹
همایون‌نامه، ۴۱۱
همیشه بهار، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۹
هیر رانجها، ۱۲۶، ۳۰۵، ۳۸۵
ید بیضا، ۸۳، ۱۵۰، ۱۷۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۳، ۳۸۰، ۳۹۰، ۴۰۹
یوسف و زلیخا، ۱۰۵، ۳۹۱
An Oriental Biographical Dictionary
۳۲۹، ۳۵۹، ۳۷۵

منتخب‌التواریخ، ۹۶، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۵، ۲۱۶، ۲۲۸، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۱۲
منتخب‌اللطایف، ۳۰۰، ۴۱۲
منثورات فطرت، ۳۲۷
منشأت برهمن، ۳۲۱
منور نامه← نورنامه
مونس جان، ۴۱۱
مهابهارت، ۱۴۹، ۳۴۵، ۳۵۶، ۳۸۱
مهر و ماه، ۱۸۰، ۳۶۷
میخانه، ۳۰۱، ۳۳۹، ۳۸۴، ۳۹۹

ن

ناز و نیاز، ۱۶۰، ۳۶۰
نالهٔ درد، ۳۳۷
نالهٔ عندلیب، ۳۳۸
نتایج‌الافکار، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۹۰، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۰۹
نجات‌الرشید، ۳۴۵
نزهة‌الخواطر، ۳۶۶، ۴۱۰
نشتر عشق، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۲۰، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲
نصاب‌الصبیان، ۳۶۶
نظام‌التاریخ، ۲۱۹
نفایس‌المآثر، ۳۰۱، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۹
نکات شیرین، ۴۰۶
نگارستان سخن، ۳۶۷، ۳۸۷، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۹
نل و دمن، ۱۲۶، ۲۲۴
نوابی عهد کے ہندوؤں کا فارسی میں یوگدان، ۴۱۳
نور نامه، ۲۳۹، ۳۸۹
نور و صفا، ۳۹۰

و

وافیه فی علم‌العروض و القافیه، ۳۷۷
واقعهٔ حیدرآباد← وقایع نعمت خان عالی
وردیه، ۱۱۶
وسم اسکند، ۴۰۳
وقایع حیدرآباد← وقایع نعمت خان عالی

Hadiqa-e Hindi

(Chaman IV)

جمله‌های عربی

الناس علی دین ملوکهم، ۵۲
بردالله مضجعه، ۶۸
إنَّا لِلّهِ وَإنَّا إلَیْهِ رَاجعونَ، ۱۳۲
لِّمَنِ الْمُلْكُ الْیَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، ۱۷۵
المفلس فی امان الله، ۲۳۶
الحمد لله و المنة، ۲۹۷

Prakashika Series Number-22

General Editor:

Kanwar Sameer Lather

Director

Ministry of Culture

Government of India

Hadiqa-e Hindi

(Chaman IV)

By: Bhagwan Dass Hindi

Editor:

Sharif Husain Qasemi

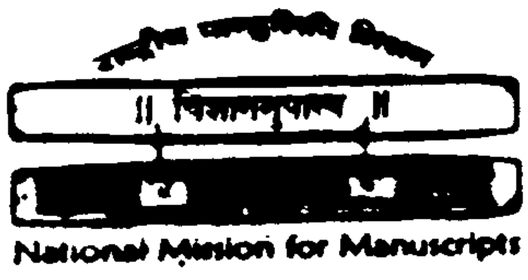

Published by:

National Mission for Manuscripts, New Delhi.

Asila Offset Printers, New Delhi

Published by:
National Mission for Manuscripts
11-Mansingh Road,
New Delhi-110001
Phone : +91 11 2307 3387
E-mail : director.namami@nic.in
Website : www.namami.org

Co-Published by:
ASILA OFFSET PRINTERS
1307-8, Kalan Mahal, Darya Ganj,
New Delhi-110002
Phone : +91 11 23289539
Email : javedasila@gmail.com

Price : ₹ 500/-

ISBN : Series : 978-93-80829-02-9
Book : 978-93-80829-34-0

First Published 2015

© 2015, National Mission for Manuscripts
All rights reserved, including those of translation into foreign languages. No part of the book may be reproduced, stored in a retrieval system, or transmitted in any form, or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording or otherwise, without the written permission of the publisher.

आमुख

भारत में फ़ारसी भाषा छः शताब्दियों से अधिक समय तक संस्कृति, साहित्य एवं प्रशासनिक भाषा रही है। फ़ारसी साहित्य के कुछ पहलुओं मे हमारा योगदान अद्वितीय एवं सराहनीय है। फ़ारसी भाषा के कवियों के जीवन–चरित्रों का जो पहला संग्रह प्राप्त होता है, उसका नाम 'लुबाब–उल–अलबाब' है, जिसे 'सदीद–उल–दीन' औफ़ी ने 13वीं शताब्दी में भारत में ही संकलित किया था।

'हदीक़ा–ए–हिन्दी' (चतुर्थ चमन) का जीवन चरित्र संग्रहों के लेखन में अद्वितीय योगदान है। भारत में संकलित अधिकांश संबंधित फ़ारसी कवियों एवं दूसरे फ़ारसी भाषायी क्षेत्रों के कवियों का वर्णन है। 'हदीक़ा–ए–हिन्दी' का जीवन चरित्र लेखन में अद्वितीय योगदान इसलिये है कि इसमें उन फ़ारसी भाषा के कवियों के जीवन–चरित्र एवं उनके कार्यों का आलोचनात्मक मूल्यांकन है, जिनका जन्म या पालन–पोषण भारत में हुआ। 'हदीक़ा–ए–हिन्दी' का संपादन एक प्रसिद्ध फ़ारसी कवि एवं विद्वान 'भगवान दास हिन्दी' ने 1211 हिजरी/1798 ईसवी में किया, जिसमें 444 कवियों का जीवन–चरित्र उपलब्ध है।

इस महत्वपूर्ण कार्य से यह सिद्ध होता है कि सभी भारतीयों ने बिना किसी धार्मिक एवं जातीय भेदभाव के, फ़ारसी साहित्य के विकास में अत्यधिक योगदान दिया, जिससे फ़ारसी भाषा में संसार में भारत अपना एक विशिष्ट एवं गौरवपूर्ण स्थान बनाने में सफल रहा।

'नेशनल मिशन फ़ॉर मैन्यूस्क्रिप्ट्स्', फ़ारसी के जाने–माने एवं प्रतिष्ठित विद्वान, प्रोफ़ेसर शरीफ़ हुसैन क़ासमी का आभारी हूँ, जिन्होंने इस पाण्डुलिपि 'हदीक़ा–ए–हिन्दी' का आलोचनात्मक एवं व्याख्यात्मक सम्पादन सम्पन्न किया। प्रोफ़ेसर क़ासमी ने अपने विद्वत्वपूर्ण, व्याख्यात्मक एवं एक सौ प्रमाणिक स्रोतों से इस संस्करण को सम्पूर्ण बनाया।

मैं आशा करती हूँ कि इस संस्करण का भारतीय उपमहाद्वीप में लिखे गये फ़ारसी भाषा के कवियों के जीवन–चरित्र के क्षेत्र में अपना विशिष्ट एवं महत्वपूर्ण स्थान होगा।

डॉ. संघमित्रा बसु
समन्वयक, प्रकाशन
राष्ट्रीय पाण्डुलिपि मिशन

Preface

Persian has been the language of the court as well as of culture at large during the long period of Muslim rule in India extending over several centuries. This long period witnessed the production of enormous original literature in this language. Works on history, biography of poets, saints, calligraphers, musicians, nobles, poetical compositions, stories and fiction, science, art of warfare, politics, geography, geology, farming etc produced in India in Persian leads one to believe that the chief glory of medieval India has been the thirst of people for knowledge.

It is a point to note that in some branches of Persian literature, India has proved to be ahead of the Persian speaking world from where we imbibed Persian language and its literary and cultural traditions. Only a few instances in this regard would suffice to corroborate this distinction.

We are justly proud of the fact that *Kashf-ul Mahjub*, the earliest authentic and basic work on Sufis biography and Sufism in Persian was written in our sub-continent. It served as a model and a basic source for the subsequent writers on this subject. Its author Shaikh 'Ali b. 'Uthman, lovingly called Data Ganj Bakhsh (d. 465/1072), was the earliest Muslim saint who came to our sub-continent and settled down permanently at Lahore.

A large number of eminent Sufis coming from across the Indian border at that time made it a point to stay at his *Khaneqah* for blessings and then proceed to other destinations in India for permanent settlement and embark upon their mission to propagate humanism. Khwaja Moinuddin (d. 6 Rajab 633 A.H.), the founder of

Chishti order in the sub-continent, is one of those who made a sojourn at the *Khaneqah* of Data Ganj Bakhsh.

Sadiduddin Mohammad Aufi, born at Bukhara, after visiting a number of great centres of learning in Trans Oxiana and Khurasan, settled down in India a little earlier than the outburst of the Mongol storm over his native land and the adjoining areas. He attached himself to the court of Nasiruddin Qubacha, the governor of Sind and Multan under Qutbuddin Aibak (1206-1210), the first Mamluk Sultan of India. After the defeat and destruction of Qubacha in 626/1228, he came to Delhi and engaged himself till his death in scholarly pursuits. Apart from some of his other works, particularly *Jawami'-ul Hikayat* wa *Lawami'-ur Riwayat*, an encyclopaedia of knowledge, his *Lubab-ul Albab* a biography of Persian poets completed in Uchch and dedicated to Qubacha's minister 'Ain-ul Mulk Fakhruddin Husain Ash'ari, enjoys the distinction of being the first work of its kind in the history of Persian literature. The *Adab-ul Harbwash Shuja'at* (rules of battle and bravery) of Fakhr-i-Mudabbir[1], the earliest work on the art of warfare was written in India in 626/1228 and dedicated to Sultan Shamsuddin Iltutmish (1211-1236). It is said about this work that:

> "Perhaps, civilized mankind found no other author between Fakhr-i-Mudabbir and Clauswize, who gave themselves to mediate so much on war".

The *Ain-e Akbari* by Abul Fazl 'Allami (d.1011/ 1602), a statistical record of the period, is the earliest attempt at the computation of gazetteers and as such occupies an unrivalled place in the whole realm of Persian literature. Similarly, India's contribution to the fields like Persian lexicography, Persian grammar and translations from some Indian languages into Persian is enormous.

---

1. He lived in the days of the later Ghaznavid rulers and passed all his life as a dedicated scholar. His *Shajarat-ul Ansab* and *Adab-ul Herbwash Shuja'at* occupy a unique place in the annals of Persian literature.

unique and commendable. Even some works in English were also rendered into Persian during the 19th century[1]. In this regard, abundant archival material and epigraphical literature is also to be referred to.

The compilation of *Lubab-ul Albab* proved to be so auspicious and productive that after it till the end of the 19th century of Christian era, not less than one hundred and eleven *Tazkiras* of Persian and Urdu poets were written in Persian in our sub-continent[2].

It is a point to be noted that these are not mere biographies of Persian poets, but references to the other aspects of political and social life of the people and geographical informations make them more relevant even today for the social scientists.

Hadiqa-i-Hindi, by Bhagwan Das pen-named Hindi, is an important *Tazkira* of its kind written in 1200/1785. Its main feature, which distinguishes it from other works of this genre, is its being a *Tazkira* of only those Persian poets who were either born or brought up in India.

Bhagwan Das Hindi has recorded his detailed life account in his two works – *Hadiqa-i-Hindi* and *Safina-i-Hindi*. Apart from these two works, Mohan Lal Anis in his *Anis-ul Ahibba* and Mohammad Muzaffar Husain Saba Gopamavi in his *Ruz-i-Raushan* have briefly introduced Hindi. The information given in *Anis-ul Ahibba* is to be regarded authentic as its author was a contemporary of Hindi and personally acquainted with him.

---

1. One Shaikh Hanka translated a work on cookery from English into Persian in 1253/1837 with the help of a perfect linguist named Warith 'Ali Karati. (See Rieu, Vol. III, Ms. No. Or.2028, A996)
2. Based on the estimate available in *Tazkira-Nawisi-i-Farsi Dar Hind-o-Pakistan* by Dr. Sayyed 'Ali Raza Naqavi, *Matbu'at-i-'Ilmi*, Tehran, 1964. But this is not a complete list for some *Tazkiras* have been discovered later not included in this book. *Hadiqa-i-Hindi* is one of them not known to Dr. Naqavi.

Moreover both Anis and Hindi were pupils of Mirza Fakhir-i-Makin[1] (d.1221/1806), a renowned poet of Persian. Therefore it is possible that both have met and fondly informed each other about their biography and activities in literary field.

It is, however, interesting to note that a number of *Tazkiras* of Persian poets were written during the life time of Hindi and even afterwards, but surprisingly a reference to Hindi is not found in most of these *Tazkiras*.

On the basis of the above mentioned sources, an account of Hindi's life and literary achievements can be compiled as under:

Bhagwan Das Hindi is a Persian poet and writer of the 18th century of Christian era. He was a son of Dalpat Das son of Harbans Rai. Hindi was born at the residence of Lala Ram Gholam Qanungo, his maternal grandfather in 1164/1750-51 at Saidpur[2] in modern Uttra Pradesh. Most of the members of his family served the government establishments of the day. His family of Srivastava Kayesths originally belonged to Kalpi in present Uttra Pradesh. Lal Man, one of his forefathers, left Kalpi for Sondha (in U.P.) and permanently settled down there. Lal Man built a beautiful mansion and laid a garden in Sondha and lived comfortably there. He had a handsome son named Chandra Sen. He was so grieved and disturbed due to the sad demise of his father that he gave up worldly affairs and passed his life wandering in forests and mountains. He used to go to forests in the morning and return in the evening from there. Ultimately, one

---

1. His great grandfather came to India in the company of 'Ali Mardan Khan whom Shahjahan had invited from Qandahar and later bestowed on him the title of "*Amir-ul Umara*". Makin was esteemed for having offered instruction to Shah Alam II in the art of versification. As Abdali's recurrent invasions ruined Delhi, the birth-place of Makin, he moved to Lucknow where a number of disciples gathered around him. His *Diwan* contains twelve thousand verses.
2. As stated in *Anis-ul Ahibba*, p.194, the family of Hindi belonged to Kadh (Makdh) Kalinjar in the vicinity of Suba Malva. In *Ruz-i-Raushan*, p.96, his family is said to come from Kalinjar and Hindi was born in Lucknow. This is not correct in view of the information provided by Hindi himself.

day he was lost in jungles not to return. Chandra Sen had a son named Kirpal Das. He was an intelligent and wise person. After his father's death, he came to Delhi and approached the court of Shahjahan (1037-1068/1628-1657) to get the royal favours renewed. Obviously in view of the brilliant services of his family to the court of Shahjahan, a *mansab* and *jagir* was granted to him to live comfortably. When Kirpal Das died, his son Badli Das contacted the contemporary court to inherit the royal facilities granted to his father. While waiting for the royal response, he was called to come to the court. The robe of honour (Khil'at), the title of Rai and a *jagir* was awarded to him. [Perhaps Badli Das is the first person in his family to receive the title of "Rai".] Badli Das had four sons namely Sahru Mal, Diwan Singh, Suha Singh and Kesri Singh. Bulaqi Das, a son of the uncle of Hindi's father, was a wise man. He was holding the post of *Mushref-e 'Arz-i-Sipah* (*Mushref-i-Tashihai Shimali-i-Sepah*[1]) during the governorship of Burhan-ul Mulk Sa'adat Khan Nishapuri (1136-1151/ 1723-1738), the founder of Ouadh State. He remained in the service till the rule of Nawwab Asefuddaulah Bahadur (1189-1212/1775-1797). He was a godly person and a poet who versified *hamd* in Brij. He had a son Sada Nand. Makhan Singh son of Sada Nand died in his youth.

Harbans Das, grandfather of Bhagwan Das Hindi, was known for his magnanimous character. He came to Lucknow with his son Dalpat Das at the instance of his uncle Bulaqi Das during the reign of Nawwab Burhan-ul Mulk Sa'adat Khan. He even forced his other brother Lala Moti Lal to join him at Lucknow.

The grandfather of Bhagwan Das Hindi had four sons namely Lala Lekhraj, Saptahat, Mohan Lal and Dalpat Das. Dalpat Das, father of Bhagwan Das, was not interested in the worldly affairs. Though he was attached to the court of Asefuddaulah (d.1212/1797) but was mostly engaged in religious pursuits. Lala Ram Gopal,

---

1. Safina-i-Hindi, p.241.

maternal grandfather of Hindi at the recommendations of the astrologers named our author as Bhagwan Das. Hindi remained with his maternal grandfather for two years at Saidpur and then joined his father at Lucknow. After sometime his mother died. His father brought him up with care and affection. Bhagwan Das started his education at the feat of his family teacher Haq Dad Khan Afghan[1]. At the age of nine years, he was given in the caring charge of Maulavi Yousof Saharanpuri, a learned teacher and better than many scholars (افضل‌الفضلا) for further education. He taught him Persian for four years. Books on ethics and grammar were among his text books. Hindi, after completing his formal education, embarked upon studying the poetic collections of great poets like Bidel (d.1133/1721) and Mohammad 'Ali Hazin Lahiji (d.1193/1779) and making selections from them. He also studied the history books and *Tazkiras* of poets. He boasts to have studied hundred books on history. He was trained in poetry for two or three years by Rai Sarub Singh pen-named Diwana[2]. He initially adopted Bismil as his pen-name. Afterwards, he was attached to Mirza Fakhir-i-Makin (d.1241/1806), respectfully called as Irshad Ma'ab by Hindi in his *Hadiqa-i-Hindi* and *Safina-i-Hindi*, for further training in Persian poetry. Fakhir-i-Makin has been eulogised by Hindi in these couplets:

باعثِ فخر آسمان و زمین عارفِ کامل اکمل شعرا
وصفِ او در دهان نمی‌گنجد می‌نگنجد به‌کوزه‌ای دریا

[The Sky and Earth feel proud of him, he is well informed and the best of the poets, no one can praise him properly for the river can not be contained in a pot.]

---

1. He was from Sondha in the vicinity of Kalinjar and was an Afghan by birth. Karim Dad Khan Raunaq was his son who was born in Sondha and brought up at Lucknow. He was a popular teacher of Persian. Raunaq was called *Raunaq-i-Bazm* by Fakhir-i-Makin. (*Safina-i-Hindi*, p.87)
2. For his life account see *Hadiqa-i-Hindi*, p.116; *Anis-ul Ahibba*, p.194; *Safina-i-Hindi*, p.242.

Bhagwan Das, at the suggestion of this guide, changed his pen-name from Bismil to Hindi. Bhagwan Das claims that:

در میان سخنوران انام نظم من محضر خردمندی است
هندوام، هند زاد و بوم من است زین دو باعث تخلّصم هندی است

[Among the poets, my poetic works represent intellect and wisdom. I am a Hindi (Indian) and Hind (India) is my birth place. For these two reasons my pen-name is Hindi.]

Bhagwan Das had two sons. One of them, Madho Ram, passed away at the age of eight years. Hindi has composed a *ghazal* to mourn the death of his son. Later he was bestowed with another son named Kishan Prashad[1].

Hindi followed his family tradition to serve contemporary court. He developed contacts with Sayyed Murteza Khan Mukhtaruddaulah Bahadur (1189/1775), the *naib* of Nawwab Asefuddaulah (1188/1212). He was appointed as *Amir-i-Bahr* of Allahabad where he met Munshi Bhikari Lal Kayesth pen-named 'Aziz[2]. Later he was attached to Diwan Raja Nidhi Singh Bahadur, the Jagirdar of Silk (Silak) and Khairabad. He rose to such position that hundred *Sawars* were employed by his signatures. After the death of Nidhi Singh, Hindi shifted to the establishment of Raja Patar Chand Bahadur, the *Khan Saman* of Asefuddaulah. When the Raja passed away, he served as *nadim* of Mo'temaduddaulah Mushir-ul Mulk Maharaj Adhiraj Maharaja Tekait Rai Narendra Bahadur Salabatjung (1215/1800), the Diwan of Sarfarzuddaula. Then he was patronised by Rai Jai Singh Rai. Because of these high ranking contacts of Hindi, he was respected and favoured by other Amirs and high ups of the Ouadh court.

---

1. It is found in *Tarab Nama-i-Nasab* included in the end of this edition of *Hadiqa-i-Hindi*.
2. Hadiqa-i-Hindi. p.183.

There is a *qasida* of Hindi entitled Aftab. When the echo of its popularity reached the ears of Hazrat Asmanjah, he asked Hindi to contact him and bestowed on him the title of Rai and a *mansab* of 500 *zat* and *sawar*. These two couplets from this *qasida* are quoted in *Safina-i-Hindi*:

یک صبحدم جمال تو بیند گر آفتاب از جیب صبح سر نکشد دیگر آفتاب
تا خطبهٔ ثنای جمالت بیان کند هر صبح می رود به‌سر منبر آفتاب

Hindi lived for sometime in Faizabad. Mir Ghulam Husain of Delhi met him at his residence in Faizabad[1].

Though a good number of biographies of Persian poets were written in 18th and 19th centuries but the date of death of Hindi could not be known from any source.

Hindi was a man of wide contacts. He had developed friendly relations with a number of his contemporary men of letters. Some of them were the pupils of Fakhir-i-Makin, the teacher of Hindi. Hindi and Bindraban Das Khushgo, the author of *Safina-i-Khushgo*, a popular *Tazkira* of Persian poets, were in contact with each other for twenty five years[2] and enjoyed the best of relations.

Hindi helped persons known to him to the extent possible. He asked Nizamuddin Ahmad Sane' to come to Faizabad from Lucknow and got him employed in the establishment of Wazir-ul Mamalik Asefuddaulah Bahadur[3].

Bhagwan Das had attained such a reputation and perfection, particularly in Persian poetry that those interested in this art came to him to learn it. As pointed out in *Hadiqa-i-Hindi*, Debi Prashad Shamil, Lala Baij Nath Anis and Rai Daulat Ram Daulat were among his pupils.

---

1. Hadiqa-i-Hindi, p.196.
2. Hadiqa-i-Hindi, p.112.
3. Ibid., p.165.

Hindi has left the following works both in prose and poetry.

1. ***Mathnawi-i-Silsila-tul Mohabbat*:**
   In this long poem, Hindi has followed the metre of Jami's *Silsila-tuz-Zahab*[1]. *Chit Gupt*, known to the Iranians as '*Utarid-i-Falak*[2], has been described in this poem.

2. ***Mathnawi-i-Mazhar-ul Anwar*:**
   This didactic poem is in the metre of *Makhzan-i-Asrar* of Nizami of Ganja.

3. ***Mehr-i-Zia*:**
   In this *mathnawi* Dasam Skandh of *Bhagwat Gita* has been versified in four thousand couplets in the metre of *Yousof Zulaikha* of Mulla Jami[3].

4. ***Sawaneh-un Nabuwwat*:**
   Hindi has briefly written the life account of the Prophet of Islam and twelve Imams at the request of Sayyed Khairat 'Ali.

5. ***Lu'bat-i-Chin*:**
   It is referred to only in *Ruz-i-Raushan*[4].

6. ***Safina-i-Hindi*:**
   A general biography of 335 Persian poets arranged alphabetically. These poets lived in India from the time of accession of Mohammad Shah (1131-1161/1719-1748) till its completion in 1219 A.H. Hindi has given this chronogram of its completion in the end of the *Tazkira*.

   این باغچه یافت حسن اتمام یارب نرسد گهی زوالش

---

1. It is in the metre of *Qiran-us Sa'dain* of Amir Khusrau. (*Anis-ul Ahibba*, p.194)
2. Anis-ul Ahibba, p.194.
3. *Anis-ul Ahibba*, p.194; Hindi has also referred to these three mathnawis and two *Diwans: Shauqiya* and *Zauqiya* in the preface to *Hadiqa-i-Hindi*.
4. P.109.

گل‌های خرد درو شگفته شده «باغچهٔ بهار» سالش

(1219 A.H.)

Hindi has added some material in this *Tazkira* even after 1219. These additions show that the *Tazkira* was given final shape in Jamada'I 1220 A.H[1]. It was compiled after *Hadiqa-i-Hindi*.

7. **Two Diwans:**

One of them is entitled *Zauqia* and the second as *Shauqia*. These are not traceable. Nithar 'Ali Qarin, a pupil of Hindi's teacher Fakhir-i-Makin and obviously a contemporary and friend of Hindi, had prepared a selection of these works in 1213/1798-99. A manuscript copy of this selection is preserved in Ganj Bakhsh Library, Iran and Pakistan Research Centre, Islamabad, Ms. No. 13204. It includes *Qasidas*, *Tarji'bands*, *Ghazals*, *Musaddas*, *Mukhammas*, *Ruba'is* and various chronograms[2].

A comprehensive selection of Hindi's poetry is given in his *Tazkiras* – *Hadiqa-i-Hindi* and *Safina-i-Hindi*. Moreover, Mohan Lal Anis has also quoted many verses of Hindi in his *Anis-ul Ahibba*. These selections of Hindi's Persian poetry speak of his sweet diction and perfection in this art.

8. ***Hadiqa-i-Hindi*:**

As stated earlier, *Hadiqa-i-Hindi* is an important work of its kind for it includes the biographies and sample verses

---

1. For a detailed account of this *Tazkira* see the preface of *Safina-i-Hindi* by 'Ataur Rehman Kakvi, published form Patna, 1958.
2. For more details see the article "*Tazkira-i-Hadiqa-i-Hindi, Barr-e Saghir Mein Farsi key Riwaj-o-Raunaq key Barey Mein Ek Aham Ma'khaz*", by Dr. 'Arif-i-Naushahi, a reputed Pakistani scholar. It is included in *Naqd-i-'Umr*, a selection of his articles, published from Lahore, 2005.

of only such Persian poets who were either born or brought up in India.

Hindi, giving the reason for compilation of *Hadiqa-i-Hindi*, submits:

> "Realizing that many a *Tazkiras* have been written in which biographies of innumerable Persian poets have been recorded but so far there is no *Tazkira* of only those poets of Persian who have either been born in India or brought up here since the inception of Persian here. Hence I settled down to compile this *Tazkira* in simple Persian".

An extract from the preface of *Hadiqa-i-Hindi* in this regard in as under:

> "ناگاه روزی به‌خاطرم گذشت که بسیار کس تذکره‌ها ساخته و به‌تألیف‌ها پرداخته، امّا حالاتِ شعرای هند از ابتدای رواجِ شعر و شاعری تا حال علیحده ننوشته‌اند و احیاناً اگر در کتب ماضی و حال یافته می‌شود، مخلوط با زبان‌دانان ولایت است. بهتر آن است که نسخه‌ای تازه متضمّن احوال شعرایی که در هند تولّد یا نشو و نما یافته باشند، ساخته آید و به‌عبارت سلیسِ مأقل و دلّ پرداخته شود تا طالبان این فن را به‌کار آید و خوانندگان را سرور افزاید. چون این خیال به‌دل جا گرفت، کمر سعی به‌میانِ جان بستم و با دلِ کشاده به‌کنج عافیت نشستم".

Since this *Tazkira* deals with the Persian poets of India and the pen-name of its author is Hindi, so it was named *Hadiqa-i-Hindi*.

As *Hadiqa* (garden) should have two *babs* (doors), one meant to enter and the other to exit, and *fasls* (seasons or sub-chapters) and *chamans* (parts) are also required, it is divided into two *babs* (chapters), four *fasls* (sub-chapters) and four *chamans* (parts). The detail of this division is as follows:

First *bab* consists of a *muqaddema* (preface) and two *rukns*. The *muqaddema* contains the praise of Nawwab Asefuddaulah Bahadur.

As the author was employed in his establishment, he has given pre- -ence to his account.

First *rukn* deals with the biography and literary achievements of the author's teacher Mirza Mohammad Fakhir-i-Makin.

In second *rukn* India and its *subas* have been described.

Second *bab* gives the biographies of poets and some of their sample couplets.

Conclusion and the life account of the author are also included in the second *bab*.

In first *fasl* the apparent features of a beloved have been described.

Second *fasl* deals with a brief account of Persian Language and its features as has been described in traditional relevant sources.

Poetry, its definition and history has been given in third *fasl*.

In fourth *fasl* an account of the beginning of Persian poetry has been given.

In first *chaman* biographies of kings and princess who composed poetry have been given.

The poets among the ministers and nobles have been described in the second *chaman*.

The third *chaman* contains the life accounts of Sufis and dervishes who were also poets.

It should be noted hare that in the only available manuscript copy of *Hadiqa-i-Hindi*, first thirteen folios from this *chaman* are missing. The only account of Shaikh Khubullah-i-Allahabadi is found.

The fourth *chaman* is actually the *Tazkira* of Persian poets of India. The same fourth *chaman* is edited, annotated and published in this volume. The author has written a brief preface in the beginning

of every *chaman* which introduces the contents of the ensuing *chaman*.

As would be deduced from the above details of the contents of the *Tazkira*, it is a political, social, geographical and literary history of the Indian sub-continent. The total number of the poets and poetesses in the whole *Tazkira* is 533 while the number of them in the fourth *chaman* and second *bab* is 444. The accounts of the poets are arranged alphabetically by their *takhallus* or name. This *chaman* begins with the biography of Abul Faraj-i-Runi and ends with the account of Mohammad Yakta.

The *Tazkira* of Bija Mahesti comes first and Nehani in the end of the second *bab* of the same *chaman*. Hindi has versified his family and his own account in the last. *Hadiqa-i-Hindi* concludes with comparatively a detailed selection of the authors' verses.

Hindi has given the following long list of his sources in the preface of *Hadiqa-i-Hindi* which include *diwans* (the collections of poetry) books of history, biographies of poets and Sufis, *malfuz* literature. *Rauza-tus Safa*, *Habib-us Siyar*, *Tarjuma-i-'Asim-i-Kufi*, *Rauza-tul Ahbab*, *Ma'arej-un Nabuwwat*, *Zafar Nama*, *Akbar Nama*, *Tabaqat-i-Akbari*, *Khulasa-tut Tawarikh*, *Tarikh-i-Farishta*, *Waqe'at-i-Baburi*, *Iqbal Nama-i-Jahangiri*, *Shahjahan Nama*, *'Alamgir Nama*, *Nuzhat-ul Qulub*, *Dibacha-i-Danish*, *Tarikh-i-Jahan Kusha*, *Tarikh-i-Firoz Shahi*, *Tarikh-i-Badauni*, *Nafhat-ul Uns*, *Akhbar-ul Akhyar*, *Nigaristan*, *Mir'at-ul 'Alam*, *Tazkira-tul Auliya*, *Lub-i-Lubab* (probably *Lubab-ul Albab*), *Tazkira-i-Shir Khan Lodi*, *Tazkira-i-Kalimat-ush Sha'ara*, *Riyaz-ush Shu'ara*, *Yad-i-Baiza*, *Tazkira-i-Khazana-i-'Amera*, *Tazkira-i-Bagh-i-Ma'ani*, *Tazkira-i-Mu'aserin*, *Malfuzat-i-Mohammad 'Ali Hazin*, etc.

Apart from these works, Hindi has also cited some of his other sources in the course of the accounts of some of the poets. For instance he names *Safina-i-Aqa Mohammad Husain Pika* (?) *Darogha*

of Asir Fort (in the account of Ibrahim-i-'Alam), *Tazkira-i-Anis-ul Ahibba* (in the biography of Khushhal Chand Brahman 'Irfan).

The only in complete manuscript copy of *Hadiqa-i-Hindi* is preserved in Hazrat Ayatullah al-'Uzma Sayyed Shahabuddin Mar'ashi Najafi's Public Library, Qum, Iran, Ms. No. 790. It is scribed in ordinary *nasta'liq* script. Names of some of the poets are written with red ink. Total number of the folios of the manuscript are 263. Twenty five folios from folio 153 to 176 are missing. This missing portion is from third *bab* about the Sufis.

Name of the scribe of the manuscript is not given anywhere. In view of the omissions and commissions and additions on the margins of the pages made in the some hand writing as that of the text of the actual *Tazkira*, one is inclined to presume that the author himself has scribed it. On the other hand, some mistakes in the text particularly in the texts of chronograms and the sample verses of various poets, suggest that either the author is not its scribe or it is the first draft to be given final shape latter.

There is no indication to infer about the commencement of its compilation but it was formally completed in 1200/1785-6. Sanath Singh Bidar has composed a chronogram of nine couplets for its completion. The couplet conveying the year is as under:

غیب گفت در ان لالهٔ هندی

1200 (1785-6)

Hindi has used simple language in *Hadiqa-i-Hindi* as in the case with his other *Tazkira Safina-i-Hindi* which was compiled in 1219 A.H. after nearly nineteen years of the completion of *Hadiqa-i-Hindi* in 1200 A.H.

Hindi is drastically brief in giving the biographies of the poets. He has not provided even that much information which the concerned sources of him contain. He is not particular in giving the dates of birth and death of the poets. Still he has mostly provided first hand information about his contemporary poets particularly of those who

were his associates in some way or the other. As Hindi was a good poet and was endowed with the art of poetry and good taste of it and knew its merits and demerits, he has selected good verses of the poets as sample from *ghazals*, *qit'at*, *mathnaviyat*, *qasidas*, *ruba'is* etc.

Hindi has adopted a critical attitude in assessing the comments of others about the life accounts and works of the poets. His own critical evaluation of the works of the poets has added to the importance of this *Tazkira*.

Some of the informations in the *Tazkira* show that Hindi has provided them out of ignorance. He could not check and counter check some of his informations. In the course of the life account of Sirajuddin 'Ali Khan-i-Arzu, a renowned critic, poet and a contemporary of the author, Hindi writes:

I have come to know that he is compiling a *Tazkira*.

It is well known that Arzu had compiled *Sarv-i-Azad*, a celebrated *Tazkira* of Persian poets in 1166 A.H. At that time Hindi was not older than two or three years.

The second *bab* in fourth *chaman* and included in this edition, is a *Tazkira* of eleven Persian poetesses. Hindi has not made any research to provide the facts about them.

Probably only one manuscript copy of *Hadiqa-i-Hindi* is extent. It is not scribed carefully. There are many lacunas in the text. Similarly as a result of the coalition of the text of *Hadiqa-i-Hindi* with other sources, numerous variations in the words and even sentences came to notice. These variations have been given in the foot-notes. Errors in the chronograms have created serious problems. These have been solved to the extent possible with the help of other related sources. As stated above, Hindi is very brief in giving the biographies of the poets. These short coming have been removed with the help of many sources of Hindi which are available and other relevant published and

unpublished works. I have been able to consult one hundred works to edit and annotate this *Tazkira*.

These additional informations have been given in the end of this edition under the *Ta'liqat* (annotations). Now the text of the *Tazkira* covers 247 pages while additions (ta'liqat) occupy 115 pages. Indices of Persons, places and books have been carefully appended to felicitate its study.

It is my pleasant duty to express my thanks to the authorities of National Mission for Manuscripts, New Delhi to approve the publication of this work. The former director of this mission Prof. Dipti S. Tripathi and Dr. Sanghmitra Basu, an active and kind coordinator in NMM, provided facilities to accomplish the project. I offer my gratitude to them and wish them success in fulfilling the objectives of the mission.

Prof. Sharif Husain Qasemi
D-23, Hazrat Nizamuddin East,
New Delhi 110 013

پرکاشِکا - ۲۲

حدیقۂ ھندی

(چمن چھارم)

تصنیف

بھگوان داس ھندی لکھنوی

مقدّمہ، تصحیح و تعلیقات

شریف حسین قاسمی

राष्ट्रीय पाण्डुलिपि मिशन

॥ विज्ञानमुपास्व ॥

National Mission for Manuscripts